



## تاریخ ظهور الحق

جلد سوم

تالیف

جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی

**Asadu'lláh Fadil Mazandarani**

**Tarikh-i Zuhur Al-Haqq**

**(History of the Manifestation of Truth)**

**Volume 3**

\*باہتمام، تدوین و باز نویسی\*

\*عادل شفیع پور\*

## هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق

### له دعوة لحق و الذین یدعون من دونه لا یتجیبون لهم الشئی

#### در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی (زبان دان، خطاط و نویسنده) بود و در تاریخ 1298 هجری قمری (1880 میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش بشمار رفت و در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ، ادب فارسی و عربی و منطق تبحر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از احناب طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤقن به امر اعز ابهی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی "رهبر شیعیان آن زمان" گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید و لکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند حتی هیکل مبارک عباى خود را به ایشان عنایت فرمودند تا بنیابه از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت ایشان را «**مبلغ کامل**<sup>1</sup>» نامیدند. حضرت عبدالبهاء ایشانرا در عرصه دانش و حکمت نیز «**تالی ابوالفضائل**<sup>2</sup>» خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و

---

<sup>1</sup> - حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه - الاظهر الفدا در لوحی مورخ دیسمبر ۱۹۱۹ بافتخار خانم جناب فاضل چنین میفرمایند: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل مبلغ کامل است و موفق بخدمت جمال مبارک است جز نشر نفعات ارزونی ندارد و بغیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی بکاخ ملاعلی ساند ... (امرو خلق جلد 1- صفحه م 16)

<sup>2</sup> - لوح حضرت عبدالبهاء باعزاز ایادی امرالله جناب رُی ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج در نشریه (Star of the West) نجم باختر مجلد یازدهم، 1921-1922 میلادی - صفحه 257.

حضرت بهاءالله و تاریخ امربدیع سر آمد دانشمندان بهانی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهمّ جناب فاضل: تاریخ ظهورالحقّ، اسرارالآثارخصوصی، امروخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهانی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرمشهر بسال 1957 میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان درگلستان جاوید شهر اهواز است.

کتاب ظهورالحقّ بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلدات اول، دوم، و سوم را به تاریخ عهد اعلیٰ اختصاص دادند. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافت ولکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال 1940-1942 بطبع رسیده است.<sup>3</sup> جلد سوم که متمّم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حیّ و اصحاب حضرت باب و بیان محلّ و موقعیت اماکن متبرکه که امر در عهد اعلیٰ است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمّه تاریخیّه است.

مجلدات چهارم و پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابهئ تخصیص دادند. مجلدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است که تاکنون به زیور طبع اراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها بصورت الکترونیکی در آج- بهانی مطبوع گشت.

مجلدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث زمان میثاق است که تاکنون در هیچ کجا بطبع نرسیده است. مجلد هشتم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء است که در دو قسمت اول و دوم بطبع رسیده است.

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولیّ امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه 100 بدیع ترقیم و نگارش یافت و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهانی باتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولیّ امرالله در ابلاغیه مورّخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهورالحقّ خطاب به جناب فاضل میفرماید: «**أیهالفاضل الجلیل الشّهم النبیل مجهودات عظیمة و اقدامات باهرة آن رکن رکنی جامعه در موطن اصلی جمال احدیّه**

---

<sup>3</sup> - استخراج از لوح مبارک مورّخه 8 شهرالرحمة 100 بدیع مطابق 1 جولای 1943 میلادی خطاب به محفل روحانی ملى ایران - فرمودند بنویس، طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که میباشرت بیان نمودند جائز ما بقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع زیرا مخالف اوامر حکومت است. (صفحه 478 از مجموعه توابع مبارک حضرت ولیّ امرالله خطاب به محفل ملى ایران) و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م - 284 - ط) به این معنا می باشد م - مطبعه، 284 = آزدگان (جناب رحمت الله آزدگان) و ط = طهران. در مجله پیام بهانی شماره 245 طبع این کتاب را در حدود سالهای 1319-1320 هجری شمسی مطابق سالهای 1940-1942 ثبت نموده است.

آنی از یاد نرود. ملا اعلی و سکان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیباً و نهراً از حضرت خقی الالطاف متمنی و ملتمس<sup>4</sup> « انتھی .

--- صفحه (م) ۱ ---

بخش سوّم از

بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق

در بیان معظم و مشهور از مؤمنین و شهدا دوره

نقطه البیان و نیز شرح احوال مهیمین و مشاهیر اعداء

و تبیین اماکن مهمه و سائر امور و آثار متعلقه باندوره و اقسام این بخش

بترتیب حروف الفبای فارسی تنظیم شد تا هر امری از امور مذکوره را بملاحظهء حرف

اول نامش در مقام مخصوص آن بسهولت توان یافت و باین جهت

رعایت ترتیب زمانی و یا رتبهء ایمانی و یا اهمیّت شنون

اخری در امور منظور نشد و در آغازیم بخش

نیز تیمناً و تبرکاً به ثبت وجیزهء از

بیانات مقدسهء آنحضرت

افتتاح می گردد

---

<sup>4</sup> از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امرالله در ۹ جلد بنام ظهورالحق بود که فقط جلد سوم ان طبع گردیده است . در ابلاغیه مبارک مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور صادر شده در پایان ان بخط مبارک چنین مرقوم است . قوله عز بیانه : ..ایهالفاضل الجلیل الشهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره ان رکن رکین جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود ملاعلی و سکان فردوس ... ( **امرو خلق جلد 1- صفحه م 23** )

ص - الف -

## مقدمه

گرچه در مطاوی مذ درجات بخش دوم بیان قسمتی مهم از احوال مؤمنین نیز از احوال برخی از معارضین و بعضی از آثار آن دوره حسب اقتضای مقام شد ولی از آنجائیکه به بسط مقال و تفصیل احوال در هر یک از امور مذکور موجب قطع تسلسل و تواصل بیان واقعات وارده بر حضرت نقطه اولی میگردید این بخش برای احوال مقصود تخصیص داده گشت و مهم امکان از تکرار احوالی که در طی مباحث بخش سابق مذکور گردید احتراز نمودیم و لذا برای استفاده تامه از مطالب مندرجه در هر یک از این دو بخش باید از مطالعه بخش دیگر استمداد کرد و این امور معدوده را نیز در نظر داشت:

اولاً چون تفصیل احوال بعضی بعد مقدم در بخش سابق گذشت در این بخش تکرار نکردیم و برخی دیگر که عمده واقعات ایام شان متعلق به دورههای بعد از دوره اولی است شرح احوال شان را در قسمتهای بعد مسطور میداریم.

ثانیاً هرگاه در واقع از مندرجات این بخش اندک تفاوتی با مجملات مشطوره در بخش سابق که برای اعتماد بتاریخ مشهور نبیل زردی تطبیق و تنظیم شده مشاهده میشود مدارک را نیز نشان دادیم تا موجب توسعه اطلاعات خوانندگان کتاب گردد.

ثالثاً برای شدت تضییقات و فقدان وسائل و مقتضیيات در ایام پراز آلام دوره اولی تفصیل احوال بسیاری از مؤمنین و شهداء و سائر امور متعلقه به آن دوره مفقود بلکه اسامی کثیری از ایشان منسی و نامعدود ماند.

رابعاً چون ایام حیات جمعی از احباب و اصحاب این دوره خصوصاً خانواده

## ص - ب -

و اخلاقشان ممتد بدوره‌های آتیه شده تمامت سر گذشتگان را محض احتراز از تشنیت اذهان قارئین در بخشهای دیگر میاوریم و لذا قارئین کتاب برای مراجعه و تحصیل خاتمه واقعات ناچار از مطالعه بخشهای آتیه میباشد. خامساً چون در طی شرح اوضاع هر يك از ایالات و ولایات مملکت ناچار بهر اکمال اطلاعات شرح اوضاع بلاد و نیز ترجمه حیات ساکنین آنجا را میاوریم برای سهولت پیدا کردن محل ذکر هر امری بفهرست که بترتیب الفبای فارسی مرتب گشته رجوع شود

سادساً در بیان بعضی از واقعات مهمه دوره نقطه البیان اولاً در بخش سابق تفصیل وقایع را بنوع درجه ابتدائیه از نظر مطالعه کنندگان گذرانیم و در این بخش اکمال مطالب نموده جواهر اسرار و وقایع را آوردیم تا برای اطلاع و انسی که حاصل نمودند سوء تفاهم و انده‌اش از مسائل غامضه خطیره نیابند. سابعاً چنانچه در مقدمه بخش سابق اشاره کردیم در بعضی از مواقع آثار مقدسه که درین بخش ثبت نمودیم ممکن است با برخی از نسخ تفاوت دیده شود و علت همان است که نسخه اضل و با خطوط کاتبین موثقین دوره اولی بغایت کمیاب میباشد

## ص - ج -

### هو العلی المتکبر البدیع

سبحان الذی یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و انه لا اله الا هو العزیز الحکیم هو الذی یبدع ما یشاء بامرہ و ان الذین کفروا باللہ و آیاتہ فاولئک هم الخاسرون و ان الذین آمنوا باللہ و آیاتہ و اتبعوا النور الذی یهدی الناس الی صراط قویم فاولئک هم علی هدی من ربهم کتاب اللہ و اولئک هم الوارثون جنات عدن لا عدل لها فی کتاب ربک و فیها قد اعدت باذن ربک کل ما اشتهت انفسهم و ان ذکر اللہ اکبر فیها عما کان الناس یسنلون و ان الیوم لو کشف الغطب عن بصائرهم لیشهدون بان ذکر اللہ فیهم اولی بهم من انفسهم و انه لاکبر فی کتاب اللہ عما کان الناس یعملون تلك آیات بینات للذین آمنوا بها و الذین کفروا بایات اللہ لهم عذاب شدید حرم فی الکتاب علی الناس شرب

الدخان و الخمر و ما جعل الله شفاءً فيهما و ان الذين يحكمون بهما لبعض الناس قد حكموا بحكم الطاغوت و ما يشربون هؤلاء الاحميم جهنم لو كانوا يشعرون قل يا ايها الناس اتقوا الله و لا تكذبوا الذى يهديكم الى صراط مستقيم و ان قوائم الدين لا يرفع الا به و انه بيت الحرام ان كنتم تعلمون هو الذى بنوره اهتديتم من قبل و انتم يوم القيمة عنه تسئلون و ان اليوم لا يقبل عمل احد منكم الا و ان تومنوا بذكر اسم ربكم ثم انتم تعدلون قل اتقوا الله من يوم انتم فيه تبعثون ثم انتم فيه الى الله تشحرون يومئذ تقومون بين يدي الله ثم انتم عليه تعرضون يومئذ يقضى الله ربك بين الناس بالحق بما اكتسب ايديهم و ما الله ربك بغافل عما يعمل العاملون هو الذى يعلم غيب السموات و الارض و يهدى من يشاء و ما يضل الا القوم الغافلين ان الذين يفترون على الله كذباً ثم على الذين آمنوا بالله و آياته بما اتبعوا اهو انهم فاولئك هم لا يفلحون لا يتمتعون فى الحياة الدنيا الا قليلاً و انهم اذا ماتوا ليعذبون فى النار

#### ص - د -

و لا ينصرون و ان الذين يحكمون بغير حكم ما فصل فى الكتاب من قبل و يظلمون على الذين استضعفوا فى الارض بغير حق فاولئك لا يفلحون قل ان العزة لله و القدرة فى يده يفعل ما يشاء و انه الغالب على خلقه يحكم بينهم بالقسط و انه لاشد بأساً للظالمين ثم اشد تنكياً رب احكم بينى و بين الناس بالحق و افرغ على صبرا" و ارفعنى اليك و الحقنى بالمقربين و ان استشعر احد بتلك الايات ليجاهد فى سبيل الله بالحق و لا يخافن من احد و لا ياخذة لومة لائم و لا يعمل الا لله و يكون فى دين الله من الشاهدين لو اجتمع الناس على ان ياتوا بمثل تلك الايات لن يستطيعن و لن يقدرن و لو كان الكل على الكل ظهيراً تلك حجة كاملة من كتاب الله لمن على الارض كلها و كفى بالله على العالمين شهيداً.

## --- صفحه ۱ ---

### حرف الالف

(۱)

آذربایجان \_ ارض الالف ایالت غربی ایران از مهمترین قسمتهای تاریخیه این امر محسوب است چه حضرت نقطه اولی در اکثر از نصف اخیر سنین دعوت جدید در آن قسمت دچار حبس و توقیف و تبعید و مشقت و تعزیر و تحدید بودند و احکام دولتی برای تمام امور مذکوره در طهران صادر و در تبریز جاری شد و بالاخره تبریز محل وقوع فاجعه شهادت کبری گردید که نیر درّی طالع از جنوب شرقی ایران در آن مغرب شمالی غروب نمود و نیز عده از متقدمین اصحاب اولین و مهمین شجعان مؤمنین از اهل آن بلاد و دیار بشمارند و یک قسمت مهمتر از بیانات و تعالیم بدیعه در آن خطه صدور یافت و بلادش محل ذهاب و ایاب متواتر احباب گشت و چون در دوره سلطنت قاجاریه مقامی عظیم در سیاست دولت و ریاست مملکت داشته حکامش غالباً از ولات عهد سلطنت و یا از شاهزادگان با قدرت و عظمت و درباریانشان از رجال با کفایت معین میشدند شاهزاده بهمن میرزا در آغاز ورود حضرت در آن حدود حکمرانی مینمود و او برادر محمد شاه و از کبار فرمان گذران دولتی معدود بود و آفتاب عمر برادر را در سنین اخیره سلطنتش که یوماً فیوماً مرض نقرس اشتداد میافت بشرف افول دید و ناصرالدین میرزا ولیعهد را که در صغر سن بود لایق تصدی سلطنت ندانسته نقشهء سلطنت برای خویش کشید و گروهی از رجال دولت را نیز بخود متوجه ساخت و چنانچه در بخش سابق آوردیم حضرت نقطه اولی از یوم ورود بمیانج اولین معموره خاک آذربایجان الی یوم عزیمت از تبریز برای ماکو چندین بار توسط محمد بیک چاپارچی و نیز در ضمن توقیعی مخصوص ابلاغ پیام کرده حجت را اکمال و اتمام نمودند

## --- صفحه ۲ ---

که اولی چنین است آن مظلوم را در تبریز نگهداشته نصرت کرده از ابعاد بماکو که صرف ارادهء مستبدهء حاجی میرزا آغاسی موجب شد صرف نظر نماید و مانند منوچهر خان معتمدالدوله بر آن قبیل فرمان مهر امضا و اجرا نهد و اگر چنین کند متعهد سعادت استقبالش می باشند و گرنه مورد انتقام و عذاب الهی شده سخط شاهی رو



آورده مجبور بفرار از مملکت ایران و التجاء باجنیبیان گردد و او بموجب نخوت و غرور جوابی به پیام و توفیق نداد و آن مظلوم را بماکو روانه داشت و پس از ایامی بوبال و خسرانی افتاد که تفصیلش در کتب تواریخ مطبوعه ثبت است و مجملواقعه اینکه چون بفراهم داشتن مقتضیات داخلیه و روابط خارجیه واثق و مغرور گردید دستور داد در بعضی از کتب جدید التالیف ویرا بولیعهدی شاه نامبرده ستودند و در تبریز طبع و نشر نمودند و دشمنان او و حامیان ناصرالدین میرزا را بهانه و

### --- صفحه ۳ ---

وسیله بدست آمده خبر به حاجی میرزا آغاسی داده نسخهء از کتاب نزدش فرستادند و حاجی از ملاحظهء آن احوال برآشفته از سوء مال بیندیشید و سخنانی وقیح و فضیح که عادتش بود نسبت بهمین میرزا بر زبان راند و شاه را از ماجری با خبر ساخته باتش غضب بر افروخت تا ویرا بطهران حاضر کرده مورد عتاب و بازخواست شدید نمودند و او بیم کرده خود را ناگهان بعمارت سفارت روس افکنده متحصن گشت و بالاخره بحماییت و شفاعت سفارت مذکوره رخصت و اجازت هجرت بروسیه گرفته با عائله در تحت حفظ و مراقبت قزاقان و سپاهیان روسی رهسپار شده در قراباغ از قفقاز سکنی جست و تابعیت دولت روس را قبول نمود و اولاد و اخلافش در شمار سپاهیان روسیه منظم و موظف گشتند\* و پس از بهمین میرزا حکمرانی آذربایجان بعهدهء ناصرالدین میرزا فرزند ارشد و ولیعهد محمدشاه مفوض شد و او در آنهانگام هفده سال و گرفتار زلف دلدار و سرگرم پیاله بود و خالویش امیر ارسلان خان پیشکاری امور آذربایجان را بعهده گرفته ولیعهد نخواست از مهد را بفرور جوانی و وفور کامرانی واگذاشت و در چنین احوال و ایام واقعهء مکالمه و محاکمه و تحقیر و تعزیر آنحضرت در محضر ولیعهد و علما وقوع یافت و چون محمد شاه وفات نمود

-----  
\* در این سال ۱۲۶۳ امیرزاده بهمین میرزا بتحریر آصفالدوله طریقهء وفاق بانفاق آمیخته پارهء خیالات فاسده بخود راه داده در آنحین خسروخان گرجی مأمور بگرفتن والی کردستان آمد امیرزاده بهمین میرزا بواهمه اینکه شاید عطف عنان کند و باذریبایجان آید خود عازم دربار سپهر اقتدار شد بخانهء وزیر مختار روسیه پناه برد و بدولت امپراطور خواهشمند شفاعت گردید وزیر مختار در

حضرت شهریار با اقتدار شفیع شد باجابت مقرون آمد امیرزاده با منشیان از راه گیلان بگرجستان شتافت در قراباغ رحل اقامت انداخت پس از این مقدمات ولیعهد دولت ابد مدت شاهزاده ناصرالدین میرزا بحکمرانی مملکت آذربایجان و میرزا فضل الله نصیر الملك بوزارتش و میرزا جعفرخان مشیر الدولة بنظم مهام امور دول خارجه با جمعی دیگر از اعظام و اعیان مأمور گردیدند در شهر صفر عازم محل حکمرانی شدند ( . حقایق الاخبار ناصری )

#### --- صفحه ۴ ---

و ولیعهد با ارکان و اعوانش از تبریز بطهران رانده وارث تخت و تاج پدر گشت و حکمرانی آذربایجان را ببرادر دیگر محمدشاه حمزه میرزا حشمت الدوله سپرد و او از اعظام رجال دولت بود و در ایام حکومتش فرمان شهادت عظمی از طهران صدور یافت ولی چون بسنین حکمرانی در خراسان و اشتغال بسرکوبی گردنکشان با ملاحسین باب الباب و برخی دیگر از اصحاب ملاقات کرده مقام عظمت حضرت باب و مؤمنین عالیمقدار را دانست از مداخله در قتل آنمظلوم استنکاف ورزید و فرمان بی امان را میرزا حسنخان وزیر نظام برادر میرزا تقیخان امیرنظام اجراء

#### --- صفحه ۵ ---

نمود و اما مشاهیر علمای تبریز که معاندت با آنحضرت کرده مهیج ملت و دولت شدند و مقابله و مجادله و تحقیر و تعزیر نموده بالاخره فتوای قتل آنمظلوم دادند نخست ملا محمد ممقانی بود که از کبار علمای شیخیه بشمار رفت و از اعظام تلامذه و اصحاب شیخ احسانی و سید رشتی محسوب گشت و در تبریز بر مسند قضا و فتوی نشست و بعد از وفات سید مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای شیخیه در تبریز و سائر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت نمودند و با علمای بابیه مناظره و مشاجره و با حضرت احتجاج و انتقاد و ردّ و ایراد کرد و فریفته علوم ظاهریه خود گشته بالاخره حکم بر کفر و قتل آنمظلوم داده مهر و امضا نهاد و دیگران باو تاسی کردند و در سال ۱۲۶۸ در گذشت و او را سه پسر و یکدختر بود که همگی از علما و پیشوایان انام شدند و در معاندت و معارضت با این امر پبدر اقتدا جستند و یکی از ایشان میرزا محمد تقی

رساله در ردّ این آئین نگاشت و فقط پسرش میرزا اسمعیل محب و مصدق گردید و دیگر میرزا احمد امام جمعه از فقها معروف در ایام محمدشاه بود و پسرش حاجی میرزا باقر مجتهد که بر پدر توفیق و بر سائر مجتهدین تبریز تقدم داشت و چندان مغرور بود که با آنحضرت مواجه نشده فتوی بر قتل داد و دیگر علما اصولیین از قبیل حاجی ملاشریف شیروانی و غیره باو تاسی کردند و نیز حاجی ملا محمود نظام العلماء معلم ناصرالدین میرزا از علما شیخیه بود که ولیعهد ویرا در مجلس گفتگوی با حضرت برای سنوال و جواب معین نمود و او بطریق استکبار و استهزا باز خواست و اعتراض کرد و صورت مکالمات مجلس را با ضمیمهء مفهومات و معلومات خود بشکل رسالهء ترتیب و نشر نمود و رضا قلیخان هدایت مورخ و مداح خاندان قاجاریه در قسمت قاجاریه از کتاب روضة الصفا ناصری صورت مناظرات مجلس را از رسالهء مذکوره گرفته محض تطیب خاطر شاهانه شیرین بیانیهای خود را بر آن افزود ولی شیخ محمد تقی مجتهد

#### --- صفحه ۶ ---

مذکور ابن ارشد ملامحمد ممقانی در رسالهء ردیهء که بخط و نیز مهر و امضایش در چند محل موجود است و برای ارضا خاطر ناصرالدین شاه در شرح مکالمات مجلس بازخواست و در بیان احوال حضرت نوشت و ما شمهء از آنرا لفظاً بلفظ در بخش سابق نقل کردیم اعتراضات خود را بر ملا محمود مبرهن داشته اظهار تعجب و تحیر در بعضی اکاذیب و مفتریاتش نمود و علو مقام استقامت حضرت را در آخرین مکالمه با ملا محمد که اظهار امر و اقامه حجت را بپایان رساندند و ملامحمد فتوی بر قتل داد و شیخ محمد تقی خود حاضر بوده دید و شنید و نیز نبذهء از جذبات جمال حضرت را اعتراف و وصف کرد و ملا محمود (۱) بعداً نسخ رسالهء خود را از دست این و آن گرفته نابود ساخت و ازو رسالهء دیگری نیز بظهور رسید که دولت امر بضبط تمام نسخ و منع از نشرش کرد چه حکایات و روایات مستنکره فضیحه و عبارات رکیکه شدیدة قبیحه در بیان احوال عایشه زوجهء پیغمبر نوشت و عاقبت در سال ۱۲۷۱ درگذشت و اغرب از کل علمای تبریز میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسر برادرش میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام از طبقهء علما شیخیه محسوب بودند و سید ابوالقاسم مذکور هنگامی که توفیق حضرت خطاباً للعلما به تبریز رسید رسالهء ردیهء نگاشته موسوم بقلع الباب

نمود و سید علی اصغر چنانچه در بخش سابق شرح دادیم بدست خود پاهای آئمظلوم را با چوب ضرب نمود و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف

---

(۱) ملا محمد نبیل زرندی ضمن روایت شمهء از بیانات شفاهیه جمال ابهی راجع بکیفیت حبس سال ۱۲۶۸ در طهران که در بخش لاحق میاوریم باین مضمون نوشت که فرمودند چون مرا بانبار شاهی برده زنجیر کردند روزی ملاباشی و معیرالممالک و بعضی دیگر نزد من آمدند معیرالممالک با احترام دو زانو نشست و دلداری داده گفت خطائی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود و این گرفتاری بجهت امر دین است و ملاباشی هم در نهایت ادب حرکت کرد اگر چه در مجلس ولیعهدی در تبریز وقتیکه حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون بطهران آمد ساکت شد و بدی از او بظهور نرسید انتهی

---

#### --- صفحه ۷ ---

احوال دو شیخ الاسلام مذکور را باین مضمون آورد میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که عامی و عالم ویرا از برادر زادهاش میرزا ابوالقاسم کهتر در مقام علم می شمردند از عهدهء قرائت آثار فارسیه بدشواری بر میامد و امور شرعیهء محکمهءش را ملا محمد نامی که محررش بود عهده کرده برای انجام این خدمت مبالغ بسیار از نقود و غیرها بنوع راتبه و هدیه می گرفت و معهداً قریحه شگفت آوری در کذابیت و جعلیت قصص کاذبه داشت چنانکه در محاضره و مناظره با افراد و جماعت اکاذیب واضح البطلانی بالبداهة نسج و سرد کرده بی اختجال و انفعال بعنوان واقعات حقیقیه متسلسلاً حکایت می نمود و نیز فاجع و شریر بود چنانچه حاجی رجبعلی قزوینی شهنهء با کفایت و سیاست تبریز را که با افکار و اعمال قاسیهءش مخالفت داشت شبانه در حجره یکی از تجار تبریز دستور داد جمعی از اشرار هجوم و حمله نموده با خنجر و شمشیر ریز ریز کردند و لذا حاجی سلیمان خان افشار با عدهء سوار جرّار شاهسون بامر دولت او را در باغی دستگیر کرده بیایتخت کشیدند و الی کنون محل قتل مذکور در تبریز بنام قانلی دالان اشتهار دارد و بالجمله آندو شیخ الاسلام سردسته اشرار خونریز تبریز بوده و تسلط بر جان و مال اهالی داشتند و از جمله اعمال عجیبهءشان قضیهء مشهورهء گاو است که شمهء از آن با

مراعات مقتضیات وقت در قسمت مذکور از روضة الصفا مسطور می باشد و حاجی معین السلطنة تبریزی باین مضمون شرح و تفصیل داد که در تبریز از زمان دیرین در آنجا که بنام مقام صاحب الامر معروف است مسجد کوچکی بر قرار بود تا در ایام حکمرانی خوانین دنبلی که از عشائر و اکراد صفحات خوی و سلماس بوده چندی در آذربایجان بر تخت فرمانروائی مستقر و مستقل شدند و در تبریز آثار نیکی بر جا گذاشتند و قلعه و خندق و دروازه های آن شهر که اکنون از آثار قدیمه شمرده میشود و نیز ابنیه و عمارات سلطنتی که بنام عالی قاپو اشتهار دارد از ایشان است زمانی که نجفقلی خان دنبلی حکومت میکرد یکی از صلحای تبریز

### --- صفحه ۸ ---

حضرت حجت موعود صاحب الزمان منتظر را در خواب دید که در مسجد کوچک مزبور مشغول ادا صلوة است و نجفقلی خان از جهت اعتمادی که بانامرد صالح داشت بتعمیر مسجد پرداخته بر وسعتش بیفزود و حائط بر اطرافش کشید و خادم و کلید دار معین کرد و این قضیه شهرت گرفته مردم فوج فوج بزیارت آن مکان شتافتند و نذورات و هدایا بردند و در شبهای جمعه و سائر لیالی متبرکه چراغانهای عدیده نهاده روشن داشتند و آنجا بمقام صاحب الامر معروف شد و حضرت نقطهء اولی نوبتی بدانجا رفته نماز و دعا بجای آوردند و بهمراهان فرمودند که بدین حکمت و مصلحت است تا اشتهار بنام مذکور صدق یابد و چون صیت و صوت آن بزرگوار در اطراف آذربایجان نشر یافت و اهالی بطلب و جستجو برخاستند ملایان تبریز پیوسته برای اخفا انوار و دفع انتشار این امر تدبیر نمودند تا بسالی بعد از واقعه شهادت کبری چنین واقع شد که حیدر نامی قصاب در میدانی که جنب مسجد صاحب الامر و بازارگاه عمومی است خواست گاوی ذبح نماید و گاو از دست قصاب رها شده بمحوطه مسجد رفت و حیدر بتعاقب گاو روان شد تا از مسجد بیرون کشیده بعمل ذبح مشغول شود ولی کلید دار و خادم مسجد ممانعت کردند و باو چنین گفتند که حیوان از ظلم تو پناه باین مکان آورد و باید بحال خود مأمون و محفوظ ماند و تنازع و تشاجر فیما بینشان شدید شده یکدیگر را بسیار زدند و در آنحال جمعی از ارازل و اخلاط ناس بحماییت و معاونت کلید دار برخاستند و حیدر را بی نیل بمرام از حوالی مسجد راندند و او از اتباع و اشیاع میرزا علی اصغر و میرزا ابوالقاسم موصوف بود و خبر و شکایت نزد موالی خود برد و آنان فرصت را غنیمت

شمرند و نیرنگ جدیدی ریختند حیدر را پنهان کرده شبانه به سمتی فرستادند و فی الحال بملاها پیام کردند و نزد عامه شهرت دادند که حیدر قصاب چون گاو پناهنده بصاحب الامر را جبراً از مقام مقدس بیرون کشید دستی از غیب بیرون آمده چنان لطمهء بر گونهایش نواخت که رنگش

### --- صفحه ۹ ---

سیاه و سرش رو بر قفا شد و سعی و تلاش کرده با علما متفق و در مسجد مجتمع گشتند و کس فرستاده نقره خانه دولت را از عالی قاپو و دربار حکومتی آورده پشت بام مسجد برده بشکرانه و شادی ظهور چنان کرامت و خارقالعاده بکوفتند و بموجب حکم علما اهالی شهر بازارها و معابر را آئین بستند و در شبها حتی بر پشت بام خانههای خود چراغان کردند و اصحاب لهُو و لعب و بازیگر و خنیاگر بسور و سرور اشتغال ورزیدند و جشن و شادمانی عمومی مدتی دوام یافت و خبر ظهور کرامت باطراف رفت و اهالی قصبات و دهات و بلاد آذربایجان گروه گروه با نسوان و کودکان با چاوش و صلوات و رفع اصوات برای زیارت آنمکان شتافتند و شیخ الاسلام و همراهانش همه روزه ظهور خارق العاده جدیدی شهرت دادند گهی گفتند شب دوشین کوری مادر زاد اهل گرمرو از هر دو دیده محروم و مردود بمقام صاحب الزمان ملتجی و دخیل شد و هر دو چشمش شفا یافت و بشکرانه و شادیانه آوای بوق و کرنا بر پشت بام مسجد بلندتر شد و اهالی بر آئین چراغان افزودند و چون از اهالی گرمرو پرسیدند که کور شفا یافته در کجا است جواب شنیدند که بسمع ما رسید اعرجی از اهالی مراغه بود و چون از اهالی مراغه استخبار کردند پاسخ گرفتند که مسموع ما این است شخص شفا یافته از اهالی سلماس است و مفلوج بود و هنگامی شهرت دادند طفلی شل و ناقص الاعضا متولد شده و اینک شفا یافته بستایش مقام مقدس رطب اللسان است و معجزه در پی معجزه و کرامت عقب کرامت همی شهرت گرفت ولی از آنهمه شفا یافتهگان احدی را کس ندید و شیخ الاسلام دستور داد تا گاو مذکور را زینتی بسزا کردند طاقهء از شال کشمیری به پشتش کشیدند و از منسوجات نفیسه زیبا و پارچههای زرینه و دیبا بر شاخ و گردنش پیچیدند و باعلی زیب و زینت بیاراستند و بدست کسان خویش و خدام حکومتی سپردند تا بخانه های اشراف و محترمین سیر و گذار دادند و اهالی از ذکور وانات و صغار و کبار بذل درهم

### --- صفحه ۱۰ ---

و دینار بخادمین و مستحفظین کرده اجازت گرفتند تا گاو را زیارت کنند و شیخ الاسلام در خانه و کاشانه‌اش محلی شایسته معین کرده علف و کاه فراوان فراهم داشت و خادم و پرستار گماشت و اهالی شهر و اطراف از عموم طبقات دسته دسته بزیارت رفتند و نقود و اموال نامحدود بپرستاران هدیه کردند تا مقداری قلیل از شعراتش را بدست آورده تیمناً و تبرکاً حرز خویش نمودند و نگارنده در حدود سال ۱۲۹۸ روزی در ایام عید نوروز بعزم دیدار یکی از دوستانم بخانه‌اش رفتم در طاق و ثاق صورت گاوی را مشاهده کردم که ترسیم و نقاشی شده بچهارچوب و شیشه گرفته در زیر صورت بخط بسیار زیبای نستعلیق نوشته بود تصویر همان حضرت گاو علیه السلام است که در مقام صاحب الامر بست نشسته بود:

### گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان \*\*\* نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

و بالجمله پس از استقرار و انتشار اعمال و افکار مذکوره علما و فقها بر رعوس منابر همی ندا دادند که ایها الناس حضرت صاحب الامر از جابلسا و جابلقا چنین قدرت و کرامتی فرموده چگونه بدعوی باطل سید باب گوش فرا میدهید زنه‌ار فریب بابیان نخورید و بطریق بدعت و ضلالت نروید و سپس حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام از علما شیخیه و مطاع و مقتدای جماعتی از آنطائفه که در جنب مقام صاحب الامر مسجد و منبر داشت میرزا علی اکبر منشی قونسولخانه روس در تبریز را که بوفور مال و منال مشهور بود ترغیب نمود تا مبلغ بیست هزار تومان برای ترفیع مقام مذکور صرف کرده بقعه و گنبد و طاق و رواق و مناره و کریاس بنا نهاد و مدرسهء مشتمل بر حجرات تحتانیه و فوقانیه برای سکونت طلاب علوم دینی در صحن مقام بر پا داشت و از مسجد ثقة الاسلام دری بان مدرسه باز کرد انتهى و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام بسال ۱۲۷۸ هجری رخت از این جهان بیرون کشید و اما مجلس مکالمه و بازخواست و محاکمه و اجرا ضرب و تعزیر و مطالبهء انکار عقیدت و اخفا مالی فیالضمیر که خواستند باینوسیله بابیه را

### --- صفحه ۱۱ ---

تخویف و شدت و سرعت نفوذشان را تخفیف نمایند و حاجی میرزا آقاسی و ملایان از بیم آنطائفه آسوده و مصون و در ریاست خود مطمئن و مأمون گردند در اوراق و صحف بنوع مختلف مسطور است از آن جمله صورت مکالمات مجلس بی مهر و امضا بنام مکتوب ناصرالدین میرزا برای محمدشاه است که عیناً بواسطه بعضی از مورخین طبع و انتشار یافت و برخی مجلس را مشتمل حضار بسیار و بعضی منحصر بعده از علما و درباریان ولیعهدی نوشتهند و در خصوص حضور یا عدم حضور میرزا احمد مجتهد تبریز باختلاف سخن گفتهاند و موضوعاتی را که در مجلس مطرح شده و عبارات اسنله و اجوبه را تماماً بتفاوت آوردهاند و قدر مشترك بین کل آنها حضور ناصرالدین میرزا و چند تن از درباریان محترم و حضور ملامحمد مقانی و حاجی ملامحمود نظامالعلماء میباشد و در اینکه بنوع تحقیر و استهزا معامله و مکالمه نموده و حضرت بصراحت بیان اظهار مقام عظیم الهی و تحدی بایات و کلمات خود فرمودند و آنان از پاره مسائل خفیفه علوم رسمیه متداوله بین ملایان در آن ایام پرسیدند و حضرت بیساطت و صراحت و بنوع عدم اعتنا جواب گفتند تأمل و اختلافی نیست و مقصود نویسندگان از متملقان شاه امثال مؤلف ناسخ التواریخ و صاحب روضةالصفاء که نقل کلام نظام العلماء نمودند و غیرهم که از این دو اقباس (\*اقتباس) کردند اینست که آنحضرت جواب سنوالات علوم رسمیه و روایات دینیه سائلین را بنوعیکه قانع و راضی شوند ندادند و از علوم ظاهریه و دینیه تحصیلیه بی بهره بودند و معجزات و کراماتی نیز مانند آنچه اهل ادیان و مذاهب بمؤسسین و بزرگان آنان خود نسبت میدهند نیاوردند و برخی از مواضع کلمات عربیه جدیده مخالف با قوانین ادبیه داشت و هم بنابر مذهب علماء اثنی عشریه باید محمد بن الحسن عسکری با علانمی که منتظر بودند ظاهر شده آنچه را که معلوم و مامولشان است مجری دارد لذا دعوت بدیعه را رد کردند و برای شبهه جنونی که در حق آنمظلوم اظهار نمودند بموجب الحدود

### --- صفحه ۱۲ ---

تدرء بالشبهات حکم ضرب و تعزیر دادند تا توبه و بازگشت از عقیدت و گفتار خود کرده مبری گردد و در کتب تواریخ دوستان مانند حاجی میرزاجانی کاشانی و ملا محمدتقی هشترودی و ملامحمد نبیل زرنندی و نیز در روایات و حکایات برخی از حروف حی و جمعی از بزرگان اصحاب که در آذربایجان بودند دیدند و شنیدند نوعی



دیگر است چنانچه شمهء از آنرا در بخش دوم آوردیم و اساس واقعه این است که ملامحمد ممقانی و ملامحمود و یا ملامرتضی قلی حین مواجهه و مکالمه با آن حضرت غافل و بعید از این نکته بودند که حضرت نسبت به علوم رسوم و عقاید بی حقیقت لا یسمن و لا یعنی من جوع متداولهء بین ملایان آنعصر نه تنها اعتنا نداشتند بلکه برای بر افکندن اوهام بالیه و تمائیل مؤتفکه بنائی کزبرالحدید از تعالیم و آیات و کلمات گذاردهاند که عاقبت آنها را خواهد برانداخت و ندانستند که مظهر خدا یا رسول یا امام یا بابالامام هرگز تابع و مقلد سطحیات دینییه و نظریهء مردم عصر خود نشدند و دم از بحث در اوهام و اعدام نزدند و اگر سائلین مذکور میخواستند در امثال آنمسائل مناظره نمایند و ره بملاقات امثال ملاحسین بشرویهء و حاجی سید جواد کربلانی و آقاسید یحیی دارابی نمییافتند اولی آن بود از ملا یوسفعلی اردبیلی و غیره از اصحاب آذربایجان که مسائل مذکوره را بنوع مستوفی مستجمع و محیط بودند جویا شده رفع مشکلات مینمودند و حضرت نیز علی الرسم چنانکه در بعضی از مواضع مقتضیهء بخش سابق اشاره کردیم شفاهاً یا کتباً برای آنکه مهلت و فرصتی یافته مقاصد و نوایای خود را اتمام و انجام فرمایند شمهء از مقامات وصل و فنای خود را در عرصه کبریا و خضوع و خشوع نسبت بمظاهر و اولیا الهی و تنزه و تقدس از انانیت و ادعا را بیان داشته ایدی و السن اعدا و معارضین را میبستند و ما در اینجا نبذه از توقیع که حاوی بعضی موضوعات مربوط بامور مذکوره است ثبت نموده تمام و کمال آنرا در ضمن بیان اوضاع شیراز میاوریم و هی هذه

--- صفحه ۱۳ ---

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابتدع الابداع لامن ابداع قبله و اخترع الاختراع لامن اختراع بعده ثم جعل القدر بينهما برزخاً لهندسته فسبحانه و تعالى قد علا علو ظهور سلطان طلعتة حضرته عن وصف الجوهريات كلها و تقدس قدس مظهر قمص طلعة سلطان قيوميته عن نعت الممكنات بحقيقتها فمن قال انه معروف بطلعة هويته فقد اتخذ في نفسه شبهاً لسلطان احديته و من قال انه يدل بذاته على ذاته فقد ادعى حق الامتناع في ذاته اذ انه كما هو عليه في

كينونته الازليته و انيته الابدية مقطعة العرفان عن حد نفسانيته مفرقة حكم البيان بذاتيته اذ انها هي كافورية قديمة التي هي باثيتها مسددة الظهورات عن حد المثال و انما هي ذات بحت ساذجية التي هي بكينونيتها مقطعة التجليات عن مقام الجلال فسبحانه و تعالى لا يعلم كيف هو فى ازل الازال و انه لهو القوى العزيز و ها انا ذا فى ليلة النصف من شهر جيم الاولى فى سنة ١٢٤٣ على الارض ثم الجبال فى الحبس اشهد ان لآله الالهو وحده لا شريك له كما قد شهد ذاته بذاته بانه لآله الا هو العزيز الحكيم و اشهد لمحمد صلى الله عليه و آله و اوصيائه صلوات الله عليهم بما هو عليه من العزة و الوحدة و الجلال و العظمة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من الخلق انه هو العزيز المتعال و اشهد لنفسى بانى عبد آمنت بالله و آياته و صبرت فى سبيل الله بالورود على تلك الارض بعد قدرتى لتغربل النفوس من الناس و تمحص الكل بامر الله عز ذكره انه هو العزيز الحكيم و بعد قد قرنت كتابك و اطلعت بما اردت فى خطابك فاعلم ان العلم الخالص هو الذى لا يتعلق بشيى الا بمعرفة الله عز ذكره و هو فطرة الله التى خلقها الله فى العبد ليثبت بها عبوديته لله ربه حيث اشار على ٤ فى احرف العبد بان العين علمه بالله و البيا بونه عن الخلق و الدال دنوه بالخالق بلا كيف و لا اشارة و ان الذى كتبت من الشكوك الواردة عليك و على اخوانك فهو من بعد مقامك عن بساط قرب طلعة مولاك و سيدهم فاستعد بالله و اعتصم بحبله و توكل عليه و اعلم بان

#### --- صفحه ١٤ ---

حد اليقين ان لا تخاف مع الله شيئا و لا ترى فى جنب عظمة الله امراً و ان دون هذه الرتبة فليست منا و لا ينسب الينا بل بدنت من ظمطام ظلمات النفوس و رجعت اليها اذا لم تحزن بها و ان الذى كتبت من مهاجرتك فى سبيل الله فلا يخفى على الله شئ فى السموات و لا فى الارض و ان عليك المنة من عنده لما هداك الى صراطه و انه هو يجزى الكل باحسن مما يريدون و يعملون و لا تخف فى دين الله من عملك فان الله قادر على كلشئ و محيط بكلشئ و هو على كلشئ شهيد و ان ما كتبت بان باب الامام عليه السلام لابدان يكون مرآة له فهو حق لا ريب فيه كما ان الامام عليه السلام هو مرآة الله جل جلاله لا يحكى فيه الا طلعتة و ما جعل الله فرقاً بينه و بينه الا العبودية حيث اشار الحجة عليه السلام فى دعائه فى شهر رجب المرجب و بمقاماتك التى الخ و لكن لا تغفل عن

حكم العبودية فان الامام عليه السلام مع علوه على كلشى و غنائه عن كلشى يعجز لمثل قاتله و يطلب منه الما و ان ذلك من تقدير العزيز العليم و ان كل ما رايت فى ذلك المقام من صفات الضدية يرجع الى ذلك الحكم و ليس لاحد يقول لم و بم و لا يضر لمن عرف الله و اوليائه عدم اظهار علمه بما شبا الناس لان الله لو اعطى الكل بما يهوى اليه نفسه فلم يبق احد من الكفار و لا يعجزه ذلك و لكن يظهر حكمه و بين حجته و لو كان باية و احدة التى يعجز الناس من الاتيان بمثلها ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة و ان ما كتبت ان السيد رحمة الله عليه ما ادعى حكم الذى انا ادعيت و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الامر عليك و سمعت قوله فى كثير من الاوقات و اياك و اسم العامرية اننى اخاف عليها من فم المتكلم اما سمعت قوله فى حق من يجيئ بعده بتلك الاشعار فى كثير من الاوقات يا صغير السن يا رطب البدن يا قريب العهد من شرب اللبن و ان عدم خوارق العادات من عنده هو من اجل حكم الامام عليه السلام لما لا يعلم الناس سره و اننى انا لو شبا الله ليظهر من عندى فضلا من عنده كما كتبت فى كتابين بخطى الى اثنين من العلماء حكم فوت المعتمد قبل اجله

### --- صفحه ١٥ ---

بسبعة و ثمانين يوماً فإى امر يعدل ذلك دق بصرك وصف نظرك و استغفر الله ربك لتكونن من المؤمنين و ان ما كتبت من حكم قول الله عز و جل اطعنى اجعلك مثلى الخ لعمرى انا ما اطعت الله بذلك المقام لعجزى و ضعفى و لا شك ان الله ربه لا يخلف الميعاد و ان ما اشرت من صنایع مير الداماد و شيخ البهائى رحمة الله عليهما و يغفر الله عنهما الله يعلم بهما اننى انا ما ادعيت شيئاً من تلك الصنایع و لا استطيع بهما الا اذا شبا الله و اكرمنى و ان الرياضة و قلة الاكل ليس بدليل فى حقى لاننى انا ما اتعب نفسى و لا اقلل فى الاكل لضعف جسمى بل ان الحجة هى عدم الحجة مما يتصورون لى فافهم ان كنت ذافهم و اسلم امر الله لتكونن من الفائزين و ان ما وصفت من صفات حامل ذلك المقام الله اعلم حيث يجعل حكمه و اما العلم فهو علمى بالله و اوليائه و لا اعلم دون ذلك و اما العمل فما اجد احداً اقل عملاً منى و لكن ما يخطر فى سرى افضل من عمل المجتهدين و اما خوارق العادات فلا املك لنفسى شيئاً و ليس اعظم آية لى من كلامى لان نور صبح الازل اشرق على علانيتى بمثل سريرتى و لا اقول لك

اصغر من ذلك و استغفر عن التحديد بالكبير و اليه انيب و ان ما كتبت من مباحثة السيد رحمة الله عليه في البغداد مع علماء السنة و قبول الحق عنه فلا اعلم به و لا يقبل احد منهم دينه الا الزامهم بالامر انصف في دين الله اليوم كل المخالفين ليكونون اشد الزاماً بالامر من عجزهم عن الاتيان من الاثار اوفى زمان الشيخ او السيد رحمة الله عليهما و لا شك في ذلك عند اولى الالباب و ان ما كتبت من اثر نفس الكامل من العرفا و ثبوت ذلك في حق حامل ذلك الامر و عجزك من جواب نشفسك من هذا اتق الله و لا تتبع هواك فان الله عز و جل يقول مخاطباً لحبيبه انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشا فإى نفس اقوى من محمد صلى الله عليه و آله و كيف لم يبدل نفوس ذي قرابته عن الكفر بالايمان و كذلك الحكم من الدرة الى الذرة بل ان الله جعل امره واضحاً ثابتاً بحيث يدركه كل النفوس ثم قال عز ذكره لا اكراه في الدين ثم قوله فمن

#### --- صفحه ١٦ ---

شاء فليؤمن و من شاء فليكفر ثم قوله و من كفر فان الله غنى عن العالمين مع انه لاشك بان محمداً صلى الله عليه و آله لو شاء بهداية الكل بمشيته الحتمية فان الله هدى الناس جميعاً و لكن تنبأ الكل هداية الكل بما قبل و شأ من حكم ربه فمن ادرك السعادة دخل في الدين و من اتبع هويه فقد علم بحكم الله ثم بعد ذلك ليكون من المشركين قل اخاف و ارجو عفوه و عقابه واعلم حقا انه حكم عدل فان يك عفوه فهو منه تفضل و ان يك تعذيب فانى له اهل الا ايها الموت الذى ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين احبهم كانك تنحو نحوهم بدليل فكلمنا القيت لك جواب موجز لسئولاتك و اما الجواب المفصل يظهر لك بالتفكر في الكلمات الموجزة و اننى انا اجبتك حينئذ في الجبل الذى اكون فيه مجبوراً بعد قدرتى على غير ذلك فاحمد الله الذى فرغنى لعبادته و مناجاته و الثنا عليه و على محمد و اوليائه و اليه اشكوبتى و حزنى و عليه اتكل في وحدتى و غربتى و كفى بالله وكياً و سبحان الله بكرةً و اصيلاً.

و اما تفصیل بیان امکانه تاریخیه و محلّهای توقف حضرت در تبریز نخست خانه محمد بیک چاپارچی واقع<sup>5</sup> در قسمت آخر از یکطرف شهر است که در بدو ورود چند روزی در آنخانه توقیف شدند دوم قلعه ارک است که در سفر اول و دوم مدتی در آنجا متوقف و محبوس گشتند و اکنون جز دیواری رفیع که شبیه بدیوار واقع در قرب محراب مسجد است و غرفه نیم مخروطیه بر زاویهء شامخ حائطه مذکور و هم پلههای خراب شده که بان صعود و نزول از حجره میشد چیزی از قلعهء مذکور باقی نیست و حاجی معین السلطنهء تبریزی در وصف آن قلعه چنین نوشت قلعه ارک در جنب و اتصال مسجد وزیر علیشاه از وزرا عهد سلطنت ابو سعید بهادر خان که از اواخر سلاطین چنگیزی نژاد بود واقع است و علیشاه مذکور آنمسجد را در حوالی سال ۷۵۵ ه. ق بنا نهاد و قبل از اتمام زندگانی را وداع گفت و آن از ابنیه عتیقه

---

حاجی معین السلطنه محل توقف حضرت نقطه اولی را در هر سه سفر به تبریز قلعه ارک مذکور نوشته است.

---

### --- صفحه ۱۷ ---

و آثار تاریخیهء شهر تبریز محسوب است و آن عمارت و اطاقی که حضرت نقطهء اولی در آن اقامت و سکونت فرمود بکرات زیارت نمودیم و آنمکان تا سال ۱۳۳۱ ه. ق بر جای بود و بسنهء مزبوره در واقعهء انقلاب روسها و مدافعت نظامیان روس با توپ آنان منهدم گشت و دیواری از مسجد علیشاه باقی ماند و نبیل زرندی باین عبارت نگاشت که آنحضرت را در ورود به تبریز ببیتی عالی فرود آوردند و سربازان فوج ناصری که از اهالی خمسه و فوج خاصه بودند و در آخر آنمظلوم بدست ایشان تیرباران شد در باب آن بیت چاتمه سربازی زدند که احدی بحضورشان راه نیابد الا سیدین حسنین که در خدمت بودند و دیگر از امکانهء تاریخیهء تبریز محلی از ابنیهء دولتی و مستقر حکومتی بود که ناصرالدین میرزا مجلس علما بیاراست و با حضرت مکالمه و

---

<sup>5</sup> - در صفحه 187 تاریخ عربی نبیل {202} مرقوم است که حضرت اعلیٰ را محمد بیک چاپارچی در نزدیکی تبریز تسلیم مامورین حاکم تبریز کردند که ولیعهد بود...

محاکمه کرده حکم تعزیر دادند و نیز خانه مسکونهء میرزا علی اصغر شیخ الاسلام است که ضرب و زجر آنمظلوم در حیاط بیرونی آنخانه بدست وی واقع شد<sup>6</sup> و از امکنهء تاریخیهء مهمهء تبریز مقتل و مطرح جسد مبارک و هم محلی است که ایامی چند جسد مطهر را برسم امانت گذاشتند سپس بطهران بردند و مضامین توصیفات و تحقیقات حاجی معین السلطنه که در اینخصوص مستقصیانه نگاشت چنین است در آنزمان در تبریز دو سربازخانه بود یکی در بیرون شهر که اکنون میدان مشق و داخل در سواد شهر است و دیگر سربازخانه داخل شهر متصل بعمارات سلطنتی عالی قاپو که شهادت حضرت رب اعلی در آنجا واقع شد و بعداً تغییرات کثیره بان راه یافت اولاً چند سالی پس از واقعه شهادت عظمی عزیز خان مکرری سردار کل بحکومت آذربایجان منصوب گردید و علمای تبریز نزد وی شکایت بردند که جماعت بابیه موافق شهادت جمعی از موثقین در تاریکی شب بدان محلیکه سید باب را آویختند رفته زیارت بجا میاورند و از او طلبیدند که آنمحل را ویران نماید سردار ملاحظه خسارت مالی را نموده حکم هدم نداد لکن امر نمود در

#### --- صفحه ۱۸ ---

جلوی حجرات سربازخانه طاقی از آجر و گچ بنا نهادند چنانکه دیوار حجرهء که هیكل آنمظلوم بر آن آویخته شد خلف طاقها مانده از عیون و انظار مستور گردید سپس در سال ۱۲۹۳ هـ . ق حکمران آذربایجان میرزا فتحعلیخان شیرازی ملقب به صاحبدیوان حجرات بسیار در اطراف سربازخانه بزرگ واقع در خارج بلد بنا نموده سربازهای حجرات سربازخانه شهری مذکور را که مقتل رب اعلی است بدان سربازخانه برده جای داد و آنجا بنام میدان مشق اشتهار یافت و سربازخانه کوچک شهری مذکور را جبهه خانه قرار داد و درب هر حجره را پنجرهء باز کرد و همه اسلحه سازان شهر را در آنجا ساکن نمود و عکس معروف آن سربازخانه که فیما بین احبا متداول است ازین ساختمان صاحبدیوانی میباشد و بعداً آن نیز تغییر یافت و حجرات قدیمه منهدم و آنوضع و صلیبگاه و مصرع از میان رفت و بر جای آنها ابنیه جدیده بنا شد و اکنون دائره نظمیه شهر در آنجااست ولی

<sup>6</sup> - در صفحه 295 تاریخ عربی نبیل {286} مرقوم : قضیه ضرب و زجر را در نمازخانه شیخ الاسلام نوشته است و عکس نمازخانه هم در تاریخ نبیل عربی و انگلیسی هست در عربی صفحه 254 و در انگلیسی صفحه 318.

قتلگاه و مصرع جسد مطهر بشواهد و قرائن معین و مشخص میباید و نیز خندق تبریز که مطرح جسد مبارک بود پس از چندی که شهر را توسعه دادند از میان رفت و بر جای آن عمارات و ابنیه ساخته شد و محلی از خندق که مطرح دو جسد مطهر بود بقرائن و علامات معلوم است و اما محلیکه دو جسد مظلوم را امانت گذاشتند خانه در کوچه شرقی محله دوهچی بود که کارخانه شعر بافی متعلق به بابیان میلانی در آن قرار داشت و در آنشب که بابیان دو جسد مطهر را از کنار خندق ربوندند بسوی قاری کورپی معروف شتافتند و از آنجا بقبرستان گذشته در خانه مذکور برده امانت نهادند انتهی و از امکنه بغایت مهم خانه ملامحمد ممقانی است که مأمورین حکومتی آن حضرت را وارد کرده فتوای شهادت صادر نمودند و ما در بخش سابق تفصیل دادیم و اما اعداد بابیه تبریز و دیگر معمورات آذربایجان که میخواستیم بتفصیل احوال جمعی از شهدا ابطال و معاریف رجالشان پردازیم همگی بواسطه تنی چند از

### --- صفحه ۱۹ ---

حروف حی و سابقین اولین آندیار فائز بایمان بدیع گشتند و بجز آنانکه بلایا و مصائب زمان موجب فقدان اطلاع و نسیان احوالشان گردیده و باستثنا عده که ممکن است حسب جرّ سیاق کلام در طی بخشهای آتیه بنگاریم. در تبریز ملا باقر حرف حی از علما شیخیه و تلامیذ حاجی سید کاظم رشتی و مقیم کربلا بود و همینکه بشیراز شتافته فائز بایمان بدیع و در حروف حی منسلک گشت همه جا در ایران و عراق عرب بتبلیغ و نشر این امر پرداخت و با صراحت و بساطت در اقوال و اعمال که اختصاص داشت ترویج معارف جدید کرد و هنگام مراجعت قرّةالعین از عراق بایران همراه شد و بعد از واقعه قتل حاجی ملاتقی و انقلاب قزوین از آنجا بطهران رفته بملازمت خدمات ابهی در آنجا و بدشت و نور و مازندران بنوعیکه در مطاوی بخش سابق نگاشتیم چندی بسر برد آنگاه باذربایجان رفته بمحضر نقطه اولی در سجن ماکو و چهریق مکرراً تشرف حاصل نمود و واسطه ارسال مکاتیب و توقیعات گردید و پس از واقعه شهادت کبری طول حیات یافته متاخر از کل حروف حی در گذشت و از اینرو بین الاحباب بعنوان ملاباقر حروف حی اشتهار یافت و احوال و حادثات قسمت اخیره ایام حیاتش را که متعلق بدوره بعد است در بخش ششم مینگاریم و از توقیعات صادره در حقش توقیعی مشهور است که در

اواخر ایام سجن در جواب عریضه‌اش صادر فرمودند چه سؤال از من یظهره الله موعود و از علائم و شواهد محبوب ابهی و مقصود اسنی که تمامت آثار و بیانات بدیعه خصوصاً کتاب بیان رنهء عبودیت صرفه و محویت محضه نسبت بساحت مشیت قدیمه و ارادهء قدیره او میباشد استعلام و استفهام کرد و آنحضرت در توفیق مذکور که شامل آخرین وصایای مهمه است عرفان شمس امنع ابهی را بانوار و آثارش محصور داشته خود و حروف حی و آثار خویش را واقع در مقام خلق و عبودیت و شبجیت

--- صفحه ۲۰ ---

صرفه وصف نموده منع فرمود که بهیچ اشاره و تصور و قیاس و تفکری متوقف نشده محبوب از فیض تجلی اول و اعظم رحمانی نگردند و نبذهء از آن کلمات عالیات را محض استصبار مع مراعات اختصار در اینمقام ثبت مینمائیم و هی هذه

### بسم الله الامنع الاقدس

الحمد لله الذى لا اله الا هو العزيز المحبوب و انما البها من الله عز ذكره الى من يظهر الله جل امره و من يخلق بامرهم و لا يرى فيه الا ما قد تجلى الله له بقوله الا انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و بعد فقد سمعت كتابك و ان ما فيه جوهر لو لا فيه ما اجبتك على ذلك القرطاس و لا حينئذ باعلى ما قدر فى الابداع فما اعظم ذكر من قد سئلت عنه و ان ذلك اعلى و اعز و اجل و امنع و اقدس من ان يقدر الافئدة بعرفانه و الارواح بالسجود له و الانفس بثنائه و الاجساد بذكر بهانه فما عظمت مسئلتك و صغرت كينونتك هل الشمس التى هى فى مرأياً ظهوره فى نقطة البيان يسئل عن شمس التى تلك الشموس فى يوم ظهوره سجاد لطلعتها ان كانت شمساً حقيقه و الا لا ينبغى لعلو قدسها و سمو ذكرها و لو لا كنت من واحد الاول لجعلت لك من الحد حيث قد سئلت عن الله الذى قد حلقك و رزقك و اماتك و احياك و ابعثك فى هيكلك بالنقطه البيان فى ذلك الظهور المتفرد بالكيان ) الى قوله ضمن تلقين الدعاء و التضرع ) اناذا مستأذن بجودك عن جودك ان تاذن بفواى ان يخطر به ذكر من تظهرنه و ان تجعلنه و كل ما فى و على متيماً بحبه على شان لاجدنه مستحقاً على ما انت مستحق به و مقدساً عن كل ما انت مقدس عنه ان



اجدنه وحده وحده لكنت ساجداً له باستحقاق نفسه اذ ذلك سجودى لك وحدك وحدك لا آله الا انت و ان اجدن كل من على الارض سجادا بين يديه لا يكبر عظمته فى فؤادى بذلك اذلو شاهدن بمثل ما على الارض بعدد كلشيبى و كل كانوا لسجادا له حين ما يقول اننى انا الله لا آله الا انا و ان مادونى خلقى قل ان يا خلقى فاسجدون ذلك مستحق به و لم يغيرنى خلق كلشيبى عن تعظيمى اياه و تكبيرى عظمته ( الى قوله ) و قد كتبت

### --- صفحه ٢١ ---

جوهره فى ذكره و هو انه لا يستشار باشارتى و لا بما ذكر فى البيان بلى و عزته تلك الكلمة عند الله اكبر عن عبادة ما على الارض اذ جوهر كل العبادة ينتهى الى ذلك فعلى ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل و اعلى من ان يكون معروفاً بدونه او مستشاراً باشارة خلقه و اننى انا اول عبد قد آمنت به و باياته و اخذت من ابكار حدائق حبه و عرفانه حدائق كلماته بلى و عزته هو الحق لا آله الا هو كل بامرہ قائمون ( الى قوله ) الا انك انت لو ادركت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علماً البيان ما عرفته و ان رايته واقفاً فى امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما انفيت حروف النفى لاثبات مظهر الاحديه الا انه جل ذكره يعرف كل شيبى نفسه و انى استحيى ان اقول يعرف كل شيبى نفسه بمثل ما انى قد عرفت كلشيبى باياتى نفسى اذ كل ما تجدن من كلشيبى خلق له و ان الله اجل و اعلى من ان يعرف بخلقه بل الخلق يعرف به هو الذى اذا يتلجلج لسان قدس ازليته يخلق فى قول ما يشاء من نبى اوولى او صديق او نقى اذ كل ما قد خلق كل ادلا من عنده و سفرا من لدنه كل قالوا ان لا اله الا الله و انتظروا من يذكركم الله وجهه فانكم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذى يخلق كلشيبى بامرہ اياك اياك يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانىه فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك اياك ان تحتجب بكلمات ما نزلت فى البيان فانها كلمات نفسه فى هيكل ظهوره من قبل ذلك شمس الحقيقه و وجهة الاحديه و طلعة الربوبية و كينونة الالوهية و انية الازلية لو يستقر على التراب ينادى ذرات التراب على ان ذلك عرش قد استوى الرحمن عليه فمن يفتخر الطين بمحل عرشه بذلك الافتخار فكيف ينبغى اولوالافكار ان يفتخرون بالله الواحد القهار و يستنبون عن الله الواحد الظهار فاشهد بعين فؤادك و لا تنظر اليه الا بعينه فان من ينظر اليه بعينه يدركه و الا يحتجب ان اردت الله و لقائه فارده و انظر اليه و لكن فاشهد بان ليس ورا الله غاية و ان ذات الازل لن يرى و ان ما يمكن ان يرى و ينبغى ان

ينسب الى الله الى نفسه ذلك الطلعة الفردانية و الوجهة الصمدانية ( الى قوله ) فو الذى

### --- صفحه ٢٢ ---

فلق الحبة و برى النسمة لو ايقنت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنك حكم الايمان فى ذلك الظهور لانك ما خلقت الاله و لو علمت ان احداً من النصارى يؤمن به لجعلته قرّة عيناي و احكمت عليه فى ذلك الظهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شئ اذ ذلك الاحد يوم ظهوره لو يؤمن به يبذل كل عوالمه بالنور و لكن ذلك المؤمن لو يحتجب عنه يوم ظهوره يبذل كل عوالمه بالنار فو حق نفسه الذى لا حق عند الله كفوه و لا شبهه و لا عدله و لا قرينه و لا مثاله لم يؤمن بالبيان حق الايمان الا من يؤمن به بمثل ما آمن بالقرآن حق الايمان الامن آمن بالبيان و مثل ذلك من آمن بالانجيل من قبل حق الايمان الامن آمن بالقرآن و اذا يوم من يظهره الله كل من على الارض عنده سوا فمن يجعله نبياً كان نبياً اول الذى لا اول له الى آخر الذى لا آخر له لان ذلك ما قد جعله الله و من يجعله ولياً فذلك كان ولياً فى كل العوالم ( الى قوله ) فلتستعصمن به فان يومه يوم الاخرة بالنسبة الى تلك الحياة الدنيا و لو لا كان كتابه ما نزل ذلك الكتاب و لو لا كان نفسه ما اظهرنى الله و اننى انا اياه و انه هو اياى و انما المثل مثل الشمس لو تطلع بما لا نهاية انها هى شمس واحدة ( الى قوله ) لعلك فى ثمانية سنة يوم ظهوره تدرك لقا الله ان لم تدرك اوله تدرك آخره ( الى قوله ) و ربما ياتيك من انت قد سئلت عن علو ذكره و ارتفاع امره و ان من فى البيان يقرء تلك الكلمات و هم لا يلتفتون بظهوره ( الى ان قال ) سبحانك اللهم فاشهد علىّ بانى بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية من تظهرته عن كلشى قبل عهد ولايتى و كفى بك و بمن آمن باياتك علىّ شهيدا و انك انت حسبى عليك توكلت و انك كنت على كلشى حسيبا ان يا ذلك الحرف خذ عهد ولايته عن كل من يقر بالايمان عن كل ما يحيط به علمك بما كتب بخطه و انما انى قد كتبت كل البيان و ان من يكتب هذا يقر بالايمان به قبل ظهوره فاذا فاستعلم عن كل ما يمكن ان يستعلم ليثبت ذكره فى الكتاب الى يوم ظهوره فان هذا لهو العز الشامخ المنيع و الفضل الباذخ الرفيع.

### --- صفحه ٢٣ ---

دیگر سلیمانخان پسر یحیی خان معروف به کلاهدوز از اشراف و اکابر تبریز و پیشخدمت مخصوص عباس میرزا نایب السلطنه و بعد از او پیشخدمت محمد شاه که طائفه بزرگی در آن بلد داشت و کوچه در قرب جوار مقام صاحب الامر بنامش مشهور بود از آغاز جوانی رغبت بعبادت و میل معاشرت باصحاب علم و فضیلت و نفرت از جاه و مقام و خدمات دولتی یافت لذا مهاجرت بعراق عرب نموده در جوار عتبات ائمه اطهار اقامت اختیار کرد و در سلك محبین سید رشتی در آمد و سنینی چند در غایت زهد و تقوی زیسته ایام و لیالی را در عبادت و کسب معرفت و فضیلت بسر برد و بواسطه دوستانش ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا مهدی خونی آگهی از امر بدیع بدستش آمده در صف فدانیان و مومنین قرار گرفت تا چون هنگامه طبرسی مازندران بپا شد از کربلا بعزم نصرت اصحاب شتافت و موقعی بطهران رسید که امر قلعه ختام پذیرفت لذا همانجا بماند و بزوی عراقی که عمامه کوچک بر سر و قبای سفید طویل و عبای سیاه در بر داشت در انظار نمایان گشت و بامر امیرنظام تغییر داده کلاه و لباس نظام باو پوشاندند ولی قبول منصب دولتی نکرده پیوسته با بابیان معاشرت و در امور مهمه مشارکت نمود و خصوصاً ببقیة السیف اصحاب قلعه محبت و مساعدت کرد و گاهی در مسکن موروثیش بطهران و گهی بتبریز در کوچه مذکور معروف هر نزدیک و دور زیست و در سنین قبل از مسافرت بکربلا و خصوصاً در این ایام پی در پی بمحضر اقدس ابهی وفود و مراودت و ارادت حاصل کرد و در ایام سجن چهریق با تغییر وضع و لباس خود را نزد حضرت رسانده بزیارت نائل گشت و نیز در سفر شهادت که آن بزرگوار را از چهریق به تبریز آورده در ارك نگهداشتند هنگامی که هنوز ممانعت از رفت و آمد زائرین بمحضرش ننمودند در اغلب لیالی تشرف بزیارت یافت و امیر نظام از احوال و اعمالش و از معاونت و مساعدتش با بابیه در

#### --- صفحه ۲۴ ---

مقدمات واقعه شهد سبعه طهران و از اقداماتش برای استخلاص حضرت در تبریز مطلع شده ولی از جهت عزت و اعتبار و آحاد طائفه با اقتدارش تعرض ننمود و سلیمانخان در تبریز چون مقدمات شدت را نسبت

حضرت مشاهده نمود برق آسا یطهران باز گشت تا بواسطه عالی مقامان از بابیه و غیرهم طریق علاجی بدست آرد و حاجی معین السلطنه تبریزی بیان احوال آن شهید نامدار را نقل قول از برادر وی مشهور به خان عمو مقیم تبریز باین مضمون آورد که او در سال ۱۲۶۰ بسفر حج رفت و در مکه بزیارت و ایمان باب اعظم فائز گشت و چون به تبریز عودت نمود لباس سفید در بر داشت و بی پروا زبان بمدح و ثنا و تبلیغ امر جدید گشود و شهرت بنام بابی یافت تا در ایام حکومت حمزه میرزا ویرا گرفته با مأمورین سواره بطهران گسیل داشت ولی مادرش حاجیه خانم که زن دلیری بود و حکمران ویرا محترم می شمرد باندرون خانه شاهزاده رفته با شدت و تند گوئی از او خواست که پسر را تسلیمش دهند و شاهزاده سوار از عقب بفرستاد تا سلیمانخان را از باسج بشهر عودت دادند و امر نمود که لباس سفید را ترك کرده رخت رنگین پوشد و همه روزه بدارالحکومه رود پس سلیمانخان باینحال چندی در تبریز بسر برد آنگاه بطهران رفته بماند و او را در آن شهر نیز خانه و اثاثیه زندگانی بود تا چون موقع صدور حکم قتل حضرت نقطه اولی رسید جمال اقدس ابهی ویرا احضار نموده مأمور کرد که چاپار وار خود را به تبریز رساند و هنگامی وارد گشت که واقعهء شهادت عظمی واقع شد پس فی الحال بباغمیشه پی دیدار کلانتر شهر که با یکدیگر سابقه دوستی داشتند رفت و کلانتر چون دانست که عزم وی بر بردن جسد حضرت است تدبیری نمود و حاجی اللهیار را که سر دستهء اشرار و ساکن در محلهء امیر خیز بود طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست و او متقبل گشته در ظلمت شب جمعی از رفقا را با دو تن از بابیان میلانی با خود مرافقت داده جمعاً بکنار خندق شتافتند و قراولان

### --- صفحه ۲۵ ---

همینکه دستهء حاجی اللهیار خان را دیدند ترسیدند و بیصدا در کناری ایستادند و آنان شروع بانجام مقصود نمودند و چون چیزی برای حمل اجساد همراه نداشتند تنی از میلانیها عبا بگسترد و دو جسد مطهر را بعبا پیچیده بدوش خود برداشته بردند انتهی

و نبیل زرندی باین مضمون نگاشت سلیمانخان پسر یحیی خان چون از قصد میرزا تقیخان در بارهء حضرت اعلی مطلع شد از طهران با چند تن از جان گذشته چاپاری به تبریز رفت تا در آنمقدمه حاضر شده خود را بر

جمع زده ایشانرا بیرون آرند و یا خود نیز کشته گردند ولی وقتی رسیده بودند که آنحضرت شهید شده بودند و بعد از شهادت چون غروب شد آن اجساد را از میدان سربازخانه به بیرون دروازه حمل نمودند و در کنار خندق گذاشتند (\*\*\*) و چهل تن سرباز را چهار قسمت کرده در دور آنها از چهار سمت چاتمه زدند و بنوبت مشغول کشیک شدند و مأمور بودند که سه شبانه روز آندو جسد را بهمین منوال محافظت نمایند چون آنشب اول بروز رسید قنسول روس مقیم تبریز با یکنفر مصور بخندق رفته بهمان نحو که افتاده بودند با سیاه قلم در صفحه بزرگی تصویر آندو جسد را برداشت و بمنزل خود مراجعت نمود و جناب حاجی علی عسکر همان یوم بواسطه قرابتی که با پیشکار آن قونسول داشت آن تصویر را زیارت نمود و ذکر کرد که تا حال باحدی نگفتم حال بتو میگویم که در موقع مناسبی از تاریخ درج نمائی و از جانب من بیادگار گذاری و فرمود آن تصویر بنوعی درست برداشته شده بود که بمحض ملاحظه وجه مبارکشان را شناختم در پیشانی و خدین و شفتین آثار رصاص نبود و لبهای مبارکش تبسم مینمود لکن اعضا مانند خانهء زنبور مشبک و دو دست جناب انیس در دور آنجسد مظلوم و سرش بر پائین سینهء آنحضرت قرار داشت و بعد از ملاحظهء آن بمنزل برگشته و در حجره را بسوی خود بسته چندی گریستم باری روز دوم وقت عصر جناب حاجی سلیمان خان وارد محلهء باغمیشه تبریز که بیرون شهر است شده در خانه کلانتر که

#### --- صفحه ۲۶ ---

از سلسلهء عرفا و درویش بوده و با هم سابقه حفاوت داشتند منزل گرفت و از واقعهء روز قبل اطلاع یافت و سرّ خود را با کلانتر بمیان نهاد و گفت که حال کار گذشت و من امشب میروم و اجساد را میآورم و اگر نتوانستم کشته میشوم و کلانتر او را تسکین داد و گفت من اینکار را برای تو آسان میکنم در همین ساعت باید برخیزی و در محل دیگر مسکن گیری و من بوقت شام حاجی اللهیار را بمنزل شما میفرستم تا موافق میل شما عمل نماید و بهمان دستور چون پاسی از شب گذشت با حاجی اللهیار ملاقات شد و مکالمات لازمه نمودند حاجی مذکور در نیمهء شب رفته جسد مطهر را آورد آنشب در کارخانهء حریر بافی احبای میلان پنهان نمودند آنگاه صندوق

ساخته بمحل و مکانی که حاجی سلیمانخان ترتیب داده بردند و هر قدر سعی کردند که بحاجی اللهیار انعامی کنند قبول ننمود انتهى

و بالجمله سلیمانخان پس از نقل اجساد مطهره بطهران بماند و خاتهای محل اجتماع و کنکاش بابیان شد تا بنوعیکه در بخش لاحق میاوریم فتنه در سال ۱۲۶۸ برخاست و او گرفتار دولتیان گشته بمقام عظیمی از شهادت نائل گردید و او را دو برادر و خواهری بود يك برادرش فرخ خان از صاحبمنصبان متعصب لشگری که کیفیت هلاکتش را بدست اصحاب زنجان در طی بیان واقعه خطیره آن بلد در بخش سابق آوردیم و برادر دیگرش حاجی عموی مذکور و خواهرش معروف به خان قزی زوجه میرزا علی صدرالاشراف از مؤمنات محترمت بود و جسد مشبك و مقطوع آتشهید در محلی بخارج از خندق و دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران

---

خانه حاجی سلیمانخان را تاراج کردند و خودش را در زندان بکمند و زنجیر انداختند بعد از چند روز بیرون آوردند و با فتح الله قمی شمع آجین کردند سینه هر يك را سوراخ کرده چهار شمع گذاشتند و خرس و میمون و طبل و نقاره آوردند و در کوچه و بازار طهران باینطریق گرداندند و بعد چهار شقه کرده هر شقه را بیک دروازه طهران بیاویختند.

---

### --- صفحه ۲۷ ---

تحت اطباق رمل و حصات مستور شده نسلی از وی جای نماند و دیگر میرزا محمد علی انیس مذکور بن میرزا عبد الوهاب از علمای قریه زوز تابع قصبه مرنند که در تبریز ساکن شده هم در آنجا در گذشت و دو پسر بر جای گذاشت و مهترشان بعداً حاجی میرزا عبد الله مشهور شده سالها بعد از وقوع شهادت کبری در تبریز بزیست و کهنتر میرزا محمد علی مذکور بهنگام وفات پدر دو سال داشت و مادرشان را آقا سید علی از اجله علمای زوزی الاصل تبریزی المسکن مشهور بصفت دیانت و امانت بحدیکه مردم از جهت وثوق و اطمینان وصی کرده حفظ اموال و عیالشان را بدست او می سپردند بحبالهء نکاح در آورد و همگی بیکجا اقامت نمودند و میرزا محمد علی در عنفوان شباب بتحصیل علوم ادبیه و دینیه پرداخته در حوزه درس آقا سید علی تلمذ کرد و بزهد و تقوی

اتصاف یافت و بعبادت و طاعات و اعمال خیریه قائم و دائم شد و اغلب ایام را بصیام و اسحار را بصلوات و اذکار بسر برده چون حضرت نقطه اولی به تبریز وارد گشتند بشرف ملاقات رسیده کتباً و شفاهاً سنوال از بعضی مسائل دینیّه نموده بصدور جواب و نزول کلمات تامّات مخاطب و متباهی گردید از آنجمله سنوال از جمله یا من دل علی ذاته بذاته که در دعای صباح حضرت علی بن ابیطالب (ع) است نمود و در بیان آن شرحی بلیغ و عمیق از قلم ملهم صادر گردید و میرزا محمد علی متدرجاً در مقام محبت و ایمان بدرجهء رسید که برای تحصیل رضای آن بزرگوار جان بر کف نهاده در سجن ماکو و چهریق کراراً زیارت رفته همی بر ایقان و ایمان بیفزود تا در سفر اخیر حضرت به تبریز که سفر شهادت بود و دست از مال و منال و اهل و عیال و شئون ملائی و جلال کشیده محو انوار آن بزرگوار گشت و دیگر عودت بخانه و کاشانه خود نکرد و از محضر مبارک انفکاک نجست و بخطاب و لقب انیس مفتخر گردید و حضرت چند روزی قبل از انتقال یافتن از ارك سربازخانه او را با دو تن از اصحاب نزدیکی از ملاهالی متنفذ بلد گسیل داشته توقیعی حاوی نصح و انذار

### --- صفحه ۲۸ ---

فرستاد و ملا همینکه پیام بشنید و توقیع بدید زبان بسوء ادب گشوده خواست نسبت بتوقیع مخالف ادب و احترام عمل نماید آنان متغیر شده مقاومت و مدافعت کردند لذا ایشانرا دستگیر کرده میرزا محمد علی را با حضرت محبوس بداشتند و دو تن دیگر را بمحبس حکمران شاهزاده حمزه میرزا انداختند و چنین شهرت یافت که هر دو را مسموم و هلاک نمودند و چون حضرت را از عمارت ارك سربازخانه نقل و تحویل دادند و آقا میرزا محمد علی بملازمت مقبول و مفتخر گشت و وقوع شهادت نزدیک شد آقاسید علی باینمضمون نامهء بمیرزا محمد علی نوشت که ای فرزند نا خلف هر چند مرا در بین علمای تبریز خوار و بیمقدار کردی ولی چون اکنون برایت خطر در پیش است پدرانه نصیحت و خیر خواهی کرده میگویم که از جهت شهرت گرویدنت بسید باب خانف و آیس مباش چه انسان جائز الخطا است اشتباه کرده و در توبه و مغفرت باز است توبه و انابه میکنی و از شئونت چیزی کاسته نمیشود و من ترا نجات میدهم و نامه بدست میرزا محمد علی رسید مطالعه کرده بر هامش آن بیستی از دیوان حافظ نگاشت و بوی باز پس فرستاد و مذکور این بود

## من رند و عاشق آنگاه توبه استغفر الله استغفر الله

و آقا سید علی مندهش و متغیر و اندوهگین گردیده دلش بر وی بسوخت و حاجی میرزا عبد الله را طلبیده چنین گفت بموجب اصرار مادرت نصیحت ببرادرت فرستادم و چارهء برایش اندیشیده راه صلاح را نشان دادم و او بر سخنانم وقعی ننهاده بیتی مؤثر و حیرت انگیز نوشت که دلیل بر جنون عشقی اوست و ناچار بخطر نزدیک میشود و اکنون مادرت چنان زاری و بیقراری میکند که رشته آسایشم بریده گشت اولی آنکه تو قلم برداری و نامه نصیحت و شفقت ببرادر نگاری شاید مهر برادری اثری کند و او را براه عقل و جادهء سلامت کشاند پس حاجی میرزا عبد الله نامه بدان نمط که مادرش و آقا سید علی خواستند نگاشت لختی نصیحت و اندرز راند و آیه

--- صفحه ۲۹ ---

" لا تلقوا بایدیکم الی التهلكه " فرو خواند و زجر و الم تیغ و رصاص بی امان و اضطراب مادر نالان و زن و فرزند گریان خاطر نشان نمود و قسمها داده تضرع و التماس کرد که بر حال بازماندگان رحم آورده عقیده در دل مخفی دار و راه سلامت پیش گرفته بحفظ ضیاع و عقار و اولاد صغار پرداز و همینکه نامه به میرزا محمد علی رسید جوابی بخط و مهر خود که حاوی وصایایش بود به برادر نوشته مهر نموده فرستاد و صورت جواب این است؛

" هو العطوف قبلهاها احوالم بحمد الله عیبی ندارد لکل عسریر اینکه نوشته بودید اینکار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد باری ما که ازین کار رضایتندی داریم بلکه شکر این نعمت را نمیتوانیم بجا آریم و منتهای امر کشته شدن در راه خداست و این زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد تدبیر تقدیر را بر نمیگرداند ماشا الله کان لا حول و لا قوة الا بالله قبلهاها آخر دنیا مرگ است کل نفس ذائقة الموت اجل محتوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درك کرد پس خداوند خلیفه من است بر عیال من و تویی وصی من هر طور که موافق رضای الهی است رفتار خواهید و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت بانجناب صادر شده عفو فرمائید و طلب حلیت از همهء اهل خانه از برای من بنمائید و مرا بخدا بسپارید حسبی الله و نعم الوکیل. " انتهى و سپس در یوم شهادت زن و خواهرش فرزند دو ساله اش را بسربازخانه برده گرد



وی انجمن شدند و خواهر چند بار بیایش افتاده بوسه زد و با دیده گریان و قلب بریان همی نالیده گفت ای برادر ترا بقرآن و پیغمبر آخر الزمان سوگند میدهم تقیه کن که در آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت ببخشا و او جواب چنین گفت ایخواهر گر تیغ بارد در کوی آتشاه گردن نهادم الحکم لله و من سالها درین آرزو بودم شکر خدا را که اکنون بمقصود میرسم و تو صبر و شکیبائی را پیشه کن

### --- صفحه ۳۰ ---

و جزع و فزع منما عنقریب بامر حضرت قادر قهار قومی مبعوث شوند که ما را ببهترین اذکار و برترین آثار بستایند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل میدانند بنصرت و جانفشانی قیام نمایند و مصرع و مدفن ما را محل نزول فیض و برکت آلهیه شمارند و بواسطه ما بدرگاه حق دعا و استغاثه کنند پس دلتنگ مباش و صبر کن و لنبلونکم بشیئ من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر الصابرين آنگاه با ایشان وداع پسین نموده سوی قربانگاه خرامید و در موقع صلیب از فراشباشی و دژخیمان خواهش کرد و چند بار دامن فراشباشی را بوسه زده تمنا نمود تا ویرا نوعی بیاویزند که وقت جان سپردن دیده بسیمای حضرت دوخته ناضر و مستبشر باشد و چون ممکن نبود تمامت بدنش مقابل هیکل حضرت قرار دهند لا جرم سرش را محاذی سینهء آمظلوم گرفت تا سپر شده تیرها بر سرش خورده بسینهء حضرت آسیبی نرسد و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از حاضرین و ناظرین از اصحاب بدینمضمون حکایت کرد که در شلیک دوم نیز چون طناب بضر بگلوله گسیخت و هیکل مطهر با میرزا محمد علی بر زمین قرار گرفتند جناب انیس هنوز رمقی داشت و بسوی جسد مطروح حضرت غلطیده ارضیت عنی یا مولای زیر لب میگفت و ازین حالت عشقبازی انیس مردم متحیر شده استقامت او را فوق استقامت کل یاد نمودند و ما کیفیت واقعات مذکوره و نقل اجساد مقطعه مختلطه را بتفصیل نگاشتیم و در بعضی از الواح صادره از قلم اعز ابهی در شان انیس چنین مسطور است انا نذکر فی هذاالمقام محمداً قبل علی الذی امتزج لحمه بلحمه و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظم ربه العزیز و نیز ثم اذکر اذ دخل نقطة الاولى و الذین معه فی السجن انکره عدة معدودات جهرة من الذین آمنوا الا من طلع من افق

الاستقامة و استشهد مع مولاه عليه بهائی و بها من فی السموات و الارضین ما و فی بالميثاق انا احد منهم كذلك ورد علی محبوب العالمین و جناب انیس را دو پسر صغیر بود که اندکی بعد از شهادتش ترك زندگانی گفتند و

### --- صفحه ۳۱ ---

برادرش حاجی میرزا عبد الله مذکور با همه سعی که احبا در هدایتش نمودند و یکبار نیز حضرت نقطه اولی را زیارت کرد معذک عاقبت فائز باطمینان و استقامت نشد و در آنخانواده اثری از امر بدیع بر قرار نماند.

۱ و ما درین مقام صورت سنوال و جوابیکه بین میرزا محمد علی انیس و یکی از علمای شیخیه تبریز واقع شد ثبت مینمائیم و هی هذه

س \_ از سید باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوته بصحت پیوسته شما بکدام يك از آنها اعتقاد کرده  
-اید

ج \_ حضرت ایشان در سنه ۱۲۶۰ مبعوث شدند در حالیکه اغلب انام محتجب بانواع حجب بودند و حکمت آلهیه اقتضا داشت که بتدریج ناس را بدرجات عرفان ترقی دهند و بمصداق ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن که سنت الله در ایام ظهور هر يك از نقاط مشیت بوده در ابتدای امر بنام باب و عبد بقیه الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشانرا مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و لطیفه غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود و فی الحقیقه باب و عبد من يظهره الله اند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیرشان واضح و عیان گردید و چون عند العموم مشهور بقدرت و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صلحا اتقیا مخصوصاً از شیخیه بایشان گرویدند و آنحضرت بطریقه شیخ احسانی و سید رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند و در آنها مستحبات را بجای واجبات و مکروهات را بجای محرّمات مقرر داشتند مثل اینکه در سجده نماز چهار مهر تربت سید الشهداء را برای کفین و وجه و انف لازم دانستند و زیارت عاشورا را واجب شمردند و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند و وجوب نماز جمعه را اعلان کردند و در صحیفه اعتقادات موسوم بعدلیه در باب معرفه الله و معرفه الابواب و معرفه المعانی و معرفه الامام و معرفه الارکان و معرفه النقباء و

### --- صفحه ۳۲ ---

معرفة النجبا و اعدادهم و اوصافهم شرحی نگاشتند و آیات خود را تحت کلمات ائمه و فوق کلمات شیخ و سید قرار دادند و هیاکل و احراز و طلسمات کما قرر عند القوم ترتیب دادند و خود را مفسر و مبین و مروج قرآن و اسلام اعلان کردند و تفسیر بر سوره مبارکه یوسف و بقرة و کوثر و العصر و الم نشرح و فاتحة الكتاب و غیرها نوشتند و جمیع اصحاب آنحضرت در اصول و فروع اسلام بغایت احتیاط عمل میکردند و آن حضرت را باب علم آلهی و افضل از شیخ و سید میشناختند و حکم مذکوره آن حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید و حتی در اصفهان نزدیک بود عموم اهالی منقلب شوند ولی فقها و رؤسا ملت چون دیدند دعویشان بابیت و برهانشان آیات و احکامشان طاعات و عبادات است از عاقبت امر ایشان و مال حال خود ترسیدند و ب فکر علاج کار افتادند عاقبت بمضامین برخی از آیاتشان که ذکر رجعت شده بود دست آویز کرده اتهامات و افتراوات منفوره ساخته سد سیل روحانی و جلوگیری از انوار معنویه خواستند ولی آنحضرت بنوع حکمت مذکوره بنفس دعوی و اظهار آیات مردم را ترقیات فوق العاده دادند چه که قبل از آن زمان افکار و اذکار عامه حصر در مسائل و رسائل فقها و راجع بنجاست و طهارت و کیفیت آداب تطهیر و تنجیس و تکفیر و شکایات در رکعات و سهویات در سجدهات و امثالها بود و آن امور تغییر یافته افکار مؤمنین حصر در دلایل توحید و شواهد نبوت و علامات امامت و معرفت نقبا و نجبا و شرح و بسط معارف روحیه دینی و فهم آیات و کلمات مقدسه آلهیه گردید و این اول درجه بود که بخفض مرتبه خود و رفع درجه شرع ناس را از محل سکون و وقوف حرکت دادند بعد از آن خویش را بلقب ذکر الله ملقب ساختند الا بذكر الله تظمن القلوب و اذا نودی للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم ال تعلمون و مرتبه بابیت مخصوص اول من آمن جناب ملاحسین بشرویه شد و پس از چندی اظهار قائمیت

### --- صفحه ۳۳ ---

فرمودند و مقام ذکریت تحت الشعاع واقع گردید و همچنین ذکر ربوبیت نمودند این است که در حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در تقیه است چنانکه یوسف مقام خود را اظهار نمی نمود حضرت نقطه هم مقام خویش

و بعضی مطالب را اظهار نمیفرمودند خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من یظهره الله و ذکر گفتند برای حضرت مذکور و قائم فرمودند برای حضرت قیوم و رب فرمودند برای مقام الوهیت پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سائر نقاط مشیت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی ننموده و نمینماید و تفاوت بیان نظر بمصالح و حکم زمان میباشد، " لا نفرق بین احد من رسله و ما امرنا الا واحد "

س \_ دعاوی و مقامات مذکوره سید باب و تفسیر و تأویلی که برای اخبار وارده در شأن موعود منتظر و شنون و علانم مأثوره نمود اگر مورد قبول جماعت کثیره از علما و فضلا و صلحا شد چندان استبعادی ندارد که در ایمان بمقام ربوبیتش هست

ج \_ صدور این نوع سنوالات و اعتراضات از جمع ظاهر بین قشربین چندان استبعاد ندارد که از شما جماعت شیخیه دارد شما را برای اعتقاد بمقامات عالیة فوق نبوت در شأن ائمه اطهار از غلات خواندهاند و مسیحیین و فرقه علی الهیة از مسلمین و فرق اخری از متصوفه و غیرهم را خارج از دین شمردهاند ولی بشارات مندرجه در آیات متکثره از قرآن که راجع بیوم المیعاد است از قبیل یوم یأتی ربک و غیره نص عظیم بلقا رب کریم میرسند که اعظم مظهر مشیت الهیه میباشد و مقامات شامخه که در اخبار و آثار ائمه در شأن موعود منتظر در کتاب و سیر مسطور است کاملا مبین و موضح مقصود میباشد و اینک علما راشدین و صالحین مؤمنین که بلقا حضرت رسیدند و با عین فؤاد جلوه رب را مشاهده نمودند مصداق، " لهم دار السلام عند ربهم و هو ولیهم " گردیدند

س \_ آنچه بحد شیوع رسیده این است که تحدی سید بایات و کلماتش

--- صفحه ۳۴ ---

میباشد و حال آنکه تمایز کلماتش از کلمات سائر علما معلوم نشده و دیگر آنکه همهء مردم ذوق و عرفان فهم و تمیز کلمات و آیات را ندارند و حجت بایست کافیه و عامه باشد و اما سائر انبیا و اولیا معجزات و خوارق عادات و کرامات بسیار بمردم نشان دادند

ج \_ حضرت حجة بالغه را آیات و کلمات قرار دادند و سائر امور را طائف حول آن شمردند چنانچه این مسئله منصوص کثیری از آیات قرآن میباشد و مضمون، "اولم یکفهم انا انزلنا عليك الكتاب" در مواضع بسیار مذکور است و شئون متنوعه کلمات الهامیه حضرت از خطب و مناجات و مسائل تفسیریه و علمیه و تعالیم و احکام که همه بدع و غیر معروف میباشد کماً و کیفاً بحد اعجاز و در اعلی درجه بلاغت و کمالیت از حیث لفظ و معنی است و بی اعمال فکر و رویه و بدون سکون قلم متسلسلاً از فطرت آلهیه نازل گردید و هرگز در کلمه از بیانات خود قلم نبرده اصلاح ننموده اند و شخص مطلع محقق منصف هرگز مسائل مصطلحه قبلیه را با معارف بدعیه آلهیه ایشان موازنه ننماید و اما خوارق عادات بقدری از ایشان دیده شده که احدی از دوست و دشمن منکر نتواند شد و اغلب افراد این طائفه کرامات عدیده مشاهده نموده اند و اشخاص اغیار نیز که مدتی در خدمتشان بودند ملاحظه کرده اند و مقداری ازین امور در الواح و آثارشان مسطور است و بسیاری از مؤمنین در آغاز نظر محبت نداشتند و بصدد تحقیق امر نیز نبودند و فقط برای مشاهده کرامات اقبال کردند و اموری که در ارومیه واقع شده و نیز تعهد شفای پای شاه مبرور در مجلس ولیعهدی ما بین اهالی تبریز و عامه اهالی آذربایجانیان شایع است فی الحقیقه در شئون این امر عظیم نقص و ناتمامی نیست دیگر راه اعتذار و مفری برای احدی نمانده و چنانچه امروز که متجاوز از هزار سال از زمان حضرت پیغمبر و ائمه والاگهر گذشته و چون در آن طول مدت تفاسیر کثیر و تجلیل و توقیر نسبت بکلماتشان که در بدو ظهور

### --- صفحه ۳۵ ---

بسی ساده و خالی از اهمیت در نظر عامه بود نوشته شده و غالباً اعقاب و اخلاف پدران که در یوم صاحب کلمات استهزا میکردند و قیام بر قتل و قلع و قمع نمودند بنصرت قیام کردند عظمت و حقیقت کلمات و صاحب آن در انظار مسلمین بحد بدهت رسیده بیاید اعصاری که اعقاب و اخلاف معابدین این عصر نیز بنصرت امر بدیع پردازند و هزاران کتب در تفسیر و تجلیل آیات جدیده نشر یابد و آن هنگام برای امثال شما طریق ایمان روشن و مستغنی از دلیل و برهان گردد

س \_ من کتاب بیان را ندیدم ملی آنچه از موثقین شنیدم مشتمل بر مسائلی است که موجب اعتراض جمعی کثیر شده اولاً مسئله رجعت میباشد آیا شخص عاقل منصف ملا محمد حسین بن ملا عبد الله صباغ بشرویه را عین حضرت پیغمبر آخر الزمان داند مگر صرف اشتراك اسم موجب میگردد که ملا علی بسطامی همان حضرت امیرالمومنین باشد زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف معجزات باهرات سبحانیه و آیات تامات قرآنی و ذو الفقار شاهر ولی اللهی لازم است تا باینمقام نائل شوند و گیرم حاجی میرزا آغاسی را که بعقیده جمعی عارف صمدانی بود ظهور دجال گرفتید آیا شخص عالم ربانی حاجی محمد کریم خان کرمانی را که صاحب تألیفات کثیره در غالب علوم اسلامی است چگونه ظهور سفیانی توان گرفت و قره العین بموجب اجازه سید تمام احکام و مراسم سابقه را عملاً لغو نمود و احکام عجیبه غیر قابل عمل در بیان است فی المثل مجالست و معاشرت با غیر بیانی را نهی کرده و حق مالکیت مال را از غیر بیانی سلب نمود و ازدواج با غیر بیانی را حرام ساخته و حق سکونت در قطعات خمسه یعنی فارس عراق آذربایجان خراسان مازندران را از غیر بیانی سلب نموده تدریس و تعلم همه علوم غیر کتب بیانیه خصوصاً منطق و کلام را منع کرده و حکم محو کتب داده و شرب دوا را بر مرضی ناروا خوانده و اعجب این است که خود در موارد سختی از ادعا تبری جسته اورا قی در تبری و انکار بدست مردم داد

### --- صفحه ۳۶ ---

ج \_ اگر شما بتوانید لمحء با عینک چشم معاندین و محتجبین صدر اسلام که حضرت محمد و علی و اهل بیتشان را العیاذ بالله جاهل و یا سفیه و مجنون و یا مفتری علی الله و خارج از دین میدانستند بنگرید هر آینه بمرحله عدم تعصب و مقام انصاف قدم گذاشته ملتفت میشوید که جناب ملا محمد حسین و ملا علی در مقام انشراح صدر و اشتعال بنار موقده الهیه و تحلی الهامات غیبیه و مکارم اخلاق رحمانیه و شجاعت ایمانیه و بدنیه نادر النظیر بودند و مخصوصاً آیات و آثار جناب ملا محمد حسین نزد اهل اطلاع معروف و مشهور است و چنانچه معاندین و مقاتلین با محمد و علی و اهل بیت در عصر اول مقام آن بزرگواران را ندانستند و وارد نمودند آنچه خواستند ولی اعقاب و اخلافشان در ظل شجره ایمان در آمدند درین عصر نیز چنین شد و خواهد شد و چنانچه امثال ابو سفیان و نضر بن الحارث و هشام ابوجهل و ولید بن مغیره از معاریف اعدا عصر سابق که

صاحب علم و عرفان و دیانت در نزد قوم بشمار بودند چون امر اسلام ارتفاع یافته بخری و خدلان معروف و مشهور شده دجال عصر و رایت کفر و ضلال دور گردیدند البته روزی خواهد آمد که دجال و سفیانی این عصر را نیز جز ببدی و زشتی یاد ننمایند و اما احکام شدیده بیان امری نیست که بن سابقه باشد بلکه در سائر ادیان نیز چنین بود و نظیر همین احکام صادر شد و امروز فیما بین امم مجری مطاع میباشد ولی از آنجائیکه هرامتی خود را نیک و کامل دانسته سائرین را بد و ناقص شمرده اجرا احکام شدیده مذکوره در حق دیگران روا دارند و چون نوبت بخودشان رسد فریاد و فغان بر آرند و ناله و زاری نمایند نیک ملاحظه کنید احکام حضرت موسی راجع بملل و ادیان معاصر خود و نیز احکام اشلام راجع بملل و ادیان زمانش بر همین منوال بود در زمان موسی امر الهی بر هدم و حرق بیوت و عمران ممالک منکرین و حیوانات و اشجار و قتل ذکور و اناث و صغار و کبارشان صادر شد مگر احکام اسلام در باب ملل و ادیان معاصر که از آنجمله طریقت قوم و

### --- صفحه ۳۷ ---

عشیرت خود آنحضرت بود بغیر این طریق اجرا یافت و این معلوم است که هر یک از آن ملل و اقوام و ادیان خویش را محق و مقرب عند آلهه خود میدانستند و این احکام را ظلم صرف میشمردند و محاربات و معاملات مسلمین با سائر ملل از اهل کتاب و غیرهم ثبت در قران و اخبار و تواریخ و آثار والی الیوم ظاهر و آشکار است و مگر نه این است که بظهور اسلام علوم شایعهء نزد ملل قبل منها علم التفال و التطیر و احکام النجوم و غیرها محو و زائل گردید و اما ائمه سلام الله علیهم تمامت آیات و احکام مذکوره را تأویل بیاطن نموده در حق مخالفین خود از نواصب و غیرهم بیان فرمودند و موعد اجرا آنرا یوم ظهور موعود منتظر قرار دادند چنانچه در اخبار کثیره منضافه اعمال شدیده او را در حق مخالفین و معاندین بیان نمودند از آن جمله است لا یستتیب احدا و لا یقبل الجزیه و لیس امره الا القتل و امثالها و فی الحقیقه تمامت احکام مذکوره در نصوص اخبار ائمه راجع بکیفیت اعمال آنحضرت مسطور است و بر متتبع در اخبار و آثار امامیه و واقف بمشرب ائمه مخفی و پوشیده نیست و ارواح منکرین و معاندین نقطه مشیت در ادوار و اعصار یکی است که رجعت نموده در جلوه مقتضای زمان نمایان میشوند لا نفرق بین احد من الرسل و الاولیا و لا نفرق بین احد من المخالفین و الاعداء و اما خطوط

و مرقوماتی که از آنحضرت شیوع یافته هم استبعادی ندارد چه اسلاف بزرگوار آنحضرت بحکم تقیه شفاهاً یا کتباً یا عملاً چنین معامله میفرمودند و اوصاف و اعمال معاندین ظالمین عصر او را خبر داده یکی از بزرگترین علانم آن بزرگوار را خوف و تقیه قرار دادند.

دیگر میرزا حسن زنوزی از طبقه علما شیخیه و اصحاب سید رشتی ساکن کربلا و مؤلف کتاب ریاض الجنة

در ایام توقف حضرت باب در کربلا بمشاهده احوال

---

میرزا حسن زنوزی خونی از معاریف اهل سلوک و عرفا و دانشمندان عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه در کتاب ریاض الجنة گوید  
مجلد سوم منتظم ناصری

---

### --- صفحه ۳۸ ---

منجذب گردیده صدق بشارات سید را احساس نمود و چون صیت امر بدیع انتشار یافت باتفاق شیخ سلطان کربلانی بشیراز رفته بلقا و عرفان و ایمان فائز شد و حسب الامر اقامت نموده بکتابت و استنساخ آیات و آثار بدیعه مشغول گشت و در محضر مبارک قرب و محرمیت حاصل کرد پس در ایام اصفهان و ماکو پی در پی بدیدار حضرت شتافته واسطه ارسال مراسلات مابین آنمظلوم و محبین گردید و نبیل زرنندی نقل از قول او چنین آورد که حضرت نقطه اولی بمدت ۹ ماه سجن ماکو هر شب بعد از ادا صلوة مغرب بک جزو از قرآن را تفسیر مینمود و در هر ماه يك تفسیر تمام میشد و باین ترتیب ۹ تفسیر بیان فرمودند و باقا سید ابراهیم خلیل در تبریز سپردند که مستور بدارد تا وقت ابرازش برسد و من تا هنگام ارتفاع هنگامه طبرسی حول آنحضرت در چهریق بودم و چون همهء احباب را امر بنصرت حضرت قدوس فرمودند بمن دستور دادند که مقیم کربلا باشم و بزیارت مرقد امام شهید حسین بن علی ۴ پردازم و حسین را بچشم خود مشاهده خواهم نمود و در باره حضرت قدوس چنین فرمود که من اگر مسجون نبودم بنوع وجوب بایستی بنصرت حضرت اسم الله الاخر بروم و لذا میرزا حسن در



آن هنگام بکربلا عودت کرده اقامت نمود و واقعه شهادت کبری را در آنجا شنید و ما تتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم.

دیگر از اصحاب تبریز آقاسید ابراهیم (خلیل) از اعظم علمای شیخیه و کبار اصحاب سید رشتی و از اجله علمای بیان سیدی نورانی الوجه و جمیل و عالمی عظیم المقام و جلیل بود و بدرجهء در علم و فضل صیت و شهرت داشت که میرزا احمد مجتهد تبریزی ویرا بر ملا محمد مجتهد ممقانی معروف مقدم شمرد و در وصف و تجلیلش مکرراً این عبارت گفت که این سید جلیل در معارف و مطالب شیخیه افضل و اعلم از ملامحمد است و او در آغاز طلوع این امر جدید فانز بعرفان و ایمان گردید و با علمای اصحاب خصوصاً احباب آذربایجان مؤانست و معاشرت گرفت و در ایام

### --- صفحه ۳۹ ---

اقامت حضرت نقطه اولی در آذربایجان با رعایت احتیاط استفاضه و ارتباط جست و حسب اقتضا زمان و استعداد و امکان در تنویر افکار و تشهیر آثار کوشید ولی بموجب عدم توافق مقتضیات و اسباب داخل معارک مخاطر نشده محفوظ ماند و حضرت او را در نظم اسماً اهل بیان نام رحیم ذکر فرمودند که در عدد حروف ابجدیه با ابراهیم باسقاط یکی از دو الف مطابق است و در صورت و سیرت شباهت تامه بحضرت داشته مورد توجه خاص آن بزرگوار شده توقیعات مهمه عدیده بعنوان وی صدور یافت و بلقب خلیل نامور گردید و پس از واقعه شهادت کبری بسالهای چند حیات داشته در تبریز زیست تا در گذشت و او را پسری بود که فائز بایمان بدیع نشد و لذا آثار این امر در خاندانش باقی نماند و مدفنش نامعلوم است و احوال و حوادث در سنین اخیر حیاتش را که حائز مقام عالی و متعلق بدورهء بعد است در بخش ششم مینگاریم.

و دیگر محمدبیک چاپارچی از مردم علی اللهی تبریز بود و در طهران و اصفهان نیز مأوی و سکنی داشت و از طرف دولت مباشرت حمل و نقل مراسلات و محمولات پستی می نمود که بلغت ترکیه چاپار خوانده میشد و کلمهء چی را که بترکی علامت مباشرت تحمل است در آخر چاپار اضافه کرده چاپارچی میگفتند و حاجی میرزا آقاسی با اعتماد و اطمینان کامل ویرا حامل فرمان دولتی و مأمور ارسال و ایصال حضرت نقطه اولی نموده

غلامان را تحت امر و اطاعتش قرار داد و او در مدت التزام بخدمت متدرجاً پی بمقام ذی‌عظمت برده محبت و ارادت و ایمان حاصل نمود و کرامات و خوارق عادات نقل میکرد از آنجمله برای جمعی از یار و اغیار گفت که در طول سفر با همه حسن اخلاق آن بزرگوار چنان رعبی از او در قلوب ما پیدا شد که من و غلامان نتوانستیم خود را حاکم و او را محکوم خوانیم بلکه فی الحقیقه ما همه در تحت حکمش بودیم و بالاخره محمد بیک در ایام سجن ماکو بعزم زیارت شتافته

### ص ۴۰

درک محضر مبارک کرده مراجعت به تبریز نمود و طولی نکشید که از این عالم درگذشت و بواسطه دختر و پسر دخترش غلامحسین بیک در اصفهان نام و اخلافتش در این امر برجای ماند و در بخش سابق هم عده‌ای از معاریف بابیان ساکن تبریز را مانند میرزا عبد الله خان سررشته دار و حاجی علی عسکر و آقا فرج آقا و ملا مصطفی باغ‌میشه ذکر نمودیم که بعد از وقوع شهادت عظمی با جمعی دیگر از مؤمنین در آن بلد برقرار بودند

---

محمد بیک چاپارچی که رئیس آن دوازده نفر مردم بود ایمان به آنجناب آورده من خود او را ملاقات نموده بعد از مراجعت دیدم او را در نهایت اخلاص بحدی که همینکه اسم شریف آنحضرت مذکور میگردد میگریست از ایشان جو یا شدم که خوارق عادات از آن جناب چه دیدی فرمودند بحق حضرت خداوند قسم یاد مینمایم که از آن سید امکان بجز خوارق عادات چیز دیگر مشاهده ننمودم و تفصیل زیادی ذکر نمود از آنجمله فرمودند که هنگامی که مرا مأمور نمودند که مستحفظ آنجناب بوده باشم اول آنکه من درست حق ایشان عارف نبودم ولی شنیده بودم که سید بزرگواری است لهذا در فطرت خود که نظر مینمودم دوست نمیداشتم که من محصل ظلم و جور بالنسبه بانجناب بوده باشم يك دو روزی تمارض نمودم که شاید این امر را که مثل بایی بوده باطنه فيه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب بدیگری حواله کند و نمیدانستم که قلم فضل خداوند این فرمان سعادت را در دفتر خانه غیبی بنام من رقم فرموده لهذا عذر را از من نپذیرفتند ناچار روانه شدم حضرات سوارها تابعین من یکشب قبل از من خدمت حضرت رسیده بودند نظر بآنکه کار اهل ظلم است خصوص در اول ملاقات بجهت استحکام امر خود لهذا يك بیش‌ترمی در اطافرا از پشت مقفل نموده که مبادا آن نقطهء محیط بر اهل امکان بگریزد صبح که آمده بودند دیدند که در باز شده و آنجناب در کنار نهر مشغول بوضو ساختن میباشند بقسم تغیر و سوء ادب عرض نموده بودند که در را باز نموده فرموده بودند که من دست گذارده باز گردید خواسته بودند

که قدری درشتی نمایند درد دل شدید ایشانرا عارض شده بود که خودشان هم متذکر شده بودند و لهذا خودرا بر روی خاک انداخته عجز و الحاح زیادی نموده آن یکتا در بحر عفو و فضل از تقصیر آن مقصرین بخداوند گذشتند فی الحین شفا یافتند.

( حاجی میرزا جانی )

---

--- صفحه ۴۱ ---

و از جمله مراکز مهمه این امر در آذربایجان قریه میلان بود که اهالی بشدت تمسک و میلان باصول و فروع و فرائض و سنن دینیه و بستگی بطریقت شیخیه اشتها داشتند و در فجر ظهور بواسطه ملا یوسفعلی اردبیلی مهتدی بانوار بدیعه شدند چنانکه مفصلاً در بخش سابق آوردیم و شهرت عدت و قدرت و شجاعتشان پیوسته موجب اندیشه و احتیاط معاندین گردید و حاجی محمدتقی و حاجی احمد پسران حاجی علی اکبر اعرف و اسبق و اعرق بابیان آنقریه اول طبیبی متنفذ و مکرم و دوم تاجری متمول و محترم در اوائل ظهور جدید بواسطه ملا یوسفعلی مذکور مهتدی گشته بهدایت دیگران پرداختند و حاجی محمدتقی در سفر اول حضرت بتبریز فیض دیدار آن بزرگوار یافته مورد ملاحظت و عنایت شد و در سنین سجن ماکو و چهریق مبالغ مهمه از اموال و نقود خویشرا تحت اراده و اختیار اعلی گذاشته گنجینه نقود و امین رجوعات مالیه گردید و حضرت برای زائرین که از اطراف بارض سجن میرفتند و برای علما و اصحاب خصوصاً ملا باقر حرف حی حواله و خط الوصول میدادند و بواسطه او مصاریف عطا مینمودند و او را در کتاب الاسما بتطبیق عدد ابجدی مم تقی که شهرتش بود فتیق نام نموده عنوان توقیعات صادره را بسم الله الافتق الافتق فرمودند و حاجی احمد بتطبیق عدد ابجدی حاجی میلانی که شهرتش بود بلقب اسبق ملقب گشت و کیفیت دعوت حاجی محمد تقی از حضرت بمیلان و تجلیلات و ضیافتی که در محل معروف بیانق فراهم آورد در بخش سابق گذشت و اکثر اهل قریه مذکوره در ایام اعلی اظهار ایمان نمودند و برخی از ایشان بارض سجن شتافته بزیارت فائز گشتند و بعد از واقعه شهادت کبری عباس نامی از ایشان خود را بتبریز رسانده باتفاق حاجی محمد تقی و دیگران در ربودن جسد سعی نمود و عبا

گسترده جسد را در آن نهاده بدر برده مستور و مکتوم کردند و در آن ایام پر بیم و خطر برای خوف و احتیاط از دولت ذکر کارخانه و محل دفن را هرگز نمینمودند و

### --- صفحه ۴۲ ---

هر وقت از عباس سوال شد باین عبارت جواب گفت که ذکرش حرام است در شبی آمدند و جسد را بدر بردیم و عبای خونین را در کارخانهء میرزا هاشم شستیم و جسد مطهر اکنون محفوظ و مصون است و چون دولت عزم استیصال این طائفه نمود بابیان میلان محل حمله و هجوم شدیدواقع شده اموال بیغما و غارت و نفوس بحبس و اسارت افتاد مأمورین خونریز پیاده و سواره از تبریز ریخته خانها را محاصره و اموال و اثاثیه را جمع و تاراج کردند و نفوس را دستگیر نموده همی چوب زده نقود گرفتند و اعدای محلی و متعصبین قرا اطراف بتهییج و تحریک حکومت و مأمورین پرداخته هدایت و مشارکت با مهاجمین کردند و در آن هنگامهء گیر و دار و تاخت و تاز اشرار هر که از رجال بابیه توانست سر بکوه و بیابان نهاده متواری شدند و برخی که پناه بخانه متنفذین از مسلمین برده دستگیر گشته بعضی بهلاکت رسیدند و مأمورین حکومتی نیمه شب بخانهها ریخته آنچه از بابیان بدست آوردند از بستر خواب بیرون کشیده همه را با اذیت و آزار و ذلت و خواری بسیار در يك محل ببند و زنجیر نهادند و در حالیکه ناله و فغان از صغار و نسوان مرتفع بود اسیران را بشکنجه و عقاب گرفته مطالبه درهم و دینار نمودند و يك يك را بفلك بستند و زدند و هر مبلغ توانستند اخذ کردند و خانهها را با اثاثیه و اموالیکه حمل و نقل نتوانستند آتش زده سوزاندند و برادران افتق و اسبق را با اسیران دیگر مغلولاً بسمت تبریز کشیدند و از میلان تا تبریز همه را دست بسته و پیاده در جلوی سواران رانده هر يك را بنام و لقب یکی از شهیدان صحرای کربلا بنوع سخره و استهزا خوانده جور و جفا نموده با لوم و شتم و لطم بشهر رسانده بمحبس دولتی انداختند و در قید و کند نمودند و از آنعه فقط حاجی محمد تقی از چنگ مامورین در آمده بقتسولخانه روس پناه برده مستخلص شد و نیز حاجی احمد با دو جوان نوری محمد حسن و محمد جعفر نام بخانه رئیس سواران توقیف شدند و با برخی دیگر بعد از مدتی که در

### --- صفحه ۴۳ ---

حبس بسر بردند آنچه از مال و منال توانستند بظالمین داده از محبس در آمدند و مامورین دیگر محبوسین را از تبریز بطهران برده در انبار دولتی حبس نموده بانواع سختی معذب داشتند و تفصیل این احوال را در بخش لاحق میاوریم و ایام مؤمنین میلان بدینطریق از تشدید و تضییق گذشت و نیز آوردهاند که کربلایی محمد حمزه از معاریف متقدمین بابیه میلان هنگامی که قلعه طبرسی مازندران پیا شد در سن جوانی با برادرش بعزم نصرت اصحاب از میلان بطریق گیلان رهسپار شد و چون به لاهیجان رسید در بازار با برخی از بابیان تصادف کرده ویرا شناختند و از خاتمه امر قلعه مازندران و فاتحه واقعه زنجان خبر دادند لاجرم هر دو بزنجان شتافته نزد جناب حجت رسیدند و آن جناب ایشانرا چندی نگهداشته مهمان نوازی نمود ولی اجازت مشارکت در مدافعت از اعدا نداد و باصحاب چنین گفت ایندو تن مهمان وارد بر ما هستند نمیخواهم ببلیات ما دچار شوند و نفوسی را برای محافظتشان از تعرض محاربین مهاجمین از سپاهیان و معاندین همراه نمود تا از خاک زنجان سلامت خارج شدند و بوطن مراجعت نموده با سائر بابیان بطریق مذکور گرفتار تعرضات اعدا بودند و در غایت خوف و اضطراب میزیستند و نیز حکایت کردهاند که نوبتی عباس نام بقال بابی را در میدان میلان بفلك بسته بقصد اهلاک چوب زدند و آنمظلوم در خاک و خون می غلطید و تنی دیگر از بابیان را که مخفی بود چنان بیم و خوف گرفت که طاقت درنگ نیاورده خویش را بیرون کشیده از میلان بگریخت و بتبریز رسید و در خانه ابن عمش ملتجی و مخفی گردید ولی صاحب خانه را ترس و اضطراب احاطه کرد و از آن اندیشه نمود که ملاها و اعدا از اختفای بابی میلانی در خاتمه خبر یابند و جان و مالش را هبا و هدر سازند لاجرم بخانهء مجتهد رفته خبر داد که عمو زاده بابی من بخانهء درآمده پنهان است مجتهد فی الحال گروهی از سفاکان بیبک را فرستاد تا آنمظلوم را از خفا بیرون کشیده بروی بر زمین محکم کرده چندان چوب زدند

--- صفحه ۴۴ ---

که بر پشتش خون بست و پوست از جای کنده شد در آنحال زنی عبور مینمود برای فوز بثواب اخروی نگدی چنان بر پشت مجروح نواخت که نعل کفش بر جراحته نقش بست مردی را بر حال آن نیم کشته رحم آمد ویرا بر دوش کشیده از بین دست و پای ظالمین قاتلین بیرون برد و جمعیت حاضرین از هر طرف آبدهن بر او انداختند و

او ناچار با یکدست جسد نیم مقتول را بر شانه خود نگهداشت و با دست دیگر بزاق و بصاقها را از روی و ریش خود پاک کرد و مظلوم مضروب پس از دو یا سه روز ازین جهان در گذشت و برخی دیگر گفته‌اند که از بابیان میلان حاجی علی داماد بیرم بیگ باصحاب قلعه طبریه ملحق شده بدرجهء شهادت فائز گشت و آقا حسین بن کربلانی عباس در واقعهء زنجان بامداد احباب رفته داد شجاعت و مردانگی را داده عاقبت از جام شهادت نوشید و حسین میلانی مشهور در هنگام شهادت حضرت اعلیٰ بتبریز بوده بشغل نساجی اشتغال داشت و چون حاجی اللهیارخان جسد مطهر آنحضرت را گرفته تسلیم حاجی سلیمانخان نمود جسد مظلوم را بکارخانه حسین مذکور آورده محفوظ داشته بعداً بطهران بردند و حسین مذکور با حاجی سلیمان خان بطهران رفت و در همان یوم که حاجی را شمع آجین کردند حسین مذکور را نیز بتوچی ها سپردند تا ویرا عریان نموده با کتاره پاره پاره کردند و شرح احوال حسین مذکور و کیفیت شهادتش را در بخش لاحق و خاتمهء اوضاع میلان و احوال برادران افتق و اسبق را در بخش ششم میاوریم.

و نیز در قریهء سیسان واقع بمسافت هفت فرسنگی سمت شرقی تبریز اهالی بواسطه حاجی اسد الله نامی از دهاقین آنجا قبل از ظهور این امر تربیت روحیه دینیہ یافته منتظر و مترصد ظهور مقصود شدند که از سوی شرق بیاید و روح خالص دین و تنزیه و تقدیس را منتشر سازد و شرب دخان را براندازد و رایات ضلال را برافکند و حاجی مذکور مردی امی و زاهد و عابد و متعزل و مرتاض بود چندی در کوه سهند معروف

#### --- صفحه ۴۵ ---

سمند ریاضت در میدان عزلت جولان داد آنگاه روی بسیر و سفر نهاد و سنینی سائر بلاد و معاشر با نخبه عباد گشت تا بملاقات شیخ جلیل احسانی رسید و بانوار معارفش مهدی و متنور گردید مراجعت بسیسان نمود اهالی مقدمش را مغتنم شمرده باستفاده و استفاضه پرداختند و بشدت ورع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنانرا رهبری کرد و قرب ظهور موعود و تفسیر علائم و صفات معدود آنحضرت را بنوع مستوفی همی بیان داشت و عناکب اوهام و حجب افهام را رفع و خرق نمود گویند پیوسته میگفت پیر طریقتم شیخ احسانی موطن حضرت موعود را اقلیم هشتم که عالم مثال و هور قلیا است و مشرق مغرب آنرا جابلسا و جابلقا خواندهاند معین فرمود و البته

ورود از آن‌عالم روحی باین عالم جسمی جز بطریق ولادت نخواهد شد و نیز همیشه بیان مظلومیت و بلیات وارده بر آنحضرت را نموده بمردم میگفت هر وقت ببینید علمای اسلام بمضادات یکتن اتفاق کرده حکم بر ضلالت و کفر و فتوی قتلش دادند یقین کنید که همان مهدی موعود میباشد و عبارات ساده دهقانی چنین مثل میزد که هرگاه مشتی تخم گل در محلی بکارید و ریشه دوانیده از محلی دیگر سر برآورده سبز شود نخواهید گفت ای تخم شما را در آنجا پاشیده‌ام چرا از محلی دیگر روئیدهاید و بتغییر مکان توجهی ننموده چون همان آثار و خواص و رنگ و عطر را دارند بی تامل قبول خواهید نمود آورده اند روزی حاجی اسد الله با جمعی از اهالی سیسان بتبریز بود و در یکی از معابر با ملا محمد ممقانی مصادف شد که با گروهی پیاده و سواره در اطرافش میگذشت و ناظرین و عابرین دم بدم باو سلام داده تعظیم و اکرام مینمودند حاجی اسد الله از او دوری کرده روی برگردانیده گفت ای سنان بن انس پس هم‌رهان بدو گفتند آقا نمیشناسی حجة الاسلام ممقانی و از پیروان شیخ و سید است جواب داد من از همه بهتر میشناسم و شما نمیدانید که ازین خبیث چه خطای عظیمی ظاهر خواهد شد و در آنحال و مقال قطرات اشك از چشمانش جاری بود و نیز

#### --- صفحه ۴۶ ---

گفته‌اند که حاجی اسد الله مکرراً اظهار مینمود که من رائحه طیبه حضرت موعود را از ناحیه شیراز استشمام مینمایم و یکی از اصحابش آقا اسد نام لیالی و ایام حیات را بحالت جذبه پایان برد و بین العموم بنام اسد دیوانه شهرت یافت و بهمان حال در گذشت و دیگر از اصحابش شیخ نجف نام اهل قریه لیوان واقع در چهار فرسنگی تبریز بود که بعد از اعتکاف و ریاضت بساط ارشاد بگسترد و چند تن از ملاهای تبریز بدو ارادت گرفتند و از جمله پیروانش ملا جبار معلم بود که بحفظ قصائد و اشعار شعرا اشتها داشت چنانکه هر قصیده از قصاید شعرا چون بنظر میگذشت و مطلعش را میخواندند او تا مقطع قصیده از حفظ میگفت و در ورود حضرت نقطه اولی بتبریز فائز بلقا و ایمان گردیده مجذوب شد و بحال جذبه در معابر تبریز هدف سنگ و کلوخ اطفال بود و عاقبت ملاها تحریک کرده ویرا بقتل رساندند و بالجمله حاجی اسد الله مذکور مرشد و مراد مشهور سیستانیان سالهای متوالی گروه اهالی را عارف و مستعد و مهیا ساخت و در قرب وفاتش اهالی را جمع کرده خبر بوصول اجل داده

وصایا را يك بيان نمود و گروهی خواستار شدند که پسر خود را جای خویش منصوب دارد ولی عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته گفت صاحب حقیقی شما بزودی میاید و ملا اسد الله را موقتاً تا زمانی که موعود منتظر جلوه نماید ملجأ روحانی معین کرد و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ هـ . ق وفات نموده در قریه مدفون گردید و نصایحش هنوز در سمع سیسانیان بود که حضرت نقطه اولی بتبریز آمده صیت و صوت مبارکش باطراف رسید پس برخی از آنان بعزم لقا بتبریز رفته اطلاع از ظهور یافتند از آنجمله کربلانی نجفقلی که عمویش سعادتقلی نام متوقف تبریز بوده مأموریت‌های حکومتی مییافت بتبریز شتافته از عمو خواهش کرد تا بمستحفظین مبلغ یکتومان داده تقاضا نمود که ویرا بملاقات حضرت برسانند و آنان وعده داده مبلغ مذکور را گرفتند ولی وفا نکرده چنین اظهار داشتند که این ممکن

#### --- صفحه ۴۷ ---

نیست چه اگر بسمع دولت و مجتهدین رسد هر چهار را بقتل رسانند و اهالی از جهت صدق بشارات و مواعید مسموعه نسبت بانحضرت محبت حاصل کردند و فی الحقیقه برای تربیت یافته گان حاجی اسد مذکور حاجب و مانعی در ایمان بدیع نبود و آنقریه بنام قریه بابیان مشهور گشت ولی از معارف و احکام بدیعه بی اطلاع ماندند تا بنوعیکه در بخش سادس میاوریم در پرتو انوار ابهی قوام و دوام یافتند و از بلاد نامدار این امر در آذربایجان ارومیه ( رضائیه ) میباشد و تفصیل اوضاع و عمارت دار الحکومه آنجا که محل توقف حضرت واقع شد در بخش سابق آوردیم و از مؤمنین متقدمین آنجا ملا جلیل عالمی جلیل و واعظی نادر المثل از طائفه شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و صورت سنوال و جواب کتبی فیما بین او و سید که بین افاضل شیخیه شهرت و تداول داشت برای شهادت بر عظمت مقام علم و معرفت و محرمیتش نزد سید کافی است و چون در شیراز بزیارت حضرت باب اعظم رسید تمامت علامات و اوصاف را در هیکل مبارکش مشاهده کرد و فائز بایمان شده در سلك حروف حی منسلك گشته مأمور دعوت و تبلیغ امر گردید آنگاه در قزوین اقامت جسته بهدایت نفوس پرداخت و توقیعات رفیعه که در جواب مسائل وی صدور یافت مشهور و معروف است و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش چنین نوشت که ملا جلیل اردوبادی بعد از بردن ربّ اعلی بماکو بقزوین تشریف آوردند و در خانه حاجی ملا ابو



تراب واعظ منزل کردند چون حقیر این خبر شنیدم هم خودم بخدمتشان رسیدم و هم جمعی را از اغیار خبر کردم که بخدمتشان رسیدند و بکرات خدمتشان رسیده سئوالات کردم در جواب مضایقه داشتند یعنی باهل مجلس اطمینان نداشتند ایشانرا بخانه خود برده و شبی چند بخدمتگذاری مشغول بودم الحق عند الله و عند اولی الامر جلیل القدر بود که در حقشان ربّ اعلی روح ماسواه فداه فرمودهاند ما صغر جسمك و کبر سؤلك و مدتی در قزوین ماندند و تاهل اختیار نمودند یعنی آقا هادی پسر حاجی الله ویردی

### --- صفحه ۴۸ ---

و حاجی اسد الله علیهما بها الله زنی از خویشان خود باو دادند و متحمل مخارج شدند و اصحاب نیز معاونت میکردند و در حکایت حاجی ملا تقی برغانی فرار بمازندران نمود و بدرجه رفیعه شهادت رسید دیگر از معاریف مؤمنین ارومیه ملا امام ویردی از طبقهء علما بود که بواسطه علما اصحاب فانز بایمان جدید شده پیوسته با آنان معاشرت و مصاحبت یافت و بعد از واقعهء شهادت کبری بر قرار بود و از جملهء واقعات مهمه تاریخیه در آن بلد اخذ یگانه رسم حضرت است که در صفحه هستی یادگار از آن بزرگوار پاینده و بر قرار میباشد و حاجی معین السلطنه بیان آنرا باین مضمون آورد در آن ایام آقا بالابیک شیشوانی ( شیشوان قریه معموره معتبری در ساحل دریاچه ارومیه در سمت شرقی بحیره واقع و ایستگاه کشتی از طرف مراغه و ملک شاهزاده ملک قاسم میرزا و مسکن اولاد و سلالهء اوست و آقا بالابیک نقاشباشی از اهالی آنجا بود و نگارنده با وی ملاقات نمود پیرمردی خلیق و همواره بشاش بود ) بشرف ایمان مشرف گردید و از آنحضرت اجازه گرفت که تصویر مبارک را رسم نماید و ترسیم نمود و آن تصویر بعد از آقا بالابیک در پیش میرزا محمود ولد آقا بالابیک بود که در پیش امامقلی میرزا خلف شاهزاده ملک قاسم میرزا منشی و محرر بود تا در

حدود سال ۱۲۹۹ هـ . ق حضرت عبدالبها حسب الامر جمال ابهی رسم مزبور را خواستار شد لذا میرزا علیمحمد ورقا شهیر از میرزا محمود گرفت و بواسطهء حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی مشهور

ورقاً دو قطعه رسم حضرت نقطه اولی بدست آورد اول را که رسم اصلی بود بنوع مذکور ارسال عکا نمود و دوم را که از روی رسم اول رسم شد برای خود نگهداشت تا چون در سال ۱۳۱۳ ه. ق چنانکه در بخش هفتم مینگاریم در زنجان دستگیر گشت و تمامت کتب و آثار نفیسه‌هاش ضبط حکومت گردید رسم مذکور در ضمن آن اشیا بدست علاءالدوله حکمران زنجان و در دست دولتیان افتاد و بالاخره نسخه دیگر از رسم مذکور در خاندان دخیل مراغهء بر جای بود و در این سنین حسب دستور محفل ملی بهانیان ایران بطهران آوردند و بحیفا نزد یگانه مولی و مقتدای اهل بها ارسال شد و اما نسخی دیگر از رسم مبارک که متداول و منتشر است رسم تقریبی میباشد

### --- صفحه ۴۹ ---

که بعزم تشرف بساحت مقدس عکا وارد تبریز شده بود بمحضر ابهی فرستاد و تصویری دیگر از روی همان رسم آقا بالا بیک نقاشی شده بود آنرا نیز در حدود سنه ۱۳۲۰ ه. ق آقا سید اسد الله قمی مشهور تحصیل نموده در بلدهء خوی جوف جعبه نهاده توسط میرزا یوسف خان لسان حضور که عازم ارض عکا بود گسیل داشت و اکنون این دو تصویر در ارض مقصود است و نگارنده هردو را زیارت نموده است و از مشاهیر متقدمین و حروف حی از اهل آذربایجان ملا یوسف اردبیلی از افاضل تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی واعظی شهیر و قلیل النظیر بود و از حقائق و دقائق مطالبشان آگاهی کامل داشت و او را محرم اسرارشان میدانستند و در ایام سید در بسیاری از مواضع و مجامع ذکر نمود که نورین نورین دو مبشر قائم موعودند پس جمعی از نامجویان اصحاب سید امثال میرزا حسن گوهر و حاجی محمد کریم خان از نشر این سخن اندیشه و هراس کرده خوف تعرض مجتهدین برایشان غلبه یافت و چند بار شکایت نزد سید برده اظهار داشتند که هرگاه اعدا این سخن بشنوند با همه غلی که در دل دارند وسیله و بهانه بدست آورده فتنه هائله بپا نمایند و سید چنین گفت شما بسخنان ملا یوسفعلی گوش ندهید و تعقیب نکنید و این واقعه چند بار مکرر شد و آنان شهرت دادند که سید ملا یوسف را رد و طرد نمود ولی ملا یوسف اعتنا باقوال و اعمالشان نکرد تا روزی در حالیکه سید در بین الصلوتین مشغول بادعیه و انکار بود پیش رفته نزدش نشست و دست بوسی و مصافحه بجای آورده گفت سیدنا

ترا بجده ات فاطمه زهرا سلام الله عليها سوگند میدهم آنچه حقیقت امر است بدون تقيه و احتیاط بفرمانید آیا من درست فهمیدهام یا براه خطا رفتهام سید سخنی نگفته دستی بر دهن خود گذاشته با انگشت سبابه دست دیگر از زیر گوش چپ و زیر زنج تا زیر گوش (\*راست) خطی کشیده ساکت ماند ملایوسف عرض کرد مولانا نفهمیدم زدنی بیاناً سید گفت مگر این خبر مسطور در کتب اخبار و آثار ائمه اطهار را فراموش

### --- صفحه ۵۰ ---

کرده که من اذاع سرّنا یجد الم الحدید تو صحیح و درست فهمیده‌ء و لکن موقع اظهار و اذاعه این گفتار نیست افشا اسرار ما مکن و بیقین مبین بدان که صاحب ظهور الساعه درین محضر حاضر میباشد و بعد از من اظهار امر خواهد نمود و ملا یوسف را سکون قلب حاصل شده سکوت نمود و پس از وفات سید در نهایت بیصبری منتظر طلوع هدایت کبری بود و بنوعی که در بخش سابق آوردیم بشیراز رفته فائز بلقا و ایمان بدیع گشته از حروف حی محسوب گردید و حسب الامر برای نشر این امر دامن بالا زده سفرها نمود مخصوصاً در کرمان علم هدایت بلند کرد و حاجی محمد کریم خان بممانعت و مقاومت برخاسته نگذاشت در آنشهر توقف نماید و بکرات در شأن وی چنین گفت که ملا یوسفعلی اگر در حسن تقریر و جذابیت کلام برتر از ملا حسین بشرویه نیست چندان کمی هم از او ندارد و نیز در آذربایجان جمعی را مهتدی نمود و جمعیت بابیه قریه میلان باهتمام و اثر کلام او بر قرار شدند و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که ملا یوسفعلی در میلان مکرراً گفت که در ایام سید رشتی يك اربعین بمسجد کوفه اعتکاف نمودیم و در یوم چهلم شبانی رسید و

صورت خواب خود را بیان نموده تعبیر خواست رویایش این بود که آفتابی را دید از شیراز بلند شده عالم را روشن کرد من گفتم این خواب رهنمای ما است و دانستم که باید طرف شیراز سفر کنیم و چون اهالی میلان بواسطه ملا یوسفعلی تصدیق این امر کردند برای اطاعت نهی از شرب دخان سرقلیانهای نقره را جمع کرده در استخری که جلوی قریه بود ریختند و ملا جعفر قزوینی نوشت که ملا یوسف اردبیلی مؤمن وحید بود و در بدو ظهور بقزوین آمد چه که سید مرتضی نامی از اجلهء علما شیخیه و صاحب تصنیف و تألیف سه سنوال بسجن

ماکو نزد رب اعلیٰ فرستاد و حضرت جواب سئوالات بملا یوسفعلی دادند که بقزوین آورد ولی خط اصل را نگهداشته سواد را بسید مذکور داد و سید متغیر شده گفت ملا یوسفعلی مخالفت قول

### --- صفحه ۵۱ ---

خدا کرد و بایستی عین خط را ایصال دارد و مکرراً در مجالس و محافل میگفت دو سؤال را محتمل بود جناب شیخ و سید جواب دهند ولی سؤال سوم را جز امام زمان قائم منتظر احدی نمیتوانست جواب گوید و شرح سوره بقره از کلمات رب اعلیٰ را بخط خود نوشته چندین بار بمن گفت که جناب شیخ و سید قادر بر اتیان مثل این نبودند و مردم را تحریص و ترغیب نموده تبلیغ میکرد و نوبتی ملا یوسف بخانه حاجی اسد الله فرهادی حضور یافته آیات بدیعه را با شغف و شوق و حال و جد میخواند من باو عرض کردم ایجناب روی بقبله جالس شوید و با خضوع و خشوع بخوانید این احوال شما محبوب نیست در جواب گفت صبر کن تا حبیب بیاید و بتو بفهماند و حاجی معین السلطنه نوشت که در ایام حبس و توقیف حضرت نقطه اولی در آذربایجان که غالباً فیما بین مردم گفتگو و مهمه راجع بان بزرگوار بود روزی ملا یوسفعلی اردبیلی بمجلس ملا محمد ممقانی وارد شد و ملا محمد با حضار مجلس درباره آنحضرت سخن گفته این جمله را تکرار کرد که نه تنها من بلکه تلامیذم نیز میتوانند مانند آیات سید باب بنویسند پس ملا یوسفعلی بلا درنگ قلم و قرطاس بیرون آورده نزد او بر زمین نهاده گفت حالت حاضره مجلس را بدون تفکر و سکون قلم بلحن آیات بنویس ملا محمد سکوت اختیار کرد ملا یوسفعلی گفت اگر عربی دشوار است فارسی بنویس ملا محمد همچنان ساکت بود ملا یوسف گفت از تلامذه خود هر که را مقتدر میدانی اجازت ده و ملا محمد ساکت و حیران ماند ملا یوسف آیه فبیت الذی کفر را از قرآن بخواند و از مجلس بیرون رفت انتهى و نیز آوردهاند که نوبتی با یکی از اهل علم که در عقیدت و عمل باحکام نجوم ولوع بود محاجه در خصوص امر اعلیٰ نمود و اعتراضاتش را يك يك جواب قاطع داد چندانکه معترض را موقع انکار بدست نیامد بالاخره زبان بشناعت گشوده گفت جمعی از عدول علما در آغاز اظهار عقیدت سید باب ظن جنون در حقش بردند و از اینرو حکم بکفر و قتلش ندادند ملا یوسف از وی

### --- صفحه ۵۲ ---

پرسید که آیا جنون آنحضرت از ابتدا بود یا در او ان اظهر امر حادث گشت و بطلان شق اول معلوم بلکه ضروری از اقوال و اخبار کل معاصرین و آشنایان او است چه که احدی در کمال عقلش در امور مربوطه بمعاش و معاشرت شك ننمود و اگر گویی بعداً حادث شد و برای کثرت مناجات و عبادات و دعوات در ایام اقامت در بوشهر پدید آمد پس او تاسی باجداد طاهرینش نموده زیرا آفتاب عربستان سوزانتر از آفتاب بوشهر است و ولوع آن بزرگواران در عبادات نیز منکری ندارد و شاید از همین جهت بود چنانچه در مواضع کثیره از قرآن منصوص است حضرت رسول عربی را علمای عدول زمان نسبت بجنون دادند و ملا یوسف بدینطریق تمامت حالات آنحضرت را باجداد عالیترارش مقایسه نموده و شخص معترض در آخر کلام کلماتی را از آن حضرت نقل نمود که دلالت بر انکار تأثیر اقتراعات و افتراعات نجومیه در امور عالم و زندگی بنی آدم داشت و خواست بر کلام معجز نظام اعتراض نماید ملا یوسفعلی بی تأمل باو گفت اینهم برای تاسی باجداد عالیقدر است مگر در ایوان اشعار منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نخوانده که مسطور است خوفنی منجم ابو خبل تراجع المریخ فی بیت حمل فقلت دعنی من اکاذیب الحیل المشتري عندی سوا و زحل فبهت الذی کفر و بالاخره ملا یوسفعلی بنوعی که در بخش دوم آوردیم در قلعهء مازندران داخل شده بنصرت امر مبارک قیام نمود تا بالاخره از جام لبریز شهادت نوشید و از او نسلی معلوم نشد

و در مراغه نیز قبل از طلوع فجر ظهور عالم نحیر و مدرس و واعظ شهیر متنور الضمیر حاجی ملا علی اکبر حوزه علمیه فراهم کرده بساط درس و و عظ گسترده داشت اهالی را بقرب ظهور حجت عصر دلالت نموده بشارت میداد و جمعی از فضلا و واعظین در پرتو تربیتش سر بر کشیدند و عامه مردم آنحدود بانتظار ظهور موعود روز میشمردند و هنگامی که ندا این امر بشنیدند پی تجسس و تحقیق

### --- صفحه ۵۳ ---

گرفته جمعی کثیر فائز بعرفان و ایمان شدند و بعداً دچار تضییقات و بلیات گشتند از آن جمله ملا احمد ابدال اعتقاد و ارادت کامله باستاد داشت و پس از فوت وی بعراق عرب شتافته استفاضه از انوار و آثار حاجی سید کاظم رشتی نمود و از اصحاب وارسته‌هایش بشمار آمد و در جوارش به کربلا بماند تا هنگامیکه آن سید جلیل

وفات کرد و صیت حضرت باب اعظم بشنید و از شدت انتظار وقوت یقین بلا تأمل با همان نعلین و عصا که بر دست و در پا داشت بشیراز دوید و بزیارت منظور و مقصودش رسید و بشرف ایمان بدیع نائل شد از حروف حی محسوب گردید و از آن پس پیوسته برای نشر این امر در مسافرت بود و چند بار خود را بمحضر آن بزرگوار رسانده مأمور ابلاغ امر و واسطه ایصال توقیعات و آثار بعلمنا گشت و توقیعات کثیره بعنوان وی او قلم اعلی صدور یافت از آنجمله توقیعی است که در ایام سجن ماکو در جواب عریضه سنوالهایش در باب

**آیه مودت فی القربی از قرآن صدور یافت و هی هذه :**

### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى افرغنى لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره فى وسط الجبال و الهمنى آيات وحدانيته فى بحبوحه لجة الجلال لان ادخل بها على بساط قدس كبريانه بالثنا عليه الى يوم المال فله الحمد حمداً لا يساويه حمد و لا يشابهه حمد و لا يعادله حمد و لا يقارنه حمد حمداً يرفع على كل حمد و يملأ اركان الموجودات ثناً مجد حمداً يملأ الكتاب نوراً و السماء جوداً و الجنة فضلاً و النار عدلاً و الارض قسطاً حمداً لا يعلم احد حقه الا الله و لا يعادله جزاً فى علمه حمداً يحبه و يرضاه و يجعله باباً للخروج الى مقام بهانه و ثنائه انه هو الولي المتعال الى قوله العزيز و ليس المراد بالقرابة التقرب الظاهرى بل المراد التقرب به روحى و من فى ملكوت الامر و الخلق فداه فى عالم اللانهاية و التجرد و البداية و انه لا يتميز فى هذا العالم الا باجتماع القربين بان يكون عارفاً بحقه و مولداً من صلبه فاذا كان كذلك فهو ذو قرابة رسول الله صلى الله عليه و آله فى كل العوالم و آلا لو كان احد من نسله و لم

--- صفحه ۵۴ ---

بك عارفاً بحقه فيعذبه الله بعذابين و ان كان عارفاً بحقه فيعطيه الاجر مرتين و ان ذلك من فضل الله على هذه السلسلة العلية المولدة من الشجرة الالهية التى هى ليست بشرقية و لا غربية الى ان قال و ان اليوم كل يفتتن بما انا صبرت فى سبيل الله و رضيت بقضبا الله بالسكون فى الجبل ليتمحن النفوس و يحمص القلوب فى حكم تلك

الاية الشريفة قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فى القربى و اتباع الناس حكم قرابة رسول الله ص فما اعظم امر الله و اعجب حكمه الم احسب الناس ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم الخ و قال الامام لتغربلن الخ و لقد بلغ الامر الى الكل و افتتن الكل فى يومى هذا فمن حزن لموقفى و لا يستطيع دون ذلك فقد استمسك بالعروة الاولى و الحبل الاكبر و من رضى على ذلك و لو بقدر خردل فقد دخل فى الفتنة الدهم الصم الصيلم و ان فيه المشية من عند الله فاسئل الله ان يخلص الكل لايام عزته و يغفر عن المؤمنين بفضله و عنايته انه هو المنان المقتدر الوهاب لا يتعاضمه شئ فى السموات و لا فى الارض و هو على كلشئ قدير." و از شدت ايمان و اخلاص همه جا اطاعت امر و رضای آنحضرت را نموده در كل مواقع خطر حاضر بود در هنگام صدور حكم عليكم بارض الخا بخراسان شتافت و در واقعه بدشت نیز حضور داشت و چون هنگامه قلعه طبرسى بپا گشت از اصحاب قلعه شد و بهمت و شجاعت و انقطاع تام كوشيد تا شربت شهادت چشيد و از او نسلى معلوم نشد.

و ديگر ملاحسين دخيل و برادرش ملاعلى و ملاحسين از تلامذه حاجى ملا على اكبر مذكور و عالم و فاضل و واعظ و خوشنويس و شاعر ذاكر مصائب خاندان رسالت بود اشعار بسيار بتركى در مراثى سرود دخيل تخلص مينمود و ديوانش مطبوع و متداول نزد مصيبت خوانان آذربايجان است و در ايام اقامت در كربلا و تلمذ نزد سيد رشتى با جناب ملا حسين بشرويه در يك جا ميزيستند و بشغل كتابت

---

نام ملا على برادر دخيل ما شرح احوالش را طبق تاريخ حاجى معين السلطنة نوشتيم

---

### --- ص ۵۵ ---

آثار و كتب شيخيه اشتغال ورزیده نقودى بدست آورده معاش نموده برفيقش نیز مساعدت ميكرد و پس از فراغت از تحصيلات علميه بوطن بر گشت و بعد از چندی فائز باستماع ندا حضرت باب الله الاعظم و ايمان باين امر گرديده از علما بابيه شمرده گشت و در ايام سجن چهريق پيوسته نزد آنحضرت تشرف جسته ذكر مصائب ائمه

اطهار برای آن بزرگوار نمود و پس از واقعه شهادت کبری سنین چند در مراغه بر قرار بود و بمراعات احتیاط از مخاطر شدید مصون ماند و معذک چند بار دچار هجوم اشرار گردید ولی چون اشعار مرایش منتشر و متداول و خود از ذاکرین مصائب انمه بود از وی در گذشتند و برادرش ملاعلی نیز از معاریف علما بابیه بود و در قریه خرمازد واقع بقرب يك فرسنگی مراغه سکونت جست و جمعی را مهتدی ساخت و شرح خاتمه احوال و خاندانشان را در بخش ششم میاوریم و از نسخه ناتمام بخط میرزا حسینخان دخیلی ابن ابن الدخیل در اینجا نقل مینمائیم و هی هذہ " دو برادر بودند از سلسله علما ملا حسن و ملا حسین متخلص بدخیل از تلامذه جناب شیخ مرحوم و بعد در حضور حضرت حاجی سید کاظم مرحوم مشغول تحصیل علوم دینیہ بودند و همیشه در حضور سید مرحوم از مسائل دینیہ حل مشکلات مینمودند . موقعیکه حضرت اعلی روح ما سواہ فداه تشریف فرمای عتبات بودند ملا حسین دخیل در حضور سید بزیارشان (\*بزیارتشان) مشرف و مجذوب خلق و خوی حضرت اعلی گردیده و شب و روز در فکر و خیال بود که این سید جوان تاجر کیست و چه کاره است که محبوب خاص و عام و جذاب قلوب است و چند نفر که باهم رفیق موافق بودند از جمله ملا احمد ابدال مراغهء و آقا محمد حسن و آقا محمد حسین مشهور بخاله اوغلی مراغهء و ملا علی اردبیلی اکثر اوقات از حالات و حرکات حضرت اعلی صحبت مینمودند پس از صعود حضرت سید مرحوم اصحابش متفرق گشته و از هر که صدائی می شنیدند بنا بفرمایشات حضوری سید مرحوم بجستجوی صاحب امر میرفتند

#### --- صفحه ۵۶ ---

تا اینکه اکثری از اصحاب بشیراز رفتند ملا حسین دخیل بمراغه آمده و بالای مناہر بمواعظ و بشارات سید مرحوم بظهور صاحب امر مردم را دعوت و آماده مینمود تا اینکه در شیراز حضرت اعلی اظهار امر فرمودند و این خبر بوسیلهء ملا احمد ابدال بسمع ملا حسین دخیل رسید بدون اینکه آئی توقف نماید مایل گردیده و رخت سفر بر بست و عازم شیراز گردید و غافل از اینکه حضرت اعلی بمکه مشرف شده در بین راه بملاعلی اردبیلی رسیده از او بعضی تحقیقات نمود و ایشان بعضی مسائل را جواب داده و توقیعی از حضرت اعلی که زیارت نامهء حضرت سید الشہداء علیہ آلاف التحیة و الثنا و سوره دعای توسل را داد دخیل مرحوم که این مناجات و



زیارت نامه را زیارت نمود فی الحین ساجد شده متذکر که لیس هذا الا من عند الله و از آنجا مراجعت نموده بهر شهر و دهی که میرسید اشخاصیکه از سلسله شیخیه بودند مژده ظهور را میداد و تبلیغ بمقام ذکریت مینمود در مراغه چند نفر مؤمن و موقن گردیدند پس از آن عازم اصفهان شد که در بین راه در نزدیکی تبریز بحضور حضرت اعلی مشرف گردید و از آنجا عازم مازندران و بدشت شد بحضور حضرت بها الله مشرف و در خدمت حضرت ظاهره بودند پس از مختصر مدتی عازم و باذربایجان آمده و مشغول بمقام بابیت شد در مراغه علمای متشرعین که قبلا با طایفه شیخیه ضدیت داشتند بمقام عناد بر آمده باب تکفیر و سب و لعن گشودند دخیل مرحوم دیگر نتوانست در مراغه بماند با تبدیل لباس از شهر خارج و عازم ماکو گردید علیخان ماکوئی و سایر خوانین ماکو بمناسبت اینکه از علمای و از محبین انمه اظهار است احترام و محبت مینمودند و شبهای جمعه در مجلس ذکر مصیبت حضرت سید الشهدا را مینمود و اکثر اوقات بحضور مبارک مشرف میشد و روزی هم مشرف شده امر فرمودند از روضه جدم بخوان خود حضرت اعلی سر پا ایستاده و دخیل مرحوم دم در شرحی از واقعه کربلا میخوانند عبائی که ملبوس تن مبارک بود عنایت میفرمایند و موقعیکه

### --- صفحه ۵۷ ---

حضرت اعلی را از ماکو بطرف تبریز حرکت میدهند دخیل هم مراجعت مینماید و در رضائیه با ملا امام ویردی مرحوم که از جمله تلامذه سید بود ملاقات نموده و کرات در حضور مبارک بودند و بعضی از احوالات و اعجاز که در رضائیه از حضرت اعلی رخ داده در سایر تواریخ مذکور و مسطور است پس از چند روز برادرش حاجی ملا حسن نزد آقا محمد تقی که از اجله علمای مراغه بود رفته و از او استمداد خواست و او قول داد که بنویسد دخیل بمراغه بیاید و کسی نمیتواند باو اذیت و آزار نماید حاجی ملا حسن کاغذی برضائیه مینویسد و دخیل را بمراغه احضار مینماید دخیل که بمراغه میرسد اول با آقا محمد تقی مرحوم ملاقات میکند ایشان میفرمایند عقیده چیز است قلبی و نمیتوان کسی را مجبور بترك عقیده نمود ولی باید شما هم در صحبت ملاحظه حال طرف مقابل را نمائید بعد از آن با حسین پاشاخان امیر پنجه که یکی از پسران احمد خان بیگلربیگی بود ملاقات نموده و ایشان خود و عیالش اظهار ارادت مینمایند همچنین با اعیان و امرای ولایت باب مراده گشوده

از جمله عبد العلی خان سرتیپ توپخانه شیفتهء صحبت او گردیده و مؤمن و موقن بامر مبارک میشود . دخیل چند روزی باسودگی در مراغه میماند که خبر مراجعت حضرت اعلی بچهریق میرسد دخیل مجدداً بار سفر بسته و عازم چهریق میشود در کهنه شهر سلماس در خانه ملا علی نامی که سابقاً در عتبات ملاقات نموده بودند منزل مینماید و تفصیل ایمان خود را بملا علی بیان میکند و ایشان هم اظهار ایمان میکنند و بهمراهی ایشان بچهریق رفته و قلعهء چهریق که در قله کوهی واقع است رودخانهء در زیر آن قلعه واقع شده و منزلیکه بحضرت اعلی معین نموده بودند يك پنجرهء آن بطرف رودخانه باز میشد . این دو نفر در این طرف رودخانه ایستاده از دور جمال مبارک حضرت اعلی را زیارت مینمودند یحیی خان شکاک که اول خیلی سخت گیری مینمود و چند نفر از اکراد قراول حضرت اعلی نموده بود پس از چندی بعضی از اعجاز از آنحضرت

### --- صفحه ۵۸ ---

دیده که دیگر چندان سخت گیری نمیکرد و اجازه داد که دخیل و ملا علی اکثر روزها از کهنه شهر میرفتند و بحضور مبارک میشدند و قبل از اینکه حضرت اعلی را بتبریز حرکت دهند مرخص میفرمایند دخیل از راه رضائیه بمراغه مراجعت مینماید در مراغه اکثر مقلدین سید مرحوم اظهار محبت مینمودند پس از آنکه کسر حدود شد و آیهء انا نسخنا ما کنتم به تعملون بگوش ایشان رسید همه اعراض نمودند و بمقام اعتراض بر آمدند مگر چند نفر که با استقامت هر جور و جفا و دشنام و تکفیر اهالی را قبول نمودند از جمله حاجی محمود برادر ملا احمد ابدال و حاجی علی اکبر و فتحعلی آقا و کربلانی محمد بنا مشهور ببابی و استاد رضا کفاش و کربلانی حمد الله و این شش نفر شبها بمنزل دخیل میآمدند و صحبت امری مینمودند پس از آنکه حضرت اعلی را بتبریز آوردند دخیل عازم تبریز گردید سه روز بعد از شهادت حضرت وارد تبریز شد و با بعضی از مؤمنین ملاقات نموده يك روز در مسجد جامع بالای منبر رفته روضهء میخواند در آخر خطاباً باهل تبریز میگوید آیا شما گمان دارید خداوند شما را بیامرزد که خودتان غافران الذنوب را شهید کردید نور چشم رسول را کشتید و با خون او افطار نمودید اشخاصیکه در مسجد بودند اکثرشان ملتفت شدند پس از رفتن دخیل گفتگو زیاد شد و بمقام تجسس برآمدند همانروز دخیل از تبریز بیرون آمده عازم میلان گردید و چهل روز در میلان در خانهء مرحوم حاجی

احمد عمو و بعد عازم شیشوان شد و بیست روز هم در شیشوان مشغول تبلیغات بوده و اواخر پائیز عازم مراغه گردید نزدیک غروب بمیان باغات مراغه بیک نفر علی اکبر نامی تصادف نموده شناخته و گفت آقای دخیل کجا میروید از جلو رسید اسبش گرفته بطرف باغی میبرد و در آنجا صحبت مینماید که ده نفر غلام شاهی بمراغه خانه شما را غارت و پس از آن آتش زدند اهل و عیال و پدر و مادرتان در خانهء حسین پاشا خان متحصنند میپرسد آیا اطلاعی دارید رفتار امیر پنجه با آنها چطور است

### --- صفحه ۵۹ ---

میگوید با کمال محبت و احترام میگوید این اسب و این خورجین را امانتاً بشما میسپارم و خودم پیاده میروم خانهء میر پنجه تا خدا چه خواهد . پس از نماز شام وارد مراغه شده و یکسر بخانهء حسین پاشا خان میروم از درب اندرون خواجه را صدا میکند پدر و مادرش گریان استقبال میکنند حسین پاشا خان مستحضر گشته و خیلی محبت و احترام مینماید شبی حسین پاشا خان میگوید باید اذان صبح پشت بام رفته و اذان دهید دخیل قبل از اذان صبح پشت بام رفته باواز بلند مناجاتی خوانده و اذان میدهد صبح مهمه بشهر می افتد که دخیل در مراغه است حسین پاشا خان میفرستد کدخداها را حاضر و بهمه تغیر و تندی میکند که دخیل در مراغه و من خودم صدای او را شنیده ام در هر کجا باشد باید پیدا کنید کدخداها تمام محلات را میگردند و سراغی از دخیل بدست نمیاید بعد از یکماه مامورینی که از تبریز آمده بودند مأیوس شده مراجعت مینمایند . "

و دیگر از مشاهیر مؤمنین مراغه ملا آدی گوزل ( میرزا علی سیاح ) که مولد و منشأش مراغه و چنانکه ترجمه آن نام ترکی نیک نام است مردی نیک نام و سعادت فرجام بود و بعداً بنام میرزا علی و لقب سیاح مشهور گشت تحصیلات علوم عربیه و دینیه را در وطن نمود و در صف تلامذه و اصحاب حاجی ملا علی اکبر شهیر قرار گرفت و بتعلیم و تربیت آنعالم روشن ضمیر منتظر قرب ظهور و مهیای اذعان و ایمان بمرکز نور گردید و در اوائل ارتفاع ندا حضرت باب اعظم درك محضر مبارك کرده در سلك مؤمنین متقدمین در آمد و از آنگاه اوقات خویشرا صرف در خدمات و اوامر مرجوعه از طرف حضرت نموده پی در پی بزیارت شتافته واسطه ایصال آثار و توقیعات باصحاب و مؤمنین شد و لا سیما در ایام سجن ماکو و چهریق غالباً در ذهاب و ایاب و پیک امین ما

بین محبوب و احباب و مأمور انجام امور مهمه گشت و نوبتی حامل چند توقیع بخط آنحضرت با قلمدانی نفیس و عصابه ابریشمین برسم

--- صفحه ۶۰ ---

ارمغان بماندران برای قدوس گردید و پس از ختام امر قلعه طبرسی بنیابت از رب اعلی مأمور زیارت آن ارض کرب و بلا شد و اول کسی است از یاران دلیر که در قتلگاه مهیب و خطیر قدم نهاده بزیارت اجساد مقطعه و مراقب کریمه شهدا رسید و بالاخره در دو ماه ایام اخیر سجن چهریق بر جای آقا سید حسن یزدی نزد آنحضرت بخدمات مشغول شد تا چون طلّیعه اعزام بتبریز و شهادت کبری و قرب سنین شدیدة قبض و قتل عام بابیان از افق بلایا نمایان گشت خویش را چندی در حدود آذربایجان محفوظ از خطر داشت پس بھاك عثمانی در آمده در کربلا اقامت گزید و دختر آقا میرزا حسن زنوزی را ازدواج نمود و خاتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

دیگر از مشاهیر بابیه مراغه عبدالعلیخان سرهنگ توپخانه از شناخته گان و دلیران نامی و بهادران نظامی دولت محمدشاه بود و بوفور عقل و کیاست و ظهور تدبیر و سیاست و دلیری و شهامت شهرت داشت و در ایامی که با اردوی دولتی بسمت ریاست توپخانه مأمور جلوگیری و سرکوبی ترکمانان و گردنکشان طاغی خراسان شد بملاقات جناب ملاحسین بشرویه رسیده مهتدی گشت و حلقه ارادت آنجناب را در گوش کشید و چنانکه در بخش سابق آوردیم چون حمزه میرزا حشمت الدوله والی خراسان آنجناب را بمعسکر خویش خواست عبد العلیخان غایت حمایت و خدمت مجری داشته در خیمه خویش تجلیل و تکریم نمود و سبب شد که شاهزاده

نیز درك ملاقات و افاضات کرد و سرهنگ بدستور حکمران اسب و شمشیری مخصوص

بایشان ببخشید بالجمله سرهنگ مذکور ایمان خود را نسبت باین امر در هیچ محل و از احدی کتمان نکرد و کسی را در حضورش یارای آن نبود که در خصوص حضرت و اصحاب سخن ناشایسته بر زبان آرد و سالها بدبنطریق پس از واقعه شهادت عظمی حیات داشت و حاجی معین السلطنه تبریزی حکایتی در وصف الحال او آورده که

--- صفحه ۶۱ ---

خلاصه اش این است نوبتی شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله والی آذربایجان شد و جلالت مقامش بدرجهء بود که پسران بزرگ و اعقاب فتحعلی شاه بدون ادا کرنش و ستایش و تحصیل اجازه حق جلوس در محضرش نداشتند و از سطوت و مهابت و بیم سخط و عقوبتش می لرزیدند روزی خواست با سرهنگ مذکور در باب عقیدتش مزاح توهین آمیزی نماید و از او پرسید که معنی الذین یشربون الدخان و ینفخون فی الهوآء اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون چیست و این جمله را برخی از ملاها مستهزانه بحضرت نقطه اولی نسبت و شیوع دادند و عبدالعلیخان بدون اینکه در صحت سند کلام مذکور قدح نماید بنوع معارضه بمثل گفت ایحضرت و الا آیا معنی القارعة مالمقارعة و ما ادريک ما القارعة چیست و منظورش اینکه در قرآن نیز جملی موجود است که از حیث اسلوب کلام و ربط الفاظ و معانی مورد اعتراض و استهزا غافلین معرضین میباشد شاهزاده از جسارتش متغیر شد بنوع اعتراض سنوالی دیگر نموده گفت آیا پس از قطع کردن گلولههای تفنگ ریسمان صلیب را و بعد از سقوط بر زمین فرار و اختفا در حجره چه وجه تأویلی داشت و سرهنگ باز بنوع معارضه بمثل بروایت مشهوره بین العوام تمثیل کرده همچنین گفت آیا اختفا در جوال و حمل بر دوش ابی ذر و خلاص یافتن باینطریق چه علت و حکمتی داشت شاهزاده در این بار چنان برآشفت که بنوکران و دژخیمان فرمانداد ویرا گرفته بند نهند و سرهنگ بلادرنگ دست بقبضه شمشیر برده از غلاف بیرون کشیده گفت ای شاهزاده این را بدان که قبض و حبس مثل منی بدین طریق که گمان بردی میسر نگردد

و تا عدهء شربت هلاک از دم شمشیر آبدار نچشند قادر بر گرفتاری من نخواهی شد نیک بیندیش و خون مردم بی گناه را مریز مؤید الدوله چون چنین دید راه سیاست و ملاحظت پیش گرفته ویرا نزد خود خوانده اظهار مهربانی کرده گفت من از آنچه گفتم خواستم قوت ایمانت را امتحان کنم و یک طاقه شال کشمیری ممتاز باو بخشید

### --- صفحه ۶۲ ---

و سپس در واقعهء جنگ مرو بسال ۱۲۷۷ ه. ق که باردوی ناصرالدین شاه شکستی فاحش رسید و جمعی کثیر از افراد سپاه قتل و اسیر ترکمانان شدند و کلمهء رستخیز مادهء تاریخ آن واقعه خونریز گشت عبد العلیخان سرهنگ توپخانه با امان اللہ خان نامی از بابیان تهران که آجودان فوج قهرمانیه آذربایجان بود نیز اسیر شدند

و میرزا علیرضا خان مستوفی خراسان که تفصیل احوالش را در بخش ششم خواهیم آورد هفت هزار تومان صرف نموده ایشانرا مستخلص کرد و میرزا امان الله خان از خدمت دولت کناری گرفته بامود کسب و تجارت اشتغال جست و سفری باسلامبول کرده ایامی که جمال ابهی بنوعی که در بخش دیگر تفصیل میدهیم در آنجا مشرق بودند بفیض حضور رسید و سپس در سلك مباشرین مالیه دولتی در آمده در دائره میرزا عبد الله سر رشته دار وزیر مالیه آذربایجان بود تا بسال ۱۳۰۷ ه. ق در تبریز وفات نمود و اما سرهنگ عبدالعلیخان را بالاخره برای شهرت و جسارتش در ایمان و عقیده در تهران بسال ۱۲۷۷ حسب اراده ناصرالدین شاه مسموم نموده بمقام شهادت رساندند.

و نیز در خوی قبل از طلوع فجر ظهور حاجی ملا اسکندر عالم متبحر ربانی و واعظ دانشمند شهیر رحمانی که باحاطه علمیه و فضائل معنویه و کرامات و خوارق عادات در آنحدود مشهور بود اهالی را بقرب ظهور بشارت داد و علامات و حالات معهوده در اذهان را بیان و تأویل نمود و برموز و اشارات و قرائن و دلالاتی که ذکر کرد افهام مردم آنحدود مستعد برای قبول این امر گردید چنانکه اسم اعظم بها را مفتاح سعادات و مصباح رافع ظلمات خوانده نفوس را به حفظ و ادامه قرانت دعای سحر شهر رمضان که شامل توسل بان نام مبارک است و داشت و لذا در آغاز ارتفاع ندا جمعی از اهل آن حدود فائز بایمان جدید گشتند گرچه حاجی ملااسکندر مذکور عمرش وفا نکرد نبیرهاش بیوک آقا که نیز از علمای خوی

### --- صفحه ۶۳ ---

بود در ظل امر اقدس ابهی مستقر و باین نام مشتهر گردید .

و از جملهء معاریف بابیه خوی ملا مهدی از حوف حی و علماً متقدمین پس از فوز بلقا و ایمان در شیراز بطهران رفته چند سالی مقیم شد و باتفاق ملا مهدی کندی غالباً بمحضر اقدس ابهی فیض یاب میگشت و از احوالش اینکه غیور و جسور در مسائل مربوطه بعقیدت و ایمان بود و بهر کس ابلاغ امر بدیع مینمود انتظار داشت که بدون ادنی تردید و تزلزل قبول نماید و همینکه فتور و رخاوت از سامع مشاهده میکرد بغیرت افروخته میشد چنانکه نوبتی با ملا میرزا محمد محولاتی عالم مهم شیخیه در طهران گفتگو در خصوص این امر نموده

اقامهء دلایل و براهین کرد و از وی اقبال و تمایل مشاهده نمود پس بدو گفت بیا مباحثه کنیم و تفکیک حق از باطل را بخدای مقتدر قهار واگذاریم و من بخدائی که منکر حق را بیش از سه روز مهلت دهد اعتقاد ندارم و ملا میرزا محمد را خوف فرا گرفت و ملا مهدی گریباتش را رها نمیکرد عاقبت ملا میرزا محمد بقصبه شاهزاده عبدالعظیم گریخت و بعداً همواره نزد ملا مهدی ساکت بوده استماع مینمود و اشاره باین امور در برخی از توقیعات مبارکه موجود است و نیز نوبتی ملا مهدی با آخوندی که اطلاعی قلیل از این امر داشت گفتگو کرد و چنین گمان نمود که آخوند اقبال و ایمان آورد و سحرگاه از او پرسید که آیا نیک مطمئن شدی و او کلمه نفی بر زبان راند ملامهدی بر آشفته بشدت و غیرت نکوهش کرده کلمات غلیظه چند گفت که ای آخوند جمودت و خمودت تا کی و تعلق بعبادات و خرافات قدیمه تا چند و اعراض از حق جدید و معارف و تعالیم صحیح و سدید برای چه و حالت تأثر و غیرت ملا مهدی تأثیر عمیق در آخوند نمود و بالجمله ملامهدی عاقبت بقلعه مازندران در آمده بحمايت و نصرت قیام کرد و بالاخره در آنجا نائل مقام شهادت گردید.

دیگر ملامحمود نیز از حروف حی و علمای مومنین متقدمین و شهدای مرضیین

### --- صفحه ۶۴ ---

که مختصری از حال و ایمان و شهادتش در قلعه مازندران ضمن بخش دوم نگاشته گردید.

و دیگر ملااسکندر از مشاهیر علمای شیخیه و تلامذه سید رشتی بود که بملاقات افاضل اصحاب رسیده مطلع و مؤمن گردید و بعد از واقعه شهادت عظمی سالیانی حیات داشت و برای شدت خوف و خطر تقیه و احتیاط را پیشه کرده خود را مدتها در ستر و کتمان نگهداشت چندانکه عائله اش از عقیدتش بیخبر ماندند و او را پسری بود ملاحسین نام که نیز در صف ملاهای خوی قرار داشت و بولوع در تقلید و تعلق بظواهر و جزئیات مشهور و از روش و عقیدت پدر غافل و دور بود تا در صبح یومی از ایام پس از ادا فریضه بقرائت ادعیه و اوراد تعقیبیه و زیارت مشغول گشت و در حالیکه بین فقرات زیارت خطاب بموعود منتظر این جمل را میخواند عجل الله ظهورك و جعلنا من اعوانك و انصارك ملا اسکندر نزدیک رفته روی بدو نموده گفت چرا بلاف و گزاف اینکلمات عالیات را بر زبان میرانی ملا حسین عرض کرد الحمد لله بکمال صدق و اخلاص میخوانم ملا اسکندر

گفت آیا در حین ظهور آنحضرت و حملات افواج اعدا بر آنمظلوم و اصحابش مانند اصحاب کربلا تن را هدف تیر بلا و جان و مال و فرزند و عیال را در سبیل محبتش فدا خواهی کرد ملا حسین با کمال صمیمیت اظهار شوق و آرزو نموده گفت اگر در همین حین خبر ظهور آنحضرت رسد ادعیه را باخر نرسانده بسویش شتافته جان بر کف اخلاص گذاشته بر قدمش نثار خواهم نمود آنگاه ملا اسکندر بشارات ظهور و بلایای وارده و تحقق اخبار و آثار را برایش بیان کرد و او بمنقبت عرفان و ایمان بدیع نائل گردید و در نشر این امر خدمات عظیمه بانجام رساند .

و از مشاهیر بابیان خوئی میرزا اسد الله دیان مولد و منشأش شهر مذکور و تحصیلات ادبیه و علمیه اش در آنحدود و والدش از نویسندگان و مستوفیان دولت محمد شاهی و متقرب و منتسب مخصوص بحاجی میرزا آقاسی بود و در السنه فارسی و ترکی و عربی و عبری

#### --- صفحه ۶۵ ---

و سریانی بارع و ادیب شده در دائره دولتی بشغل انشا مراسلات و استیفا امور مالی و محاسبات اشتغال جست و بغایت عزت و شهرت زیست و در ایام حبس حضرت نقطه اولی در ماکو با بابیه ارتباط یافت و مدتی طولانی احتجاجات و مناظرات دینیه نموده اطمینان و تسلیم حاصل نکرد بالاخره بواسطه میرزا محمد علی زنوزی معروضه بان حضرت در سجن چهریق فرستاد و تعبیر آنچه را که در عالم رؤیا مشاهده کرده با تفسیر دو آیه قرآن را در نظر گرفته عقد قلبی بر آن بست و خواست احاطهء باطنیه آن بزرگوار را بداند و همینکه توفیق در جواب وی رسید و حل حقایق مستوره در رؤیا و اسرار مکنونه آیتین را در آن مطالعه کرد چنان منجذب و از خود بیخبر گردید که پیاده بصوب چهریق شتافت و با آنکه اسب سواریش را از عقب بردند نپذیرفت و با قدم عشق سنگلاخ جبال را بپیمود تا بمحضر محبوب تشریف یافت و کام دل از زیارت و استفاضه گرفت و از آن پس دست از شغل خویش کشید و بنشر و تبلیغ امر بدیع مشغول گردید و در ایامی قلیل بنام بابی در آنحدود مشهور شد و پدرش بمضادت برخاست و چون از محاجه و مقاومتش عاجز ماند شکایت و سعایت پی در پی از او نزد حاجی میرزا آقاسی فرستاد ولی او چنان شیفته و آشفته امر نقطهالبیان بود که بدان امور اعتنائی ننمود و روز بروز در مقامات باطنیه و کمالات معنویه ترقی و عروج یافت و هنگامی که نقطه اولی امر



فرمود چهل تن از اصحاب هر يك رساله اثباتیه در حقیقت این امر بنگارند و شواهد و بیناتش را با آیات آفاق و انفس و کتب و آثار مقدسه مقترن نمایند و صحائف اربعین که صادر از اقلام مهمین و خصیصین بود بمحضر اعلی رفت در آنمیان رساله اثباتیه میرزا اسدالله را با اینکه هنوز در سال نخست عرفان و ایمان بود نیک پسندیدند و ویرا بتطبیق عدد ابجدی حروف اسد بادیان بان نام مفتخر فرمودند و توقیع منیع مشهور بنام حروفات از قلم اعلی برایش صدور یافت و او را در توقیعات بعنوانین فرد الاحد و مظهر الاحدیة

### --- صفحه ۶۶ ---

و اسم الله الیدیان یاد نمودند و باسمای حسنی و عظمی ستودند و بخطاب انک یا ایها الحرف الثالث المومن بمن یظهره الله مخاطب داشتند و بدینطریق جناب دیان مورد توجه بابیه شد و در مقامات روحیه و علم و عرفان الهی همی اوج گرفت و از قلمش کلمات و بیانات بسیار در شئون خطب و مناجات و معارف الهیه بعربیه و فارسیه صادر گردید و جمعی باو و آثارش علاقه حاصل نمودند و پس از واقعهء شهادت عظمی که در سنین اولیه ایمان و تعارجات باطنیه اش واقع شد عدهء از بابیه بنام دیانیه معروف گشتند که اکثر در قسمت آذربایجان و برخی در کیلان و غیره میزیستند و دیان را مطلع و مظهر معارف و الهامات و تأییدات حضرت ربّ اعلی و مروج و ناشر امر بدیع میدانستند و برای وی کرامات باطنیه و مقامات معنویه ذکر مینمودند و ما تتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

و در کهنه شهر سلماس ( شاهپور ) نیز جمعی کثیر از بابیه بودند و بشدت نفوذ و قدرت و شجاعت شهرت داشتند از آنجمله حاجی ملا محمد شهیر از ائمه جماعت و وعاظ شیخی در احاطه بعلم دینی و فصاحت بیان کسی را در آن حدود نظیر وی نمیشمردند و در محبت و حمایت آن حضرت همی کوشید و میرزا لطفعلی از ارباب قدرت و مکنت آنجا در طریق خدمتش از جان و مال مضایقه نداشت و پیشخدمت محمدشاه بود و بواسطه آقاسید یحیی وحید دارابی فائز بابیان گشت و مکتوبی که آنجناب بعد از درک لقا حضرت باب الله الاعظم از شیراز بمحمد شاه و وزیر نگاشت بواسطهء او ابلاغ داشت و لذا حاجی میرزا آقاسی در هنگامی که آنحضرت را بار ورود

بطهران نداده باتفاق مأمورین دولتی برای حبس بماکو فرستاد و همت بر قلع این امر نهاد ویرا از نوکری شاه خارج نمود و او با تحمل خسارت مالی بسیار بوطن و مسکن خود سلماس رفت و عزلت اختیار نمود .

--- صفحه ۶۷ ---

و نیز از معاریف بابیه سلماس ملا علی روضه خوان و ملا عبد الکریم چاووش و حاجی حسنعلی و حاجی صادق و غیرهم بودند و ملا علی روضه خوان مذکور عالم و ناطقی مشهور بود و در ایام سجن چهریق باتفاق دخیل مراغهء چنانکه در بخش سابق آوردیم بمحضر اعلی رفته ذکر مصائب ائمه اطهار مینمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در ضمن حکایات و روایاتی که از قول او آورد باین مضمون نگاشت " در یکی از روزهای جمعه پس از فراغشان از ذکر مصائب چون آن بزرگوار بنشست و ایشان نیز اذن جلوس یافته نشستند با لسان شفقت بایشان مکالمه نمود و در اثنا روی بدخیل کرده فرمود تو بعد از من ایام قلیلی در این عالم زندگانی خواهی کرد ولی این ( و اشاره بملا علی کردند ) بعمر طبیعی نزدیک میشود و لذا ملا علی یکصد

و دوازده سال عمر یافت و اغلب قوایش محفوظ ماند چنانکه قامت بلندش خمیده نشد و از کهنه شهر بدیلمقان مرکز حکومت سلماس که مقر حکمرانی من بود و بقدر پنج میل بعد مسافت است پیاده می پیمود و هفتهء با من بسر میبرد و حین مراجعتش چون کالسه یا اسب سواری برایش میطلبیدم میگفت بمشی پیاده راغب ترم و در ایامی که بسجن چهریق رفته نزد آنحضرت ذکر مصائب میکرد عبای خود را بوی بخشیدند و او چندان عبا را بر دوش کرد که مندرس شد و نیز در هنگامیکه گماشتگان حکومتی میرزا محمد علی زنوزی را با رب اعلی مصلوب میکردند البسه تازه و نیکویش را بر گرفتند و فقط ارخالقی که از جنس قدک بود بر تنش ماند و چون او را از سرریازخانه بمشهد فدا کشیدند ارخالق را از تن در آورده بطرفی انداخت و ملا علی که در آن واقعه با دخیل حضور داشت ارخالق را از زمین گرفت و سربازی بسوی او شتافت که از دستش بگیرد صاحبمنصب مانع شده گفت این مرد ذاکر مصائب سید الشهدا است بگذار این لباس کهنه و مندرس را برای خود بردارد لذا سرباز از ارخالق بگذشت و ملا علی عبای مذکور حضرت اعلی را پس از اندراس برای

--- صفحه ۶۸ ---

خود پالتو ساخت و ارخالق قدك مزبور را آستر نمود و مدتی پالتو را بیوشید تا چون هنگام احتضارش در رسید وصیت کرد که ویرا با همان پالتو کفن کرده مدفون ساختند و وفاتش در حدود سال ۱۳۳۰ ه. ق و مدفنش در جوار بقعه امام زاده کهنه شهر است و بالجمله حضرت نقطه اولی دو بار در کهنه شهر ورود و در عمارت میرزا لطفعلی توقف فرمود بار اول موقعی که آن مظلوم را از تبریز پس از محاکمه در محضر ولیعهد و ملاها عودت بمحبس چهریق دادند همینکه به سلماش وارد شدند بمسکن حاجی محمد صادق مذکور ورود فرمود و پس از اندک استراحت در دالان آنخانه بعمارت حاجی ملا محمد مزبور رفت و فنجانی جای تناول نمود آنگاه بخانه میرزا لطفعلی ورود کرده مدت دوازده شبانه روز اقامت داشت و بار دوم هنگامی بود که آن مظلوم را از محبس چهریق برای اجرا شهادت بتبریز میبردند بسلماس در خانه میرزا لطفعلی وارد شده مدت سیزده روز توقف فرمود و واقعات ایام اقامت و اوضاع آن عمارت بدین طریق است که تالار عمارت میرزا لطفعلی محل جلوس آن بزرگوار بود و تا سنوات اخیر بر قرار ماند در طرفین تالار غرفهها بود که ابوابشان بتالار باز میشد و حضرت در حجره استراحت میفرمود و در حین فراغت برای صدور توقیعات و آیات بحجره رفته آقا سید حسین کاتب را احضار فرموده بتنزیل آیات اشتغال مینمود و اهل بیت میرزا لطفعلی بدرجه از اخلاص نسبت بانحضرت بودند که آبدست شسته جمع شده در لگن را برای تبرک و استشفای از یکدیگر میربودند و در تقسیم آن گفتگو و نزاع مینمودند و آخر الامر با انگشتانه پیمانه و تقسیم میکردند و چون در آن ایام ملاهای ساکن در قصبه دیلمقان بتأسی از علمای تبریز لسان اعتراض گشوده بغداد و فساد برخاستند حاجی ملا محمد مذکور در مسجد و بر منبر خویش مدافعت از طرف آنحضرت نموده ملاهای جاهل مفسد را ژاژ خای و پشم جای تعبیر میکرد

### --- صفحه ۶۹ ---

و این کلمات و مصطلحاتش مشهور و معروف گشت و متدرجاً در دیلمقان نیز برخی در سلك بابیه داخل شدند. و دیگر از امکنه مهمه امریه آذربایجان ماکو است که حضرت نقطه اولی تقریباً نه ماه ( شعبان سال ۱۲۶۳ \_ جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ ه. ق ) در آنجا محبوس بودند و حاجی میرزا آقاسی آنمظلوم را بدست علیخان ماکوئی حاکم و سر حد دار ماکو سپرد و در ایام اوائل سجن آقا سید حسین و آقا سید حسن یزدی بخدمت

میزبستند و بعد از چندی جز آقا سید حسین کسی دیگر نبود و در کتاب بیان است قوله الاعلی و در آنوقت که عود خلق کل قرآن شد و بدء خلق کلتی در بیان شد مقر نقطه که مظهر ربوبیت بود بر ارض اسم باسط بود که سمواتیکه در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شده راجع شد بنقطه اول و لم یشهد علی ذلك الا الله و من عنده مع آنکه نازل نفرموده در قرآن امری اهم از یوم قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عده کل نفوس که متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از کل این نفوس يك نفس بین یدی الله بوده که عود کلتی شده و قوله چنانچه این حجره که بلا ابوابست و بلا حدود معروفه امروز اعلی غرف رضوان است که شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرات آن همه بندای ذکر اننی انا الله لا اله الا انا رب کلتی میخوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیه مطرزه مذهب باشد و در ضمن یکی از مناجاتها که از قلم اعلی در آنسجن نازل شد چنین مسطور است، " ولا ناجینک فی مشیی علی الجبال وحیداً بما تلهمنی فی کل حین الی قوله بمثل ما اشاهد هذا السما فوق رأسی و الارض تحت قدمی و الجبال المحیطة فی حولی و النهر الجاریه فی قرب الارض الخضرا بین یدی فک الحمد یا الهی حمداً شعشعانیاً لامعا الخ و ما تفصیل اوضاع محبس و قصبه ماکو و احوال علیخان را در بخش سابق آوردیم و ارتفاع ندا صریح قائمیت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماکو وقوع یافت

### --- صفحه ۷۰ ---

چه آنحضرت از ابتدا امر اصحاب و احباب را همی تعلیم و تربیت روحانیه فرموده بحکم ربانیه متدرجاً مستعد و مهیا ساختند تا ظهور بدیع بسال پنجم در ایام سجن ماکو بجلوه شریعت جدیده مستقله بالصراحه آشکار گشت و کاملاً معلوم و روشن گردید که آنچه در سنین گذشته از قلم اعلی صادر شده برای تکمیل استعداد عباد بود و در هر شأن و زمانی اصحاب و احباب را بنوع حکمت برای قبول این امانت الهیه مهیا فرمودند و مقصودشان از شخص پنهان و نور حضرت سبحان که همی از او سخن گفته استمداد مینمودند من ینظره الله اقدس ابهی بود و در پایان امر نقاب از ستر و خفا برداشته در وصف و مدح و بشارت و دعوت فوق مایمکن او یتصور بیان نمودند چنانکه در بخش سابق تفصیل داده توقیعات و آثار را نمودیم و توقیع مهیمنی را که ندا قائمیت بان مرتفع

گردید آوردیم در اینجا نبذه متفرقه از توفیق عظیم دیگر را که برای ملا محمد تقی هروی صادر و مقامات مذکوره را اظهر من الشمس آشکار فرمودند درج مینمائیم و هی هذه قل الله حق و ان ما دون الله خلق و انا كل له عابدون قل الله ربّ و ان ما دون الله عبد و انا كل له ساجدون ذلك ربنا ربّ السموات و ربّ الارض رب العالمين الى قوله قل ان ذلك شجرة الطوبى انتم فى ظلها تستظلون قل ان ذلك جنة المأوى انتم فيها تحبرون قل ان ذلك سدرة المنتهى انتم هنالك ترزقون قل ان ذلك عرش الاعلى انتم هنالك تترفعون الى قوله شهد الله انه لا اله الا هو و ان محمداً رسول من عنده فى كل حين و قبل حين و بعد حين شهد الله انه لا اله الا هو و ان الذين هم شهداء من بعدالنبيين هم ثلاثة بعد عشر و اولئك هم الانمة المصطفون شهد الله انه لا اله الا هو و ان ابواب الهدى اثنتان اثنتان فى كتاب الله قل كل لهم موقنون قل تلك تسعة قبل عشر حروف لله رب السموات و رب الارض رب العالمين ان يا محمد قبل تقى ان اشهد انه لا اله الا هو رب السموات و رب الارض رب العالمين و لما قد علمناك من عباد الله المخلصين ليكشفن الغطب من بصرک لترى كلشى بما قد خلقه الله

### --- صفحه ٧١ ---

ربك فى كتاب عظيم الى قوله ان اشهد من اول ذلك الامر امر الذى انتم به من قبل فى القرآن لتوعدون من لقباً ربك فى الجنة و قد حشروا بعد ما بعثوا و نشروا قبل ما عرضوا على الله ربك عباده المؤمنون و كلشى والله يشهد على ما انتم لا تعلمون قد حشرنا كل من فى ملكوت السموات و الارض و ما بينهما بامر واحد و انا كنا به عالمين ثم قد اقمنا الساعة و فصلنا بين كلشى بما قد قدر عند الله فاذاً انشانا امراً آخر فتبارك الله رب العالمين و انا ولو علمنا كلشى فى كتاب الاول و لكن لا تتعقلون قل فباى حديث بعد الله و آياته تؤمنون ... و هو الذى ينزل القرآن من قبل فلما قضى اجل الذى قدر له قد رفعه الى سما البيان قل هذا بيان من كتاب الله كل عنه يسئلون قل انما الكتاب يومئذ كتاب الله فيه بيان كلشى للذين هم اولو العلم و هم يريدون ان يهتدون قل ان مثل ذلك الامر كمثل امر محمد رسول الله من قبل ان انتم تتعقلون قل ما شهد الله على نفسه ان يقدر على ان يشهد على ذلك كل العالمين و لكنكم انتم ان تشهدوا انه لا اله الا هو فاذاً انتم على انفسكم ترحمون و ان من اول ذلك الامر الى يومئذ ما نسخنا من امر و لا ابدعنا من امر و اظهرنا كل ما كان الناس فى القرآن يقرنون لتشهدن على من آمن بالله و آياته و الذين

هم عند الله هم لا يصدقون و قد عرفنا كل خلق و شهدنا عليهم و قل كلشئ هالك الا وجه ربى ذلك ما شهدنا على الخلق افلاتتقون ثم انشاننا خلقاً آخر فاذأ كل بالله و آياته موقنون قل ان يوم القيمة لا انساب بينكم و قد قضى ذلك اليوم فى خمسين الف سنة و انتم كلكم نانمون قم من رقدك ثم انظر لم يكن الا الله و ما قد خلق و انه الا اله الا هو رب العالمين و ان كل ما كان الانس فى القرآن يجتهدون ما علمنا من ثمراتهم الا ما لا ينبغى ان نذكره قل كل هبأ منثور و ان كل ما اجتهدت فى دين الله لما قد صدقت امر ربك ليجزيك الله ربك و يقبل عنك انه ليجزى عباده المخلصين و من يستدل يومئذ بغير آيات ربك فاولئك هم من لقا الله لمحجوبون قل لو اجتمع من

### --- صفحه ٧٢ ---

فى السموات و من فى الارض و ما بينهما على ان يأتوا بمثل تلك الايات او آية واحدة لن يقدرها و لن يستطيعوا ذلك من صنع الله لعلمكم به توقنون انه لا اله الا هو ينزل بعلمه مايشأ و ان ما دون الله كل عنه عاجزون و ان كل ما انتم تنتظرون و انتم به توعدون كل ذلك قد بدء بامر الله و كل اليه ليرجعون قل ان اول ذلك اليوم اول عالم الرجعة كل فيه لمسئولون الامن آمن بالله و آياته فان اولئك هم الفائزون و انا قد شرعنا لكم ذلك الدين الذى انتم فيه يومئذ تجتهدون لتتفكرون ثم لتحكمون و لكن لا تعلمون ان الذى شرع لكم ذلك الدين هو الذى يومئذ يتلو عليكم آيات ربكم و انا كنا بذلك موقنين و ان الذى هم اولوالعلم كل بالله و آياته موقنون قل ان كل الضروريات التى انتم يومئذ تستدلون و الا جماعيات التى انتم بها يومئذ تتحاجون و الاحاديث التى انتم بها يومئذ تستدلون كل ذلك ثبت بما قد قال محمد من قبل ان انتم به مؤمنون قل ان امره لا يثبت الا بالقرآن فاذأ كل الدلائل يرجع الى آيات الله ان انتم بها من قبل لتوقنون قل فلتتقن الله يا اولى العلم و لترحمن على انفسكم فان الله غنى عنكم و عما انتم تجتهدون لو يدخل يومئذ فى ذلك الدين اسود برى حبشى فاذأ يدخل فى الجنة مع الذين هم آمنوا بالله و آياته و اوائك هم الفائزون و لو لم يؤمن بما قد نزل فى الكتاب من لم يكن يومئذ على الارض اعظم قدراً منه فلا يحب الله ان يذكره واللّه ولى المؤمنين قل لا تغترّوا بعلمكم و لا باجتهدكم و لا باعمالكم فان كل ذلك ينفعكم اذا تؤمنون بالله و آياته و كنتم فى ذلك الدين لموقنين و انا لو نسخنا يوم الاول كل ما انتم تعملون لكنا على ذلك مقتدرين و لكن سبقت رحمتنا عليكم لعلمكم لا تردون من شئ و كنتم بايات ربك مؤمنين و لكن يومئذ لما قضى خطوط الخمس

\* فاداً قد تم هیکل الانسان فاذا قد انشأنا ما قد قدر الله في الكتاب رحمة من عنده انه هو العزيز الوهاب الى آخر  
كلامه الاعلى و بالجمله در مدت سجن ماكو توقيعات و كتب و رسائلی بسیار از قلم آنحضرت

### --- صفحه ۷۳ ---

صدور یافت از آنجمله است رسالهء دلائل السبع و نیز تفسیر دعای صباح که بحسب خواهش آقا سید ابوالحسن  
بن آقاسید علی زنوزی مرقوم نمودند و کوه ماکوه را بتطبیق عدد ابجدی نام باسط دادند و اکنون آق ایوان که  
محل اقامت حضرت بوده و قلعه و عمارت علیخان واقعه در جنب آن و نیز مسجدی که محاذی آق ایوان بر قرار  
و محل توقف اصحاب و زائرین بود بحال نیم مخروب باقی است و آثار مخروبه قلعه شاه عباس ثانی که قلعه  
قدیم پناهگاه اشرا را خراب کرده قلعه جدید برجای آن در تاریخ سال ۱۰۵۲ هـ . ق ساخت بمسافتی دور از  
بالای کوه نمایان می باشد و پسران حاجی علیخان حاجی محمود خان و حاجی اسمعیل خان و تیمور پاشا خان  
بترتیب در سالیان دراز پس از فوت پدر حکمرانی و ریاست ماكو را داشتند .

و دیگر از امکنه مهمهء آذربایجان چهریق است که حضرت رب اعلى مدت دو سال و چند ماه از قسمت  
اخیره ایام را ( جمادى الاولى سال ۱۲۶۴ هـ . ق - شعبان سال ۱۲۶۶ هـ . ق ) در آنسجن بسر بردند و بتطبیق  
عدد ابجدی نام آنجا را شدید فرمودند و بیان اوضاع و احوال آنسجن را نیز در بخش سابق آوردیم .

و از علما بابیه آذربایجانی شیخ محمد تقی اهل هشتروء که در مقدمه کتاب شمهء وصف کردیم و حاجی معین  
السلطنه تبریزی شرح احوالش را باینمضامین نگاشت که او یکی از فحول علما شیخیه و از تلامذه شیخ احسانی  
و سید رشتی بود و در اول امر حضرت اعلى بشرف ایمان فانز گشت و تا سنه ۱۲۷۰ هـ . ق حیات داشت و کتابی  
در اثبات حقیقت حضرت بوفق ذوق و مصطلحات شیخیه در آنزمان نگاشت و نخست آنکتاب را بفوائد موسوم  
داشت ثانیاً ابواب الهدی تسمیه نمود و در مقام فصل مطالب که فائدهء اولی و فائده ثانیه بترتیب نوشت در تغییر  
اسم کتاب آنها را قلم کشیده باب اول باب دوم نگاشت و شیخ محمد تقی مذکور بموجب حکایات مؤمنین دورهء  
اولی باتدازهء محتاط و جبان بود که از ذکر اسم بابی فرسنگها فرار

### --- صفحه ۷۴ ---

میکرد و غالب اوقاتش در قری و صحاری گذشت و هرگاه بشهر تبریز میامد با مؤمنین حضرت باب اعظم در شبها ملاقات و معاشرت میکرد زیرا که فرقه شیخیه خاصه علما آنها ویرا بسیار معزز و محترم میداشتند و بواسطه وفور علم و فضل و تلمذ خدمت شیخ و سید وجودش را معتنم شمرده بمعاشرت و مصاحبتش راغب و ولوع بودند و ملا محمد ممقانی زیاده از حد ویرا محترم میداشت و هر وقت شیخ محمد تقی بشهر تبریز ورود میکرد ملا محمد ویرا در خانه خویش پذیرفتار میگرددید با وجود این شیخ محمد تقی ملا محمد ممقانی را در ابواب الهدی شجرهء خبیثه و شجرة الكفر تعبیر کرده و نام برده است و ایندلیل کمال حزم و احتیاط شیخ است که کسی از اسرار وی آگهی نیافته است و گویا همین ابواب الهدی را در صحاری و براری و ظلال تلال و شناخیب جبال نگاشت و تألیف و تصنیف فرمود و در اواخر ایام حیاتش همان کتاب را با بعضی از اوراق جداگانه آورده در تبریز به ملا مصطفای تبریزی داد و خود مفقودالاثر گشت و شیخ محمد تقی آنچه در آن کتاب نگاشت خود در اغلب وقایع حاضر و ناظر بود و آنچه راجع باستدلال نوشته موافق مذاق شیخیه است و در بعضی مواقع عنان قلم را رخوت داده بسبب و لعن و کلمات خشنه پرداخت انتهى .

و از اشهر رجال آنحدود که از اعرف ابطال محبین حضرت موعود گردید رضاقلی خان سرتیپ افشار ابن حاجی سلیمانخان بن شمخال خان پدرش حاجی سلیمانخان مذکور بغایت مجلل و محترم بود و بوفور ثروت امتیاز داشته در صائین قلعه ( شاهین دژ ) افشار میزیست که در اواخر خاک مراغه آذربایجان و در ساحل زرینه رود مشهور بجغتو واقع است و از اخلاص کیشان خاص شیخ احسانی و از خواص اصحاب سید رشتی شد و بعد از وفات سید بحاجی محمد کریمخان اخلاص بسیار و عقیدت پایدار یافت و در طریق خدمت بعقیدت خویش از هیچگونه مصاریف

--- صفحه ۷۵ ---

دریغ نمود و دو مسجد عالی در تبریز برای علما اتباع حاجی محمد کریم خان بنا کرد و دختر سید رشتی را بنکاح پسرش رضاقلیخان مذکور در آورد و شرافت انتساب بسید را برای خود و پسر فخر و سعادت شمرد و هنگامی که عروس را از کربلا باذربایجان نقل میدادند تا صائین قلعه مزبور با هزار سوار و محمل و عماری و



كجاوه حمل و نقل نمود و از جهت گرمی هوا در شبها حرکت و طی مسافت کردند و با مشاعل و مصابیح منیره و غیره باهستگی و آرامی طی مسافت کرده تا بعمارتش رسیدند و احترامش از دختر سید بدرجهء بود که در صائین قلعه همه روزه علی الصباح از بستر خواب برخاسته نخست بوثق عروس میرفت پس از ادای سلام و تحیت و اکرام بمقام خویش برگشته بکارهای لازمه میپرداخت و از قول او راجع ببشارات سید در خصوص منتظر موعود حکایات و روایاتی منقول است از آنجمله آورده اند پس از وفات سید مکرراً در مجالس و محافل ذکر میکرد که سید بمن گفت ایام ظهور را درك میکنم و لذا در غایت تعجب و تحیرم که چرا وقوع نیافت ولی بسال ۱۲۶۰ در موقع ادای مراسم حج بمکه حضرت باب اعظم را زیارت نمود و حضرت باو ابلاغ امر فرمودند و هنگامی که مأمورین دولتی آنمظلوم را از حدود قزوین عبور دادند در زنجان شادمان و کامران اقامت داشت و چون توقیعی برایش بواسطه آقا نوروز علی نام از خدام سید رشتی فرستادند و طلب نصرت نمودند اعتنا و قیام و اقدامی نکرد و در سنینی بعد علما و مبلغین عظیم الشان امر ابداع ابهی بوی اکمال حجت نمودند و خود را در مقام حجت و برهان مغلوب دید و معذک اقبال نکرده ایمان نیاورد بلکه معارضت و مقاومت پیش گرفت ولی پسرش رضاقلیخان مذکور چنانکه در بخش سابق نگاشتیم هنگامیکه از طرف دولت مأمور ایصال حضرت نقطه اولی از ماکو بچهریق گردید از آن بزرگوار کرامات و مقامات معنویه مشاهده کرده منجذب شد و اظهار توبه وندامت نموده اجازت خواست تا بخانهء خویش

### --- صفحه ۷۶ ---

برده بوظائف خدمت و حمایت پردازد و حضرت قبول نفرمود لا جرم از جهت ایمان و اخلاص پسر بحضرت نقطه اولی و سوء نظر نسبت بخان کرمانی و ارادت پدر بخان مذکور مابینشان مخالفت و مشاجره برخاست و بدین حال هنگام شهادت حضرت نقطه اولی بودند و خاتمه احوالشان را در بخش ششم می نگاریم .

و از اشهر معاندین که از اهل آذربایجان بود حاجی میرزا آقاسی نام پدرش میرزا قاسم و از اهل ایروان و با عشیرت و خویشاوندان از آنجا کوچیده بقصبهء ماکو اقامت گزیده در پیشهء زارعین و دهاقین زندگانی نمودند و او در قصبهء مذکوره سال ۱۱۹۸ هـ . ق متولد شد و نامش را عباس گذاردند و پس از بلوغ بحد رشد عازم

خوی شده اقامت نمود و چند سالی بتحصیل قرانت و کتابت فارسیه و تلمذ علوم مرسوم پرداخت و از آنجا ببلاد دیگر آذربایجان و غیره مسافرت نمود عاقبت بهمدان رفته نزد آخوند ملا عبدالصمد صاحب کتاب بحرالمعارف که از کبار مشایخ تصوف بشمار میرفت تلمذ جسته ارادت حاصل کرد و پس از چندی یکی از مریدان آخوند که استطاعت سفر بمکه و ادای فریضه حج داشت موفق بان نگشته وفات نمود و ملا عباس قبول نیابت نموده مصاریف لازمه گرفته عازم مکه گردید و بالنیابه ادای حج نمود و حاجی ملا عباس شده عودت بهمدان نمود و بخدمت استاد مرشد مذکور صرف اوقات کرد و بتحصیل علوم ظاهره و اسرار تصوف مشغول شده امور معاش گذراند و چون آخوند ملا عبد الصمد در اواخر ایام حیاتش از همدان مهاجرت کرده مجاورت نجف اختیار نمود حاجی ملا عباس نیز بملازمتش رفته زیست تا آنکه استاد و مرشد در فتنهء قتل و غارت وهابیان در کربلا مقتول شد لا جرم حاجی ملا عباس از عراق عرب مراجعت بایران کرده در تبریز سکونت اختیار و طریقت استاد را تعلیم و ارشاد نمود و بنام حاجی ملا آقاسی و

#### --- صفحه ۷۷ ---

حاجی میرزا آقاسی مشهور گردید و گردش ایام با او مساعدت کرده بسمت معلمی محمد میرزا بن عباس میرزا نائب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار افتخار یافت و در ضمن تعلیم و تدریس متدرجاً در وی نفوذ کرده او را بمشرب و طریقت خود هدایت و تربیت نمود و محرمیت تامه در میان آمد و چنین نوشتهاوند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از مال احوال مریدان آگهی دهند ویرا اخبار و تبشیر نمود که سلطنت ایران باو تعلق خواهد یافت اگر چه در آنهنگام تصدیق این تنبوء برای محمد میرزا صعب و غیر عادی بود زیرا که ابنای شاه اعمام و الا مقامش مانند علیشاه ظل السلطان و محمد علی میرزا دولتشاه و امام وردی میرزا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و غیرهم در عظمت مقام بدرجهء بودند که محمد میرزا در محضرشان بدون استجازه حق جلوس نداشت تا چه رسد باینکه با وجود ایشان دم از رتبه و شأنی زند و یا بمقام سلطانی و اریکه ایرانبانی نشیند ولی چون حاجی را صاحب مقاماب و کرامات میدانست صدق اینخبر را پذیرفت و باو وثیقه بمهر و امضا خویش داد که چون بر اورنگ شاهی نشیند او را دستور بزرگ دولت برگزیند و حل و عقد امور را

بید او سپارد تا بانفاس قدسیهانش حق بمرکز خود قرار گیرد و رسم و راه طریقت استوار آید و بدینطریق ایام بگذشت تا آنکه عباس میرزا نایب السلطنه در سفر خراسان وفات یافت و فتحعلی شاه از جهت علاقه خاطر که باو داشت منصب ولایت عهد را بهیچیک از پسران خود نداد بلکه بمحمد میرزا که پسر ارشد وی بود مفوض نمود و بالاخره فتحعلی شاه در اصفهان وداع جهان گفت و محمد میرزا در طهران بر تخت شاهی نشست و در آغاز سلطنت برای غلبه یافتن بر موانع موجوده منصب صدارت و وزارت را بیگانه شخص عظیم مملکت

---

بنا بقول مؤلف روضة الصفا حاجی میرزا آقاسی در مدت چهارده سال صدارتش ۱۴۳۸ قطعه از قری و بلوک و املاک در نقاط متعدده ایران بتصرف آورد

---

### --- صفحه ۷۸ ---

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که عالم و فاضل و کاتب و شاعر بدیع المعانی و صاحب مقامی بزرگ در عوالم روحانی و در کفایت و سیاست ملکداری بی نظیر بود سپرد و آنمرد بزرگوار توانا در زمانی اندک تمرکز قدرت و سلطنت را برای محمد شاه آماده ساخته تمامت سران و گردنکشان مملکت را مطیع و منقاد نمود و اگر حسودان خودپرست ویرا بحالش میگذاشتند موفق باصلاحات عظیمه کشوری و لشکری و ادبی میگشت ولی ناگهان ابر تیرهء شگفت آوری کرانه روشن این کشور را فرا گرفت و محمد شاه غفلة حکم بقتل آن سید جلیل القدر داد و حاجی میرزا آقاسی را بر جایش متمکن و مستقر ساخته زمام مهم امور داخلی و خارجی را بدستش سپرد و از اینوقت حاجی ذو الریاستین در اداره امور مملکت و ارشاد بمقام معرفت و طریقت گردید و فعال ما یشبا و متنفذ در عقیده و اراده شاه و مدعی مقام ریاست علم و عرفان و هدایت در عمل و ایمان و ملقب و مشهور بلقب شخص اول شد و بانویی از خاندان سلطنتی را نکاح نمود و قری و املاک بسیار بتصرف آورد و هنوز ایامی مدید نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریبش منفور خاص و عام و انگشت نمای بین الانام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافهء غیر مانوس بود و از طرفی دیگر خونی آتشین و متجاسر و

احساسی متلون و متغیر و لسانی غلیظ و شتام و حالی نا ملایم و بی آرام داشت و بسا از اوقات در اثنا ملاطفت و تفقد حالش دگرگون چشمانش از غایت خشم پر خون رحمت و شفقتش مبدل بستم و استعمال کلمات قبیحه و قیحه میگشت و در مجمع اعظم دولت و ملت همینکه بر یکی از امرا و علما غضب میکرد فرمان میداد کلاه یا عمامه‌اش را از سر برداشته بیرون میانداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فزیح از قبل و دُبر تفوه میکرد و با این همه غالب ولات و زمامداران امور مملکت و دولت را از منتسبین و دست نشانندگان خود معین داشت بدرجه نیکه در السن و افواه انام شهرت گرفت

### --- صفحه ۷۹ ---

که زنان حامله شبانه‌های ماکونی دست بر شکم خود گذارده سوگند بسر سرتیپ یاد مینمایند کنایه از اینکه زاده‌هایشان برای هم وطنی با حاجی سرتیپ شوند و تعصب و نفرت ترک و فارس در بلاد ایران مخصوصاً طهران بدرجه رسید که پس از فوت محمد شاه و اختفا حاجی بحماییت یا مضادت با وی نزدیک بان بود که فیما بینشان مقاتله و خونریزی عظیمی واقع شود و چندین روز ترکی زبانان ناچار شدند که تکلم نکنند تا شناخته نگردند و مورد حمله نشوند و بالجمله در سنین

---

اما جناب حاجی میرزا آغاسی چون بسبب سوء رفتار و زشتی گفتار از دانی و قاصی بر خویش هراسی داشت ایام اشتداد مرض و حالت احتضار و یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه با داد و دین مطلقاً حاضر نیامد در قلعه عباس آباد خویش جای کرد جماعت ماکونی که در اینمدت باسنتظار حاجی با تقدس و صلاح مال و عیال ملهوفین و مظلومین را بر خود مباح تعدی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح میدانستند و باینجهت خدمتش را وجهه همت خود ساخته پروانه آتشمع و پروین مانند بگردش جمع بودند بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بر صفحهء ارادتش کشیدند اهالی دارالخلافه که بسالها از آنجماعت گرفتار آفت و مخافت بودند زمان فرصت را از دست نداده در مقام کیفر و انتقام بر آمدند هر کاسب ذلیل بازاری بر سرتیپ و سرداری میتاخت و هر علیل بیفرهنگی یاور و سرهنگی را عریان میساخت ما صدق بیت قائم مقام

عاجز مسکین هر که دشمن بدخواه دشمن بدخواه هر که عاجز و مسکین

درین هنگامه سمت ظهور یافت آخر الامر از منازل ازعاج و از شهرشان اخراج نموده در باغ محمد حسنخان سردار پناه جستند از آنسو جناب حاجی ناجی به نائب السلطنه شاهزاده عباس میرزا و بجماعتی از اعظام و امرا نوشتجات خوش مضمون و پیغامات سرپا فسون مشتمل بر التزام وفاق و ترك نفاق فرستاد ولی اصلا سودی

---

--- صفحه ۸۰ ---

ریاست حاجی میرزا آقاسی غالب سرای مملکت چنان آزرده خاطر و متفر گشتند که رغبت مداخله و مکالمه در امور دولت نداشتند و برای فقدان قائم مقام مقتول و بعلت وجدان حاجی غیر مقبول دست از کار کشیدند و بعضی سر بطغیان بر آورده علم استقلال بر افراشتند و معذک جمعیت ملایان از مجتهدین و شیخیه نیز از حاجی رنجیده شدند چه عموم علمای ظاهریه را بچیزی نمیشمرد و تخطئه کرده سخنان رکیک در حقشان میگفت و محمد شاه در تمامت این احوال از جهت بیماری و نقاهت و برای نفوذ حاجی در وی قادر بر اصلاح مفاسد نبود و غالباً اطلاع هم نمییافت چه احدی جرئت عرض شکایت به پیشگاه سلطانی نداشت و اگر نادراً معروضه بدست شاه میرسید حاجی بنوعی که میدانست و میتوانست آنرا بی ثمر و

---

نبخشید و فائده نداد لا علاج از عباس آباد عازم دارالخلافه شد که در خانه و منزل خویش سکونت جوید و از وزرا دول خارجه استعانت جوید فغان آقای سرتیپ توپخانه که مستحفظ ارك سلطانی بود توقفش را مصلحت ندید با معدودی از همراهان بعزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید رعایا و سکنه یافت آباد با زمانه یار و شعار روزگار را آشکار ساخته رعایتی بظهور نرسانیده باهانتش پرداختند چون از یافت آباد فتح البابی روی نیافت رخ ببقعه امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبد العظیم آورد نور الله خان شاهسون در اثنای طریق جسارتی کرد ولی خسارت برد حاجی بانمکان فیض بنیان خویش را رسانیده و در آنحصن حصین متحصن شد

از آنطرف میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و عباسقلی خان والی و محمد حسنخان سردار ایروانی و جمعی دیگر از مقربان حضرت و نام یافتهگان دولت بعهد و میثاق اتفاق نموده که چون زمان ماضی بصدارت حاجی راضی

نشوند مال و جان در این باب دریغ ندارند بالاجماع عریضه نگار و بحضرت مهد علیا مستدعی و خواستار اعانت درین عزیمت آمدند \_\_ اموال موجودهء بیوتات

--- صفحه ۸۱ ---

اثر میساخت تا چون بسال ۱۲۶۴ ه . ق محمد شاه در گذشت حاجی خویش را ببقعهء شاهزاده عبدالعظیم افکنده مستخلص گشت و باین حیلہ مصون ماند و بالاخره از ناصرالدین شاه اجازه گرفته بکربلا و نجف رفته مجاور شد و بسال ۱۲۶۵ ه . ق در گذشت آوردهاند که ملا قربان شاعر مرثیه سرای معروف متخلص ببیدل از اهل رودبار قزوین که سکونت در آن بلد داشت با آنکه هرگز احدی را مدح و یا هجا نگفت در بارهء حاجی میرزا آغاسی این رباعی بسلك نظم کشید :

•ä ?äÑi ?içI açO ?QVÈ ÊQD •ä ?äBæ ÔiÈÑä •æÊæ ÊçpYÑÖiÖ

?äÛ •æÊ äiÖç QV äQI ••• ää ?ääÊÄ äÄ Öç QV ÊQæi UNÖä ää

حاجی میرزا آغاسی را طومار مسجل نموده مقلل گردانیدند \_\_ دیگر از آنجمله شورش اهل بروجرد بود بر جمشید خان ماکونی حاکم آنجا که بعد از استماع این خبر محنت اثر سر بشور و شر بر آورده اسباب و اموالش را تاراج او را در نهایت خفت و خواری ازعاج نمودند و همچنین اهالی کرمانشاهان بر محبعلی خان حاکم طغیان کرده بعضی از منتسبینش را برهنه و عریان نمودند خود با معدودی منزهماً باردوی همایون آمد \_\_ از آنجمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل شیراز بر حسینخان نظام الدوله و جماعت سرباز بود که شریری طالح رضای صالح نام پس از استماع اینخبر بجانب شیراز رهسپر گردید حین ورود اینمقدمه را در شهر منتشر و مشتهر گردانید ارازل و اوباش هنگامه طلب سر بشورش نهاده دست اندازی بدکاکین بازار بزازی نمودند چون از سلوک ماضی حسینخان نظام الدوله حاکم آنجا ناراضی تغیر و تبدلش را طالب و راغب بودند در مقام کاوش با نوکران دیوانی و اخراج نظام الدوله از ارک سلطانی بر آمدند عمال و اعظم در تغیر حاکم زیاده از اواسط الناس جازم شدند نظام الدوله ارک سلطانی را مضبوط ساخته بمحاربه و مدافعه پرداخت عزیز خان مکرری سرهنگ فوج چهارم تبریزی با فوج قشقانی و فوج سمنانی

## --- صفحه ۸۲ ---

و ما شرح ظلم و ممانعتهای او و دست نشاندههایش را نسبت بحضرت نقطه اولی در بخش سابق آورده و برخی از خطابه‌های قهریه و نفرین آموذوم را که در شهوری چند قبل از عزل و خذلان حاجی صادر شده برایش ارسال فرمودند ثبت نمودیم و در اینجا نیز صورت دو توقیع دیگر که در سجن چهریق صدور یافت و خطاب اول به محمد شاه و دوم خطاب بحاجی و شارح اعمال و مخبر از مالش میباشد درج مینمائیم خطاب بمحمد شاه بسم الله المتكبر الشدید سبحان الذی یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و انه لا اله الا هو الملك القهار العظیم هو الذی یقضی یوم الفصل بالحق

و توپجیان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محارست نظام الدوله برآمدند نظام الدوله نیز کمال جلالت و منتهای دلیری و رشادت بظهور رسانید در این اثنا محمد قلیخان ایلیخانی که بتازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرانی داشت با هزار و پانصد نفر قشقائی و خستی وارد خارج شهر و در این باب با اهل شهر همراز و انباز گشت مشیر الملك چون نظام الدوله را در ایام حکومت پیشکار بود با معاندین وی یار نیامد چندی در ارك سلطانی و زمانی در مسجد جدید و خانه امام جمعه میرور بسر برد عزیز خان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام نمود ولی فائده نبخشود آتش فتنه بالا گرفت و قریب بچهل روز فرو نشست ولی زیاده از شش هفت نفر نوکر دولت و ده دوازده تن از رعیت مقتول نگشت و درین اثنا امیر اصلانخان نام پیشخدمت پادشاهی با فرمان قضا جریان وارد گردید رفع ما یقال شد مجادلت و مقاتلت بمصاحبت و مجالست تبدیل یافت پس از چند روز احمدخان نائب ایشک آقاسی نیز وارد گشت حسینخان نظام الدوله را بر حسب فرمان محبوس نموده منتظر ورود حاکم جدید گردیدند و حاجی میرزا آغاسی در شهر رمضان سال ۱۲۶۵ که ساکن عتبات عرش درجات بود روی بعالم آخرت نهاد .

( حقایق الاخبار ناصری )

## --- صفحه ۸۳ ---

و انه لا اله الا هو الفرد الجبار المنیع و هو الذی بیده ملکوت کلشی لا اله الا هو الوتر الاحد الصمد العلی الکبیر اشهد لله حینئذ بما قد شهد الله علی نفسه من قبل ان یخلق شیئاً انه لا اله الا هو العزیز الحکیم و اشهد علی کل ما

ابدع و ما يبدع بمثل ما قد شهد عليه فى سلطان عزته انه لا اله الا هو الفرد القانم البديع توكلت على الله ربّ كلشى لا اله الا هو الفرد الرفيع و الى الله القى نفسى و اليه افوض امرى لا اله الا هو الملك الحق المبين و انه هو حسبى يكفى من كلشى و لا يكفى منه شئ فى السموات و لا فى الارض و انه لهو القانم الشديد سبحان الذى يرى مقصدى حينئذ فى سجن بعيد و هو الذى يشهد علىّ فى كل حين و قبل ان يبدع بعد حين و انك انت كيف قد قدرت بلا ذكر حكيم و انك انت كيف صبرت على النار و انّ الله ربك لهو العزيز الشديد ان انت قد عززت بما عندك فانّ هذا لا يلتفت اليه احد ممن آمن بالله و آياته و كان من الزاهدين و انّ مثل حيوة الدنيا كمثّل كلب ميت لا يجتمع فى حوله و لا يأكل منه الا الذينهم كانوا بالاخرة هم كافرين و انك انت فرض عليك بان تؤمن بالله الغنى العظيم و تكفر بالذى يدعوك الى عذاب سعيير و لقد صبرت فى ايام معدودة لعك تتذكر و تكوننّ من المهتدين و انك انت كيف تجيب الله فى يوم قريب يوم تقوم الاشهاد عند ربك ربّ العالمين فوالذى خلقك و انك انت اليه ستعود و ان تموت و انت على جحد بايات ربك فتدخل فى ابواب الجحيم و لا ينفعك ما قدّمت يداك و مالك يومئذ من ولى و لا شفيع ان اتق الله و لا تغربما عندك فان ما عند الله خير للمتقين و ان من على الارض يومئذ كلهم اجمعون عباد الله فمن آمن و كان من الذينهم بايات الله موقنين فاولئك عسى الله ان يغفر لهم ما قدّمت ايديهم و يدخلهم فى رحمته انه هو الغفور الرحيم و انّ الذين استكبروا علىّ و جحدوا ما اكرمنى الله بفضلهم من آيات بينات و كتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب و ما لهم يوم الفصل من ولىّ و لا نصير فوالذى يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون ما

### --- صفحه ٨٤ ---

من نفس تموت على بغضى او تجحد ما جنت به من آيات بينات الا و يدخل فى عذاب اليم و لا تقبل يومئذ فدية و لا لاحد اذن ان يشفع الا ان يشأ الله انه هو الجبار العزيز و انه لا اله الا هو الملك القهار الشديد ان انت فرحت بما تستجنى فويل لك من عذاب يوم قريب لم يحل الله لاحد ان يحكم بغير حق و ان انت اردت فستعلم من قريب و ان من اول يوم الذى اخبرتك بان لا تستكبر على الله الى يومئذ قد قضت اربع سنين ما رايت منك و لا من جندك الا ظلماً و استكباراً شديداً كانك انت زعمت اننى انا قد اردت متاعاً قليلاً لا و ربّى ما كان ملك الدنيا و ما فيها عند



الذينهم الى الرحمن ينظرون انا اقل من عين ميتة بل اقل من هذا سبحان الله عما يشركون بل اننى اردت ان انتقم من الذينهم قتلوا امام حق شهيد ما قدر الله فى الكتاب و ان ذريتهم سيلحقون بهم فى عذاب سعير و ما صبرى انا على الله و انه هو خير ولى و نصير و ما كهفى الا اياه و انه هو خير وكيل و ظهير و ان الان لا نبتك باتك انت قد اتبعت شيطاناً مريداً و لم يجعل الله عنده اقل من خردل من الرحمة و قد ارتدّ عن دينه بما حكم بعد حكم الاول بسجن بعيد هل سمعت من احد من قبل يسجن احداً من ذرية رسول الله فى سور الذى كانوا اهلها جاهلين و انهم كفروا بولاية الانمة الذينهم بامر الله يعملون فعلى اى ذنب حكمت مثل هذا ان انت من المسلمين و على اى خطأ رضيت مثل هذا ان انت من المؤمنين بل على جدى غررت بما عندك فسبحان الله ربى العلى العظيم انه ليظهرن امر الذى قدر و ما للظالمين من نصيران كان لك كيد فاطهر و ما الامر الا من عند الله عليه توكلت و اليه انيب هل سمعت من احد من قبل حكما بمثل ما انت صنعت من قبل و ترضى من بعد فويل للظالمين مقصدك دليل على كفرك بالله و حكمك على الناس لك عند الله عذاب شديد و ان صبرى على الله و مقصدى هذا يشهد على اننى انا على حق يقين ان لم تخف من ان يظهر الحق و يبطل عمل المشركين فكيف لم تحضر علماً الارض ثم لم تحضرنى

### --- صفحه ٨٥ ---

لاجعلنهم مثل الذى بهتوا من قبل و كانوا من الجاحدين تلك حجتى عليك و عليهم انهم باحق ينطقون فاحضر كلهم ان هم بمثل هذا يتكلمون فاعلم انهم على امر لا و ربى انهم لا يستطيعون و لا يتفكرون آمنوا من قبل و لا يشعرون و كفروا من بعد و لا يعقلون و ان انت اردت ان تسفك دمي فكيف تصبر و انك اليوم لقوى مكين تلك كرامة من عند الله على و نقمة من عنده عليك و على الدين يفعلون فطوبى لى ان احكمت مثل ذلك ثم طوبى لى ان رضيت مثل ذلك امر الذى قدر الله للمقربين فاذن و لا تصبر فان الله ربك لعزير ذو انتقام و لا تستحى عند الله و ترضى بان يكون حجة على الكل بان يصبر فى سور على ايدى المشركين فويل لك و ويل للذينهم يومئذ يرضون بمثل هذا الذل المبين و ان على زعم الشيطان و كان على خطأ كبيراً لم يحل فى مذهب الذينهم كانوا بايات الله مؤمنين ان يسجن احداً من ذرية الرسول و لا ان يظلم عليه و لو كان على ظلم شديد فو الذى بدع خلقى ما شهدت على نفسى من ذنب و ما اتبعت الا الحق و كفى بالله على شهيدا قاف على الدنيا و اهلها و الذينهم يفرحون بمتاعها و هم عن

الآخرة هم غافلون و لو يكشف الغطب عن بصرك لتمشى الىّ بصدرك و لو تمشى على الثلج خوفاً من عذاب الله انه لسريع قريب فو الذى خلقك لو تعلم ما قضى فى ايام سلطنتك لرضيت ان لا نزلت من ظهر ابيك و كنت من المنسيين و لكن الان قد قضى ما قضى الله ربك فويل يومئذ للظالمين كاتك ما قرنت انت كتاباً مبيناً و ان كنت على امر و انك لا تتبع فعلىّ امرى و لك ما عندك ان لم تنصرنى فكيف تخذلى و انّ الىّ الله المشتكى و اليه منتهى الامر فى الآخرة و الاولى و سبحان الله رب السموات و الارض رب العالمين من كل ما يذكره كل العالمين الا الذينهم كانوا بامرهم عاملين و سلام من عنده على المخلصين و الحمد لله رب العالمين خطاب بحاجى ميرزا آغاسى بسم الله القهار الشديد اشهد الله و من هو عنده بانه لا اله هو العزيز الحكيم و اشهد لما قد احاط به علم الله بمثل ما هو قد شهد عليه فى جبروت

#### --- صفحه ٨٤ ---

عزته و ملكوت عظمته لا اله الا هو الفرد القائم القدوس المنيع و بعد الحمد لله الذى قد اختصنى بما اختص به اوليائه و اكرمنى ما اصطفى به اصفياه و حنانى بما وهب به اوليائه فله الحمد حمداً ينبغى لجلال قدس عزته و جمال نور طلعتة حمداً يفوق به على كل حمد و يستعلى على كل ذكر و لا يستحق به الا اياه و لا ينبغى لاحد سواه و انه لهو العزيز المتكبر المستعان فكيف اقول و لمن اقول و بمن اقول و انك انت لا تستحيى عن الله و تصبر على النار و لا تخاف من غضب الجبار و لا ترجو يوم الذى وعد الرحمن عباده الذى فيه يقضى باحق فاصبر و ما صبرك الا على سخط الله اولم تتفكر من اول يوم الذى سمعت ما سمعت الى يومئذ كيف قضى عليك ساعاتك و دقائقك اتظن انك فى عيش و راحة و عزة و كرامة لا و ربى الذى فلق الحبة و برىء النسمة من اول يوم الذى سمعت فرض عليك بان تمشى على الثلج بصدرك الى الذى سمعت ذكره و تبين الحق عنده و تتبعه فويل لك و ما قدمت يداك افرحت بمقعدك و رضيت بعزتك و ان ورائك ذلة عظيمة لا عزّ فيها و اشدّ العذاب و لا ناصر لك فيه انظر كيف حكمت بمن هو الحجة عليك و على الكل سلام الله عليه و كان عنده آيات محكمة و براهين مؤكدة التى لا يقوم بها احد من اهل الارض و انه لعلى حق محض بمثل حق الذى كان اللة عليه و رسله و اوليائه و ان مبلغ عرفانك و وزن ارشادك لم يكن لدى بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع بامر اراد ان يتبين و جمع على قدر قوته

اسباب السحر لاثبات كذبه و ادعائه الباطل بين رعيته فو الذى خلق كلشى بامرہ لانك انت ابعد موقفاً منه و ادل  
مقاماً عند الله عنه و ان الذين كانوا من قبلك ما صنعوا بمثل ما انت صنعت و ما حكموا بمثل ما انت حكمت كانك  
انت ما قرنت القرآن لكم دينكم ولى دين ان كنت كافراً فلك ما عندك ان لم تنصر الحق فكيف تخذله و ان لم تتبعه  
فكيف تسجنه كان الله ما خلق فى قلبك ذرة من الرحم و لا فى وجهك اقل من ذلك الحيا فاف لك و لمقعدك و نعمة  
الله و غضبه عليك و سطوته و سخطه

### --- صفحه ۸۷ ---

كان دائماً فى حقاك ما عشت الا بالنار و ما صبرت الا عليها و كل ما صنعت بى كان الله صانع بى هو الذى قدر البلبلا  
لاوليائه و اجرى الفضل لاحبائه و هو الذى كتب على ما كتب و لكن ويل لك حيث اجرى الله الشر على يدك و  
طوبى لى بما صبرت فى سبيل ربي حتى اتانى اليقين و اننى انا ما كنت غافلاً عن كفرك و لا محجوباً عن طغيانك و  
ما رايتك من قبل الا شيطاناً مريداً و لا اريك الا جباراً عنيداً و اننى انا النور الذى اودعنى الله فى صلب آدم و امر  
الملائكة تعظيماً له بان يسجد الكل لنفسه فسجدت كلهم اجمعون و لو كان واحداً او اثنين او ثلاث بل الحمد لله الذى  
جعل اليوم عرفاً الاذكياء مطيعين و البلغاء الحكماء متبعين و العلماء الاتقياء مسلمين و الارواح المقدسة من اهل العز و  
البها ساجدين كانك انت لم تعرف احداً منهم و لكن اسمائهم معروفة و شمائلهم مرفوعة لم ينكرهم احد من اهل  
العلم و الفضل و لا يسبقهم احد بالقول و العمل و كلهم يومئذ يلعنوك و يتبرنون عنك و كلهم الملائكة التى سجدت  
الله تعظيماً لذلك النور و انك انت ذلك الابليس الذى استكبرت من قبل و ما فى جندك لم يكن عند الله الا نفسك و ان  
الذى انت ركبته هو اذيتك الذى ملا شرق الارض و غربها فويل لك و لمن اتبعك كلكم اعدا لله و اصحاب النار  
خلقت منها و ترجعون اليها فيا ايها الكافر البعيد و الجبار المرید فاعلم ان الله قد افتضحك بعملك و ان الله سبحانه  
بحكمك قد اظهر ارتدادك عن دينك حيث كتبت بيديك ما كتبت و لا يخفى عن اهله و قد قرنته ملائكة السموات و  
الارض و ما بينهما و شهدت عليها و كتب فى كل الاواح بانك انت ارتددت عن دينك و اخترت الكفر على اهل  
مذهبك بمثل ما قال يزيد فى شعره اتظن انك قد افلحت و لكن الدينهم يدقون نظرهم فى امرك يعرفونك و لا يشتبه  
عليهم امرك بانك لما اخترت اضل الانعام التى لم يك فوق الارض مثلها فى الحمق و الضلال و جعلتهم صاحب

السجن الاول و انهم قد رغبوا اليه و خضعوا لديه و استعذروا كلهم ما فعلوا به رأيت انّ احداً منهم من بعد لم يتبعك فى

### --- صفحه ٨٨ ---

كفرك لذا رضيت ان تجعل حرّاسه عباد الذينهم على غير مذهبه و مذهبك و دون فتاويه و خدعك كفار لا يؤمنون بالله و برسوله و لا بال الله فو الذى يعلم السرّ و يسمع النجوى انهم يتبرنون عنك و يلعنونك حتى سمعت بأذى ممن هو اعلم بينهم بانك قد نزلت من شجر الكفر و عقد ما وجودك بما الشيطان فكفك ذلك العار بان الكفار يطعنونك و يلعنونك و ظهر فى السموات و الارض بانّ الذى هو من شجرة الرسول و ثمرة البتول على علوّ معرفته و توحيده و ظهور تقديسه و تفريده سجن بايدى اهل الكفر فانصف و صلّ على اللذين امروا بسجن الملك فانهم لم يرضوا بذلك العار بان يختاروا الكفار على من ولد فى الاسلام فعليك لعنة الله و لعنة ملائكة السموات و الارض و ما بينهما اتريد ان تبطل الحق بحكم ظلم و انك انت كيف توقن بيوسف النبى و موسى بن جعفر الوصى عليهما السلام لانهما سجنا بغير حق و ما كان ذلك الاكرامة من الله علىّ و موهبة من عنده لدىّ و سنة من سنن اوليائه فى حقى فاف عليك و على دينك و على الذى لم يلعنك بدينك ما دخلت سجن الثانى الا ليظهر كفرك و يعلن تعصبك لابن رسول الله فى ملكوت السموات و الارض كلها انحدرنى بالقتل و هو شعار الموحدين و سنة المصطفين فعليك لعنة الله ان استطعت و لا تفعل ثمّ عليك سخط الله ان استطعت و لا تفعل ثم عليك غضب الله ان استطعت و لا تفعل و انى متوكل على الله و ملجأ ظهري الى الله و ملقى نفسى بين يدي الله و هو حسبى نعم المولى و نعم النصير عليه توكلت و اليه انيب و لكن لعمري انك انت ما استطعت و ان نفسك اشقى من ذلك و لكن لم يكن مثلك فى جندك و ان الذى خلقتى يحفظنى من سوء فعلك و يجعلنى فى كهف رحمته و حصن قوته و عزته و انا اىّ شرف مثل هذا يجب الله لى الشهادة و اختصنى بما اختص اهل الولاية سيما على امر مثلك جبار العنيد و الشيطان المرید الذى ما جعلك الله على مقعدك الا ليعذبك به و ينتقم عنك به و لو لم اخف عن الذين اتبعونى لآخبرنك باسمانهم و لا رسلنّ اليك كتبهم

### --- صفحه ٨٩ ---

و انهم لا يكاد يحصى و كلهم لا يلتفتون اليك و لا ينظرون الى مقعدك الا كارض وقعت عليها ميتة و احاطتها الكلاب و انها يأكلون منها حتى تفرغ و انك و ربى ادل من هذا قد قضى من عمرك ما قضى و لم تستحي و ترضى بمن هو صغير السن مع ذلك العلوّ و العلم و الغنا و العز قد رضيت له بمنتهى الذى ما استطعت دونه و ان استطعت لا شك انك انت ما بقيت شيئاً قد خرقت كل حجب الحيا و عارضت الجبار بكلمك و حاربت القهار بحكمك ترسل الى عالم السنة خلع السلطنة و تهب لطفل الذى لا يعرف الحرّ عن البرد منصب الجلالة و تأخذ عن صاحب ملك الدنيا و الاخرة الذى قد جعل الله جنده ملائكة السموات و الارض و حجته آيات كلشى و لا تستحيى عن الله و لا تتأثر بقدر لمحّة فما والله اكتسبت الا النار و ما اكتسبت الا رضا الرحمن فلك ما عملت ولى ما صبرت فسيحكم الله بينى و بينك بالحق انه هو الواحد القهار و انه لهو العزيز الجبار و حسبى الله ثم محمد ثم آل الله و كفى بالله على شهيداً سبحان الله ربك ربّ العزة ربّ كلشى عما يصفون و سلام من عنده على

الذينهم على ربهم يتوكلون و الحمد لله رب العالمين و ديگر از بلاد و اقطاع

ایران : اصفهان ارض الصاد از اقسام شهیرهء ایران در جریان وقایع این امر میباشد و قبلاً برخی از متقدمین ابشار قرب سطوع انوار از آنجا نمودند و بعضی از حجاج اصفهانی در سفر حج درك لقباً حضرت باب اعظم کرده پس از عود بوطن خبر و بشارت دادند و سپس ملا حسین بشرویه اولاً حسب امر آنحضرت از شیراز بان بلد وارد شد و دوبار دیگر نیز ذاهباً و آنباً در شیراز چندی در آنجا اقامت نموده نشر دعوت بدیعه فرموده با سابقهء مهمهء که داشت عدهء از اهالی و هم سکنهء اطراف را مهدی ساخت و بالاخره در اواخر شهریور مطابق اواخر رمضان سال ۱۲۶۲ هـ . ق حضرت ذکر الله الاعظم از شیراز مهاجرت بان بلد و تقریباً پنج ماه و ده روز اقامت نمودند و رساله تفسیر سورهء و العصر و اثبات نبوت خاصه و برخی

--- صفحه ۹۰ ---

از توفیعات اخری در آنجا از قلم اعلى صدور یافت و بالاخره در ماه اسفند مطابق ربیع الاول سال ۱۲۶۳ هـ . ق عدهء از غلامان شاهسون بسرمداری بابا بيك بیات ماکوئی که حکومت گلپایگان و تویسرگان را داشت با موفقیت و مسئولیت محمد بيك تبریزی حسب الامر حاجی میرزا آغاسی آنحضرت را از اصفهان بعزم طهران بردند و از

امکنهء تاریخیهء امریهء اصفهان یکی خانهء میر سید محمد امام جمعه است که مدت چهل روز در آنجا اقامت داشتند و تالار آینهء محل ضیافت و ملاقات مردم اصفهان و اطراف با آنحضرت بود و برخی از اصحاب در مدرسه نیم آورد اقامت جسته باجرا اوامر مرجوعه از قبیل استنساخ آثار و آیات و ارسال و ایصال مکاتیب و توقیعات پرداختند و دیگر بنا دار الحکومه و عمارت سرپوشیده که سؤال و جواب حضرت با عدهء از علمای بنوعی که در بخش پیش نگاشتیم و در آنجا واقع شد و سپس مدت چهار ماه در آنعمارت مختفياً بسر بردند و در کتاب بیان در شائش چنین فرمودند ولی اگر شجرهء حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرات را مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلیٰ مقعد عمارات صدی که در ایام ارض ص در آنجا ساکن بوده میخوانده و میخوانند و شهر اصفهان چون پایتخت سابق سلطنت و اهم و اعظم مدن مملکت و مرکز حوزهء علمیہ و علمای و فقہای ملت بود و موقعش اقتضا داشت که حاکم کافی و مقتدری در آنجا حکمرانی نماید لذا در آن ایام منوچهر خان معتمد الدوله با اختیار و اقتدار تام نظم امور آنحدود را عهده میکرد که از رجال مهم دولت محمد شاهی بود و عظمت مقام و اقدامش در کتب تواریخ دورهء قاجاریه ثبت است و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف احوال ویرا باین مضمون نگاشت که منوچهر خان از شهزادگان گرجی و مسیحی بود و خاندانش بدین اسلام در آمده از وطن کوچیده بایران مهاجرت و سکونت نمودند و نزد

### --- صفحه ۹۱ ---

دولت صاحب نام و مقام و لقب شدند خاصه منوچهر خان بموجب لیاقت جبلیه خود طرف توجه مخصوص گشته بمناصب عالیہ اشتغال و ارتقا جست و پس از فوت میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بمعتمدالدوله و متخلص بنشاط لقب معتمدالدوله یافت و همواره مأمور حکومتهای مهمه و امور خطیره گردید و فیما بین رجال دولت بعدالت گستری و رعیت پروری مشهور شد و چون فرزندی نداشت برادر زادهء خود نریمانخان را بفرزندی اختیار و ملتزم رکاب و نائب مناب خویش نمود و نریمانخان در عین غرور جوانی و فرّ حکمرانی باقتدار عمّ عالیشان عزت و کامرانی داشت و از سطوت غیرت و قهاریت و عدل و نصفتش هراسناک بود تا در سال حکومت معتمد الدوله در گیلان برای عصیان و خطائی که مرتکب گشت دچار سرپنجهء غضبش شده هلاک گردید و اجمال

واقعه مذکوره اینکه روزی تنی از تجار رشت بمحضر معتمد الدوله حاضر شده اظهار داشت که امری خطیر واقع شده بایستی در خلوت محرمانه معروض دارد و منوچهر خان با وی خلوت نموده جویای ما وقع شد شخص تاجر با رخی افروخته و دلی سوخته آغاز سخن نموده گفت از آنجائیکه در دوره حکومت پر از عدل و داد شما اگر واقعه ناستوده وقوع یابد و نام نیک را از میان ببرد شایسته و سزاوار نیست و این نیز معلوم است که زمامداران مملکت و مأمورین دولت باید زنان و دختران انام را بمنزله فرزندان خود دانند و اندک تعرضی نسبت بعصمت و ناموس مردم ننمایند اینک ما وقع را نهانی معروض میدارم تا به تدبیر جلوگیری نمائید و معلوم و مفهوم احدی نشود هم نام و احترام من بر جا می ماند و هم جان و مال و عرضم از دست هوای نریمانخان خلاص گردد و واقعه این است که نریمان پیره زنی میانجی فرستاد و با حلیلهام سخنانی چند از در معاشقه بمیان آورد و تمنای وصلت نمود و روز روشن بیاس نام و ننگ بر من تیره و تنگ شد چنانکه عزم اهلاک خود دارم منوچهر خان چون این بشنید و حقیقت

### --- صفحه ۹۲ ---

حال بر او معلوم گردید آتش غیرت از اندرونش زبانه کشید و تطف و مهربانی نموده گفت برو با حلیله خود زندگانی کن و ایمن باش که من در حفظ ناموس برابرا از هیچ امری دریغ ندارم و تاجر مطمئن گشته الحاح بسیار در کتمان سر نموده خارج شد و عصر همانروز معتمدالدوله در دار الحکومه با نریمان خلوت نمود و در حالیکه در تالار قدم میزد و نریمان با کمر و خنجر مرصع در حضورش بود از وی باز خواست کرده بدست خود با همان خنجر ویرا هلاک نمود و گرگین خان برادر نریمان را بمقامش برگزید و در باب شجاعت و نیروی بازوی منوچهرخان مشهور است که جمعه مسی را با دو دستش لوله میکرد و گل فرش قالی را با دو انگشت گرفته بر میکند و بکرات نزد محمدشاه بازوانش را بسته زوبین بدستش دادند زوبین را چنان بر دیوار نواخت که باندازه چند انگشت فرو نشست و نیز صاحب عقل و تدبیر و فیر و مال و مکنت کثیر بود و بلقب تاج الوزرا تجلیل و تعبیر میشد و در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که چون محمد شاه برای جلوس بر اریکه سلطنت از تبریز بطهران میراند مصاریف لازمه مهیا نبود عاقبت بیست هزار تومان قرض کرده موکب همایونی را حرکت دادند و

همینکه بزنجان رسید معتمدالدوله که حاکم گیلان بود باستقبال شتافته بحضور شاهی وفود یافت و چهل هزار تومان از مسکوک با اسبی خجسته نام پیشکش گذراند و حاضرین نام خجسته را بفال نیک گرفتند و نیز در کتاب روضة الصفا بدینعبارت نگاشته است که در سال ۱۲۷۵ ایالت اصفهان بمنوچهر خان گرجی حاکم سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود مفوض افتاد و لرستان و عربستان نیز بدان انضمام یافت و در قوت عقل و سیاست و شدت کفایت و شجاعت و کثرت ثروت و جمعیت منوچهر خان همین دلیل بس که مدت چهار ماه حضرت ذکر الله الاعظم را در عمارت مربوطه بحکومت خود در اصفهان بنوعی که مرضی خاطر

### --- صفحه ۹۳ ---

آن بزرگوار شده مخفی از انظار اعدا نگهداشته محافظت نمود و باینطریق سهل و آسان نیز آن چنان فتنه را خاموش کرد و بالاخره به آن بزرگوار عرض نمود اگر اجازت فرمائید توانم تا دو سال با دولت ایران محاربه نمایم و این امر را بقهر و غلبه نفوذ دهم و میخواست با ایل شاهیسون و بختیاری که تحت اطاعتش بودند شاه را مجبور به تسلیم امر آن حضرت نموده دخترش را بازدواج آن بزرگوار در آرد تا قوت ظاهریه و معنویه توأم شده کشور و لشکر و قدرت و مدنیت ایران را عظمت و شوکتی محیر العقول حاصل گردد و این امور بر محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی پوشیده نبود ولی سیاست وقت جز بتسامح و عدم معارضه با او اجازت نمیداد گویند وفات فجائی معتمد الدوله در چنین موقع باثر اقدامات سرّیه بود که برای هلاک وی تهیه نمودند و ملا جعفر قزوینی حکایتی بدین مضمون نوشت که چون ملاهای اصفهان بمناظره و محّاجه با حضرت حاضر نشدند و تکفیر نمودند این قضیه بر آن بزرگوار گران آمد و برای امتحانشان بطریق بدیعی مبادرت فرمود و از آنجائیکه در بدو ظهور حسب الامر کلمات حق جدید با رنگ قرمز مینوشتند و صحف آیات بدیعه بلون مذکور فیما بین بابیه و غیرهم متداول و معروف گشت چنانچه همه میگفتند آثار بابیه برنگ سرخ نوشته است در اینموقع حضرت امر فرمود صحیفه سجادیه را با رنگ قرمز و بر کاغذهای مرسوم نوشتند و صحیفه بابیه



آورده اند که چون در محضر منوچهرخان حسب میلش برخی از علمای اصفهان با حضرت اعلیٰ سنوال و جواب داشتند از آنجمله ملا مهدی خلف حاجی گلپاسی پرسید که آیا خطابات قرآنیه متوجه است بموجودین و حاضرین فقط پس غائبین را تکلیفی نیست و یا بغائبین و غیر موجودین نیز توجه دارد باوجود اینکه غائبین و غیر موجودین عقلا طرف توجه و خطاب واقع نمیشوند حضرت جواب فرمودند که در پیشگاه علم الهی غیاب و فقدانی تحقق ندارد ملا مهدی نقل قول پدرش را نموده گفت مرحوم آقا چنین فرمودند و معتمدالدوله از عقل او متأثر شده گفت بس است مطلب واضح و معلوم گشت.

---

### --- صفحه ۹۴ ---

را با مرکب سیاه بر کاغذ ترمهء اعلیٰ بخط نسخ زیبا نگاشتند و هر دو صحیفه را مذهب و مجلد کرده نزد ملاها فرستاده گفتند برای تفکیک حق از باطل آنچه بر شما درباره این صحائف مفهوم و معلوم است بخط خویش بنویسید و مهر و امضا کنید تا بر همه معلوم باشد و ایشان بر صحیفهء سجادیه بخط خود نوشتند که این کلماب کفر محض و قائل و صاحب آن کافر مطلق است و بر صحیفهء بابیه نگاشتند که نور صرف و قائل آن تالی درجهء نبوت میباشد و منوچهر خان حاکم صافی ضمیر و صاحب قلب منیر بود روزی ملاها را در مجلس طلبید و صحیفه ها را حاضر نموده با ایشان تکلم کرد در جواب بهمان نوع که نوشتند گفتند پس معتمدالدوله امر داد نسخهء از صحیفهء سجادیه حاضر کردند و با صحیفه برنگ قرمز مقابله و مطابقه نمودند و کلمات امام سجاد را شناختند و از سرزنش معتمد الدوله خجل شدند و اینمطلب را بحاجی میرزا آغاسی نوشتند و صاحب ناسخ التواریخ ایمان و حمایت معتمد الدوله را از حضرت باینعبارت نوشت که معتمد الدوله در حق باب مشتبه شد و بالجمله گویند منوچهر خان بیش از شش ماه مریض و بستری ماند و در اوائل بیماریش حاجی میرزا آغاسی برای معاندت که با او داشت حکمرانی برای اصفهان معین کرده بفرستاد ولی مأمور مذکور مدت شش ماه در قم و کاشان با کمال بیم و انتظار ماند و جرأت ورود بمركز مأموریت خود نکرد تا بعد از وفاتش رهسپار گشت و وفات وی در اصفهان بسال ۱۲۶۳ هـ . ق واقع شد و اموالش را دولت ضبط نمود و جسدش را بقم برده دفن کردند و کلماتی در شأن وی از قلم اعلیٰ ضمن توفیق خطبة القهریه و توفیق بمحمد شاه مندرج است که حسن

نیت و خلوص ایمانش را واضح مینماید و ما صورت توقیع را در بخش سابق ثبت کرده کیفیت اخلاص و حمایت معتمد الدوله را نگاشتیم و از علما و فقها آقامیر سید محمد سلطان العلماء امام جمعه از ملایان متمول

### --- صفحه ۹۵ ---

متنفذ درجه اول نزد دولت و ملت عزت و احترام تام داشت بدرجه‌ایکه عزل و نصب حکام اصفهان غالباً بمیل و اراده اش صورت می بست و دیگر ملایان ناگزیز از مراعات جانب خاطرش بودند آورده اند که در اعیاد و دیگر ایام مهمه حسب الرسم در تالار بیرونی عمارتش که حوضی بزرگ در وسطش بود می نشست و انبوه انام از علما و دولتیان و تجار و غیرهم گروه گروه داخل شده مصافحه کرده غالباً دستش را میبوسیدند و هر کس مقداری سیب و نارنج و لیمو و غیرها نزدش مینهادند و در جای خود مینشستند و او فواکه را استشمام کرده بحوض پر از آب میانداخت و ساعتی نمیگذشت که حوض مملو از میوه شده میوه ها را میبردند و اینعمل چندبار تکرار مییافت و میوه فروشان فواکه آن حوض را در هر روزی در ایام مذکوره بمبلغ صد تومان از امام میخریدند و فروخته انتفاع میبردند و نیز در روزهای مذکور رسم چنین بود که خدام امام برای حاضرین مجلس در سر هر ساعتی مجتمعاً منتظماً شصت عدد قلیان مجلل و زیبا با سر قلیانهای مرصع و مطلا وارد و حاضر میساختند و در طول مدت اجتماع در هر نوبت قلیانها و سر قلیانهای دیگر بعدد و کیفیت مذکور و جلال و زیبایی مشهور بمجلس میآوردند چنانکه هیچ قلیانی بیش از یکبار در مجلس دیده نمیشد و با حضرت ذکر الله الاعظم در مدت چهل روز که در خانه اش میهمان بودند در مراعات و وظائف میهمانداری و در حمایت و تجلیل کوتاهی نکرد و رساله تفسیر سوره و العصر را حسب اقتضایش صادر فرمودند تا چون مکتوب آقا سید مهدی امام جمعه طهران که بدستور حاجی میرزا آغاسی در منع و تحذیر نوشت بوی رسید دست از حمایت و رعایت کشید و امام گرچه تا آخر الحیات نزد انام اظهار ایمان نسبت باین امر نکرد ولی با مشاهیر احباب بکمال بشاشت و انبساط ملاقات و در مخاطر و مهالك حمایت نمود و مظلومین را از چنگ ملایان و دولتین ستمکار رهائی داد و در هر بار که حکومت

--- صفحه ۹۶ ---

اصفهان از وی منع و ردع و قلع و قمع بابیان را خواست تنی چند از شیخیه تابعین حاجی محمد کریم خان را نشان داد و همینکه عرضه داشتند که این نفوس حاجی محمد کریمخانی هستند نه بابی در جواب گفت من بابی را نمی‌شناسم چه که پنهان اند ولی این گروه بابی نا بالغ فاسد شده میباشند دروغ میگویند و نفاق میکنند و امام در سال ۱۲۹۱ هـ. ق در اصفهان وفات یافت و برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد و شرح احوال و اعمالش را در بخش ششم میاوریم.

و از فحول علمای مجتهدین و فضلا معتمدین ملا محمد تقی شهیر هروی استاد در تدریس قوانین الاصول که میرسید محمد امام جمعه در غالب معضلات مسائل شرعیه از او استمداد و استفاضه کرده امور شرعی و قضائی محضرش بواسطه او اداره میشد و او اظهار ایمان بحضرت ذکر الله نموده رساله صحیفه العدل را از عربی بفارسی ترجمه نمود و در ایام سجن آذربایجان عرائض بمحضر اعلی فرستاده توقیعات بعنوان وی صادر گردید ولی در بحبوحه فتن و امتحانات الهیه بیم و وهم او را فرا گرفته تغییری در احوالش حاصل شد و چون در کربلا در گذشت احدی از ملایان حتی شاگردانش بر جنازه اش حضور نیافتند و آخر الامر شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی با دست خود غسل و کفن کرده نماز خوانده برده دفن نمودند.

و از مشاهیر بابیان اصفهان میرزا محمد علی نهری و برادرانش میرزا هادی و میرزا ابراهیم پسران حاجی سید مهدی نهری بن حاجی سید محمد هندی بودند و حاجی سید محمد اصلا از اهل زواره اصفهان در ریعان جوانی مهاجرت بهندوستان نموده با خاندان ثروتمندی از شیعیان آنجا وصلت کرده صاحب مکنه و ثروت بسیار شد و پس از فوتش پسرش حاجی سید مهدی از هند انتقال بنجف جست و دکاکین و خاتنها و حمام و کاروانسرا و غیرها تأسیس نمود و مالک ضیاع و عقار بسیار شد و نهر آبی برای شرب اهالی احداث کرده باینجهت معروف بنهری گشت

--- صفحه ۹۷ ---

و پیرو عقیدت شیخ احسانی گردید سپس بموطن خود اصفهان رفته اقامت نمود و محترمهء را که با زوجهء حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام شهیر قرابت داشت و آنهردو از شیخیه بودند ازدواج نمود و پسران مذکورش در آنجا متولد شدند و بحد رشد رسیدند و میرزا محمد علی بکسب علوم رسوم مشغول گشت و در مدرسه کاسه گران شب و روز بسر برد و پس از مدتی برای تکمیل تحصیل عازم عراق عرب شد و بکربلا در حوزهء درس حاجی سید کاظم رشتی در آمد و در آنجا تاهل نموده اقامت جست و پسر دیگر حاجی سید مهدی آقا سید هادی در اصفهان معروف بقدس و تقوی و عبادت و انزوا گشت و نزد ملاها از عدول و ثقات محسوب گردید و حجة الاسلام مذکور او را دوست داشته برادرزادهء خود خورشید بیگم که دوشیزهء تحصیلات علمیه کرده و تربیت دینی یافته و در خانهاش بود بحبالهء نکاح وی در آورد و باینطریق آقا میرزا هادی متوقف در اصفهان شد ولی بالاخره او نیز با عائلهاش بکربلا رفته مقیم گردید و هر دو برادر از اصحات و تلامذهء سید رشتی و خانوادهءشان از عائلات شهیرهء شیخیه در کربلا بودند و ایامی که حضرت باب در کربلا میزیست چند بار آن بزرگوار را حین ادای زیارت امام حسین در باب حرم و نیز در حوزهء درس حاجی سید کاظم دیدند و آداب زیارت و حال خضوع و رقت قلب و جلالت مقام آن حضرت و نیز احتراماتی که سید رشتی مینمود نظرشان را متوجه و معطوف داشت و میرزا هادی را مکرراً در دل گذشت که تواند حجت موعود این سید جمیل جلیل باشد تا چون ندای بدیع از شیراز مرتفع شده بسمعشان رسید ببرادرش میرزا محمد علی گفت همانا صاحب ندای همان جوان سید شیرازی است و هر دو بعزم شیراز شتافتند ولی در بین طریق خبر یافتند که حضرت بمکه رفته عودت بشیراز میفرمایند و با جناب ملا حسین بشرویه و جمعی از اصحاب و احباب تصادف کرده بعرفان و ایمان کامل کامیاب گشتند و بالاتفاق باصفهان رفتند و بعداً روانه

--- صفحه ۹۸ ---

شیراز شده چندی بزیارت و استفاضه از حضرت بر خوردار گردیدند و همینکه فتنه در شیراز برخاست حسب الامر بیرون آمدند و میرزا هادی بکربلا برگشت و میرزا محمد علی باصفهان مراجعت و اقامت نمود و بیود تا خبر فوت زوجهءش در کربلا رسید و دیگر عودت بکربلا نکرده در وطن بمدرسه کاسه گران اقامت جست و دختر

حاجی آقا محمد نام از تجار را ازدواج کرد و میرزا هادی نیز از کربلا باصفهان وارد شد و در ایام توقف حضرت در اصفهان مکرراً درک زیارت و استفاضه کردند در خانه برادرشان میرزا ابراهیم که نسبتاً مالدار بود ضیافت نمودند و خود حکایت آوردند که میرزا محمد علی تا آنهنگام فرزندی نداشت رجا کرده حسب الاشاره از سور مبارك خورد و محترمهء کریمه منیره خانم که در بخش پنجم شرحی از احوال او را میاوریم منعقد و متولد گردید و میرزا ابراهیم در عین حال شهرت بایمان بدیع نیافت و آقا میرزا هادی بعداً در ایام سجن ماکو بعزم زیارت رفته بارزوی خویش رسیده عودت باصفهان نمود و زوجه محترمهاش خورشید بیگم که در کربلا نزد سید رشتی تلمذ کرده دارای مقامات عالیہ علمیهء دینیہ گشت پس از وفات سید نزد جناب قرۃالعین تلمذ و ارادت گرفته بلقب شمس الضحی مشهور شده مصاحبت و معاشرت مدید و عرفان و ایمان اکید یافت و نوبتی که اعدا در کربلا بعزم تعرض بانجناب شورش کرده بخانهاش هجوم بردند او را باشتباه گرفته سنگسار نمودند و هنگام مهاجرت آنجناب از کربلا ببغداد و سپس بایران همه جا تا قزوین ملازم موکب بود و میرزا هادی از سفر ماکو مراجعت کرده در قزوین ویرا یافته با خود باصفهان برد و چون امر علیکم بارض الخا ببابیه رسید هر دو برادر از اصفهان عازم مشهد شدند ولی هنگامی بیدشت رسیدند که فتنه خراسان خاتمه یافته جمعی از اصحاب در آنجا مجتمع بودند و واقعات را بسر بردند تا در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران بمیرزا هادی ضرب و صدمه شدید رسیده و دو برادر خود را

### --- صفحه ۹۹ ---

بکناری کشیده در خرابهء پناه گرفتند و بنوعی که در بخش سابق آوردیم میرزا هادی متوفی و مدفون گشت و نبیل زرنندی چنین نوشت که میرزا هادی بعد از بدشت تا اشرف (به شهر) با حضرت قدوس بود و در آنجا بوی امر فرمودند که در حزب جناب باب الباب از خراسان بمازندران ورود نماید ولی در همان ایام در دهات نزدیک بار فروش مریض شده در مسجدی بی معین و پرستار وفات کرد و بالجمله میرزا محمد علی تنها بطهران و اصفهان برگشته کما کان اقامت نمود و خورشید بیگم شمس الضحی نیز در اصفهان مقیم شده بتبلیغ همت نهاد و میرزا محمد علی پسران ارجمند میرزا ابراهیم را که بعداً بمقاماتی رفیع رسیدند هدایت نمود و از آنان دودمانی جلیل در

این امر بدیع پایدار گردید که سالها برقرار و نامدار شدند و بانوار عظمت و شهرت درخشیدند و از میرزا ابراهیم چهار پسر و از میرزا محمد علی یک پسر و سه دختر و از میرزا هادی پسر و دختری باقی ماند و ما خاتمت احوال سعادت اشتمال اینخانواده را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر از متقدمین بابیه اصفهان حاجی سید جواد از اهل علم و فضل و از خاندان علما و معتقد شیخ احساسی و سید رشتی بود و مانند دیگر همروشان شب و روز در انتظار ظهور موعود می‌شمرد و پیوسته ندا بدعا ندبه مرتفع میکرد و چون از برخی منجمین بشارت ظهور در سال ۱۲۶۰ شنید و احادیث دالّه بر معاندت و معارضت ملایان و فقها را در کتب اخبار و آثار دید از مال خود احتیاط و نگرانی داشت و بیانات و عالمت وارده در حق آنحضرت از قبیل مفلج الثنایا .... و فی خده خال .... و فی ضحکه صوت و امثالها را در ضمیر گرفت تا از عرفان و ایمان محروم نماند و تقریباً سی و هشت سال داشت که سال ۱۲۶۰ در رسید و ندای ظهور را از افق شیراز بشنید و بشتاب تام قطعه ملکی را فروخته بعزم حج رهسپار شیراز گشت و از حالات حضرت مستفسر گردیده دانست که بعزم مکه سوی بوشهر رفتند

### --- صفحه ۱۰۰ ---

پس بدانسو شتافت و هنگامی رسید که حضرت با کشتی سوی مسقط روانه بودند و با اولین کشتی روانه گردیده در مسقط ورود نمود و دانست که در خانه والی اقامت دارند لا جرم غسل و تنظیف و تجدید لباس و تعطیر کرده بخانه والی در آمد و حضرت را در حجرهء با والی در حالیکه غلام حبشی با بادزن باد میزد یافت و او را امر بجلوس فرمودند و علامات مذکوره را در آن بزرگوار دید و در اثنا که عمامه را از سر اندک حرکت دادند خال را نیز مشاهده کرد و مؤمن و منجذب گشت و سپس در مواقع متعدده طی مسافرت فائز بحضور گردیده بر عرفان و بینانی بیفزود نوبتی در مجلس روضه خوانی حال بکا و تکرار عبارت بابی انت و امی یا ابا عبد الله و نهی روضه خوانرا از اینکه از نص حدیث خارج شده از خود تصرفاتی نماید مشاهده کرد و نوبتی در مجلس ضیافت که پلو کشمش مهیا بود سؤال از تناول آن نمود جواب فرمودند بأسی نیست و نیز سؤال از طریق عرفان بانحضرت کرد فرمودند آیا بشیخ و سید چگونه عرفان یافتی عرض کرد از طریق معاشرت فرمودند اینجا نیز

بهمین طریق رفتار کنید و نوبتی بزیارت آنحضرت رفت و حضرت قدوس حاضر بود تلاوت آیات بدیعه مینمود و خواست قطع نماید و آنحضرت امر بادامه فرمودند و حاجی سید جواد نظر بحديث ماثور که اسامی اصحاب در صحیفه نزد حضرت قائم مسطور است از ثبت نام خود پرسید جواب فرمودند که نام تو در صحیفه ثبت است و نیز چند بار در جمعیت فزون از شمار حجاج و ناسکین که در آنسال حج اکبر باعمال مشغول بودند بنظر دقیق نگریست و همه را ناچیز دیده آنحضرت را حیّ قدیر و قائم بی نظیر مشاهده کرد و بالجمله بعد از اتمام مناسک و اعمال در يك کشتی مراجعت کردند و حاجی سید جواد در بوشهر از آنحضرت اجازت گرفته از طریق بصره بزیارت اعیان عراق رفت و چون باصفهان برگشت پیوسته لسان بمدح و وصف آن بزرگوار گشوده داشت و مورد تعرض و تعدی

#### --- صفحه ۱۰۱ ---

جهال و متعصبین بود و مال احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم .

و دیگر آقا سید عبدالرحیم که نخست بملاقات و مکالمه با جناب باب الباب در آنجا ایمان حاصل کرد و در ایام اقامت حضرت در خانه امام جمعه متوالیاً فانز بلقا آن بزرگوار شده مزید ایمان یافت و در بدست حضور داشت و در ایام ارتفاع هنگامه قلعه مازندران بعزم نصرت اصحاب رفت و حسب الامر باب الباب مأمور بسیر و تبلیغ در اطراف مازندران گشت و نیز کراراً با قرّة العین در ایام آزادیش و هم در ایام توقفش بخانه محمود خان کلانتر طهران ملاقات نمود و نیز توقیع مشهور المهزء از قلم اعلی برای وی صدور یافت و خاتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم .

و دیگر از معاریف بابیه اصفهان حاجی محمد رضا بن حاجی زین العابدین جواهری کاشانی از تجار محترم در اصفهان و بغداد و غیرهما مراکز تجارت داشته زوجات متعدد اختیار کرد و بسا از ایام سال را در بغداد بسر میبرد و بمقتضای اخلاص در عقیدت غالباً ظهور موعود منتظر در خاطرش میگذشت و شبی در عالم رویا حضرت صاحب العصر و الزمان را در حرم مطهر امام شهید حسین بن علی (ع) مشاهده کرد که با کمال و جمال و ادب و احترام تام مشغول باد زیارتست و قطرات اشک از دیدگان مبارکش جاری میباشد و بوی اظهار ملاطفت

و عنایت فرموده با خود بسفر حج همراه برد و یکسال بعد از رویای مذکور در ایامی که حضرت باب اعظم در کربلا بودند در حرم امام حسین بزیارت آن بزرگوار رسید و عین آنچه را که در عالم رؤیا دید و از لسان آنحضرت شنید مشاهده و استماع نمود و عاشق دلباخته گردید سپس چون بعزم حج روانه مکه گشت همسفر با حضرت واقع شده در مواقع عدیده بشرف حضور رسیده ایمان و انجذاب یافته بایران عودت نمود و شیفته جمال محبوب بوده همه جا از خوارق عادات و کمالاتش بیان میکرد

### --- صفحه ۱۰۲ ---

لذا دچار تعرضات و بلیات بسیار از اعدا خصوصاً از اقربا و خویشاوندان خود گردید و خسارت شدیده بامور تجارتش وارد شد و در فتنهء سال ۱۲۶۶ هـ ق در طهران بتفتین منتسببیش گرفتار گماشتگان دولت شد و بحبس انبار افتاد و مدت پانزده یوم در کمال شدت و مشقت بسر برد تا بواسطهء شفاعت شخصی از ارامنه که با وی دوستی داشت ببذل مبلغ چهار هزار تومان از خطر قتل رهائی یافت ولی بنام بابی مشهور و پیوسته معرض تعدی و تطاول جمهور بود و گاهی در اصفهان و کمره و گهی در بغداد و غیره بسر میبرد و پس از واقعهء شهادت کبری بغایت متأثر و متغیرالحال گشته بیش از پیش مورد تعرضات خویشان پر نیش خویش گردید و بسال دیگر سفری ببغداد نموده مراجعت بایران کرد و گرفتار دولتیان گردیده محبوس و مقتول گشت و تفصیل آنرا در بخش لاحق ضمن شرح واقعه مذبحه سال ۱۲۶۸ مینگاریم و دارالتجاره و املاک و اموال و خانهای ویرا که در بلاد متعدده از بغداد و کمره و طهران و غیرها داشت معاندین از خویشان از قبیل خواهر و خالوزاده و غیرهم تصرف کردند و حکام و دولتیان و مردم دیگر نیز از آن کالا حصهء بیغما بردند و سن حاجی در آنهنگام متجاوز از سی و چهار سال نبود و از ما بین اولاد متعددهش يك پسر و دختر در این امر نامور شدند و از پسرش که آقا محمد جواد نام داشت خاندانی در امر ابهی برقرار ماند و دخترش آغا بیگم مشهور بلقب ارباب زوجه آقا میرزا مؤمن از شهیرات مؤمنات بود و آقا میرزا مؤمن و زوجهء مذکورهاش هر دو بغایت قوت ایمان و استقامت متصف بوده تحمل مشقات بسیار در راه عقیدت نمودند و آقا بیگم در سال واقعه مذکوره در بدایت جوانی بحباله نکاح آقا میرزا مؤمن مذکور در کاشان میزیست و حاجی محمد رضا هنگام رفتن از اصفهان



بظهران چون بکاشان رسید محض احتیاط از مردم در باغی بیارمید و آقا فتاح نام مستخدم خود را فرستاده بدختر و داماد خبر داد و آنان لمحہ چند بدیدار پسینش

--- صفحه ۱۰۳ ---

نائل گشتند و نیز چون در سر پل قرب بلده قم گماشتگان دولت حاجی را گرفتار کردند اسبش را بفتاح مذکور داده امر نمود که بسرعت بکاشان نزد آقا میرزا مؤمن رفته باو گفت که حاجی یقیناً در خطر خواهد بود و لازم است بکمره رفته رقیه نام زوجه میرزا یحیی ازل را که بحاجی سپرده بود و نزد وی در کمره میماند با خود بعزم مازندران برده بقوم و عشیرتش تسلیم دهد و آقا میرزا مؤمن نیز چنان نمود و بیان احوالشان را در بخشهای لاحقه میاوریم .

و دیگر از معاریف بابیان اصفهان میرزا حیدر علی از سادات اردستان پسر خواهر میرزا محمد سعید فدای شاعر شهیر بود و در وطن بملکداری و زراعت و فلاحت میزیست و هنگام ارتفاع صیت امر جدید در اصفهان بواسطه ملا حسین بشرویه فائز بایمان گردید و سبب هدایت جمعی در اردستان گشت و ایامی که حضرت ذکر در اصفهان بخانه میر سید محمد امام جمعه اقامت داشتند چندین بار شرف حضور نزد آن بزرگوار یافت و مادر بخش سابق عزیمتش با شش تن احباب اردستانی برای التحاق باصحاب خراسان و سپس رفتنشان بقلعه مازندران و شهادت همراهمان و کیفیت استخلاصش را نگاشتیم و در هنگام واقعه شهادت کبری در اردستان بود و خاتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر از مشاهیر بابیه اصفهان ملا علی اکبر اردستانی از تلامذه آخوند ملا صادق مقدس در اصفهان بود و هنگامی که مقدس بواسطه جناب ملا حسین بشرویه فائز بایمان بدیع گشت ملا علی اکبر نیز ایمان آورده باتفاق استاد بشیراز شتافت و بنوعی که در بخش سابق آوردیم مورد سخط و مجازات حسینخان والی فارس شدند و ملا علی اکبر پس از آن واقعه مراعات احتیاط و تحفظ را از دست نداد و در مواقع خطر داخل نشد و سالها بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشت و تتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

--- صفحه ۱۰۴ ---

و ما در بخش سابق جمعی از مشاهیر مؤمنین و شهدای متقدمین اصفهان مانند میرزا محمد رضای پای قلعهء و استاد آقا بزرگ شهید و پسرانش و ملا جعفر گندم پاك كن شهیر و غیرهم را نام بردیم و آقا عبدالحمید خلف ملا جعفر پس از پدر در امر بدیع سالها مشهور بود و در بخشهای لاحق جمعی دیگر از آنان مانند آقا سید اسمعیل ذبیح زوارهء و سید محمد اصفهانی معروف و غیرهما را شرح احوال خواهیم نوشت و عدهء بابیه نیکه از اهل اصفهان در موكب جناب ملا حسین باب الباب بمازندران رفتند موافق تاریخ میمیه مهجور زوارهء چهل و هفت تن بودند و نبیل زرندی عدهء از آنان را که بشهادت رسیده اند بانضمام شش تن شهدای اردستانی سی و شش نفر یاد نمود.

و از جمله چهل و هفت تن مذکور استاد جعفر بنا از بقية السیف که مابین شهدای بر خواسته خود را بوطن رساند و حیات طولانی یافته در اصفهان خاندانی گذاشته متوفی گردید و ابوالحسن چیت ساز در اصحاب زنجان داخل شده بشهادت رسید.

و از استاد قربانعلی معمار که با دو پسر و دو خواهر زاده بنوع مذکور در بخش سابق ضمن اصحاب قلعه طبرسی بشهادت رسید دو پسر بنام آقا محمد علی و آقا حسینعلی در وطن بر جای ماند و اول بعلت شدت تعرض اعدا بطهران مهاجرت و سکونت کرده در گذشت و ثانی بجهت شدت تأثر از فراق پدر و برادران و بنی عمه بیمار شده وفات یافت و زوجه استاد قربانعلی با سه دختر باقی مانده مورد تعرض و تعدی معاندین از دولت و ملت گشتند و استقامت ورزیدند و یکی از دختران را آقا میرزا عبد الله و دیگری را شیخ سلمان که وصف الحالش را میاوریم بزنی گرفتند و میرزا عبد الله در ایمان مشهور بوده بفیض زیارت حضرت اعلی در خانه امام جمعه رسید.

**ضمیمه اوضاع اصفهان**

---

دیگر آقا محمد حسین اردستانی در اصفهان بواسطه جناب باب‌الباب فائز بایمان شد و از شدت عشق و انجذاب بشیراز شتافته بفیض زیارت حضرت ذکر الله الاعظم رسید و دست از ذیل عظمتش رها نکرد تا هنگام مهاجرت باصفهان در خدمت آن بزرگوار مهیا و همراه شد و پیوسته در طریق اطاعت از اوامر مبارکه جان بر کف اخلاص حاضر داشت و در ایام سجن ماکو طاقت فراق نیاورده زمام اختیار از دستش رها شد و خویش را بسجن رسانده بزیارت رسیده عودت نمود و چون امر علیکم بارض الخا صدور یافت با میرزا حیدر علی و پنج دیگر از بابیان اردستان بصوب مشهد شتافتند سپس در موکب جناب باب‌الباب ببقعه طبرسی وارد شده دفاع و جهاد نمودند و بالاخره در معرکه نهم ربیع الاول زخم منکری از سپاهیان یافته در حوالی معسکر بیفتاد و لشکریان ویرا دستگیر کرده نزد مهدیقلی میرزا بردند و هر قدر استنطاق کرده سعی نمودند که از عدت و عدت و مراکز مددعی واصله بقلعه باخبر گردند اطلاعی از او بدست نیامد و شاهزاده در غضب شده سقط و دشنام گفته ویرا تهدید بقتل نمود و او اظهار کمال مسرت و آرزوی شهادت کرد لاجرم شاهزاده ویرا تسلیم درخیمان داد تا بقتل برسانند و همینکه بقتلگاه برده از او پرسیدند که چه نوع از کشته شدن را خوشتر دارد جواب گفت نوعی از قتل که شدید تر است پس ناگهان یکی از سفاکان بیرحم دهانه تفنگ بر چشم راستش نهاده آتش داد و گلوله سرش را متلاشی کرده مغزش را بپاشاند و اینگونه احوال اصحاب قلعه موجب حیرت و انده‌اش اعدا بود و لذا انتشار یافت که اینجماعت معتقدند بعد از کشته شدن بزودی باز گشت باین عالم نموده زندگی پر از مسرتی از سر گیرند و انتقام از دشمنان کشند و لذا موت را موجب حیاتی برتر شمردند و از آن نهراسند بلکه راغب و شائق اند .

و از جمله علمای بیان در توابع اصفهان حاجی ملا محمد بن ملا محمد رضا مجتهد خونسار هنگامیکه در عراق عرب مشغول بتحصیل علوم دینی بود و در بسیاری از شبها با وجود علما در مسجد سهله و غیرها متهدج شده با تضرع فرج آل محمد میطلبید در سال ۱۲۶۱ چون حجاج از مکه برگشتند خبر دعوت حضرت باب را آوردند بیدرنگ عودت بوطن نموده در مسجد پدر بامامت جماعت پرداخت و اخبار و بشارات امامیه راجع بظهور قائم موعود را بسمع اهالی رساند و پس از چندی توقیعی از حضرت رسید که موجب اشتعال ایمانش گردید و علناً بشارات ظهور مهدی داد تا هنگامیکه اخبار تبعید و سجن حضرت از جانبی و تصدیق و اقبال کثیری از علما از

جانبی دیگر بیامد و جوش و خروش و شورش در مردم پدید گشت و شکایت باحتشام الملك حکمران بردند و او را بمرکز حکومتش گلپایگان کشیده حبس و زنجیر کرد ولی والد مذکور و دیگر علما و صلحا و سادات شفاعت نمودند و مستخلص گردید و امامت و مسجد را بوالد وا گذاشت و بخدمت در جمع مؤمنین پرداخت تا آنکه شهادت عظمی واقع شد و شرح خاتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم .

### --- صفحه ۱۰۵ ---

امام جمعه رسید و حین صدور امر اجتماع در خراسان با جمعی از مؤمنین بشتافت و در بدشت و نیالا نیز حضور یافت و با آقا محمد قاسم از خویشان و آقا میرزا محمد علی نهری و آقا محمد تقی بیدآبادی و آقا محمد حناساب بعزم قلعه طبرسی رفتند ولی بعلت محاصره بودن اصحاب ممنوع ماندند و آقا عبد الله بوطن باز آمد و خاتمه احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

و خاندان آقا محمد علی یزدی چون زوجهاش از مؤمنات بامر بدیع شد همگی در ایمان پایدار گشتند چنانکه يك پسرش در ایام اقامت حضرت باب اعظم در اصفهان پیوسته ذهاب و ایاب بمحضر مبارك داشته مجذوب گردیده پس از چند سالی در گذشت و دو پسرش محمد رضا و محمد تقی چنانکه در بخش سابق آوردیم در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند و شرح احوال باقی خاندان را در بخش ششم میآوریم .

و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از مؤمنین در آنحدود بر جای بودند و زوجه منقطعه فاطمه نام که حضرت ذکر الله در اصفهان اختیار کرد پدرش ملاحسین ذاکر مصائب اهل بیت رسالت و برادرش ملا رجبعلی قهیر و ملا علیمحمد سراج همگی از بابیه اصفهان بودند و آنمظلوم هنگام اعزام از اصفهان البسه و مصاریف لازمه بمنقطعه مذکوره داده او را مخیر داشت که یا بشیراز رفته در خانه با حرم محترمه زیست نماید و یا در اصفهان با پدر و خاندان خود بماند و او شق دوم را اختیار کرد لذا در آن بلد بماند و خاتمه احوالش را ضمن بخش ششم می آوریم.

**بسظام** بشهرت نام ملا علی ثانی من آمن و شهرت بدشت در این امر شهرت یافت اما ملا علی اهل قریه از

توابع بلد بود و در وطن تحصیلات ابتدائیه کرد در آغاز جوانی بعلت شدت علاقه ابوین و خویشان ازدواج نموده

صاحب عائله

### --- صفحه ۱۰۶ ---

گردید و تکمیل تحصیلات در مشهد و خراسان نمود و بحکم تجسس و طلب شدید پی تفحص از حقائق دینیہ گرفته  
اخلاص در ایمان و زهد و تقوی و عبادت ویرا سبب ارتباط با یکی از علمای شیخیہ گردید و بدینموجب پیرو  
شیخ و سید شده علاقه محبت و مراسله با سید یافته عائله را در وطن بر جای گذاشته بکربلا شتافت و هفت سال  
ملازم سید شده درک فیض کرد و پدر و خویشانش بدانسو شتافته با تحصیل اجازه استاد ویرا بوطن باز آوردند  
ولی ادامت اقامت نتوانست و باز بمحضر استاد برگشت و در هنگام وفاتش حاضر و اشک از دیدگانش جاری بود  
و برای من يقوم بتجسس و طلب سائر گشت و در سال اول ظهور بشیراز رفته بنوع مذکور در بخش سابق  
بعرفان و ایمان بدیع رسیده ثانی حروف حیّ گردید و در توقیعی صادر از قلم اعلی در شأنش چنین مسطور است  
فانّ فی عباد الله عباد اذا سمعوا آیه یؤمنوا کما آمن علیّ البسظامی سلام الله علیه باستماع آیه واحده من دون  
طلب بینة من غیرها و نیز در صورت زیارت مفصلی مشتمل بر وظائف و آداب مخصوص که آنحضرت باو داد  
تا مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین را در نجف زیارت نماید این آیات مندرج میباشد اللهم انی اشهدک بما قد  
عرفت من دعوة سرّ المؤمن هذا علیّ البسظامی الذی قد قطع سبيله علی الصراط الاکبر بجودک اقرب من الوصل  
سنوال سبیل العبودیة فی الورد علی حرم آل الله سلام الله علیهم احببت بان اجيبه باذک الاکبر جهراً لما قد  
علمت حبه لبابک و طاعته لنفسک انک قد کنت علی کلشی شهیداً فوقّ اللهم اهل الباب الی ذلك السبیل للماب فی  
نقطة الامر من هذا النور المستسر بسر الاحباب فانک علی کلشی قدیر و انک قد کنت بالعالمین محیطاً و ملا علی

حسب دستور آنحضرت ببوشهر نزد خال رفت و از آنجا بکربلا و نجف شتافته نشر دعوت بدیعه نمود و توفیع رفیع را بشیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر رساند و او استکبار کرده بانکار و عناد برخاست

--- صفحه ۱۰۷ ---

پس توفیعی دیگر از قلم اعلی خطاباً للشیخ صدور یافته در حق ملاعلی چنین فرموده اند انا بعثنا علیاً من مرقده و ارسلناه الیک لو عرفته لسجدت بین یدیه آنجناب در کربلا و نجف با شهامت و اخلاص نادر النظیر بابلاغ امر جدید پرداخته جمعی کثیر را مهدی ساخت و جماعت ملایان بمعاندت و مخاصمت برخاستند و شور و هیجانی در عوام انداختند و حکمران دولت عثمانی در کربلا ویرا اخذ و حبس نمود سپس با کتب و آثارش ببغداد روانه داشت و والی بغداد مدت شش ماه آنمظلوم را حبس و قید کرد و در آمدت آثاری را که با او بود جمعی از اهالی بغداد و کاظمین و غیرهما مطالعه نموده منجذب شدند و برخی با او در محبس ملاقات مکرر کرده ایمان آوردند و روز بروز اشتها و انتشار بر مزید شد و باینطریق گروهی از ایرانیان و اعراب ساکن بغداد و دیگر محال عراق از طبقه ملایان و غیرهم در ظل امر بدیع قرار گرفتند که نام و مقام جمعی از ایشان در مطاوی بخش سابق و درین بخش مسطور است از آنجمله شیخ بشیر نجفی از طبقه علمای سنت و جماعت در سن هفتاد سالگی بود دیگر شیخ سلطان و جمعی از همراهانش در کربلا و نیز سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید علی بشر و جماعتی با او در قصبه کاظمین و نیز شیخ محمد شبل و سید محسن کاظمی و شیخ صالح کریمای و جماعتی از اهل قری مانند شیخ عباس و ملا محمود و عبدالهادی و مهدی و غیرهم و بالاخره والی مجلسی از علما فراهم ساخت که شیخ نجف بن شیخ جعفر و شیخ موسی از نجف و سید ابراهیم قزوینی شهیر از کربلا و شیخ محمد حسن یس و شیخ حسن اسد الله از کاظمین و سید محمد الوسی مفتی و سید علی نقیب الاشراف و محمد امین واعظ و شیخ محمد سعید مفتی شافعیه و غیرهم حضور یافتند و جناب ملاعلی را حاضر ساختند و با او محاجه و مناظره نمودند و او اشاعه ایمان و اذاعه برهان را با علی ما فی الامکان بپایان برد و فریاد لم و لاتسلم از ملاها بلند شد گونه ها سرخ

--- صفحه ۱۰۸ ---

و خیشومها پر از باد و رگهای گردن سطر گشت و اگر نه در محضر والی بود داد دل از آنمظلوم میگرفتند و ناچار بتکفیر قناعت کرده حکم نفی و اعدام دادند و والی ویرا در محبس نگهداشته ماقوع را بدربار اسلامبول آگهی فرستاد و حکم

---

چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملاعلی بسطامی از شیراز بکربلا عودت فرمود و خبر تشرف خود و ساتر احباب را بمعرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تقوی و مکانت مرحوم بسطامی شائع و منتشر گشت و لکن جناب ملاعلی فقط بذکر لقب آنحضرت اکتفا مینمود و از ذکر اسم ابا و امتناع کلی میفرمود و میفرمود باب ظاهر شده و ما بحضرتش مشرف شدیم و لکن ما را از ذکر اسم مبارک که او کیست و از چه سلسه است و نام و نشان حضرتش چیست نهی فرموده عما قریب ندای از مرتفع شود و اسم و نسبش بر کل معلوم گردد خلاصه ولوله غریبی در عراق ظاهر شد و در جمیع مجالس ذکر ظهور باب بود و هر کس چیزی میگفت و هر کس در اینکه باب کیست گمانش بشخصی میرفت و جانی که هیچکس گمان نمینمود نقطه اولی جل ذکره بود زیرا بسبب حدائت سن و اشتغال بتجارت احدی این

گمانها را در حق ایشان نمی کرد همه بالاتفاق گمان میکردند و یا اینکه واثق و خاطر جمع بودند که باب علم الهی باید از بیوتات علم و معرفت باشد نه از صفوف اهل کسب و تجارت و اکثری خاصه شیعیان گمان مینمودند که او البته یکی از اکابر تلامذه سید رشتی اعلی الله مقامه است باری بشارات جناب ملاعلی سبب اختلاف علمای عراق و هیجان عامه گشت و کیفیت بعرض والی عراق رسید و والی حضرت بسطامی را از کربلا ببغداد طلبید و امر بحبس آنحضرت فرمود و در حبس نیز باخبار خلق و نشر آثار مبارک میپرداخت و حبس و منع سبب خوف و زجر آنجناب نگشت اخیراً بعدالآخذ و الرد حضرت بسطامی را بقسطنطنیه ارسال داشتند و در اثنای طریق ویرا برتبه شهادت رساندند

میرزا ابو الفضل گلپایگانی نقل قول از حاجی سید جواد کربلانی

---

--- صفحه ۱۰۹ ---

سلطانی صدور یافت که آنمظلوم را تحت الحفظ روانه دارند لذا بدستور والی عده از سواران شدید التعصب ویرا مقیداً تحت المراقبه از طریق موصل بنام قسطنطنیه بردند دیگر خبری از وی نشد و بعداً خبر رسید که در حبس

کرکوک این جهان را بدرود گفت و ما کیفیت ایمان مؤمنین میامی خصوصاً ملا مردانعلی و شهادتشان را در قلعه مازندران و کیفیت احوال ملا عیسی از بقیة السیف آنقلعه را در بخش سابق آوردیم .

و اما بدشت از قرا تابعه برای واقعات مهمه که در ماه چهارم سال ۱۲۶۴ ه . ق در آنجا رخ داد از مواقع شهیره تاریخیه این امر گشت چه که حضرت قدوس و قره‌العین و جمعی از مؤمنین که هشتاد و یک نفر بودند مدت ده یوم در آنجا اجتماع یافتند و جمال اقدس ابهی حضور داشته تمامت مصاریف را عهده فرمودند و سه باغ که یکی محل استقرار عزت و جلال و دیگری محل اقامت جناب قدوس و سوم محل توقف جناب قره‌العین و عده از احباب قزوینی بود مشهور و نامدار میباشد و ندای طاهره با قدرت باهره و آثار طاهره و داعیه علم الهی و مقام کریمش از طرف حضرت نقطه اولی باوج ارتفاع و شهرت رسید و موافق مذاق و روش خود بکسر تقالید و حدود و حل اوهام و قیود قیام کرد و ندای روحانیت و معنویت حضرت قدوس و مقام منیع شامخش از طرف آنحضرت مرتفع و مشهور بود و جمعیت احباب عده پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدوس شدند و در ظاهر مناظره بین طرفین بحد شدت رسید ولی پس از انقضای ایام بالفت و التیام و حسن ختام منتهی گردید و از بدشت در حالیکه آندو در دو طرف هودجی قرار داشتند و جمعیت احباب سواره در اطرافشان بودند سرودها و اشعار ایمانیه جذبیه طاهره را تغنی میکردند عازم مازندران گشتند و در نیالا هجوم و سنگسار اعدا موجب تفرقهشان گردید و واقعات کسر حدود در بدشت نه تنها باعث تعرض و هجوم اعدا و شیوع

### --- صفحه ۱۱۰ ---

کذب و افترا برای اصحاب بدشت خصوصاً جناب طاهره گشت بلکه موجب انده‌اش و تشنت احباب مجتمعی آنجا گردید و آنانکه حضور نداشتند نیز پس از استماع واقعات مذکوره حسب مذاق و مشرب خود بر دو حال شدند آورده‌اند جناب ملا حسین بشرویه که حلقه اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت و در بدشت حاضر نبود همینکه واقعات مذکوره بسمعش رسید چنین گفت اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر مینمودم و از آنجائیکه بیان واقعات مذکوره در بخش سابق و هم در این بخش مفصلاً مسطور است در اینجا تکرار نکرده بنقل نبذه از تاریخ ملا محمد نبیل زرنندی اکتفا مینمائیم و مضمون آن چنین است هر یوم لوحی نازل



میگردید و میرزا سلیمان نوری برای احباب میخواند بعد از انقضای چند یوم از مصدر امر برای هر نفسی اسمی جدید عنایت شد بنحو قرعه جمیع آن اسامی که از قلم اعلی مرقوم و مکتوم بر هر يك معروض که یکی را بردارد و بگشاید بهر اسمی که مقسوم آمده بدیگران اعلان نماید که بان اسم موسوم است تا کل یکدیگر را باسم جدید بخوانند از آن یوم اهل آن مجمع جمال ابهی را باسم بها و طلعت اخری را باسم قدوس و ورقه منجذبه را باسم ظاهره نامیدند و الواح منزوله از طلعت اعلی نیز از آن یوم باسم معینه در آن یوم برای هر

---

در منزل بدشت که یکفرسخی بسطام است میان ملا محمد علی و قره العین ملاقات حاصل و با هم در خصوص نشر امر باب مشورتها داشتند و قره العین بر منبر میرفت و بی پرده نطق میکرد که تکالیف قبلیه منسوخ و احکام جدید را پس از غلبه تام وضع خواهد کرد و اکنون ایام فترت است ... در آنجا جماعتی از مردم مسلم متنفر و فرار اختیار کردند آنگاه باتفاق حاجی محمد علی راه مازندران پیش گرفت تا در اراضی هزار جریب با هم در يك محل بودند ... مردم برایشان تاختند و اموالشان را غارت کردند از آن پس حاجی طریق بار فروش پیش گرفت و قره العین با مریدان در دهات و قصبات مازندران دعوت مینمود. ( خلاصه کلام ناسخ التواریخ )

---

### --- صفحه ۱۱۱ ---

نفسی از آن مجمع نازل گردید چنانکه بعد از حکایت بدشت شکایت حضرت طاهره مطهره را مقدسین بساحت اعلی معروض داشتند در جوابشان نازل چه گویم من در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده بعضی را چنین اعتقاد بود که آن اسم از سما قلب طلعت قدوس از برای آن نفوس نازل شده و بعضی از جناب طاهره میدانستند و از آنجواب که از ساحت اعلی نازل شده چنین مستفاد گردید که من الله بوده و محض عدم مصالح وقت بر اهل آن اجتماع معین نگشت و نا معلوم ماند باری هر یومی از ایام صنمی از اصنام مکسور و حجابی محروق ولی بمنزل نزول اسم محل آن احکام و اوامر معلوم نبود و هرکس بهر سمتی که مائل بود منسوب می نمود ... و بالجمله جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آروز رویهم می گذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند ... در آروز اصحاب بر سه رأی شدند بعضی جناب

طاهره را مفترض الطاعة دانستند و بس و بعضی حضرت قدوس را بنوعی که حق واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلی دانستند و برخی هردو را حق و آن اختلاف را فتنه برای امتیاز گل از خار میدانستند ... باری چند یوم باین منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضرا نازل شده میرویم تا آنحضرت را در کشتن دجال نصرت نمایم یقین نمودند که جزیره خضرا همین بدشت و حضرت عیسی آنحضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقالید برای حصول استعداد نفوس لاجل شریعت باقیه رب الارباب حاصل گردید و از بدشت بمازندران عزیمت نمودند ... و از اول ورود جمال اقدس ابهی بدشت تا یوم خروج از آن بیست و دو یوم امتداد یافت انتهی و اجمالی از کیفیت سفر و منازل بعد از بدشت

#### --- صفحه ۱۱۲ ---

چنین است که جمعیت اصحاب از آنجا بشاهرود رفتند و تقریباً چهار فرسخ قطع مسافت کرده بشاهکوه نزول نمودند و از آنجا تقریباً پنج فرسخ طی نموده بمیان سر ورود کردند و از آنجا نیز سه فرسخ طی نموده بوزوار رسیدند و در حمام آنجا استحمام و شستشو کردند چون بنیالا که از قرای دارالمرز است رسیدند و از خستگی طی طریق استراحت جستند اهالی تعصب کرده قریب پانصد تن بر ایشان هجوم بردند زدند و غارت کردند و موجب تفرقه اصحاب شدند چنانچه در بخش گذشته تفصیل دادیم و جمال ابهی از آنجا ببندر جز و اشرف و سپس بسمت نور رفتند و از دزوار تا بندر مذکور دو فرسخ و از آنجا تا اشرف تقریباً چهار فرسخ است و **در لوحی از قلم عز ابهی در وصف مازندران چنین مسطور:** " آن اراضی مبارکه است چه که این مظلوم از سمت شاهرود بانشطر توجه نمود تا بگز وارد شده و اطراف آنرا مشاهده نموده و از آنجا باشرف و قبل آن محال هزار جریب قریه بقریه شهر بشهر سیر نمودیم تا بارض نور وارد شدیم الحمد لله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آنجهات در آن ایام منور و فانز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت آنچه بید الهی غرس شد عنقریب آثار آن ظاهر و

هویدا شود ندای محبوب از آنجبال مرتفع است چه که آن اراضی بقدم حق مبارك گشته انشا الله کل موفق شوند

بانچه سزاوار ایام الله است " الخ

**خراسان** **ارض الخبا** در تشیید و ترویج این امر نصیبی در درجه اولی داشت و اگر رجال خراسان منحصر بجناب باب الباب بود مقام او وحده اثبات مدعا را کفایت مینمود که مقدم بر کل در آن افق درخشیده سبب هدایت و قیام دیگران گردید و نام آنجناب ملا محمد حسین بود و تولدش در قصبه بشرویه طبق روایت نبیل زرندی بحدود سال ۱۲۲۹ ه. ق وقوع یافت و پدرش حاجی ملا عبد الله صباغ ار اهل یسار و مالک ضیاع و عقار بود و مادرش از اذکیا و علما و شعرا

--- صفحه ۱۱۳ ---

قصبه مذکوره بشمار میرفت و ملا حسین اکبر و ارشد اولادشان بود و احوالی از او در خورد سالیس حکایت نمودهاند که دلالت بر عظمت مال و سعادت استقبال وی داشت نشو و نما و تحصیلات ابتدائیهاش در وطن شده آنگاه بمشهد در مدرسه میرزا جعفر اقامت جسته چند سالی بتحصیل علوم رسوم پرداخت و در آن سنین بعقیدت و طریقت شیخ احسانی اطلاع یافته شیفته گشت و شوق درک محضر سید رشتی عنان اختیار از کفش ربود لا جرم بعزم کربلا رهسپار شد و در طهران بود که خبر فوت پدر را در بشرویه شنید ناچار بسرعت عود بوطن کرد و چند ماهی بیش تاب توقف نیاورده قسمتی از اموال و املاک موروثهء پدری را بفروخت و با مادر و خواهر و برادران بعزم اقامت در کربلا روانه شد و در آنهنگام تقریباً هیجده سال داشت گویند مقارن مهاجرتش بکربلا گفتار و اطوار روحیه غریبهء از او مسموع و مشهود گشت که موجب حیرت بینندگان و شنوندگان بود از آنجمله نوبتی این صورت رویای خود را برای اقربا و دوستانش حکایت کرد که حضرت رسالت پناه را در عالم خواب دید و غایت ملاطفت و عنایت را از آنحضرت مشاهده نمود چندانکه حضرت لب بر لبش گذارده آب دهان مبارك را بدهن وی ریخت و از دهانش چنان جریان و سیلانی جلوه نمود که جهان را فرا گرفت و بالجمله جناب ملا حسین با عانله مذکورهای ساکن کربلا گردیده مدت نه سال نزد سید رشتی علوم و معارف دینی را تکمیل کرد و از

علما بزرگ و رجال سترگ اصحاب وی شمرده آمد و بمناقب منیعه و فضائل رفیعه از همکنان (\*همگنان) برتری یافت که از آنجمله شدت تقوی و دینداری و حدت شجاعت و دلیری بود و لذا سید در مواقع خطیره مناظره با فقها و مجتهدین و مدافعه و حمایت از عقیده و آئینشان ویرا بر جای خویش

---

ملا حسین بشرویه روزگاری از عمر خود را در تحصیل علوم رسمیه از قبیل صرف فقه و اصول مصروف

داشته بود (ناسخ التواریخ)

---

--- صفحه ۱۱۴ ---

منصوب نمود چنانکه نوبتی فقهای اصفهان اجماع نموده بمضاد با شیخیه برخاستند و عامه مردم را بمقاومت با آن فتنه برانگیختند و نزدیک بان بود که فتنه عظمی بر پا گردد و حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام مجتهد شهیر مقیم اصفهان که با دست خویش حد شرعی جاری میکرد آنانرا بدینطریق ساکت و قانع نمود که واقعات مذکور را بحاجی سید کاظم رئیس الطائفه نویسد تا او خود باصفهان بیاید و یا دیگری را از جانب خویش مبعوث فرماید و در مجمع فقها صحت عقائد خویش و مطابقتش را با ضروریات مذهب جعفری مدلل سازد همینکه مکتوب بسید رسید ملا حسین را از کربلا باصفهان فرستاد و او وحیداً با همان لباس عربی ساده که در بر داشت خود را باصفهان رسانده در مجامع فقها حاضر شده بنهایت قوت ایمان و قدرت در فنون علوم و بیان بمناظره و محاجه پرداخت و مباحثات چندی بطول انجامید و در آن ایام یكروز از هفته را مزدوری نموده معاش يك هفته را فراهم میکرد و روزها صائم شده در افطار و سحور قناعت مینمود و بالاخره اعتراضات ملاها را بر شیخ و سید جواب گفته همه را ملزم و مفحم ساخت و بین خاص و عام بکثرت علم و فضل و شدت زهد و ورع اشتهار یافت چندانکه بین انام این سخن متداول شد که آخوندی با پیراهن سر تا سری یعنی پیراهن ساده بلند عربی باصفهان آمده کل علما نامی بلد را مغلوب نمود و نبیل زرنندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاحسین بشرویه در

عنوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل

شیخ اجل احسانی

سئوالات حاجی سید محمد باقر از مسائل شیخ از قبیل الجسم العنصری لایعاد و ان الانمة حاضرین ناظرون و راجع برکن رابع بود که فقها میگفتند شیخ غلو کرده و اجوبهء آخوند ملا حسین چنان ویرا قانع نمود که گفت شیخ احسانی سید العلما بود و به آستان انمة هدی خدمت نمود و هر که در باره اش کلمه سونی گوید از دین اسلام خارج است.

### --- صفحه ۱۱۵ ---

با او گفتگو کرد تا او را مقرر و معترف ساخت و سید محمد باقر گفت که امر بر ما مشتبه شده بود و حق با شما است و بهمین تقریر نوشته پا بمهر از سید گرفته نزد حاجی سید کاظم فرستاد و آنعالم ربانی در بالای منبر ملا حسین را تمجید نمود و او را مطاع انام و ناصر اسلام خواند انتهى و چون فتنه مذکوره از اصفهان بخراسان سرایت کرده بود ملا حسین بمشهد شتافته با میرزا عسکری مجتهد متنفذ آنجا نیز مناظره و محاجه کرده غالب آمد و حقیقت مسائل شیخ و سید را ثابت نمود و این قدرت و عظمتی که از ملا حسین در نصرت امر شیخ و سید ظهور کرد ویرا باعلی درجه اشتهار رساند و **سید رشتی مکتوبی برای وی در مشهد فرستاد که صورتش**

**چنین است :** " صحیفة الاشتیاق بشرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الاطیاب علامی فهامی مخدومی آخوند ملا حسین بشرویه سلمه الله تعالی مشرف شود ۸۶۴۲ السلام عليك يا سیدی و مولای و رحمة الله و برکاته بسم الله الرحمن الرحيم مخدوم معظم مفخم مراسله دوستی مواصله آن برادر مهربان را جناب مستطاب قدوة الاطیاب كهف الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لساناً آنچه گفتنی بود گفتند جزاکم الله عن هذه الفرقة المحقة خيراً اظهار حق کردی و کسر صولت باطل نمودی همین عمل افضل است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات زیرا که کل آنها فروع و توابع این اصل اصیل است الحمد لله حق سبحانه و تعالی ببرکت مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه و روحی له الفداء این تانید و نصرت فرمود لا تخف کن ثابت الجاش غیر خائف و لا خاش

فان الله يدافع عن الذين آمنوا حق هر چند انصارش قليل است ازین خلق منكوس معكوس و لكن حق سبحانه و تعالى با او است ان الله مع الذين اتقوا و الذينهم محسنون و الله مع المحسنين و محسنين والله الذى لا اله الا هو ثابتين باين صراط و معتكفين تحت اين فسطاط ميباشند فاذا كان الله تعالى معكم فجميع المبادئ العالیه معكم فرسول الله و امير المؤمنين و الائمة الطاهرون سلام الله

--- صفحه ۱۱۶ ---

و صلواته عليهما و عليهم معكم فانتم اوليا الله الا ان اوليا الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون چه غم ديوار امت را كه دارد چون تو پشتيبان چه خوف از موج بحر آنرا كه باشد نوح كشتيبان فاتقوا الله و كونوا خير انصارو اكدوا اعدانكم بالورع و اما رجوع باصفهان بسيار خوب است نظر بمقدمات مذكوره باكمال ورع و تقوى و حفظ لسان از چيزى كه منشا تشبث للذين يتبعون ما تشابه منه ابتغا الفتنة نباشد شما را بخدا سپردم و التماس دعا و زيارت تحت آن قبه منوره دارم و شوق ادراك عتبه بوسى آن امام مطهر اعظم از حد حصر است بجمع دوستان عصر سلام برسائيد و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته " و بالجمله جناب ملا حسين بالاخره نزد مادر و برادر و خواهر و ديگر متعلقانش عودت كرده همگى را در زى و حال عزادارى و سوگوارى مشاهده نمود و از انتقال سيد بجهان بالا خبر يافته بغايت متأثر و محزون گرديد و چون دانست كه در كربلا و بلاد ايران حاجى محمد كريمخان و عدهء از اعظم علماء شيخيه بساط دعوت و رياست گسترده و هر يك جمعى را بتبعيت و اطاعت خود آوردند با وجود مقامات مذكوره و احاطهء بر اسرار مقاصد شيخ و سيد با خضوع و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طريق تجسس احوال و آزمائش مدعيان نهاد و رنج سفر بر خویش هموار نمود بتفحص و طلب من له الحق باتفاق بعضى ياران راه فارس پيش گرفت و بنوعى كه در بخش سابق مطابق تاريخ نبيل زرندى آورديم و از برخى تواريخ ديگر نيز نقل نموديم مقدم بر كل در شيراز بمحضر حضرت باب رسیده فائز باعلى المقام گرديد و بدرجهء رفيعه اول من آمن و حرف حى نخست و بلقب باب الباب نائل گشت و حاجى معين السلطنه تبريزى نقل از كتاب ابواب الهدى تأليف فاضل هشترودى سابق الوصف تفصيلى بنوعى ديگر ايراد نمود كه خلاصه اش چنين است جناب ملا حسين كيفيت ملاقات و ايمان خود را بحضرت

--- صفحه ۱۱۷ ---

باب اعظم بدین طریق بیان نموده گفت من پس از رحلت سید رشتی در سراپای وجود میرزا حسن گوهر بدقت نگریستم حتی چندی متوالیاً بمجلس درسش حاضر شدم اگر چه او بی اندازه نزد من خفص جناح و اظهار فروتنی میکرد و من چون نظر عمیق بر علم و عملش انداختم الحق و الانصاف خویشتن را بدرجات عدیده ازهد و اتقی و افضل مشاهده نمودم و از آثار علمیه شیخ و سید نیز جز ظواهر مطالب چیزی در دست نداشت و از لئالی معالی آن غافل بود پس بفکر ملاقات حاجی محمد کریم خان شدم و با چند تن از یاران همفکر خویش نظیر ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل خونی و ملاعلی بشرویه و میرزا احمد ازغندی و شیخ ابو تراب اشتهاودی و غیرهم عازم کرمان شدم و طی طریق را از طریق فارس شروع کردیم تا ببلده شیراز رسیدیم و در رباطی منزل اختیار کرده لختی بیارمیدیم و هر روز در معابر و اسواق و کوی و برزن شهر تفرج میکردیم روزی وارد یکی از مساجد شیراز شدیم مشاهده نمودیم یکنفر از علما مشغول تدریس است و جمعی از طلاب به گردش انجمن و او در غایت فصاحت و بلاغت و اقامه ادله و براهین و جامعیت در مسائل توحید سخن میراند پس من در گوشه بنشستم و گوش دادم و مقالات ویرا پسندیدم و بان حسن انتظاری که از شیراز داشتم در قلبم خور کرد که شاید موعود سید اینعالم متبحر باشد درین حال و خیال بودم که ناگاه چشم بر سید جوان بزرگ منشی افتاد که در آن نزدیکی نشسته بود و آثار و علامات بزرگی از ناصیه اش میدرخشید پس از نظری بسوی من انداخت و مرا مخاطب داشته گفت موعود سید این شخص مدرس نیست چه آنموعود بایستی از جمیع عیوب و نقصها منزه و مبرا باشد و من متعجبانه بسوی وی نگاه کردم و در حیرت فرو شدم که این سید جوان چگونه مکنون خاطر مرا دانست و نظاره دلربای او عنان محبت را از دستم ربود ولی چون بهیچ وجه درباره او احتمالی نمیدادم باظهاراتش ترتیب اثری نکردم و با اینکه

--- صفحه ۱۱۸ ---

یقین داشتم که قبلاً مکرراً او را دیدم هر چه فکر کردم نتوانستم بیاد آورم که کجا ویرا ملاقات کردم و در عین آن حال دلم همچنان متذکر حاجی محمد کریم خان بود و در آن اثنا باز آنجوان مرا مخاطب داشته گفت حاجی محمد کریمخان موعود سید رشتی نیست زیرا که حضرت منتظر باید از سلاله طاهره و از بنی فاطمه باشد و او از سلاله قاجاریه است و علی الظاهر نیز دارای چند منقصت میباشد و از يك چشم ناقص است پس من قدری متوجه شده بخود گفتم این سید نورانی که از خبایا و نوایای من مطلع است شاید جفار و یا مرتاض باشد و من روی بطرف وی کرده گفتم شاید آنشخص که ما طالب و جویای او هستیم شما باشید پاسخ داد از قدرت خدا بعید نیست آنگاه شروع بسوال و مقالی نموده گفت ای آخوند ملا حسین شما از بزرگترین تلامذه سید هستید ولی من از این هنگام تقدم کرده باو گفتم نمیدانم در کجا خدمت جنابعالی رسیدم فرمود در کربلا در منزل مرحوم سید رشتی و پس از حصول آشنائی و شناسائی مرا بخانه خویش دعوت کرده گفت ممکن است چندی در منزل ما بیتوته نمایند پس از مسجد بخانه ایشان شدم خادم را امر فرمود چای حاضر کرد آنگاه از من پرسید که در این پنج ماه بعد از رحلت سید که را بدست آوردید و مبادله و مقابله سخنان شد و او اظهار امرش را فرمود و چند روز مشغول مذاکره و محاجه با آنحضرت بودم و گاهی نزد یاران طریق و همسفران خویش میرفتم و ایشان هر مقدار اصرار و ابرام در سرعت و حرکت از شیراز مینمودند از آنان درخواست میکردم که چون مرض قلبی دارم و در اینجا طبیب حاذقی یافته ام و امید کلی معالجه دارم چند روز صبر و تأمل نمایند آنگاه مراجعت نزد آنحضرت مینمودم روزی در اثنا مذاکره و محاجه عرض کردم رفقای من که همراهان سفریم نظر عمیقی بحاجی محمد کریم کرمانی دارند و شئون علمیه او در السن و افواه اشتهار بلیغ یافته است فرمودند که چند روز پیش در مسجد گفتم که موعود منتظر

--- صفحه ۱۱۹ ---

بایستی از سلاله طاهره و از ولد حضرت حسین باشد و حاجی محمد کریم خان از قاجاریه و ناقص است چه که اقرع و اعرج و از يك چشم نیز اعمی است و بالجمله جناب ملاحسین چندی با آنحضرت محاجه و مذاقه نمود تا



بالاخره با عین الیقین حقیقت را مشاهده نمود کمر تعظیم خم آورد و ساجد گشت و از اینرو آقا سید مؤمن یکی از فضلا و ظرفای خراسان که با آنجناب در زمان صغر سن و ایام شباب همسن و همبازی و همدرس بود و ایمان او باین امر نیز بواسطه آنجناب شد حکایت نمود که روزی در مشهد از درب مدرسه باتفاق آنجناب میگذشتم همینکه نظر بمدرسه انداخت این بیت را قرائت کرد يك اهل دل از مدرسه نامد بیرون ویران شود این مدرسه دار الجهل است پس من عرض کردم بحمد الله از مدرسه مانند شما بزرگواری بیرون آمد چرا آنرا نکوهش مینمائید

در جواب بدین عبارت

---

باب چون ملا حسین را مستقیم دید بعراق و خراسان مامور دعوت داشت تا در هر شهر و دیه تبلیغ امر او کند و زیارت نامه امیر المؤمنین را که از نوشتجات خودش است بدو سپرد و نیز تفسیر سوره یوسف را تا بر مردمان بخواند و بدان احتجاج نماید و ملا حسین چون باصفهان رسید ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فقها بود مؤمن و مقبل ساخت و او در محراب و منبر بی پرده از جلالت قدر باب سخن گفت و او را بنیابت خاصه امام ثانی عشر میستود منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان را مقرر و معترف بنیابت خاصه باب داشت و چون بکاشان آمد حاجی میرزا جانی که یکی از تجار بود باو گروید و خواست حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی را نیز تبلیغ نماید ولی او قبول ننمود و معارضه نمود و ملا حسین را از خویش براند و چون بطهران رسید روزی چند متوقف شد و عده باو گرویدند و کتابی از باب بمحمد شاه و حاجی میرزا آغاسی داشت باین مضمون که اگر مرا بپذیرید سلطنت شاه را بزرگ و دول خارجه را در تحت فرمان شاه خواهم داشت و چون ملا حسین کتاب باب را ظاهر و دعوتش را آشکار نمود کارداران دولت ویرا تهدید و امر بخروج از بلد کردند و پس از ورود

---

--- صفحه ۱۲۰ ---

بمن خطاب کردند ای آقا سید مومن مگو مگو چه که افکار و احوال حاصله در اینمدرسه باعث شد که با حجت خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم انتهی

و ملا عجعفر واعظ قزوینی سابق الوصف ضمن تاریخچه خود بیان مختصری از احوال آنجناب نمود چنین نوشت

شهرت و نام اصلی ابونیش ملا حسین خراسانی بود و از متلمذین سید مرفوع و رب اعلی او را جناب سید علی

نام نهاده و عمامه سیادت بر سر او گذاشته و در سنه اول ورود حقیر بکربلا چون بخدمت سید علیه بها الله رسیدم آنجناب در مسجد کوفه معتکف بود و از جمله فحول علما و فضلا زمان خود بودند و بمجلس جناب سید تشریف نیاورده و در سفر دوم تشریف داشتند و در سفر سوم و چهارم و پنجم نیز بودند و در ایام جناب سید بقزوین آمدند و باصفهان رفتند و با جناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند و اثبات

---

بمشهد در بالا خیابان منزل داشته و بدعوت ناس پرداخت ملا عبدالخالق یزدی از تلامذه شیخ احسانی که در توحید خانه سخن صاحب محراب و منبر بود از اتباع باب شد و بر فراز منبر شرحها میداد و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که شیخی بود بمکاتیب و ملاقات ملا حسین اقبال کرد و در مسجد نیشابور مطلبها ابراز داشت و این خبر در مشهد سمر شد علما بجنبش آمدند غوغا شد و صورت حال را بحمزه میرزا که آن هنگام در چمن رادگان بود بنگاشتند چون این خبر بشنید فرمان کرد که ملا حسین را از مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کسی از مردم شهر که متابعتش کردند اگر تبری نجویند و باب را لعن نکنند قرین عنا و عذاب دارند لذا چون ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند بی توانی در مسجد بمنبر شده و باب را با اصحابش طعن و لعن کرد و همچنین چند تن دیگر لذا آسوده شدند اما ملا عبد الخالق گفت من از این راه بر نگردم مگر علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغازند لذا عمال شاهزاده از نماز جمعه و جماعت ممنوع و حکم دادند که در سرای خویش اقامت کند

( ناسخ التواریخ )

---

--- صفحه ۱۲۱ ---

حقیقت جناب شیخ و سید باو نمودند و بعد بشیراز رفتند و بشرح زیارة مشغول بودند تا چون سید فوت شدند و ظهور قائم شد او اول من امن ایشان شدند و از آنجا بخراسان رفتند و خلق را تبلیغ مینمودند و بعد بقزوین آمده بعزم زیارت و مشرف شدن و نقطه اولی در چهریق محبوس بودند و چند شب در خانه آقا هادی بن حاجی الله ویردی علیه بها الله ماندند و با جناب طاهره محاوره و مکالمه نمودند و رفتند مشرف شدند و مراجعت بخراسان نمودند و علم بر پا و آشکار کردند احباب از هر سمت بسوی او رفتند غوغا و ضوضا از خلق بلند شد شهزاده حاکم اول من امن و اصحاب او را بخوشترین وجهی روانه نمود انتهی و بالجمله جناب ملا محمد حسین در سال

اول ظهور حضرت باب سفیر بی نظیر و باب آن بزرگوار بوده حامل کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه ادعیه شده با شجاعت تمام و صراحت کلام که مخصوص او بوده نشر دعوت بدیعه فرمود و در سال دوم چون در خصوص اجتماع و قیام در کربلا بدا شد و حضرت باب از سفر حج بشیراز عودت نموده و بموجب تزییقات والی فارس و حکم ملاهای شیراز خانه نشین شده مؤمنین و طالبین از مراجعه بانحضرت ممنوع گشتند آنجناب مقام بابیت یافته در بلاد خراسان ندائی مرتفع داشت و حسب امر حضرت ذکر الله الاعظم کل امور بانجناب راجع شده جواب سنوالات علمیه و دینیہ سائلین باو محول و مرجوع گردید و در ایام قلیله اقامت و ذهاب و ایابش در مشهد و بشرویه و دیگر بلاد خراسان و غیرها جمعی کثیر از علما و رجال خطیر بمکالمه و مکاتبه طلوع کرده اصحاب و انصارش شده امر و دستورش را اطاعت و انقیاد نمودند و اینموجب تحریک حس غضب دیگر ملاهای خراسان گردید و در آن ایام که انقلاب و طغیان گردنکشان آسمان دربار طهران را مضطرب ساخت پیاده بزیارت محبوب در سجن ماکو شتافت و در عودت از طریق مازندران دربارفروش بفیض معرفت حضرت قدوس رسیده عهد ارادت استوار

### --- صفحه ۱۲۲ ---

داشته مترادفاً بمشهد ورود کردند و این در اوائل ایام سجن چهریق بود که امر نامه ها خطاباً لعمامة الباییه صدور یافته مقام عظیم آنجناب را مبین داشته کل را امر باجماع در خراسان و قیام تحت دستور و فرمان او فرمودند و عین بعضی از عبارات امریه ها در حث و تحریض بابیان بنصرت و تبعیت ازو چنین است، " ان یا اهل البیان احضروا بین یدی ربکم و کونوا من الناصرین بسم الناصر المنصور لدینا قدیم سبحان الذی یؤید من یشا بنصره و هو الحق لا اله الا هو القوی القدر الحمد لله الذی ینصر من یشا بجنده و هو الرب لا اله الا هو انا کنا له ناصرین شهد الله انه لا اله الا هو العزیز المحبوب له الامر و الخلق و ان الخلق منه و الكل الیه یرجعون هو الذی یقدر مقادیر کلشی فی کتاب و انا کنا له ساجدین هو الذی یجزی کل نفس بما اکتسبت و هو الحق لا اله الا هو المشعشع المحمود لا یا ایها الملا من اهل الصاد و الکاف و الالف و الزا و القاف ان احضروا بین یدی الحبيب و هو العلی فی السرّ حسین قد کان لدینا مشهودا شهد الله انه لا اله الا هو یاذن لمن یشا بنصره و انا کنا له شاهدین

هو الذى يقنت له من فى العما اجمعهم و انا كنا له قانتين و لا يحل لاحد ان يخرج من بلد على و هو الحسين قد كان لدينا محبوبا و من دخل فيه فقد يدخل فى اصحاب اليمين و كان من الفائزين فاصحاب اليمين ما اصحاب اليمين ينظرون الى الرب و يكونون من الفائزين و من ينصره كمن نصر الله فى الملك و كان من الناصرين و من سمع نداءه و لم يعتن بشأته كمن سمع ندا الحسين بن على فى ارض الطف حين قال هل فيكم احد ينصر آل محمد المختار الا انه لا اله الا هو انا كنا بين يدي

---

سال پر ملال مصیبت آثار ہزار و دوہست و شصت و چہار حشمت الدولہ را معروض افتاد کہ ملا حسین بشرویہ در ارض اقدس بضاللت عباد اشتغال دارد و آترا باردو آورده محبوس فرمود  
(حقایق الاخبار ناصری)

---

--- صفحه ۱۲۳ ---

حضرتہ لمحضرین و ان الیوم کل الذین ان تحضروا بین یدی الحسین و تنصروه بكل قوتکم و قدرتکم و ان ذلك حکم من عند رب عظیم هو الذى یصطفی من یشا بما یشا کیف یشا بنصره انه لا اله الا هو و هو الرب الاحد الصمد الحی القیوم الواحد الاحد لدينا قدیم شهد الله انه لا اله الا هو یحیی و یمیت ثم یحیی بفضلہ کیف یشا انه لا اله الا هو المبدع اللطیف الا یا ایها الملأ من الاحباب لا تقفوا فى مقاعدکم و ارجعوا الینا و انصرونا بسرّ الکرة و انا كنا بالله ربنا الرحمن لمعزین شهد الله انه یحیی و یمیت ثم یخلق بفضلہ کیف یحب انه لا اله الا هو الحلاف المتین و لیس الاذن من الرب ان یقف فى مقعده احد و الله على ما اقول کهد هو الذى ینصر من یشا بما یشا كما یشا انه لا اله الا هو الناصر النصیر و اعلموا بان الرب قد حکم الیوم بان کل الدین نصرته فى الارض و من سبق الى نصر ربه فاولئك هم السابقون و من دخل فى ظله فاولئك هم الفائزون و من نصر الحسین فى الملك كمن نصر الله فى الارض و كان من الناصرين و من دخل فى بلد العلى دخل فى سرّ الحسین و كان من الخالدين فيه مشهودا شهد الله ان الذکر لرب و لكن الكل یحتجبون هو الذى قد ظهر و قام بامر ربه حين الذى كل الناس یغفلون فقد قضی من ظهوره خمسون الف سنة فى الخمس بالعدد القلیل عند اهل الحقیقة لمشهود شهد الله انه لا اله الا هو

انا كنا له عابدين هو الذى يكبر له من فى الملك و الملكوت اجمعهم و انا كنا له لمكبرين ان يا اسم الكريم ارسل ذلك الكتاب الى الاصحاب ليكون الكل بذلك بين يدينا لمن المحضرين هو الذى قد اصطفى من بين العباد عبداً و جعله علياً من عنده و هو الحسين فى السر عظيم شهد الله انه لا اله الا هو انا كنا بالله ربنا الرحمن لمنتصرون و كذلك قد انزلنا اسم العلى فى السر حسين و هو الحق ليس الا هو و هو المنصور عندنا لنصير شهد الله انه الحق و لكن القوم هم غافلون و كذلك ان الحمد منى لرب العالمين الا يا ايها البيانيون ان احضروا بين يدي الحبيب و هو الحسين

### --- صفحه ۱۲۴ ---

سر على قد كان لدينا عظيم شهد الله انه الحق و ايا كل له شاهدون تبارك الذى يبدع ما يشاء فى ملكه اقرب من لمح البصر بقوله كن فيكون له الخلق و الامر يحيى و يميت كذلك محبوب العارفين هو الذى قد خلق الكل من عنصر واحدة افلا تعقلون و ان الذين قد آمنوا بالذكر اولئك هم فى ظله يحشرون " و برادر محمد شاه حمزه ميرزا حشمت الدوله سابق الذكر كه با پياده و سوار بسيار ماموريت تأمين خراسان داشت پاس احترامش را رعايت کرده فتنهء ملاها را بنوع احسن فرو نشاند و ما تفصيل تمامت حالات آن نجم طالع از شرق و قيام و شجاعت نادر النظيرش را ضمن بيان فتنه خراسان و واقعات قلعه طبرسى مازندران در بخش سابق نگاشتيم و احتياجى بتكرار در اين مقام نيست و از آغاز ورودش با اصحاب بمازندران تا ليله شهادتش چهار غزوهء مهمه با انبوه محاجمين مقاتلين نموده در هر بار فتح و غلبه نصيب او

---

در تاريخ وقايع الميميه آقا سيد حسين مهجور زوارهء خروج ملا حسين را با جمعيت اصحاب از مشهد يوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود كربلاى اصغر بنا قانينى با توقيعى از حضرت قدوس و عمامه خضرا و نام سيد على را در قريه مزنيان و ورود كربلاى قنبر على را با توقيعى ديگر و با لقب سلطان منصور و فرمان ورود ببارفروش بعد از حرکتشان از منزل فولاد محله نوشته و عدهء اصحابش را در سواد كوه ۳۱۳ باين تفصيل آورد اصفهاني ۴۰ اردستاني ۷ شيرازى ۸ كرمانى ۳ مشهدى ۲۲ بشرويهء ۲۴ تربتى ۵ هراتى ۱۴ ترشيزى ۱۰ كاخكى ۴ سيامى ۱۹ قانينى ۴ طهرانى ۹ كاشانى ۶ قمى ۱۲ سنگسرى ۱۰

کربلانی ۵ قزوینی ۱۰ همدانی ۶ تبریزی ۵ زنجان ۱۳ کرمانشاهی ۳ بارفروشی ۴ بهنمیری ۴۰ شاهرودی ۳  
آملی ۲ شیخ طبرسی ۲ چلانی ۳ کندی ۲ یزدی ۳ شه میرزادی ۹ ارومیه ۳ هندی ۴

---

--- صفحه ۱۲۵ ---

گردید نخست یوم دوازدهم ذی‌قعدة سال ۱۲۶۴ در سبزه میدان بارفروش ( بابل ) با جمعیت معارضین اهل بلد دوم در اطراف بقعه شیخ طبرسی با عبد الله خان هزار جریبی سوم در بیست و پنجم محرم سال ۱۲۶۵ در وازکس علی آباد قرب بقعه مذکوره که اردوی مهدیقلی میرزا را در هم شکست و بالاخره در غزوه ليله نهم ربیع الاول اردوی خطیر دولت را متفرق و پراکنده ساخت و چهل و پنج صاحب‌منصب مهم جمعی مهزوم و عده مجروح و برخی مقتول شدند و مهدیقلی میرزا سر و پا برهنه فرار کرده جان بسلامت در برد آورده‌اند چون اخبار شکست فاحش اردو بمیرزا تقیخان امیر نظام رسید پیام و تهدید شدید بشاهزاده فرستاد مضمون آنکه تو را بمحاربه چند نفر طلبه مدرسه فرستادیم چه شد که اردوی

---

آنجناب پس از مراجعت از اردوی حمزه میرزا هفت روز در مشهد توقف کرد و تهیه مسافرت دید و سپس بعنوان رفتن بکربلا از شهر خارج شد و در همان ایام قاصدی از حضرت اعلی با توقیعی رسید و آنجناب را سید علی نام داده و عمامه سبز برایش بفرستاد که مانند علی امیرالمؤمنین بر سر گذارد و بنصرت حبیب یعنی حضرت قدوس بجزیره خضرا برود و بهمان عده اصحاب بدر حول او مجتمع خواهند شد لذا آنجناب بیک فرسخی مشهد نقل مکان نمود و حسب الامر رایت سودا تشکیل داد و عدد چند الله از آنجا دویست و دو تن بودند و آنروز نوزدهم شعبان سال ۱۲۶۴ بود و همه جا می گفتند عازم کربلا هستند و تبلیغ میکردند و جوهر نفوس را با خود اخذ میکردند و در نیشابور حاجی عبدالمجید ( ابا بدیع ) تاجر معتبر که والد مرحومش صاحب معدن فیروزه بود ملحق شد و بدینطریق نفوس ملحق شدند تا در چشمه علی نزدیک دامغان سر دو راهه بود که چندی توقف کردند تا اواخر شوال خبر فوت محمدشاه رسید و چون بسواد کوه رسیدند در آنجا آنجناب خبر از شهادت خویش داد و همراهم را مخیر بین ذهاب با او و

نبیل زرندی

ایاب باوطنشان نمود

--- صفحه ۱۲۶ ---

دولت را بباد فنا دادی پس هر گاه بمحاربهء روم و روس میفرستادیم چه میکردی و مهدیقلی میرزا لولهء تفنگ دو نیم شده بضرب شمشیر ملا حسین را با مکتوبی توسط محرمی مخصوص نزد وی ارسال داشته جواب چنین نوشت که ضرب دست شجاع بی نظیری که از طلاب مدرسه نام کردی بدینگونه بود و قسمتی که ارسالش سهل مینمود فرستادم ولی سرباز و درخت دونیم را بطهران نتوان رساند و مؤلف ناسخ التواریخ آنجناب را در موضعی از کتاب چنین وصف نمود که او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون بفرق آمد در جگرگاه غرق شد و در جانی چنین نوشت چون برق خاطف خویشتن را باقا عبد الله بر زد و او را با تیغ دو نیمه کرد و مردم او را قریه افرا پیش داشتند و در موضعی دیگر چنین نگاشت ملا حسین چون پلنگ غضبان آماده جنگ گشت و مؤلف روضة الصفا در وصف واقعهء خسروی قادیکلانی بدینطریق بیان کرد و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادیکلانی از قرآ علی آباد بطمع اموالشان افتاده با جمعیتی دنبال آن کاروان گرفت و باسم همراهی و محافظت از آنان رشوتی خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسروی گدا طبع از کرم و درم آنان افزون بود و ایشانرا از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست بر آورد و دو تن از همراگان ملا حسین کشته شدند و قریب بغروب بمقبرهء شیخ طبرسی رسیدند متحیر ماندند از خسرو بیگ و همراگان او نیز سخت خائف و مضطر شدند و خسرو اسب سواری ملا حسین را گرفتن خواست و در شمشیر او نیز طمع کرد ملا حسین بشرویه که هواهای بلند در سر داشت و روزگاری بمشق شمشیر بازوی خود را نیرو فزوده بود از سماجت و لجاجت آنگروه بستوه آمده شمشیر بر کشید و با همراگان در راهزنان بدرقه نام در افتاد تیغی بر خسرو راند که بخون در غلطید و جمعی از مرافقانش را نیز بگشت و معدودی فرار کردند و آقاسید ابوطالب

--- صفحه ۱۲۷ ---

بقية السيف شهيرزادی چنین نگاشت اینفانی در علی آباد بودم کدخدای ساروکلا کربلانی علیجان آمد گفت خسرو مرا خواست با جمعیت برویم بارفروش گفتم برایچه گفت سعیدالعلما نوشت که محمدشاه مرحوم شده

میخواهم حاکم بر قرار کنم اهل شهر بعضی از هرزهها هرزگی میکنند شما با جمعیت بیایید این بود که ایشان رفتند بعد از چند روز دیگر برگشتند و کربلای علیجان آمد بنده منزل بنا کرد بد گفتن بسعیدالعلما گفتم چه خبر است گفت خسرو را کشتند گفتم کی گفت بابیها و باعث سعیدالعلما شد آنچه نوشته بود دروغ بود ما را گول زد رفتیم در منزل او سلام کردیم بعد از جواب سلام گفت خسرو خان خوش آمدی هیچ میدانی شما را از برای چه خواستم در کاروانسرای سبزه میدان دویست سیصد نفر از سنی و ازبک هستند ایشانرا از آنجا حرکت میدهید میبرید در میان این جنگل و جزیره همه ایشانرا میکشید مال ایشان و ریختن خون ایشان بر شما حلال و مباح است خسرو گفت آقا دیروز وقت اذان از ایشان شنیدیم که اشهد ان علیاً ولی الله میگفتند سنی و ازبک اینکلمه را نمیگویند سعیدالعلما گفت شما عوامها مردمان خری هستید هر چه ما میگوئیم باید بشنوید خسرو گفت آقا ما ایشانرا بکشیم و مال ایشانرا ببریم فردای محشر جواب خدا و پیغمبر را چه بگوئیم سه دفعه دست بگردن خود زد که جواب خدا را من میگویم بعد از آن رفتیم منزل سرکردهها عباسقلیخان و حاجی مصطفی خان و دیگران آنها گفتند خسرو این حضرات را میبرید تا بشیرگاه میگذرانید و بهیچوجه من الوجوه اذیت شما بایشان نرسد که غریباند و مردمان با کمالی هستند احترام ایشان بر ما لازم است و سعادتقلی بیك هم با شما باشد وقتی که از منزل سرکردهها بیرون آمدیم خسرو گفت علیجان حرف سرکرده ها را بشنویم یا علما را گفتم اطاعت علما بر ما واجب است خلاصه ما و داماد عباسقلیخان سعادتقلی بیك ایشانرا حرکت دادیم بردیم بین راه خسرو بسعادتقلی

--- صفحه ۱۲۸ ---

بیك گفت شما برگردید ما ایشانرا میبریم او برگشت ما رفتیم تا به بیشهء ذغاله چال اهل دهات روشن آباد و ملک خیل و بالاتجینها چند نفر احباب را در آنجزیره شهید کردند و برادر جناب مقدس را در آنشب شهید کردند و جناب مقدس آن شب را در آنجزیره ماندند و نعش را بردند در انارستان دفن کردند تا اینکه رسیدیم بدوراهی بسمت علی آباد کج کردیم بزرگ ایشان آقا سید علی فرمود بخسرو بگوئید کدام راهست که ما را میبرید خسرو گفت راه علی آباد است آن بزرگوار از اسب پیاده شدند فرمودند اصحاب بار ما بمنزل رسیده است پیاده شوید خسرو عرض کرد شما تشریف بیاورید در ده ما قادیلا میهمان من باشید قبول فرموده در همان صحرا ماندند و



ما هم در آنصرا ماندیم بعد از نیم ساعت یکنفر از ایشان آمد گفت آب کجا است از برای وضو برداریم نشان دادیم برداشت بعد از ساعت دیگر یکنفر از ایشان یکساروق بسته آورد گفت آقا فرمودند این قدری پول و اسباب است حق زحمت شما بردارید و بروید شما را با ما رجوعی نباشد خسرو گفت شما این اسباب را ببرید من میایم خدمت آقا میرسم بعد رو بمن کرد گفت علیجان من در چه فکر و فلك چه خیال ما بحکم سعیدالعلما يك كرور مال و جان بر ما حلال و مباح ایشان میخواهند يك ساروق بسته سر مرا ببندند میروم هر طور است ایشانرا حرکت میدهم میبرم تا بخاك قادیكلا از پل آجری تیلرپولاكلا میگذرانیم و يك يك را در میان آنجنگل و جزیره با گلوله تمام میکنیم و مال ایشان را تاراج میکنیم من گفتم بنظرم ایشان خیال ما را فهمیدند مشکل می بینم از تو بشنوند گفت اولاً بالتماس هرگاه قبول نکردند تشر میزنم گفتم چه تشر میزنی گفت میگویم سعیدالعلما حکم کرد باهل روشن آباد و بالاتجن و قراخیل و ملك خیل و خرماکلا مع دهات دیگر از عقب بیایند بریزند بر سر شما و همه شما را بکشند و اموال شما را بتاراج ببرند که بحکم سعیدالعلما جهاد میدانند و بر خود حلال و مباح من گفتم ما چند نفر

### --- صفحه ۱۲۹ ---

همراه تو بیانیم گفت نه من تنها میروم و رفت قدری طول کشید من با مشهدی علی محمد رفتیم نزدیک ایشان گفتند سیاهی کیستید گفتم آدم خسرو خانیم خسرو در میان آنجمع میباشد گفت علیجان پدر سوختههای فلان برگرد چرا آمدی ما بر گشتیم ساعتی بگذشت آنحضرت صدا را بیا صاحب الزمان گفتن بلند کردند و خسرو فریاد میکشید ما فرار کردیم حضرات اسباب و اموال را گذاشتند رو بافرا که ده نظرخان بود رفتند قادیکلانیها و اهل آن دهات تمام اسباب و اموال هرچه بود همه را بردند حتی شیخ عباس متولی شیخ طبرسی در همانشب هشت خورجین پر از اسباب برد خلاصه بعد از تفصیل زیاد نظرخان ایشانرا برد در بقعه شیخ منزل داد بعد از آن ما رفتیم نعلش خسرو را آوردیم بقادیكلا ... آنچه اینفانی از جناب میرزا محمد تقی جوینی و از احباب شنیدم این بود که خسرو در حضور جناب باب (\*باب الیاب) نشسته بود و جناب میرزا محمد تقی هم در پهلوی او نشسته بود بعد از التماس و عجز با تزویر که شما تشریف بیاورید در قادیكلا میهمان من باشید قبول فرمودند گفت خون شما بگردن شما بقدر هزار نفر بل متجاوز بحکم سعیدالعلما امشب میریزند سر شما همهء شما را میکشند و

اموال شما را میبرند جناب باب \*الباب فرمودند پس اول دفع شما را بکنیم بعد بانها پردازیم جناب میرزا محمد تقی خنجر را برهنه بر روی زانو در دست داشت فوراً زد بدهن خسرو تا پشت گردن رسید که خودم رفتم در قادیلا دیدم نعلش او را و مولف روضة الصفا در وصف غزوهء ليلهء نهم ربيع الاول چنین نوشت و لکن هم در آنشب شبیخون جمعیت این اردو بتفرقه تبدیل یافته بود و پراکنده شده بودند سیصد و پنجاه نفر بقتل آمده بود که شصت نفر از آن لاریجانی و هزار جریبی بودند چون صبح بدمید میرزا کریم خان اشرفی برفراز دیوار خرابه رفته باذان صدا بلند کرد که از سپاه متفرقه هر که در آن حوالی است بمحل اردو که مقتل دون و عالی است باز آیند سردار لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چندین تن و عبد الله خان

--- صفحه ۱۳۰ ---

افغان با سه کس باردو باز گشتند محل اردو را لاله زاری دیدند از خون احمر و مسلخی از کشتگان بیسر خارها گونهء شاخ مرجان گرفته و سبزهها رنگ یاقوت بدخشان یافته سردار و سائر خوانین گریان و نالان بر سر کشتگان گریه همی کردند و بمضمون این بیت مترنم بودند نیش خاری نیست کز خون شهیدان رنگ نیست آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت اجسام مقتولان معروف را حمل بولایت نموده و دیگران را هم در آن مقتل مدفون کردند و تا جهان بوده اهالی مازندران را چنین عیب و عواری روی ننمود و در تاریخ میرزا حسینخان همدانی حکایت و روایتی بدین مضمون آورد که در طهران دو سال بعد از خاتمهء امر قلعهء طبرسی مازندران بمجلسی که شاهزاده احمد میرزا ابن عباس میرزا نائب السلطنه حضور داشت گفتگویی در خصوص حضرت باب اعظم و بابیه و مقاتلات قلعهء مذکوره بمیان آمد هر يك از حاضرین علی اختلاف عقیدتهم سخنی چند مدح و هجا و زشت و زیبا گفتند در آن اثنا سرتیب عباسقلیخان لاریجانی تصادفاً وارد شد و همینکه شاهزاده را دیده بر او افتاد اظهار سرور نموده خطاباً للحاضرین گفت شرح واقعات قلعه را از عباسقلیخان باید پرسید که در آن هنگامه صاحب اختیار و مباشر کار بود پس سرتیب شروع بسخن نموده گفت ایشاهزاده و الاتبار من چه گویم و طریق بیان را چگونه پویم که داستانی بغایت ژرف و شگرف است آنانکه واقعه کربلا و شهادت امام شهید را شنیده و آنمنظره رقت خیز و معاملات و حالات سید مظلومان را با گروه اشقیا طالباند که برای العین ببینند بایستی در

قلعه طبرسی باشند تا عین آمنظره را مشاهده نمایند بلکه احوال و احوال طبرسی بدرجه بود که حوادث نینوا را فراموش ساخت چه که ملا حسین بشرویه و احبابش مانند سید الشهدا و اصحابش حاضر و مہیای فدا شدند و من و سپاهم با تیغ و تفنگ مہیای محاربه و جنگ ایشان بودیم و هر که هینت او و

--- صفحه ۱۳۱ ---

اصحابش را که بشعار خداپرستی و عبادت و علم و هدایت آراسته بودند و در تنگنای قلعه محصور و ممنوع از خروج گشتند میدید و من و سپاهم را که برای قتل و غارتشان با تیغهای برآن و رصاصهای گذران سواره و پیاده حاضر و آماده بودیم مگر آنکه باطاعت و بیعت کردن گردن نهند و از عقیدت و روش خود تبری جویند مینگریست هر آینه گمان بلکه یقین بر جعت امام و اصحاب در حقشان و عودت شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس و سائر اعدای صحرای کربلا درباره من و سپاهیانم مینمود و چون سرتیپ آنسخنان را از روی هزل و مطایبه ادا میکرد حضار مجلس از گفتههای وی میخندیدند آنگاه گفت روزی ملاحسین از قلعه بیرون آمد در حالیکه عمامه سبز بر سر و کفن در گردن و سوار بر اسب بود و در وسط میدان قتال ایستاده ندا داد که ایقوم آیا جانز و رواست که بدون تحقیق و فحص بصرف میل ارباب غرض و هوای نفس اینهمه جور و ستم بر ما روا دارید و بریختن خون جمعی بیگناه مظلوم سعی و تلاش نمائید آیا چه خلاف و خیانتی از ما صادر شد مگر حلال خدا را حرام و یا حرامی را حلال کرده ایم اینک از خداوند مقتدر بترسید و از پیغمبر و ائمه اطهار شرم نمائید ما و شما با هم سابقه خصومت بلکه غالباً آشنائی و معرفت از حال یکدیگر نداشتیم مطالب ما دینی و روحانی است

علمای دین باید بمقام مکالمه و محاجه قدم گذارند و حجت و بینه بطلبند هرگز بتوپ و تفنگ و سرباز و سرهنگ نیازی نیست و با دولت مخالفت و مقاومتی نداریم تا محتاج بلشگرکشی و رعیت کشی گردد و در صورتیکه علمای دین قائل بلزوم تحری و تحقیق و مائل بکشف و تدقیق در امر دین نباشند مضمون لا اکراه فی الدین قد تبین الرشید من الغی و مصداق لکم دینکم و لی دین را کار بسته اکراه و اجباری نداریم و حکم را بحاکم علی الاطلاق وا گذاریم راه دهید تا با عائلات خویش از قلمرو دولت ایران خارج شده بمملکت دیگر رویم و چون کلام

ملاحسین بانتهای رسید دیدم از سخنانش حال

--- صفحه ۱۳۲ ---

لشگریان دگرگون شد و در سیمایشان آثار تغیر و تاثر نمایان گشت لاجرم بیاس منصب و خدمت و اطاعت فرمان دولت بفوج خود امر دادم که بیدرنگ شلیک با تفنگ نمایند تا سخنانش بگوش نرسد چه با هیئت و حالت مظلومیت که در میدان ایستاده بود همه لشگر خاموش مانده بسخنانش سراپا گوش بودند بعضی اشک میریختند و برخی زیر لب آهسته میگفتند پس ما را با دروغ و فریب در جولانگاه دین و میدان تحقیق امر حضرت رب العالمین برای چه جنگ و کین آوردند و من در اندیشه و اضطراب بودم که مبادا سپاه فریب خورده متفرق شوند و همینکه بهممه و تیر اندازی پرداختیم ملا حسین سر باسما نمود گفت الها تو شاهد و گواه ما بین من و اینقوم باش که حجت را برایشان تمام کردم و در دلشان اثر ننمود و جوابم را از دهانه تفنگ دادند آنگاه شمشیر از نیام بر کشید و بچپ و راست حملهور گشت بخدا سوگند شجاعتی از او بظهور رسید که دیده روزگار مانند آنرا کمتر دید سربازان مازندرانی بودند که پای استقامت فشرده و طریق فرار نه پیمودند و در آن اثنا که ملاحسین گرم جولان بود یکنفر سرباز دچار وی شد و خویشتن را عقب درختی گرفت و تفنگ را سپر صیانت خود نمود و چون ملا حسین بدو رسید شمشیر حوالت کرده درخت و تفنگ و سرباز را شش قسمت ساخت و من و سربازان از آنضرب دست بخوف و حیرت اندر شدیم و عجبتر اینکه ملاحسین در طول مدت مقاتله بر هر که شمشیر فرود آورد مستقیم نواخت و از جراحات مجروحین و مقتولین میفهمیدیم که ضرت از وی بود و دیگر این بسی موجب تعجب همه بود که نزد ملاحسین و اصحابش کشتن و کشته شدن يك صورت داشت نمیدانم جماعت بابیه چه دیده و چه فهمیده بودند که بنوع مسابقت با شادمانی و عشرت بمیدان قتال می شتافتند و سر مونی خوف و بیم نداشتند سمنند وار گرد تفنگ آتشبار میگردیدند گویی تیغ تیز و خنجر خونریز را وسیله نجات ابدی و حیات سرمدی

--- صفحه ۱۳۳ ---

میشمردند و اعجب از همه آنکه اغلب ایشان از فضلا و علما و زهاد و عباد و آخوندهای مدارس دینییه بلاد لطیف المزاج ضعیف البنیه پرورده سکون و عدم اشتغال بامور بدنیه بودند و در مدت الحیات شلیک توپ و

تفنگ نشنیده و صورت میدان محاربه بر صفحه خیال نکشیدند و با وجود گرسنگی و فقدان مأكول و مشروب و عدم آسایش که ایشانرا بغایت ضعف و ناتوانی رساند گویا هنگام محاربه روح و توانائی جدید در قوالبشان دمیده میگشت و بدرجهء جرئت و جسارت میافتند که عقول اولی الالباب از درك آن عاجز و قاصر است انتهى و بالجمله جناب ملاحسین در بین الطلوعین نهم شهر ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هـ . ق در سن سی و شش سالگی بنوعی که در بخش دوم نگاشتیم شهید شده در بقعه شیخ طبرسی مدفون گردید و قاتلش را عباسقلیخان لاریجانی سابق الوصف پیروی از کتب تاریخیه یگانه و بیگانه در متن بخش سابق آوردیم و روایتی دیگر را نیز که نسبت قتل بزکریا قادیکلانی است ثبت نمودیم و کیفیت شهادتشان را آقا سید ابو طالب شه میرزادی بقیه السیف مشهور چنین آورد که تفصیل شهادت جناب اول من آمن باب الباب بیان واقع آنچه گذشت اینفانی ابوطالب الحسینی و بقیه السیف قلعه مبارکه اکثر اوقات با ایشان بودم و آنچه دیدم و شنیدم این است در شب هشتم ربیع الاول در وقت سحر فرمودند بعدد ربّ اصحاب بیایند برویم بار دو دروازه را باز کردیم رفتیم بیرون در آنصحرا نشستیم جناب میرزا محمد باقر بزرگ با چند نفر اصحاب میآمدند گویا صبح نزدیک بود در بین شمردن جناب باب الباب فرمودند امشب گذشت برگردید با جناب ایشان برگشتیم بقلعه فردا طرف عصری در لب چاه حمام اصحاب مشغول کار کردن بودیم آن بزرگوار تشریف آوردند کرسی گذاشتیم نشستند و فرمایشات میفرمودند تا اینکه فرمودند امشب من شهید میشوم و بشوق شهادت میروم هرکه با من میاید بیاید عدد معین ندارد سواره هم میروم ازین فرمایشات بسیاری از اصحاب بشوق

### --- صفحه ۱۳۴ ---

شهادت در منزلهای خودمان در وجد و سرور و اشعار وجدیه میخواندیم و کف میزدیم بخصوص آنهاییکه همان شب شهید شدند معرکه میکردند مثل ملا جلیل ترك و کربلانی محمد جعفر کلاهدوز بار فروشی و محمد باقر کلاهدوز علی آبادی و ملا ولی الله آملی و سید رزاق بارفروشی و سید ربیع عجم رستاقی با ملا محمد باقر تا سحر در عیش و سرور بودیم و چند نفر اصحاب با لحن خوش و صوت بلند در مناجات کردن مشغول جناب باب الباب با چند نفر سواره باقی اصحاب پیاده رفتیم یا صاحب الزمان گویان اول سنگر زکریا قادیکلانی بود او با چند

نفر بمقر خود راجع شدند با چند سنگرهای دیگر را شکستیم داخل اردو شدیم درین گیر و دار و محاربه از کثرت شعلهء باروت اردو آتش گرفت روشن شد مثل روز در حینی که گرم محاربه و مقاتله بودیم دیدم جناب اخوی آقا سید احمد سوار بر اسب و بسیار جزع دارند فرمودند برادر جان بر تو چه گذشت دست چپم را گلوله شمخال قطع نموده عرض کردم دست چپ مرا هم گلوله خورد باکی نیست جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل ببرم چند قدم که رفتم دیدم جناب باب الباب رو بلشکریکه در میان درختها و جزیره جمع شده بودند بلند فریاد نمودند که اصحاب همچو برویم بنده جلو اسب اخوی را ول کردم بهمراه ایشان بتاخت رفتم نزدیک بلشگر که رسیدیم گلوله بمثل تگرگ بروی ما میامد ما بان تندی که میرفتیم بغتة دیدم اسب آن بزرگوار ایستاد پیشرو دیدم اسب دیگر با طناب بسیار بلند کمند وار سه چرخ بکمر آن بزرگوار پیچید جلو اسب را گرفتم آن پیچها را برگرداندم عرض کردم رها شد برویم فرمودند من ضربت برداشتم و پای مبارک از رکاب خالی کردند اینفانی جلو اسب ایشانرا گرفتم رو بمنزل بردیم ایشان از روی زین غلطیدند هر چه خواستم که نگذارم بر زمین فرود نیایند نتوانستم چاره ندیدم مگر اینکه بیاورم بر زمین سر شلوار روی زین قاش بند شده بود از یکدست جلو اسب را محکم داشتم

### --- صفحه ۱۳۵ ---

دست دیگر از صدمه گلوله ورم کرده بود تا شانہ در آنحین اخویم میرابوالقاسم پیدا شد آنسر شلوار را رها کرد ایشانرا آوردم بر زمین و اسب را رها کردم سر مبارک ایشان را بروی زانو نهادم خون بسیاری از سر و سینهء مبارکشان میامد با دستمال سر مبارک ایشانرا محکم بستم در اینوقت قلی آقا و حضرتقلی هم میگفتند با کربلانی محمد حسن رسیدند و شناختند اهل خراسان بودند چون هر یک از اصحاب میرسیدند میگفتم یکی از اصحاب بس است بروید خلاصه ایشانرا بغل زدند بلند کردند دیدند قدرت ایستادن ندارند قدری راه بروی دست بردند امکان نداشت حضرتقلی نشست ایشانرا بدوش گرفت پاهای مبارکشان بر زمین می کشید کربلانی محمد حسن پاهای مبارک ایشانرا داشت رو بقلعه رفتند بنده رفتم بسراغ اخوی کربلانی کاظم شهمیرزادی را دیدم گفت من ایشانرا بردم بقلعه روز روشن شد ما هم رفتیم بمنزل افتادیم در حین دفن نمودن آن بزرگوار حاضر نبودم و نود نفر از اصحاب زخمدار بودیم سی و هفت نفر از ما شهید شدند از اعدا چهارصد نفر بمقر خود راجع شدند بقدر هزار

نفر زخم‌دار بعد از آن لشکر جمع شدند تا وقت ظهر نعلبهای خود را آنچه توانستند بردند بسیاری را زیر خاک کردند و نه سر از شهدا را از قلعه بدن بریدند بردند و کوچیدند طرف عصر اردو خالی شد اصحاب رفتند نعلبهای شهدا را آوردند و چند سر اعدا را آوردند بالای چوب نصب کردند گویا بی اذن بود و نبیل زرندي چنین نوشت که ایشان در هیجده سالگی از بشرویه بسمت کربلای معلی حرکت نمودند و نه سال تمام با فخرالاعظم حضرت حاجی سید کاظم همراه بودند و چهار سال قبل از ظهور حضرت اعلی بامر سید مرفوع باصفهان برای مذاکره با جناب سید باقر رشتی و بخراسان برای مکالمه با میرزا عسگری مامور شدند و در سنه ستین بامر ربالعالمین اول من آمن گردیدند و رسیدند بانچه رسیدند و حضرت اعلی ایشانرا در سنه اول بابالباب نامیدند و در سال ثانی باسم باب مسمی نمودند و در

#### --- صفحه ۱۳۶ ---

شصت و چهار سالار معروف در مشهد خیال داشت که ایشانرا در قلع شجرهء سلطنت با خود متفق سازد لذا با قنبر علی بشرویه پیاده از مشهد برای آذربایجان حرکت کرد و جناب کلیم فرمودند که ما با جمعی ایشانرا در طهران ملاقات کردیم و در اعلی درجه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروجشان از خراسان با رایت سودا بسوی جزیره خضرا از طلعت اعلی بخلعت عمامه سبز اعلانی و اسم علی مخلص و مسمی گردیدند تا در جزیره خضرا در ظل طلعت اخری بین الطلوعین نهم ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ شهید شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی بدست آنحضرت مخزون گردیدند و طلعت اعلی معادل سه جلد در زیارت و علو مقامشان نازل فرمودند و تربتشانرا پنج میل در پنج میل شفای هر مریض فرمودند و از قلم اعلی من جمال الابهی نیز در حقشان زیارات و عنایات لاتحصی نازل و ظاهر گردید همین کلمهء مبارکهء کتاب ایقان در علو مقامشان کافی است که میفرماید؛ " لولاه ما ظهر جمال الاحدیة و ما برز طلعة الصمدیة " انتهى و ملا حسین کسی بود که دوست و دشمن در علم و تقوی و شجاعت و بزرگواریش اتفاق کلمه داشته اظهار تعجب و حیرت مینمودند و برخی از نسخ شنون علمیه و حجج الهیه و تفاسیر بدیعه که حسب اقتضای بعضی از یار و اغیار نگاشت موجود و مقام محمودش را شاهی مشهود است و ما در اینمقام تزییدالاستبصار و مراعاة للاختصار شطری از خطبه و

اوائل از يك رسالهء مشهوره آنجناب را كه جامع اسرار الهيه و مطالب و مارب عرفانيه بديعهء است ثبت

بسم الله الرحمن الرحيم

مينمائيم و هي هذه

الحمد لله الذى هو مدهرّ الدهور و مدبر الامور تجلى لخلقه بخلقه و قرب بهم اليهم لمشاهدة الظهور و تخلى عن خلقه بخلقه و احتجب بشعاع النور عن نواظر الغيور فظهر النور على النور و انزل النور بالنور على الطور فجعله الكتاب المسطور فى رق منشور انزل بالاسم الاكبر الكتاب المسطور فاثبتته فى قلوب الصافين الحافين حول عرشه الى بيت المعمور و ارجع بعز جلاله القلوب فى مستسرات الغيوب من البيان باخلاص الوجدانيه

--- صفحه ۱۳۷ ---

و تحقيق الفردانية الى الصدور لتقرّ و تشهد بان لاله الا هو العلى العظيم الولى القديم الرؤف الكريم الغفور جعل الشمس ضياءً فاضاً بها النهار و جعل النهار معاشاً للنام لتبتغوا فضلاً من ربهم الشكور و انار القمر المنير فى سواد الليل المظلم الاليل الديجور ليعلموا عدد السنين و الحساب و تفصيل كل الامور بملافتات نفحات خواطر الاوهام بسرّه و غيب المستور و دنى فنادى خلقه الى نفسه بالسنة شتى و لغات مختلفة و كينونات مفترقة من كل فج عميق و من شرايق الجبال و اقعار البحور و اوكار الطيور بانى انا الله لا اله الا انا رب النور و مالك الظهور و مقدر الامور و جاعل الظل و الحرور و مسجر البحر المسجور و منزل الفرقان العظيم و القرآن الكريم و التورات و الانجيل و الزبور و صلى الله على محمد نبيه المحبور ذى الفخر المشهور و العز المذكور الذى هو فى مقامه المحمود حامد و محمود و حبيب و محبوب و ذاكِر و مذکور و شاكر و مشكور و على وصيه الذى ازاح به الظلمات و الشرور و كسر به شكيمة كل مختال فخور و كل خوان كفور و على آله الهدات المهديين الذين هم هدى على هدى و نور على نور و نور فوق نور و نور تحت نور و نور اضابه كل نور خلق الله لمحبيهم بمحبتهم عن ظل محبتهم دار السرور و نواميس العصر و مدار الدهور و اصحاب الحشر و ولات الامر و حاملوا لواء الحمد فى يوم النشور فتمت كلمتك الحق صدقا و عدلا لا مبدل لكلماتك و لا معقب لاياتك بخاتمهم و قائمهم الغائب المستور المخفى عن عوالمهم و مواطن الظالمين اهل الشرور عجل الله فرجه لاحيا الكتاب و السنة و اظهار الاسم المكنون



و الكلمة المكنونه و السر المستسر المستور اللهم صل عليهم ما غرّد مغرّد على غصن من اغصان شجرة الخلد  
من الطيور و على شيعتهم الطيبين التابعين لانمتهم على الحق اليقين و المعترفين بمقامهم عند رب العالمين سيما  
النور المتالق و الضيا المشرق و النجم الثاقب الطارق و العلم النور فى طيخا الديجور محل الاسم الاعظم و تمام  
السر الاقدم و الكلمة الاقوم الاتم و الرمز المستور صاحب الجبين الازهر

--- صفحه ۱۳۸ ---

و الخدّ الانور و الوجه المنور و حامل الركن الايسر و النور الاحمر ناشر عدل العلى الاكبر و ماحى آثار الشائى  
الابتر مظهر بطون شريعة جده الاظهر محمد السيد الاكبر و مجدد آثار ابيه العلى الاكبر السيد القصور النادى من  
حول الضريح و الداعى الى اجابة الملهوف بالصوت الفصيح الناصر للحق بالحق و عن الحق بالحق مؤيد منصور  
و بعين الله الناظرة ناظر منظور و بيد الله الباسطة من شر طوارق الليل و النهار فى عما الاحدية محجوب مستور  
اللهم يا مفرق النهار من الليل الديجور و يا من بطاعة امره تنشق عن اهلها القبور و يا نور النور اجعلنى بعز  
عزك من المقربين الفائزين بالشهادة لدى مصباح النور و الق علىّ منه محبة كاملة تجذبني الى مقام الظهور و  
تصرفنى عما سواك من الغيور اسئلك بالاسم الذى احطته بحجاب النور و نور السموات و الارض الذى يضىنى به  
ابصار الناظرين اليك بالنوران تلقى فى قلوب عبادك الصالحين و قلبى منه عزاً و هيبه و وقاراً و سكينه كما تريد  
منا يا عليمًا بما فى الصدور و اجعلنا ممن يسمع قوله و يرفع امره على كل امر فانا عبدك و ابن عبدك الفقير الى  
رحمتك و عفوك يا عفوا غفور يا عزيز يا شكور اجعلنا به عالياً متعالياً على الاعداء اعدائك فانك على كلشى قدير  
ادرك على اعدائك فى النحور و استعيذ بك من الشرور و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم فقلت و قولك  
الحق ان نشأ ننزل عليهم من السما آية فظلت اعناقهم لها خاضعين و قلت و قولك الصدق و نريدان نمن على الذين  
استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و قلت و قولك الحق ان رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر  
باهلك بقطع من الليل و لا يلتفت منكم احد الا امر أنك انها مصيبتها ما اصابهم ان موعدهم الصبح اليس الصبح  
بقريب كتب الله لاغلبن انا و رسلى ان الله قوى عزيز يا موسى اقبل و لا تخف انك من الامنين نسئلك بعزّ عزك يا

عزيزان ترزقنا التجافى عن دار الغرور و الصلاح و الفلاح و النعمة و العافية فى كل الامور و حسن العاقبة و الفوز بدار السرور انك انت و لينا فى جميع

--- صفحه ۱۳۹ ---

الامور و العالم بما فى الضماير و الصدور اما بعد فقد صدر امره العالى المبرم و حكمه المتعالى المحكم و خطابه الفصل الذى ليس بالهزل الى عبيد عبيده بلا شك و مين ابن عبد الله محمد حسين يسئل الله به النجاة من كل طبع و رين و الخلاص من كل شين و النجاة من مخاوف الدارين و مهالك النشاطين له و للوالدين و الاخوان من اهل المشرقين و المغربين آمين يا رب العالمين بحق الحسن و الحسين عليهما السلام ان يجمع ما برز من مكنم الغيب المستور و اشرق من مشرق الظهور و رشح من فوارة النور اعنى ما جرى بقلمه العالى فى لوح المسطور لانتباه الغافلين عن حقيقة هذا لسر المستور من الاقاصى و الادانى و الاحبة و الغيور ليجعلوه ذكر القلوبهم و ياخذوهم زادا ليوم النشور اسئل الله ان يفتح عن معضلاته و يكشف عن خفيات اسراره و خبايا بطونه و مشكلاته لكل صبار شكور المقام الاول بسم الله البديع الذى لا اله الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه مقامات المشار اليها و المرموز عنها فى كلمات آل الله عليهم السلام بالاسرار السرّ و السرّ السرّ و السرّ المقنع بالسر و السرّ المستسرّ و يعبر عن الاول بالنقطة و النقطة قطب كتاب الله فى التكوين و التدوين و عليها يدور رحى الموجودات فى كل العوالم بما لا نهاية الى ما لا نهاية كما فى علم الله سبحانه و ان الله سبحانه قد تجلى لهذه النقطة بهذا النقطة و القى فى هويتها مثاله اى مثال تجليه فاطهر منها افعاله الى آخر الرساله " و حتى برخى از ملاها خطب و شنون علميه حضرت را گمان بردند كه از آنجناب است و ملا محمد ممقانى در وصفش بصريح عبارت در مجالس و مجامع گفت كه اگر ملا حسين بشرويه خود ادعا ميكرد قبول مينمودم و حضرت در رساله دلائل السبع در وصفش چنين فرمودند تو خود اول مومن را ميشناسى كه اكثر علمائى شيوخيه و سيديه بل طوائف ديگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتى اطفالهاى اصفهان در وقتى كه وارد شدم ميگفتند كه يك طلبه پيراهن چاك از قبل سيد آمد و عالم كبير آن ارض را كه محمد باقر نام بوده بدليل

--- صفحه ۱۴۰ ---

و برهان الزام داشت حال این یکی از ادلای این ظهور است که بعد از فوت مرحوم سید رفیع الله در جته اکثر علما را وجب نموده و نیافت حق را الا در نزد صاحب حق و باین سبب بموهبهء مستوهب شد که غبطه آنرا خلق اولین و آخرین الی یوم القیامة دارند در حق مثل این اولوالالباب چگونه تواند کسی ذکر ضعف یا سفاهت نماید و در یکی از توقیعات صادره در حقش چنین مسطور است ؛

### بسم الله الرحمن الرحيم

شهد الله لعبدہ فی ذلك الكتاب انه قد آمن بالله و آیاته و كان على صراط حق مبين ... و انا لنعلم انّ حجتك بالغة لمن فی السموات و الارض و انا نحن لشاهدون ... افیعدل آیات النبیین بحکم آیه مما نزلنا الیک لا و ربک انا لنشهد ان اکثر الناس لا یعقلون و لا یؤمنون و لا یشعرون ... ان اتبع حکم ربک یا عبدی و کن من الصابرين ان اتکل على الله و اعرض عنهم ثم نرهم فی خوضهم یلعبون ... ان اصبر یا عبدی و لا تجب لاحد منهم و قل موتوا بغيظکم ... قل یا اهل الارض ان اتقوا الله و استغفروا ربکم و ارجعوا الی حکم الله ثم اتلوا آیاتنا ان عرفتم امر الله لتتوقنون ثم لتبلغون ثم لتتصرون فوالذی خلقکم و جعلنی حجة علیکم ان آیه من آیاتنا تثبت حکم الله لمن على الارض اجمعهم ان اتلوا کتاب الله بین یدیه ثم انصفوا بالعدل لعکم بايات الله لترشدون و لقد نزلنا حکم کلشی فی الکتاب من قبل ان اسئلوا ممن آمن قبل کل الناس بايات ربه حکم الله ان کنتم لا تعلمون و کفی بانفسکم الیوم فی حکم مثل الایات و شأن ما نزل فی الدعا على حکم ذلك الامر شهيدا قل و لقد جعلت من ذلك الیوم الی یوم ما اذن الله لی اول مؤمن بنفسی علیکم شاهداً و نصیراً " و یکی از صور زیارات که از قلم اعلی برای آنجناب صدور یافت باین

### بسم الله الرحمن الرحيم

بیانات افتتاح شد؛

و اذا اردت ان تدخل تلك الارض المقدسة فطهر نفسك و طيب ما عندك على احسن ما كنت مقتدرأ علیه و اعلم ان هنا لك اعلى افق العرش و منتهی ذروة الفردوس و ان الله لم یزل ناظرک الی قوله

--- صفحه ۱۴۱ ---

و قل اللهم انك انت مالك كلشئ و لا يملك من شئ احد دونك لا ستاذنك من فضلك ثم من كل ما احببته من ملائكتك المقربين و انبيائك المرسلين و بشرك الصافين و عبادك المتقين على ان ادخل بين يدي حبيبك الذى قد اصطفتيه لنفسك و اخترته لذكرك و اصطفتيه لوحيك و قرنت طاعته بطاعتك الى قوله بابى انت و كل ما قد احاط به علم ربى كيف اذكرك او اثنى عليك و ان ما نرى و ما لا نرى اثر قد خلق بك و شبح قد ذوت بك فتعالى ذكرك من ان يقترنه ذكر من اولى الازكار و ارتفع مجدك من ان يساويه مجد من اولى الافكار اشهد انك و ان قتلت و لكنتك حى عند الله و ان بما قد خلق الله من فاضل حياتك حى افدة الموحدين و بذلك يوحدون ربك و يسبحونه بالليل و النهار و لا يفترون فما اعظم حقه و اكبر ما ينبغى لبديع شأنك و علو مكانك و ارتفاع ظهوراتك فقد انقطعت الى الله بكل ما عندك الى ذروة علو ما سبقك احد و لا يلحقك من شئ فتعالى ما قد ادركت و طوبى بما قد شهدت عليه فاشهد انك و من قد سعد

---

میرزا کریمخان اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با معدودی از تفنگچی که در پناه سنگری محصور و مستور بودند از روشنی آتش لشکرگاه که افروخته آنطائفه گمراه بود ملا حسین که عمامه سبز بر سر داشت مشهور ایشان گردید میرزا کریمخان تفنگی بجانب آن انداخت بر سینه پر کینه آن آمد آقا محمد حسن بگلوله دیگر شکمش را مجروح ساخت و او بطریق استعجال بسمت قلعه اقبال نمود دیگران نیز سالك طریق متابعت شدند درین هنگام سپیده صبح صادق دمید میرزا کریمخان باذان بامداد اقامت کرد عباسقلیخان لاریجانی با دو سه نفر از سرکردگان و قلیل تفنگچی که بحربگاه بودند طریق مراجعت پیمودند هشتاد نفر از ملاحده بابیه مقتول را سر بریده سر خویش گرفتند و راه منازل در پیش ملا حسین بعد از دخول بقلعه ماندند باندرز متابعان و نصیحت پیروان و تحریص ایشان بمتابعت و اطاعت حاجی محمد علی زبان گشود و بعد از فوت جسدهش را در بن دیوار مقبره شیخ طبرسی با شمشیر و لباس مدفون کردند

**حقایق الاخبار ناصری**

---

--- صفحه ۱۴۲ ---

معك اولئك هم فى الافق الاعلى من العرش و ذروة الابهى من سما الكرسى هنا لك يسبحون الله بحمد ربهم ثم بذكره ليوحدون و اننى لاشهدن الله و نفسك ثم مظاهر طلعتك ثم ما قد شبا الله بانك قد دعوت الى الله و بلغت ما قد حملت من كتاب الله و استدركت بما قد وعدك الله ربك من اعلى علو الشهادة و ارفع سمو الولاية فمن يلحقك بك بعدك لا و عزتك كل من استشهد يستشهد بشهادتك و كل من يستعرج يستعرج بعد عروج عزتك اشهد ان مصيبتك اعظم من ان يقرنها مصيبة فى الابداع و رزيتك اعلى من ان يساويها رزية فى الاختراع لعن الله امة ما عرفوا حقك فما سجدوا لعلو شأنك و ما توجهوا بك الى الله ربك الى قوله و كيف اسلمن عليك يا محبوب فوادى بعد ما قد سمعت ما جرى عليك ما تكاد السموات ان يتفطرن و ينشق الارض و تخر الجبال هدأ فالى الله المشتكى و اليك الرجعى فسيلحقنى الله و من آمن به بالمقصد الذى قد قدر الله لك و اوصلك اليه يا ليتنى كنت عندك لاستفدى بنفسك عن نفسى آخر بيانه الالطف الاعلى و در الواح اقدس ابهى اوصاف كثيره در شئون و مقامات وى مسطور است منها قوله الاعلى اسم حا عليه من كل بها ابهات باين شهادت كبرى فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه كه از خود بهيجوجه اراده و مشيت و خيالى نداشت جميع اينمراتب را فداى دوست نمود و بعد هم بشهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقيقى نثار نمود و ايضاً قوله الاعلى فاشهد فى ظهور نقطة البيان جل كبريانه انه حكم لاول من آمن بانه محمد رسول الله هل ينبغى لاحد ان يعترض و يقول هذا عجمى و هو عربى او هذا سمى بالحسين و هو كان محمد فى الاسم لا فو نفسه العلى العظيم و ان فطن البصير لن ينظر الى الحدود و الاسما بل ينظر بما كان محمد عليه و هو امر الله و كذلك ينظر فى الحسين على ما كان عليه من امر الله المقتدر المتعالى العليم الحكيم .

و ميرزا محمد حسن برادر آنجناب كه نيز از حروف حى بود در قوت

--- صفحه ۱۴۳ ---

ايمان و مزايای اخلاق و شجاعت و شهامت از اخ اكبر بهرهء وافى داشت و هنگاميكه با ميرزا محمد باقر خالوزاده سابق الوصفشان بشيراز رفته بشرف لقباً و ايمان باب اعظم فائز گشتند در عنفوان شباب بود و در هر حال با برادر والاگهر وظيفهء كوچك شعارى و خدمتگذارى بجای آورد و پس از چندی بكر بلا رفته مادر و خواهر

را در موکب جناب قرّةالعين بقزوين و طهران و خراسان برده در مشهد اقامت داد و در خدمت برادر در واقعات خراسان و غزوات مازندران بجلادت و جانفشانی شهره گشت و پس از شهادت باب الباب حضرت قدوس عمامه خضرا آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارمش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را بوی سپرد و میرزا محمد حسن دستار بر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز منصب برادر گردید و باینمقام ناطق شد هرگاه این سر هم مانند آنسرور نثار راه محبوب اکبر شود معلوم گردد که لایق اینعمامه است و گرنه لایق و در خور آن نیست پس در محاربات قلعه شجاعتهائی نظیر برادر عالی مقام بظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید و آندو برادر متزوج نشده نسلی از ایشان برجای نماند و برادر اصغرشان محمد علی نام در ایام اقامتشان در کربلا وفات یافت و بعد از ایشان مادر و دو خواهرشان حیات داشتند و پسر خالشان میرزا محمد باقر از علما شیخیه و تلامذه سید رشتی و متصف بزهد و تقوی و دوام طاعت و عبادت بوده در کربلا سکونت داشت و باتفاق آنجناب در شیراز درك فیض حضرت باب اعظم نموده بذکر و وصف امر بدیع پرداخت پس مراجعت بایران کرده با آنجناب باصفهان و شیراز رفت و همه جا با وی همراز و هم پرواز شد و بین الاحباب بعلت قصر قامت و ضعف بنیه میرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت و کیفیت وفاتش را در ضمن بیان واقعات قلعه مازندران در بخش مقدم آوردیم و چنانچه نگاشتیم هنگامی که جناب ملاحسین پس از وفات والد از بشرویه برای تحصیل علوم عازم کربلا گردید

#### --- صفحه ۱۴۴ ---

مادر و دو برادر مذکور و يك خواهرشان مسماة به بی بی کوچک ( ورقة الفردوس ) و خالوزادهشان میرزا محمد باقر مقدم الوصف با وی همراه شدند و خواهر دیگر را که خدیجه نام داشت در وطن گذاشته بکربلا شتافتند و در آنجا سکونت گرفته از معارف و کمالات سید رشتی استفاضه نمودند و خواهر مذکورشان در آنجا به شیخ ابو تراب اشتهاودی شوهر کرد و بدینطریق ساکن کربلا بودند تا چون ملا حسین با برادر و خالوزاده بتفحص از من له الحق عازم ایران شدند و بفیض محضر حضرت باب اعظم رسیدند و آوازه ظهور بدیع در عراق عرب منتشر گشت مادر و خواهر نیز در کربلا بواسطه قرّةالعين ازین امر خبر یافتند و اقبال و ایمان آوردند چه آنان

مانند سائر نسوان شیخیه غالباً درك محضر آنجناب نموده استفاضه و تلمذ میکردند و بالاخره میرزا محمد حسن بکر بلا رفته ایشانرا در موکب آنجناب بایران عودت داد و پس از توقف ایامی چند در قزوین و طهران بخراسان رفته در مشهد مقیم شدند و بیانات جناب باب الباب مستفیض و متباهی بوده موجب تقویت ایمان رجال و نسوان میگشتند و پس از اختتام امر قلعه طبرسی مادر و خواهر از شهادت پسر و برادر زهی شادان و شاکر بودند و ثنای حق را همی گفته افتخار و مباحات مینمودند و پس از چندی از مشهد ببشرویه انتقال کردند و مادر با دو دختر در خانه موروثه خود اقامت گرفتند و آنخانه پیوسته محل توجه بابیه بشرویه و تحصیل و تکمیل اطلاعات ازین امر برای یار و اغیار شد و بیان تتمه احوال اینخاندان در بخش ششم میاوریم .

و در بشرویه بواسطه باب جمعی کثیر از بابیه بودند و در هنگام خروج آنجناب از بشرویه که منتهی بنهضت برای مازندران گردید چهل تن منقطعاً عما سوی الله حاضر برای فداکاری در موکبش حرکت کردند و همه در قلعه طبرسی بشهادت رسیدند بجز ملا محمد حسین نامی که بقیة السیف بر جا ماند و اسامی برخی از بابیان بشرویه از طبقه اشراف و علما و غیرهم چنین است کربلانی عباسعلی بیک

#### --- صفحه ۱۴۵ ---

و برادران ذیشانش میر محمد ولی بیک و میر محمد حسن بیک و میر محمد بیک و دخترانش نیز بودند و دیگر علیقلی بیک و غلامرضا بیک و میرزا محمد علی پیشنماز و حاجی میرزا مهدی و سید اسمعیل و سید رضا و میرزا محسن و سید محمد خطیب و کربلانی حاجی محمد ملک و کربلانی هاشم و کربلانی علی اکبر رباطی و کربلانی عبدالعلی و میرزا حسن و میرزا کریم و میرزا رحیم و نور علی و ملا ابراهیم و کربلانی حاجی بابا و میرزا ابوطالب و کربلانی عبد الله و ملا سلطان حسین و غیرهم که در اسفارش ببشرویه متدرجاً در سلك بابیه در آمدند و خانه مسکونهایش که بنوع مذکور رایت هدایت در آنجا پیوسته مرتفع بود از امکنه شهیره است و بعد از واقعه طبرسی هنگامی که اولیای دولت و علمای ملت بقلع و قمع بابیه همت گماشتند و در بشرویه برای کثرت شهرت عظمت و شجاعتهای جناب باب الباب و بابیان آنجا کما ذکرنا تعقیب و تعرض بیشتر کردند و اهالی باستظهار حکام و ملایان بسبب لعن و اذیت احباب برخاستند و عرصه را بنوعی تنگ گرفتند که بازماندگان شهدا

جريت گريه و ندبه نداشتند اغلب از خانهها بيرون نميرفتند و فقط در ظلمت ليالي بخارج قصبه ملاقاتشان ميسر ميگشت و بزودي بخانههاي خود عودت ميکردند و عاقبت الامر مجبور بجل وطن شدند ملا محمد حسين كاتب و برادرش ملا محمد حسن بسبزوار هجرت نمودند و كسيكه در بشرويه دچار ضرب و صدمه اعدا گشت ملا سلطانحسين بود .

و از مشاهير علما اصحاب حضرت نقطه اولي از اهل خراسان ملا صادق مقدس والدش ميرزا اسمعيل اهل مشهد بود و ملا صادق در آن بلد تولد يافت و تحصيلات علميه عاليه اش نزد آقا سيد محمد قصير مجتهد شهير صورت گرفت و بعلم و تقوى مشهور شده امام جماعت و مقتداي انام گشت پس بقصد تكميل تحصيل عازم عراق عرب گرديد و در كربلا نزد حاجي سيد كاظم رشتي استفاده نموده از اصحاب

--- صفحه ۱۴۶ ---

معظم او بشمار آمد و صورت اجازه مفصله ني مورخه غره شهر ربيع الثاني سنه ۱۲۵۹ بمهر و امضا سيد در باره وي اكنون موجود است و اين جمل در آن مسطور " فلها قد استجازني الاخ المؤتمن و العالم المتقن الفاضل الكامل و الفاصل العادل الحائز درجة الكمال و البالغ رتبة الاعتدال الفائق عن الاقران و الامثال ذو الفهم العالى و الادراك المتعالى اللوزعى الالمعى جامع رتبتي المعقول و المنقول حاوى درجتي الفروع و الاصول المولى التقى الورع الصادق المؤيد بتأييدات الخالق جناب الاخوند الملا محمد صادق بن اسمعيل المشهدى الرضوى عليه و على آبائه و ابنايه آلاف الثناء و التحية احسن الله حاله و اسعد باله و جعل مع الرفيق الاعلى ماله و حيث رايته جامعاً للكمالات و حاوياً لعالى الدرجات و قابلاً لتحمل الاثار عن الانمة السادات سلام الله عليهم مادامت الارضون و السموات فاجبت ملتسمه بالسمع و الطاعة الخ " و آخوند در سنواتي كه بكرىلا اقامت داشته از سيد استفاضه مينمود و با علما و اعظام شيوخه معاشرت و مؤانست داشت بشرف زيارت و معرفت حضرت باب اعظم نائل گرديده مورد توجه و عنايت گشت آورده اند در هنگاميكه حاجي مير سيد على خال حسب ميل شديد خود و بموجب اصرار والده حضرت و اقتضاي ديگر بستگان براي ارجاع آن بزرگوار وارد كرىلا شد روزى با ملا صادق در صحن مرقد امام حسين تصادف کرده فرمودند خالويم از شيراز رسيد هرگاه ميل ملاقات داريد بمنزل



آنید آخوند اظهار قبول و شکر و امتنان نموده در عصر همانروز بمنزلشان رفت جمعی از علما و تجار و محترمین حاضر بودند و خال جالس و آنحضرت بپذیرائی واردین و دادن چای و شربت مبادرت داشت آخوند لسان بذکر مقامات رفیعه آنحضرت گشوده شطری از صفات حمیده اش بیان نمود و خال در جواب چنین گفت هر چند تمامت آحاد طائفه ما در شیراز و غیره بمحاسن صفات و اعمال طیبیه و عبادات معروف اند ولی اینجوان در آن مجمع مانند شمع روشن و درخشان است و همه اهتمام

### --- صفحه ۱۴۷ ---

و اصرار داریم که بتحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان نمیپذیرند آخوند گفت اگر ویرا بشیراز نبرید ملتزم میشوم که مامول شما را قبول فرموده بتحصیل مشغول گردد و خال مسرور گشته چنین گفت با اینکه مفارقت ایشان بر کل بستگان خصوصاً والده شان بسی صعب و دشوار است بموجب تعهد شما راضی شده تنها بشیراز بر میگردد و پس از چند روز بشیراز رفت و آن بزرگوار در کربلا ماند ولی پس از رفتن خال مدت طولی نگذشت آنحضرت نیز بشیراز توجه فرمود و چون سید رشتی از اینجهان در گذشت آخوند ملا محمد صادق بایران مراجعت و بمشهد ورود و اقامت نمود و او نیز مانند جمعی معظم از اصحاب امثال ملاحسین بشرویه و غیره در تحیر بوده بانتظار طلوع موعودی که از کلمات سید استنباط شد ایام گذراند و شهوری چند در مشهد ماند آنگاه باصفهان رفت و بامامت جماعت و تدریس کتب و اصول شیخ و سید مشغول گشت تا چون ملاحسین پس از فوز بایمان بدیع برای نشر امر از شیراز باصفهان رفته در منزل آخوند ورود نموده بظهور باب اعظم اخبار و ابشار کرد و ملا محمد صادق در میدان عشق و ولا و تحمل مشقت و بلا پیشقدم گردید و کیفیت فوز بعرفان و ایمانش را نقل از قول او چنین آوردند که ملاحسین بشارت بظهور باب بدون تسمیه و تعیین شخص داده قسمت اولی از تفسیر سوره یوسف و برخی از ادعیه بدیعه را ارائه نمود و ملا صادق بمطالعه آیات مؤمن و شیفته صاحب آثار گردیده مقامش را فوق مقام بابیت برستود و همی اصرار کرد که نام و شخص را بداند و بشناسد و ملاحسین از تصریح و تعیین شخص تابی و امتناع کرد و آخوند در آنشب بخانه یکی از دوستان و اصحابش مهمان بود و با ملاحسین باتفاق رفتند و در آنجا هر قدر بنحوی اصرار نمود سود ندید عاقبت بحجره

خلوتی رفته تنها بتفکر و تذکر پرداخت تا جمال نورانی سید جوان روحانی که بنوع مذکور و هم بطریق منقول در بخش سابق

--- صفحه ۱۴۸ ---

در کربلا دید بخاطرش رسید و بنظرش مشهود گردید و مطمئن شد که صاحب داعیه و کلمات بدیعه همان است و نزد ملاحسین شتافته کشف وشهود خود را گفت و ملاحسین باو خبر داد که حضرت فرمودند چون امر ما بسمع جناب مقدس رسد فی الحال تصدیق نماید و مأمور بشیراز است باید در آنجا چون اخطار کنیم ترویج و اعلا امر کند لذا آخوند روزی بعد بدون تهیه زاد و راحله را جلا متوجه شیراز گشت و پس از سیر دوازده یوم وارد شد و چون حضرت بسفر حج بود در مسجد ذو الفقار بامامت و تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر بدو اقتدا و استفاضه کردند و چندی بدینطریق گذشت تا توقیعی از حضرت رسیده امر شد در اذان نماز فصلی جدید که شهادت بظهور حضرت است بیفزایند لذا بساط امامت و تدریس بمسجدیکه در جنب دار مسکونه حضرتست انتقال داده دستور را بموقع اجرا نهاد و کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع خوانده تبیین نمود و این امور موجب هیجان ملاها و شورش عوام گردید و منتهی باین شد که ویرا بدار الحکومه بردند و فقها حکم بخروج از جاده اسلام دادند و او را عریان نموده تازیانه بسیار زدند و محاسنش را سوزاندند و با حضرت قدوس و ملاعلی اکبر اردستانی بمحبس انداختند و روزی بعد هر سه را در بینی مهار کرده گونها بسیار اندوده در معابر و اسواق گرداندند و اهالی بشدت تعصب و عداوت نسبت بشیخیت و بابیت ستم و جفا و توهین و استهزا نمودند چنانکه تاجری متعصب محض دریافت اجر اخروی نزد فراشان و دژخیمان دویده مبلغی نقود داده مهلت و اجازت گرفت و چوبی بزرگ حاضر کرده یکسر بر شانه قدوس و سری دیگر بر شانه مقدس نهاد و قریب بهشتاد بسته شکر با چنین ترازو وزن کرد و در آنحال اگر مظلومان در شدت حرّ آفتاب از جای حرکت میکردند میر غضب و فراش میزدند و میازردند و ناچار سنگینی بار را تحمل آورده برجای ماندند و بالجمله چون ایشانرا از شیراز

--- صفحه ۱۴۹ ---

خارج کردند در سعديه بزيارت حضرت كه از سفر حج و از بوشهر وارد شيراز ميشد فائز گشتند و متفقاً بشهر در آمدند و روزی چند بسر برده از فيض و عطا در صورت و معنى متنعم و مستفيض شدند و ما تفصيل اين واقعات را با شرح توقيح شعائر سبع در بخش سابق آوردیم و **صورت توقيعی كه در حين مراجعت از سفر حج بملا صادق امر و فرمان شديد برای اجرا دستور مذکور فرمودند اين است:**

" بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذكر ذكر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور لا اله الا هو قل اي اي فاجر جون و لقد نزلنا اليك كتاباً من قبل فيه آيات بينات من لدنا لقوم يسمعون و لقد سمعنا اليوم انك بعد مقرر في تلك الارض قد اتبعت اهل الذين لا يعلمون حكم بقية الله من لدن عبده على حكيم و ما بلغت حكم الله جهرة من خوف ما كان الناس في آيات الله ينصتون ان اقرء آياتنا في كل يوم بين الناس من دون قدر خردل من الخوف فان امر الله لحق مثل ما كان الناس ينطقون و لقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله في الاذان بحكم ما نزلنا في كتاب الملوك ان اعرفوا حكم الله جهرة لعلمكم تغفون يا ايها الرجل صل في المسجد الذي نزل الايات من ربك فيه و ادرس باياتنا فيه بالعدل لتكونن من الفائزين و انه اول بيت نزل فيه الكتاب و ان فيه قد آمنوا رجال ارض المقدسة و ان اولئك هم السابقون و انه لمسجد قد اسس من حكم ربك بالعدل و كان في يوم الاول بيت اليهود و ان الان ارض المقدسة في كتاب الله لمسطور و لقد نزلنا كتاباً الى بلد الكرمان ان ارسل حين النزول و ما كتبت من آياتنا البديعة لتكونن من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدى فانه حكم عدل من لدن امام مبين و لقد فرضنا لاثنتين نفس من علماء تلك البلدان ان يخرجوا بحكم بقية الله الى تلك الجزيرة لنامر حكم الله عليهما و ليكونا

من الناصرين فى كتاب الله لمكتوب قل لاكبر هما ان اخرجنا لامر الله لتكونا من الفائزين لمسطور و  
ان اول من يخرج من بيته مهاجراً الى يدخل

--- صفحه ۱۵۰ ---

يوم القيمة قبل الناس فى جناب كريم و اقرء ذلك الكتاب فى كل يوم على المنبر بلسان القرآن ذى  
حزن فصيح و اكتب الى شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله على صراط الله العزيز الحميد و  
ارسل كل اليوم شان من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل و كان الله ربك لسميع عليم و ان اليوم حكم  
العلماء كمثل كل الناس لا تبديل لحكم الله و كل علينا يعرضون قل امحوا كل الكتب و ادرسوا بين  
الناس باياتنا و اكتبوا ما نزل من يدى بالمداد الذهب لتكونن من المتقين لمكتوب و قل للعلماء ان اتقوا  
الله و لا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل فى شأن المعرضين بمثل ما نزل فى شأن ابى لهب و  
امراته و ان الناس ليقرئون من بعد احكامكم و انتم لا تشعرون و قل الحمد لله رب العالمين و لقد  
نزل اليوم كتاب من ذوى القربى و يذكر فيه كلمة الشيطان عن النفس الذى قد رجع عن البيت والله  
سميع عليم قل للذى اتبع كلماته بغير حكم الكتاب اتق الله و لا تكفر بايات الله من دون علم و لا  
كتاب مبين و من يقعد من حكم الله ينزل حكمه فى الكتاب والله خبير عليم ان اقرء كتاب الذكر عليه  
لعله يتذكر باياتنا و كان من الخاشعين و چون ملا صادق باطاعت از امر مذکور چنان استقامتى بنمود و  
مشقت و عذابى بدان شدت تحمل كرد مورد ملاحظت و عنايت كبرى گرديده بفيض و توفيقى رسيد كه در مطاوى  
اين بخش و بخشهاى لاحقه متدرجاً مسطور است **و از جملهء افاضات صادرهء در حقش اين مناجات**  
**است:** قد نزل لاسم الله الصادق الصديق عليه بها الله و بها كلشئ شهد الله لعبده انه قد آمن بالله و  
آياته و كان من الصادقين اللهم انك تعلم كلشئ و ما يعمل العاملون لوجهك و انك قد وعدت على

لسان اوليائك للذين يصبرون على كلمة اعدائك اجر الف شهيد من عبادك و لا ريب في حكمك و لا شك في امرك انّ البلا يتجدد في كل حين بامضا قضائك و يتضاعف بما لا حد له من الحكم اللهم انك تعلم ما قد تحمل عبدك في سبيلك و انّ هذا مقام من البلا لا تقدّمه

--- صفحه ۱۵۱ ---

احد في الامضا و لا يساوقه بعد ذلك احد في المقام و كل لديه من المحضرين اللهم اعط له من الجزا ما انت اهله و اكتب له كلمة البدا في يوم اللقا انك تعزّ من تشا بما تشا كيف تشا و ترحم من تشا بما تشا كيف تشا انك انت الغفور الرحيم " سپس ملا محمد صادق متوجه یزد و کرمان و خراسان شده در هر معمورهء مستعدهء ایامی چند توقف کرده نشر این امر نمود تا وارد یزد شد مدت دو ماه در آن بلد اقامت کرده تبلیغ نمود و بالاخره اکمالاً للحجة و اتماماً للنعمه اعلان کرد تا انبوه مردم روز جمعه در مسجد مصلى مجتمع شدند و بر منبر بر آمده بانواع ادله و براهین ظهور نور مبین را تقریر و تبشیر نمود و مردم تعصب ورزیده بمعاندت و مقاومت برخاسته هجوم بردند و نزدیک بود آن جان پاک را جام هلاک چشانند در آنحال آقا سید حسین امام جماعت که مردی سلیم النفس و با تقوی و دیانت بود صف مهاجمین را شکافته کمر ملا صادق را بدست گرفته فریاد زد ای مردم شما را حق تعرض نیست من باید خود با وی مکالمه و مباحثه کرده آنچه تکلیف شرعی است مجری دارم و با قوت آخوند را از چنگال قوم ربوده بخانه خویش برد و در خصوص این امر تحقیقات کامله کرده بایمان قویم البنیان فائز گشت و بعد از چند یوم که ویرا از انظار مردم پر آزار مستور نمود با جمعی که محل رکونش بودند بخارج بلد رسانده از طریق کرمان روانه داشت و آخوند در معمورات راه همی نشر نفحات بدیعه نمود تا وارد شهر کرمان شد و مدت سه ماه اقامت کرده طریق بلاغ را بپایان برد و دو توقیع منیع اعلى را که یکی برای حاجی محمد کریمخان و دیگری برای حاجی آقا احمد از اشهر علمای بلد بود تسلیم نمود و در مجالس متعدد با حضور حکمران و جمعی از ملاها و غیرهم با خان نیشان محاوره و مناظره کرد و امر جدید را

با قوت و برهانی شدید ابلاغ داشت و خان مذکور اعتراف بدرجات مهمه علمیه و مقامات رفیعه دینی و تجلیات سید رشتی در حق وی نمود ولی نسبت بحضرت

--- صفحه ۱۵۲ ---

باب اعتراض کرد که عاری از علوم مرسوم است و سر باطاعت و انقیاد فرود نیاورد و آن تبلیغ را دعوت بیاطل خواند و از قول آخوند منقول است که گفت من خان را متذکر داشته پرسیدم یاد داری در سفر آخر سید مرحوم بکاظمین ما و کثیری از اصحاب حاضر بودیم و او ذکر فراق کرده گفت این سفر آخر من است و همگی از استماع این سخن گریان و نالان شدیم و تو بیش از سایرین بیقراری کردی در آنحال سید بتو توجه نموده خطاب شدیدی کرده گفت آیا راضی نیستی من از این عالم بروم و نیر اعظم طلوع فرماید و حاجی محمد کریمخان و اتباعش از استماع کلماتم سخت درهم و متغیر بودند و یکی از تلامذه دشنه زیر عبا گرفته قصد قتل داشت ولی حکمران ملتفت شد فوراً برخاست و دستم را گرفته از مجلس بیرون برد و اعلان کرد که هرکه خواهد با آخوند ملاصداق مقدس خراسانی مکالمه و مفاوضه نماید بدار الحکومه آید و قرب مدت يك ماه دیگر با حکمران بودم و مردم بسیار ذهاب و ایاب کردند و از امر بدیع اعلی با خبر گشتند پس خواستم بخراسان عزیمت کنم حاکم مانع شد و چهل یوم دیگر مرا در دار الحکومه پذیرائی نمود و طالبین حقیقت آزادانه مراوده کردند زیرا که حکمران از عقیدت و احوال حاجی محمد کریمخان متنفر بود و نیز شدت نفوذ و مقاومت و غالبیت خان را در مقابل اعمال حکومت مخالف مصالح مملکت و دولت میدید و پس از انقضای شهور مذکور سوارانی چند همراه کرده مرا از کرمان بیرون برده از طریق خراسان روانه داشتند بالجمله جناب مقدس پس از فراغ از نشر امر جدید در کرمان و توابعش رهسپار خراسان شد و در اثنا طریق اهالی را آگاه ساخته مدتی طویل منفرداً و حیداً با نهایت استغنا و انقطاع در صفحات مذکوره خبر ظهور باب اعظم را منتشر نمود تا در یکی از منازل با حضرت قدوس و باب الباب که رهسپار مشهد بودند تصادف کرده بمرافقت و اتفاق روانه شدند و در طول طریق و نیز در مشهد علی رؤس الاشهاد بابلاغ و نشر این امر

--- صفحه ۱۵۳ ---

پرداختند و ما تفصیل احوال مذکوره و کیفیت حرکتش با اصحاب در موکب جناب باب الباب بمازندران و شرح استخلاصش را در بخش سابق آوردیم و این بسال ۱۲۶۵ بود که پس از مقابله معارك و مهالك و تحمل بلیات و مشقات عظیمه بوطن و عائله اش عودت کرده اقامت گرفت ولی برای شهرت سوابق و لواحقش در امر شیخ و باب مورد تعرض و تغیظ شیخ و شاب و هدف طعن و لعن و شتم و لطم ارباب انکار و ارتیاب شد و چند بار اثاث و اموالش را یغما و خانهاش را ویران و عیال و اطفالش را سنگباران نمودند بدرجه نیکه گرسنه و تشنه متواری و سرگشته بیابان گشتند و امامت انام و مرجعیت احکام اسلام را برای فقها عظام گذاشته از بیم شرورشان در گوشه اختفا زیست و در دل شبها با دوستان ملاقات مینمود و برخی از نفوس خیره اینطائفه مصاریف معاشش را کفالت میکردند و با رعایت احتیاط نشر و تبلیغ این امر همی کرد و تمامت احوالش را در بخش ششم میاوریم .

و میرزا محمد حسن برادر جناب مقدس که سنأ اصغر از او و نیز از طبقه علما و از خدام آستان رضوی بود بواسطه او ایمان بامر بدیع آورد و باتفاق در موکب جناب باب الباب از مشهد رهسپار مازندران شدند تا در قرب جوار مقبره طبرسی در ظلمت شب بدست سواران خسروی قادیکلانی بشهادت رسید و در آن هنگام بیست و دو سال داشت و جناب مقدس جسد برادر را بقریه انار ستاق حمل کرده بخاک سپرد و میرزا محمد حسن مذکور تزوج ننمود .

دیگر از مشاهیر علما مؤمنین خراسان میرزااحمد از غندی از معاریف علما و فضلا بود که تولد و نشو و نمایش در ازغند خراسان شد و تحصیلات ادبیه فارسیه و عربیه و علوم دینیه در آنحدود خصوصاً در مشهد نمود و در عراق عرب نزد شیخ احسانی و سید رشتی باکمال و اتمام رساند و از مشاهیر علمای شیخیه و اصحاب سید محسوب و تحریری بالغ و واعظی نابغ گردید و در اوائل ظهور بدیع بواسطه

--- صفحه ۱۵۴ ---

جناب باب الباب اقبال و ایمان آورد و غالباً در موطن خود و در مشهد و غیره با آنجناب و اصحاب مکاتبت و مصاحبت داشت و سفری بعزم زیارت حضرت ذکر الله الاعظم رهسپار شیراز گشت چون در بین طریق بیزد

ورود نمود خالویش آقا حسین مجتهد غایت تجلیل و تکریم و میهمانداری بجای آورده از مطالب و بیاناتش استفاضه کرد و جمعی از ارباب عمام و غیرهم بیدار و گفتارش مسرور و مستفیض گردیدند و لذا پیروان حاجی محمد کریم خان تعصب و ضدیت آغاز کرده مفتربات و اعتراضاتی بر این امر شهرت دادند و آقا حسین مذکور از میرزا احمد خواست که چندی در آن بلد اقامت نموده بر نشریات فاسد سدّی بندد و او نیز سؤالش را اجابت کرد و کتابی عظیم و حجیم مشتمل دلایل و براهین وفیره و حاوی اخبار و آثار کثیره در شأن ظهور موعود که تالیف کرده حاضر داشت خواست منتشر سازد تا دوستان این امر علی المنابر بخوانند ولی میرزا محمد تقی مجتهد جدید الورود از عراق عرب که با او در باب این امر مکالمه کرد و بخدعه و حيله دم از اشتیاق اطلاع بر شواهد و قواعد بدیعه زد کتاب مزبور را باظهار قصد مطالعه و استفاده گرفته معدوم کرد و همینکه آقا سید حسین از ما وقع خبر یافت بغایت متأثر و متغیر شده بعزم تنبیه و مجازات مجتهد برخاست و آقامیرزا احمد بنصیحت و خواهش ویرا از نیت و عزیمت بازداشت و در اثنا احوال مذکوره ملاصادق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد و رایت دعوت و هدایت برافراشت و باین موجب نیران فتنه و فساد چنانچه نگاشتیم مشتعل گردید و بالجمله برای میرزا احمد از آن هنگام دورهء بلیات و آلام شروع شد و مورد توهین عوام گشته خسارات مالیه دید ولی در معارك و مخاطر عظیمه ورود نکرد و از قتل و هلاکت مصون ماند و پس از واقعه شهادت عظمی سالیانی چون ستارهء درّی میدرخشید و تمامت احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر از مشاهیر علما مومنین خراسان ملا میرزا محمد ( فروغی ) از اهل قریه

--- صفحه ۱۵۵ ---

دوغ آباد از محال تربیت که کیفیت استخلاصش از هنگامه قلعه مازندران در بخش سابق آوردیم از علما و واعظ شیخی بوده در قریه و وطن خود مقبولیت عامه داشت و ملاهای آنحدود از وی تعظیم و تجلیل و از مراتب علم و فضل و تقوای نادرالنظیرش ستایش مینمودند و در اوائل ظهور این امر بواسطه جناب باب البانز بعرفان



ملا میرزا محمد بن ملا عبدالحسن بن حاجی محمد علی اصفهانی از علمای معروف و بفضل و تقوی موصوف بود اکثر اهالی اطراف تابع ایشان و او معزز و محترم نزد سلطان بود و از هر طرف هدایا بر ایشان میاوردند و هرگاه از حکام و ضباط اطراف تعدی بر عایا میشد اهالی بایشان عارض میشدند و ایشان پس از تحقیق ظالمین را گرفته حبس و تنبیه مینمودند و اگر زیاده از منال عمومی گرفته بودند از آنان باز پس گرفته مسترد مینمودند و بدینطریق بعلاوه مسند شریعت قوهء تنفیذ و سیاست نیز داشتند و هنگامی که ذکر ظهور باب شهرت یافت و رایات سود در خراسان مرتفع گشت و اهل قبور از نفحه صور بمفاد آیهء الی ربهم ینسلون قیام از اجداث نموده بسوی حق شتافتند جمعی از اهل محل و از اطراف نزد ایشان مجتمع شدند که بر سه حال بودند بعضی فی الحقیقه حالت طلب و تجسس از حق داشتند و برخی از علمای حسود و گروهی از حکام و ظلام تصور نمودند که ویرا بدین بهانه از میان برده آزادانه بهوای نفس خود عامل شوند و همه اظهار داشتند که تحقیق از چنین امر مهمی را احدی جز ایشان عهده نتوانند نمود و بر ایشان اسب سواری و مصاریف سفر حاضر کردند و چند نفری هم عازم همراهی با ایشان شدند پس ملا میرزا محمد متوکلا علی الله حرکت کرد و چون جناب باب الباب و اصحاب رهسپار سمت مازندران شده بودند ایشان هم بدانسو روانه گشتند و از آنده که با وی همراه شدند برخی در نیمه راه پشیمان گشته مراجعت نمودند و چند نفر با وی تا قلعه طبرسی رسیدند.

---

--- صفحه ۱۵۶ ---

و ایمان بدیع گشت و در معارك و مهالك ملازم موكب آنجناب گردید چنانکه در فتنه خراسان حضور داشت سپس با بعضی از نزدیکان و خاصان و با برادرزادهاش که جوانی محمودة الخصائل بود تا مازندران رفته در قلعه طبرسی در آمده از اصحاب عالیشان گردید و برخی نوشتهند که هنگام مرارده و موارد رسل و رسائل

---

و اسامی آنان چنین است آقا شیخعلی اهل قریه فیض آباد ملا محمد اهل مهنه آقا احمد و میرزا حسنخان از عبد الله آباد و ملا عبد الله از دوغ آباد و قبل از شروع غزوات در قلعه وارد شدند و بشرف ملاقات حضرت قدوس و جناب باب الباب و اصحاب رسیده بمقام یقین وارد شدند و رحل اقامت افکنده تن بقضا و رضای الهی در دادند و یکی از نفوس که جان بدر برد جناب ملا میرزا محمد بود و بسلامت مراجعت بوطن نمود ایشان حکایت میکردند که هروقت جناب باب الباب نفوس را برای حمله بر اعدا معین مینمود چندیبار نوبت بمن رسید و خدمت حضرت قدوس عرض کردم که من میل بشهادت ندارم و میخواهم محفوظ مانم آنحضرت بیاناتی در

وصف شهادت نموده میفرمود چون تو میل بشهادت نداری محفوظ خواهی ماند مطمئن باش لذا باطمینان بیرون رفته جهاد و دفاع نمودم و با وجود پنج زخم منکر که بکرات از گلوله و شمشیر بر بدن یافتم و در آنهمه بلاهای متواتره و مهاجمه اعدا و شبیخونها محفوظ مانده مراجعت بوطن نمودم تا نفوسی که موجب حرکت و مسافرت شده لاجل تحقیق این امر مرا روانه نمودند و من بواسطه سعی ایشان باعلی مراتب ایقان و اطمینان رسیدم بحقایق مطالب آگاه نموده آنچه را برای العین دیدم شهادت دهم شاید بشرف ایمان امر حضرت سبحان مشرف گردند ولی جمعی را بشریعه باقیه الهیه رهنما شد و آنان بمقام ایمان و اطمینان فائزند و گروهی از مدعیان محبت بعداوت قیام نموده بصدد قلع و قمع ایشان بر آمدند تا

---

### --- صفحه ۱۵۷ ---

فیما بین حضرت قدوس و شاهزاده مهدیقلی میرزا آنحضرت ملا یوسفعلی اردبیلی و ملا میرزا محمد مذکور و آقا سید رضا از اهل میامی را برگزیده برسالت نزد شاهزاده فرستاد و بالجمله برادرزاده اش در قلعه بشهادت رسید و او مستخلص گردیده بوطنش عودت نمود و پس از وقوع شهادت عظمی سالها در وطن میزیست و برادرش ملا احمد که پسر ارشدش بنوع مذکور در قلعه مازندران بشهادت رسید در قریه فیض آباد محولات میماند و ما شرح احوالشانرا در بخش ششم میاوریم .

و از مشاهیر رجال این امر در خراسان ملا احمد معلم حصاری بود تولد و نشو و نمایش در نامق از محال ترشیز واقع شد و والدش آخوند کربلانی اسمعیل از علما و خوشنویسان محسوب بود و ملا احمد پس از فراغ از تحصیلات ادبیه و دینی در آنحدود عزیمت عراق عرب نموده تحصیلات بیپایان برده بمقام اجتهاد رسید و بموجب تعصبات فقهائیه کمال اجتناب و احتراز از جماعت شیخیه داشت ولی

---

آنکه اسباب فراهم آورده ایشانرا بطهران احضار نمودند و معذک ایشان مظفر و منصور شده باز بوطن مراجعت کردند و اهل عناد پس از چند سنه دیگر باز اسبابی فراهم آورده ملا میرزا محمد را بذلت و مشقت اخذ نموده کند بر پا گذاشته غل و زنجیر بگردن انداخته دستها بعقب بستند و هکذا آقا میرزا احمد ازغندی را مانند ایشان در غل و زنجیر و کند نموده با اسرای ازغند که بیست و دو نفر بودند بمشهد کشیده در ارك حکومت محبوس نمودند و مدتی در حبس بداشتند تا آنکه بسعی جناب ملا احمد فیض آبادی و

صرف مبلغ صد تومان همه ایشان را از حبس خلاص کردند و ملا میرزا محمد آخرا الحیات در سال ۱۲۹۵ ه. ق از زندان خلاص شد و بفضای قدسی و روضه رضوان شتافت .

( مضمون تقریر استاد محمد رضای دوغ آبادی )

--- صفحه ۱۵۸ ---

تصادفاً با یکی از تلامذه سید رشتی معاشرت یافته از مقاصد و معارف آنطائفه با خبر گشت و بتوسط او نزد سید ذهاب و ایاب کرده متمایل بعقاید مذکوره گردید و در حوزه درس سید وصف تلامذهاش داخل شد و در قریه آه رود واقعه جنب جسر یعقوبیه با اعراب وصلت کرده سکونت و استقرارش در کربلا و در آنحدود شد و چون در خانه سید رشتی تعلیم و تدریس بفرزندانش مینمود بلقب معلم شهرت گرفت و این اخبار بسمع والدش ملا اسمعیل مذکور رسیده بعزم زیارت بقاع مقدسه و ملاقات پسر بکربلا شتافت و او را شیخی یافت و سخت بر آشفته متغیر گشت و همینکه بنامق عودت کرد با همه علاقه که بیسر داشت او را عاق خود خوانده از حقوق فرزندی و میراث محروم نمود و ملا احمد بطریق مذکور در عراق میزیست و در ایام توقف حضرت باب در کربلا مکرراً بزیارت آن بزرگوار رسید و تجلیل و احترام سید را نسبت بایشان دید از اینرو در بداعت اطوار و عظمت مقامشان متفکر و متحیر گردید تا چون سید از اینجهان رفت و ملاحسین بعزم تحقیق من له الحق عازم ایران گشت ملا احمد از او خواست که چون حق را در یابد برای وی بنگارد لذا آنجناب از شیراز مکتوبی باو نوشته ظهور بدیع را آگهی داد و او فائز بقبول و ایمان گردید و در یعقوبیه برادر زن خود و نه تن دیگر را دلالت و هدایت نمود آنگاه عزیمت ایران کرده بصوب خراسان شتافت و در موطن خود سه برادر کهترش شیخ محمد (فانی) و ملا ابوالقاسم و ملاعلی را باین امر رهبری کرد و بمعاشرت با باب الباب و اصحاب مأنوس و مألوف گردید و شوق نصرت و فداکاری برای این امر ویرا بحرکت و اهتزاز آورد لذا بعراق عرب و یعقوبیه عودت نموده با جمعی از علما و غیرهم بتبلیغ و مناظره و اجتهاج پرداخت و این خبر بسمع پدرش رسید باز مصمم

سفر بکربلا شد و در آنجا پسر را ملاقات نموده بابی یافت در آغاز از تغیر و تجدد عقیده‌هاش در حیرت شده  
نکوهش نمود و چون بصدد تحقیق بر آمده

--- صفحه ۱۵۹ ---

موفق باقبال و ایمان شد و بنامق برگشته اعلان داد که ملا احمد راه صواب پیموده من از او کمال رضا و  
خرسندی دارم و ملا احمد بالاخره با زوجه‌هاش در یعقوبیه وداع گفته طفل صغیرش علی نام را باو وا گذاشته و  
خود با دو برادر زن و هشت تن دیگر بخراسان برگشت و عشق زیارت و درك محضر حضرت نقطه اولی عنان  
اختیار از کفش ربود لاجرم بصوب ماکو شتافت و این در اواخر ایام سجن ماکو بود و بنعمت لقا حضرت نائل  
گردید و حسب الامر عودت بخراسان کرد و کتاب مستطاب بیان را که از روی خط آقا سید حسین کاتب استنساخ  
نمود و برخی از مواضع آن بخط حضرت تصحیح یافت با خود بوطن آورد و چون در آنموقع هنگامه طبرسی  
برپاگشت ملا احمد باتفاق هم‌رهان مذکور عزیمت قلعه کردند و همینکه بقریه در قرب مقبره طبرسی رسیدند  
آخوند قریه پی بقصد ایشان برده نقش تعرض بایشانرا در ضمیر بست و جاسوسان و مفتشین دولتی نیز در آن  
اطراف پی دستگیری بابیان میگشتند لاجرم ایشان ورود بقلعه نتوانستند و بصوب خراسان مراجعت کردند ملا  
احمد اولاً بمشهد در آمده با سرتیپ عبدالعلی خان سابق الوصف که رئیس توپخانه اردوی خراسان بود ملاقات  
نموده برعایت و حمایت او از خطر ایمن گشته بوطن رفت و از فوت پدر با خبر شده متأثر و محزون گردید و  
اهالی چون در خصوص احوال و افکارش مسموعات و معتقدات مختلفه داشتند و در حیرت بودند گروه گروه  
بصدد تجسس و تحقیق بر آمدند و او رایت تبلیغ بر افراشت و تمامت اعضا عائله منتسبین خود را از برادران  
سابق الذکر و خواهران که یکی از ایشان ملافاطمه نام داشت و نیز جمعی دیگر را باین امر هدایت کرد لذا  
بواسطه ملا احمد و پرورده هایش گروهی از نامق و حصار بسلك بابیه در آمدند و کتاب مستطاب بیان فارسی  
در آنحدود نشر یافت پس ملا احمد در حصار که از محال کوهستانی شمالی تربت حیدریه است متزوج شده  
سکونت گرفت و برادرش ملاعلی در نامق قرار داشت

--- صفحه ۱۶۰ ---

و بنشر و تبلیغ این امر پرداختند و ملا احمد بعد از واقعه شهادت عظمی سفری بمحولات نموده يك نسخه از کتاب بیان فارسی بملا میرزا محمد فروغی داد و با میرزا احمد از غندی پیوسته مکاتبه داشت و بواسطه او کتاب بیان و دعوت و تبیین این امر در آنحدود انتشار یافت و بتألیف رسالهء استدلالیه و نظم اشعار مشغول شد و مکرراً بسائر نقاط خراسان از قبیل نیشابور سبزوار ترشیز تربت از غند سفر کرد و جمعی را بسوی امر بدیع رهنمون گردید و اسامی بعضی از مشهورین که در حصار و نامق بواسطهء او و برادرانش خلعت ایمان جدید در بر کردند و مؤمنین اولیه دو قریه مذکور بودند چنین است در حصار کربلانی محمود کربلانی اسحق کربلانی علی جمعه کربلانی رمضان آخوند ملا احمد سید حیدر سید سلیمان آخوند ملا ابراهیم ملا عبدالغنی \_ در نامق دهباشی اسحق از رؤسا قریه و سه پسرش یوسفعلی کدخدا اسمعیل نجفعلی وکیل شیخ عباس و برادرش ملا ابراهیم حاجی محمد بیک شیخ اسحق ملا حسین ملا حسن سید حسن میرزا تقی و پسرانش و بدین طریق ایام جناب ملا احمد معلم در دوره اولی بخدمت امر بدیع گذشت و تتمه احوال سعادت مال او و خاندان را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر میرزا محمد باقر قائینی معروف بهراتی بن میرزا محمد مهدی هروی الاصل از علمای محترم ساکن شهر مشهد و متصف بوفرت علم و کثرت مال و قوت تدبیر و سیاست و قدرت هنر و کفایت و بسط ید و سخاوت بود و در اوائل ظهور این امر بواسطهء جناب ملاحسین بشرویه هدایت یافته بشعلهء ایمان و عشق برافروخت آورده اند که بی پروا بمنبر برآمده انبوه مخلصین و مأمومین خود را ابشار و ابلاغ ظهور نمود و قریب چهارصد تن بتبعیت او اقبال کردند و با تمامت قوی و قدرتش بنصرت این امر و معاونت باب الباب پرداخت و عمارت خویش را ترمیم و تقدیم داشت تا آنجناب و حضرت قدوس و سائر اصحاب مجتمع شده اعلا لول الامر بدیع

--- صفحه ۱۶۱ ---

نمودند و اجتماع انام بدرجهء شد که سماورهای متعدد برای چای کفایت نکرد لا جرم در دیگ بزرگ مسی آب جوشانده چای نهادند و تمام حاضرین را پس از اختتام مقالات و دلالات شام و یا نهار میدادند و کل مصاریف را جناب هراتی عهده میکرد و یکی از حجرات تحتانی خانه را مخصوص استحمام حضرت قدوس مقرر داشته

زوجه مؤمنه محترمه‌اش همه روزه از شدت اخلاص حجره را با دست خود تنظیف میکرد و فتنه مشهد بواسطه گرفتاری مستخدم میرزا محمد باقر شروع شد و چنانچه در بخش سابق آوردیم او باتفاق اصحاب انبوه اشرار را تا قرب مدرسه نادری راندند و هنگامی که باب‌الباب و اصحاب از مشهد مهاجرت نمودند فرزند ارجمندش میرزا محمد کاظم را که نوری و نابالغ و در سن مراهق بود و قدی رشیق و خدی کالور دالبریق داشت همراه گرفته از آنجناب خواهش نمود که در جند الهی بانجام وظیفه و خدمتی متباهی باشد لذا میرزا محمد کاظم بسمت آبداری معین گردید و میرزا محمد باقر آنجناب را ظهیر و ناصر و وزیر مشاور و در عرض راه علمدار سپاه بود و شدت قوت و شجاعت و تدبیر و سیاستش در ایام قلعه طبرسی معروف و مشهور گردید گویند بنا مثنی قلعه که بهندسه کامله تمام شد ب فکر و نقشه او بود و او برای عظمت بنیه و قوه بدنیه و طول قامت در السن اصحاب میرزا محمد باقر بزرگ شهرت داشت و کیفیت شهادت پر از غیرت و شهامتش در آمل مازندران و استخلاص میرزا محمد کاظم را در بخش سابق نگاشتیم و چون میرزا کاظم بمشهد مراجعت کرد مادر محترمه‌اش نخست گمان برد که فرزند دلبنده روی از شهادت برتافته از صف جند الهی گریخت و ابراز عدم رضایت و اظهار ندامت و ملامت نمود و همینکه دانست ویرا سپاهیان از جهت صغر سنش مستخلص داشتند مسرور گردید و از مقبولیت شهادت آقا میرزا محمد باقر افتخار و مباهات کرده در مجالس نقل و شیرینی حاضر ساخت و هر چند برادر آقا میرزا محمد باقر

### --- صفحه ۱۶۲ ---

از آنمصیبات شدیدة بیتابی و بیقراری مینمود اعتنائی نکرده وقعی نمینهاد و نبیل زرنندی در ضمن توصیفات وی چنین نگاشت که اول مقبل و ناصر امر الله در مشهد و بانی بیت بابیه مشغول خدمات حضرت قدوس و در قلعه طبرسی پس از شهادت جناب باب‌الباب سردار اصحاب و انیس و جلیس و مشیر و مشار آنحضرت گردید و بالاخره باشد باسیا و ضرا در راه محبت مالک اسمی شهید شد و از لسان طلعت اعلی باعلی الخطاب مذکور و خلفش میرزا محمد کاظم مذکور و برادرش ملا علی اصغر مشهور بودند و شرح احوال خاندانش را در بخش ششم مینگاریم.

و از مشاهیر رجال بابیه خراسان میرزا محمد تقی جوینی ساکن سبزوار و از دبیران و مستوفیان نامدار بود و در اوائل طلوع فجر هدایت بواسطه جناب باب الباب فائز بایمان شد و در سلک خواص اصحابش منسلک گشت و در فتنهء خراسان بنصرت اصحاب قیام کرده در موکب آنجناب بمازندران رفت و بنا بروایت نبیل زرندی او وحده قاتل خسرو قادیکلانی بود و در بعضی از غزوات قلعه سردار چند ایمان شد و پس از ختام امر قلعه با حضرت قدوس اسیر و مغلول گردید او را هم ببارفروش بردند و سر از بدن جدا کرده در معابر و اسواق گرداندند.

ودیگر از معاریف مؤمنین خراسان حاجی عبدالمجید نیشابوری تاجری شال و فیروزه فروش معتبر ساکن نیشابور بود و در اوان ظهور امر بدیع اقامت مشهد و در قرب چهار سوق دکه سمساری داشت و بواسطه جناب باب الباب فائز بایمان جدید گردید و پس از عودت حضرت باب اعظم از سفر حج بشیراز شتافت و سپس در مشهد مقیم بوده با آنجناب و اصحاب مرافقت مساعدت نمود و در سفر بمازندران از مشاهیر اصحاب رایات سود شد و با ثروت میراثی از پدر و با آنچه در مقدرت داشت بخدمت قیام کرد و در جنگل مبلغی مهم از نقود و غیرها تسلیم خسرو قادیکلانی نمود سپس حسب دستور آنجناب تمامت امتعه و اشیا ثمینه را دور ریخته منقطعاً

### --- صفحه ۱۶۳ ---

عما سوی الله بمقبره طبرسی نهاد و تا آخر کار قلعه بمدافعات و تحمل بلیات بسر برده در خاتمه دستگیر شد و نوعی که در بخش دوم نگاشتیم خلاصی یافته بخراسان عودت نمود و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بیان تنمه احوال او و پسر نامدارش آقابرگ (بدیع) و شرح کیفیت شهادت پسر در سال ۱۲۸۷ و شهادت پدر در سال ۱۲۹۴ در بخش پنجم و ششم میاوریم و دخترش زوجه سید ابو محمد در مشهد و پسرانشان آقا سید آقا طبیب از مشاهیر احبا و نیز سید بدیع الله بودند دیگر از اعظام مومنین خراسان میرزا عبدالوهاب ترشیزی از معاریف متقدمین بابیه خراسان حضرت نقطه اولی ویرا برای تحفظ از شرور اعدا تغییر نام داده میرزا جواد خواندند و در سنین نفی و سجن آنمظلوم از شدت ایمان و غلبه اشتیاق غالباً در راه و منزل خود را نزدیک رسانده درك ملاقات نمود و در مدت سجن ماکو اقامت تبریز جسته از زیارت آثار صادره و نیز از دیدار

اصحاب نامدار بهره مند گشت و سالها بعد از واقعه شهادت عظمی بغایت ثبوت و استقامت بر قرار بود و ما  
ذکری از احوالش در بخش ششم میاوریم .

و از اکابر علما اصحاب خراسان ملاشیخعلی (عظیم) ترشیزی از تلامذه و اصحاب سید رشتی و متصف  
بعلم و فضل وافر و همت و شهامت باهر بود و بواسطه جناب باب الباب بعرفان و ایمان بدیع فائز گشت و بشرف  
زیارت و صحابت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و بتطبیق عدد ابجدی حروف شیخعلی با عظیم بان نا عظیم  
ملقب گردید و بعضی نوشته‌ها که هیجده نسخه از کتاب تفسیر سوره یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی  
از خطب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت از شیراز بطهران برد تا محمدشاه و حاجی میرزا آغاسی را  
هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد آیات و کلمات مذکوره را بمیرزا محمود مجتهد و جمعی از  
علما و امرا نامدار رسانده از طهران سفر نمود و در ایام اقامت حضرت

#### --- صفحه ۱۶۴ ---

در شیراز و اصفهان غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده مأموریت‌های عظیمه مییافت و ایام تبعید آنمظلوم بعنوان  
طهران برای استخلاص و رفع ظلم همی کوشیده با مهمین مؤمنین ساکن طهران مراسله نموده چاره برانگیخته  
در صدد مقاومت با غلامان و سواران دولتی بود و سپس در سنین سجن پیوسته خویش را بمحضر اعلی رسانده  
بامور خطیره مبادرت نمود و اوامر حضرت را بمؤمنین بلاد ابلاغ میداشت چنانکه قبل از بردن حضرت از ماکو  
بچهریق ویرا برای ملاقات با یحیی خان و دلالت بمقام و مقصد آن بزرگوار فرستاد ولی دولتیان آوازش را  
شنیده پیوسته در کمینش بودند و او ناچار مراعات احتیاط نمود و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی خطاب  
باو توقیعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافته ویرا بتخصیص و تشریف عظیم سرافراز فرموده ندا قائمیت  
را بواسطه او باسمع و آذان رساندند و هی هذه الله اطهر ان یا خلق الله کل تقرون ثم لتؤمنون و توقنون  
هو الاعلی بسم الله الامنع الاقدس شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثم یحیی و انه  
هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کلشی یخلق ما یشا بامرہ انه کان علی کلشی قدیرا ان یا علی قد اصطفیناک  
بامرنا و جعلناک ملکا ینادی بین یدی القائم انه قد ظهر باذن ربه ذلک من فضل الله علیک و علی الناس لعلمهم



يشكرون ان يا على اننى انا نار الله التى يظهر الله يوم القيمة و كل بها يبعثون و ينشرون و يحشرون و يعرضون  
ثم هم فى الجنة يدخلون قل ان الذين دخلوا فى الباب سجدا فو ربّ السموات و ربّ الارض ربّ العالمين اذا يزيد  
الله على نارهم عدد الباب و ليعلن لهم نوراً فاذا هم يعلمون ذلك قائم الذى كل ينتظرون يومه و كل به يوعدون  
انا قد صبرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحصن كلشئ حتى لا يبقى الا وجه ربك ذى العزة و الجلال و ما شهدنا  
على روح ايمان يومئذ انا عدد الوجه انا كنا به عالمين و ان اول من بايع بى محمد رسول الله (ص) ثم على (ع)  
ثم الذين هم شهدا من بعده

### --- صفحه ١٦٥ ---

ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين و الصديقين و الشهداء و الذين هم بالله و آياته موقنون  
من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا نار الله التى كل بها ليمحصون فاذا يبعثهم الله من مراد  
انفسهم و يخلقهم بمثل ما قد خلقهم اول مرة انه كان على كلشئ قديرا قل ان الله بما قد نزل من قبل من الايات فى  
ام الكتاب قد خلق محمدا ثم ما شئ كذلك يخلق الله يومئذ ما يشأ بقوله كن فيكون و من ينتظر بعد هذا ظهور مهدى  
او رجع محمد او احد ممن آمن بالله و آياته فاولئك مالهم من علم الى يوم يرجعنى الله و من آمن بى ذلك يوم  
القيمة فاذا كل فى خلق جديد انا قد بدنا ذلك الخلق و انا لنعيدنهم و عدأ علينا انا كنا قادرين و من يرزق من بعد ما  
رزقوا من قبل من كل ما هم ليدينون فاولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا من قبل فى القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم  
تعملون انا قد انشأنا نشأة الاخرة و ارفعنا كل ما كان الناس به ليدينون قل ان الهوا يطهركم بمثل ما يطهركم الما  
ان يا عباد الله فاشكروا و من يعمل بعد ان يوصل الله حكم حجة ربك فلا يقبل عنه من شئ و ان يومئذ كل مثل  
الذين اوتوا الكتاب من قبل مالهم حكم الا من يدخل فى دين الله و كان من المخلصين و من يتلو آية من الكتاب او  
يروى حديثا من بعد يريد ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيدخلهم الله ربهم فى دين الحق انه  
كان على كلشئ قديرا قل لو اجتمع الناس كلهم اجمعون على ان يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا و لن يقدروا و  
لو كانوا على الارض عالمين فلتأمرن الناس كلهم اجمعين ان يقرئوا بالليل و النهار الاية التى قد نزلناها فى اول  
الكتاب ليرزقن برزق ربهم و كانوا بالله و آياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمنوا بالله و آياته و

لتنصرون في دين الحق بما انتم عليه مقتدرون قل لا تحضرون المقاعد التي كنتم فيها تصلون و لتحضرون بين يدي  
الله و لتنصرون الذي قد رجعوا الى الحياة الاولى و لتأخذن حق الله باذنه انه كان بكلشي عليمًا سبحانك اللهم  
فاشهد على فاننى

--- صفحة ١٦٦ ---

انا ما فرطت في الكتاب الاول من شئ بما نزلت فيه انه لا اله الا انا الا اياى فاتقون لتوقن كل نفس بما قد فصلت فيه  
ان لا يكن من بعد الله و آياته حديثاً كان الناس به يؤمنون سبحانك اللهم قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا  
لا جعلن النار لمن قد دخل في الباب نوراً و رحمة من عندك انك كنت ذا رحمة عظيماً قل ان الله حق و ان ما دون  
الله خلق له و كل له عابدون ان يا خلق الله انه لا اله الا هو و اننى انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه  
لمهدى موعود في ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك  
الكتاب رحمة من لدنا للعالمين لنلا يقول احد لو علمنى الله ظهور مهدى او رجع محمد و الذين هم شهداء من بعده  
ثم المؤمنون لكنت من المحضرين قل ان الله ربي لغنى عليم و شيخ عظيم همينكه توقيع مبارك بدستش رسيد  
بيدرنگ باستنساخ و نشر آن پرداخته مكاتيب متحدالحن بمعاريف بابيه نگاشته مسائل و تعاليم مندرجه در توقيع  
را منتشر و مشتهر ساخت و صورت برخى از مكاتيبش چنين است بسم الله الاقرب الاقدر شهد الله انه هو بلا  
نقى و لا ثبوت و لا صعود و لا هبوط بل هو هو كما هو و لا يمكن ذلك الا له وحده لا شريك له و انه كان على  
كلشي قديرا شهد الله ان محمداً رسوله و الشهداء من بعده اوليائه و ابواب الهدى من بعدهم مرايا ظهوره التى كل  
بهم يهتدون شهد الله ان حروف الحى هم الحق و هم مراقد رجوعهم و ان المؤمنين بعضهم مراقد بعض من النبيين  
و الصديقين و الشهداء و الصالحين و الكل قد رجعوا الى الحياة الاولى و هم بامر ربهم يعملون ان يا اوليا الله و  
احبائه في بلاده على كلكم تكبيراً كبيراً عالياً رفيعاً منيعاً علياً عظيماً ثم اعلموا ان هذا كتاب عظيم من الكتاب المبين  
الذى باحرفه يظهر المضمهر بكله و الكل به يستيقظون من رقدة غفلاتهم ثم الكل به يهتدون فاقرنوا كلكم آية اول  
الكتاب كل يوم و ليلة ٣٦١ مرة لعل الكل برزق ربكم يرزقون ثم ابعثوا صورته الى اولى العلم و الحكم منكم في

--- صفحة ١٦٧ ---

كل البلاد على سبيل الحكمة ثم الى الطالبين لظهور الحق ليتم الحجة و يكمل النعمة لعل الكل بايات ربهم يتذكرون و لا تقصروا كلكم فى البلاغ و النصر كما قعدتم عنه من قبل حتى قضى ما قضى من الامر و لا تياسوا من روح الله و عفوه و تداركوا مافات عنكم لعلمكم بذلك ترحمون ان كنتم تريدون الحياة الدنيا و زينتها الطيبة التى احل الله لكم فى الجنة الاولى و الحياة الباقية و الرضوان الاكبر الدائم الذى وعد الله لكم فى النشأة الاخرى فهى عند الله ربكم حسن ثواب الدنيا و الاخرة فسابقوا اليها كلكم اجمعون و استعدوا اليوم طلوع شمس نقطة طلعة الغر (١) العلوية من مغربها و لا تصبروا بقدر شرب ما لو سمعتم بسيرها فان الموعود قد ظهر بكله لعلمكم بذلك كل خيركم تدركون و الا فالله ربكم غنى عن اموالكم و انفسكم و نصركم و ابلاغكم و خبركم و ارشادكم كلكم اجمعين يا اهل ارض الطبا و الكاف و الصاد بلغوا ما امرتم من ربكم و اخبروا اخباركم النافعة لنا و ارسلوا سواد كتاب الاصل الى الاصول و لا ينظر الى سواد خطى الّا الاحبا لئلا تقع فتنة فى بلادكم انتم بها تبتلون يا سيدنا ١٤ (٢) عليك و على سائر اهل بيت الرحمة صلوات من رب العباد و انتم يا مولانا الكريم و سائر احبا الكرام من اهل ارض الشين بلغوا ما امركم ربكم من كتابه الى كل البلاد و العباد بلا فتنة لكم لا سيما الى اهل اليا مع سائر خطوطها الى صاحبها (٣) و الى الجزيرة (٤) التى كان ربكم فيها و استعدوا اليوم لقائه لان اليوم كان مستعداً لظهوره الذى كل به يفرحون يا سيدى كن على يقين ان اباك يكون صحيحاً سالماً معززاً مكرماً فى ارض اليا غير معروف الا عند بعض الاحبا ينتظر امر ربه فكونوا من الشاكرين و اعتذر من كلكم عن عرض العرائض و ذكر اشخاصكم لما تعلمون من صلاحى و صلاحكم و اشتغالى و خفائى من اعين اعدا الله فكونوا منتظرين لزيارتكم و مستعدين لنصرتكم قبل حين و حين حين و بعد حين و قولوا (١) جناب باب الباب (٢) ميرزا جواد بن خال (٣) جناب وحيد (٤) بوشهر

--- صفحة ١٦٨ ---

كلكم ان احمد لله رب العالمين حرره ١٠٢٠ (٥) ( الذى صدر بافتخاره هذا التوقيع المنيع الرفيع و افتخار كل العالمين ) و صورت مكتوب ديگر اين است هو الاعظم الاعلى الامنع الاقدس بسم الله الاعز الرفع شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر يحيى و يميت ثم يحيى و يميت و انه هو حى لا يموت فى قبضته ملكوت كلشى يخلق ما يشا بامر الله انه كان على كلشى قديراً يقرء فى كل يوم و ليلة ٣٦١ مرة شهد الله ان محمدا رسوله و الشهدا من

بعده اوليائه و ابواب الهدى سفرائهم و اركان بيته و حروف الحى مظاهرهم و مرآته بهم بدء الله خلقه و بهم اعد  
ثم الكل بهم يهتدون ان يا اوليا الله الذين خصكم الله ربكم بالذكر فى كتابه عليكم تكبير من ربكم و رحمة طوبى لكم  
صرتم بذلك من الفائزين المستبشرين يا احبا الله كلكم ان كنتم تريدون طيب عيش الدنيا و خير حيوه الاخره و  
رضوان ربكم فها عند الله حسن ثوابها فانصروا بقلوبكم و ابدانكم ثم باولادكم و اموالكم تجدوا بعونه مغام كثيرة  
تأخذونها فى سبيله و يكف ايدى الناس و يجعلكم ملوك دار الرضوان بما صبرتم فى نصره و كنتم من المجاهدين لا  
كما قعدتم من نصره من قبل حتى ادرك فيضه من سبقت له عناية ربه و قضى ما قضى من حسن تقديره بسوء  
حظكم عسى الله ان يعفو عن بعضكم لو ادركتم فيض نصركم فى يوم ظهور نصره و طلعة ظهوره و كنتم من  
المستعدين ذلك لما اراد الله لكم من طلوع طلعة شمس احسانه عليكم و الا فالله ربكم لا يزال كان غيناً عن العالمين  
فانتظروا يومه و لا تنظروا مع الله و آياته حديثاً بعده فانه هو الذى ارسل الرسل و الصديقين كلهم ثم اماتهم ثم  
احياهم و ابعثهم من قبورهم و هو الظاهر فوق خلقه و القاهر فوق عباده و القائم على كلشى بامرهم و هو العزيز  
الحكيم هذا اجمال ما يمكنى من ابلاغ امر ربكم بحكمه و سابغكم تفصيله بحوله و حسن توفيقه لنستغفره و نقول  
فى كل حين و قبل حين و بعد حين على كل شأن و قبل شأن و بعد شأن ان الحمد لله ربنا رب السموات و رب  
الارض (٥) شيخعلى

--- صفحه ١٦٩ ---

رب العالمين و بالجمله ملا شيخعلى عظيم در قسمت عراق ايران و غالباً در طهران بنوع احتياط و اختفا زيسته با  
اعاظم بابيه معاشرت جسته مورد توجه ايشان شده باستناد بتوقيعات اعلى خويش را ناصر و منصور در بيان  
خوانده همگى را بنصرت و قيام برانگيخت و از اينرو فتنه سال ١٢٦٥ و سال ١٢٦٨ برخاست و جمعى كثير از  
بابيه دستگير و قتل گشتند و در سال اخير شيخ عظيم را كه مخفى و متوارى بود و عظمت مقامش بر دولت  
واضح و روشن گرديد تجسس کرده ماخوذ و محبوس و مقتول نمودند و شمهء از احوالش در بخش لاحق ضمن  
بيان واقعه مذكوره مسطور ميگردد .

و از علما مؤمنین خراسان حاجی میرزا حسن از علمای مشهد بواسطه جناب باب الباب فائز بایمان بدیع گردید و در سلك اصحاب آنجناب بوده همه جا در فتن و مخاطر همراه گشت ولی در مخاطر مازندران و غیرها مستخلص و محفوظ ماند و پس از واقعه شهادت کبری در مشهد میزیست آنگاه بطهران رفته با شیخ عظیم مؤانست جست تا در فتنه عمومیه طهران بسال ۱۲۶۸ گرفتار شده بشهادت رسید و در توقیعی خطاب باو این بیانات مسطور است و انا لنعلم حکم ما انشأت فی علم الاصول ان اتکل علی الله و امح الکتب کلها و خذ عطا ذکر اسم ربك هذا و کن من الشاکرین الی قوله و لكل من صدق بایاتنا فرض ان یمحو کل کتب القوم الا بعضاً من آیات البابین من قبل حکم البدع و ان ذلك حکم عدل من لدن امام حی عظیم ان احملا الکتب الی الارض المقدسة ثم انزلوها علی یم الفرات لیثبت قلوب المومنین من حکم الکثرة و لتکونن من الخاشعین .

دیگر ملا حسن بجستانی از حروف حی که اجمالی از احوال و کیفیت ایمانش در بخش سابق گذشت در سنین اولیه ارتفاع این امر قیام و اقدامی داشت و بقدر مقدور ببیان و استدلال میپرداخت ولی همینکه نانه فتن بالا گرفت و ندا

### --- صفحه ۱۷۰ ---

عظیم و آثار ایام اخیر حضرت رب اعلی و عظمت مقام اصحاب متدرجاً مکشوف و مشهور گردید و ضعفاً در ایمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند ملا حسن نیز درک آنمراتب را نتوانسته اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد و خصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی منحرف گشت و معدک دچار تعرضات اعدا بود چندانکه اقامت بوطن نتوانست و مهاجرت بکربلا کرد و ذکری از مال احوالش در بخش ششم مینماییم.

دیگر ملا علی بجستانی بن ملا محمد از ملایان بجستان که بعلت شدت زهد و تقوی بلقب صالح شهرت یافت و از معاریف محل بود ولادتش بسال ۱۲۳۹ و نشو و نما و تحصیلاتش تا سن چهارده سالگی در بجستان شد پس بمشهد رفته تا بیست سالگی اشتغال بتحصیل داشت آنگاه عازم عراق عرب شده بتکمیل علوم پرداخت و در آنجا صیت ظهور حضرت نقطه اولی بسمعش رسید و از حاجی شیخ مرتضی انصاری جویای حقیقت شد و شیخ طبق اسلوب خود چنین جواب داد ای آخوند مسائل اصول دین چه ارتباطی بمن دارد و ملا علی پس از فراغت از

تحصیلات بمشهد برگشت و علما و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مسجد و منبری باو واگذار شد و بعداً اختیار قرآن مقبره سپهسالار باو سپرده گشت و طولی نیافته سفر بجزستان نمود و بواسطه آقا سید ابراهیم و پسر برادرش آقا سید عبدالحسین که حضور محضر جناب باب الباب یافته فائز شدند تصدیق وایمان حاصل نمود و باتفاق یکدیگر بنای نشر امر بدیع نهادند و ملایان محل مطلع شده بمضادت و مقاومت بر خاستند و شکایت بمشهد نوشتند و بالاخره دو سید محترم مذکور و جمعی دیگر از مؤمنین را بمساعدت اشرار دستگیر کرده اموالشان بیغما بردند و از ایشان التزام گرفتند که تبلیغ ننمایند و چون با ملا علی نیز خطاب و عتاب و بازخواست نمودند مجبوراً با عائله مهاجرت بمشهد نمود و با ملاصادق مقدس معاشرت گرفت و بدرک

### --- صفحه ۱۷۱ ---

ملاقات جناب باب الباب همی رسید و او را دستور دادند که در مشهد با مراعات حکمت قرار گرفته مرکز ارسال و مرسل مؤمنین گشت و وقتیکه معلم حصاری نسخهء بیان تصحیح شده از محضر اعلی بیآورد چندین نسخه برای بابیان بلاد نمود و دو نسخه وقف برای مؤمنین مشهد ساخت و در موقع ارتفاع هنگامهء قلعهء طبرسی برای التحاق رفت ولی واقعه خاتمه یافت و ناچار بعودت گشت و با حاجی عبدالمجید و ملا میرزا محمد همدم و همراز گردید و در مشهد برجای بود که واقعه شهادت عظمی واقع گردید و ما بقیه احوالش را در بخش ششم میاوریم.

دیگر ملا خدابخش قوچانی از تلامذه سید رشتی و ساکن کربلا بود و پس از فوت سید در طلب حق باتفاق ملا علی بسطامی و همزمان بشیراز رفته فائز بایمان بدیع گردید و در سلك حروف حی منسلك گشت آنگاه بکربلا عودت کرد و در واقعات خطیرهء اصحاب داخل نشده مصون ماند و ذکر تتمه احوال او و خاندانش را در بخش ششم میاوریم.

و از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه حاجی ملا عبدالخالق شهیر یزدی و بنا بقول حاجی میرزا جانی اصلا یهود و از علما تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیة بمقامات رفیعه رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشرار تحمل

نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد بخانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد بمشهد مهاجرت و اقامت کرد در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر و عظم برقرار نمود و چندی نگذشت ملاهای مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تنجیس نمودند و عوام را تهییج کرده بر او هجوم بردند و کار بجائی کشید که حاجی خانه نشین گشته بمجامع بلد حتی در گرمابه برای استحمام راه نداشت

--- صفحه ۱۷۲ ---

و در آغاز ظهور این امر بدیع بواسطه جناب باب الباب اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد و عریضهء حاکی از درجات محبت و اخلاص بحضرت فرستاد و **هذه صورة كلماته السلام على ذكر الله الا فخم للعرب و العجم و رحمة الله و برکاته الحمد لله الذى فتح لبابه الحطة باباً و جعله رفيعاً منيعاً و الشکر لله الذى وضع لذكره الاعظم ذكره و نصبه تاماً سوياً و الصلوة و السلام على اول نور نوره الله فصيره سراجاً منيراً ثم الصلوة و السلام على آله الذين هم آل الله حقاً حقيقاً و غبّ هذا باى لسان اشكر الله لتشرفى بخدمتك زماناً طويلاً و باى بيان اعتذر اليك من غفلى بحالك و احزناً كثيراً و باى خطاب اثنى على الله حيث كتبت لى عبداً مطيعاً فهنيئالى ثم هنيئالى بان رآنى عبد الله حول الباب مقيماً فيا حبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدل حتماً مقضياً فيا ربى و الهى اسنك الوصول فى خدمة سيدى و مولای سريعاً قريباً و احشرنى فى زمرة اعوانه و انصاره و اصحابه خالصاً صفيماً بحق الذكر الاعظم الذى جعله الله لنا شمساً**

---

حقیر گوید در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملا عبدالخالق یزدی شدم و ایشان از جمله معظم علما و اجله اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلسی سخن حضرت بمیان آمد فرمود که من حیرت دارم ازین ادعای عظیمه زیرا که در شیراز امامت میکردم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردند پیش من و فرمودند که این وجود است که بفلاح و تقوی آراسته و اما سواد ندارند شما قدری متوجهش باشید من بعد از قبول او را سپردم بیسر کوچک خود و چند روز دیگر پسر آمد شکایت و گریه میکرد که شخصی را بمن سپرده که اصلاً مقدمات ندیده باید امثله بخواند و درس امثله گفتن شأن من نیست بعد او را فرستادند بتجارت حال

نوشتجات عالیّه و آیات بی بدیلّه می بینم عظم متحیر مانده و پسر بزرگ همین آخوند از جمله علما بود و در جنگ مازندران شهید شد و گفتند که خود آخوند هم بعد تصدیق کرد ثابت نشد

( ملا عبدالرحیم قزوینی )

--- صفحه ۱۷۳ ---

مضیناً و در توقیعی که بجواب وی صادر شده اینکلمات مسطور لقد رفع الیوم الی کتاب من عبدك الذی انتخبته لعهدك و اصطفیته لمحبتك و خصصته بذکر اسمہ فی الكتاب . فالهمه اللهم تقدیرك و نصرتك کیف شنت و انی شنت فانه ناصر لامرك و مرتقب لدولتك و منتظر لامرك و بالجمله حاجی از جهت اشتها بنام بابی مورد تعرض ملاهای مشهد شد آنچه سعی کردند او را از منبر و وعظ و ذکر و ترویج این امر باز دارند نتوانستند و پسرش شیخ علی نیز بواسطه جناب باب الباب مؤمن باین امر شده در موکب وی با جمع اصحاب بمازندران رفت و در قلعه طبرسی بشهادت رسید و در آن هنگام بیست سال داشت ولی حاجی پس از شهادت پسر و خاتمه امر قلعه تاب تحمل بلیات و افتانات نیاورده دچار سوء خاتمه گشت چنانکه در لوحی صادر از قلم ابهی چنین مسطور ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فداه در قمیص بابیت ظاهر اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت باو مشهود تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا

جمال مبارک میفرمودند روزی جناب وحید پیش من آمدند و لوحی از حضرت اعلی در دستشان بود ذکر نمودند که این باید بملا عبدالخالق برسد من بجناب وحید گفتم که فرمودند شما برسانید یا دیگری ذکر نمود بمن امر شده من گفتم الان در خانه میرزا زمان نوری منزل دارند ببرید و برسانید رفتند و بعد از قلیل مدتی آمدند که بردم دادم چون میخواست وضو بسازد در بالای ارسی اطاق گذاشت تا بعد از فراغ از نماز بخواند و من صبر نکردم و آمدم و بعد از ساعتی خبر آوردند که بعد از فراغت از نماز لوح را تلاوت کرد چون باین آیه عظمی و نفعه کبری رسید انا القانم الحق الذی انتم بظهوره توعدون لوح را انداخت فریادش بلند شد که ای داد که پسر من بنا حق کشته شد.

( نبیل زرندی )



--- صفحه ۱۷۴ ---

نازل قوله تعالى اننى انا القائم الحق الذى انتم بظهوره توعدون بعد از قرانت صيحه زد و باعراض تمام قيام نمود و جمعى در ارض طا بسبب او اعراض نمودند . الخ

و از اعظام مؤمنين اهل مشهد ميرزا عليرضا مستشار الدوله و مؤتمن الملك سبزوارى الاصل در سنين اوليه ظهور بديع بواسطه جناب باب الباب فوز بايمان يافت و غلبه ارادت حاصل نمود و با وجود شهرت لقب و نام و عظمت و مقام و ثروت مكننت تمام بعنوان بابى مشهور شده پيوسته از نصرت و مساعدت مالى دريغ ننمود و هنگام حركت آنجناب با اصحاب از مشهد براى تهيه ما يحتاج سفر از نقود و مراكب و غيرها بذل همت كرد و در اواخر آندوره برادر كهتر خود ميرزا محمد رضا مؤتمن السلطنة را بخانه ملاصادق مقدس برده در زمرهء مؤمنين وارد كرد و ما تتمهء احوال آنخانواده را در بخش ششم مينگاريم.

ديگر آقا عليرضا تاجر شيرازى نيز بواسطه آنجناب مؤمن شد و در هنگام حركت از مشهد بصدد تفرير حساب و ترتيب امور خويش شد تا مرافقت و نصرت نمايد ولى سامخان بيگلر بيگى ويرا دستگير کرده چوب وافر زد و نقود فراوان گرفت و لذا نتوانست با اصحاب همسفر شود و در بخش ششم تتمه احوالش را مياوريم .

ديگر عبد مؤمن در ايام جوانى در مدرسه ميرزا جعفر مشهد با آقا عليرضا مذکور و جناب باب الباب معاشر و مؤانس بود و بعداً بواسطه آنجناب فائز بايمان بديع گرديد .

و در قريه مهنه از خاك تربت نخست ملا محمد پيشنماز فائز بايمان بديع شده پسران خود ملا احمد و ملا حسين و پسر سوم را نيز هدايت نمود و هم بواسطهء ملا ميرزا محمد فروغى جمعى ديگر از اهالى مانند ملا محمد مهدى و آخوند ملا محمد

--- صفحه ۱۷۵ ---

و ملا غلامعلى و غيرهم باين امر گرويدند و پسران ملا محمد تهيه زاد و راحله سفر و اسلحه کرده در موكب جناب باب الباب بمازندران رفته شهيد شدند .

و در قریه عبد الله آباد از خاک تربت آقا احمد با دو برادر زنش در موکب جناب باب الباب بمازندران رفته کشته گشتند و آقا احمد بن آقا محمد حسن در آهنگام چهارده سال داشت و ما تفصیل اسمها و احوال شهدای بابیه خراسان و بقیه السیفهای آنان را در بخش مقدم آوردیم .

و چون پس از واقعه قلعه دولت بر عامه بابیه خصوصاً بر خراسانیان سخت گرفته بقلع و قمعشان پرداخت بابیان آنحدود ناچار بفرار و اختفا شدند چنانکه در قریه مهنه اشرار عرصه زندگانی برایشان تنگ کردند و ملا محمد مذکور ناگزیر بمهاجرت شد چندی در چهل میر واقعه در یکفرسنگی مهنه توقف کرد آنگاه بگناباد رفت و ملا غلامعلی نیز توجه بگناباد نمود و هر دو بمیاندهی رفته سکونت گزیدند و ملاصادق مقدس و میرزا محمد کاظم بن هراتی شهید چند سال در مشهد مختفی و منزوی گشتند و ملا میرزا محمد فروغی با نشان خنجر که بر خنجر و اثری که بر سر داشت در دوغ آباد و غیره بنوع خفا و احتیاط زیست و معذک ایشان و ملا احمد معلم و امثالهم عده کثیری را بطریق حکمت و رعایت مقتضیات وقت بای نمودند و بعد از شهادت عظمی در بسیاری از نقاط جمعی از بابیان بودند و بیت بابیه در مشهد چنانکه در بخش سابق نگاشتیم از مهمترین امکنه امریه آنقسمت شمرده شد .

زنجان ارض الزا ملا محمد علی حجت که در ضمن واقعات سنویه بخش سابق فتن واقعه و شهادت آنجناب و اصحاب و دیگر احوال را تفصیل دادیم والدش آخوند ملا عبد الرحیم از علما مشهور ملجا و مقتدای جمهور زنجانیان بود و در حقش اعتقاد بصدور خوارق عادات و کرامات و مقامات معنویه داشتند و ملا

### --- صفحه ۱۷۶ ---

محمد علی تقریباً در سال ۱۲۲۷ متولد شد و پدر ویرا در سن شش و هفت سالگی بتحصیل قرائت و کتابت فارسیه گماشت و فرط ذکا و قوت استعداد ترقیات علمیه و روحیه در ناصیه احوالش نمایان گشت و پس از مزی سنین قلیله در علوم رسوم براعت حاصل نمود آنگاه برای تکمیل علوم دینیه بعراق عرب شتافت و نزد اساتید علما و اساطین فقها بتلمذ مشغول گردید و بعضی گفتهاند که از محضر شیخ احسانی نیز استفاده کرد و رتبه منیعه و شهرت رفیعه یافت و هنگامیکه از کربلا بعزم ایران بیرون آمد انبوه طلاب و علما تا دو فرسخ رسم

مشایعت بجا آوردند و حین ورود بکرمانشاه اهالی از خاص و عام استقبال کرده چند روز مهمانداری و تجلیلات شایسته نمودند و نیز در حین ورود بهمدان عده از علما و محترمین پذیره شدند و ایامی چند از معارف و مواعظ بهره برده دل بمحبتش بستند و رضا بمفارقت ندادند و چون خبر بوالدش رسید ازین اندیشید که اگر در زنجان رحل اقامت و افادت اندازد مورد حسادت علما متنفذ شده عاقبت کار باغبرار و انضجار کشد لاجرم پسندید که مقیم همدان ماند و ملا محمد علی در آن بلد ازدواج نمود تقریباً دو سال و نیم ملجأ انام و مرجع احکام بود تا والدش در زنجان وفات یافت و ارادتمندان باصرار برخاستند و جمعی بهمدان شتافتند تا پسر را بوطن آورده برجای پدر منصوب دارند و با وجود کراهت اهالی همدان ملا محمد علی و عائلهاش را با خود بزنجان

---

ملا محمد علی زنجانی در خدمت شریف العلماء مازندرانی تلمذ فقه و اصول کرد و يك تن از فحول علما بشمار رفت و بزنجان برگشته اقامت نمود و چون فتاوی و احکام مخالف مشهور داشت از قبیل تمامیت شهر رمضان در تمام سنوات و نیز جواز سجده بر بلور صافی لذا علمای زنجان و غیره بر محمدشاه عرضه داشته و دفع وی را بر حسب شرع واجب شمردند و او را از زنجان کوچ داده بطهران در خانه محمود خان کلاتر شهر جای دادند و حکم بتوقیف همیشگی بود و در همان ایام بتوسط رسل و رسائل باب دل بدو داد و مکاتبات در میان بود

( ناسخ التواریخ )

---

--- صفحه ۱۷۷ ---

بردند و همدانیها تا چهار فرسخ در رکابش رفتند و رسم بدرقه بجای آوردند و از آنسو از ذکور و اناث اهالی زنجان تا یکفرسخ بیرون بلد گرد آمدند و حین ورودش گوسفندها سر بریدند و با جلال و احترام تام آنرا وارد بلد نمودند و او بخانه و مسند و منبر و مسجد پدری تمکن و استقرار گرفت و چون فهم و ذکا عزیزی نادرالمنظیر و نیز احاطهء تامه بعلم عقلیه و نقلیه داشت و در تفسیر و تأویل آیات و حفظ و بیان اخبار و روایات واسع الذرع و باسط الذراع بود در اندک زمانی شهرت بلیغه حاصل نمود و کثرت زهد و عبادت و شدت تقوی و شجاعت و جدّ در امر بمعروف و نهی از منکر که از او مشهور گردید انبوهی از اهل بلد و قری و معمورات

اطراف را جذب کرده ارادتمند ساخت چندانکه معتقد بمقام روحانی و عامل باحکام و مطیع و منقاد فرمانش گشتند و بنام اصحاب و اتباع ملا محمد علی شهرت یافتند و از صفات مخصوصهشان نهایت تعلق بحدود و عبادات بوده بدرجهء که ادنی مساهله و ملاحظه در صوم و صلوة و دیگر اعمال و طاعات از ایشان دیده و شنیده نشد و منکرات شایعه از زنجان بر افتاد و استعمال و بیع و شرا مسکرات متروک گشت و مراکز اجرا عقد متعه که برخی از آخوندان متصدی بودند بسته شد و زنان را توبه داده مجبور بقبول عقد دوام و یا شمول اشغال و استخدام نمودند و بازار حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و رسم ملا محمد علی چنین بود که صیام سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و ادا صلوات نافله و قرائت صلوة جعفر طیار همه ساله و همه روزه مرعی میداشت و روزانه با آب بکر اغتسال مینمود و با دوام طهارت باذکار و طاعت بسر میبرد و چون جمعیت مأمومین و مقتدیان صلوات بیفزود و بمعبدی بزرگ نیازمند شدند مسجد را توسعه داده قسمتهای متصل بیکدیگر ساختند و انبوه مریدان خود مباشرت ببنا نموده بنیایان و عمله کمک دادند چندانکه آجرها را از کوره آجر پزی دست بدست ببنا رساندند و در مدتی قلیل

### --- صفحه ۱۷۸ ---

مسجد تابستانی و زمستانی و مدرسه را تمام نمودند و معذک صفوف مأمومین مساجد متصله و صحن را فرا گرفته سطح بامها را احاطه داشت و فکر و ذکر کل حصر در تحکیم عقائد اصلیه و انجام طاعات فرعیه یافته کمتر بسخنی دیگر لب می گشودند و در هفت محل مؤذن ندا داده مقتدیانرا بفراغ از قسمتی و دخول در قسمت دیگر از اعمال صلوة آگاه می نمودند و پس از اتمام صلوة بمنبر بر آمده در حالتیکه گروه توانگران و اهل یسار در یسار و جمعیت آنام بسمت یمین قرار داشتند شروع بوعظ مینمود گاهی براست و گهی بچپ توجه و خطاب کرده صوتش را بسمع همگی میرساند و کل را از زن و مرد بهره مند میساخت و بیاناتش بنوع القا دروس و بطریق بساطت و سهولت بود چنانکه عارف و عامی بقدر استعداد خویش میفهمیدند و کل در مسائل اخلاق و احکام و در مباحث اعتقاد و عرفان صاحب علم و بیان شدند و در خانه برای خواص مجلس درسی دیگر مقرر ساخت و بدین نوع صیبتش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجة الاسلامی برایش رسید و

لذا نزد اهالی بعنوان حجت معروف گردید و این امور موجب حقد و حسد ملاها گشت و متدرجاً باحکام جابر در مقاومت و مدافعتش متفق شدند چه که آنجناب با اسلوب مخصوص که در عقائد و احکام اسلامی داشت طریقت غالب فقها را متعرض شده بدع و جهالات و مساوی اعمالشانرا بر شمرد و باحکام جور نیز راه تملق و مداهنه نه پیموده از مظالم و مlahیشان جلوگیری نمود لاجرم بموجب الحقّ مر دو گروه اتفاق کرده بمخالفت و معاندت همت گماشتند و ملاها برای یافتن راه بهانه مکرراً در مجالس با وی مناظره و مشاجره و در مباحث اعتقادی و احکام علمیه مباحثه و مجادله نمودند و همه جا مغلوب بیان و برهانش شده بهانه بدست نیاوردند تا وهنی وارد آرند و ندای تضلیل بر کشیده رایت تکفیر برافرازند عاقبت سید محمد شیروانی الاصل معروف بسید مجتهد که در صف اول فقها بود و غایت عناد و حسد نسبت باو داشت در مجلس بمعارضه و مبارزه

#### --- صفحه ۱۷۹ ---

برخاست و در ساعاتی ممتد از مبحثی بمبحثی رفته در مسائل گوناگون محاجه کرد و خاتمه سخن را بکیفیت نشو و نمای جنین در رحم منتهی ساخت و جناب حجت شرحی مبسوط در آن باب ادا نمود و سید از کیفیت ورود و وجود انبیا و اولیا در رحم پرسید و حجت با کمال صراحت لهجه بیان داشت که انبیا و مقدسین در جنبه جسمانیت با سائر بشر مماثلاند ولی در عالم روح و معنی ممتاز هستند و سید در این مقام بهانه بدست آورده بشدت مقاومت نمود چنانکه کار بمنازعه انجامید و شهرت داد که ملا محمد علی امام را شخصی مانند دیگران میداند و باتفاق ملایان دیگر ضلالت و کفرش را نقل مجالس ساختند و با موافقت و مرافقت حاکم بمحمد شاه و حاجی میرزا آغاسی شکایت و سعایت برده نسبتها و افتراها بدو بستند تا آنکه حکم دولت باحضارش بطهران رسید و او پی داد خواهی رفت و مخالفین نیز در پایتخت حاضر شدند و مجمعی از علما فراهم گشت و حاجی میرزا آغاسی خود حضور یافت و جناب حجت داد علم و بیان داده حقیقت معتقدات خویش را مبین و ظاهر ساخت و سوء عقاید و اعمال معارضین را واضح و مکشوف نمود و در آنحال ملانی کاشانی از جمع حاضرین عریضه از بغل در آورده تقدیم حاجی میرزا آغاسی داشت که مهر و امضا نماید و معلوم و مفهوم جناب حجت گردید که تمنای صدور فرمان تعیین راتب و مقرری مستمری در حق خود کرد زیرا که در آن عصر کثیری از ملایان موظف از

طرف شاه بودند و در مواقع مهمه طرفداری از دولت و اجرا مقاصد حکومت مینمودند و جناب حجت بتمام غیرت دینیه مقاومت کرده بایات قرآنیه و اخبار مرویه و غیرها مدلل ساخت که چنین اعمال مخالف شریعت و مغایر طریق تقوی و دیانت است و بدعتی است که از دوره سلطنت بنی امیه برقرار و یادگار ماند و بظهور صاحب الزمان زائل و منسوخ میگردد و لاجرم کینه وی در دل گرفته بر استیصال کمر بستند ولی شاه از وی راضی و مسرور شده عصای مرصع بجواهر و انگشتر ثمینی اهدا نمود

--- صفحه ۱۸۰ ---

و این همان انگشتر بود که پس از شهادتش بحکم اعدا انگشتش را قطع کرده انگشتر را بردند و بالجمله شاه از آن ترسید که عاقبت مخالفت ملاها باوی منجر ببروز فتنه و فساد گردد لذا او را با رعایت غایت تجلیل و توفیر بزنجان اعاده دادند و همینکه اهالی خبر یافتند با هجوم عام و وله تمام باستقبال شتافته تا خود را بموکبش رسانده قربانیهای بسیار در معبرش بعمل آرند و دوازده تن از اصحاب جان نثار پسران خردسال خود را دستمال سرخ ابریشمین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی از ایشان مبادرت بفدا فرزندش نمود ولی آنجناب ملتفت شده نهی و نکوهش فرمود که این عادات سیئه از بقایای آثار اقوام جاهله قدیمه است و فرمانداد جراحات گلوی آن پسر را بخیه کرده معالجه نمودند و آن پسر بنام پور شهباز معروف بود و سالها در زنجان میزیست تا از اینجهان در گذشت و حجت با چنین جلال و حشمت وارد وطن شده صیت عظمت و قدرتش مضاعف گشت و نامش را در آنحدود جز بعظمت یاد نکردند و حکمران هم ناچار از تعظیم و تکریم بود تا چون ندای حضرت باب اعظم در شیراز مرتفع شد و بدانطریق که در بخش دوم شرح دادیم بسمع حجت رسید و او بعرفان و ایمان بدیع فائز گردید و تمامت اصحاب و پیروانش در ظل این امر قرار گرفتند و زنجان بقلم اعلی حسب تطبیق عدد ابجدی بنام ارض اعلی مسمی گشت و اصحاب بنصرت آنمظلوم قیام نمودند معدودی از ایشان در قلعه مازندران بنصرت و مدافعت پرداخته بشهادت رسیدند و در زنجان نخست شیخ محمد که بعضی

ایامی که در زنجان بودم و تالیف فک السعادة را در آنجا نمودم شنیدم از یکی از اهل زنجان که میگفت لشکر اسلام بقدری از بابیه در هراس بودند که شبی دوهزار نفر در یکی از سنگرهای که از نی و چوب مرتب بود بودند درین ضمن محض عبور گریهء صدائی از آن نیها برخاست این دوهزار نفر همچو گمان کردند که لشکر بابیه است تمام رو بفرار نهادند و سه روز این سنگرها خالی بود.

### ( تاریخ علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة )

--- صفحه ۱۸۱ ---

شیخعلی نوشتهاوند بدست مهاجمین و اعدا کشته شده و تقریباً مدت نه ماه مقاتلات بطول انجامیده قریب دوهزار تن از اصحاب در سنگرهای مهمهء نوزده گانه خود که هر يك را بنامی از اسما اللہ مسمی داشته شبها بیا دیان و یا حنان و یا منان و یا صاحب الزمان و امثالها ندا نمودند در مقابل افواج عظیمهء دولت و انبوه جنگجویان ملت پای ثبات و استقامت فشرده و صنعتگرانشان در ساختن آلات و ادوات حربیه صنعت و قدرتی عجیب نشان دادند چنانچه حاجی کاظم نام تویی ساخت و تنی از مؤمنین که یکدست در بدن نداشت آنرا بدوش کشیده در محلی نصب نمودند و مرکز

حقیر در دار الخلافه در منزل محمود خان کلانتر خدمت ایشان رسیدم و آنجناب محبوس بودند بجهت اخلاص کیشی آنحضرت میفرمودند فلانی من ملانی بودم چنان مغرور و زبر دست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سید باقر رشتی که ظاهراً او را حجة الاسلام و اعلم علمایش میدانستند و چونکه سبک من در اخذ مسائل بطریق اخباریین بود و لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقها داشتم مردم فریادی شدند محمداشاه مرا بطهران خواست آدم کتابهای مرا دید و مطلب مرا فهمید گفتم سید را نیز بطلب تا آنکه گفتگو نمایم بنا هم شد بعد چون ملاحظه فساد آنرا نمود موقوف داشت خلاصه آنکه با همه غرور همینکه خبر ظهور آنجناب بمن رسید و بقدر يك صفحه كوچك از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشانرا نمودم و حلقه بندگی او را بگوش محبت کشیدم زیرا که معجزهء اشرف پیغمبر از

ایشان دیدم هرگاه انکار میکردم انکار حقیقت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلادهء اطاعت آنجناب را بگردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آنسید امکان برآدم منجمله آثار سبعة ایشانرا مروج شدم و نهی

---

--- صفحه ۱۸۲ ---

اردو را نشانه زدند و داسهای برنده اختراع کرده افراد اعدا را مانند زرع درو کردند و شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب برستمعلی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است و بیم و هراسی که از شجاعت اصحاب در قلوب زنجانیان نشست سالها در قلوب اخلاف و اعقابشان بر قرار ماند و عاقبت جناب حجت با قریب یکهزار و نهصد تن از اصحاب بشهادت رسیدند و بقیه از ذکور و اناث دستگیر اعدا گشته خانه حجت بتصرف دشمنان در آمد و اینواقعه در سال ۱۲۶۷ وقوع یافت و مردان اسیر را غالباً در زنجان بغایت قساوت هلاک کردند و دینمحمد نام را که جناب حجت حاکم بر کل اصحاب مقرر داشت دور سر خمیر گرفتند و روغن داغ

---

از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند بعدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلیان نمیکردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و بشاه و وزیر عرض نمودند و چونکه ایشان از قدرت و مطاعیت من مخبر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفه خمس بمن اخلاص دارند لهذا واهمه کردند که مبادا من حضرت را از دست حضرات بگیرم پنجاه سوار فرستاده بودند بیخبر دور خانه مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حکماً بایستی بطهران بیانید من احوالم ناخوش بود و متفکر بودم که آیا تکلیف چیست مختصر عریضه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است فرمان شما چیست آیا بطهران بروم یا اینکه با ایشان منازعه نمایم فرمایش فرموده بودند بطهران برو لهذا آدمم و الحال مدتی میباشد که محبوس میباشم و همینکه حضرت بماکو وارد شدند تعلیقهء مبارکه بسرافرازی من صادر فرمودند که بحق حضرت خداوند قسم یاد میکنم سنوال تو در باب تکلیف خود از من در ارض زنجان افضل بود از عبادت ثقلین

( حاجی میرزا جانی )

---

--- صفحه ۱۸۳ ---



کرده بر فرقی ریختند و بدین طریق زجر و عذاب نمودند تا بشهادت رسید و از آنجمله شصت و شش تن را نیزه پیچ کرده مقتول ساختند و اجسادشان سه روز در میدان مطروح بود آنگاه بدستور حکومت در طرف غربی شهر بیرون قلعه بخندق ریختند و چهل و چهار نفر را مغلولاً بطهران کشیدند و ناصرالدین شاه فرمانداد که فوج زنجان آنان را بقتل رسانند و همینکه سربازان بصدد قتلشان برآمدند ایشان بیک صدا شهادت بر توحید و رسالت پیغمبر و امامت ائمه هدی داده عقیدت و ایمان خود را نسبت باسلام و تشیع گوشزد اعدا نمودند و لشگریان از اقدام بقتلشان تائی کردند پس بحکم شاه فوجی دیگر مأمور شدند و همگی را با شمشیر و نیزه تفنگ کشتند و اجسادشان را بگودالی ریخته با سنگ و خاک بینباشتند و فقط يك نفر از آن چهل و چهار تن آقا نجفعلی نام نجات یافت چه که صاحبمنصبی ترحم کرده او را رهائی داد و سالها در پرتو انوار ابهی زیست و آخر الامر بنوعیکه در بخش ششم میاوریم شربت شهادت چشید و جناب حجت در حین شهادت تقریباً چهل سال داشت و مدت اقامت و ریاستش در وطن هفده سال شد و او را قامتی متوسط و هیکی سمین و اندک جای آبله بر صورت و منظری نهایت وقور و مهیب و بیانی مؤثر و فصیح و شدت تقوی و شجاعت و قوت جسمیه و روحیه بود و توقیعات مفصله از قلم اعلی در جواب مسائل او صدور یافت و مسجد و خانه مسکونه او و تمامت محله اصحاب زنجان را سپاه دولت باصابت توپ و غیره با سطح زمین یکسان ساختند چنانکه آثار مخروبه از آن بر جای ماند و مدفنشان بنوع کامل معلوم نیست و بعد از مدتی خندق شهر را پر کرده حصار را برداشته بر جای آن ابنیه بنا نمودند و جناب حجت را برادری بود ملا علی نام که در خاتمه امر قلعه اسیر اعدا گردید و دو زن دائمه داشت دوم که زنجانیه و خدیجه نام بود در هنگامه جنگ گلوله توپی باو و بیگانه طفل رضیعی که در بغل داشت رسید و مادر و فرزند در خون طپیده هلاک شدند

--- صفحه ۱۸۴ ---

و زن اولیهاش سلطان خانم تاجرزاده همدانیه بود که با پنج دختر و يك پسر محمد حسین نام و با زن منقطعه حجت که فرزند نداشت پس از ختم واقعه جنگ موجود بودند و اسیر و دستگیر گشتند و همگی سوار بر شتران ملکی حجت شهید بطهران تبعید و چندی بخانه محمود خان کلانتر توقیف شدند و در آنجا بزیارت جناب طاهره که

محبوس بود رسیدند آنگاه نشسته بر کجاوه اسیراً بشیراز رفتند و سالیان دراز در آنجا ماندند صغار کبار شدند و از ایشان عائله وسیعۀ تأسیس گشت و چون یکی از دختران حجت را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بزنی گرفت و میرزا حسین ابن حجت را مستخدم مقرب خود نمود از اینرو بر آنعائله مظلومه دیگر ستمی واقع نشد و نبیل زرنندی نوشت که پسر اصغر جناب حجت که مهدی نام داشت در شیراز فوت شده مدفون گشت و بالجمله بنوع مذکور قسمت مهم از بابیان زنجان مقتول و برخی متواری بلاد اخری و جمعی در آن بلد و اطراف بغایت خوف و احتیاط کتمان عقیدت نموده از سطوت و عقاب ناصرالدین شاهی ابراز مکنون خاطر نتوانستند و اخلاف شهدا چنان متوحش و متزلزل و بیخبر باقی ماندند که از استماع کلمه بابی پریشان میشدند و با آحاد اینطائفه معاشرت نکردند و نسبت خویش را مکتوم داشتند و در اطراف و توابع زنجان نیز بعضی از این طائفه بودند و در غایت ستر و خفا زیستند و اینک در شهر تاریخی زنجان آثار مخروبهء خانه و مسجد جناب حجت و قلعه و محلهء اصحاب نمایان و از مقتل و مدفن اعضا مقطعهء شهدا جز محل تقریبی معلوم نیست .

و از شهدا زنجانی آقا حسین سربازی از اخلاص کیشان جناب حجت بود و در هنگامه زنجان حضور نداشت و همه جا با یگانه و بیگانه سخن از این امر گفته اسرار بدیعه را بر احدی ننهفت تا در فتنهء عمومیء بابیه به سال ۱۲۶۸ ماموریتی از جانب دولت بشهر یزد یافت و چون اخذ و قتل بابیان بموجب امر شاهی در همه نقاط مملکت عمومی گشت ویرا حکومت آنجا بنوعی که در بخش لاحق میاوریم گرفتار

--- صفحه ۱۸۵ ---

کرده بالاخره در روز سوم رجب مقابل درب حظیرهء ملّا بدهن توپ بسته شهید نمودند.  
و از شهدا زنجانی آقا مرتضی را ضمن شهدا سبعةء طهران آوردیم و برادرش حاجی سید کاظم نیز چنانچه در بخش سابق نگاشتیم تاجری معتبر بوده در شیراز بفیض لقا و ایمان فانز گشته از حضرت انفکاک نجست تا در موکبش باصفهان وارد شد و نبیل زرنندی ویرا از شهدا قلعه مازندران یاد نمود و حاجی میرزا جانی شرحی از انجذاب و انصعاقش نقل کرده آن احوال را موجب سرعت ارتحالش در اصفهان نگاشت.

و ما در بخش ششم نیز جمعی از معاریف اخلاف اصحاب حجت و مشاهیر مؤمنین را شرح احوال میاوریم از آنجمله میرزا محمد علی طبیب والدش حاجی میرزا معصوم طبیب از اجله سادات و مورد تکریم و اخلاص اهالی بود و مردم بلد و اطراف بزیارتش تبرک و شفا میجستند و پس از وفاتش که در اوائل فجر ظهور شد بقعهء مرقد را که خلف مذکورش بنا کرد مزار قرار داده واسطهء استجابت دعوات داشتند و میرزا محمد علی بر جای پدر مستقر و صاحب جاه و منزلت و عزت و مقام و طبیبی جلیل القدر و محبوب و متمول و کریم و ملجأ انام شد و بنوعیکه در بخش سابق آوردیم چون حضرت اعلی را بزنجان در کاروانسرای ارثی پدری وی نزول و اقامت دادند تشرّف زیارت و ایمان یافته حضرت وعدهء شهادت در حقش فرمودند و پس از شهادت کبری چندی در همدان و کرمانشاه مقیم و با اکابر مؤمنین خصوصاً ملا عبدالکریم قزوینی معاشر گشت و تتمه احوالش در بخش ششم مینگاریم .

حرف السین و الشین سنگسر و شه میرزاد دو قصبهء واقعهء تقریباً در چهار فرسنگی شمالی سمنان قبل از طلوع فجر هدی حاجی ملا باقر عالم و واعظ سنگسر اهالی را بقرب ظهور بشارت داده از فتن آخر الزمان انذار کرد و ملایان را بنام علماء السوء خواند اقویا مترفین جائرین اتباع دولت قاجاریه را اعقاب بنی امیه

### --- صفحه ۱۸۶ ---

یاد نمود چندانکه بالاخره پیشوایان انام بمدد حکام ویرا از سنگسر اخراج کردند و بشیراز رفته سکونت جسته بزیست تا پیک اجل رسیده درگذشت و ملا اسمعیل نام زاغعهء وارد شده جمعی از اهالی دو قصبه را بطریقت تصوف در آورده حلقهء ذکر و سرودی فراهم ساخت غالباً اشعار وجدیهء ملای رومی را ورد خواندند و مردم دربارهءشان نقل کرامات و مقامات معنویه و قدرت باطنیه نمودند و کربلانی ابومحمد نام مالک اغنام و کربلانی علی کلاه دوز و آقامیرزا احمد و آقامیرزا محمد علی سنگسری امام زاده قاسمی الاصل شه میرزادی المسکن و غیرهم از آن جماعت بودند و کربلانی علی و کربلانی ابو محمد مذکور که ما بین اهالی سنگسر بصفی باطن و مقامات رفیعہء روحیه شهرت بلیغہ یافتند مردم را بمعارف الهیه و اخلاق و اعمال مرضیه رهبری کردند و بشارت بقرب ظهور صاحب الامر دادند و بانتظار سال ۱۲۶۰ روز گذراندند حکایت است که حتی خبر دادند سید

علی با راییت سودا از خراسان برخاسته از آنطریق بمازندران خواهد رفت و هم جمعی کثیر را مستعد و منتظر ساختند که حین استماع ندا شتافته در رکاب حضرت موعود بنصرت و خدمت پردازند و آقا میر محمد علی مذکور از اجله سادات و علما معروف و نزد مردم سمنان و حدود مازندران برفعت مقامات علمیه و باطنیه مذکور و موصوف بوده آثار عجیبه و احوال غریبه از او حکایت کردند و تکمیل تحصیلات علمیه اش در عراق عرب شده نزد شیخ احسانی تلمذ نموده بعد از مراجعت بایران سالیان دراز در شهمیرزاد مقیم و از آحاد شیخیه و مرجع امور شرعیه اسلام و در ظاهر و باطن ملجا و ملاذ آنام گشت و اینبا و بنات و بستگان کثیره در دو معموره مذکور داشت و بهدایت و بشارت صرف عمر نمود و اولاد و تلامذه را خصوصاً بقرب ظهور قائم و قیامت و فوز بفیض شهادت منتظر ساخت و علما و فقها موجود را اعدا حضرت موعود بیان کرد و لاجرم ملایان و اتباعشان بتعرض و ایذا پرداختند و بالاخره در

#### --- صفحه ۱۸۷ ---

سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میر مهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابو طالب بعزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبرکهه انمهه اطهار بکربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بیان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و اشاعه بینات نمودند و لا سیما ملا علی بسطامی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکنونه بکربلا آورده با علما مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسرش آقا سید احمد و بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات بواسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت صاحب این کلمات از سر چشمه نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش بر آید و من افسوس که عمرم باخر رسید و مقراض پیری رسته سعی و حرکتم را قطع نمود و از وصول باین سعادت محروم آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که درك ظهور نموده فانز بشهادت

و سعادت موفور میگردد و دستها ببالا بر افراشته درباره وی دعا کرد که در این مدعا بدا نشده وقوع و تحقق یابد و در آنشهور اخیره حیاتش همی بدوستان و آشنایان مژدهء حلول میقات ظهور موعود داد و موافق آنچه بهفت ماه قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را بکوتاهی ایام باقیهء عمرش آگاه نمود حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود بسال ۱۲۶۳ از اینعالم در گذشت و پسرانش جسد ویرا بخاک سپرده عودت بوطن کردند و آقا سید احمد بر جای پدر بنشست و بریاست دینییه و سمت آقازادگی استقرار گرفت و مردم آنحدود و اطراف مازندران باو صفیاً عقیدت و اخلاص و ارادت جستند و عمر کربلانی ابو محمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع بجهان دیگر

--- صفحه ۱۸۸ ---

رفت و در آغاز که آوازده قلعهء طبرسی بسمع اهالی سنگسر رسید در حالیکه تحیر و تفکر و تأمل داشتند زنی بشوهرش گفت این همان واقعه ایست که حاجی ملا باقر مکرراً بما گفت و نصرت اصحاب قائم فریضهء هر فردی میباشد پس زاد سفر تهیه کرده شوهر را بقلعه فرستاد و بتشویق و تأکید کربلانی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات داشت پسرش صفر علی با بستگانش بدانسو رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خبر شهادت پسر جوان شنید بحمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نموده گفت الحمد لله برای پسر عروسی کردم و بیگانه و خویش وی را دیوانه خواندند و جفا راندند و تا چند سالی بعد از واقعهء شهادت عظمی در سنگسر

---

آقا سید احمد با دو برادرش میر ابوالقاسم و میر ابوطالب و عمش میر مهدی با پسرش سید محمد و دامادشان میر ابراهیم و جناب ملاعلی اکبر مقدس پیشنماز و برادرش ملا حسنعلی و جناب ملاعلی محمد پیشنماز و جناب ملاصالح پیشنماز و ملا علی اصغر عارف و ملا محمد رضا و ملا صفر علی عارف و پسرهای کربلانی ابو محمد سالک صاحب کشف و کرامات ابوالقاسم و محمد علی و دو برادر عباسعلی و عبدالجبار و حسینعلی پسر اسمعیل مشهور بترك و محمد مهدی و عبدالعظیم و علیخان و محمد رضی و کربلانی اسمعیل مقدس و ابراهیم سیف الدین و ابراهیم لاغری و سید علی زرگر که از ابتدای گرسنگی از قلعه بیرون رفت باغواى مجتهد معرض شد از اهل امامزاده قاسم میر محمد علی و کربلانی ابراهیم پسر ملا شجاع و علی احمد مقتی و میر جبار آسیابان او هم بیرون رفت تقلید سید زرگر کرد از اهل شه میرزاد جناب ابو رحیم و کربلانی کاظم مؤذن و کربلانی احمد شکارچی مشهور

بچاشمی آنانکه معاهده کرده بودند اهل شه میرزاد بودند که عهد را شکستند مگر سه نفر که ذکر شد هم ایشان سی نفر از اهل

سنگسر آمدند از نوشته آقا میرزا ابوطالب شه میرزادی بقية السيف

--- صفحه ۱۸۹ ---

باقی ماند و در خصوص بشارت آنمرد روشن ضمیر راجع بظهور اعظم ابهی روایات و حکایاتی نزد اهالی شهرت گرفت و نیز محمد علی و ابوالقاسم پسران کربلانی ابو محمد که پدر آرزوی شهادتشان را در رکاب حضرت حجت داشته بنام عروسی پسران میخواند بقلعه پیوسته بعداً بشهادت رسیدند و بالجمله در آندو قصبه از پسران و بستگان آقا میر محمد علی که اینک شرح میدهم و از مذکورین و غیرهم انبوهی بایمان بدیع بیاراستند و بنصرت برخاستند چنانکه دو قصبه بنام مرکز بابی سمر گردید و جمعی از ایشان در قلعه مازندران بشهادت رسیدند و برخی مستخلص گشتند و گروهی از ملاها و اتباعشان معرض و معارض و منحرف شده بمضادت و مخاصمت قیام کردند چنانکه بیشتر از آن امور در طی واقعات مازندران در بخش سابق نگاشته آمد و مهمترین بابیه آنجا خاندان آقا میر محمد علی مذکور بودند که بمنزله پیشوا و مربی و مروج جماعت و عقیدت شمرده شدند و اجمالی از کیفیت ایمان و احوالشان چنین است که چون جناب باب و اصحاب پس از واقعه قتل خسروی قادیکلای و مقاتلات در جنگل بمقبره طبرسی وارد شدند و ذکریا بتقاص خون برادر باتفاق جماعت قادیکلانیها و قوم و عشیرت و غیرهم باصحاب حمله برد و آوازه گیر و دار در آن اطراف پیچید آقا میر ابوطالب بن آقا میر محمد علی برای انجام دادن بعضی از امور خود بعلی آباد رفت و در آنجا قصهء ورود اصحاب بیارفروش و واقعات تا طبرسی را شنید و تشنهء تحصیل اطلاعات در خصوص این امر گردید و از حال سه تن از علما بابیه اول و دوم حاجی محمد و شیخ عیسی از عراق عرب و سوم از اهل قزوین که متفقاً بعزم التحاق باصحاب خویشتن را بعلی آباد رسانده از بیم اشرار قادیکلا در محلی اختفا و انزوا داشتند تا لدی الاقتضا بقلعه روند بواسطه بعضی از محارمش خبر یافت و کس نزدشان فرستاده اطمینان داده راضی بملاقات خود ساخته بدیدارشان شتافت و در خصوص امر بدیع و مقاصد اصحاب سنوالات و تحقیقات نمود و شبی از

--- صفحه ۱۹۰ ---

ایشان ضیافت و مهربانی کرد و روز دیگر تدبیری نموده هر سه را تغییر لباس داده بزّی تجار در آورده بر استر سوار کرد و خود نیز با جمعی از مخلصین و محارم باتفاقشان از وسط بازار علی آباد و از بین انبوه قادیکلانیها گذشته بسوی طبرسی رفتند و سلامت وارد شده بملاقات باب الباب و اصحاب رسیدند و آنجناب در باب

---

در تاریخچه که آقا سید محمد رضا در تفصیل احوال خانواده‌شان نگاشته و بخطش موجود است پس از ذکر فوت پدر در کربلا و ورود برادران بوطن چنین مسطور است والده از اخوان پرسید که آقا چه خبر دادند عرض کردند چنین فرمود که شما نوردیدگان در ایام مرضم مشقت بسیار برایم کشیدید و در مقام جزا از خدا می طلبم مقام شهادت را که همیشه برای خود آرزو کرده مسنلت مینمودم که در رکاب صاحب الزمان عجل الله فرجه شهید شوم و عمرم وفا نکرد اینک بزودی زود قسمت شما گردد چه که آقا آثار و صحیفه حضرت را در کربلا دیدند و اقبال کردند و والده از استماع این خیر ساکن شده از جزع و فرع ساکت گشت و بعد از دو سال واقعه و ورود جناب اول من آمن و اصحاب از خراسان و قضیه طبرسی واقع شد و جناب اخوی آقا سید احمد و دو اخوی دیگر آقا میر ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب و عمو آقا میر مهدی با شوق و ذوق و شکر و دعا و ثنا که انشا الله سعادت ما یاری کند و در رکاب حضرت صاحب الزمان شهید شویم و جان و مال نثار کنیم برخاستند و چون عازم قلعه شدند اهل شه میرزاد از ملاها و روسا نزد اخوی آمده عرض کردند که شما امینید و در بین ما از هر جهت اتقی و افضلید چون بمازندران برسید هر چه بر شما معلوم گردد بنویسید تا بر ما هم واضح و روشن باشد جناب اخوی فرمودند که شناختن امر حجت بر هر نفسی که خبر قائم را بشنود واجب است نظر بحدیث صحیح چند از امام علیه السلام از جمله حدیث رایات خراسان و آنکه بشتابید اگر پا ندارید

---

--- صفحه ۱۹۱ ---

مقاصد حقه و خویش و تعدی و هجوم اهالی مازندران که منتهی بتحصن در آن مقبره گردید برای آقا سید ابوطالب شرح و بسط داد و در ضمن بیانات تقریباً بدین عبارت گفت در سبزه میدان بشدت بر ما هجوم نمودند و چند نفر از اصحاب را شهید کردند و تیرهای بسیار برای من انداختند بنوعی که لباسهایم مشبك شد ولی گلوله ها

بسینه بروید هر چند روی برف و یخ باشد ایشان عرض کردند بلی آنچه فرمودید حق است و تکلیف شیعیان چنین میباشد لکن چون جناب شما امشب میروید و آنچه بر شما معلوم گردد مرقوم مینمائید همینکه ثابت شد که امر قائم علیه السلام است باید اطاعت کرد و فائز شد اخوی فرمودند بسیار خوب ما میرویم و لکن بعد از ثابت شدن بشما مینویسیم و همهء شما عذر و بهانه میاورید و اجابت نمیکنید جواب گفتند استغفر الله شما بنویسید البته اجابت مینمائیم باری گفتگو از قرآن و احادیث دالهء بر ظهور بسیار شد و همه گفتند یقین است که ما باید امر حجت را نصرت کنیم و جان و مال را در رکابش نثار نمائیم و فردا در هنگام سوار شدن و وداع کردن و مفارقت نمودن چه گذشت لسان از شرح ناله و زاریها و بیتابی و بیقراریها عاجز است از جمله والده بکلمهء تکلم فرمود که جسم محزون و روح مسرور گردید آن کلمه اینکه ای نور چشمان و پاره جگر من مرا نزد جدء خود فاطمهء زهرا رو سفید کنی من برای شما مادر بدی نبودم و مشقت بسیار از هر جهت کشیدم حق مشقاتم را ادا نمائید تا شیری که از پستانم مکیدهاید بر شما حلال باشد و چنانکه پدر شما در نجف اشرف وقت رفتنش بجوار رحمت الهی ادا حق خویش را نموده دعا کرد که در پای رکاب حضرت بشهادت فائز گردید من نیز دعا میکنم و ادا حقم را از شما میطلبم که تا جان فدا نمودن و شهید شدن در نصرت امر قائم علیه السلام استقامت نمائید باری بماندگان رفتند و وارد مقبرهء شیخ طبرسی شدند و بخدمت آن بزرگوار رسیدند و بعد از

---

--- صفحه ۱۹۲ ---

هیچیک کارگر نگشت فقط چارپارهء بصورتتم اصابت کرد و با انگشت دست جانی از صورت را که صدمه یافته بود نشان داده فرمودند برای این بود که خدا نخواست من در آن موقع هلاک شوم و همینکه بکاروانسرا رسیدم و شال را از کمر باز کردم بقدر یک من گلوله و ساچمه بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوطالب متأثر و

---

سنوال و جواب آثار و آیات را که دلیل و برهان از برای خلق و بیان حضرت ربّ اعلی است که جناب ذکر و حضرت قائم بودند دیدند و شکر خداوند عالم را بجا آوردند و بسیار مسرور شدند و منزل گزیدند تا آنکه در روز آخر شهید شدند باری آنچه بر او معلوم شده بود برای اهل شه میرزاد نوشت که الحمد لله حضرت قائم که ما شیعیان و مؤمنان انتظار ظهورش را میکشیدیم با بینات و آثاریکه مثل قرآن است ظاهر شد و حقیقتش ثابت گردید و بر همه شیعیان و شما تکلیف است که بیانید داخل این امر شوید و حضرت قائم را نصرت نمائید و باید تا مجرم (\*محرم) خود را برسانید که اگر هر کس نیاید قضی الامر و بعداً پشیمانی دست میدهد وفای بعهده نمائید که آمرزیده شوید و الا هالک میگردد هر که باشد و این بنده مکتوب را بایشان رساندم خواندند و هر يك عذری آوردند گفتم شما



زود عهد را شکستید و مثل شما با مثل کوفیان موافق گردید زیرا که محک ظهور قائم بمیان آمد و لذا فتنه بسیار است و اینفانی خود عزم رفتن بمازندران نمودم ولی والده فرمود صبر کنید تا عریضه عرض کنم و جواب رسیده تکلیف معلوم شود و عریضه این بود بعد از حمد و شکر و ثنا این کمینه شنیدم که اصحاب را امر بمواسات فرمودید و من چهار پسر داشتم و سه تن را فرستادم و این از حد مواسات گذشت حال اگر واجب است چهارم را هم بفرستم البته روانه میکنم و اگر از برای خدمت و عصای پیری این کمینه باشد نیز اطاعت میشود و هر چه مصلحت آن بزرگوار است بفرمائید و جواب عنایت فرمودند که این يك برای خدمت شما باشد انشا الله از اصحاب محسوباند و در حقیقت با ما میباشند .

---

--- صفحه ۱۹۳ ---

منجذب و مؤمن گشت و اجازت گرفته عودت بشهمیرزاد نمود و برادر مهترش آقا سید احمد را آگهی داد و منتسبین خود و اهالی را از امر بدیع با خبر ساخت و لذا جمعی از مردم مخلص بقلعه رو آوردند آنگاه بمازندران شتافت چه در مقبره طبرسی احتیاج اصحاب را بخوراك و پوشاك مشاهده کرده دانست که در مشقت شدید اند و در آنشبی که خسرو قادیکلانی بقتل رسید تمامت اموال و اشیانشان بتاراج رفت فقط چند رأس استر و الاغ باقی ماند و آقا میرابوطالب آنها را بمازندران برده بفروخت و خوراك و پوشاك خریده بقلعه مراجعت کرده تسلیم اصحاب نمود و از آنگاه در قلعه استقرار گرفت و چون ایامی گذشت و از برادرش آقا سید احمد خبری باز نیامد مضطرب و محزون شده روزی از آقا رسول بهنمیری که در محضر قدوسی ایستاده بود استدعا نمود تا از قول وی بحضرتش چنین معروض داشت که برادر مکرّم آقا سید احمد معهود بود بقلعه شرفیاب شود و خبری از او نرسید آیا خواهد آمد یا نه و دستور مبارك چیست جواب فرمودند بلی در آنطرف کوه ماندند و آقا سید ابوطالب درخواست نمود که او را بطلبند و حضرت تبسم کنان فرمودند البته برای امر حق خواهند آمد اگر ایشان برای نصرت نیابند که خواهد آمد و چند روزی بیش نگذشت که آقا سید احمد بقصد اینکه بنفسه تحقیقات کامله نماید با برادر دیگرش آقا سید ابوالقاسم و عمش آقا میر مهدی و شوهر خواهرش میر ابراهیم عازم قلعه شد و جمّ غفیری از اهالی شهمیرزاد و سنگسر و نیز از اهالی دو قریهء چاله زمین و کفشگرکلا مازندران از جهت شدت

اعتماد که بعلم و صدق و تقویش داشتند خواهش نمودند که بعد از ورود بقلعه و اطلاع بر حقایق احوال بایشان اخبار و کشف استار نماید و در روز چهارم بقلعه در آمدند و با حضرت قدوس و جناب باب الالباب مکالمه کرده از بیانات و مقاماتشان کاملاً پی بحقیقت امر بدیع بردند و در قلعه استقرار جسته با اصحاب همراز و هم پرواز گشتند و بعضی چنین گفتند که در آغاز

--- صفحه ۱۹۴ ---

ورود بقلعه اولاً در یکشب تمام از آغاز تا انجام با اصحاب محاوره و مناظره نمود و روز بعد باتفاق جمعی از ملایان سوادکوهی مانند ملا میرزا بابای کردون و آخوند ملا بابای کشکائی و ملا نادعلی و غیرهم با جناب باب بمباحثه و محاجه پرداخت و تا نزدیک غروب مسائلی بسیار سنوال کردند و جواب شنیده ملزم شدند و روزی دیگر نزد حضرت قدوس شرف حضور یافتند و آنچه در دل داشتند قبل از آنکه اظهار نمایند برای هر مسئله جوابی کافی و شافی شنیدند و قانع و خاضع شده بشکرانه نعمت الهیه و نصرت امر قیام نمودند و مکاتیب مفصله در باب حقیقت امر بدیع برای ملایان و طالبان حقیقت از اهالی معمورات سابق الذکر نگاشت و آثار مقدسه بفرستاد و در ابلاغ امر بانحدود صرف جهد و بذل همت نمود و لذا جمعی بقلعه وارد شده باصحاب پیوستند و گروهی بصدد التحاق برآمده بدانسو رهسپار گشتند ولی از جهت محصوریت اصحاب و ممانعت اردوی دولت ورود نتوانستند و بعضی دیگر بعلت خوف از قوای دولت و جمعیت ملت و اندیشه از حکم کفر و قتل صادر از علما ضعف و رخوت یافتند چنانکه ملا علی اکبر مقدس امام جماعت و برادرش ملا حسنعلی و ملا صالح و ملا علیمحمد پیشنماز باتفاق آقا سید محمد مجتهد معروف با دویست تن عزیمت التحاق باصحاب کردند ولی چون خبر محصوریت رسید ترسیدند و فتور آوردند و سید مجتهد معرض گشته موجب تعرض و ایذا احباب گردید و بالجمله آقا سید احمد با دو برادرش آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب و عمو و دامادشان و با جمعی از ارادتمندان مخلص در قلعه بماند و فقط برادر اصغرشان آقا سید محمد رضا که در آن هنگام بالغ حدود نوزده سال بود حسب دستور حضرت قدوس برای سرپرستی مادر در وطن زیسته بقلعه نرفت و در ایامی که هنوز

دخول و خروج قلعه میسر بود با مساعدت بستگان خوراک و پوشاک و دیگر ما یحتاج باصحاب رساند و آنان در طول مدت محاربات قلعه بنصرت کوشیدند و در محاربه نهم ربیع الاول آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب

--- صفحه ۱۹۵ ---

هر دو باصابت گلوله مجروح شدند و یکدست آقا سید احمد بگلوله توپ قطع گردید و آقا میر ابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند بمساعدت چند تن دیگر از اصحاب بقلعه برد و سپس در موقعی که حضرت قدوس را در اردو حبس کرده می بستند آقا میر ابوطالب از مشاهده آن حال بیطاقت شده خویشتن را بر آنحضرت افکنده خطاب بمأمورین چنین گفت تا جان در بدن دارم ممکن نیست این بزرگوار را ببندید پس او را چندان با چوب و مشت و لگد زدند که از هوش رفت و او را عریان کرده فقط پیراهن و شلواری دریده بر بدن گذاشتند و از شدت عطش آب طلبید و کسی آب نداد مگر یکتن از اعدا کوزه آب آورده بلبش نزدیک نموده گفت بنوش و همینکه خواست بنوشد آنظالم کوزه را بلب خود برده نوشید و گفت مگر هنوز سیراب نشدی و بقیه آبرای بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوالقاسم و آقا میر مهدی و میر ابراهیم در مذبحه عمومی دور مانده بشهادت رسیدند و فقط آقا میر ابوطالب مستخلص گردید چنانکه به تفصیل در بخش سابق مسطور داشتیم و بیان واقعه فاجعه مذکوره را آقا میر ابوطالب در تاریخچه که بیادگار گذاشت چنین آورد که بعد از خاتمه حرب و قتل عام اصحاب چون حضرت قدوس بمنزل شاهزاده مهدیقلی میرزا حسب پیامش رفتند فراش باشی نزد اصحاب آمده این عبارت گفت من از طرف حاجی ( حضرت قدوس ) آمدم که هرکه خواهد با من بیاید و عده از اصحاب که از آنجمله آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب بودند رفتند و همینکه نزدیک سنگرگاه اردو رسیدند سپاهیان هجوم کردند و آقا میر ابوطالب مدافعت و مقاومت خواست و آقا سید احمد منع نموده گفت ابدأ دفاع نکنید و حتی دست حرکت ندهید و سپاهیان هر دو برادر را دستگیر کرده اسیر بسواران فوج اصائلو دادند تا هر دو را در لای حصیر و نمد پنهان نمودند که بفروشنند و در چنان حال و موقع که حضرت محبوس و اسیر بوده کار اصحاب نیز بشلیک تفنگ و نیزه پیچ انجام پذیرفت و میر غضبان

--- صفحه ۱۹۶ ---

و فراشان هر مکانی را تفحص کرده مابین کشتگان مانند برگ خزان رویهم ریخته میگشتند تا هر مظلوم مطروحه را که رمقی دارد باشد عذاب بقتل آرند آقا سید احمد فریاد زد که ای خلق غافل آیا شما را در حق ما چه خیال رسید اگر نصرت حق نمیکند لا اقل ساکت مانده ظلم و تعدی ننمائید و سربازان سخنان شنیده بشتافتند و چوب و لگد بسیاری براو نواختند و بیکدیگر همیگفتند آیا این چه حکایتی است البته این نفوس را سحر کرده اند که از جان شیرین خود چنین میگذرند و آقا

---

زوجه آقا سید احمد مازندرانی بود و در قریهء چاله زمین منزل داشتند و همه ساله در پانیز ورود بمنزل خود میکرد و در بهار بشهمیرزاد تشریف فرما میشدند و در سه سنه قبل از ظهور جناب آقا بساری تشریف بردند حاجی ملاتقی از اهل ساری او را نهار دعوت میکند ایشان اجابت دعوت نموده تشریف میبرند منزل حاجی ملاتقی حاجی مذکور خیلی خوشحال و خرم شد جناب آقا را تکلیف بتالار فوقانی نموده تشریف فرمای توی اتاق شد تمامی ظروف طلا و قلیان و سر قلیان همه طلا با مروارید درست کرده فالیچه های ابریشمی رنگ رنگ جناب آقا از حاجی سنوال میکند اینها مال کیست و چنین فرمود جناب حاجی چرا مال فقرا و ضعفا را اینجا جمع کردی فقرا گرسنه و برهنه شما مال مردم را زینت دنیای خود درست میکنی میگوئی اینها مال من است زمین شخم کردی زراعت کاشتی یا بیل زدی اینگونه تجملات حرام و نشستن همچو خانه ها حرام است نعلین را پوشید از پله ها پانین آمد راه منزل خود را در پیش گرفت آمد بمنزل و علمای شهر بوعود حاجی حاضر شدند محض زیارت جناب آقا سید احمد دیدند نیست از حاجی پرسیدند چه شدند جواب داد آقا را صداع عارض شد نیامدند مریض شدند این کینه دیرینه در قلب او جا گرفت تا مقدمهء قلعه برپا شد و آقا محمد دانی سنگسری از طهران بمهدیقلی میرزا

---

--- صفحه ۱۹۷ ---

سید احمد بشدت گریسته از آنظالمان تمنای شهادت خود نمود و سربازان نیز از حالت و رفتش بگریه شدند و در این هنگام میر غضبان اطلاع یافتند و بامر مهدیقلی میرزا هر دو برادر را پای برهنه بازوان بسته در حالیکه فقط پیرهن و شلواری با ایشان باقی گذاشته بودند بقتلگاه شهدا حاضر ساختند و عمامه آقا سید احمد را از عقب

آوردند و بر سر گذاشت و شاهزاده بمیر غضب باشی امر نمود تا او را نزدیک برد و سنوالاتی نموده بشناخت که پسر آقا میر محمد علی شهیر است و چون شاهزاده را هنگام عزیمتش از طهران برای مازندران رفیق شفیقش آقا محمد سنگسری معروف بدائی از ارادتمندان آن سید شهیر وداع و توصیه کرده اسامی آقا زادگان را باو داده سپرد که مستخلص سازد با اینکه آقا سید احمد در مقابل ایستاده جواب سنوالاتش

---

نوشت که شنیدم اولاد آقا میر محمد علی در قلعه هستند مبادا مونی از سر مبارکشان کم شود پس از غلبه نمودن تحت الحفظ بطهران اعزام دارید و هنگامی که شاهزاده امر نمود آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب را علیحده حبس نمودند زیر یک چادری به آدمهای خود سفارش نمود که مواظب این دو نفر باشید تا من از بارفروش بر گردم حضرت قدوس با چند نفر دیگر را بردند ببارفروش تحویل سعیدالعلما دادند بمحض رفتن مهدیقلی میرزا حاجی ملاتقی ساروی با چند نفر امثال خود در اردو وارد شد گفت سید احمد را گرفتید چه کردید بیاورید ببینم آن بزرگوار را بردند پیش آن ظالم چه شماتتها که نمود و ناسزاها گفت و با آن ظالمان آن بزرگوار را شهید نمودند و معجلاً بساری برگشتند نعش اطهر او را نزدیک حمام دیزآباد دفن نمودند مهدیقلی میرزا از بارفروش برگشت و به آدمهای خود بنای بدگونی گذاشت و جناب آقا میر ابوطالب را مرخص کرد کسی مزاحم ایشان نشد تشریف فرمای منزل خود شدند.

( زکریا نوه زکریا برادر خسرو قادیکلانی )

---

--- صفحه ۱۹۸ ---

بکمال قوت و جرئت داد ملایمت نموده بدو گفت چطور است که شما فهمیدید و اینهمه علماً بزرگ در عرب و عجم نفهمیدند و او چنین تقریر کرد که اولاً امر دین تحقیقی است نه تقلیدی ثانیاً دو سال قبل در نجف اشرف از آقا شیخ محمد حسن

---

فراشبازی بادهای خود امر کرد آنجسد مطهر پاره پاره را با لباس دفن نمودند ملا زین العابدین باینفاتی گفت بیا برویم بارفروش فراشبازی گفت آخوند بیعقل شاهزاده امر کرده بود که ایشانرا بر داری ببری رو بولایت نرفتی تا که امروز برادرش را ملاهای ساروی کشتند او را میخواهی بگیر ملاهای بارفروش بدهی گفت شاهزاده فرموده بود بیا بارفروش فراشبازی گفت جواب

شاهزاده را من می گویم شما این سید را ببرید بولایت برسانید خلاصه آنشب را رفتیم در هفت تن با سر و پای برهنه مگر يك كهنه نمد تیکه که در اردو برداشتم بر سر گذاشتم خدا میداند در بین راه تا شه میرزاد از دست دکاندار و چارودار چه کشیدیم از سنگ و چوب زدن و آبدهن بر من انداختن هشت روز طول کشید تا رسیدیم بپای گدوك ملا محمود پدر ملا ابوالحسن را دیدیم گفت اهل شه میرزاد اجماع دارند در هر کوچه و سرگذر منتظرند بحکم ملاها شما را بکشند ملا زین العابدین بسیار ترسید بنوعیکه ناسزا بجناب اول من آفتاب من باو گفتم با تو نمی آیم تو خود تنها برو بسیار خوشحال شد و رفت ملا محمود گفت من با تو میایم و لکن شب وارد میشویم در میان آندره تا غروب آفتاب ماندیم تا اینکه شب وارد شدیم در خانه ملا زین العابدین ایشان هم جرئت نکردند در ماندن اینفانی رفتیم در امامزاده قاسم علیه السلام چون خانه ما کسی نبودند اهل شه میرزاد خواستند خانه را بر سر والده و اخوی آقا سید محمد رضا بکوبند رفته بودند در امامزاده قاسم تا دو سه سال در پی قتل اینفانی بودند خدا نخواست.

**( آقا میر ابوطالب شه میرزادی بقية السيف قلعه طبرسی )**

--- صفحه ۱۹۹ ---

( صاحب جواهر الکلام ) مسئلهء از مسائل فرعیه را سؤال کردم جواب کافی نداد و در آنحال دست خویش را که بضر بگلوله شمخال قطع شده بود بشاهزاده نشان داده گفت من یکی از سران اصحاب قلعه بودم و با قوت ایمان و یقین عقیدت تحمل تمام مسائل طاقت فرسا نمودم و آنچه از بلایا بر خود قبول کردم شاهد محسوس صدق من میباشد آنگاه بلیات و مشقات قلعه را شرح داده در خاتمهء کلام قسم داد که ویرا بشهادت رساند و شاهزاده گفت شما از اولاد پیغمبرید نه میکشم و نه اذیت میکنم و آقا سید احمد همی اصرار داشت تا آنکه یکی از صاحبمنصبان اردو خلیل خان نام سواد کوهی دستش را گرفته گفت آقا چرا اینهمه اصرار در کشتن خود مینمائید و مهدیقلی میرزا هر دو برادر را بمیرزا سعید واسکسی که حاکم علی آباد بود تسلیم نمود تا محفوظ نگاه دارد و او متعذر شده قبول نکرد در اینوقت شاهزاده ملا زین العابدین شه میرزادی معاند بابیه را طلبیده پرسید آیا این دو تن را میشناسی گفت بلی پسران مرحوم آقا میر محمدعلی هستند شاهزاده بلحن اکید شدید گفت تف کن بصورت ایشان که خود را چنین بد نام کردهاند و همینکه ملا زین العابدین بعمل پرداخت سلیمان خان نام که از طهران مأمور نخیرهء حربی و حاضر بود برآشفته بوی خطاب غلیظ نموده گفت ای آخوند ... بصورت اولاد فاطمهء زهرا تف

میاندازی با اینکه خود بابی هستی و اعتراف بعین خطت موجود است و بالجمله مهدیقلی میرزا دو برادر را تسلیم میرزا محمد باقر خان قزوینی فراشباشی خود نمود و شب را در جایگاه وی بسر بردند و آقا سید احمد در آنشب متحیر و متضرع بدرگاه الهی بود که با وجود مواعید و بشارت والد مرحوم چه شد که بشهادت فانز نگرید و صبح روز بعد که مقرر بود ایشانرا بطرف سنگسر حرکت دهند و فراشباشی در جستجوی برای تحصیل اسب سواری برآمد در آنهنگام ملا محمد تقی مجتهد ساری ( ستون کفر )

--- صفحه ۲۰۰ ---

با جمعی از ملاها و طلاب بعلی آباد وارد شدند و احوال آقا سید احمد و برادرانش را از شاهزاده جويا گشتند و او در جواب گفت ایشانرا یوم پنجشنبه مرخص نمودم و رفتند ولی ملا محمد تقی تجسس و کنجکاوی کرده از مقرشان اطلاع حاصل نمود و دانست که سپرده بدست فراشباشی میباشند و با ملا زین العابدین مذکور درباره ایشان سخن گفت و او اظهار داشت که شاهزاده دو برادر را بدو سپرد تا سالمأ روانه

---

ملا زین العابدین شه میرزادی چند سالی پیش از ظهور در کربلا با عانله اش مجاور و از تلامذهء سید رشتی بود و بعد از وفات سید بوطن برگشت اهالی از هر قبیل پرسش ازو همی کردند بخصوص در امریکه شهرت داشت که نائب صاحب الزمان از مکه ظاهر شد و او جواب میگفت بلی این بزرگوار اسم شریفش میرزا علیمحمد شیرازی چند سالی پیش از وفات سید بکر بلا آمده شش ماه ماندند و گاهی در درس سید حاضر میشدند سن شریفش از بیست بیشتر نبود و درس هم تا سیوطی حاشیه بیشتر نخوانده بودند بعد مراجعت فرموده بوطن برگشتند و هرکه در هرجا و هر وقت ایشانرا ملاقات کرد امور عجیبه و غریبه مشاهده نمود بخصوص آنچه بر ما معلوم شد این است در وقتیکه جناب آقا سید کاظم مرحوم شدند ما یقین میدانستیم در سر جنازه ایشان حضرت صاحب ص حاضر میشوند ما چند نفر مواظب بودیم بر همه خلق بدقت نگاه میکردیم شاید آن بزرگوار بنظر ما در آید مگر اینکه دیدیم همین جوان شیرازی که میرزا علیمحمد باشد در وقت شستن و کفن و دفن مرحوم سید همراه جنازه بود گفتم یقین زوار شیرازی آمدند بعد دیگر ایشانرا ندیدیم از محلهء شیرازی جويا شدیم از شیراز زوار آمدند گفتند خیر این روزها هیچ زوار شیرازی نیامدند تعجب ما زیاد شد قاصد فرستادیم بشیراز تحقیق نماییم که آن بزرگوار در زمان وفات این بزرگوار کجا تشریف داشتند از خالوهای آن بزرگوار سنوال کردند

---

--- صفحه ۲۰۱ ---

وطنشان نماید و دقائقی بیش نگذشته آقا سید احمد را نزد مهدیقلی میرزا حاضر کردند و او خطاب نموده گفت شما را مرخص کردم چرا نرفتید و ملا محمد تقی بغلظت تامه اظهار داشت که کشتن این سید واجب است چه که از دین جدش خارج شد شاهزاده بدو گفت هرچه هست چون فرزند پیغمبر ماست تیغ کشیدن بر او حرام میباشد ملامحمد تقی گفت من بدست خود او را میکشم باز مهدیقلی میرزا

---

فرمودند در آنزمان ایشان بجائی تشریف نبرده بودند ولکن در آنروزیکه جناب سید مرحوم شدند ایشان بسیار محزون و اشاره فرمودند بوفات سید از این قبیل خارق عادات و کرامات بسیار است در ظاهر نظر از این علامات و آثار از جانب خدا میباشد بر هر مکلفی واجب است بزیارت ایشان مشرف شوند درین گفتگو بودند برادرش کربلانی مهدی گفت برادر با وجود امر باین واضی در حقیقت ایشان چرا نرفتی بخدمت آن بزرگوار گفت آدم بشماها اطلاع بدهم با هم برویم همانشب کربلانی مهدی از شه میرزاد بیرون رفت که برود بشیراز ملا زین العابدین آدم فرستاد بین راه او را بر گرداندند که باتفاق میرویم بعد از چند یوم ملا زین العابدین رفت بعد از دو سال آمد با نوشتجات زیادی از فرمایشات جناب ذکر از صحیفه جات و خطبات و زیارات و اعمال سنه که بسیاری را پدرش ملا احمد بخط خود نوشت که در میان صندوق ایشان است و مبلغ بودهاند در آنصفحات حتی جناب طا با چند نفر از اصحاب رو بخراسان میرفتند در شه میرزاد تشریف آوردند در باغ حاجی ظهیر در جوار امامزاده شیخ زین العابدین ایشانرا مهمان کرد آقا رحیم نام پسر حاجی محمد کاظم مرحوم در آنجا ایستاده بود میگفت من طفل بودم جناب شیخ را دیدم مثل عبد ذلیل ایستاده بود در آن مجلس ایشان با هم زیاد صحبت داشتند و شیخ گفت شما تشریف ببرید من هم میایم بدامغان نرسیده بشما میرسم بعد از چندی ما برادرها

---

--- صفحه ۲۰۲ ---

گفت مگر نه این است که از اولاد پیغمبر میباشد پس شما ایشانرا بساری ببرید و چند روز مهمان شما باشند تا من از بارفروش بساری بیایم و قراری در کارشان بدهم این بگفت و فی الحال با حضرت قدوس و اسرار روانه



بارفروش شدند و ملا محمد تقی با جمع معممین که هر يك سلاح صارمی بدست داشتند باقا سید احمد حمله و هجوم نمودند در آنحال سید مظلوم رو باخوند کرده گفت مگر نه اینست که شاهزاده مرا مهمان بشما سپرد اكرموا الضيف ولو كان كافراً و آن بیرحمان ویرا

رفتیم بمازندران بان تفصیل که ذکر شد در قلعهء مبارکه دور ما را محاصره کردند کسی نمیتوانست داخل قلعه بشود شیخ زین العابدین رفت بطهران از امیر وزیر شاه نوشته گرفت در پیش شاهزاده مهدیقلی میرزا شاید باین وسیله داخل قلعه شود نتوانست پنجاه روز در اردو ماند حتی بشاهزاده گفت اذن بده بروم در پشت قلعه با هم ولایتی خودم حرف بزیم شاهزاده باین شرط چشم او را با دستمال بست دست او را بدست خود گرفت از اردو داخل کوچهء سلامت شدند تا لب خندق آمدند صدا زدند که آقا سید احمد را میخواهیم با او حرف بزیم جناب اخوی ببند فرمودند ببین کیست و حرفش چه سر بلند کردم بالای دیوار دیدم که شیخ ایستاده با هر دو دست چشم خود را میمالد سلام کردم گفتم جناب کی آمدی از کجا میائی گفت از نزد امیر کبیر گفتم از نجف اشرف میائی گفت خیر از طهران وزیر سلطان را امیر میگویند بعد از پرسان حال طرفین گفت آقا سید احمد بیرون بیاید با او چند کلمه حرف بزیم جناب اخوی در پای دیوار نشسته بودند فرمودند قدری تأمل کن بگو اذن بیرون آمدن ندارند بنده هم گفتم مأیوس شد و بر گشت و هماغه که آمد با شاهزاده چشم بسته رفتند بار دو آنقدر ماند تا آروز آخر که ما بیرون آمدیم بان تفصیل که ذکر شد رفتیم.

( آقا میر ابوطالب بقية السيف )

--- صفحه ۲۰۳ ---

شرحه شرحه کردند و هنوز رمقی داشت که حاجی مصطفی خان هزار جریبی سینه اش را هدف گلوله ساخته کارش را تمام کرد آنگاه بدستور فراشباشی جسد پاره پاره را با پیراهن و شلوار خونین زیر خاک پنهان کردند انتهی و از آن شهید نامدار يك پسر آقا سید محمد باقر و سه دختر در این امر بر قرار ماندند و از آنوقت که واقعه طبرسی ختام یافت و آقا میر ابوطالب با هیکل ضعیف و مجروح بخانه اش بر گشت معاندین شه میرزاد و سنگسر شروع بتعرض و ایذا آنخاندان نمودند و آقا سید محمد رضا شرح احوال و مصائب خودشانرا باین مضمون نگاشت که من در اوائل ظهور بیان حضرت رب اعلی را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت

قدوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضهء والده در بارهء من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد این بود که سه برادری که رفته بودند یکی ( آقا میر ابوظالب ) بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را بتفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و اینفانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امر الله بر آمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود بقدر ادراک خود و اندازهء خلق در ارض سین و میم و شین بعنایت و مدد و فضل محبوب عالمیان بسر بردم و اما تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب خاتمهء امر قلعه از شماتت و ملامت و شقاوت اهل شه میرزاد و سنگسر از ذوی قرابت و غیرهم چه گذشت اهالی شه میرزاد بحمام رفته خضاب نموده با یکدیگر مصافحه میکردند و مبارکباد میگفتند و اینفانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگر سوز تن گداز بودم و تضییقات بدرجهء بود که حتی گندم فروختن بما را حرام کردند با تفکر درک باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقاتی رخ داد و من در

#### --- صفحه ۲۰۴ ---

این شدت طاقت نیاورده باتفاق والدهء پیر بسنگسر در خانهء خواهرم رفتم تا قدری آسوده شویم الله اکبر از زخم لسان این اشرار و کفار زنها موی سر والده و خواهر را میکشیدند و ناسزا میگفتند که شما برای کفار و خارجیهای از دین گریه و نوحه مینمائید و اینفانی لاعلاج در خانه را بستم و بصبر و شکیبائی بسر میبردیم گریه آهسته آهسته مینمودیم و چند صغیر باقی ماندهء از شهدا که برادرزادها و خواهر زادها بودند من بظاهر کفیل بودم و لکن در سختی و تنگی بسیار عظیم بسر میبردیم علف را می پختیم و کبیراً و صغیراً سد جوع میکردیم آه از شقاوت و شرارت کفار و فجار باغ و زمین را میخواستیم بفروشیم و صرف کنیم میگفتند شما خارجی هستید و نمیشود با شما معامله کرد در آنحال جز صبر چاره نداشتیم و جز خون جگر غذایی برای ما نبود امان از شماتت ذوی قرابت که خالو باشد همی سعی و کوشش مینمود و بسلطان و حکام عارض میشد که ما را بقتل

برساند ولی خدا نخواست و اینفانی در مقابل بصلح و سلوک با او رفتار کردم و احوال سالها باینمنوال گذشت و ما تتمهء احوال این خانواده را در بخش ششم مینگاریم.

و از جمله مهمین مؤمنین آنحدود ملا ابراهیم تحصیل علوم رسوم اسلامی را در اصفهان و عراق بیابان برده بوطنش شهیرزاد عودت کرد و مرجع و ملجأ انام گشت و سالها مسند ریاست و مجلس افادت گسترده علما و طلاب علوم دینی از سواد کوه و معمورات هزار جریب و دیگر نقاط مازندران بخدمتش همی شتافتند و او از معتقدین آقا میر محمد علی مذکور بوده با وی در کربلا اقامت کرده خیر ظهور جدید در آنجا شنید و مطالعهء آیات بدیعه کرد و چون بوطن باز آمد ورود بقلعهء طبرسی نتوانست و رعایت احتیاط و حکمت پیش گرفت و تتمهء احوالش را نیز در بخش ششم میاوریم.

و استاد محمد عسکری کفشدوز اهل سنگسر سابق الذکر که باتفاق برادر

### --- صفحه ۲۰۵ ---

رهسپار قلعهء طبرسی گشت ولی بعلت عروض بیماری التحاق باصحاب نتوانست و چون برادرش بمقصود رسید کشته گردید همی متأسف از خبیعهء خود بود و پیوسته ذکر مینمود.

و ملا حاجی زمان اهل شهیرزاد از اهل علم و فضل که بواسطهء آقا میر ابوطالب و آقا سید محمد رضا و بمطالعهء کتاب بیان منجذب و مؤمن شده بهدایت اهالی پرداخت دیگر ملا مولی روضه خوان که برادرش در قلعه بشهادت رسید و جمعی دیگر که همگی را شرح احوال در بخش ششم میاوریم.

طهران ارض الطی مولد و موطن جمال اقدس ابهی است و عمارت مسکونهء شهیرهءشان از آغاز امر بنوعیکه در بخش سابق شرح دادیم محل توجه ارباب دانش و عرفان و ایمان از مؤمنین امر بدیع و غیرهم و مرکز رتق و فتق امور مهمه و معاونت و مساعدت اصحاب و احباب و تأیید و تقویت در نشر نفحات الهیه بود و برای حسن ارتباط و حفاوت و ارادت برخی از ارکان دولت اخبار صدور احکام و قرب وقوع حوادث و آلام بمحضر مبارک رسیده حل و عقد امور میشد و با وجود نشر خبر روابط قطعیه فیما بینشان و سجن شدید اعلی و توجه عموم بابیان بدینجا و با توالی مصائب هجوم اعدا و حبس و ضرب و جفا و حتی صدور فرمان دولت بقتل

و افنا چنانکه در طی بخش سابق نگاشتیم روح اعظم تا یوم واقعهء شهادت عظمی بحفظ و حمایت غیبیه شهپر افراشته داشت و غالب برادران و خواهران و بستگان در ظل همایونش سر بر کشیده مورد احترام و تکریم شدند و ما چون شرح احوال تمامت اعضا این خانواده عظیمه و هدایت و ایمان و یا ضلالت و حرمان بعضی را بتفصیل در بخش ششم میاوریم.

در اینجا باجمال میگذریم و از طرفی دیگر مرکز سلطنت و شخص اول دولت که مصدر مقاومت و مقابلهت با این امر و مؤمنین بودند در این شهر قرار داشتند

### --- صفحه ۲۰۶ ---

و ملایان معاند برای مدافعت بابیه رجوع کرده احکام غلیظه صدور مییافت و شرح حال حاجی میرزا آقاسی شخص اول را ضمن تفصیل اوضاع آذربایجان آوردیم.

و محمد شاه سومین پادشاه ایران از سلسلهء قاجاریه که معاصر با ظهور حضرت باب اعظم بود بسال ۱۲۵۰ در سن ۲۸ سالگی چون فتحعلی شاه در اصفهان وفات یافت در طهران بتخت سلطنت نشست و در آغاز کار بشجاعت و اقتدار و عظمت با اختلال و آشفته گی اوضاع مملکت مقابله کرد و بشدت کفایت و تدبیر و قدرت قلم و دانش وزیر نادرالنظیرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام امواج طغیان و شورش داخله و روابط خارجه را ساکن و دولت و مملکت را متمکن و مطمئن ساخت ولی طولی نکشید بقتل مصیبت انگیز دستور عالی قدر مبادرت ورزید و حاجی میرزا آقاسی را بصدارت و فرمانروائی برافراخت و گرفتار شدت نقرس پا شد و تهاجم مرض و تراکم غرض ویرا بیمار و نزار و ناتوان در کار نمود و یگانه معتمد و مستندش حاجی مذکور گردید در حالیکه او خود سبب بدنامی شاه و مملکت بود چه از امور مملکت مداری و سیاست بهرهء نگرفته اخلاق و اعمالش رضا خواطر اهالی را فراهم نکرد و محمدشاه چون عقیدت تصوف و مسلک عرفانی داشت پای بند غالب اوهام و خرافات ظاهریین نبود اگر حاجی سدّ راهش نمیگشت با صفا قلب و توجه مخصوص بخدا که بواسطهء استیلا مرض در او پیدا شد نسبت بامر اعلی که در سال دهم سلطنتش ظهور یافت منجذب میگشت ولی حاجی حائل شده توقیعات و آثار اعلی نرساند و امر را دگرگون جلوه داد و از ملاقات حضرت و اصحاب مانع گردید و شاه پس از نفی

آنحضرت بماکو و چهریق بسال چهارم این امر وقات یافت و تاریخ وفاتش را العاقبة للمتقين و محمدشاه در قصر جدید مرد ضبط کردند و ما در ضمن تفصیل واقعات بخش سابق و در این بخش شمهء از شرح احوال محمدشاه و کیفیت رفتارش

--- صفحه ۲۰۷ ---

نسبت بامر اعلی و نیز توقیعات و خطابات صادرهء در حق ویرا آوردیم و در الواح اقدس ابھی در شأنش چنین صادر گشت کلمة الله در ورق چهارم از فردوس اعلی یا حزب الله از حق جل جلاله بطلبید مظاهر سطوت و قوت را از شرّ نفس و هوی حفظ فرماید و بانوار عدل و هدی منور دارد از حضرت محمدشاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینهء تدبیر و انشا باری خطا و عطای ایشان عظیم است اگر غرور و اقتدار و اختیار او را از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و الوف او را از تجلیات نیر انصاف محروم نسازد او در ملا اعلی دارای مقام اعلی و رتبهء علیاست بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی لملك ملك زمام نفسه و غلب غضبه و فضل العدل علی الظلم و الانصاف علی الاعتساف و اما ناصرالدین شاه تفصیل احوال و اوضاع ممتد ایام طویل سلطنتش را در بخش ششم مینگاریم.

و اما میرزا تقی خان امیر نظام اتابیک اعظم امیر کبیر بموجب آنچه نوشته اند در فراهان عراق ایران از صلب قربان نامی تولد یافته نشو و نما گرفت و در صغر سن بوفور هوش و ذکا و شدت استعداد و شوق تحصیل علم و رقبا اتصاف داشت و قربان مذکور در خانهای متمولین و اشراف رجال بشغل طبخی اشتغال می جست و در

---

در ماه صفر این سال ۱۲۵۰ سانهء پر ملال قائم مقام روی داد شب شنبهء سلخ شهر صفر آن سید سعید عالیشان شهید بروضه رضوان و درجات جنان خرامید بیت ( دیدی آن قهقههء کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود) پس از آن

بافتضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان ماخوذ و روانه اردبیل داشته صدارت عظمی حاجی میرزا آقاسی که سابقاً بتعلیم امیرزادگان میپرداخت مفوض شد از اینصدرات کار مملکت بخسارت رسید امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل آمد.

### (حقایق الاخبار ناصری)

--- صفحه ۲۰۸ ---

شدت فاقه و عسرت میزیست بدرجه نیکه مکنت افروختن سراج بخانه اش در شبها نمی یافت و تهیه قرطاس و قلم برای فرزند نمیتوانست و تقی مذکور از چوب قلم تراشیده با خاکه ذغال مداد کرده شبها در روشنائی مهتاب بر کاغذ پارها نوشت و مشق حسن خط و انشا نمود و با غایت عسرت و مشقت بکمال سعی و همت در عنفوان جوانی بمقام عالی از انشا و ترسل و دبیری رسید و بنام میرزا تقی اشتهار یافت و بوسائل متنوعه بخدمت نویسندگی نزد عظمای ملت و بالاخره در دائره امور و اشغال دولت داخل شد تا آنکه یکی از لشکرنویسان گردید و متدرجاً میرزا تقی خان و واجد ثروت و شأن شد و بمهام دولتی مباشرت جست و از جانب دولت محمدشاهی برسانت و سفارت سیاسی ممالک خارجه رفت و هنگام وفات محمدشاه وزیر نظام آذربایجان بوده در دائره ولیعهدی دخالت مهم و تقرب تام داشت و ناصرالدین میرزا لیاقت و کفایتش را دانسته با خود بطهران برده بمقام شخص اول مملکت و صدارت دولت برکشید و بفرمانروائی در کلیه امور کشوری و لشکری و سیاست مداری شناخته ساخت و خواهر خود عزت الدوله را بحباله نگاهش در آورد و خویشی شاه موجب مزید اقتدار و اختیار وزیرنظام گردیده تمام امور مملکت بقبضه اراده و اختیارش در آمد و ستاره رفعت و عظمتش باوج ارتفاع رسید و شاه در سن هیجده سالگی و مستغرق عیش و کامرانی بوده سران و فرمان گذاران کشوری و لشگری امیرنظام را شناخته باو مراجعه کردند گویند شهرت و عظمتش بدرجه رسید که چون ناصرالدین شاه در کوی و برزن طهران میگذشت مردان و زنان که برای تماشا مجتمع بودند ویرا با انگشت دست بیکدیگر نشان داده میگفتند که برادر زن اتابک اعظم است و او سرگرم ضبط و ربط امور پاشیده مملکت گشت و آشوب و طغیان ملوک الطوائفی که از جهت ضعف محمدشاه و عدم کفایت حاجی میرزا آقاسی

--- صفحه ۲۰۹ ---

در هر سوی مملکت سر بر کشید خاموش و حکومت را مبدل بحکومت واحده مرکزی نمود و مصارف باهظه دولت و رواتب ثقیلهء مستخدمین و عهده داران اشغال مملکت را بکاست و امور خطیرهء مذکوره را در غایت سرعت باجرا قدرت و قساوت شدید انجام داد گویند بدرجهء سفاک و بی باک بود که نوبتی بر صف سربازی گذشت و یکی از ایشان پای خود را چنانکه بایست بر زمین نزد و امیر بدو

---

والد میرزا تقیخان از معارف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام اجتماع حواس مصروف میداشت چون قائم مقام در ناصیهء احوال میرزا تقی خان آثار رشد و شمایل شهامتی تفرس کرد او را در عداد (\*اعداد) نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمدخان زنگنه امیرنظام منسلک گردید بسبب جوهر ذاتی و کاردانی باندک مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق بر بود و بمناصب بزرگ رسید بالای سرش ز هوشمندی میتافت ستارهء بلندی مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد بمنصب وزارت نظام سرفرازش گردانید هنگام موکب شاهی از آذربایجان بدار الخلافهء طهران امیرنظام شد و بورود موکب شاهی بطهران لقب اتابیکی و منصب صدارت با شغل امیرنظامی توأم گشت عدالت و اطاعت و انتظام مملکت و نظام لشکر و خراج کشور مرتب کرد پس رویهء تکبر و تتمر پیش گرفت و باطمینان خدمت و استظهار مصاهرت شاهی گستاخانه محاورت میکرد و امورات مملکتی را بدون اجازه و رخصت بصوابدید خود انجام میرسانید طبیعت غیور سلطنت و غرور شباب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند خاطر شاهی مکرر و اتمام امرش مقدر گردید هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود بقم شاه برادر کهتر خود عباس میرزا نائب السلطنه را باقتضای مصلحت چند بدون استشارهء با وی

--- صفحه ۲۱۰ ---

نگاهی بغضب آلوده کرد و او چنان مندهش گردید که فی الحال بیفتاد و بیفسرد و چون در آغاز قیام و اقدامش احوال و اوضاع و حوادث و انقلابات موجوده از جهت ظهور امر بدیع در غالب اقسام مشتعل و وقایع مازندران و زنجان و غیرهما در شرف شرع بود تفکیک بین آشوب و طغیان از نهضت دین و ایمان نکرده با قهاریت تامه

باطفا انوار این امر و اعدام بابیه پرداخت و یقین داشت که بقتل حضرت اعلی و بزرگان اصحاب و تفریق اجتماع احباب قادر بر جلوگیری از این

---

بحکومت و توقف قم سرافراز نمود و او چون اطلاع یافت توقفش را در قم مصلحت ندیده مأمور التزام رکاب گردانید و این بر خشم شاهی بیفزود و حکم صریح باقامت شاهزاده مذکور در قم صادر کرد درین هنگام رقبای بسعایت اتابیک و تشویش خاطر شاه پرداختند لذا چون شاه وارد طهران شد در روز پنجشنبه بیستم محرم او را احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی بمنزلش معاودت کرد و خط شاهی مشعر بر عزل وی از صدارت و استقلال در امارت فقط بانضمام یکقبضه شمشیر مرصع و یک قطعه نشان توسط یکی از خادمان درگاه صادر شد و او در مقام استفسار از گناه خویش بر آمد و شاه یک یک گناهانش را توسط میرزا آقاخان اعتمادالدوله بوی فرستاد و او خواهان تشرف محضر شاهی شده اجازت یافت و متکبرانه عرایض چند گفت و مزید علت گشت پس بحکم شاهی جلیل خان بیات با یکصد سوار او را با منتسبان بکاشان برد و در قریهء فین عزلت گزین گردانید پس از مدت یک اربعین حاجی علیخان فراشباهی بکاشان شتافت و روز هیجدهم ربیع الاول بدون ظهور عجز و لابه بفسد یمین و یسارش بدیار عدمش فرستادند و پس از ارتحالش او را در پشت مشهد کاشان مدفون پس از چندی بامر شاه نقل بعثبات دادند.

( ملخص از کتاب حقایق الاخبار ناصری )

---

--- صفحه ۲۱۱ ---

نهضت و انقلاب خواهد شد چه در ظاهر نظر قیام و اقدامش برای زوال هر امری در اوضاع مملکت کافی بود پس بنوعی که در بخش متقدم آوردیم شهزادگان شهیر و امرای کبیر و افواج کثیر را پی در پی برای قلع و قمع اصحاب مازندران و نیریز و زنجان مأمور داشت و کرد آنچه را که بیش از آن در حیز قدرت و استطاعتش نبود و نحیرهء حربیه و قوای موجوده و اندوختهء خزینه را صرف قلع و قمع پیروان این آئین نمود و بابیه نیز ناچار بمدافعت برخاستند و مورد قتل و غارت و منفور دولت و ملت و در تقیه و ذلت شدند و مخالف و معارض استقلال و استبداد علما و امرای بشمار رفتند و اوضاع موافق آمال و امانی ملایان گشت و بالجمله در سه سال دوره فرمانروائیش که بمعارج القاب شامخهء امیرنظام و اتابیک اعظم و امیرکبیر رسید در سال نخست حضرت



قدوس و جناب باب الباب را با سیصد و اندی از اصحاب قلعهء مازندران بشهادت رساند و بسال دوم نفوس سبعة را در طهران و جناب وحید دارابی و اصحابش را در نیریز و حضرت رب اعلی و انیسش را در تبریز شهید نمود و بسال سوم موجب شهادت جناب حجت و انبوه اصحابش در زنجان گردید و باسستیصال مؤمنین نیریز پرداخت و بالاخره برای آنکه بنیان این امر منیع را کاملاً منهدم سازد بنوعی که در بخش لاحق میاوریم جمال اقدس ابهی را تبعید بعراق عرب نمود و بزعم و قول خود فتنهء بابیه را بر انداخت ولی پس از انجام امور مذکوره غفلة مغضوب ناصرالدین شاه و معزول و مخذول شده در فین کاشان موقوف و محبوس گشت تا در هشتم ربیع الاول سال ۱۲۶۷ هـ . ق شربت ناگوار هلاک را بسر کشید گویند در آنوقت که فرمان شهادت حضرت را صادر نمود میرزا آقا خان اعتمادالدوله نوری که بعداً صدر اعظم شد باو گفت آخر ملاحظه و تأمل کن این سید مظلوم کسی است که احدی ترك اولی از تو ندید و او جواب داد که چون سید الشهدا

#### --- صفحه ۲۱۲ ---

بجهت حفظ انتظام مملکت کشته گردید چرا در باب او تأمل و تردید کنیم تا در آنهنگام که رقم قتل خویش را خوانده یقین بر هلاک نمود آه ندامت و حسرت از دل برکشیده گفت من نسبت بدولت و مملکت تقصیر و خطائی نکردم تا مستحق پاداش چنین باشم الا آنکه امر بقتل سید مظلوم دادم و بالقطع و الیقین این جزا همان ظلم مبین است و ناصرالدین شاه مایملک و اثاثیهء ویرا ضبط کرده خانه اش را بالاخره تکیهء بنام تکیهء دولت بساخت و بعنوان محل مجالس تعزیه داری و سوگواری برای امام حسین بر قرار داشت و میرزا تقیخان و ناصرالدین شاه و سعیدالعلماء بارفروشی نزد طائفهء بابیه در درجهء اولی از نفرت و لعن قرار داشته رجعت اعدا و قاتلین ائمهء هدی بشمار آمدند .

و از مشاهیر بابیان طهران رضاخان بن محمدخان ترکمان جوانی زیبا و رعنا متصف باخلاق دلپذیر و شجاعت نادر النظیر بود و در طهران با عظمت و شهرت و قدرت و ثروت میزیست و پدرش محمد خان میر آخور محمد شاه و ممالک عمارات و دستگاه و جلالت و جاه بود و رضا خان در اوائل ارتفاع ندای حضرت باب اعظم از شیراز در طهران بواسطهء جناب باب الباب و غیره مؤمن باین امر شده عاشقانه بنصر و حمایت

احباب و اصحاب قیام کرد و خانهاش محل اجتماع و اقامت مشاهیر اصحاب گشت و از جهت قدرت و شجاعت خود و مقام و احترام پدرش خوف و بیم از کسی نداشت و ما تفصیل غیرتمندی و شجاعتهایش را در قریهء کلین و شهر بارفروش و در فتنهء مشهد و بدشت و قلعهء طبرسی و بالاخره شهادتش را در بخش سابق نگاشتیم

---

درین ایام در تکیه دولتی متعلق بمنزل جناب جلالتماب اتابک اعظم امیرنظام که آنرا پنجاه و دو زرع طول و سی و دو زرع عرض و مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی و بر ستون بلند عماد آن خیمه است روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری. الخ

### (روضه الصفا)

---

--- صفحه ۲۱۳ ---

دیگر میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمان نوری پسر شاطر باشی ناصرالدین شاه از اجلهء محترمین نور و ساکن طهران صاحب اخلاق حسنه و کمالات ظاهریه و باطنیه بود و با معاریف احباب و اصحاب معاشرت داشته غالباً بفیض محضر ابهی میرسید و در واقعات مشهد و بدشت حضور داشت و چون کلمات و آیات بترتیل و تکمیل میخواند و بلاغ و خطابه را با فصاحت و صوت رسا ادا میکرد غالباً بانجام اینوظیفه مأمور میشد و در کثیری از بلاد ایران برای تبلیغ سفر کرده جمعی را مهدی بابی نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۸ بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم بشهادت رسید .

دیگر از مشاهیر مؤمنین طهران ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف والدشان حاجی ملا علیمحمد از ملاهای قریهء کند بود و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد

---

هنگامهء قلعه گرم شده بود رضاخان خواستند که بجهت نصرت بروند چونکه از جمله مشاهیر بودند نمیتوانستند حرکت نمایند و جناب نکر يك طلسم بازو بند خودرا بجهت او کرم فرموده بودند از برای آمدن بقلعه او را بخاطر رسید که اظهار ندامت از افعال گذشته نماید و در مقام عناد بل در صدد انتقام با حضرات بر آمده و نوکر شود و منصب بگیرد و بهمراهی شاهزاده مهدیقلی میرزا

بمحرابه حضرات اهل قلعه بیاید چنین هم نمود و بهمراهی شاهزاده بود تا آنکه در روز محاربه اسب خود را تاخته و بجند حق ملحق گردید و زبان بیدگونی شاهزاده و اعوان او گشوده و در معرکه داد مردی و مردانگی میداد و دمار از روزگار اعدای الله بر میاورد و بحدی بود شجاعت آن شیر بیشهء وفا که چند دفعه سر توپچی را بالای توپ از قلعه بدن برداشت خلاصه شاهزاده و سران لشکر با او کینه زیادی داشتند و چون گرفتار کردند شمشیری نموده پارچه پارچه کردند (حاجی میرزا جانی)

### --- صفحه ۲۱۴ ---

شائق تحصیل علوم رسمیه و دخول در سلك ملائی شدند تحصیلات را در طهران بانجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته بامامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظم تعلیم و تدریس نوباوگان مینمودند و ملا مهدی چندی در بیت اقدس ابهی بتعلیم خوردهسالان افتخار یافت و غالباً بدرک محضر انوار فائز گشت و هر دو برادر در سال نخست از ظهور بدیع بعرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین و اصحاب معاشرت جستند تا چون هنگامهء قلعه مازندران اتفاق افتاد بنصرت اصحاب شتافتند و بالاخره در زمهرهء شهدای طبرسی قرار گرفتند و نبیل زرندی نقل قول از آقا میرزا موسی کلیم حکایتی باین مضمون نوشت که در بحبوحهء ارتفاع هنگامهء قلعه یکی از غلامان شاهی فرمان جدیدی از طهران بمازندران برای مهدیقلی میرزا برد غلام مذکور چون کندی بود و با ملا مهدی سابقهء آشنائی و دوستی داشت از شاهزاده اجازه گرفتهء بعزم قلعه برای ملاقات و نصیحت اخوان رفت تا ایشان را از فتنه و خطر بیرون آورده خلاص و آزاد سازد و همینکه بعقب دیوار قلعه رسید پاسبانان را ندا کرده گفت بملامهدی خبر دهید که یکی از آشنایان کندی شما را بملاقات میطلب و ملا مهدی آگاهی حاصل کرده از حضرت قدوس اجازه گرفته برای ملاقات و مکالمه حاضر شد و غلام مذکور پس از مقداری صحبت با او مراجعت باردو نموده بطهران برگشت و کیفیت ملاقات و مکالماتش را برای جناب کلیم باین مضمون بیان نمود که ملا مهدی مانند شیر غضبان ببالای حصار قلعه بر آمد در حالتیکه شمشیری حمایل کرده دستمالی سفید بر سر بسته پیراهن سفید عربی پوشیده کمر را محکم بسته بود و بمن خطاب کرده گفت چه مدعا داری

هرچه خواهی زود بگو چه از آن ترسم خدمتی رجوع شود و من محروم مانم و مرا از مشاهده هیئت و حالتش رعب و هیبتی عارض شد که نزدیک بود زبانم بسته شود و

--- صفحه ۲۱۵ ---

و از تکلم باز مانم در آنحال فکری رسید و فرزند صغیرش رحمان نام که در کند دیدم بخاطر آمد خواستم رحم و شفقتی در او حادث شود فی الفور گفتم از رحمانت پیغامی آوردم که ای پدر مهر گستر محبتهایت کجا رفت که ما را چنین تنها و بی پرستار و گریان و نزار گذاشتی ملامهدی جواب گفت اگر او را ببینی بگو که محبت رحمان حقیقی آمده قلبم را مملو نموده جای خالی نگذاشت تا حبّ رحمان مجازی بگنجد و این سخن چنان در من اثر کرد که بی اختیار اشک از دیدگانم جاری شد گفتم خدا لعنت کند کسانی را که بغیر حق بر شما ظلم و جفا نمودند آنگاه بنوع مزاح گفتم ای ملا مهدی اگر من بقلعه داخل شوم تو چه خواهی کرد جواب داد که اگر بجستجوی راه حق وارد شوی هدایتت نمایم و اگر بسائقه سابقه آشنائی بیائی بموجب اکرما الضعیف و لو کان کافرا بخدمتت کمر بندم و آنچه از علف جوشانده و استخوان سوزانده دارم بر طبق اخلاص نهاده نزدت حاضر نمایم و اگر بسر نزاع و جدال و قصد جنگ و قتال باشی بحکم دفاع با همین شمشیر بیک ضربت سرت را بیپایت اندازم و تنت را از قلعه بزیر افکنم پس من از استماع آنمقال و مشاهدهء احوال ثبات عقیدت و استقامتی در او دیدم که فصحای عالم از بیان عاجز و سلاطین جهان از اقعادشان زبون و ناتوانند و باو گفتم شیر مادر حلالیت باد اکنون حسب رسالت ناچارم پیام شاهزاده را بشما ابلاغ دارم چه بقرآن سوگند خورد که هرآنکو از قلعه خارج شود جاننش در امان است و خط آزادی و مصاریف راه میدهند تا بخانهء خویش رفته آسایش نماید ملا مهدی گفت عین این پیام را بجمع اصحاب میرسانم تا هر که مایل است از قلعه بیرون رود و حال چون و قتم تنگ است میروم اگر سخنی دیگر داری بگو گفتم سخنی دیگر نیست برو که خدا معین و ناصرت باد و ملا مهدی رفت در حالیکه با خود میگفت اگر خدا معین و ناصرم نمیبود چگونه از

--- صفحه ۲۱۶ ---

زندان وضع و وهین کند باین ایوان رفیع و ثمین میرسیدم و شنیدم که میان قلعه بصوت بلند پیام شاهزاده را باصحاب ابلاغ نمود و این باعث شد که در همان روز سید متولی قمی و روزی دیگر آقا رسول بهنمیری از قلعه باردو رفتند و بالجمله ملا مهدی و ملا باقر بشهادت فائز شدند ولی برادر کهرشان میرزا اشرف که نیز از مؤمنین بود ورود بقلعه نیافته از محاطر و مهالك مصون ماند و سالها بعد از شهادت کبرای در طهران میزیست و فتن و مصائب دیگر را تحمل نمود و ما شرح احوال او و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم.

دیگر از مشاهیر بابیه ساکن طهران ملا محمد معلم نوری عالم و فاضل و ساکن مدرسهء میرزا صالح واقعهء در بازار معروف پامنار بود و معاشش بشغل معلمی میگذشت و در سال اول ظهور بواسطهء جناب باب الباب فائز بایمان بدیع شد و با مشاهیر اصحاب موافق و مرافق و در غالب وقایع مهمه داخل گشت و عاقبت بنوعیکه در بخش سابق آوردیم باستقامتی عظیمه در قلعه مازندران بشهادت رسید.

و از معاریف بابیان آقا حسن آقا تفریشی از محترمین بابیه بود و کیفیت مساعدتش را در نقل جسد مطهر ربّ اعلی از تبریز بطهران در بخش سابق آوردیم و در فتنه سال ۱۲۶۸ گرفتار گماشتگان دولت گشت ولی بصرف مال و شفاعت بعضی مستخلص شد و پس از آن سالها در قسمتهای مختلفهء ایران بریاست گمرک منصوب و از مشاهیر مؤمنین این امر محسوب بود تا در حدود سال ۱۳۲۳ در گذشت.

دیگر رضاخان سردار داماد سپهسالار که در بخش سابق کیفیت عزیمتش برای التحاق باصحاب قلعه طبرسی و وفاتش در آن حوالی را آوردیم .

دیگر میرزا مسیح خواهر زادهء میرزا آقا خان نوری از مؤمنین مخلصین امر

--- صفحه ۲۱۷ ---

اعلی و از عاشقین جمال ابهی بود و مختصری از احوالش را نبیل زندی باینمضمون آورد میرزا مسیح پسر خواهر وزیر لشکر بود که بعداً بصدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرمود از شدت حبی که بهیکل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران حرکت کرده بلقا محبوب رسید و تا دره گز در موکب مبارک

بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را بطهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیهء میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقش چنین فرمودند؛ " من زار الاخت و المسيح فی الرّی کمن زارنی و مرقد وی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر اخت در بقعه نیکه بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع " انتهى و در یکی از الواح بامضا خادم مسطور است: " اینکه از فقره لوح امنع اقدس که میفرماید المسيح فی الرّی سؤال نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بها الله و رحمته بوده بکرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصغا نموده ام در سفری که مقصود عالمیان بشطر خراسان توجه فرموده اند ایشان همراه بودند در سبیل الهی حمل شداند نموده اند و در لیالی و ایام از کوثر وصال میاشامیدند و بخدمت قائم بودند و بعد صعود نمودند و مابین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصغا شد عظیم و حمزه علیهما بهائی بلقا من فاز بلقائی فائز شدند. " انتهى و از واقعات عظیمه و امکنهء خطیرهء طهران واقعه شهدا سبعة و مدرسه دار الشفا سابق الوصف در بخش متقدم میباشد و مدرسه مذکوره مدرس میرزا محمد حسین حکیم الهی و محل اقامت و اجتماع جمعی

#### --- صفحه ۲۱۸ ---

دیگر از علما و طلاب بابی امثال حاجی ملا اسمعیل قمی و آقا سید اسماعیل زوارهء و آقا سید محمد اصفهانی و غیرهم بود و فتنهء واقعهء شهدا سبعة از آنجا برخاست و حکیم الهی مذکور اهل کرمان بوده ولادت و نشو و نما و تحصیلاتش در علوم ادبیه و اصول و فقه و کلام و حکمت در آنجا شده سپس در اصفهان بتکمیل پرداخت گویند در سبزواری نیز با حاجی ملاهادی حکیم شهیر معاشرت شده استفاضه کرد و او اراده داشت بنت خود را بمزاجتش در آورده ویرا نعم الخلف خویش برقرار نماید و نپذیرفت و بطهران رفته مقیم گردید و در مدرسهء

مذکوره بتدریس علوم عقلیه پرداخت و شهرت تامه نزد علما و عقلا یافت و جمعی کثیر از طلاب علوم و رسوم و علما و غیرهم در محضر درس مجتمع گشتند و گویند در فقه و اصول هم ادعای تفوق بر دیگران داشت و رساله فتاوی نشر داده جمیع عمل نمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در خصوص کیفیت اقبال حکیم مذکور بامر بدیع روایتی از قول میرزا عبد الله سر رشته دار سابق الذکر نقل نمود که خلاصه اش چنین است سر رشته دار گفت من در اوائل نشر امر حضرت ربّ اعلی مقیم طهران بودم و با میرزا محمد حسین حکمی شهیر مجاورت و معاشرت داشت و غالب شبها از دری که فیما بین خانه من و خانه ایشان باز میشد با هم ملاقات و مراوده و مؤانسه مینمودیم و گاه گاهی در خصوص این امر سخن بمیان میامد ولی حکیم چندان کمالات و معلومات خویش غرور و مباهاات داشت که اعلم از خود تصور نمیکرد و من چون هم ترازوی او نبودم مباحثه و مناظره با من نمینمود تا شبی بعبادت مألوفه خانه ام آمد و در اثنا مصاحبه ذکری از این امر بمیان آوردم و او خطاب کرده گفت ای آقا میرزا عبد الله آخر این ( اشاره بخود کرده ) هم شخصی است آیا بعد از آن همه تازه تابع دیگری شود آنهم که و درچه و من از استماع سخنانش افسرده و دل

### --- صفحه ۲۱۹ ---

شکسته شدم و چاره جز سکوت ندیدم و او از حالت پژمردگیم متأثر گشت و در آن حال دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد گرفته بگشود و گفت این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است مردم ویرا لسان الغیب خوانند و باشعارش تفال کنند آیا میل دارید تفالی نمایم تا ببینیم خواجه چه میگوید من پاسخ گفتم بآسی نیست چه در دیوان وی وصف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد تواند سبب رشاد عباد مقرر فرماید پس میرزا برسم تفال دیوان را بگشود و شروع بخواندن اولین بیت از صفحه یمنی نمود و آن این بود کجا است صوفی دجال چشم ملحد کیش بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید و از آنجائیکه این واقعه در ایامی شد که حاجی میرزا آغاسی حضرت نقطه اولی را باذربایجان تبعید کرد و خصمیتش با آنمظلوم در السن و افواه انام شهرت داشت و ادعا وی در تصوف و ارشاد و دل و دیده الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و با یکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم میرزا از ملاحظه بیت مذکور غرقه دریای بهت و

حیرت گشته ساکت بنشست و من چنان مسرور شدم که حال طرب و اهتزاز داشتم و حکیم بعد از نبذهء اظهار تحیر و تعجب گفت ای آقا میرزا عبد الله این فوق تفأل و تصادف است بلکه تنبوء و غیب گوی می باشد که در يك بيت عقیده و عاقبت حتی قیافهء حاجی میرزا آغاسی را بیان نمود و بالجمله ابیات مذکوره در میرزا اثری عظیم نموده او را از قله غرور فرود آورده بتفحص و تجسس احوال و داشت و من برایش کیفیت ظهور را بیان کرده آیات و آثار حضرت را از قبیل تفسیر احسن القصص و تفسیر کوثر و برخی خطب و مناجات و توقیعات دادم ملاحظه و مطالعه کرد چنین گفت الحق و الانصاف کلامی فطری و الهامی است از طریق اکتساب خارج می باشد و پس از چندی مؤمن و موقن گردید

### --- صفحه ۲۲۰ ---

و در محضر درس بمذاکره از این امر پرداخت و در ضمن بیان انواع عقیده و فلسفه نظریه از فلسفه بدیعه بحث نمود و تبلیغ و تربیت کرد و برخی از علما و تلامذه اش مقبل و مهتدی گشتند و خبر بسمع دیگر علما رسیده مابینشان مهمه و ولوله افتاد که میرزا محمد حسین حکیم در محضر درس از حکمت و عرفان باب سخن میراند و دولتیان این خبر بشنیدند و امر صادر شد که علما مجتمع شده باوی مناظره و احتجاج کنند و مجلسی در دربار سلطنت با حضور رجال دولت و شاهزادگان و غیرهم انعقاد یافت و جمعی از ملایان حاضر شده هر يك بجای خویش قرار گرفتند و رده بستند و میرزا را حضور طلبیدند همینکه وارد مجلس شد در صف نعال جلوس نمود و حاضرین برخاستند هر قدر اصرار و ابرام کردند که ویرا بصدر نشانند قبول نکرد و چون لحظه گذشت و مجلس آرام شد از حضار پرسید که مقصود از اجتماع و احضار من در اینجا چیست و آنان حقیقت حال بیان کردند و تفصیل انتشارات و اشتهارات در خصوص وی گفتند و لختی از ضلال و اضلال بابیه سخن راندند پس میرزا روی بایشان کرده پرسید آیا شما را در علم و حکمت شك و ریبی است و آیا مرا حکیم میدانید یا نه آنان همگروه پاسخ دادند که در علم و حکمت شما احدی تردید ندارد میرزا گفت اکنون که مرا حکیم میدانید و نیز یقین کنید که حکیم سخن لغو و باطل نگوید و راه ضلال و اضلال نپوید آنگاه از جای برخاسته وداع گفته بیرون رفت و حضار بسخن حکیمانه جامعهاش قانع شده هر يك راه خویش گرفته رفتند و نیز نقل از ملا مصطفی باغمیشهء



تبریزی سابق الذکر حکایتی آورد که او گفت پس از واقعهء شهادت عظمی مرا سفری بطهران پیش آمد در آنمدینه بزیارت میرزا محمد حسین حکمی رفتم و از من دعوت نمود که شب را در خانهاش صرف شام و استراحت کنم و چون بخانهاش رفتم پس از اندک مکالمات قبل از وقت معمول

--- صفحه ۲۲۱ ---

و معتاد صرف شام نمودیم و بمن گفت مقصود از دعوت شما این بود که امشب در محفل احباب برویم و باینجهت شام را زودتر صرف کردیم تا بخوابیم و راحت نمائیم و برای موقع رفتن مهیا شویم و دو ساعت قبل از طلوع فجر میرزا ببالینم آمده مرا بیدار کرد زیرا در آن ایام مجامع اینطائفه محض احتیاط از شرور ناس مقارن فجر و سحر منعقد میگشت که دیدگان فتنه بخواب و احباب ایمن از زجر و عذابشان بودند لهذا باتفاق میرزا بمحفل رفتیم و آنحکیم والا شأن در مجمع دوستان خدمت نموده بکمال خضوع و ادب کفشهای حضار را مرتب ساخت و همینکه شروع بتلاوت آثار ربّ اعلی شد سرشک اشک از دیدگانش جاری گشت و بالجمله حکیم مذکور سالی بعد از شهادت عظمی بخراسان رفت و در فتنهء عمومیهء بابیه بسال ۱۲۶۸ در طهران نبود وگرنه او را نیز گرفته بقتل میرساندند سپس در ایام اشراق جمال ابهی از افق عراق که در بخش لاحق مینگاریم بیغداد شتافته از حافین حول مرکز آثار گردید و علما ساکن عراق غایت عداوت و خصومت باو ابراز داشتند و عاقبت جمعی از اشرار را برانگیختند تا شبانه بمنزلش تاخته او را شهید نمودند .

و از شهدا سبعه بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم حاجی سید علی شیرازی خالوی حضرت نقطه اولی از تجار محترم بود و در بوشهر حجرهء تجارت داشت و همینکه والد حضرت وفات کرد حسب الوصیتش بکفالت خواهر و فرزند دلبندهش پرداخت و نسبت بحضرت از اوان صغر سن غایت محبت حاصل نمود و چون اظهار امر فرمودند جناب خال در مابین منتسبین آن بزرگوار و پس از حروف حی اختیار اول من آمن شد و بنصرت و حمایت قیام کرد و نزد حکمران شیراز ضمانت از آن مظلوم نموده خانه خویش را محل تابش

--- صفحه ۲۲۲ ---

انوار و اجتماع اصحاب بزرگوار قرار داد و مورد تعرض و جفای حاکم گردید و حینی که از شیراز بعزم زیارت حضرت عازم چهریق گشت محاسبات تجارت خود را با تجار تفریغ کرده حجره تجارت را ترك گفته با برادر اکبرش حاجی سید محمد و با دیگر اقربا و آشنایان مراسم وداع بعمل آورده بیزد رفت با برادر اصغرش حاجی میرزا حسنعلی نیز ملاقات و وداع کرده از طریق طهران باذربایجان شتافت و در سجن چهریق بدیدار حبیب شفیق دیده روشن ساخت و چون برای احدی اجازه مکث در آنجا نبود و اقامت میسر نمیگشت عودت بطهران کرده در خانه محمد بیک چاپارچی واقعه در قرب دروازه شمیران منزل نمود و در دل آرزوی سفری دیگر بچهریق داشت و طولی نکشید که فتنه برای بابیه برخاست و میرزا علیخان حاجب الدوله بامر میرزا تقیخان امیر نظام همت بدستگیریشان گماشت و در آنحال هر چند بعضی از دوستان جناب خال را تأکید بمهاجرت کردند نپذیرفته جواب گفت اگر شهادت بر ایم مقدر باشد چرا بگریزم و بماند تا دستگیر گردید و چون از احوال و عظمت و مقامش نزد میرزا تقیخان وصف کردند با وی مواجه شده چنین گفت ایسید جلیل القدر صحیح النسب من راضی بقتل تو نیستم کلمه از انکار عقیدت بابیه بر زبان آر تا بوطن برگشته بتجارت و رخا در زندگانی و عیش و کامرانی باشی و سعی و اصرار بسیار نمود که خال تبری کرده مستخلص شود و نیز ملك التجار و جمعی از تجار دخالت نموده در استخلاصش کوشیدند ولی چنان از قوت ایمان و غلبه عشق روحانی منقطع از این عالم بود که در جواب هر يك اقرار بعقیدت و ایمان و اظهار آرزوی شهادت در سبیل رحمن نموده شکر حق را همی بجای آورد لذا امیر نظام اشاره کرد تا ویرا بنوعی که در بخش سابق آوردیم بقربانگاه برده جام لبریز شهادت نوشاندند و حرمش اخت امی حرم حضرت نقطه اولی بود و جوان

--- صفحه ۲۲۳ ---

وحیدشان که میرزا جواد نام داشت برای ادا مراسم حج بمکه رفته وفات یافت و خبر وفات او جانفشانی والد و شهادت کبری متعاقباً در شیراز به بستگانشان رسیده تأثیر شدید نمود و نسلی از خال شهید بر جای نماند و در این مقام یکی از توقیعات فارسیه را که در سنین سجن برای ابلاغ امر بانخانواده صادر شده محض اشتهال بر مسائلی که موجب مزید اطلاع در امور مسطوره این کتاب میگردد ثبت مینمائیم

و هی هذہ بسم اللہ الامنع الاقدس از آنجائیکه همیشه صبح میدیدم تلاوت میفرمودید آمنت بسرّ آل محمد ص ع خواستم کشف غطّ شود که عمل مطابق ذکر قولی شود از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد اللہ باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول يك حرف بسم اللہ الرحمن الرحيم گذشت و چهار سنه مزيد بر صورت جميع کلمه بود که بزمان شيعهء خالص گذشت اعنی حاج سيد کاظم صلوات اللہ عليه و سلامه و از این جهت بود که حروف بسم اللہ الرحمن الرحيم که کل قرآن در او است نزد او جمع شدند و ۱۹ روز باول ظهور سرّ مانده بملاّ اعلى واصل و اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سرّ بوده و از این جهت بود نزول کلمه لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلي العظيم بعد از عدد نفی اثبات سنه ۱۲۶۰ ختم میشود و بدء ظهور سرّ محمد و آل محمد صلوات اللہ ثم کل بهائيه میشود و چونکه ظهور سرّ ظهور اللہ است نه ظهور بشأن نبوت و ولايت بل بظهور ربوبيت از آن جهت بود که ظاهر شد بظهور اننی انا اللّٰه لا اله الا انا در حين ظهور اول کسیکه باو بیعت کرد محمد بود چنانچه نص حدیث است بعد امیر المؤمنین ۴ بعد ائمه عليهم السلام و این است سرّ آیه اذ قال يوسف لایبیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکباً و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین و بدانکه عدد يوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حی قیوم و ازین جهت بود در بدء ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرده هر سوره را در

### --- صفحه ۲۲۴ ---

آیه از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطهء فرقان دریا بسمله که در حدیث است که کل قائم باو است و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد بعدد لی در آیه رایتهم لی ساجدین سوره ذوی القربی را خوانده که فضل ما از قبل بوده ولی از آنجائیکه ظهور ظهور نار اللّٰه بوده در قیامت که اعنی رکن لا اله الا اللّٰه که مقام بسم است و محمد رسول اللّٰه رکن هواست و علی و ائمه حجج اللّٰه رکن یا است که متعلق باسم رحمن است و رکن تراب متعلق باسم رحيم است که بان خلق میشوند بر فطرت لا اله الا اللّٰه در رکن ثانی رزق داده میشوند و بثالث میمیرند و برابغ زنده میشوند و اشخاصی که همیشه میخوانند رضیت باللّٰه رباً هرگاه صادق بودند در قیامت داخل نار اللّٰه میشدند زیرا که در قرآن بود فبأی حدیث بعد اللّٰه و آیاته یومنون و همه مقرّب بودند که غیر اللّٰه قادر نیست آیه نازل فرماید که اگر این امری بود که از شأن بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنه

۱۲۶۰ که هزار و دویست و هفتاد گذشت کسی آمده بود و آورده بود همین قدر که کسی آورد دلیل است که غیر از خداوند نیست بل از قبل اوست و دلیل واقع وجوده اثباته و دلیله آیاته و همین است معنی عرفتك بك در دعا و اعرفوا الله بالله در حدیث و معنی اللهم عرفنی نفسك الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود ولی کسی مشعر نشد و قدر ندانست و اول کسیکه رجعت بدنیا کرد رسول خدا بود و او است اوّل رسول قائم بعد امیر المومنین بود که رسالت طرف پوشهر را فرمود نزد شما و نشناختید نظر بروز اول کنید که هفت سال غیر او ایمان برسول خدا نیاورد و نداشت و امروز چقدر مدعی ایمان هستند و لابد است معنی حدیث سیرجع الاسلام غریبا کما بدء فطوبی للغریبا كذلك سائر اهل بیت رجوع کردند و خداوند بوعده خود وفا فرمود و نرید ان نمن علیالذین استضعفوا الخ و دو مرتبه قائم که لسان الله است انمه

### --- صفحه ۲۲۵ ---

ایشانرا الحاصل قیامت صغری برپا شد و یوم مقداره خمسين الف سنه ظاهر شد و کلتش حشر و نشر شد و ظاهر شد قول الله و کلتش هالك الا وجهه و کل جزا داده شدند و اعمالشان را هباً منثوراً کردیم این است معنی آیه که اگر ما علی الارض ندا دهند نجات از فرع و آنچه در قیامت هست نمییابند چه مال و چه علم که ثمر ندارد این است معنی و لله المکر جمیعاً در لباس عبودیت ظاهر میشود بحجتی که دین ایشان برپاست و شاهد میگیرد هر نفسی را بر عملش فرق نار و نور عدد باب است هر کس داخل در نور است و الا در نار است امروز اهل جنت و نار را بهمین بشناسید .

دیگر از شهدا سبعة میرزا قربانعلی از اهل استرآباد (گرگان) و بارفروش (بابل) مازندران از مشایخ سلسله نعمة اللهیه بود و مریدان بسیار در مازندران و خراسان و کرمانشاه و همدان و مندلیج و طهران داشت و بکمال بساطت زندگانی مینمود و از لباس به پیراهن و شلواری سفید اکتفا کرده دستاری خفیف بر سر و عبائی در برداشت و چون خواست بکربلا سفر کند جمع کثیر از مریدان تاب مفارقت نیاورده بمرافقتش رفتند و در طی طریق چون بمندلیج رسیدند شیخی منجذب گشته بملازمتش تا یعقوبیه همراه شتافت و از آنجا شیخ را امر بعودت وطن نمود و در ایامیکه حضرت باب اعظم اظهار امر فرمود و سفر حج را نیز انجام داد در کربلا بود و

در طریق باز گشت بایران تصادف با جناب باب الباب یافته اقبال و ایمان بامر بدیع آورد و در طهران با آقا سید یحیی وحید اکبر ملاقات نموده از افاضاتش بهره وافر برد و بهر دو ارادت کامله گرفت و چون حضرت ذکر الله را سواران دولتی بقریه کلین رساندند در آنجا بزیارت فائز گشت و موقعیکه هنگامه مازندران برخاست برای علت بیماری و ناتوانی نتوانست باصحاب پیوندد و با حسرت و افسوس ایام در طهران همی گذراند

### --- صفحه ۲۲۶ ---

و بی پروا علی الملا بتبلیغ دور و نزدیک پرداخت و در صدد بود که خود را بوحید ملحق ساخته قیام بر اعلای این امر نماید و در همانحال ناگهان دستگیر اعدا گشته ویرا نزد میرزا تقیخان امیرنظام بردند و جمعی کثیر از اعظم خصوصاً امرای توپخانه شفاعت نمودند و امیر بهیبت مهیبه گفت تبری از عقیدت جدید کن تا آخر الحیات بکمال خوشی و کامرانی بسربری و او پرسید ای امیر از که تبری کنم گفت از میرزا علیمحمد شیرازی و او بطور استعجاب و انکار پرسید که از علی تبری کنم یا از محمد و اظهار اشتیاق شهادت در سبیل الهی نمود لذا با اشاره امیر ویرا بیرون برده بشهادت رساندند .

دیگر حاجی ملا اسمعیل قمی مولد و منشأش فراهان عراق بود و تحصیلات ادبیه و علمیه و دینیهایش در آنحدود و خصوصاً در بلده قم حاصل شد و از آنجهت که سنین متمادیه در آنجا اقامت کرد بعنوان قمی معروف گشت و بالاخره به کربلا رفته نزد سید رشتی تلمذ نمود و از افاضل علمای متورع و متعبد شیخیه بشمار آمد و چون صیت و صوت حضرت باب اعظم بواسطه ملا علی بسطامی در کربلا مرتفع شد حاجی ملا اسمعیل از آن ندا متنبه و بیدار گردیده بعداً بشیراز رفت و در ایمان و اخلاص گوی سبقت از بسیاری از مقبلین بر بود و اوامر صادره را همه جا اطاعت نموده در غالب معارک و خطرهای حضور یافت چنانکه بخراسان شتافته در واقعات مشهود با اصحاب بود و در وقایع بدشت نیز حضور داشت و مصدر امور عظیمه گردید و بلقب سرّ الوجود مفتخر گشت و پس از بدشت و نیالا بطهران مراجعت نمود و در ایام ارتفاع نیران هنگامه قلعه طبرسی چون بیمار و بستری بود نتوانست بدانجا رفته بنصرت اصحاب پردازد و لذا بمدرسه دار الشفا اقامت گزید و بی پروا با شوق و اخلاص کامل بدعوت و تبلیغ پرداخت و ویرا در تبیین و تفسیر آیات قرآنی و آثار

### --- صفحه ۲۲۷ ---

و اخبار انمهه هدی صدری منشرح و لسانی طلیق و بلیغ بود و پیوسته مجلدی از قرآن حاوی فهرست کشف الایات در بغل داشت و هرکه را مستعد و صالح میدید ابلاغ امر بدیع کرده آیتی در اوراق قرآن از روی فهرست مذکور نشان میداد و استدلال مینمود و بالاخره در فتنهء سال ۱۲۶۶ دستگیر شده بنوعیکه در بخش سابق آوردیم شربت شهادت از دم خنجر بیداد چشید آوردهاند که در آغاز طلوع فتنهء مذکوره بخانهء میرزا شفیع که ابراز محبت و اطاعت مینمود اقامت داشت و میرزا شفیع باو خبر داد که بامر شاه پی جمعی از این طائفه تجسس میکنند و از آنجمله نام تو نیز هست و هرکه گرفتار شود بشکنجه و سختی شدید کشته گردد و حاجی روزی دیگر بحمام رفته محاسنش را خضاب نمود و در کنار خندق بتفرج مشغول گشت و در آنمحل اجتماع انام و خطر تمام در حالیکه بخوردن انار پرداخت عوانان او را شناخته بردند و گشتند .

دیگر حاجی محمد تقی کرمانی از تجار معتبر ساکن خراسان بود و در سال ۱۲۶۵ ه . ق عبورش بشیراز افتاده ملاقات و معاشرت با حاجی میرزا سید علی خال یافته بهدایتش اقبال بامر جدید نمود و پس از ایامی چند مفارقت دست داده کرمانی عازم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب گشت و خال قاصد سجن چهریق برای زیارت حضرت گردیده حین وداع وعده داد که چون بمحضر مبارک رسد اجازه حاصل نموده ویرا نیز بطلبد تا زیارت فائز شود و اگر اجازت ندهند بهر جا که قصد اقامت نماید ویرا کتباً اطلاع دهد ولی چون در سجن زیارت حضرت رسید بعلت شدائد و مشکلاتی که در پیش بود نه امکان توقف برای خود دید و نه اجازت طلب حاجی کرمانی یافت و مأمور عودت طهران و اقامت آنجا شد و در صدد بود که بعد از ایامی مجدداً بچهریق رفته بزیارت آن بزرگوار برخوردار گردد

### --- صفحه ۲۲۸ ---

لاجرم حاجی کرمانی را اخبار و احضار بطهران نمود و حاجی بطهران وارد شده با جناب خال و سائر آحاد بابیه افراداً و اجتماعاً آمیزش گرفته سرمست بادهء محبت و عرفان و ایمان گشت در آن اثنا فتنهء سال ۱۲۶۶ ه . ق برخاست و با خال و دیگر یاران بفیض شهادت رسیده در طریق آخرت همقدم گردید.

دیگر آقا سید حسین ترشیزی برای تکمیل تحصیلات علمیه اقامت عراق عرب داشت و بسال ۱۲۶۵ فراغت حاصل کرده از اعظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته عودت بایران نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت بایران و درك فیض ملاقات حاج میر سید علی خال در طهران بود مصادف و همسفر شد و با حاجی کرمانی در طی منازل طریق بیان و برهان در خصوص امر بدیع نمود و او مؤمن و موقن گردید و باهم وارد طهران شده با خال اعظم و بابیان ملاقات و اجتماع یافتند و چون واقعه مذکوره رخ داد گرفتار چنگ گماشتگان شاهی شده بشهادت رسید.

دیگر آقا سید مرتضی زنجانی از تجار معتبر و اخلاصمندان جناب حجت بنوع مذکور فیض شهادت یافت .

دیگر آقا محمد حسین مراغهء در طهران بواسطه حاجی ملا اسمعیل قمی سابق الوصف فانز بایمان بدیع گشت و با او و بابیان معاشرت داشت و در فتنه مذکوره گرفتار شده جام لبریز شهادت بسر کشید .

و مشهد شهدا مذکوره و غیرهم میدان معروف بنام تخته پل در آنسین محل ذبح انعام و مطرح کثافات و خار و جیفه و مردار بود و داری در آنجا بر پا داشته محکومین بقتل و اعدام را در آنجا بر دار میزدند و یا سر میبردند و یا دم توپ میگذاشتند و چند سالی بعد چون قرب عمارت ارك سلطنتی واقع شده بفرمان ناصرالدین شاه در آنجا

--- صفحه ۲۲۹ ---

بنائی نمودند و اطرافش را حجرات فوقانی و تحتانی بساختند که صنف بلور فروشان ظروف بلورین بمعرض فروش نهادند و نیز حوضی در وسط بر جای قاپوق قدیم تعبیه کردند که آب از میانش فوران میکرد و از آنوقت میدان مذکور بنام سبزه میدان شهرت یافت و نیز خیابانی فیما بین میدان و ارك دولتی طرح کردند که چون در جوار محل ذخیرهء حربیه دولتی بوده بنام خیابان جبّه خانه معروف گردید و مدفن شهدا سبعهء مذکور چنانکه نیز در بخش سابق بیان کردیم در خارج از دروازهء معروف دروازهء عبد العظیم قرار داشت و بعداً چون میدان بزرگ مشهور تأسیس گردید بجانب غربی مائل بسمت جنوبی نشان شد و در این ایام بنوع تقریبی محل را توان معلوم کرد .

---

دیگر از ابنیه ناصر الدین شاه که قبل از سال ۱۲۷۴ بنا کرد خیابان تخته پل جدید طهران است و دیگر عمارات میدان در تخته پل مشهور بسبزه میدان که سالهای بسیار محل ذبح گاو و گوسفند و بخت و خار و جیفه مردار مقدر بود و گناهکاران واجب القتل را در آن محل بردار میزدند و مقتول میکردند و فی الواقع بسی ناشایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارك خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را بخارج شهر برپای دارند و این مکان را لائق سرانی دولتی تاجر نشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و تحتانی بپردازند و دکاکین آنرا بلور فروشان ببلورینه آلات رنگین نمایند و حوضه آب صاف در سبزه میدان چون ... بیاریند و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جانی با فضا است و درب تخته پل را شکوهی افزوده گونی آئینه خانه ذلیخای مصری است که در هر دکه از بام تا شام عکس یوسف رویان هویدا است.

### ( روضة الصفا )

---

--- صفحه ۲۳۰ ---

و از امکنهء تاریخیه طهران مدرسهء میرزا صالح مذکور واقع در بازار معروف پامنار محل اقامت و تبلیغات جناب باب الباب در سال اول ظهور میباشد که نخستین مبشر و ناشر امر بدیع شده توقیعات صادره از قلم حضرت باب اعظم را بمحمد شاه و حاجی میرزا آغاسی رساند و با جمعی از اعظم در خصوص این امر صحبت نمود چنانکه تفصیل آن احوال و کیفیت ارتباطش را بمحضر ابهی در بخش گذشته نگاشتیم و نیز خانه محمود خان نوری کلانتر شهر که محل توقیف جمعی از بابیه خصوصاً جناب قره العین شد دیگر محبس انبار سلطنتی مدخلش از طرفی شروع از درب ارك جنب خیابان جبه خانه شده منتهی بخانه و مسکن میرزا تقیخان امیر نظام میگشت و محل قید کند و اغلال سنگین و عذابهای گوناگون محبوسین بود و قسمت سیاه چال که خرابهء گرمابهء عتیقه بغایت مرطوب و متعفن و ظلمانی مملو از حشرات مودیه دیده میشد از دیگر اقسام محبس شدیدتر و مهلکتر شناخته میگشت و ناصرالدین شاه قسمتی از عمارت مسکونهء میرزا تقیخان را پس از اعدامش تکیهء دولتی بنا نمود و حجرات فوقانیه و تحتانیه ترتیب کرد و ستونهای بلند ساخته قوسهای متقاطع ضخیم از آهن بر فوق آنها نصب نموده پوششی بر فراز آن بشکل سقفی استوار داشتند و در عشر اول محرم



همه ساله روضه خوانی و شبیه گردانی میکردند و انبار مذکور بتکیه منتهی میگشت و بسا نفوس رفیع المنزلة از طبقات علما و ادبا و تجار و متصدیان امور دولتی و غیرهم شبها و روزهای مدید بجرم ایمان باین امر در انبار مذکور بسر بردند و ستم و عقاب گوناگون تحمل کردند و عدهء کثیر در آنجا تحت عذاب شدید جان سپردند و اقل قلبی بوسائل متنوعه مستخلص گشتند و اکنون درین سنین تعمیرات و تغییرات جدیده انبار و محل سبزه میدان نیز تغییر کلی یافت بنوعیکه محل آثار استبدادیه سابق را بتقریب در نظر توان گرفت و ما در بخش

### --- صفحه ۲۳۱ ---

سابق مدفن دو تن شهید اول در ایران حاجی اسد الله فرهادی در مقبرهء ابن بابویه و شیخ صالح کریمی در مقبرهء امامزاده زید را بیان نمودیم و بالاخره طهران مدتی محل استقرار جسد مطهر مشبک حضرت نقطه اولی گردید و بیان واقعه را نبیل زرنندی چنین نوشت که چون حاجی سلیمانخان بتبریز رفت و اجساد مقطعه را از خندق ربود بجائی دیگر برده مکتوم نمود و تفصیل ماقوع را بمحضر جمال اقدس ابهی در طهران معروض داشت جناب آقا میرزا موسی (کلیم) حسب امر مبارک یکنفر را مخصوص اینکار روانه تبریز ساخت و بسلیمانخان امر شد بطبق دستوری که آقا میرزا موسی برسول مذکور دهد اجساد مطهره را بامانت تسلیم وی داده باتفاق یک نفر امین دیگر بطهران ارسال دارد زیرا که حضرت نقطه اولی چون در تحت حکم غلامان دولتی بعزم آذربایجان از حوالی ری میگذشتند همینکه گنبد شاهزاده عبدالعظیم مرئی گشت صورت زیارت غرائی در حق امامزادهء مذکور صادر نموده بمیرزا سلیمانقلی خطیب دادند تا با جمعی از احباب ببقعه رفته تلاوت کنند و در اواخر زیارت این مضمون مرقوم بود ایکاش هیکل مرا پس از صعودم بافق ابهی در ارض ری جوار حبیب برسانند ( عین عبارت مبارکه در اواخر زیارت مذکوره چنین است فالیك اشکو ممن حال بینی و بین زیارتك و الورود علی بساط عزتك

---

شنیده شد در موقعی که جسد حاجی اسد الله فرهادی شهید را از زندان طهران بیرون آورده و دوستان و آشنایان قزوین بسوی بقعه عبدالعظیم میبردند ملا محمد بن ملاتقی برغانی مقتول آگاه شده ممانعت کرد و عاقبت در جوار بقعه بی بی زبیده دفن نمودند.

( سمندر )

مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بغدادی چنین است شیخ صالح کریمی در میدان که وسط طهران واقع است شهید گشت و ما دو روز قبل از شهادتش از طهران خارج شده ببغداد برگشتیم.

--- صفحه ۲۳۲ ---

فو الذی روحی ببیدیه لو ملکنی الله ما علی الارض کلها لرضیت بان اعطی و ادخل حرمک لانه قطعه من روضات الجنان و یجری فی حکمها حکم وادی المقدس فی البقعة المبارکة ممن نظر بالبیان الی حکم البیان ولكن الله شاهد علی بانی علی منتهی جهدی رغبت فیک و ما استطعت الخ ) و باینجهت امر ابهی صدور یافت که جسد مبارک را در آنحوالی بخاک سپارند و من در موقعی که مأمورین بطهران وارد شدند حاضر بوده ملتفت شدم که چون با آقا میرزا احمد کاتب ( ملا عبدالکریم قزوینی ) بنحوی تکلم کرد رنگ چهره وی از شدت حزن تغییر نمود ولی من هرگز اسرار مهمه را از آقا میرزا احمد استفسار نمی کردم و او خود آنچه را صلاح میدانست بیان مینمود و آنروز برفی از ایام زمستان بود و میرزا احمد فی الحال مکتوبی بمن داد که بجناب کلیم داده جواب بگیرم پس بسرعت رفته مکتوب را داده جواب بردم و لساناً هم فرمودند که آقا میرزا احمد در وقت غروب آفتاب در باب کاروانسرا منتظر من باشد و میرزا احمد بمن گفت که امشب در حجره بحال خود بوده منتظر من مباش و فردا هنگام صبح خواهم آمد و من شب را بپایان رساندم تا میرزا احمد بوقت صبح در حالیکه آثار حزن در سیمایش نمایان بود بیامد و برایم چنین حکایت نمود که مسافر جدید الورد روز گذشته چندی قبل حسب امر اقدس ابهی برای حمل جسد اطهر اعلی بطهران بارض تا رفت و دیروز با جسد مبارک وارد بقعه امامزاده حسن شد و فی الحال نزد من آمده خبر داد و من بجناب کلیم اطلاع دادم و دیشب باتفاق رفتیم و مسافر مذکور و رفیقش را روانه دروازه قزوین نمودیم که در کاروانسرای خارج شهر منزل گرفتند و ما امانت مطهر را بجائیکه بایستی برسانیم حمل و نقل نمودیم و نوعی ترتیب دادیم که احدی را از آن اطلاعی نیست و پی نخواهند برد جز آنکه باتفاق جناب کلیم رفته نشان دهیم و پس از آن برای احدی جائز نیست

--- صفحه ۲۳۳ ---

تا وقتی که حق آنرا ظاهر فرماید و میرزا یحیی در آنوقت مقیم تاکر نور بود و از جریان امور مذکوره خبر نداشت و گمان برد که امانت مطهره در چشمه علی مستور و مخزون است انتهى و تفصیل اوضاع نقاط متعدده و کیفیت نقلهای پی در پی جسد اعلی را که برای احتیاط از اطلاع اعدا صورت بست و نیز اماکن مربوطه و بواقعاتی که بعد از شهادت کبری واقع شد چون متعلق بدوره بعد میباشد در بخش ششم میاوریم و از جمله محال قریبه طهران که در آن واقعات تاریخیه روی داد قریهء کناره گرد و کلین است که مدت اقامت حضرت و واقعات آن ایام را در طی بخش مقدم آوردیم و از مضافات طهران اشتهارد بشهرت نام شیخ ابوتراب مشهور گردید و او تحصیلات علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه را در بلاد ایران خصوصاً در خراسان تمام کرد و بالاخره در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی معارف حقیقیه الهیه را تکمیل نمود و در آنجا اقامت جسته با کمال قناعت و عفاف معاش نموده شب و روز بصوم و صلوة و طاعات و عبادات اشتغال ورزیده بتصفیه باطن و ترقیات روحیه و غور در علوم الهیه و تبیین حقایق پرداخت آورده اند که اوقات فراغت را در تألیف و تصنیف صرف نمود و کتابخانه کاملی داشت که یکقسمت از آنرا در اسفار بعیده با خود میبرد و بالجمله از اعظم علما فقه و کلام و حکمت و از خواص اصحاب سید رشتی شد و سالها در مشهد و خراسان زیسته خواهر ملا حسین بشرویه را بحبالهء نکاح گرفت ولی غالباً بنوع مذکور در کربلا اقامت یافت و بوسطهء ملاعلی بسطامی بمفخرت عرفان و ایمان بدیع فائز گردید و گرچه در اوائل ملاحظه و احتیاط کرد ولی اندک اندک آتش عشق چنان در قلبش شعله برافروخت که تمامت سبحات و شئون عرضیات را بسوخت و عنان اختیار از دستش بر بود بدرجه نیکه هرگاه آیات و مناجات حضرت را تلاوت مینمودند قطرات اشک از دیدگانش جاری شده از محاسنش میریخت

--- صفحه ۲۳۴ ---

و علی ملا الشهاد بتبلیغ و نشر امر پرداخت و بعد از مراجعت از کربلا بایران پیوسته باستفاضه از انوار اقدس ابهی فائز گردید و در بدشت و مازندران چنانکه در بخش سابق ذکر نمودیم ملازمت موکب مبارک و مأموریتهای مهمه یافت و بعد از واقعهء قلعهء طبرسی و شهادت جمعی کثیر از متقدمین مؤمنین بکربلا برگشته

ساکن گردید و در جوار صحن عباسی بشغل تعلیم اطفال اشتغال گرفت و ما تتمهء احوالش را در بخش ششم میاوریم .

عراق عرب ارض العین چنانچه بنوع تفصیل نگاشتیم و مبین و روشن داشتیم در ایام حاجی سید کاظم محل اجتماع و توجه علما و برگزیدگان شیخیهء کربلا بود و چنین عقیده داشتند که ظهور مواعید مآثوره بزمانی نزدیک در آنحدود واقع گردد و بساط مخالفین و عاملین بظن و اجتهاد در هم پیچیده شود و بعد از وفات سید آنانکه بشیراز رفته ایمان بحضرت باب آوردند هر چند غالباً ایرانی الاصل بودند ولی سکونت در عراق داشته از آنجا رهسپار خدمت حضرت شده مراجعت کرده

---

اشتهاردش مشرق و آن آفتاب	میدرخشیدی همی خلف سحاب
عالمی مانند او نامد بدهر	روشنی بخشید بر هامون و شهر
معتکف بودی بارض نینوا	داشتی از عشق حق چون نی نوا
از حروف حی ربّ اعتلا	بود و مرآت فیوضات بها
در ره حق جورها دید از خسان	دم بدم افزود بر صبر گران
در بدشت او همره شمس جهان	بود و شد نامش لسان الله بیان
هر که سائل میشد از ربّ ودود	بر لسان الله محول می نمود
همسفر بد با شهنشاه بها	حرمت وی داشتی آنمقتدا

مثنوی ذبیح کاشانی

---

--- صفحه ۲۳۵ ---

نشر امر نمودند و لذا امر بدیع با اینکه در ایران پدید آمد کمال ارتباط بکربلا داشت در ایامیکه حضرت برای زیارت بقاع متبرکهء ائمه متوقف در کربلا بودند جمعی از سکنه زیارت رسیده منجذب گشتند و بعداً چون عدهء از حروف حی و متقدمین اصحاب عودت بکربلا و ذهاب و ایاب نموده بساط تبلیغ گسترند گروهی از اعراب و

ایرانیان در کربلا و بغداد و کاظمین و غیرهما بمفخرت ایمان رسیدند و هنگامی که حضرت عازم حج شدند بشارت ظهور در مکه و ورود بکربلا و تحقق مواعید داده امر باجماع در آنجا نمودند چنانکه در برخی از توقیعات مبارکه چنین مسطور است و انّ فی هذا الشهر قد قضی ما وعد ربك کل صغیر و کبیر و انه سیظهر علی الارض المقدسة علی کلمة التی ینفطر عنها ما فی السموات و ما فی الارض فاصطبر الی قوله و انّ القائم بالحق قائم بالقسط یظهر من مکه الی قوله ان انصر قائم الذی انت تریده مع الذین یریدونه من کل طرف بعید و لا تفسدن فی الارض فانّ علی ظهر ارض الکوفة یظهر امر بدیع الی آخر البیانات و بدین موجب جمعی از مؤمنین و محبین در کربلا مجتمع شدند و در عراق صوت و صیت این امر منتشر گشت و بدوستی یا دشمنی اقوالی ما بین مردم اشتهار یافت و شیخ محمد حسن نجفی و جماعت مجتهدین از طرفی و ملا حسن گوهر و میرزا محیط و سید علی کرمانی و دیگر اکابر و اصاغر شیخیه از جانبی دیگر با ملا علی بسطامی و قرّة العین و غیرهما معارضت نمودند و آندو را حاکم کربلا بامر والی بغداد توقیف و تبعید کرد و بلیات و تعرضات خارجیه و اختلافات و افتتانات داخلیه حادث گردید و در آن ایام پادشاه عثمانی سلطان عبدالمجید خان و والی بغداد نجیب پاشا بود و توقیعی را که از قلم حضرت در بوشهر برای سلطان و والی صادر شد در بخش سابق ثبت نمودیم و شرح واقعات مذکوره در بخش گذشته و هم درین بخش ضمن بیان احوال جنابان ملاعلی و قرّة العین و غیرهما مسطور است .

--- صفحه ۲۳۶ ---

و از اشهر مجتهدین ایرانی در عراق شیخ محمد حسن نجفی المسکن و المدفن فقیه اعلم و رئیس اعظم فرقه امامیه در عصر خود بود و تحصیلات عمدهاش در فقه نزد شیخ جعفر عرب شده از او اجازه اجتهاد و افتاب یافت و پس از فوت آقا سید ابراهیم شهیر قزوینی در کربلا مسند مستقل فقاهات باو تعلق یافت و در نجف مرکز عظیم تدریس و مرجعیت اجتهاد تاسیس نموده قریب هزار تن از فقها و طلاب بمحضر درسش حاضر میشدند و کتابخانه عظیم با تجمل و ثروت کثیره بیندوخت مشربش فقاهات صرفه بود و نسبت بعلوم عقلیه و حکما و متکلمین و امثالهم غایت انکار و عناد بنمود و حتی تحصیل علم اصول الفقه را که متأخرین از مجتهدین بمسائل عقلیه آمیختند محرم شمرد و این عبارت از او مشهور است که مکرراً میگفت واللّٰه ما بعث محمد بن عبد اللّٰه الا

لابطال الحکمة و شیخ احسانی و سید رشتی را تکفیر کرد و نوبتی در ایام افادت سید چون علماً شیخیه صورت زیارت مشهوره حضرت علیّ امیر المؤمنین را بر مشهد مقدسش بیاویختند که این فقره در آن مسطور است السلام عليك يا منزل المنّ و السلوی فرمان داد تا آنجمله را از صورت زیارت حک و محو کردند و سید رشتی خبر یافت و با اصحابش گاه و بیگاه همی ویرا نکوهش کردند و ملامت نمودند که چگونه در آثار مرویه و کلمات وارده از انمه هدی حسب رأی و اجتهاد خود محو و اثبات مینماید چندانکه ناچار شده باصحاب خود امر نمود فقره مذکوره را در جایش نوشتند و از تألیفات مشهوره اش کتاب جواهر الکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام است که در فقه استدلالی اسلامی بطریق امامی از طهارت تادیات در بیست و پنج مجلد نوشت و شهرت بلیغه حاصل کرد و بان افتخار و مباحات یافت آورده اند که نوبتی از نجف بکربلا برای ادای زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با ملا آقای دربندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه نمود و در اثنا مکالمه متفاخرأ بدو گفت من کتاب جواهر الکلام را در غایت تمامیت

#### --- صفحه ۲۳۷ ---

و استحکام نوشته ام و ملا آقا بی تأمل چنین گفت امثال این جواهر در خزائن ما بسیار است ( خزائن نام کتابی است که ملا آقا در فقه نوشت ) و سه مجلد از مجلدات جواهر الکلام در بیان عبادات است و شیخ خود حال کثرت و طول عبادت نداشت و در صلوات فقط فرائض را بغایت سرعت و خفت ادا میکرد و همینکه سر از سجده اخیره برمیداشت بیدرنگ سبحة را بدست گرفته دانهها را گردانده در فکر امور ریاستیه و مسائل فقهیه و غیرها فرو میرفت چنانچه لعب بسبحة بنظر میامد و از حالت حضور قلب و تضرع و تبتل بی بهره ماند و نیز در دادن اجازه اجتهاد بطالبین چندان مسلهله کرد که بسیاری از اشخاص بیعلم از او اجازه گرفته در بلاد متعدده ایران مسند افتا گسترده ریاست دینی یافته حکمروا شدند و حکایتی در این خصوص میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف کتاب قصص العلماء یکی از مجتهدین و تلامذه او نگاشت که خلاصه اش چنین است حاجی شیخ مهدی کجوری از تلامذه آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد شهیر ساکن کربلا از استاد خود اجازه اجتهاد گرفت و در شیراز رحل اقامت انداخته خواست مسند افادت بگسترد ولی شیرازیان بشیخ محمد حسن اعتقاد داشتند و ملای

قليل العلم دست نشاندهء ويرا بموجب تكرر مراسله و مساعدتش بملانی و ریاست دینیء بلد برگزیدند لا سیما چون حاجی شیخ كجوری كتاب اشارات حاجی محمد ابراهیم كلباسی را تدریس کرد و جواهرالكلام شیخ را بمعرض تدریس و مباحثه نیاورد بیشتر مورد بی اعتنائیش واقع گشته از نفوذ بین اهالی شیراز محروم ماند و ناچار از استاد مذکور توقع و خواهش اخذ توصیه و اجازه از شیخ در حق خود نمود و آقا سید ابراهیم با همه رفعت مقام علمیش خواهش حاجی كجوری را بوی اظهار کرد و او نپذیرفته بعذری شرعی بهانه جسته چنین گفت كه شما يك شاهد برای شیخ كجوری هستید و شاهدی

### --- صفحه ۲۳۸ ---

دیگر هم لازم است كه شهادت بر استجماع شرائط اجتهاد در حق وی دهد تا اجازه و توصیه صادر نمایم و آقا سید ابراهیم سكوت اختیار کرده از اظهار و استدعای خویش پشیمان گردید و چندی از این واقعه گذشت و یکی از شیرازیان اختیار خانهء را كه در جوار خانهء متعلق بشیخ محمد حسن در كربلا داشت بحاجی شیخ مهدی واگذاشت و او باستاد خود تفویض نمود و شیخ محمد حسن از آن معامله خبر یافت و بكربلا رفته از سید خواهش کرده خانه را خرید و ضمیمهء خانهء خود نموده وسعت داد و بیدرنگ اجازه و توصیهء مؤكدی در حق حاجی شیخ كجوری نوشته بشیراز فرستاد و شاهد دوم ضرورت حاصل نکرد و مؤلف قصص العلماء در باب عمل مذکور چنین نوشت ما مأموریم افعال مسلم را حمل بر صحت نمایم و ما شرح اعمال سوء شیخ را در باب این امر و نسبت بثنائی من آمن در بخش سابق آوردیم و او بسال ۱۲۶۸ در سن قریب بهفتاد در نجف در گذشت و ذكر نام و سوء انجامش در آثار الهیه مسطور است منها قوله الاقدس الابهی و اذكروا الشیخ الذی سمی بمحمد قبل حسن و كان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الى الله من ینقی القمح و الشعیر و كان یكتب على زعمه احكام الله فی اللیل و النهار و لما اتی المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم يعرض عن وجه به انارت وجوه المقربین . و از اشهر بابیان ساكن عراق حاجی سید جواد طباطبائی كربلائی نواده آقا سید مهدی بحر العلوم و بیست و چهارمین اخلاف اعقاب سید الساجدین ولادت و نشو و نمایش در كربلا واقع گردید و در عنفوان جوانی بخدمت شیخ احسانی رسید و دورهء تحصیلات علوم ادبیه و دینیه را نزد

علمای اقارب و غیرهم بپایان برد و بالاخره تلمذ نزد سید رشتی اختیار نمود و نیز چند بار بایران سفر کرده محضر تدریس بسیاری از علما و مجتهدین را کاملاً دید و آزموده بوطن برگشت آنگاه سفری بهند نموده با علما و دانشمندان معاشرت

--- صفحه ۲۳۹ ---

و مصاحبت جست و از افکار و عقاید متنوعه عمیقاً مطلع گردید و مدتی در بمبئی زیست و دو سفر حج رفته چندی در مکه اقامت کرد و در مسجد الحرام حوزهء درس فراهم داشته جمعی از محضرش استفاده نمودند و باجمله حاجی سید جواد عالمی جلیل القدر و رحیب الصدر جامع علوم عقلیه و نقلیه و مطلع از عقاید و مشارب متنوعه و اصل مقامات عالیهء باطنیه شد و با اعظم علما و ارکان ایران و عراق معاشرت

---

حاجی سید جواد فرمود چون مرحوم ملا علی بسطامی بسال ۱۲۶۰ هجری از شیراز بکربلا برگشت و بشارت بظهور باب بدون تعیین اسم داد و از اینرو هیجان و ولوله در اهالی افتاد در آنحال روزی جناب ملا علی را ببیت خود دعوت نمودم و تنها بر بام بیت ما که در جوار تربت مبارکهء حسینیه است نشستیم و از هر طرف در این حادثهء بدیعه صحبت داشتیم باوجود سابقهء معرفت و استحکام روابط محبت هرچه خواستم از بیانات مستفاد دارم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم ابا فرمود اخیراً عرصه بر من تنگ شد با مزاحی بجد آمیخته دو بازوی جناب ملاعلی را گرفتم و بقوت او را بدیوار کوبیدم و بمطایبه و تضرع گفتم تو را میکشم جناب ملا علی آخر نمیفرمائی که این حضرت کیست تکلیف ما چیست جناب ملا علی با صوتی دقیق فرمود جناب سید جواد نهی است تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده اند ما هر دو در اینحال که ناگاه در اثنا کلام بر لسان ملاعلی جاری شد که آن حضرت یعنی باب فرمودند از مراسلات من در کربلا نزد هرکس هست بشیراز بفرستید از شنیدن این کلام با آنکه بغایت دور مینمود خیال آنحضرت کالبرق الخاطف به خاطر گذشت با خود گفتم از کجا که آنحضرت نباشد فوراً از بام پپانین دویدم و مراسلاتی را که از آنحضرت در محفظه داشتم گرفتم و ببام بر آمدم چون چشم ملاعلی بمهر مبارک افتاد گریه بر او غالب شد و مرا گریه نیز فرا گرفت

هر

--- صفحه ۲۴۰ ---



و مصاحبت گرفت و همه از وی کمال تکریم و تجلیل نمودند و با اخلاق شیرین و کلمات دلنشین و افکار موافق و احوال مرافق با احزاب و فرق ملانم و مؤانس گشت و چنانچه در بخش گذشته آوردیم در سفر بشیراز از جهت سابقه موادت و مراودت که با حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب اعظم داشت بخانهاش ورود نموده ویرا در صغر سن زیارت کرده از شئون و اطوار بدیعه‌اش منجذب گشت و نیز در

---

دو میگریستیم و جناب ملاعلی متصل در عین بکا میفرمود جناب آقا سید جواد من اسم مبارک را بشما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حضرت را نزد احدی اظهار ندارید .

و حاجی سید جواد میفرمود مرا داعیه شوق آنحضرت دامن گیر شد و با آنکه آنحضرت صریحاً جمیع احببا را از توجه بشیراز نهی فرموده بودند روز بروز دواعی تشرف ببقا ازدیاد می یافت تا بحدی که دیگر صبر نتوانستم و بر مسافرت بشیراز عزیمت نمودم و بر وفق مسلک فقها برای اینکه مخالفت امر من له الامر ننموده باشم حیلتی شرعی یافتم و آن این بود که نیت عظمت بشیراز را بنیت مسافرت بوشهر تبدیل کردم باین قصد که ببوشهر سفر کنم و از بوشهر عریضه بحضور حضرت معروض دارم و طلب اذن نمایم غالباً در این صورت از اذن محروم نگردم و باین موجب عزیمت بوشهر نمودم و باحبا و بنی اعمام و اهل بیت از قصد مسافرت بوشهر اطلاع دادم و در صدد تهیه سفر بر آمدم تا آنکه کارها درست شد و روز مسافرت و وداع با اقارب و دوستان فرا رسید مرحوم حاجی سید جواد می فرمود که از جمله آیاتی که در این ایام وقوع یافت این آیت غریبه بود که مردی هندی از اهل تجرد و عبادت در مسجدی از مساجد تربت حسینیة نزدیک بیت ما سکونت داشت و او را بزبان هندی صانن میخواندند و جمعی از اهل علم باو ارادت داشتند

---

### --- صفحه ۲۴۱ ---

بوشهر مدت شش ماه توقف داشت در دارالتجاره حضرت زیست و از تعمق در

اقوال و احوالش واله و حیران بود و جذب قوه مغناطیسیه محبتش را در قلب خویش

پیوسته مشاهده نمود لذا در هنگامیکه ملا علی بسطامی در کربلا با علما و فضلا

مناظره و محاجه و تبلیغ امر بدیع کرد حاجی سید جواد مطالب این امر را بواسطه

او شنیده مقبل و منجذب گردید و عازم زیارت شده تهیه لوازم سفر نمود تا موقعی

---

و از صحبتش بهره یاب میگشتند و بعضی هم باو نسبتها میدادند یکی میگفت دارای علم غیبی است دیگری میگفت دارای اکسیر است و او حالاتی متفاوت داشت گاهی در حال صحو و شگفتگی بود و با هر که بزیارتش میرفت تکلم مینمود و وقتی در حال مراقبه و تفکر بود و با احدی گفتگو نمیکرد من نیز یکی از کسانی بودم که باوی معرفت داشتم و گاهی از صحبتش بهره مند میگشتم و بالجمله چون یوم رحلت و مسافرت رسید اقارب و دوستان برای وداع مجتمع شده بودند معذرت خواستم که قلیانی صرف نموده تا من با صائن وداع کرده مراجعت نمایم باری چون بمسجد در آمدم صائن در حال مراقبه بود چاره ندیدم جز آنکه قلم گرفته بر رقعہ نوشتم جناب صائن من عزیمت بوشهر نمودهام و اینک مسافرم متوقعم از دعا مرا فراموش ننمائید و رقعہ را نزد او نهادم صائن رقعہ را برداشت و در آن نظر نمود و باشارت قلم طلبید قلمدانرا نزد او گذاشتم شروع نمود در ظهر ورقه چیزی نوشتن و در اثنا گاهی بمن نظر مینمود و اشک از چشمانش میریخت چون از تحریر فارغ شد رقعہ را نزد من انداخت و بمراقبه فرو رفت من رقعہ را برداشتم دیدم رقمی چند از ارقام عددیه در دو سطر متوازی نوشته و هر سطر را عدد حاصل موافق رقم نهاده هر قدر در آن نظر کردم چیزی نفهمیدم افکار مرا پریشان و مشوش کرد زیرا سفری خطیر و مخیف در پیش بود و گمان میرفت که شاید در این سفر

---

--- صفحه ۲۴۲ ---

که حضرت از سفر حج مراجعت بشیراز کرد بدانسو شتافت و بفیض درک لقا و استماع مطالب آن بزرگوار و ملاقات برخی از اصحاب کبار فائز گردید و در آن ایام بود که آقا سید یحیی دارابی بشیراز وارد شد و بدلالات و رهنمائیش بزیارت حضرت رسیده مشاهده انوار نمود چه او را غایت محرمیت و خصوصیت نزد آن بزرگوار حاصل بود نبیل زرنندی نوشت در توقیعی که برای آندو سید

---

خطری مترقب باشد و از آن نهی فرماید وقت تنگ بود و فرصت نظر معدوم مکاری مستعجل و مردم عزیز برای وداع منتظر چاره نیافتم جز آنکه بتربت حسینیہ متوسل گردم و لذا بیام خانه برآمدم و روی بقبله دست بدعا بلند نمودم و عرض کردم الها تو میدانی که من در این سفر جز رضای تو نخواهم و مقصدی از خود ندارم و این شخص صائن را عبدی از عباد صالح تو میدانم و باین

جهت باو محبت دارم نه در فکر اکسیر او هستم و نه در اندیشه جفر او تو را بمظلومیت صاحب این قبه حسین بن علی علیهما السلام عقده این خطر را بر من بگشای و مرا بر فهم آن توانا فرما خلاصه القول در حینی که آنورق در دست بود و من بتضرع و ابتهال مشغول در آن مجدداً نظر کردم دیدم عین همین مطلب را نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملاحظه شد که در سطر اول آندو سطر اعدادی رقم نموده که بحساب جمل مهدی موجود میشود و در سطر ثانی نیز اعدادی که علی محمد ربّ از آن بیرون میاید و صورت سطر اول ۱۰۴۵۴۰ \_ ۴۶۳۶۴۰ و سطر ثانی ۴۴۰۸۴۰۱۰۳۰۷۰ ۲۲۰۰ و چون این اعداد بحروف نقل یابد بر این نهج ظاهر میشود مهدی علی محمد موجود ربّ و چون این صورت مکشوف شد از غایت شوق از بام بزیر آدمم و بجانب مسجد دویدم چون بمسجد در آدمم صانن نیز از حال مراقبه بیرون آمده بود سلام کردم و عرض نمودم جناب صانن من نیز برای همینکه نوشته اید عزم مسافرت دارم

---

### --- صفحه ۲۴۳ ---

عالیقدر از قلم اعلی صادر این جمله مسطور است در ایمان هر مؤمنی بدا ممکن ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلانی انور بدأ را راهی نیست و بالجمله حاجی سید جواد چندان در شیراز مانده بصحابت و استفاضه از حضرت ذکر الله الاعظم سرافراز بود که فتنه برانگیخت و منجر بحبس آن بزرگوار گشت و اصحاب

---

صانن تبسم نموده و بلهجه هندی فرمود بلی شیراج میروم معلوم میشود شیراز را اهل هند شیراج تلفظ مینمایند زیرا مخرج حرف زرا ندارند و بالجمله مرحوم حاجی سید جواد میفرمود مشاهده اینحال نه چندان سبب سرور و حبور شد که بتوان وصف نمود زیرا من فی المثل بعیال خود ذکر شیراز ننموده بودم تا چه رسد بصانن همه گمان مینمودند که من باز قصد حج نمودهام زیرا در سفر سابق که بحج مسافرت کردم از طریق بوشهر بود و شش ماه اقامت من در بوشهر امتداد یافت و جناب حاجی سید جواد ببوشهر وارد شدند و بر خطه مرسومه از بوشهر بشیراز نزول نمودند میفرمود در شیراز نظر بمنع والی از اجتماع بخدمت حضرت حاجی سید علی شهید مقرر فرمودند که نفوس قلیله از معتمدین احبا شبها در بیت حضرت خال حاضر شوند و نقطه اولی جل ذکره از درپچه که فیما بین بیت حضرت خال و بیت مبارک بود تشریف میاوردند باری بدین نهج مدتی هر شب بحضور مبارک مشرف میشدیم و پس از صرف شام که بقانون ایرانیان تقریباً سه چهار ساعت از اول شب گذشته شام تناول مینمود حضرت اعلی بیبت خود مراجعت میفرمودند و احبا بعضی در بیت خال و بعضی که ممکنشان بود بمنزل خود مراجعت نموده استراحت میکردند تا اینکه

جناب آقا سید یحیی دارابی رحمة الله علیه بشیراز وارد شدند و ایشان نیز برین نهج بحضور مبارک در بیت حضرت خال شهید مشرف می‌گشتند یعنی آن ایام نظر بتعرض حکومت جمیع احبا بحکمت ملاقات مینمودند **میرزا ابوالفضل گلپایگانی**

--- صفحه ۲۴۴ ---

متفرق بدیار اخری شدند و همینکه آنمظلوم مهاجرت باصفهان فرمود سید بکر بلا عودت کرده اقامت نموده پیوسته در خطابات و توقیعات صادره از قلم اعلی مورد عنایات و مفتخر بارتباطات مخصوصه گردیده مراسله دوام یافت و با او برخی از توقیعات بٹ شکوی فرموده اسرار و تأثرات خاطر اظهار نمودند چنانکه این خطاب مسطور است ان یا مرآت جودی لاشکون الیک عن کل المرایا لانهم بالوانهم الیٰ لینظرون و در هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و ما تتمهء احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر شیخ سلطان کربلانی آبا و و اسلافش از علما و مشایخ کربلا و خود از تلامذهء جانفشان سید رشتی بود و بواسطهء ملا علی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید و هنگامی که حضرت از سفر حج عودت بشیراز نمودند چنانچه نوشتیم با آقا شیخ حسن زنوزی مذکور وسائل برانگیخته تهیهء زاد و راحله دیده خود را بشیراز رساند و از شدت مشقت سفر حین ورود مریض شد و با وجود غلیان شوق توانائی رفتن بخانهء خال و تشریف بمحضر مبارک نیافت و حضرت خود هنگام شبی نزد وی رفته قلب مکسور و بدن رنجورش را بابر از عنایات و ملاطفات شفا بخشیدند و چون ایام تضییقات حاصله از قبل حکمران بود او را مأمور عودت بعراق فرمودند و مصاریف زاد و راحله کرم نمودند لاجرم شیخ مراجعت بکربلا کرد و نبیل زرنندی کیفیت تشریفش را بمحضر مولی الانام در آن ایام پر آلام چنین نوشت که در شب مذکور حضرت باب اعظم برای مراعات احتیاط دستور دادند که چراغ حجرهء شیخ را قبلا خاموش کردند و در تاریکی شب غلام فانوس را بمسافتی دور گذراند تا احدی مطلع از احوال نگردد آنگاه بحجرهء شیخ در آمدند و او را

--- صفحه ۲۴۵ ---

نوازش فرمودند و بالجمله شیخ سلطان در کربلا بود و با اصحاب در نشر و ترویج امر بدیع شرکت نمود و نسبت بقرّة العین اخلاص و ارادت وفیره یافته نزدش تلمذ و استفاده کرد و در موکبش از عراق بایران آمد و حسب امرش از همدان بوطن برگشت و هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و سالهای بعد حیات داشت و ذکری از مال احوالش در بخش هشتم میاوریم .

### و از آثار باقیهء شیخ سلطان مکتوبی مفصل که در حدود سال ۱۲۶۳ از کربلا برای بابیان

ایران نوشته از جهت فوایدی که در آن مکنون است بتمامه در این مقام ثبت مینمائیم: " و هو هذا یا

ذکر الله تعالى شأنك بسم الله الرحمن الرحيم من العبد الفقير الحقير المعترف بالقصور و التقصير سلطان بن خلف بن الشيخ حسن سلطان اليكم يا معشر الشيعة من اهل الباب سلام الله عليكم و رحمة الله و بركاته اما بعد بلا يخفى عليكم ايها الاخوان انّ من المعلوم الضروري الذي لا يحتاج الى البيان ان العالم في الترقى و المدارك في ازدياد والله سبحانه في كل آن و زمان من احداث ابتلا و امتحان لتزيب اهل الباطل من اهل الايمان قال الله تعالى ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب و قال تعالى الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنة و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين فلماذا الامر المحكم صدر ما صدر و وقع ما وقع في هذه السنة في شهر رمضان و الى الان من الاختلاف الشديد في الاقوال و الاعمال و الاعتقادات و الكليات و الجزئيات و سبب ذلك انّ المأ احمد حيث سمى نفسه من المصدقين المسلمين لامر الذكر عليه السلام و جلس في بيت باب الله المقدم سلام الله عليه و جعل يفعل فعل المكذبين المنكرين يجمع الناس الذين اقروا باللسان دون الجنان و يصنع لهم القهوة و يامرهم بشرب الدخان في السرّ و العلانية و لم يزل على هذا الحال حتى جا شهر رمضان و اتفق

--- صفحه ۲۴۶ ---

في ليلة منه و هو الثالث و العشرون ان المصدقين كانوا موعودين للافطار و بعد الفراغ منه امر المأ احمد لهم بالغليان فشرّب بعضهم و كان ذلك بحضور رجل من السابقين و هو جناب الملا محمد باقر فنهى الجماعة عن شرب

الدخان و اكثرهم لا ينتهون فجعل جناب الاخوند يلوم الملا احمد على فعله و الملا احمد يقول انما افعل هذا للتقية فقال له الاخوند انما التقية تكون من الاغيار و انتم كلكم تدعون التصديق و الايمان و ليس معكم احد من المنكرين ثم و اى التقية فى عدم شرب الدخان و ما معنى التقية و ما حدّها و ان احترام هذا البيت لازم على جميع المؤمنين و لا يجوز فيه شرب الدخان فوصل هذا الخبر الى العيال و الى قرّة العين فارسلوا اليه يلوموه كثيراً و ينصحوه و يعظوه ان الامر عظيم و الخطب جسيم و انتم عنه معرضون و فى اللذات الفانية منهمكون و للدخان و القهوةات شاربون و لا تنقطعون الى الله و لا تسلكون سبيله و هو لا يسمع منهم و لا يلتفت اليهم و ظلّ يتهم جناب الاخوند و يقول هو فضحنى عند قرّة العين و عند العيال و لا ارض بعد ذلك يدخل علىّ لانه من المفسدين و صار الملا احمد كلما يتكلم جناب الاخوند بكلمة يرده ان عرف حقيقتها ام لم يعرف حتى ان يوماً من الايام كان جناب الاخوند يتكلم بنتزيه الامام عليه السلام و يقول لا يجوز الكلام فى وصف الامام ابدأ لانه عليه السلام حق و ما سواه خلق و لا يعرف الحق بالخلق و لا بالتزيه و لا بالنفى و لا بالاثبات و الملا احمد يقول يعرف بكل الصفات و العلامات فقال له الاخوند ان الامام عليه السلام آية الله و هى لا تعرف لا بالاشاره و لا بنفيها بل بنفسها اعرفو الله بالله كما قال الذكر عليه السلام فى خطبته الغرّ و ليعلم الكل بسدّ السبيل و منع الطريق بالوصول الى شئ من معرفة امامه و ليأخذ الكل نصيبهم من الباب فقال الملا احمد نعم ان الامام عليه السلام له مقامان مقام الاية مقام الامامة ففى مقام الاية كما تقول و فى مقام الامامة تجرى عليه الصفات و الاسماء و الاشارات و عالم الظاهر و عالم الاعراض

--- صفحه ٢٤٧ ---

فقال الاخوند نحن لا نفرّق بين المقامين و كل منهما عين الاخر كما قال الذكر عليه السلام فى حديث الجارية ان مقام امامته عليه السلام لا يفقد مقام بيانه و الملا احمد مصرّ على الجدل و الردّ على جناب الاخوند حتى وصل خبره الى جناب قرّة العين فارسلت اليه ان الواجب عليك احترام جناب الاخوند و القبول منه لانه من السابقين و لا يقول انا الحق و ملا احمد لا يقبل شيئاً مما تقول فطلبته و احضرته و اقامت عليه الحجة و خصمته بان الملا محمد باقر هو و ما يقول حق و صدق و اذا خرج من عندها يرجع كماكان و لا يزداد الا عتوّاً و نفوراً و بينما هو و هى فى هذا الحال من الجدل و القيل و القال اذا وردت علينا كتابات و توقيعات من الذكر عليه السلام فى حق جناب قرّة

العين قرّة عينه عليه السلام و منها ما يدل على درجات عالية و مقامات شريفة و انا اذكر لكم بعض الفقرات منها  
ليكن عندكم معلوم قال عليه السلام قل ان رجال تلك الفئة لا يلتفتوا بما عملوا و ان احدى من المؤمنين قد ابطلت  
حكمهم فى صحف ثلثة قل ان حرفاً منها يكفيهم الى يوم القيمة و قال ٤ قل انها امراة آمنت بربها و اتقت عن  
الشهوات و كانت من القانتين قل اللهم ارحم من اتبعها فى حكمك و العن من حجدها فى وعدك فانها آمنت بذكر اسم  
ربك قبل المؤمنين و انها كانت من الخاشعين و قد كان نزلت قبل هذه التوقيعات كلمات فى حقها من الذكر عليه  
السلام فى جواب مسئلتها و هى و ان ما ذكرت تلقاً وجهك كلمة قد اجبتها لما سئلت من عندك فالفهم يا الهى  
حكمك ما انت اهله و اعصمها من كل شرّ ما احاط علمك و منها قوله عليه السلام و اسئلك اللهم يا الهى ان تصلى  
على محمد و آل محمد و ان ترحم بحقهم تلك الورقة المطهرة من اشارات الباطلة و كيد اهل الباطل و الفتنة و انزل  
اللهم على قلوب ذوى قرابتها كلمة العفو و الرحمة لئلا ترى فى شأن منهم اذية و لا تسمع منهم كلمة بعيدة و ارحم  
اللهم من اراد حكمك فيها و اخذل اللهم من اراد سخطك فى حقها و الحقير لما رأيت هذه

### --- صفحة ٢٤٨ ---

التوقيعات الشريفة و عرفت بعض ما فيها رايت انه يجب علا الاخذ عنها و الرد اليها و القول بقولها و التسليم  
لامرها و انا كنت سابقاً قبل نزول التوقيعات اسمع عنهم تنقل بعض البيانات الشريفة الغريبة و المعانى البديعة و  
اعترف لهم بالفضل الا انى كنت غافلاً عن عظمة الامر و ما تنبتهت الا بعد نزول التوقيعات فصرت فى بعض الاوقات  
اطلب الاذن منهم بالحضور عندهم و اسمع منهم بعض البيانات البديعة العالية الرفيعة فرأيتها بحراً ذاهراً موجاً  
عميقاً لاقعر له و لا ساحل تحير الافئدة و القلوب من رشحات طفحه و ينبت نبات اراضى الكينونات المستعدة لقبول  
الفيوضات من قطرات فيضه و تندك جبال الانبيات عند سطوع تلك اللمعات و ظهور تلك الاشراقات من تلك البيانات  
الشريفة و انا اشهد الله و اوليائه بانى منذ عرفتهم الى الان بالمعرفة القشرية لا الحقيقية لان محلها الفؤاد و انا  
لست من اهل ذلك الاستعداد ما سمعت عنهم و لا رأيت الا حقاً و خيراً و صدقاً فى الاقوال و الاعمال و الحركات و  
السكنات و السلوات و المعاشرات و فى الاحوال و الحالات و الحب فى الله و البغض فى الله و تدعوا الى الله  
وحده و تأمر بالانقطاع اليه و الاعراض عما سواه و الدخول فى لجة الاحدية و بعد ورود تلك التوقيعات و فيها

يقول فلا تقصرى فى ترويجه و نصرته و انت مأمونة عليها و ليس للظالمين عليك يد طويلا قالت ان الذكر عليه السلام لا يريد من هذا الترويج الا ترويج امر السابقين و النصره له فى شرح مقاماتهم و نشر فضائلهم و انهم سبيل الذكر و ابوابه صلوات الله عليه و عليهم و لا يريد من احد الا ولايتهم كما قال عليه السلام فى التفسير المبارك يا عباد الرحمن لا تتخذوا الكافرين اوليا من دون السابقين من المؤمنين و لا يريد من الناس الا معرفتهم كما قال عليه السلام او عجبتم ان جانكم الذكر على نفس منا فيكم ليزكيكم و يعلمكم سبيل السابقين و لا يريد الا الطاعة لهم و الاخذ عنهم و الرد اليهم كما قال عليه السلام و انا قد قدرنا بينك و بين المؤمنين قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن فيها

--- صفحه ٢٤٩ ---

ليالى و اياماً ناظرين الى الله الحق الخ فقامت بامرہ صلوات الله عليه و اظهرت من فضل السابقين الفأ غير معطوفة فسمع الملا احمد و اصحابه شيئاً من تلك البيانات و ردّها بالشتم و السب بلا بينة و لا برهان و انكروا فضل السابقين و اكثروا الطعن فيهم و قاموا معنا فى مقام الجدال و اكثروا القيل و القال و قالوا ليس كل من راح الى الشيراز صار من السابقين قلنا نعم كل من راح فى تلك الايام التى راحوا بها السابقين لاجل طلب الدين فهو منهم و لهذا لما راحا معهم رجلان من اهل كرمان و ما كانوا قاصدين هذا الامر و لما ظهر للسابقين و بلغوه لهما و لم يقبلا و قالوا لا نريد غير الحاج محمد كريمخان بدلاً عن جناب السيد عليه السلام فاخرجهما من السابقين و بعدهما و قال لاوّل مؤمن به سلام الله عليه قل للنفسين السائرين على الارض الخبيثة تريدان النفس البعيدة الخ و قال ايضاً فى السابقين عليه و عليهم السلام هذا كتاب فى ذكر المقربين الذين آمنوا بذكر اسم ربك قبل الحج و هذا ظاهر معلوم بآئه ما ظهر الامر لاحد قبل ان يروح سلام الله عليه الى الحج الا للسابقين و ما ظهر لغيرهم الا بواسطهم و لو لم يروحون الى بلد الامن لم يظهر و لما اراد الله سبحانه اظهار هذا الامر ارسلهم الامام عليه السلام لقوله فى التفسير انا نحن قد ارسلنا سياره الجب الى هذا الجب فادلى بنظر الفؤاد دلوه و قال يا بشرى هذا غلام و قوله عليه السلام و قد قدر الله ان يلتقطه بعض السيارة منكم ممن كان فى امّ الكتاب على الحق بالحق فى الاجابة على الباب حول الما سابقاً محموداً فقال الملا احمد لا يلزم ان يكونوا ايضاً فى الرتبة سابقين قلنا ان الذكر



عليه السلام قال لهم سابقين و لم يقيد و لم يخصص بوقت دون وقت او بالظاهر دون الباطل او بالتشريع دون التكوين او بالشهادة دون الغيب و قوله صلوات الله عليه عامّ شامل لجميع ما ذكرنا و ما لم نذكر و نحن ليس لنا ان نخصص كلامه عليه السلام بوجه دون وجه و شيئ دون شيئ من قبل انفسنا ما لم يرد عنه فان ورد قلنا

--- صفحة ٢٥٠ ---

به و ان لم يرد فوجب علينا ان نأخذ كلامه سلام الله عليه على حقيقته و صرافته و ايضاً قال الامام عليه السلام هم القرى الظاهرة بين الذكر عليه السلام و بين المومنين بقوله و انا نحن قد قدرنا بينك و بين المومنين قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن بها ليالى و اياماً ناظرين الى الله الحق و لو لم يكونوا سابقين فى التكوين و التشريع لم يكونوا قرى ظاهرة و لم يامر بالسير فيها و لم يقل ناظرين الى الله الحق و لو لا ان يكونوا كذلك لما قال الامام عليه السلام و انا قد جعلنا لكل وجهة و قد قدرنا للسابقين وجهتك و قال عليه السلام و ان لهم فى بين يدي وجه ربك جنات تجرى من تحتها الانهار و فيها عرش قد استقرت على بحر ثلج بيضا قل اذ ارفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم ذلك من فضل الله للسابقين و هذه الاية الشريفة تدل على ان مقامهم فوق التكوين و التشريع و الظاهر و الباطن لقوله عليه السلام قل اذا رفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم و الذى لا يحيط به علم هو الغيب قل لا يعلم الغيب الا الله و اما ما سوى ذلك فهو معلوم محاط فقال الما احمد الذى يكون كما تقول لا يكون خالياً من العلم و انا ارى انى اعلم منهم قلنا ليس الميزان هذه العلوم و لا مدار هذا الامر عليها و قد بين الذكر صلوات الله عليه ان الميزان ليست هى العلم بشيئ بل هى الفطرة الخالصة و الحب لله و لا وليانه و التوجه الى الله فى فؤاده و حقيقة بلا كيف و لا اشارء و لا علم و لا عبارة قال صلوات الله عليه فاعلم ان الشرف للانسان ما كان فى حالة على علم بشيئ و ان الشرف الا شرف و الكمال الاعظم محو الغير عند طلعة الرب و قال عليه السلام و انى بعزتك لا اعلم شيئاً من الرسوم و لا ارى لعلمها فضلا عندك لانّ ما سواك باطل عندك مضمحل لدى وجهك الكريم لان كل الفضل حبك و حب من احبك و كل الشر سخطك و الظلم لاوليانك و قال ايضاً سلام الله عليه يا الهى لتشهد ان السائل قد اراد فى الجواب سبل المجادلة على شأن القوم و انى ما ارى

طرق علمهم من اصطلاح

### --- صفحة ٢٥١ ---

اللغة و تركيب العبارة و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة بعد ذكر المقدمتين و لكن لاعلم ان تلك الاية لما ظهرت في خط الاستوا من شواهد الفطرة يصدقها كل ذى علم بما استقر عنده و قال عليه السلام و انك تعلم ما اردت الجواب لعبد من سبيل الاستدلال بل اشير الى شان الايات بوجه الجلال و الملا احمد لا يؤمن بذلك قال الله تعالى في حقه و حق اصحابه و لو جنتهم بكل آية لا يؤمنون حتى يروا العذاب الاليم و بعد ذلك جا الموت الابيض و تمرض فيه رجل من السابقين و هو جناب الملا محمد باقر و كان يأوى في بيت باب الله المقدم عليه السلام و حيث كان غريباً و ليس عنده من يقوم بخدمته و قد عرفنا شيئاً قليلاً من واجب حقه علينا صرنا الى خدمته في ذلك البيت الشريف في الليل و النهار الى ان عافاه الله سبحانه و له الحمد و كنا ستة نفر و هم جناب الشيخ صالح و السيد هادى و الشيخ رضى و الحاج محمد و الحاج ابراهيم و الحقيير و كنا مشغولين بخدمته و بذكر السابقين و نشر فضائلهم و من جملة ما كنا نقول ان من اراد معرفة الذكر و ابوابه السابقين سلام الله عليهم اجمعين بالدليل و البرهان و الحدود و الاشارات فقد احتجب بها عن معرفتهم و ان معرفتهم لا تحصل الا في مقام الفؤاد و الدخول في اللجة الاحدية بكشف السبحات و الاشارات و نستدل على ذلك بالدلائل الواضحات و الايات المحكمات و هى قول الامام عليه السلام يا اهل الارض الم تنظروا كيف قد فعلنا على الحق باصحاب السبحات و انا قدر ميناها بحجارة السجيل من الاشارات اتقوا الله و ادخلوا الابواب من هذا الباب اى ادخلوا ابواب الذكر عليه السلام من هذا الباب اى

باب الفؤاد و لجة الاحدية و كشف السبحات و نفى الاشارات و قال ايضاً عليه السلام في عدم معرفة احد بالذكر عليه السلام ان الذين يظنون ان يمسوك فى شئ بشئ من العلم فقد خرّوا من السما الى ارض ميتة مجتثة و كان الله على كلشئ شهيدا و ان الله قد جعل ذاتك محسوسة بذواتنا و كينونتك متألّاة

### --- صفحة ٢٥٢ ---

من نور ذات الله القديم ربنا و هو الله كان على كلشئ قديراً كذلك ابوابه عليه و عليهم السلام حكمهم حكمه و امرهم امره لان ابوابه آياته و علاماته و الاية ليست هى الاحكاية لا فرق بينك و بينها الا انهم عبادك كما قال

الامام صلوات الله عليه في حقه وحقهم عليه و عليهم السلام و ليشهد المومنون في هذا الباب حكم كل الابواب من الطاعة المعصية و ليعرف الموحدون عند تجلى آياته اى ابواب السابقين حق التجريد في لجة الاحدية و ليأخذ الكل حظهم عن هذه الهيكل البشريه فيض الله الممكنة في حق البدنية و الختمية و نحن ما كان لنا قصد في هذا الكلام الا

امثالاً لامر الملك العليم العلام و احياً لبيت باب الله عليه السلام فلما رأى الملا احمد و اصحابه ذلك منا قاموا معنا في مقام الجدل و اكثروا القيل و قال و بعد ذلك اعتزلوا عنا و صاروا يفترون علينا و يشنعون عند الناس و ينسبونا الى الاقوال الباطلة و العقائد الفاسدة و الناس يجيئون عندنا للتفحص يقولون ان الملا احمد و جماعة معهم ينسبون اليكم انكم تقولون ان الذكر عليه السلام رب من دون الله و ان بابه و اول مومن به جناب آخوند ملا حسين سلام الله عليه هو محمد ابن عبد الله و ان ثانى مومن به جناب الملا على سلام الله عليه هو على ابن ابيطالب و ان قرّة العين سلام الله عليها هي حقيقة فاطمة و ان السابقين احد عشرهم الانمه عليهم السلام و ان الشيخ و السيد خلفا من فاضل جسم السابقين فلما سمعنا هذه الافتراءات و الزور و البهتان علمنا انهم سعوا في الارض فساداً بعد اصلاحها فجمعناهم ليلة في بيت باب الله المقدم عليه السلام لاصلاح هذا الفساد و تبرءاً مما اشاروا اليه من الاعتقاد و هم الملا احمد و الملا حسين الخادم في ذلك البيت و السيد كريم و السيد على الخراساني و الحاج صادق و الحاج على الصانع و بعض الجهال الارازل من امثالهم و قلنا لهم يا قوم لم تشيعون الفاحشة في الذين آمنوا بغير ما اكتسبوا و احتملون اثماً كبيراً اتقوا الله و لا تثيروا الفتنة فانها اشد من القتل و ما جمعناكم في

### --- صفحه ۲۵۳ ---

هذه الليلة الا لقطع النزاع و رفع الخلاف و تبرء الى الله من جميع ما اشرتم من الباطل و على تقدير صحة ذلك نستغفر الله العلى المتعال و نريد السكوت بعد هذا المجلس و اطفأ الفتنة فما مضت بعد ذلك انا ايام يسيرة اقل من اسبوع و اذا هو قد قام بين اصحابه منزهاً لعبيه مبرئاً لجيبه و يقول قد نزل الى كتاب من الذكر عليه السلام و يقول انى انا الباب و المرجع للناس فاخذ البيعة من اصحابه على ذلك و ظل ينادى ان من لم يدخل الى و يحضر درسى و يأتّم بى فهو من الضالين المرتدين فقلنا في انفسنا يا سبحان الله كيف يكون بابا من يدعوا لى غير الله و

يرد على ذكر الله صلوات الله عليه كلما نزل في فضل ابوابه و اصفياته السابقين سلام الله عليهم ثم طلب منا الحضور في درسه فاجبناه لذلك و حضرنا عنده و قرأنا كتابه و من جملة ما فيه انه عليه السلام يوصيه بالعيال حرم باب الله المقدم عليه السلام خيراً و احساناً و يقول و اذكر في البيت اهلن و سلم منى عليهن و في كتابه الاخر يقول عليك و لا تغفل من ثمرات شجرة العدل و لا حكم اهل البيت و احسن في احكامهن و لا تنس امرهن و سلم منى عليهن و قل للتي (\*التي) احسنت عملها قد عملت بما ارسلت في سبيل الله و قد خالف بعد ذلك امره عليه السلام و اسامع التي احسنت عملها حرم باب الله الصغيرى التي هي في الحقيقة كبرى لما قصدت حج بيت الله الحرام بعد الاستطاعة و تيسير الامور و معها قرّة العين و جالميرزا حسن الهندي للمشايعة و بعث الميرزا محيط يلتمس منهم الدعاء و جالمكارى لحمل الامتعة و الاسباب و اذا بالملا احمد و الملا حسين خادمهم و كم جاهل من الازدال جانوا لمنع العيال فطر دالمكارى و وصل الخبر الى العيال و الى جناب قرّة العين فارسلوا خلف الملا احمد و الملا حسين خادمهم و ثم قالوا لماذا هذا المنع فقال الملا حسين لانه قد نزلت في حق الملا احمد آية بانه المرجع و الباب و لم تستأذنوا منه للروح قالوا ان الله قد اذن لنا و اوجب علينا بقوله

--- صفحه ٢٥٤ ---

و لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و ها نحن قد استطعنا و لا يمكننا التأخير و قال النبي صلى الله عليه و آله من استطاع اليه و لم يحج فليمت ان شا يهودياً و ان شا نصرانياً و انت ليس لك ان تمنع من جميع الجهات خصوصاً حج بيت الله الحرام ارأيت الذى ينهى عبداً اذا صلى اتق الله و افعل ما امرك به ذكر الله صلوات الله عليه بقوله و احسن في احكامهن و لا تنس امرهن و سلم منى عليهن و ها انت قد خالفت امره و اسنت معنا فقال ليس لكم الى ذلك من سبيل و انى لا منعكم اشد المنع و استعين عليكم بالاعداء و الحكام و اسعى باذية كل من رضى برواحكم و هم فلان و فلان و ذكر جماعة من المؤمنين و قال اخبر الحكام بان عيال السيد مع امرأة يقال لها قرّة العين يروحون الى الباب لا الى مكة و ان فلان و فلان هم الذين دعوهم الى الرواح و هم من البابية فغضبوا العيال و قرّة العين من كلامه و قالوا اخرج من البيت يا ملعون فانك رجيم بعد ان وعظوه و خوفوه الله و ذكروه و هو لا يرجع عن قصده و لا يرتدع عن غيه و لا يعقل و لا يسمع كان في اذنيه و قرأ فسبوا العيال و شتموهن و

تکلموا بالكلام الوعر القبيح قال الملا حسين يا حمير! لا تحاربین الملا احمد و قال الملا احمد ما خالفت حمرا و ها صفرائها فوقعت العيال المكرمة المحترمة مغشياً عليها من عظم ما اصابها من يد هذا الظالم و تمرضت بعد ذلك و امتنعت عن الرواح لامهم الويلات ما ذنب هاشم عليها اما كفوا اذا لم يساعدوا و لكن ما كان بدعاً من الاقوام ما فعلوا و قد سبقهم آباؤهم بمثل ما فعلوا و قد امره الذكر عليه السلام ايضاً في كتابه قال رب باذنى ابن كاظم بالحق و قال و ادرس بايات علم الجلال و ما نراك تربيه بالحق بل بالباطل و لا نراك تدرسه بايات علم الجلال بل بالصرف و النحو و اللغة و المنطق و هذه ليست آيات علم الجلال بل آيات علم الضلال ثم الدرس العام الذى تأمر الناس باستماعه ايضاً ليس هو من آيات علم الجلال بل من ظواهر كتب البابين

### --- صفحه ۲۵۵ ---

المتقدمين سلام الله عليهما فقال ان كتبها هي آيات الجلال قلنا ان الذكر عليه السلام يقول لبعض الرجال في جوابه ان اتكل على الله و امح الكتب كلها و خذ عطا ذكر اسم ربك و قال ع و لكل من صدق باياتنا فرض ان يمحو كل ما كتب القوم الا بعضاً من آيات البابين من قبل حكم البدع و نهى عليه السلام عن التكلم في هذا البعض في شرح اقول الا بالصيغ البديع قال ع و من اراد التكلم في آيات البابين فقد اخذ قطرة من هذا الما الاحمر و صبغ الكل على تلك الورقة و تكلم هنا لك يقال له انسان من حول

---

حکم منع از ممارست علوم رسوم معموله آن ایام و محو کتبی که مشحون از تخیلات فرضیه موهومه هند و یونان و کلد و آشور و ایران و بنام علوم حکمیه متداول بین الایام بود و نیز محو کتب عقائد و احکام جهلیه و استدلالات جعلیه که بنام فقه اجتهادی و اصول الفقه و کلام موجب تضييع عمر جمعی کثیر گشته و بنام علما و حکما مشهور شده بدان فخر و مباحات مینمودند و نیز محو کتب مطولهء مباحث لفظیهء فرعیهء لغت العرب و هم مسائل مصطلحهء منطقیه و امثالها در بیانات و آثار حضرت باب اعظم از آغاز ظهور امر بدیع ثابت و درخشان و بابیه بان عقیده مشهور و نمایان بودند و بالاخره در کتاب مستطاب بیان قانونی در اینخصوص تنظیم فرمودند تا کتب وفیرهء مذکورهء معروفهء بنام علم و دین را که تودهء از مصطلحات و تخیلات عاری از افادهء حقیقیه و خالی از ثمرات مادیه و معنویهء بیش نبودند بلکه موجب انحراف از حقایق اصلیهء دینی و حرمان از ترقیات صوریه و معنویه هردو گشتند از میان رفته بر جای آنها حقایق ثابت و قوانین صالحهء الهیه و علوم مفیده باصبغهء بدیعهء تأسیس و تنظیم

گردد چنانکه علوم حقیقیه مفیده را در توقیع ملا باقر حرف حی تبریزی که نبذهء از آنرا قبلاً ثبت نمودیم امر بتعلم فرمودند و هذا عین بیانہ الاعز الاعلی و لكن تعلم کل علم لتکون یوم ظهوره من اسماء عزه لتتصر به دینه .

--- صفحه ۲۵۶ ---

اهل الباب فلا يجوز التكلم بها حتى تصبغ بالصبغ البديع ای المعنى الجديد الذى لم يكن قبل ذلك منه شيئاً ابداً كما قال عليه السلام قل يا اهل الفرقان فهل تجدون فى الكتاب من قبل آية بديعة فما لكم كيف تكفرون بالله و لا تشعرون و قال ع بلى قد نزلنا فى الكتاب بعضاً من آيات باطن القرآن و انتم من قبل ذلك حرفاً منه فى كتاب لا تدرسون و لا يريد عليه السلام من آيات الجلال انا الايات البديعة و لا يريد من احد غيرها لقوله عليه السلام و ما كنت فى شأن و ما نحكم بحرف و ما نلقى روحاً الا بامر بديع و ليس الدين غير البديع لانه ۴ حصرالدين فيه بقوله ۴ انما الدين فى كتاب الله من آمن بالله و آياته و اتبع حكم البديع من لدنا فاولئك هم المهتدون و قال عليه السلام و ما من نفس قد سمع حكم البديع و يعرض من حكم ربه انا و يحشر يوم القيمة فى تابوت من حديد فلما راي هذا الرجل عدم قبولنا لدرسه و الرد عليه و لم تكن اتباع كل ناعق اجتمع هو و اصحابه علينا و طردونا مرات عديدة و نحن نرجع اليهم و نعتذر منهم فى كمال الخضوع و المذلة و المسكنة حتى ان بعضاً منا قبل يد الملا احمد كل ذلك امتثالاً لامر الذكر عليه السلام حيث امر باحيا بيت باب المقدم عليه السلام لنجتمع هناك و نتلو من الايات البديعة فى الليل و النهار و ما قبلوا منا عذرنا و طردونا بالسب و اللعن و الشتم و الطعن و اثاروا الفتنة و شيعوا الفاحشة و افتروا علينا الاقوال الباطلة و اوصلوها الى الاعداء و الزمونا بيوتنا و كثر الكلام و السب و الطعن علينا من كل مكان و حركوا المال حسن گوهر علينا فقام يخطب فى كثير من الايام فى مجلسه و مجلس الميرزا محيط و كل مجلس جلس فيه بملا من عامة الناس و هو يقول ايها الناس ان هؤلاء الضالين المضلين خربوا الشريعة و افسدوا فى الدين فالواجب عليكم حفظ دينكم و الذب عنه بكل ما يمكنكم و لا تسكتوا عنهم و اذكروا احوالهم و اعتقاداتهم فى جميع المجالس ليعرفوهم الناس و يجتنبوهم ثم ان الملا احمد اخبر السيد

--- صفحه ۲۵۷ ---

على الكرمانى و الميرزا محيط ان الحاج محمد كريمخان كتب كتاباً راداً على الذكر عليه السلام و ان قرّة العين كتبت على رده رداً و ان الذين و افقوا على ذلك فلان و فلان و ذكرنا عندهم فصاحوا و ناحوا و اعانهم علينا كل احد و ظلوا يتوعدون و يتهددون و ظل الملا احمد و اصحابه يثيرون الفتنة و يضرمون نارها بلا فتور فكتبوا كتباً عديدة بمضامين مختلفة و عبارات متفاوتة لكل احد بحسب ما يلائم طبعه و مزاجه و كتبوا فيها تلك الافتراءات الاولية التى تقدم ذكرها و غيرها و ارسلوها الى سائر الامصار و الاقطار و نشروها فى جميع الافاق و البلدان مثل النجف و الكاظمين و سرّ من راي و بغداد و شيراز و اصفهان و قزوین و خراسان و غيرها من البلاد و شوشوا قلوب اولئك المؤمنين مثل جناب سيد على شبر الكاظمى كتب لى كتاباً يقول فيه قد سمعنا اشياءً عجيبة و اموراً غريبة تفتت الاكباد و تهجر العيال و الاولاد و كل هذه الامور و الفتنة صدرت من الملا احمد و اصحابه و هو مأمور فى كتابه ان لا يفرح و لا يحزن بتصديق احد و لا بتكذيبه بقوله عليه السلام

---

مکتوب مسطور شيخ سلطان براى دلالت بر اين نکته كافی است كه مؤمنين و محبين عظيم الشأن حضرت باب براى ميسر نبودن مصاحبت و استفاضه كامله از آن مظلوم محبوس بسبب اختلاف مذاق و مشرب امثال مشاجرهء مذکور فيما بينشان رخ ميداد ولى ملا احمد معلم مذکور در اين نامه كه خویش را در علوم رسوم اعلم از جمعی اصحاب ميديد و براى اثباب مفاهيم خود در ايمان بديع مكاتيب مفصله باطراف فرستاد بالاخره در راه اين امر بليات طاقت فرسائی تحمل كرد كه در ضمن ترجمه احوالش آوردیم و ملا محمد باقر مذکور عاقبت در مازندران شربت شهادت چشيد چه كه توقيعات صادرهء از قلم اعلى هر يك را بجز آنكه روى بهبود نداشتند وسعت نظر و روح خضوع و اطاعت غير ممكن التوصيفى داده قيام بر جانفشانی بخشيد مؤلف

---

--- صفحه ۲۵۸ ---

اوصيك ان لا تفرح بتصديق احد و لا بتكذيب نفس من اهل القيل و القال و قد خالف و فرح و حزن و هو مأمور ان لا يحدث فتنة فى دين الله بقوله عليه السلام ان اتبع يا احمد حكم ربك من قبل و لا تحدث فتنة فى دين الله و قل للناس قولاً معروفاً و كتب له الملا شيخعلى و قال له عن جانب الذكر عليه السلام و اعطيك اصلا من عنده بان

تتكلم اين ما كنت بكلام لا يترتب عليه لك و لغيرك فتنة و فساداً عظيماً و قد خالف الامر و تكلم بالفساد عند الاعداء  
هو و اصحابه و احدثوا الفتنة و آثروها و اشعلوا النائرة و ضرموها و ما الله بغافل عما يعملون ثم و ان هذا  
الرجل اعلى ما عنده من الحجة و اقوى ما بيده من المستمسك بانه الباب و المرجع للرعية قوله عليه السلام فان  
اليوم لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت عليك و لا تغفل عن ثمرات شجرة العدل و هو ياوّل  
هذه الفقرة انه لا مفرّ لاحد الاوان يدخل هذا البيت الى اي بيت السيد سلام الله عليه بيت الطين و الاحجار فقلنا  
على هذا اذاً يجب على كل المسلمين المصدقين ان يجينون من جميع الاطراف الى كربلا و يدخلون في بيت السيد ٤  
بيت الطين و الاحجار اليك حتى يقبل ايمانهم انظروا الى سخافة هذا الرجل و جهله هل يتفوه عاقل بهذه الكلمات و  
هل يريد الذكر صلوات الله عليه هذا البيت و هو عليه السلام ينادى للامر البديع و يدعو للدخول في البيت الاول  
بيت الولاية لجة الاحدية من دخله كان آمناً و قلنا له ما بقى عندك شئ الا ان تقول انا هذا البيت او بابيه اي انى انا  
الذكر صلوات الله عليه او جناب الاخوند ملا حسين سلام الله عليه لان الذكر عليه السلام هو البيت و جناب  
الاخوند بابيه و اول مؤمن بنفسه و هذا القول لا يخفى بطلانه على جميع المؤمنين و الظاهر من قوله عليه السلام  
فان اليوم لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت اي بيت الولاية الذي من دخله كان آمناً محله  
الفؤاد و هو اللجة الاحدية و قوله عليك غير متصل بقوله في ذلك البيت بل هو كلام جديد ليس له

--- صفحه ٢٥٩ ---

مدخلية مع ما قبله فيكون سبكه و سياقه عليك و لا تغفل من ثمرات شجرة العدل اي اللزوم و الواجب عليك ان لا  
تغفل من ثمرات شجرة العدل و وجه آخر لقوله عليه السلام لا مفرّ لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك  
البيت اي بيت الاحدية التي هي محل ظهورها الفؤاد عليك اي يكون عدواً عليك كما قال الحسين عليه السلام يوم  
الطف للحر يا حر انت لنا ام علينا فقال الحر لك يابن رسول الله لاعليك و مثل قول الله سبحانه فادخلوا عليهم  
الباب فاذا دخلتم فانكم غالبون اللهم انصرني على نفسي و اجعلني من الغالبين بفضلك و كرمك يا اكرم الاكرمين.

. ديگر از مشاهير مؤمنين عراق شيخ محمد شبل بغدادى از علما اثنى عشرىه و تلامذهء سيد رشتى بود و  
در بغداد از جانب وى نيابت و وكالت و نقابت بر شيخيه داشت و جناب ملا على بسطامى را در محبس بغداد



ملاقات مکرر نموده فائز بعرفان و ایمان بدیع گردید و در غایت ثبوت و استقامت و انجذاب پی اطاعت و خدمت برخاست و هنگامیکه حضرت باب از سفر حج بعزم فارس مراجعت فرمودند اهتمام نمود تا وسائل فراهم کرده با جمعی سوی شیراز رهسپار گشت و چون باصفهان رسید دانست که مأمورین دولت آنمظلوم را بسمت آذربایجان بردند و دستور چنین است که اصحاب بجناب باب الباب روی آرند در آنحال گروهی از همراهانش عودت بیغداد کردند و او با معدودی رهسپار خراسان شد و مدت هشت ماه در مشهد با حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب مانده بکسب افاضات معنویه و انجام خدمات موفق گشت آنگاه مراجعت بیغداد نمود و با عزم آهنین بارتفاع امر مبین قیام کرد و طولی نکشید که قیام قره العین در بغداد واقع شد و باهتمام تام بمعاونت پرداخت و چندی در خانهء مسکونهء خویش آنمظلومه و اصحابش را حمایت و ضیافت کرده در بر روی واردین و طالبین حقیقت گشوده پذیره گشت و با فرزند رشید خود آقا

#### --- صفحه ۲۶۰ ---

محمد مصطفی در موکب آنجناب و اصحابش مجدداً قدم ببلاد ایران گذاشته تا قزوین مهیای اعانت و نصرت شد و از آنجا بیغداد عودت کرده بتقویت و تربیت ایمانیهء مؤمنین عراق همت گماشت و در بغداد و کاظمین مجامع پر جذب و شوری مرکب از مؤمنین عرب و ایرانی منعقد ساخت و در غایت ثبوت و انجذاب بنشر امر بدیع برخاست تا موقعیکه خبر ارتفاع نیران هنگامهء مازندران بسمعشان رسیده دانستند که اعدا بصدد محاصرهء قلعه و دستگیری حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب اند همگی بجوش و اضطراب آمده آتش غیرت در قلوبشان برافروخت و حاجی ابوطالب از تجار بایبیهء ساکن کاظمین تقریباً پنجاه نفر از ایشانرا زاد و استعداد داده مجهز ساخته برای نصرت اصحاب روانه داشت که از آنجمله شیخ عزیز شیخ نصار از اهل کربلا مهدی زهراوی و طعمه و علاء و محمد بحرانی و علی و فارس و بندار از اهل بغداد و عیسی کرادی و جواد عبدالحسین نام داشتند ولی موقعی بمازندران رسیدند که سپاه مخالف قلعه را محصور کرده راه ورود و خروج را مسدود نمودند و ناچار اقدام و قیامی نتوانستند و عودت بسوی عراق کردند و در سورت برودت زمستان و تعرض و هجوم زبردستان دچار شداند و مشقات فراوان گشتند و شش نفر در طریق جان دادند و ما بقی خویش را بوطن رساندند

و مدت ذهاب و ایابشان قریب پنج ماه بطول انجامید و آقا شیخ محمد در عین احوال و بحبوحه احوال مذکوره بنشر امر پرداخته با جمعی از بنی اسرائیل و مسیحیین ساکن بغداد نیز مناظره و محاجه نمود و عده را متوجه باین امر ساخت تا آنکه واقعه شهادت عظمی واقع شد و تاب نیاورده طولی نکشید که ازین جهان پر محن در گذشت و پسرش آقا محمد مصطفی مذکور که تولدش در بغداد بسال ۱۲۵۳ هـ . ق واقع شد و در مراحل ایمانی و اخلاص و جانفشانی با پدر همراه بود خلف صالح قرار گرفت و

### --- صفحه ۲۶۱ ---

تتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم و از او رساله در شرح احوال جناب قره العین باقی است که در مصر طبع و نشر شد .

دیگر از مشاهیر بابیه عراق شیخ صالح کریمی بواسطه جناب بسطامی ایمان بامر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قره العین شده در موکبش بایران آمد و بنوعیکه در بخش سابق بیان کردیم او را بسال ۱۲۶۳ در قزوین گرفتار و اسیراً بطهران برده حبس نموده بشهادت رساندند و او اولین شهید شهیر این امر در ایران میباشد .

دیگر سعید جباوی اهل قریه جبه واقعه در ساحل فرات مردی ساده دل و مخلص بود نیز بواسطه جناب بسطامی در عراق فانز بایمان بدیع گشت و در سلك اصحاب قره العین قرار گرفت و پیوسته نصرالوجه مسرور الجنان ذاکر اللسان آرزوی جانفشانی در طریق الهی داشت و در موکب آنجناب تا همدان آمد و حسب دستور جدا شد و پس از چندی خود را باصحاب مازندران رسانده دلیرانه در معارك مدافعه و مقاتله نمود تا بالاخره شبی که همراه جناب باب الباب جنگ میکرد گلوله بشکمش اصابت نموده کاری شد و او دست بر موضع جراحت و فوران دم نهاده محاربه کنان سعی کرد تا خویش را نزد حضرت قدوس رسانده در مرأی و مشهدش جان نثار ساخت .

دیگر حاجی محمد کرادی از اهل معمورات و باغهای متصله بیغداد مردی امی و بغایت متدین و متمسک در مذهب امامی و در ما بین شیخیه شهیر و نامی و شاعر و دلیر و مجرب در فنون جنگ و نظامی بود و در

عسکر ابراهیم پاشای مصری سمت بین باشی داشته در عده از حروب شجاعتها نمود و چون بیغداد برگشته اقامت جست بسید رشتی کمال اخلاص و ارادت حاصل کرد و قصائد مدحیه عالییه بسیاری

--- صفحه ۲۶۲ ---

در شأن وی سرود از آنجمله در قصیده طویلّه این ابیات است و مجهولّه تاه الانام بوصفها سوی العالم الغطریف جر ثومه الفخر تقمصها طفلا و حین بلوغه ابان خفی السرفی النهی و الامر تا آنجا که بدو خطاب کرده چنین گفت آیا منقذی من لجة الجهل و العمی و یا حافظی من حیث ادری و لا ادری و بالجمله حاجی محمد بموجب بشارت و مواعید سید رشتی مترصد ظهور موعود شد و بواسطه جناب بسطامی فائز بایمان بدیع گشت و در سلك اصحاب جناب قره العین در آمد و آنهنگام بالغ بسن هفتاد و پنجسالگی بود و از بغداد تا همدان همه جا در موکب آنجناب آمد و در آن بلد دستور مفارقت یافته بیدرنگ بصوب ماکو شتافته درک لقای حضرت نقطه اولی نموده مراجعت کرد و در قزوین نزد قره العین رسید و قصیده رائیه در حق وی سروده عرضه داشت که مصراعی از مطلعش چنین است؛ " یا صاح کن من بنی الدنيا علی حذر" و سپس چون هنگامهء مازندران برخاست در سن هشتاد سالگی خود را بعزم جانفشانی بقلعه رساند و هنوز قوت بنیه داشت ولی در آنجا دچار فلج شده نتوانست چنانکه میخواست مدافعه و محاربه نماید و آرزوی شهادت در دلش غلیان داشت تا آنکه در اردوی اعدا گلوله تویی اصابت کرده ویرا بامالش رساند و در کمال ایمان و سرور بجهان باقی خرامید .

دیگر حاجی سید خلیل مدائنی از اعظام اهل مدائن و صاحب ایل و ریاست بر عشائر اعراب آنجا بود و در کربلا نزد سید رشتی تلمذ نمود و باتفاق ملا حسین بشرویه و غیره در مسجد کوفه اعتکاف کرد و در آغاز ظهور بعرفان و ایمان بدیع فائز گردیده با علما و بزرگان مؤمنین معاشر شد و کراراً بفیض زیارت حضرت نقطه اولی فائز گشت و هنگامی که از چهریق حضرت را برای اجرا شهادت بتبریز میبردند پس از آنکه مدتی با آنمظلوم مسجون انیس بود با ملا حسین دخیل مراغه و ملا

--- صفحه ۲۶۳ ---

علی سلماسی تا چهار فرسنگی تبریز که مسمی بقزل دیزج است همراه رفت و حضرت در آنجا توصیه بسرهنگ عبدالعلی خان در حق وی نوشته او را بمراغه فرستاد و سرهنگ مذکور کمال مهربانی بجا آورده اسب و مصاریف سفر داده کس همراه نمود تا او را بوطنش مدائن رساندند .

و از جمله اعراب بابی حسن و محمد نام دو برادر از اهل طرابلس سوریه شغل اسب فروشی داشتند و در سفر حج بفیض ملاقات حضرت رسیده بحال محبت و انجذاب بوطن برگشتند و بدین نام شهره شده مورد تعرض اهالی گردیدند و لا جرم چندی متواری بودند و بعد چندی بوطن باز آمدند و بالجمله پس از واقعهء شهادت کبری جمعی از بابیان عرب و ایرانی در خاک عراق و ماجاورها میزیستند و گروهی دیگر نیز برای فرار از تعرضات و تعدیات ملایان و دولت ناصرالدین شاهی از ایران بعراق رفته سکنی گزیدند و چون ارتباط مستقیم عراق نسبت باین امر در دور بعد واقع شد بسط و تفصیل کیفیات و احوال آنجا را در بخش ششم میاوریم .

**فارس** **ارض الفای** مشرق ظهور بدیع و کرسی حکومتش شیراز ( بلد الامن ) موطن

اسلاف حضرت باب الله الاعظم و محل ولادت و نشو و نمو و سکونت آن بزرگوار و مطلع آیات و واقعات اولیهء این امر بود و از امکنهء مهمهء شیراز خانهء میرزا علی عموی والدهءشان است که ولادت مبارکه در آنجا واقع شد و مکتب شیخ عابد واقع در قهوه خانهء اولیا است که ایام صغر سن در آنجا تحصیل قرانت و کتابت نمودند و خانهء میراثیهء محل نشو و نما است که با والده و حرم در آنجا سکونت داشته برای ملا حسین بشرویه اظهار امر فرموده و حروف حیّ تشرف بحضور یافتند و آنخانه مبارکه محل توجه و قبله مؤمنین مقرر گردید دیگر از امکنهء مهمهء مسجد واقع بجوار خانه که وصفش در توقیعی مذکور

--- صفحه ۲۶۴ ---

و در ضمن شرح احوال ملا صادق خراسانی مسطور گردید اولین نزول آیات و تشرف و ایمان حروف حی در آنجا بوقوع پیوست و نیز اولین افشا امر و حدوث بلیات و تضییقات بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم در آنجا چهره گشود و دیگر خانهء حاجی سید علی خال که اوقات متفرقه در آنجا مراوده و اقامت نمودند و بالاخره در

آنجا توقیف شدند و از آنخانه بخانهء مسکونهءشان بنوع احتیاط دخول و خروج میفرمودند و نفوس محترمهء صالحه ذهاب و ایاب داشتند و دیگر ارك دار الحکومه از ابنیهء کریمخان وکیل محل باز خواست و تحقیر و تعزیر آنمظلوم و جناب خال و اصحاب واقع گشت و بعداً تغییر یافته ناصرالدین شاه بنائی نهاد و دیگر مسجد وکیل و منبر سنگی دوازده پله است که برای اقتناع ملاها در آن مسجد حاضر شده بر آن منبر بیاناتی فرمودند و نیز محل عبد الحمید شهنهء شیراز که در آنجا حبس و توقیف شدند و مسجد ایلخانی محل اقامت جناب باب الباب و همراهش گشت .

و حکمرانی فارس را در آن ایام حسینخان آجودانباشی نظام الدوله داشت که اصلاً و نسباً بطائفهء اوتوزا یکی از ایلات معروف ترك ساکن در قفقازیه و آذربایجان منتسب و لقب خانوادگیش بمقدم مشتهر بود و در ایام کرو فرهای عباس میرزا نایب السلطنه در آنحدود با ایل خود شرکت در محاربات جسته نصرت نموده تقرب حاصل کرد و بمساعدتهای محمدخان امیر نظام صاحب منصب و سپس آجودانباشی شد و در ایامیکه محمد شاه بعزم فتح هرات تجهیز سپاه کرده بدانسو رفت نظام آذربایجان را بقرب سمنان نشان حضور شاهی داده مورد الطاف و توجهات سلطانی گشت و درجه و خلعت و نشان سرتیپی گرفت و نوبتی نیز ویرا برای تقاضای اصلاح فیما بین دولت انگلیس و ایران در خصوص افغانستان برسم سفارت بمراکز مهمهء دول اروپا فرستادند و او در مراجعت بایران عدهء از معلمین نظام فرانسوی را با خود بیاورد

--- صفحه ۲۶۵ ---

و باینطریق مقام و رتبهءش بالا گرفت و در سال ۱۲۵۸ هـ . ق حکومت یزد بدو واگذار بود و پس از آن بسال ۱۲۵۹ هـ . ق حکمرانی فارس باو مفوض آمد و چون بواسطهء تعلق تام بحاجی میرزا آغاسی از طرف محمد شاه مختار در تصرفات امور آن ایالت گشت بلقب صاحب اختیار ملقب و معروف گردید و او از بستگان و دست نشانندگان حاجی میرزا آغاسی بوده نسبت بحضرت باب اعظم مرتکب ظلم و توهین شد چنانکه در ضمن توقیع خطبة القهریه ذکر آن از قلم اعلیٰ صدور یافت و نیز در ضمن مناجات با قاضی الحاجات شکوه از مساوی اعمال و صفات او چنین فرمودند؛ " فان من بعد رجوعی من بیت الله الحرام الی مقامی هذا ما شربت قطرة فی مقعد الا

من ظلم ما اكتسب ایدی الناس بامر مختار الفارس لعنة الله عليه و انك لتعلم يا ملك وجودی بانه اسس اساس الظلم فی حقى و اعتدى على بطغيانه فى عهدى حتى دخلوا حزبه ليلة القدر على بيتى بغير اذنى و اخذوا ما استطاعوا مما ملكنى ربى و لقد رأيت من هذا الظالم الشارب للخمر اموراً لم يقدر نفسى ان يرى و لا يحتمل حتى ضاق على الارض بسعتها فخرجت عنها مضطراً الى ملك الخ " و بعد از آن ایام ظلم و جور حسینخان طولی نکشید و بسال ۱۲۶۴ که مردم ایران از تسلط حاجی میرزا آغاسی و دست نشاندههایش خلاص شدند اهالی شیراز شورش کرده بر وی هجوم نمودند و عدهء مقتول گشتند لا جرم نظام الدوله بعلت عدم انتظام حکومتش معزول و مخذول شده بهرام میرزا معز الدوله بر جای وی صاحب اختیار فارس گردید و بالاخره در سنین اخیرهء حیاتش مردود دولت واقع گشته تحت حمایت سفرای دول خارجه در آمد تا بسال ۱۲۷۴ خارج و آزاد گردیده و بعد از چندی رخت از این جهان بیرون کشید .

و از کبار علمای شیراز شیخ ابوتراب امام جمعه ابن شیخ محمد زاهد

--- صفحه ۲۶۶ ---

امام جمعه مشهور بشیخ مفید اباً عن جد سالها امامت جمعه و جماعت و مسند و مقام ریاست دینی و تدریس علوم داشتند و شیخ ابو تراب بغایت متنفذ و ملجأ و ملاذ انام بود و همه او را بسلامت نفس و خیر خواهی و دینداری میشناختند و در آغاز دعوت حضرت اعلی و طلوع فتن و بلایا بمقتضای حسن فطرت و انصاف و عدالت و تعلق تام باسلام و خاندان سیادت کمال محبت و رعایت را نسبت بان بزرگوار بروز داد آورده اند هنگامیکه ملایان در رد و ابطال کلمات و دعوی حضرت طوماری نوشته مهر و امضای نمودند در آخر نزد امام جمعه بردند و از او خواستند که رقم کرده خاتم نهد تا نفوذ و جریان پذیرد و او پس از مطالعهء مسطورات ورقه بر آشفت و بانان نصیحت کرده گفت این رفتار شما از طریق عقل و دین هر دو بیرون است چه ما هیچ يك در شرافت نسبت و عظمت حسب و قوت تقوی و دیانت و زهد و عبادت این سید بزرگوار شکی نداریم و در شدت عقل دور بین و حدت بصر و بصیرتش تأمل نکنیم در اینحال پس اگر در آنچه اظهار میکند راستگو است چگونه در رد و کفرش سطری نگاریم و او را بیازاریم و اگر دروغگو است اولی آنکه مجازاتش را باسلاف کرام و اجداد عالیمقامش

واگذاریم و در گذریم و شما خود نیکو و واقفید که دروغ گویان در هر صنف مردم از عالم و جاهل و عاقل و باقل بسیارند و هیچ يك مورد جفا و آزار نه بلکه برخی واجد مقام اشتهار و ریاست بوده و هستند و بالجمله هینت ملاها را از عمل مذکور منع و ردع نمود و با وجود منع و حمایتش اغراض قلبیه و امراض ریاستیه‌شان صورت نگرفت تا بسال ۱۲۷۳ ه. ق در شیراز وفات نمود و ما ذکر احوال و سوء اعمال حاجی شیخ هاشم برادر امام جمعه و نیز شیخ حسین ظالم و برخی دیگر از ملاها را در بخش سابق نمودیم و از بابیان شیراز بجز حاجی میر سید علی خال

### --- صفحه ۲۶۷ ---

که در طهران و سه تن دیگر که در مازندران بشهادت رسیدند .

و بجز لطفعلی میرزا که از شاهزادگان افشاریه و از طبقه عرفا و متصوفه و در لباس درویشی بود و پس از فوز بعرفان و ایمان بدیع بموکب جناب باب الالباب پیوست و در خاتمه واقعه مازندران اسیر شده با مقدس خراسانی خلاصی حاصل نمود و پس از واقعه شهادت عظمی غالباً در طهران با شیخ عظیم مرافقت نمود تا بسال ۱۲۶۸ بچنگ دولتیان افتاد و بنوعیکه در بخش لاحق میاوریم بشهادت رسید عده قلیل در سالها بعد از شهادت باقی بودند .

و از مشاهیرشان حاجی ابوالحسن مردی متدین و محترم و تاجر منسوجات بود و در سال ۱۲۶۰ چون حضرت باب اعظم سفر حج فرمود بشرف مرافقت در سفر نائل گردید و در طول طریق بملاحظه حالات و شئون آن بزرگوار تنبه حاصل کرده اقبال و ایمان آورد چنانچه از قولش حکایت است که کشتی شرعی بنوعی دچار طوفان شد که تمامت رکاب از حجاج بدعا و التجا پرداختند و من بحال اضطراب خود را بگوشه کشیدم دیدم که آن سید جوان نورانی با کمال اطمینان نشسته بیانی میفرمودند و کاتب مینوشت دست بدامن شدم تکه نبات و اطمینان و ثبات بخشیدند و حاجی پس از عودت بشیراز بی محابا نزد هرکس از اطوار روحانیه و کرامات و مقامات معنویه که در ایام سفر مشاهده کرد حکایت نموده متدرجاً در زمره خالصین مؤمنین و مورد توجه و تعرض منکرین مبغضین قرار گرفت و تتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر شیخعلی میرزا برادر زاده شیخ ابوتراب امام جمعه در ریعان شباب مؤمن و منجذب گردید دیگر آقا محمد کریم تاجر که پیوسته مورد تعرض و تعدی انام بود و عاقبت ناچار بعراق مهاجرت نموده بتجارت و زندگانی پرداخت دیگر میرزا

--- صفحه ۲۶۸ ---

آقا رکاب ساز و میرزا رحیم خباز که بغایت منجذب بوده همی تبلیغ کردند دیگر حاجی محمد بساط از عرفا که نخست شیخی شد و ثانیاً بایمان بدیع فائز گردید و نبیل زرنندی در وصف احوالش نوشت که بسیار مزاح بود و از نماز جمعه و اقتدا بامام جمعه مفارقت نمی جست و پیوسته سئوالات و مزاح میکرد چنانچه روزی امام بر منبر موعظه کرده تا باینحدیث رسید که حضرت محمد فرمودند علمای امتی افضل من انبیا بنی اسرائیل در آنهنگام حاجی محمد بساط با انبساط از زیر منبر پرسید که ای آقا بیان فرمائید که این علما چه اشخاصاند جناب شیخ ابوتراب در جواب گفت ایمؤمن آن علما همین نفوسی هستند که در نظر تو از سگ کمترند و با دست اشاره بملایان نمود که دور منبر حاضر بودند و اهل مجلس از این تقریر و تفسیر بی اختیار میخندیدند دیگر میرزا عبدالکریم کلید دار شاه چراغ و مشهدی ابوالقاسم لباف و میرزا مهدی صابر و پسرش میرزا علی اکبر و بعلت قلت مومنین و محبین و شدت تعرض معاندین از علما و دولتیان و برای اینکه منتسبین حضرت غالباً فائز بایمان بدیع نشده از وقوع شهادت کبری و بلیات عظمی در غایت تأثرات و احزان میزیستند جریان این امر بملایمت و سکون میگذشت و ما چون شرح احوال والده و حرم و بستگان و افنان اعلی را مقداری در بخش سابق و این بخش آورده و مفصلاً در بخش ششم میاوریم و نیز واقعات شیراز را در بخش متقدم بتفصیل نگاشتیم در اینمقام تکرار نکرده بثبت متفرقاتی از توفیعات متکثره صادره در ایام شیراز که حاکی و منبه بدقایق مطالب است اکتفا مینمائیم از آنجمله در مقام افشا احزان قلبیه و بیان واقعات اولیه فجر ظهور و جفا و مکر امثال سامری و عجل و خوار از اهل غرور و کشف اسرار و مصالح اوضاع آن ایام در ضمن مناجاتی مذکور است یا الهی لتعلم انی ما ظننت یوم الاول ان یری احد صحیفتی و یصبر فی

--- صفحه ۲۶۹ ---



حقى او يقول لا لان ابواب المعارف و مفاتيح الحقائق فى كلماتى مخزونة مكشوفة و لقد نسبت آثارى بحجتك الحى  
 انا يظلم احد و لا يكذب مع ان الخير كله من عنده نزل و عليه يستدل و لو ان الرسل ينسبون الى ان الناس لم يعتقد  
 و الان احداً من العلماء ما جا بذلك و هوشان حججك الطيبين و فى اعين الناس عظيم و انك يا الهى لما اردت ان  
 تمحص عبادك نزلت المحن و جعلت اصحاب حجتك مظلومين حتى ظلم من ظلم و كذب من كذب و استراح  
 المفترون بعملهم و عرفت مقامهم و اظهرت بواطن عبادك الذين آمنوا و بلغوا و هاجروا بما فعلوا و كتبوا و اخذوا  
 و انك تعلم كلشى و لا يخفى عليك شىء و بذلك قد افتنت الكل بشأن يوم الاول حتى لم يبق فى الارض الا احد او  
 اثنان او ثلاثة منطلقين مع الظل خائفين و جلين الخ ايضاً فانا كنت فى بيتى وحدى و لم يطلع احد لشأنى انت قد  
 اخرجت بعض العباد من مساكنهم ( مؤمنين اولين ) و انت قد انزلتهم على و الهمتنى بعد ذلك حكم دعوتك و  
 اكرمتنى حجتك فلما بلغت حكمك اخذت من قلوب المطلعين بامرك عهدك و تسليمك بحيث لا ينكرنى من هذه  
 الجماعة النازلة بى احد ثم قد ارفعتهم الى مساكنهم و ما عاملت بى بعد ذلك قد شرفتنى بالخروج الى بيتك الحرام و  
 بلغت حكمى بايدى ملائكتك فى الارض كل شطر حتى قد بلغ امرى الى المشرق و المغرب و ما بينهما فلما نضجت  
 بنية العباد و علمت كل نفس حكم الفؤاد ارجعنى من بيتك الحرام و فى مقارنة ذلك الحال قد اردت الفتنة للبلاد و  
 من عليها حتى قد نزل بى و بالمصطفين ادبار المعرضين و اوردتنى على منتهى الذل بمحضر الظالمين ( محضر  
 والى فارسى و ملايان ) ... اليس كل ذلك من فعلك يا ذا الجلال و الاكرام و انك يا الهى ارفعتنى فى بدء الامر و  
 باى شئى وضعتنى ثم بعد ذلك قد نزلت كلمة الانكار فى قلوب الشياطين ( خوار و همهانس ) حتى اخذوا ما كتبوا  
 و انى ما قصدت فى ما كتبت

--- صفحة ٢٧٠ ---

الا بابية المنصوص و انها كلمة مطلقة تقيد بالخصوص فبعزتكم ما مكروا فى حكمى بل كنت اسرع مكرراً فى حقهم  
 ايضاً بسم الله الرحمن الرحيم اللهم انى اشهدك بانى عبدك قد آمنت بك و باياتك و استغفرك بما احاط علمك بى و  
 انك يا الهى لتعلم بانى قد حدثت الخلق بنعمتك فى حقى مالم تؤت احداً من العالمين فى صقع الرعية بمثل ما  
 اكرمتنى من ثنائك و آلائك و تمت حجتك على عبوديتى بايات محكمة حيث لا يخفى عليك و على من اجتهد فى

سبيلك و اظهرت يقينى فى حكمك فى حقى فى المسجد الحرام برجل معروف من الناس بعدول من الشهدا من عبادك فلك البها العظمى و الثيا الكبرى بما انت عليه من العز و الكبريا و اليك اشكوبتى و حزنى فيما نزل بى و بالمصطفين من عبادك بما جرى القضا بالامضا من حكمك و فيك ارجو ثوابى و لكل من ابتغى برضائك و اشهد انك لا تضيع اجر المحسنين فلك الحمد و المنة مما اخترت من رضاك و دار البقا و احتملت اذى الخلق فى حقك و انا ذا صابر فى ذاتك و تابع مرضاتك و لا اخاف فيك لومة لائم و انك لتعلم ما احدث بنعمتك و ما يكذبنى احد و كنت بينهم ذات صدق و امانة و من الان قد سولتهم انفسهم بتكذيبى و يحسبون انهم يحسنون فى دينهم فسبحانك سبحانك قلت و قولك الحق يستعجلونك بالعذاب و ان جهنم لمحيطة بالكافرين فيالله من قوم سوء جاهلين فلك الحمد على ما

ظلمونى فى حقك و لك الحمد على ما جحدونى فى دينك و لك الحمد على ما كذبونى فى وجهك و لك الحمد على ما آدونى فى امرك فبعزتك و جلالتك و لا حول و لا قوة الا بك لاشك لى فى حبى لك و لا اسوء ظنى فى رحمتك لى و لا اخاف من احد دونك و لا اطمع فى احد سواك و انى لعلى يقين من فضلك بان الناس لا يكذبونى و لا يسبونى و لا يجحدونى و لكنهم من حكمك يغفلون و من وجهك يعرضون و باياتك

--- صفحه ٢٧١ ---

يجحدون و انى بحبى فى حقك و رضائى لوجهك كانى فى الفردوس على الارائك المتكنة لا يحزنى فى ذلك المقام جحد نفس و انى بحفظك و كلاتك لعلى يقين مبين و انك لتعلم ان اليوم قد نزل بى كتاب كريم من احد من اوليائك بعد ما قهرت على اكثر الناس بجحدهم من ردّ الجواب على الواقع و الصواب و اخذت عهدى عزاً لنفسى من اعناقهم بحكم الكتاب اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام بعد اليقين بالذل و الانفراد الخ و درباره دعوت و مباهله با ميرزا حسن گوهر در ايام حج كه در بخش متقدم آورديم چنين مسطور است و لقد اتممت حجة المباهله فى مسجد الحرام بشهادة الشهود و من اطلع بهذا الكلام بما ذكرته فى صحيفة الحرمين هو المحيط و اظن ان الذين قد سمعوا هذا الامر فى مكة هو الحاج سيد على الكرمانى و الحاج سيد محمد الخراسانى و الحاج سليمانخان و الحاج محمد على المازندرانى و ما كان ورائهم الخ و منها ايضاً قوله الكريم فى شأن المذكورين من المعرضين و لو ان اهل

الخوارج قد صدقوا بولاية على عليه السلام و حجية ما فى يديه لم يخرجوا يوم المصحف بقوله الحق انا كلام الله الناطق و كذلك حكم ما كذبوا من فنة الشيخية الذين هاجروا الىّ لو صدقوا حجيته الحجة فى يدى لم يكذبوا ابداً و ان الان لا مفر لهم بان يقروا لانفسهم عبادة الشيطان لانه ان كان تصديقهم و خروجهم حقا عبدوالله و بعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان و ان كانوا يقولون لا نميز اولاً بين الداعى بانه من الله او من الشيطان فمن لم يميز اولاً بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان كيف يميز آخرأ و من لم يوقن بان الداعى هو الحق من عند الله فكيف يخرج من بيته و كتب الىّ كتاب التصديق الا الفحص من الشك و الشك ليس من الحق ففى كل الدلائل لا مفر للمكذبين الا ان يقروا بعبادة الشيطان فى تصديقهم او فى تكذيبهم و من يعبد الشيطان لا خير له و ليس له عند نفسه دليل يطمئن به و له خزى فى الحيوية

#### --- صفحة ٢٧٢ ---

الدنيا و فى الاخرة عذاب عظيم ايضاً فيا ايها الانسان ان اليوم فتنة التى نزلت فى كلمات المصطفين من ائمةالدين قد احاطت كل المسلمين فاستمسك فى تلك الفنة الدهميا العميا الصميا الطخيا الغبريا الجهنيا الظلميا الصيلم المظلم الجهنام الظلام بالحجة الكبرى التى بها يثبت دين رسول الله كله و لن يقدر احد ان يجحده الا و يكفر به و ان اليوم ما بقى فوق الارض احد فيه روح الانسانية الا و قد نزل كتاب تصديقه فى لوح مبين فاناذا اختصر الكلام لك و للناس كلهم اجمعين ما ادعيت و لا ادعى الا حكم العبودية الخالصة المحضة ... و ان ذكر العبودية و لو كانت فى الحقيقة معدومة لان لا ذكر لى فى رتبته و لكن فى مقام التجلى بعد الممنوعة التفصيلية و الفصلية الوصلية اقول اننى انا عبد اكرمنى الله .. فاعرف حق اليقين بمثل ما انت فى عين اليقين بعلم اليقين و حق اليقين فان الذى ادعى ( حاج محمد كريم خان ) اليوم امر كاظم سلام الله عليه فى ضلال مبين و ان نسبه مكذب امره لانه لا يزال يكون فى ذرية آل الله بنص كاظم و اجماع الفنة لا فى ذرية المعروفة (قاجار) و لو كانوا مؤمنين ثم آية وجهه (كوسج) لتكون مكذب دعواه بما ذكر الصادق عليه السلام فى حديث المفضل بانه من سنية منه و دليل بان من التى خبت لا يخرج الا نكدا و ان ذلك فى مقام الجسد و اما العلم فلاحظ لاحد بمثلئى و لا قدرة لاحد بشانى لانى اكتب اذا شأ الله فى بعض النهار صحيفة كما ثبت الميزان بين ايدى رجال الاعيان و انى الى الان مع ما كنت فى السفر و ايام

الخوف قد جرى من قلمي اربعون نسخة مباركة التى منها خمسة عشر صحيفة فى المناجات و مثلها فى علم  
الاشارات و الخطب و الدرايات و كتاب عدل و ما سطر فى الايات و ما دونها قد سرق فى سبيل الحج ... فمن اليوم  
يقدر بمثلى قل فاطهروا يا اولى الاسطاط كل صيصيتكم فان اليوم طير العلم لا یرقى الى و سيل الروح لا ينحدر عنى  
... و انت يا ايها

### --- صفحة ٢٧٣ ---

الناظر الى سبحات آيات البيان لو تريد حظ الا و فى فاجعل البرهان حب الله فى نفسى ثم صبرى و حلمى عن الذى  
آمن و بلغ و هاجر و كتب ما كتب و عجز من اتيان حديث و حده بنفسى مع ابنا جنسه باعطانى ما سئل من جده  
ايضاً فاعلم ان الله سبحانه لم يك مغيراً نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم فبكذب الظن فى آيات الله  
حرمنا عليهم طبيبات العلم و الايات لعلمهم يتذكرون ثم لما استهانوا لامر الله ضرب بينهم بسور على نفى التكليف  
عنهم و هو باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب لعلمهم بايات الله يتفكرون ثم لما جحدوا امرنا بعد ما  
استيقنت انفسهم ظلما اخذت عهدى من اعناقهم غرورا بالله ربي و عزاً لنفسى و علمى بما اكرمنى من امارات  
الحقية حيث لا يقدر ان يقوم بها احد غيرى فمن يقدر اليوم ان يقوم بحجتى او ان يبطل شأناً من آثارى انظر الى  
الذين يدعون هذا المقام فى العلم من الرشتية و التركية و من سواهما لن يقدر احد منهم ان يكتب ورقة بمثل آياتى  
و بعد ذلك يجحدون الكل امر الله من حيث لا يعلمون فو الذى نفسى بيده لو يتصف احد من اهل المشرق و المغرب  
او ما بينهما بالعدل لا مفر له الا ان يقر بفضلى لانى ما ادعيت فى شأن الا العبودية و كفى بالله وكيلاً ... لما كفر  
الثانى بدعوة الاول و رضا الثالث جزيتهم بما كسبت ايديهم ليظهر قول الله فى حقهم و ان لدينا انكالا و جحيما و  
طعاماً ذاغصة و عذاباً اليما و كان الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم و يشهدون فى حقهم معيشة الاول و الثانى و  
الثالث بعد ان ما رآنى الاول منهم الا بعض ليل و بعض نهار و الثانى منهم الا بعض ليلة و ثلثى ليلة و الثالث منهم  
ما رآنى ابدا و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا و لو لا كتاب من الله سبق فى سنة الولاية انهم لن يقدروا  
ان يكتبوا شان انفسهم و لكن لما كان الامر فى الولاية قد قضت فلا بد ان يظهر فى هذاالمقام ما ظهر فى الولاية و  
الانهم لا شان لهم بذلك و لا نصيب لهم من القدرة انظر الى دنائة مقامهم

--- صفحة ٢٧٤ ---

و رتبتهم انى طلبت عنهم فى جوابى لهم اتيان حديث مثل آياتى و انهم لن يقدرؤا ان ياتؤا و بعد ذلك اجترحوا على حكم الله و هلكؤا انفسهم و انفس من اتبعهم من حيث لا يشعرون و كل ذلك فتنة فى الدين ليميز الخبيث من الطيب ايضاً انظر الى المبلغ ( ملا على بسطامى ) بالعراق و من معه و مقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الثلاثة المنكرة ( ملا جواد ملا عبدالعلى ميرزا ابراهيم ) و مقالاتهم و امارات كذبهم ثم ايقن بوعد الله و اخذه و كذلك نجزى الظالمين و اعلم ان جواد القزوينى كتب فى كتابه الا عجمى الذى كتبه من صور السجين كلمات باطلة منها اختبار الحجة فاعوذ بالله من حمقه كانه لم يعلم ان اختبار الحجة من شيعة آل الله عليهم السلام يستلزم اختبار الامام ٤ و ان اختبار الامام يستلزم اختبار النبى صلى الله عليه و آله و ان اختبار النبى يستلزم اختبار الرب جل و علا و هذا كفر صراح و لكن اكثر الناس لا يعقلون و انه قد طلب منى لمعنى الذى ليس له دليل الا الحكمة و لا يثبت بغيرها بنص الشيخ رحمه الله فى الفوائد اربعة و عشرين دليلا من دلائل التى كانت شأن الصبيان بعد ما قرء فى كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية لكل الى قوله المبين و انه قد ضل نفسه بذكر تلك الموارد الهلكة و طلب فى كتابه المباهلة بكذب نفسه كانه ما قرء كتاب الله بان المباهلة حكمى و آيتى و ليس له حكم مباهلة ... فمن اى حكم طلب المباهلة منى بعد ما فوضت الامر الى احد من الناس و ان كثيراً من اهل التصديق يباهلون معهم كما سمعت ان مهدي الخونى جزا الله خيراً من عنده قد ارسل الى عبدالعلى لاجل المباهلة و انه لم يقبل لكذبه فسبحان الله عما يصفون و ايضاً و انك لتشهد لما اراد نفس ان يجحد حتى كتبت له فى الحين مثل ما اراد منى ليصمت عن لهثه و لنلا يجترح على بجحد بعد ما علم ان عبادك المؤمنين كلهم قد اتبعونى و لا يشركون فى مقام الحكم معى احداً ... اللهم عذب الذين آمنؤا بك و باياتك ثم

--- صفحة ٢٧٥ ---

كفروا و هاجروا الى سبيك ثم اعرضوا كفروا و العن اللهم كل المفترين الذين كفروا بك و باياتك و خذهم اخذ عزيز مقتدر ... اللهم عذب اولهم بكل نقماتك و سطواتك على ما انت عليه من الشأن و القدرة و العز و العظمة فانه عمل فى دينك ما لم يعمل احد قبله و افترى عليك بما لا يرضى احد لخلقك و استكبر على حقك بغير حق ...

اللهم انك تعلم انه قد اكتسب كل ما اكتسب ابو الشرور فى دينك ... اللهم العنه لعناً كثيراً و عذبه عذاباً اليماً ...  
 اللهم العن صنمى الشيخيه و جبتيههم و شيطانيههم ... اللهم عذب العجل و جسده و خواره و الرجل الذى ينصرهم  
 بكفرهم و ما در بخش سابق براى نماياندن لحن مقال حضرت بر منبر مسجد و كيل چون بعين خط و يا نقل از  
 نسخهء معتبره نداشتيم شمهء از توقيع رفيع صادر در ايام اصفهان براى منوچهر خان معتمدالدوله را ثبت كرديم  
 و اينك در برخى از نسخ صورتى بدست آورديم و عيناً ثبت مينمائيم و هى هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله  
 المبدع المنشئ الفرد القديم المخترع الذى قد كان لم يزل بلا وجود شئ هو كائن بلا حكم شئ لا يساوقه فى الذات  
 احد و لا يماثله فى الصفات شئ كان عليماً بالاشياء قبل وجود العلم و الخلق و كان قديراً على كلشى قبل وجود  
 المقدور و الشأن قداين الامثال بلا اين مثله و كيف الكيف فى الاشياء بلا كيف عدله ان قلت هو هو قد دلت الاحدية  
 ذات الابداع و الانية حقيقة الاختراع و لا يدل الصفة فى شأن عليك و لا يحكى الاية فى حكم الّا على خلقك انت  
 الدائم الفرد و الصمد الوتر و القيوم الحى لا يدل المثل فى كينونيات الخلق الّا على انشائك و لا يشير الهندسة فى  
 ذاتيات العباد الّا الى اختراعتك فسبحاتك و تعاليت عما يقول المشبهون علواً كبيراً يا الهى بانجذاب انوار جبروتيتك  
 قد لاحظت جمال صمدانيتك و بنفحات قدس لاهوتيتك قد استويت على مقام رحمانيتك انت الاقرب بنفسى من كلشى  
 و انت القائم على نفسى فوق كلشى ذاتيتك

--- صفحه ۲۷۶ ---

المشيرة يا الهى مجتته عن الوصف و العرفان و كينونيتك المتجلية منقطعة عن الاشارة و البيان انت الدائم لم تزل  
 بلا وجود شئى فى الانشا و انت القادر لا يزال بلا مثال شئى فى الاعيان فسبحانك سبحانك لك الاسما و المثال و لك  
 الكبريا و الال و منك الثنا و البها وحدك لا شريك لك تعاليت و تقدست عما يصفون يا الهى انت الذى قد تجليت لى  
 بكنه رحمتك و ايدتنى بايات قوتك و كرمتنى بسيوف قهاريتك لكنت عزيزاً بين عبادك و انت تعلم يا الهى ما فعل  
 الجاحدون بى فى ايام سلطنتك و ما رايت من المنافقين فى ايام قدرتك اللهم انى اشكو حزنى الدائم القديم و اشهد  
 ان الذين يصفونك بالصفات المعدودة لم يصفوك و الذين ينزهونك عن الاسما المكروهة لم ينزهوك اذ حكم النفى  
 بعد الوجود حد خلقك و الاسما و الصفات بشهادة انفسها مقطوعة عنك و معدومة فى رتبة ذاتيتك و لم تزل مالك

وصف فى الوجود و لا ذكر فى كلمة المفقود و انك الان لكنت مثل ما كان مالك وصف و لا ذكر فسبحانك سبحانك ان الذين يعبدونك بذكر الاسما يشركون بك و لا يعبدونك و الذين يشيرون اليك بذكر انفسهم ينقطعون عن مقام تجليك و لا يحبونك لانك لم تزل كنت فرداً احداً لن تقترن بشئ من الخلق و لن تقارن بشئ من آيات العبد فكل يصفونك بما انت وصفت لهم نفسك فكيف اذا تحقق و تذوت فسبحانك قد وصفت نفسك بما تجليت لخلقك و هى شأن من ابداعك و مقام من اختراعك فسبحانك لما كان وصفك لا يمكن عندك فكيف يمكن عند عبادك الذين لا يعلمون الا مقامات انفسهم و لا يدركون الا تجليات بواطنهم فسبحانك سبحانك افترى الواصفون و كذب القائلون فى حقك لن يعرفك احد من الخلق و لا يمكن معرفتك فى اعلى جواهر مجردات الامر و الخلق اذ ذاتيية انيتك قد دلت بانية ذاتيتك و نفسانية كينونيتك قد حكمت عن كينونية نفسانيتك و لا تزال ان وصفك كان نفسك و لم تزل ان نفسك يكون ذاتك فسبحانك

#### --- صفحه ٢٧٧ ---

سبحانك ان اوحدهك يكذبني نفسك و كل اولى العلم من عبادك بان العبد فى بحبوحه الكثرات و اختلاف الايات و كثرة العلامات و غلظة المقامات فكيف يقدر ان يوحد ربه الذى لا يدركه شئ و لا يقارنه شئ و لا يصفه شئ و لا يوحد ذاته شئ فسبحانك سبحانك يا الهى مالى السبيل لا بذكر الدليل و لا بالصمت فى تلقا وجهك يا جليل ان اسبحك يجرنى سرى بان نفسك سيئة و انت من كلمات نفسك اردت ان تسبح ربك فالويل لى ثم الويل لى مالى و للتسبيح فى تلقا عرش عظمتك فسبحانك سبحانك لا اعلم من ذكرك كلمة و لا من ثنائك حرفاً لان كلما يعرف فوادى و يشهد سرى و تقرّ علا نيتى من آياتك و مناجاتك هى شأن الخلق و لا يليق بمحضر قدسك و لا بالورد على ساحة عزك فسبحانك سبحانك يا الهى انت الحق لم تزل و ما سواك محتاج فقير و انا ذا يا الهى انقطعت عن كل الناس بالتوسل الى حبلك و اعرضت عن كل الموجودات بالتوجه الى تلقا مدين رحمتك فالهمنى اللهم ما انت عليه من الفضل و العطا و العظمة و البها و الجلال و الكبريا فانى لا اجد دونك عالماً مقتدرأ و احرسنى اللهم بكل منعك و كفايتك و جنود السموات و الارض فانى لا اجد دونك معتمداً و لا سواك ملجأ و انت انت الله ربي تعلم حاجتى و تشهد مقامى و احاط علمك بما نزل على من قضائك و بلا الدنيا باذنك جوداً و اكراماً اللهم ان فضلك كان على قدر مسكنتى و ان

عفوك كان على قدر معصيتي فانت تعلم يا الهى حد ذلك و انى لاعلم باليقين انك ان تجعل كل ما احاط علمك غيرى نارالحديد و تجعل سرادقها فى مقام محدودة وسعت السموات و الارض كلها ثم تكبر جسمى بشأن الذى تملأ محال النار كلها و تعذبنى فيها فى كل آن بكل سطواتك و نقماتك ما انت تقدر به حين الاخذ الى دوام عز ازلتيك سرمد الا بد لكنت مستحقاً بذلك جزاً ذكرى بين يديك من دون جزاً سيئاتى و اعمالى التى لا تامر بها فسبحانك انت تعلم ذلك لا سواك ما كان ظنى بك بعد لك اذ لا طاقة لشيء

### --- صفحه ٢٧٨ ---

فى السموات و الارض بحكم العدل من عندك لانك ان اردت ان تحكم بشئ بعد لك ففى الحين تعذب كل من فى السموات و الارض من سطوته فسبحانك سبحانك يا الهى ما كان ظنى بك الا فضلك و ما كان معاملتك مع احد الا باحسانك و فضلك فسبحانك انت الذى ما تعاملت بالكافرين بعد لك فكيف ترضى و تحكم للذين يؤمنون بك و باياتك و يسجدون لك وحدك لا شريك لك فسبحانك سبحانك ان استغفرك دخلت فى ذنب لو استغفرك لها سرمد الابد لا شأن بالعفو لان تلك الكلمة مدل بوجودى بين يديك و يحكى عن جرأتى فى تلقاً عزّ قهاريتك لديك فهيئات هيهات مالى و الاستغفار بين يديك و لو لا فضلك و رحمتك لكنت من المنسيين فسبحانك يا الهى ان اذكرك فباليقين ذنب لان وجودى ذنب فكيف اذا اكتسبت الذنب ذنباً اخرى و ان اصمت بين يديك فكان الحكم بمثل الاول لان كل ما نسب من الخلق ذنب من ذنب على ذنب لن يليق شأن منها بالصعود اليك و لا بالورود على بساط عزتك لان اعلى جواهر الممكنات قد تدوتت من اثر الابداع و اعلى شوامخ الموجودات قد تلجلجت من ظهور الابداع و انها بحقيقتها مقطوعة عنك مفتقرة اليك و دالة بالقطع عن طلعتك و حاكية عن المنع فى مقابلة عمال احديتتك و ناطقة بالعجز عن تحميدك و ساجدة لعظمة وجهك وحده لا اله الا انت اللهم انك لتعلم انى ما اعتقدت فى شأن الا ما نزلت فى كتابك حيث قلت و قولك الحق لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير اللهم انك تعلم ان بعضاً من الحكماء قد ذهبوا الى وحدة الوجود بين الموجود و المفقود فسبحانك سبحانك تعاليت و تقدست عما يصف المشبهون نفسك فما اجد كلمة ادنى عن قولهم لانك لم تنزل كنت بلا ذكر شئ و لا تزال انك كائن بلا وجود شئ و ان



وجود الخلق بنفسه قد وجد بالاحداث من دون ان يمسه نور من ذاتك و لا اشارة من كينونيتك بل انت تجليت لديه  
لامن شئ قبله و حققت الحق به جوداً و اكراماً

--- صفحة ٢٧٩ ---

فسبحانك سبحانك لو كان الامر كما يقولون فمن اين يستدلون بوحدانيتك فسبحانك سبحانك ان وجود الاثنينية  
بنفسها شهادة بالافتراق و معلنة بالانقطاع و مالك وصف فى وجود الخلق و ما كان لهم وصف فى تلقا وجود ذاتك  
اذ وجودك لم يزل كان و لم يكن معك شئ و ان وجود الخلق مقترن بالحدوث و معن بالعدم فسبحانك سبحانك لما  
تجلت لهم بهم باعلى طلعة مشيتك لن يعرفوا فصلا من ذلك و لا وصلا لجناحك و لذا يعترفون بالربط بينك و بين  
خلقك فسبحانك سبحانك كانهم حمر مستنفرة فرّت من حكم عدل قسورة فان كان الربط ذاتك يلزم الاقتران فسبحانك  
سبحانك و ان كان خلقك فيبطل حكم ما افترى المشبهون فى آيات خلقك فسبحانك يا الهى انت حق و ما سواك خلق  
و ما كان ربط بينك و بين احد من خلقك دون خلقك و ان كان بعض العرفا من الصدرانيين الذين لا يعرفون قدرك  
لما يتعمقون فى حكم الربط يقولون كلمة تكاد السموات ان يتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال فسبحانك حاش  
الظن بك قد سولتهم انفسهم بما يلقيهم الشيطان و يحسبون انهم يحسنون و يهتدون فسبحانك سبحانك انت المبدع  
البديع قد ابدعت الخلق بمشيتك لا من شئ قبلها و جعلت علة نفسها هى نفسها لا شيئاً سواها فسبحانك كل زعموا  
فى عرفاتهم ما لا تحب و ترضى فبعض قد افتروا و قالوا ان علة الاشيا هى ذاتك كانهم لا يعرفون كلمة العدل من  
اوليائك و لا يشعرون بحكم الاقتران فى تلقا جمالك و لا يدركون بان العلة لو لا يشار المعلول فى رتبة الظهور لم  
يوجد و لا يذوت فسبحانك سبحانك ما هى الا فتنتك تضل من تشا و تهدى من تشا قلت و قولك الحق و من يضل  
الله فما له من هاد الخ و در توقيعى مسطور است و انى الى الان ما ذكرت اسمى ابدأ فى احد من آياتى حيث اشار  
الامام عليه السلام فى حكم باطن الباطن لا يسمى باسم صاحب هذا الامر الاكافر و ان ذكر الاسم فى الاثار هو شان  
الفقها و الذين هم صبيان فى امر البواطن و الاسرار و انى بعد ما حرمت ذكر

--- صفحة ٢٨٠ ---

اسمى قد عصوا امر الله و اظهروا بعض الاولين اسمى و لذا قد ظهرت الفتن لاجله و ان المنكرين لما شاهدوا ان الناس من كل شطر خرجوا لحبى حيث قد جعل الله افندتهم رافعة الىّ قد حسدوا بذلك و لذا اخذوا نصيبهم مما كتبوا ايديهم ليصرف الناس من الاعتقاد بحبى الذين هو اعلى انارة الدين لاوربى ان شيعتنا لم يخرجوا من حبى و لو قطعت ابدانهم ارباً ارباً و اقول بحكم الله حسبى الله و من اتبعنى من المومنين لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم ايضاً فاذا شاهدت سر الامر فاشهد بانى الان فى مقامى هذا فى البيت و حدى لا نطق فى حكم باطن الباطن كما نطق سيد الشهيد عليه السلام فى ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر و لا يعرف من كلماتى امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته فى عالم الاجساد لترى فى الظاهر و الباطن كذلك و لا يخفى ان لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا على الارض المقدسة رجال كثير و انى لو اردت لاغلب على الطوائف كلها و لكن احببت ان يجرى القضا مخالفاً لهواى لينكسر قلبى و يحزن سرى و يتغير فؤادى لانى كنت فى حكم الباطن مشابهاً فى البلا بالحسين ٤ فى حكم الظاهر و ذلك مما اخذ الله بالعهد منى ليشرك حكمى بحكمه .

و لكن لما نزل بى صبرت فى الله و رضيت بقضائه و اقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت و فيه صبرت و على الله فليتوكل المؤمنون و ان اعظم ما نزل بى عمل خوار الولياني فى ظلمه و انى حين الذى كتبت الورقة لحكم رده كانى سمعت منادياً ينادى فى سرى اقد احب الاشيا اليك كما فدى الحسين عليه السلام فى سببلى و لو لا كنت ناظراً بسر الواقع فو الذى نفسى بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذ و امنى حرفاً فكيف عبيد الذى ليس لهم شأن بذلك و انهم مطرودون مقابل ابنا جنسهم و عاجزون على شأن لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتى و لكن الحكم ما اشرت لك فى سر الباطن ليعلم الكل مقام صبرى و رضائى

--- صفحة ٢٨١ ---

و فدائى فى سبيل الله مع آيات الحق التى قد جعل الله فى يدي حيث لم يقدروا ان يغلبوا على جميع اهل الارض و بذلك فديت من آثار نفسى فى سبيل الله لان فدا النفس لاجل اثبات الحق و ذلك لم يعادل شيئاً فى الاعيان فله الحمد و المنة قد صبرت فى ذاته و فديت اعظم ما قدر الله لى فى سبيله و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون و ما قدر الله بعد ذلك الفدا فداً و ان اجتمع الكل و لا لمن اخذ الورقة نصيباً قل له تمتع بكفرك قليلا انك من اصحاب

النار و لا تحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون و لو لا اراد الله ظهور بلا سرّ باطن الباطن تلقا باطن الظاهر لا يقدر احد ان يجترح علىّ بشئ و لكن الله قد شا ان يرانى مظلوماً فى ايدى الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتى و كذلك قد شا الله ان يرانى فى الفدا اطيب آثارى و انه قد شا ان يرانى فى مثل ذلك اليوم فى البيت وحدى و ان حزب الشيطان يشتغلون بحربى فى الرد بسيوف الكلمات التى اعظم من سيوف الحديد و لو ان لاطهار حكم ظاهر الباطن قد تحمل عليه السلام فى جسده الفين الاخمسين ضرباً من آلات الحرب و انى بحقه روحى له الفدا لاكثر من ذلك العدة قد تحملت بقلبى فى سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد قلبنى من سيوف كلمات الاعداء ارباً ارباً الى قوله و انى الى الان ما ادعيت الا العبودية لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة كتاب محكم و عدل عشرة صحيفة متقن الذى كل و احد منه لو كان فى ايدى احد غيرى لسخر الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لا يقدر ان ينكره احد اذا انصف و لكنى من غناى بالله معذلك الاسم الاكبر و الحجة الاعظم جلست فى بيتى وحده رضاً لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمى اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام مع قدرته و جباريته الى قوله فاذاً وحيداً فى البيت متكلاً على قلمى انادى باعلى صوتى فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بايات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او باثاره

### --- صفحة ٢٨٢ ---

او بكتابه فهل من ذاب يذب عنى ردّ المعرضين و شبهة المشبهين و طغيان المعتدين فهل من ذى رحم يبكى علىّ و يبطل من حولى شرّ الملحدين فهل من ذى روح يسمع بكائى ثم يقوم لنصرتى ثم يظهر آيات محبته فى حقى فهل من عزيز يعزنى بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذى غضب يغضب على اعدائى ليقرّ بذلك عينى فهل من ذى قوة يقويننا و هل من ذى عزة ينقطع اليها فنحمد الله الذى سيريك آياته فتعرفونها و لم يجبنى الان احد فىا ايها الملا من المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعيت فى شأن دون العبودية ام ادعيت شأن الربوبية فى دون هيكل العبودية فما لكم يا ايها الملا لائى شئ تنكرونى و انا بن العلى و لائى شئ تجحدونى و انا بن الوصى فهل فيكم يا قوم ذى رحم فيدفع عنا كيد الجبابره و هل فيكم ذى علم ليبطل جهل المعرضين بحلمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة و اكملت

النعمة لمن ورد على تلك الايات فى ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل فى حزبك ذى كتاب محكم و صحائف متقنة يبارز ابن محمد فى وحدته و يحارب معه بايات عزته التى قد جعل الله سيف قدرته فلم لم يجب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائى و لم يبارزنى اليوم احد و من قبل من لم يقدر باتيان حديث و انه خوارج ابخل من كل دنى طلب دى و انا فزت بنفسك و اجرىيت قلم المداد على لوح دعوته بما كتب الى لآكون بذلك من المستشهادين و ان بمثل ذلك فليحارب المؤمنون و يقتل المحدون انا لله و انا اليه راجعون و لا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله اموات بل احيا و لكنهم قوم لا يشعرون فاننا اذا اقرء نسبى بمثل ما قرء الحسين عليه السلام فى ذلك اليوم و كفى بالله شهيداً كفر القوم لما قد عرضوا عن جمال الله وجه الحرمين طعنوا احمد ثم كاظماً اجمعوا فى ظلم ابن السنين الى آخر بياناته الكريم و ايضاً يا ايها السائل بلغ

--- صفحه ۲۸۳ ---

شيعتنا الا يردوا الورقة من يدى احد و لا يا ولوا حرفاً منها فانها غربال من حكم الله يخرج منها خلق كثير و انا لا نعد رجلا من شيعتنا فقيهاً حتى يعرف لحن القول تادبوا من قول الله سبحانه يا معشر الانوار و عباد الذين يمشون على الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و لقد نزلت فيها اشارات لطيفة يميز بها الصادقون عن الكاذبين و ايضاً انى ما اطمع فى تصديق احد و لا اخاف من تكذيب احد و لقد بلغت حكمى الى الكل فمن شأ ان يؤمن و من شأ ان يكفروا العلم لو لا يعرضون من حكمى لن يقدر الظالمون بعملهم و كل ظلم و حكم غير حق صدر من ذى روح من يوم ذكر الامر الى دولة الحق فكان ذنبه عليهم و كان الله لغنى عما يعملون.

ايضاً در توقيعى فارسى؛ قوله : **بسم الله الرحمن الرحيم**

قبلهء محترم دام عزكم تلاوت آيات كريمه را نموده ولى چه بسيار عجب است كه اهل بصيرت تابع اقوال مردم و هواى انفس شوند لاجل اتباع حكم دين من حيث لا يعلمون اگر چه از طريقهء اهل علم دور است در مقامى كه مخاطب ايشان در امرى بلا علم واقع و حجت ظاهر شك نمايد او را بجواب مجاب فرمايند ولى از آنجاى كه در مقام عبوديت واقف متحمل غير طريقهء اهل حكمت ميشود حكم صاحب اين امر از دو مرحله خارج

نیست یا حق است فطوبی لمن اتبعه یا باطل است فالویل لمن عرفه و احبه و شکی نیست از برای امر حق و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که بان تمیز داده شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود بلی تصدیق اهل عدل حجتی است قوی و لیکن امروز تمیز عدول از برای کافه مردم امری است صعب و بهر نفس واجب است که بنفسه تمیز حق از باطل نماید بعد از اثبات این مقدمه شبهه نیست که هر گاه نفسی امروز ادعای بر امری نماید که باعث بر انکار جزئی از ضروریات دین نباشد با حجة وافیه بکل عالم فرض است تصدیق حکم او نمایند و

### --- صفحه ۲۸۴ ---

باجماع مذهب امامیه هر گاه امروز حکمی از امام زمان علیه السلام صادر شود و کل اعراض نمایند کافر میشوند زیرا که مناط دین عمل صوم و صلوة نیست بلکه اتباع حکم صادره از خود ایشان است و شبهه نیست که اکثر مردم در مقام اضل از انعام واقع هستند بلکه مؤمن خالص بنص حدیث اقل از کبریت احمر است درین سنه در عمل حج که خدا میداند عدد او را سه نفر در صحیفه امام عدل مکتوب شده که حکم آنرا در خط بغداد نوشتم سائر اعمال مردم را هم مثل این فرض فرمائید و تعجب نفرمائید که امر حق ادق و اعظم ازین است و اکثر هالک هستند الا من شا الله انه عزیز غفور بعد از فوت مرحوم سید مثل سیدی در میانه طائفه ایشان لابد است که در هر عصری باشد معذک از این فتنه خارج نشد مگر همان فقرا از ارض مقدسه هجرت نموده و ایشان در کتاب امام حق اشرف خلق مکتوباند با وجود آنکه بر سبیل ظاهر کسی اعتنائی بدیشان ندارد و مرادم از ذکر این فقرات حد خلق است که رشحه عالم باشند حال مردم از کسی که مدعی امریست حجت میخواهند چه حجت ازین عظیمتر است که در عجم خداوند عالم کسی را ظاهر فرماید بلسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات آنرا بفهمند چه جای آنکه اتیان بمثل نمایند حال از آنچه ظاهر شده چشم پوشیده سوره که در همین ورقه نازل شده کفایت میکند در حجت بودن اهل ارض را هر گاه کل قرآن سوره تبت بود آیا کسی را میرسید که بگوید حجت نیست حاشا و کلا بلکه در حجت بودن این سوره معادل است با حکم قرآن و معجزه جمیع انبیا و اوصیا گوی است و میدان این گوی صاحب این امر علما هم اجتماع نموده گوی خود را بمیدان آرند

خود شما همیشه قرآن خوانده‌اید بقدر تلاوت لحن تمیز می‌دهید بحق خداوندیکه جانم برید اوست که اگر جمیع اهل  
ارض جمع شوند باینکه يك آیه

--- صفحه ۲۸۵ ---

بیاورند عاجز خواهند شد اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود نه این است که از لسان ایشان بر  
فطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فصحا اعراب ادعا نمودند و آخر روسیاه و خجل شدند حقیر شرح  
سوره یوسف را در چهل روز که هر روزی بعضی از آن مینوشتم اتمام نمودم و هر وقت بخواهم هر چه بنویسم  
روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم یکشبانه روز منتها نوشتم هر کس از علما مدعی آن است بسم الله  
چنانچه اشخاصیکه مشاهده نوشتن را نموده‌اند فهمیده اند که چنین امری تا حال از احدی از علما ظاهر نشده  
بعد از کتاب و صحیفه حجت خداوند بر کل عالم تمام است و اشخاصی که افترا بر امام خود میزنند که آیات و  
صحیفه ماخوذه از کتاب الله و ادعیه است جزای ایشان با خداوند است از روزیکه این امر ظاهر شده عمل کل  
خلق باطل است الا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است هر کس می‌خواهد تصدیق کند از برای خودش است هر  
کس هم تکذیب کند عقوبت بخودش میرسد مرادم از این فقرات این است که از بحر اضطراب خارج شده بر  
کحسی سکون مستقر گردند کلیه اهل بلد را اول قابل ندیدم اظهار کنم بلکه حیف است که بر علم چنین امری غیر  
اشخاصی که قابل هستند وارد شوند الان هم حکم بلد مثل قبل است هر کس را تصدیق از تبعیت یکدیگر است  
خداوند سرائر همه را مطلع است آنچه اظهار نمودم تابحال بحکم الدهر انزلی بود و الا کسی که بر لسان آن حکم  
شجره طور جاری شود لایق نیست این قسم در مقام عجز با عباد الله مجاهده نماید بحق خداوندی که لسان مرا  
باین علو حجت فرموده که کل خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که در ید من است و غرضم  
ازین مقام اظهار فخریه نیست بلکه هر ذی روحی تمیز میدهد که عالی هر گاه وصف کند خود را از برای رتبه  
مؤخر ظلم بخود کرده زیرا که آن نمیتواند تمیز امر

--- صفحه ۲۸۶ ---

عالی را دهد بلکه از کتمان اسم روز اول ملاحظهء همین مزخرفات جنود شیطان را مینمودم حال که ظاهر شده حرفی با کسی نیست حجت نزد هرکس هست کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد همین قدر حظّ علماً عجز است و حظّ عوام تصدیق آنکه اشاره نموده‌اند که مردم کلمات باطل میگویند ضرری نمیرساند اول در حق خداوند گفتند عزیز ابن الله است دوم در حق رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند مثل آنچه در حق من گفته اند انه لمجنون و خداوند عالم بر ایشان نازل فرموده و ما هو الاذکر للعالمین كذلك در شأن آل سلام الله علیهم و این سنت سنی در مبادی عالییه با ما است بهیچوجه خوفی از احدی نداشته باشید کمثل بیت عنکبوت هستند و هر چه خداوند عالم جاری فرمود خیر است هرگاه نعوذ بالله مردم بنای انکار گذارند محروم خواهند شد از آیات امام خود و حیرت ایشان بجائی نخواهد رسید الخ ایضاً در ذکر مقام و منقبت سابقین اولین و اما ما اردت لاطمینان قلوب الاولین فاعلم انهم قد سبقوا بالتسليم من امارات التي قد القیت اليك و ما ورائها ما اشار اليه السيد اعلى الله مقامه في كتابه الذي كتب الى بخطه الشريف و ان الان عند اولی الناس بالكتاب لموجود و فی اشاراته تلویح حیث يعرف اولو الالباب امری من دون بینة من غیرى و کفی به لمن استبصر و اهتدى دليلاً و اعلم بان عباد الله الذين قد سلموا هذا الامر كلهم علماً اتقيا حيث قد صرح السيد اعلى الله مقامه في شأن كل واحد منهم بشئ من الثنا و نص بخطه الشريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناً عظيمة و لمن سواه بما تجد عندهم و قد اجمع اوليا تلك الطائفة و ان فيهم رجال علماً الذين قد نص الشيخ و السيد باجتهداهم و فضلهم حيث لا ينكرهم الامكابر عنود و انهم معروفون باعلم و العمل و انى لاستحیى ان اذکرهم باسمائهم و کفی بالله شهيداً ايضاً يا ايها الملأ لا تعجبوا من

--- صفحه ۲۸۷ ---

حکمی فان اول مؤمن بايات الله بفضل الله و منه اولی من الناس و انه يكفى من قبلى لمن لا يجد نفسى فى الامر و لو كان مثله فى العباد بالعلم لكثير و لكن الله قد احبه لسبقته فسوف يرفع الله المانع و ايضاً در مناجاتى و قد نزل على كتب عديده من اهل طاعتك بعد ما فوضت الامر الى من كان معلمى فى بعض الايام و الى من كان اولی الناس بالكتاب و ايضاً در جواب از اعتراضات معرضين بر شئون لفظيهء بديعهء آيات مبارکه مسطور است و ان

کتب حرفاً من دون قواعد القوم ارادان يذكرهم بقواعد الهیه و الدلیل علی ذلك انه قد کتب بمثله طبق قواعد القوم و لا یعجزه شیء و لا یعزب من علمه حرف و ان ترى لحناً فلیس منی و ان کان منی فقد اجری علی قلمی لیطلع الكل بانى لا اعلم قواعد القوم و رسوم العلم و بذلك یكون حجة الله فی حق نفسی ابلغ و كلمة الله اعظم. **و در خطابی صادر بامضا خادم چنین مسطور است؛** حضرت اعلى نظر بضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و بحکمت تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی میفرمایند ... این همان نقطهء فرقان است که در این کور بنقطهء بیان ظاهر و در مقام ولایت میفرمایند اننى انا قائم الحق الذى انتم بظهوره توعدون و در مقامی ... بمقامات دیگر ناطق شده اند چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است و در مقامی میفرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمیشد اگر اینخادم فانی بخواد اینمراتب را بتفصیل ذکر نماید وقت و فرصت مساعده ننماید و شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده چه اگر در اول ظهور بکلمهء اخری نطق میفرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اول میفرمودند شرارهء نار اعراض و انکار در اول وارد میاورد آنچه را که در آخر وارد آورد در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نمائید بشانی معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آنجوهر وجود

--- صفحه ۲۸۸ ---

خود را بعبد بقیة الله نامیدند و اینخلق دنی بان هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز است ... جمیع این حزب در سفک دم آن حضرت شریکند چه که عوام و خواص علی زعمهم در سنین اولیه متفقاً بر سفک دم اطهر قیام نمودند جمیع علما و روسا فتوی دادند و سائرین عمل نمودند مگر معدود کمی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن معدود هم بعد از قبول و اذعان از کلمهء قائمیت بکمال اعتراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه جهد بلیغ نمودند. " و صورت قسمی مهم از آثار بدیعه که از قلم آنحضرت تا یوم مهاجرت از شیراز باصفهان تحت عنوان بابیت و ذکریت با مراعات مصالح و مقتضیات ایام صادر و نسخ آن موجود بدین تفصیل بخط سابقین مرقوم تفسیر جزء اول از سورهء بقره تفسیر سورهء یوسف



۱۱۱سورة تفسير سورهء كوثر تفسير بسم الله تفسير آيهء نور تفسير حديث كميل تفسير حديث  
 جاريه تفسير حديث نحن وجه الله شرح بر اقول از كلام سيد رشتي در شرح خطبهء تنتجيه دو خطبه در  
 بوشهر خطبهء در سفينهء صغيرة خطبهء در كنان خطبهء در يوم عيد فطر خطبهء در جده خطبهء در  
 مصيبت امام حسين ع سه خطبه در طريق مكه كتاب الروح ۷۰۰ سوره صادر در ايام مراجعت از حج  
 صحيفهء اعمال سنه ۱۴ باب دعا صحيفه ۱۴ صحيفهء بين الحرمين بيان بدا و لوح محفوظ بيان تقارب و  
 تباعد بيان جوامد و مشتقات در سلوك در تعويد بيان علت تحريم محارم سببي و نسبي تفرقهء  
 بواطن و ظواهر نسبت بين آنحضرت و شيخ و سيد در نحو و صرف جواب المسائل ۲۰ مسئله پنج  
 توقيع جناب ملا حسين بعد از سفر حج سه توقيع بميرزا سيد حسن بعد از مراجعت از سفر جواب جناب  
 قرة العين دو توقيع بمحمد شاه و نيز دو توقيع بحاجي ميرزا آغاسي قبل و بعد از سفر حج

--- صفحه ۲۸۹ ---

توقيع بسطان عثمانى بعد از سفر توقيع بملا حسن گوهر بعد از سفر توقيع كتاب للعلماء بعد از سفر  
 جواب سيد جعفر شبر بعد از سفر دو توقيع باهل بيت حين مراجعت شش توقيع بخال بعد از مراجعت  
 پنج توقيع بملا صادق مقدس بعد از مراجعت دو توقيع بحاجي ملا محمد بعد از مراجعت دو توقيع بحاجي محمد  
 على بعد از مراجعت بحاجي محمد كريم خان بعد از مراجعت بامام حنفى و امام حنبلى و مغربى بعد از مراجعت  
 جواب ميرزا محمد على نهري و ملا محمد و غيرهما بعد از مراجعت جواب ميرزا جواد قزوينى بعد از مراجعت  
 جواب ملا ابراهيم محلاتى بعد از مراجعت بسليمان شريف مكه بعد از مراجعت بشيخ سليمان بعد از مراجعت  
 بحاجي ميرزا حسن بعد از مراجعت جواب ميرزا محمد على بعد از مراجعت جواب ميرزا هادى و ميرزا محمد  
 على قزوينى بميرزا عبدالباقي رشتى بمحمد كاظم خان بشيخ خلف بشيخ رفيع جواب ملا احمد و  
 دعبل بن ميرزا على بسيد على كرمانى بسليمان خان بسيد ابراهيم جواب ميرزا محمد يزدى  
 جواب ملا محمد معلم جواب كربلايى على اصغر جواب ملا عبد الخالق جواب ملا عبد الجليل و آنچه  
 از آثار عليا كه سارق عنود در طريق سفر ر بوده صورتش چنين است صحيفهء خمس عشر دعا صحيفهء الحج

اربعة عشر ابواب در آداب زيارت ائمه و ابواب در حج خطب سبعة عشر شرح قصيدة الحميرى اربعون  
سورة كل سورة اربعون آية شرح مصباح شرح سورة بقره در دو قسمت بلحن آيات و طريق تفسير  
سوره يوسف شرح آية الكرسي ماتين سورة و كل سورة اثني عشر آية توقعات مهمه بعلم عرب و عجم  
و در تعداد و تبیان و نظم آثار صادره در ایام حج و در ایام اولیه شیراز چنین

--- صفحه ۲۹۰ ---

مسطور است و لقد فصل كل ما خرج من یدی من سنه ۱۲۶۰ الى سنه ۱۲۶۲ من شهرها بما مضى  
نصفه هو اربعة كتاب محكم و عشر صحيفة متقنة التي كل واحد منها تكفى فى الحجية على العبودية لمن فى  
السموات و الارض و انا ذا اذكر اسمائها باسم آل الله منزلها ليكون حنيفاً فى البيان و مذكوراً فى التبيان الاولى  
كتاب الاحمدية فى شرح جزء الاول من القرآن و الثانى كتاب العلوية و هو الذى قد فصل فيه سبعمة سورة محكمة  
التي كل واحد منها سبع آيات و الثالث كتاب الحسينية و هو الذى قد فصل فيه خمسين كتاباً محكمة بالآيات القاهرة  
و الرابع كتاب الحسينية فى شرح سورة يوسف عليه السلام المفصلة بمائة و احدى عشرة سورة محكمة التي كل  
واحدة منها اثني و اربعين آية التي كل واحدة منها تكفى فى الحجية لمن على الارض و ما فى تحت العرش لو لم  
تتغير و كفى بالله شهيداً و الخامس صحيفة الفاطمية و هى مرتبة باربعة عشر باباً فى اعمال اثنا عشر شهراً فى  
كتاب الله و السادس صحيفة العلوية و هى مرتبة باربعة عشر دعا فى جواب اثنتى و تسعين مسئلة التي قد فصلت  
بعد رجعى عن الحج فى شهر الصيام السابع صحيفة الباقرية و هى مرتبة باربعة عشر باباً فى تفسير احرف  
البسملة و الثامن صحيفة الجعفرية و هى مرتبة باربعة عشر باباً فى شرح دعائه عليه السلام فى ايام الغيبة و  
التاسعة صحيفة الموسوية و هى مرتبة باربعة عشر باباً فى جواب اثنين نفس من عباد الله قد قضت فى ارض  
الحرمين و العاشرة صحيفة الرضوية و هى مرتبة باربعة عشر باباً فى ذكر اربعة عشر خطبة عزاً الناطقة عن  
شجرة الثنا لا اله الا هو العزيز المنان و الحاد يعشر صحيفة الجوادية و هى مرتبة باربعة عشر باباً فى جواب  
اربعة عشر مسئلة لاهوتية و الثاني عشر صحيفة الهادية و هى مرتبة باربعة عشر باباً فى جواب اربعة عشر مسئلة

جبروتیه و الثالث عشر صحیفه العسکریه و هی مرتبه باربعه عشر باباً فی جواب اربعه عشر مسئله ملکوتیه و الرابع عشر صحیفه الحجیه و هی مفصله باربعه عشر دعا قدوسیة التي قد ظهرت فی بدء

--- صفحه ۲۹۱ ---

الامر و تنسب الی امام العدل فکل ذلك اربعة عشر نسخة مبارکه موجودة فی ذلك الكتاب مع صحیفه المشهوره فی آخره فی اربعة عشر کتاباً من اولیا العباد کل ذلك مکتوب فی ذلك الكتاب و اما ما خرج من یدی و سرق فی سبیل الحج قد ذکر تفصیله فی صحیفه الرضویه فمن وجد منه شیئاً وجب علیه حفظه فیا طوبی لمن استحفظ کل ما نزل من لدی بالواح طیبه علی احسن خط فوالذی اکرمنى آیاته حرف منها اعز لدی من ملک الاخرة و الاولی و استغفر الله ربی عن التحذیر بالقلیل و سبحان الله رب العرش عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و اما بندر ابوشهر بیان واقعات و اوضاع آنجا را ضمن بخش سابق نمودیم و دار التجاره که محل اقامت حضرت و جناب خال بود و بعد از مراجعت از مکه نیز در آنجا توقف فرمودند مشتهر میباشند.

و از بلاد تاریخیه این امر نیریز است که واقع در بعد سی و پنج فرسنگی شرقی شیراز و مشتمل بر زیاده از ده هزار سکنه و مسکن دوم جناب آقا سید یحیی وحید بود و امر بدیع در آنجا بواسطه او ارتفاع یافت و ما تفصیل واقعه نیریز با اسامی شهدا و اصحاب را در بخش متقدم نگاشتیم و خانه مسکونه وحید و مسجدی که در آنجا بیان و برهان نموده از مقبلین و مؤمنین بیعت گرفت و نیز قلعه خواجه واقعه در خارج بلد که محل تحصن اصحاب و مدافعه از اعدا بود و مقتل و مصرع شهدا و مدفن جسد آنجناب و اصحابش معروف و مشهور است و عده را که با او بیعت کردند متجاوز از چهار صد نوشتند و بعد از اختتام امر قلعه و قساوتهای میرزا زین العابدین خان حکمران بقیه اصحاب بحدی بودند و مجتمع و متزاید شدند

---

مدفن جناب آقا سید یحیی وحید اکبر را بقعه کوچک معروف بنام بقعه سید واقع در میدان در بیرون سرای سروی نوشته اند.

--- صفحه ۲۹۲ ---

که بسالی دیگر پس از واقعه شهادت کبری واقعه اشد از واقعه اولی برخاست و کوهی که محل تحصن ایشان بوده و مدافعات شجاعانه نادر النظیر نمودند بمسافتی قرب نیریز واقع است و تفصیل احوال وحید شهید و اعقابش را در این بخش ضمن اوضاع یزد و شرح احوال واقعه ثانیه را در بخش چهارم می آوریم و در اینجا بشرح احوال چند تن از مهمین اصحاب و شهدا و بقیه السیف نیریز اکتفا می نمایم .

اول حاجی محمد تقی (ایوب) مردی مَلَک و دولتمند و مشهور و معتمد در نیریز بود همینکه خبر عزیمت جناب وحید را از یزد برای اقامت در آنجا بشنید باستقبال شتافت و در اصطهبانات بموکبش ورود یافته بالاتفاق بنیریز وارد شدند و با وی بیعت کرده پی نصرتش سر بر کف ارادت و اخلاص نهاد و اولاً در مسجد جامع کبیر قیام کرد سپس در قلعه خواجه بمحاربات و مدافعات پرداخت و مصاریف اصحاب را در مدت محاصره چهار ماه عهده نمود و همینکه واقعه خاتمه یافت با آنجناب و جمعی دیگر اسیر اردو شدند و حکمران ویرا از سران سپاه مطالبه کرده تسلیم گرفت و با جمعی از اسری محبوس داشته انواع عقاب و عذاب مجری کرد چنانکه در فصل زمستان همه روزه در آب حوض یخ بسته انداخته چندان با چوب میزدند که آب خونین میگشت و حاجی نوبت چوب خوردن برخی از اسرای کثیر السن ضعیف البنیه را قبول کرده در جای ایشان مضروب میشد و چون حکمران علت را از وی میپرسید جواب میگفت که ما بین محبوسین قرعه میکشیم و این فال بنام من میاید و بالاخره از شدت ضرب سرش مجروح و متورم شده چشمانش جحوظ یافت و او را همی بکوچه و بازار و درب خانه توانگران با نهایت خواری و آزار کشانده از تماشاخیان درهم و دینار اندوختند تا پس از انقضای یکسال بنوعی که ضمن

--- صفحه ۲۹۳ ---

شرح احوال آقا سید جعفر یزدی می نگاریم مستخلص گشته بیزد اقامت جست و تتمه احوالش و خاندانش را در بخش ششم مینگاریم .

دوم آقا سید جعفر یزدی ساکن نیریز عالم و واعظی متمول و معتبر و نزد اهالی بعلم و تقوی مشتهر و حکمران بمجالست و معاشرتش مفتخر بود و در قرب دار الحکومه منزل داشت و بواسطه جناب وحید اکبر

مؤمن باین امر گردید و بموجب دستورش در مسجد جامع بوعظ و هدایت مردم پرداخت و حکمران ویرا از خانه اش ممنوع داشت لا جرم با سائر اصحاب در مسجد سکونت جست و سپس در تمامت مدت واقعات قلعه با جناب وحید بسر برد و پس از اختتام امر قلعه و شهادت وحید حکمران در انجمن سران سپاه با کمال شدت و غلظت و ابراز غیرت چنین بیان کرد که ثروت حاجی و علم تقریر آقا سید جعفر موجب قوت قلب اصحاب قلعه و ادامهء حروب و اراقهء دما گردید لذا باید نوعی عقاب شوند که سبب عبرت مردم گردد و آندو را تسلیم گرفته بحبس انداخته خانه و املاک سید را ضبط کرده بنام خود قباله نمود و چون در آزمون قلت و گرانی گندم و نان بود او را نزد درب انبار غلات خود بسته بفقرا اعلان نمود که بهر نفری از مرد و زن همه روزه يك من مجاناً میدهم بشرط اینکه آبدهن بصورت آقا سید جعفر اندازید و لا جرم مردم بینوا خیو برو و محاسن سید انداخته منی گندم میبردند آوردهاند عائله فقیر برای گرفتن ذرت حاضر شدند و از القا بصاق بر چهره سید جلیل شرم داشته در گوشه ایستادند آقا سید جعفر روی بایشان نموده بکمال مهربانی گفت خجالت ننمائید بیائید آب دهن انداخته ذرت ببرید و من با عبا رویم را پاك مینمایم و آن فقیران نیز چنین کردند و بحق خویش از ذرت رسیدند و در مدت نه ماه همه روزه آنسید مظلوم را بدرب خانه اغنیا کشیده چوب وافر زدند تا از صاحب خانه مبلغی نقود گیرند و از

### --- صفحه ۲۹۴ ---

صدای دل گزای تازیانه و استغاثه و حنین مظلومانهاش ساکنین دیار مشمنز و بی اختیار شده سخنان زشت و ناسزا گفته دراهم و دنائیری بظالمین میدادند تا ظالمان سید را از آنجایگاه میبردند و عاقبت پاهایش مجروح و متورم گردیده قادر حرکت نبود و حمالی ویرا بر دوش کشیده بدر خانها میبرد و باز بنوع مذکور میازردند و زن و اطفالش حاضر بوده واقعات را نگریسته میگریستند و بالاخره زن حاکم را دل بسوخت گویند بموجب خوابهای موحش که دید سید را با عائلهاش و نیز حاجی محمد تقی مذکور را بر حمارها نشانده از نیریز بخارج فرستاد و آنمظلومان خود را بقریهء در هفت فرسنگی شمالی نیریز رساندند و مردم ده بعلت سابقهء معرفت در حق سید بوظائف احترام و پذیرائی پرداختند و خبر بسمع خان حاکم رسیده کس فرستاد تا آنمظلومانرا بر گردانند ولی اهالی مأمور را خائبا عودت دادند و مظلومان بسمت یزد ره سپردند تا بقریهء هرات رسیدند و از تعقیب زین

العابدین خان بیاسودند و حاجی بشهر یزد رفت و سید حسب خواهش مالکین قریه در آنجا بماند و بامامت جماعت و مرجعیت امور شرعیه و وعظ پرداخت و تتمه احوالش در بخش ششم میاید .

دیگر از مشاهیر اصحاب نیریزی ابو الزوجهء وحید شهید حاجی شیخ عبد العلی از علما و ائمهء جماعت بود و در ایمان و استقامت و حمایت و مساعدت از وحید همتا نداشت و با دو پسرش شیخ هادی هفده ساله و شیخ محمد چهارده ساله در نیریز و در محاربات قلعهء خواجه کوشید و بعد از شهادت وحید گاهی متواری و گاهی در نیریز مختفی گشت تا در واقعهء ثانیه با زن و فرزندان در بالای کوه مدافعه همی نمود و پس از ختمهء جنگ اسیر شدند و اعدا نخست دو پسرش را در دامنش سر بریدند آنگاه ویرا شهید نمودند و زنش اسیر شده بگریخت و بخانه برادر خود سید ابراهیم

#### --- صفحه ۲۹۵ ---

در نیریز پناه برد و برادر چون مؤمن باین امر نبود خواهر را بخانه راه نداد و آنمظلومه بخانه کربلانی رضای حمای که از مستخدمینشان بود ملتجی و مختفی شد و در همانشت وفات یافت .

دیگر ملا عبد الحسین واعظ و قاضی نیریز حامی و مساعد وحید شهید بود و در موقع محاربه و مدافعه در نیریز گلولهء اعدا پایش را مجروح ساخت و او در آهنگام از سن هفتاد سال و بنماز و نیاز اشتغال داشت آنگاه با سه برادر و پنج پسر در قلعه بمحاربه پرداخت و پسرش ملا علینقی بشهادت رسید و ملا عبدالحسین با عانلهء ملا علینقی را اسیر کرده بشیراز بردند و چنانکه در بخش لاحق میاوریم چون ملا عبدالحسین را با جمع اسری مغلولاً بطهران میبردند در سه منزلی شیراز از شدت مشقات هلاک شد سواران دولتی سرش را جدا کرده تنش را در همانجا زیر خاک پنهان نمودند و سلالهءش از نسل ملاعلینقی درین امر برقرار ماند .

دیگر حاجی قاسم از اصحاب و انصار وحید در نیریز و قلعه بود و در پایان واقعه دستگیر شده یکسال بحبس حکمران نیریز در کند و زنجیر بانواع عذاب از قبیل انداختن در آب سرد حوض بفصل زمستان و ضرب و اخذ نقود و اموال فراوان گرفتار گردید و بالاخره حیدر نامی ویرا از حکمران بادا یکصد تومان خریده مستخلص

ساخت و حاجی از بیم حکمران فراری و متواری گشت و در وقعهء ثانیهء بالای کوه رفته طول مدت محاربه را  
بپایان رساند و در خاتمه بگریخت و مال حالش را در بخش ششم میاوریم .

دیگر خواجه قطبا از رؤسا شجعان اصحاب وحید بعد از اختتام امر قلعه فراری و متواری شد و در وقعهء  
ثانیه از رؤسا مدافعین بوده سنگری بنام سنگر

--- صفحه ۲۹۶ ---

خواجه قطبا تأسیس کرد و در همان سنگر بشهادت رسید و اخلاقی از او باقی نماند .

دیگر خواجه محمد حسین از اصحاب وحید نیز پس از خاتمهء امر قلعهء نیریز فراری و متواری شد و در  
واقعهء ثانیه بالای کوه نرفت ولی زوجهء محترمه باتفاق خویشان مشارکت کرد و واقعات جگر گداز اصحاب  
جبل چون بسمع خواجه رسید در محل اقامتش که قریهء کربال بود با شدت تأثر وفات یافت .

دیگر آقا میر محمد عابد نیز در محاربات با وحید بود و پس از خاتمهء امر قلعهء دستگیر شد و او را در نیریز  
مرخص و رها کردند و در وقعهء دوم بر جبل بر آمده شرکت در مدافعه و محاربه نمود و بالاخره اسیر شد و او  
را با سائر اسرا بعزم شیراز بردند و چنانکه در بخش چهارم میاوریم چون پیر منحنی بوده طاقت مشقات نداشت  
خواهش کرد او را بشهادت رساندند و سرش را جدا کرده بشیراز بردند .

دیگر مشهدی اسمعیل اصطهباناتی نیز از اصحاب وحید و با او از اصطهبانات به نیریز وارد شد حامی و  
ناصر بوده در قلعهء گلولهء توپ بوی اصابت کرده مدتی معالجه جراحات نمود و در وقعهء ثانیهء بالای کوه  
بمحاربه پرداخت و بالاخره در جملهء اسرا بشیراز رفت و او را مرخص و رها کردند و بنیریز مراجعت و اقامت  
نمود از او نیز اخلاقی باقی ماند .

دیگر آقا سید زین العابدین اصطهباناتی نیز از اصحاب و در قلعهء خواجه و بعداً بالای کوه محاربات کرده  
بالاخره مستخلص گشت .

دیگر ابراهیم ولد صالح نیز در دو وقعه محاربه کرد و در اسارت بشیراز مرخص شد .

--- صفحه ۲۹۷ ---

دیگر آقا سید حسین بن حاجی سید احمد نیز در دو وقعه محاربه نمود و در نیریز مستخلص گشت و برادرش آقا سید حسن نیز مانند او بوده اخلاقی بر جای گذاشت و اشهر از آن دو برادر اکبرشان آقا سید ابوطالب وحید را تا رونیز استقبال و استجلال کرده تا آخر امر بحمايت و نصرتش پرداخت و در خاتمه گرفتار چنگ حاجی میرزا زین العابدین خان شده مدتی در حبس بوده مضروب شدید گشته نقود نامعدود از او گرفتند و بالاخره بمعدن شکرد از توابع نیریز تبعید کرده در آنجا ویرا مسموم و هلاک نمودند .

دیگر ملا حسن ولد کربلانی قاسم و محمد اسمعیل پسر ملا محمد باقر بودند و بعد از خاتمه وقعه دوم باسارت شیراز رفته مرخص شده عودت بنیریز کردند و اخلاقی از ایشان باقی است .

دیگر از مشاهیر اصحاب وحید ملا کریم پس از ختم وقعه اولی اسیر شده مدتی در حبس حاجی زین العابدین خان بوده ملك و باغش را تصرف کرده او را رها نمودند و در وقعه دوم بالای کوه نیز محاربات کرد تا شهید گشت و بعضی از اخلافش در این امر مشهورند .

دیگر ملا علی اکبر بن ملا محمد اصطهباناتی بمعیت وحید بنیریز وارد شده بنصرتش قیام داشت و بعد از اسارت مستخلص گشت و در وقعه ثانیه نیز محاربات کرده اسیر شده مستخلص گردید .

دیگر از مشاهیر اصحاب وحید آقا شیخ یوسف در وقعه اولی و ثانیه هر دو محاربات کرده از اسرای شیراز بود و پس از استخلاص و عودت بنیریز گرفتار و محبوس شده مضروب کردند و دو گوشش را بریدند و نیز کف پایش را بریدند و نمذ گذاشتند و بالاخره مستخلص گشت و تتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم .

### --- صفحه ۲۹۸ ---

دیگر لطفعلی قاند که دست چپش باصابت گلولهء توپ در درب قلعه جدا شده زیر خاک کردند و در وقعه ثانیه نیز محاربه نموده اسیر و مستخلص گشت و اخلاقی بیادگار گذاشت .

دیگر میرزا محمد بن میرزا محمد عابد پس از خاتمه جنگ قلعه چند سال متواری شد و در وقعه ثانیه بالای کوه حضور یافته بمحاربات پرداخت و عاقبت اسیر اعدا گشته باتفاق سانر اسری باسیری بردند ولی در بین طریق خویش را بدریاچه بختگان انداخته بگریخت و بعداً بنیریز برگشته بماند .



و از اشهر و اشجع اصحاب وحید ملا محمد بن ارشد حاجی صفر علی مالک املاک و ثروت و افره که صاحب حسن و جمال و علم و کمال بود و خط نسخ را بعد از میرزا احمد شهیر کسی مانند او زیبا ننوشت و ابوین بعلت شدت علاقه در آغاز جوانی برایش زن گرفتند و هنگامی که جناب وحید بنیریز ورود فرمود دو پسر محمد رحیم و محمد کریم نام در سن یکسال و نیم و دو سال و نیم داشت و با آنان و پدر و مادر و برادری اصغر نام کور مادر زاد دوازده ساله بیخانانه میزیست و همینکه بانجناب ارادت حاصل کرده از اصحاب با وفا گشته شب و روز را در قلعهء خواجه بمدافعه و مقاتله صرف نمود و الدین و عائله از مفارقت بیتاب شده در استخلاصش از قلعه جد و جهد همی کردند نوبتی مادر با زن و اطفال صغیرش بیشت قلعه رسیدند و او خبر یافته بملاقات و مکالمه آمد و چون نظرشان بوضع و حالش افتاد کبیراً و صغیراً بی اختیار گریه و زاری و ناله و بیقراری آغاز کردند و التماس و الحاح نموده گفتند بر مادر و پدر و زن و اطفال صغیر رحم آر و ازین عسرت حال و سوء مال بگذر و خیر و شرّ واقعه را بخدا واگذار ولی انفس و احساس ضعیفشان در عقیدت و ایمان قوی وی اثر نکرد و چون اصرارشان را بحد اجبار دید خنجر از کمر بر کشیده

### --- صفحه ۲۹۹ ---

گفت بدانید و آگاه باشید که من با قدم علم و بینش راه دین و ایمان را پیمودم تا بسر منزل عشق رسیدم و برگشت ازین سفر ممکن نیست و اگر در این زمان راه خود گرفته بخانه و کاشانه نروید ناچار اطفال را با خنجر شکم پاره نمایم تا بدانید که دل بستهء بعالم معانی را مجال تعلق بعالم دانی نیست و ایشان نومید شده بخانه برگشتند و پس از چندی شبی برای انجام مقصودی سوار بر اسب از قلعه بیرون آمده جانب نیریز تاخت و اردو ویرا هدف گلوله ساختند و تیری بر خسارش اصابت کرده از دیگر سو بیرون رفت و او را دستگیر کرده بمحبس حاجی زین العابدین خان حکمران فرستادند و چندی با جرح دهان و رنج فراوان در حبس بسر برد و هر قدر والدش اصرار کرده نقود بحکومت داد ویرا رها نکردند عاقبت تنی از اهل اردو بعلت دوستی سابقه استخلاصش را فراهم نموده او را باصطهبانات برده مدت شش ماه بمعالجه پرداخت تا بهبودی یافت و والدش در آمدت زن و اطفالش را نزد خود نگهداری نمود و در آن اثنا هنگامهء قلعه منتهی بشهادت وحید و اصحاب گردید و حاجی

زين العابدین خان بغارت اموال و هتك اعراض و سفك دمبا بایبان پرداخت و از آنجمله اصغر اعمی دوازده سالهء مذکور را دستگیر کرده امر داد در مقابل چشم مادرش داغ و شکنجه کردند و و همینکه آهن تفتیدهء در آتش را ببدن لطیف كودك بیگناه گذاشتند و دود بلند شد مادر را دل بسوخت و بیهوشی دست داد و پس از افاقه مقداری از املاك برای استخلاص فرزند بحکمران بخشید و خان فی الحال آخوندی را حاضر کرده ملك را انتقال شرعی بخود داده سند محکم نمود و اصغر را بمحبس فرستاد و بعد از چند روز مجدداً برای شکنجه حاضر کردند و بنوع مذکور شروع بداع نمودند و مادر جگر سوخته برای خلاصی پسر مقداری دیگر از املاك را بنام خان سند کرد و بدین طریق خان حکمران تمامت املاك حاجی صفر علی را بنام

--- صفحه ۳۰۰ ---

خویش بریود و اصغر اعمی نیز از شدت شکنجه و داغ فدای اغراض وی گشته مرد و از اینواقعات هنوز زمانی نگذشت که جراحات ملا محمد التیام یافته بنیریز عودت نمود و چون از ماجری اطلاع یافت شعلهء غیرت از درونش زبانه کشید و بی اختیار اقوام و خویشان را وداع گفته بعزم انتقام از ناصرالدین شاه و برکندن بنیان ظلم و گناه حرکت نمود در آنحال مادرش يك خوشهء مروارید که از دستبرد خان پنهان کرده بود بوی داد و ملا محمد نیم شب از نیریز بشیراز شتافت و چند تن از بابیان شیرازی با وی مرافقت کرده بطهران رفتند و در آنجا با محمد صادق تبریزی بنوعی که در بخش لاحق میاوریم متفق شدند و شاه را هدف ساختند و گرفتار چنگ عوانان دولتی شده در آندبچهء عمومیه سال ۱۲۶۸ کشته گشتند و از وی عائله و اعقابی درین امر بر جای ماند و ما شرح حال عدهء از اصحاب نیریز را بنام و مقام در ذیل شرح واقعهء دوم آنجا در بخش لاحق میاوریم .

و در اصطهبانات نیز هنگام عبور جناب وحید از یزد جمعی از علما و متنفذین و غیرهم اقبال نموده بیعت کردند و برخی از ایشان چنانکه اشاره کردیم با وی بنیریز رفته از شجاعترین اصحاب در قلعهء خواجه بودند و بعضی دیگر از متنفذین همینکه مقاومت حکومت را نگریسته دانستند که آغاز بلایا و قرب وقوع فدای جان و مال و عیال در راه خداست تاب استقامت نیاورده اعراض کردند و با اعدا همراه شدند مانند حاجی مهریزی که موجب تعرض بجان و مال احباب گردید و مانند آقا سید اسمعیل مریجانی که بعلت تزویج ندادن جناب وحید دختر خود را

باو از تمامت خدمات و تحمل صدمات فائقهء سابقهء خویش صرف نظر کرده با اسب سواری آنجناب بمحل و موطن خود عودت نموده بریاست ملائی پرداخت و معذک بعد از وقوع شهادت کبری جمعی از بابیه در آنحدود میزیستند و هم در محال عدیدهء دیگر از قسمت

### --- صفحه ۳۰۱ ---

فارس آحادی از مؤمنین بودند مخصوصاً هندیجان از مراکز بابیه شمرده گشت چه شیخ سلمان از اهل قرآ مذکور که در حدود بیست سالگی و دارای حالت تفحص و تحری و احساس روحانی بود در ایام ارتفاع ندا حضرت ذکر الله الاعظم از افق شیراز آوازهء ظهور بشنید و برای تجسس و کشف احوال بدانسو شتافت و بعلت مهاجرت حضرت فانز بلقا نگرید ولی در حال سفر فانز بملاقات جناب قرهالعین شده عرفان و ایمان کامل حاصل نموده بوطن برگشت و تقریباً هفتاد خانواده از افشار ساکن هندیجان را که از قوم و عشیرتش بودند مؤمن بان آنین نمود و خود با شش تن از مؤمنین بدین اسامی مشهدی گل محمد رئیس طائفهء افشار مشهدی رستم کربلانی مدد کربلانی تقی ملا عبد الله علی بخش بعزم زیارت حضرت بسمت آذربایجان روانه شد و با عشق و شتاب همی ره نوردید تا بقم رسید و در آنجا خبر فاجعهء شهادت عظمی بشنید و همهران با اندوه و حسرت فراوان بوطن برگشتند ولی شیخ مراجعت نکرد و سر در بیابان عشق و طلب نهاد تا بمقامات رفیعهء عرفان و تقرب بارگاه رحمن نائل گشت و تفصیل احوال و اوضاع آنحدود ضمن بیان احوالش در بخش ششم نگاشته میگردد .

قزوین ارض القاف در سنین اولیهء ظهور بدیع بعنوان مرکزی از مراکز بابیه شناخته شد و جمعی از حروف حی و علما راشدین و شهدا مرضیین و مشاهیر مؤمنین و مؤمنات مانند جناب قرهالعین و میرزا محمد علی و ملا هادی و خاندان فرهادی و حاجی نصیر و حاجی شیخ محمد نبیل و بستگانش و ملا عبدالکریم ( میرزا احمد کاتب ) و غیرهم اهل آنجا بودند و ملا عبد الجلیل ارومیهء نیز در آن بلد زن گرفته سکونت نموده جمعی را مهتدی ساخت بدرجهنیکه در موقع ابعاد حضرت ذکر الله الاعظم باذربایجان حکم حاجی میرزا آقاسی صادر شد که برای تحفظ از حملهء بابیان حضرت را

### --- صفحه ۳۰۲ ---

داخل شهر نکرده از مسافتی دور رهسپار سازند و ملا جعفر واعظ قزوینی کیفیت آغاز نشر امر بدیع را در آن بلد باین مضمون نوشت اول کسیکه کلمات شریفهء حق را بقزوین فرستاد جناب میرزا مهدی بن حاجی عبدالکریم شهیر بباغبان باشی قزوینی بود و حاجی مذکور مکتوب پسر را با يك جزء از کلمات بدیعهء مرسله نزد ملا تقی بن ملا قنبر پسر عم من آورد و مرا نیز خواستند و حاضر شدم مضمون نامه خطاباً لحاجی والد خود چنین بود که پنجهزار تومان ابریشم از مال التجارهء ما و از مال حاجی عمو و ساترین بدریا غرق شد غواص و سباح رفتند و سعی کردند اثری ظاهر نشد ولی خداوند جنسی لا نهاییه له بما عطا فرمود که اگر تا یوم قیامت مصروف داریم ذرهء از آن کم نشود اینک فرستادم بخور و بیاشام و اندیشهء تمام شدنش مکن پس حاجی گهی بمکتوب و دمی بما نگریسته گفت ای ملا تقی آیا این جزو برای من درهم و دینار است که بمصارف لازمهء عیالم برسانم و در آنمجلس عدهء از علما محترمین و تجار حاضر بودند و ملا تقی پس از قرائت صفحهء از کلمات بدیعه بحقیر فرمود در اینکلام چه میگوئی گفتم اول ندارد تا معلوم شود چیست و از کیست مثل سبک قرآن است ولی کلمات فرقانی نیست فرمودند از آنجائیکه قرآن نازل شده اینکلام هم نازل شده مذکور شد در آنجا جبرئیل از آسمان آورد اینجا هم جبرئیل باید بیاورد فرمود نمیدانم اینقدر میدانم این کلام بسیاق کلام قرآن است و از همان مصدر صادر شد و میرزا جواد از علما شیخیه و تلامذهء سید معروف بمیرزا جواد خوار از مطالعهء آن کلمات و اطلاع از احوال حال خوشی یافته رقص کرد و روزی دیگر بمسجد رفته بر منبر برآمده اظهار امر حق و نصرتش نمود و بعد از چهل روز با جمعیت بسیار بکر بلا رفتند ولی در کرمانشاهان امر بایشان رسید که بشیراز بلدالامین بروند و لذا عودت کرده بصوب مذکور رهسپار

--- صفحه ۳۰۳ ---

گشتند و رفتند و پس از آن رسائی بود که آقا میرزا محمد علی بن حاجی میرزا عبدالوهاب برای والد خود بفرستاد روزی حقیر با عم قنبر علی خدمتشان رسیدیم خلوت نموده بر درب خانه جناب ملا صادق یزدی را که محرمان خاصش بود بنشاند و نهی کرد که احدی را بخانه بار دخول ندهند آنگاه آیات بدیعه از بغل در آورده بحقیر داده فرمودند تو بهتر میخوانی بخوان و من خواندم سپس فرمودند در حقیقت ایشان چه میگویند عم در

جواب تأمل کرد و از خود حاجی پرسید که شما درین باب چه میفرمائید فرمودند کلمات بسیار عالی و بسبک قرآن است چاره جز تصدیق نمیباشد و لمحہء چند گذشت آنگاه در خصوص ملیح فتی القزوینی آغاز سخن کرده گفت اینجوان چند جزو از آیات جناب باب روح ما سواه فداہ برایم فرستاد و مکتوبی بدین مضمون نوشت که اگر تصدیق نکنی و ایمان نیاری گردنت را مانند سر سگی میبرم پس بملا قنبر عمو روی نموده فرمود اکنون هفتاد سال از عمرم سپری شده و نزدیک باخر است و دیده ام بدو پسر م روشن است که در امامزادهها و آستانهها شمع روشن کرده گریه و زاری نموده از خدا خواستم تا بمن ارزانی داشت و عاقبت کارم چنین شد که می بینید و مکاتیبی باین لحن بمن میدهند پس جناب میرزا بعد از کلمات مذکوره اینعبارت ادا نمود که راست میگوید و حق بجانب او است      انتہی

و حاجی عبدالکریم مذکور از اعظام دولتمندان و تجار محترم و مؤمنین معظم قزوین بود و بسنینی بعد در آنجا وفات یافت و پسرش میرزا مهدی نیز در یزد تجارت مهمه داشت و بساط را بر چیده بقزوین آمد و با عمویش حاجی عبدالحسین قریب بیست هزار تومان ابریشم خریده حرکت بشیراز کردند و استماع صیت حضرت نموده بشرف لقا رسیدند و آن بزرگوار نهی از مسافرت بدریا

#### --- صفحه ۳۰۴ ---

فرمودند و عمو منتهی نشده بضاعات را برای بمبای برد و در دریا غرق گردید و میرزا مهدی همچنان مشرف در شیراز ماند و بایمان کامل رسید و بوطن آمده پیوسته مشتعل بشعلہء عشق و ایمان بود و حین ارتفاع هنگامہء مازندران بنصرت اصحاب قیام نمود تا بشہادت رسید .

و حاجی میرزا عبدالوہاب از مشاہیر فقہای عظام و مراجع احکام و ساکن قزوین بود و شرح ذمہء از احوال او و کیفیت ارادت و مساعدتش را بشیخ احسانی در ایام اقامت شیخ در قزوین در بخش اول نگاشتیم و در آغاز ظهور امر بدیع دو پسرش ملا ہادی و میرزا محمد علی کہ از فضلا و علما بودند بشیراز رفته درک زیارت حضرت باب اعظم را نموده ایمان آوردند و هر دو از سابقین اولین و حروف حی شدند و حاجی خود نیز بنوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت باین امر نمود و حضرت در هنگام عبور از حدود قزوین برای آذربایجان در

قریه سیاه دهان نامه بنوع توقیر و تجلیل بدو نگاشته طلب مساعدت و نصرت فرمودند ولی برای شدت مقاومت دولت و صولت علما و ائمه جماعت حاجی را کاری از پیش نرفت و در اواخر عمرش از قزوین بنجف شتافته مجاور گردید و در سن هشتاد و سه سالگی مریض و بستری شده آثار و مقدمات ارتحال پدیدار گشت و در آنحال دستور داد ویرا در جنازه گذاشتند و بمرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین بردند و پس از ساعتی در آنمکان مقدس بعالم باقی رحلت نمود و اما پسرانش ملا هادی و میرزا محمد علی پس از استفاضه ایامی چند در شیراز مراجعت بکربلا نمودند و در نشر انوار هدی

---

میرزا محمد علی سر بر قدم حضرت قدوس نهاد و دست بر نداشت چه در خراسان و چه در بدشت و چه در حبس ساری و چه در ایام قلعه مبارک در همه جا پروانه آشمع نو الجلال بود تا شهید گردید. **نبیل زرنندی**

---

--- صفحه ۳۰۵ ---

کوشیدند سپس بقزوین عودت کرده سکونت گرفتند و هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکر الله را برای آذربایجان میبردند در قریه سیاه دهان بمحضر مبارک رسیدند و در موقع اجتماع بابیه در خراسان هر دو در فتنه مشهد حضور داشتند و میرزا محمد علی در موکب حضرت قدوس مراجعت کرده در بدشت حضور داشت و بالاتفاق بمازندران رفتند و در ساری بخانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد چندی با هم توقیف بودند و در موقع ارتفاع امر قلعه مازندران بدانجا شتافته بنصرت و فداکاری قیام نمود تا بفیض شهادت کامیاب گردید و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی خطاب بوی این توقیع در بیان وظائف سالک و مسافر الی الله میباشد بسم الله الرحمن الرحیم فاعلم یا اخ الخلیل و اثبت قدمیک علی صراط الله الجمیل و اعرف ان الله سبحانه ما خلق شینا الا و قد بین حکمه فی الكتاب و ما قدر الله دا الا و قد خلق بازانه دو فاستغفر ربک الذی لا اله الا هو الذی لیس کمثله شیء و اجهد علی العمل لان الله ما حکم للبلوغ الی القطع الا بعد الیأس عن کل شیء فادخل بالله فی لجة الاحدیة لان الله قد طهرواردها عن الاشارات الشیطانیة و لا تخف عن شیء و لا تخزن لشیء لان الله قد حرّم خوفه لمن فیه

خوف من غيره و زكىّ المؤمنين فى كتابه عن حزن الغير لقوله الحق الحمد لله الذى اذهب عنا الحزن و استقرّ على الامر بالاخلاص فان الله قد جعل لكل شئ مقاماً موقوفاً و ارض عن الله بقوله الحق ان كان كلشئ بقضائى و قدرى فالحزن لما ذا و اتكلّ على الله فى كل الاحوال و اقبل بكلك الى الله حتى المحو عمل سواه و ايقن بالغفران بعد ورودك فى ذلك الباب و انتظر امر الله فان نصر الله كان قريباً و الحمد لله رب العالمين و در توقيعى ديگر راجع بزيارت جامعہ صغیره مسطور است بسم الله الرحمن الرحيم و انّ من كتب النازلة بى كتاب اخى محمد على نجل العالم الجليل الحاج عبد الوهاب القزوينى و لما انى احببته فى سرّياحببته عما سنل

--- صفحه ۳۰۶ ---

منى من زيارة الجامعة فاحفظ يا اخى ما سنلت و اقرء ما اردت و كن لى ناصراً مثل النار الذى ورد على حشيش الارض و لا تبقي لاحد حجة و احفظ كل ما نزل من يدي بما الذهب على احسن خط كريم و از آقا ميرزا محمد على شهيد مذکور که زوجه اش خواهر جناب قرّة العين بود دختری خلف از ابوين بر قرار ماند و اما ملا هادى که سنأ اکبر بود در قلعه مازندران و سائر واقعات خطيره داخل نشده محفوظ ماند و سالها بعد از واقعه شهادت كبرى در قزوین زیست و بیان مال احوالش در بخش ششم ثبت میگردد .

و در مقابل حاجى ميرزا عبدالوهاب در قزوین حاجى ملا محمد تقى معروف برغانى از مشهير مجتهدين بود که با برادر اوسطش حاجى ملا محمد صالح و برادر اصغرش حاجى ملا محمد على همگى در برغان تولد يافته بمقام رشد رسيدند و تحصيلات اوليهشان در آنجا و در قزوین صورت گرفت و در بلده قم نزد ميرزا ابوالقاسم مجتهد شهير مؤلف کتاب قوانين الاصول چندی تحصيل فقه و اصول نمودند آنگاه باصفهان رفته سنينى چند بتحصيل علوم نقلیه و عقليه پرداختند پس بعراق عرب شتافته در کربلا مخصوصاً نزد آقا سيد على مؤلف کتاب رياض فقه و اصول خواندند و در تحصيل علوم رسوم دينيه رنج فراوان برده بمقامات عاليه رسيدند و نیز عبادات و رياضات شاقه را تحمل نموده شبها را بادعيه و مناجات و اقامه صلوات پايان رساندند و حاجى ملا على نزد شيخ احسانى تلمذ کرده از علما شهير شيوخه محسوب گشت و بکثرت عبادات شاقه و تلاوت آيات و اوراد و ادعيه و تضرعات دائمه شهرت يافت گویند در ثلث اخير شبها زنجيرى بر گردن نهاده بميخى در سقف حجره

پیوند میداد تا چون نعاس گیرد زنجیر مانع افتادن و خوابیدن باشد و بعبادت و مطالعه کتب و تحریر مسائل علمیه شب بروز میاورد و بعد از سنین کثیره مراجعت بایران

--- صفحه ۳۰۷ ---

نموده در طهران اقامت گرفتند و چون مابین حاجی ملا محمد تقی و میرزای قمی در برخی از مسائل فقهیه مناظره علمیه کتبیہ برخاست و رد و ایرادات چند مبادله گشت خود را مجبور عودت بکربلا دیده بدانسو شتافت و از استاد خود آقا سید علی مذکور اجازه اجتهاد گرفته بطهران برگشت و بساط ریاست و اجتهاد بگسترد و هر سه بغایت جسور و مغرور بودند و نوبتی در محضر فتحعلی شاه بجزارت و خلاف ادب سلوک کردند و مغضوب و منفور شاه واقع شده مجبور بمهاجرت از طهران و اقامت قزوین گشتند و کیفیت مجلس مذکور را بعضی چنین نوشتند که ملا محمد علی نام مجتهد جدلی مازندرانی در محضر شاهی حضور داشت و مقرب درگاه بود و در آنحال سه برادر مذکور نیز حضور یافتند و شاه در اثنا مکالمه مسئله از حاجی ملا تقی پرسید و او جوابی داده بیانی نمود که ملا محمد علی جدلی نپسندیده رد کرد و مناظره و مجادله فیما بینشان در گرفت و ملزم بسکوت گشت و حاجی ملا محمد صالح خجلی برادر مهتر نپسندیده پی مدافعت و حمایت جدل آغاز کرد و فریاد لم و لا نسلم بلند شد و جدلی در اثنا مناظره باو گفت همانا سخنانی را که در ایام تلمذ نزد من آموختی حال باز پس میگویی و تلمیذ را حق جزارت و مخالفت ادب با استاد نیست لذا حاجی ملا صالح نیز لب فرو بست آنگاه حاجی ملا علی از خجلی اخوین غضبناک گشت در همان مسئله بمباحثه و مشاجره گرم شد و کار از قیل و قال بنزاع و نزال کشید و طرفین نشستہ مانند دو خصم متقاتل متقابل بر یکدیگر حمله بردند و نشستہ همی نزدیک شدند تا بهم رسیدند و لطمهء سخت بر بناگوش ملای جدلی نواخت و شاه از آن اخوان جسور در غضب و نفور شده حکم باخراجشان از مجلس بلکه از طهران داد و در بدو ورودشان بقزوین حاجی عبدالوهاب مذکور تجلیل نموده موجب اشتہار صوت و صیتشان گردید و آنان

--- صفحه ۳۰۸ ---



متدرجاً شهرتی بسزا حاصل کرده ریاست و ثروت معتابها فراهم آوردند و در فقه و اصول و تفسیر و جمع اخبار و غیرها تألیفات عدیده نمودند و حاجی سید محمد تقی امام جمعه که عالمی ذو فنون بوده اهالی نسبت باو اعتقاد کرامات و مقامات باطنیه داشتند سالها بامامت جمعه و ریاست جماعت بر قرار بود و حاجی ملا تقی سنینی چند فتوی بر تحریم صلوة جمعه در ایام غیبت امام داده پیروان خود را از اقامت صلوة جمعه منع کرد تا نوبتی حاجی سید محمد تقی را با اهالی کدورت و نفرتی پیش آمد و روزی بامامت جمعه نرفت و حاجی ملا تقی بلادرنگ بمسجدش حاضر شده مجتمعی را بنماز جمعه امامت نمود و از آنهنگام منصب امامت جمعه را تصرف کرده امام جمعه نیز شد حکایت کنند که در آن ایام نوبتی دو امام جمعه سابق و لاحق مذکور را در مجلس و مجمعی تصادف اجتماع و ملاقات شد و حاجی سید تقی از حاجی ملا تقی بنوع سنوال از مسئله معضله پرسید آن کدام شینی است که بهفتهء حرام و در هفتهء دیگر واجب میگردد حاجی ملا تقی هرچه فکر کرد چیزی برای جواب بخاطرش نیامد و اظهار تحیر نمود و حاجی سید تقی حلّ معما کرده گفت آن صلوة جمعه است که در ایام امامت من حرام بود و همینکه تو بتصرف آوردی واجب شد و چون شیخ احسانی بقزوین وارد شد حاجی میرزا عبدالوهاب تبعیت و عقیدت و احترام و اکرام بنمود و حاجی ملا تقی بمعارضت و مقاومت و تکفیر پرداخته اولین مکفر شیخ و نخستین باعث اختلاف و نفرت بین شیخیه و اصولیه گردید و با حاجی میرزا عبدالوهاب مضادت و مخاصمت آورد و پس از شیخ حاجی سید کاظم رشتی را تکفیر کرده در مجامع و علی المنبر بطعن و لعن پرداخت و چون نسبت بمتصوفه نیز تعرضات شدید داشته در محضر و منبر بتکفیر و تحقیرشان سخن همیگفت در ایام سلطنت محمد شاه مورد تنفر خاطر سلطانی و حاجی میرزا آقاسی گشت و حاجی بنام تحصیل منال دولتی از

--- صفحه ۳۰۹ ---

املاك متعلقه بوی محصل گماشت و او چون کار را دشوار دید بطهران نزد شاه شتافته بلطائف الکلام و ایراد قصص و حکایات فکاهیه غضبش را ملایم کرده از زیر بار تحمیل بیرون جست ولی حاجی چون با شاه بقزوین رفت باخراج هر سه برادر از آن بلد فرمان داد و لا جرم باز بمحضر شاهی شتافتند و حاجی ملا تقی بنوع مذکور دل سلطانرا بدست آورده مسرور ساخت و مورد احترام و تجلیل گردید و اجازت اقامت در قزوین حاصل نمود تا

چون ظهور امر بدیع شد بکمال عناد و بغضاً نسبت بحضرت باب و بمقاومت و مدافعت شدیده از بابیه قیام نمود و بالاخره بنوعی که در بخش متقدم آوردیم در سال ۱۲۶۳ هـ . ق بقتل رسید و در بقعهء شاهزاده حسین مدفون گردید و در آنهنگام تقریباً هشتاد سال داشت و اخلافتش خصوصاً پسر ارشدش ملا محمد که شوهر جناب قره العین بود و بعد از پدر منصب امامت جمعه یافت بمسلك و روش پدر روزگار گذراندند و حاجی ملا محمد صالح پدر قره العین که مجتهدی معظم و سلیم النفس بود در اواخر ایام حیات خود بکربلا اقامت گزیده معتکف شد تا روزی از روزها که نزد مرقد امام حسین بن علی ۴ پس از ادا نماز و زیارت ایستاده بود بیفتاد و او را بر دوش کشیده بخانه اش بردند و بلافاصله وفات نمود و برادر اصغرشان حاجی ملا علی مذکور از پیروان شیخ احسائی و سید رشتی و از محبین و مؤمنین حضرت باب اعظم بود و با خویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده دفاع از این امر نمود و هذه صورة ما كتبه فی شهادته علی حقیة الذكر الاعظم بسم الله الرحمن الرحيم السلام من السلام و بالسلام الی السلام يعود السلام لا اله الا هو المعبود كل البرية اليه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذكر القديم لاهل السلام و التسليم اجمعين و له الحمد لا اله الا هو حيث عرفنا حكم الابداع بالاختراع و جعلنا من الذاکرين و له المنة لانعامه علينا

--- صفحه ۳۱۰ ---

بفتح المجرة لنزول الرحمة منهماً لو لم نكن من المؤمنین لان الرب عز و جل لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و ما یفعل بعذابنا لو كنا بانعمه من الشاکرين اللهم اجعلنا من المقرین بتوحيديك لا اله الا هو و الخاشعين لایاتك و للرحمن عابدين و له ساجدين كما امرت بالسجود و اهل العلیین اطاعوك و خلق السجین من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكر يا شكور قد الهمتنا معرفة الشجرة و نارها و دهن المعتصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجة و تمام الكلمة بدور ان النقطة و جعلتنا من المسلمین و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مامورا و سمعنا امره و قد كنا لالواحه من الناظرین و قد اكرمنا الله عز و جل من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحيد و تبیین الرشد من الغی و انا انشأ الله لامره من المطيعین و مما اشتبه علينا من المتشابهات مسلماً لامر ذكره العلی العظيم من المسلمین لعل الله انشأ الله تعالی یلهمنا معرفة سرّه بعد حین او قبل حین و نرجو من الرب

العلی الكبير ان یقرب الفرج للمستضعفین بحق آل الله علیه و حقه علی آل الله اجمعین و الصلوة و السلام من الرب تعالی علی قصبۃ الیاقوت الاربعۃ عشر من المعصومین و بعدهم علی فقرا شیعتهم من المسلمین و محببهم المحبین المنتظرین و لسائر الافئدة التي تهوی الیهم من المذرونین و المبروین اللهم صل علی محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و عجل فرجهم بحقهم یا کریم و در توقیعاتی که برای او از قلم اعلی در ایام فتن قزوین صادر شده دستور است که بنوع حکمت و مصلحت با خویشانش از اعدا این امر مکالمه کرده اخمد نیران فساد و بغض و عنادشان نماید و بالجمله خانواده مذکوره برغانیان در قزوین عائله وسیعه با ثروت و جلالت رفیعه و شهرت علمیه منیعه و مسند ریاست فقهیه و مرجعیت عامه بود و حاجی ملا محمد تقی اکبر و اعظم اخوان و از مجتهدین عظیم الشأن ایران بشمار میامد و حاجی ملا محمد صالح را دو دختر و یک پسر بود دختر بزرگتر را بنام مادر خود فاطمه مسمی

#### --- صفحه ۳۱۱ ---

نمود ولی بیاس احترام مادر ویرا بان نام ندا نمیکردند و ام سلمه میخواندند و دختر کوچک را مرضیه نام نهاد و تولد فاطمه ام سلمه در قزوین تقریباً بسال ۱۲۳۳ هـ . ق واقع شد و هر دو خواهر با برادر در صغر سن نزد پدر و در خانواده خود تحصیل قرائت و کتابت و ادبیات فارسیه و عربیه و علوم رانجه عصر نمودند و چون صاحب هوش و ذکا و شوق بعلو و ارتقا و قریحه شعریه غرا بودند مدارج عالیه پیموندند خصوصاً ام سلمه در علوم ادبیه و فقه و اصول و کلام و تفسیر آیات قرآن و تبیین آثار و معارف ائمه اسلام برتبه علیا ارتقا جست و باستجماع دقائق علوم با شنون بالغه فطریه و کسبیه فصاحت و بلاغت و سحر بیان و کتابت در نظم و نثر فارسی و عربی شهرت یافت و در مجامع نسوان سیده عظیمه الشأن مشارة بالبنان گشت و باوجه ملیح و اسمر و خالی که بر گونه ایسر داشت متعظم و متصدر می نشست و هر مسئله معضله را که رجال و نسا آن خاندان حل نمیتوانستند از او سنوال میکردند و پدر نهایت تعلق و احترام نسبت باو داشت گویند ویرا قره عینی خطاب مینمود و زنی مانند او را که در عنفوان جوانی مزایای حسن و جمال و صفات سامیه و مراتب عالیه علم و فضل و کمال و عظمت حسب و نسب و شنون ثروت و جلال را جمع داشت اهالی مملکت ندیده بلکه نشنیدند و

آندو خواهر را پدر بدو مجتهد زاده مهتر و بهتر قزوین بزنی داد فاطمه ام سلمه را باین اخ اکبر ملا محمد بن حاجی ملا تقی که مانند والد آخوندی متصلب و فقیهی متعصب بود عقد ازدواج بست و مرضیه را بمیرزا محمد علی ابن حاجی میرزا عبدالوهاب سابق الذکر تزویج نمود و مرضیه را یکدختر و ام سلمه را دو پسر و یکدختر شد و در ایامی که میدان اختلاف و مشاجرة فیما بین شیخیه و مجتهدین اصولیه آراسته گشت و طرفین در هر گوشهء از ایران و عراق عرب باحتجاج و مدافعت برای عقیدت خود همت گماشتند

### --- صفحه ۳۱۲ ---

و حاجی ملا تقی مذکور در قزوین بادی انشقاق و منادی افتراق گردیده رایت منازعه و مبارزه بدست گرفته برد و توهین شیخ احسانی اولاً و سید رشتی ثانیاً روزان و شبان بپرداخت و حاجی میرزا عبدالوهاب با پسران و بستگان و اتباعش حامی و پیرو شیخ و سید شدند و حاجی ملا علی برادر کهنتر حاجی ملا تقی نیز بعقیدت شیخیه در آمد و حاجی ملا صالح در آنمیان بیطرف مانده اظهار تعرض و تحرز ننمود قوهء متعشش سریع الانتقال معرفت جوی حقیقت پوی ام سلمه تحریک شده بطلب و جستجو برخاست و بواسطهء پسر خاله اش ملا جواد (خوار) ویلیانی شیخی از علما و وعاظ شهر قزوین بمطالب و آثار شیخ و سید رسیده ( مطابق عدد حروف ابجدی ۱۲۵۳ برغان ) متمایل و منجذب گردید و باتفاق خواهر بمعاشرت و مکالمت باعم اصغر و با خاندان حاجی میرزا عبدالوهاب کاملاً بعقیدت شیخیه در آمدند و با سید رشتی مرابطه و مراسله حاصل نموده لقب قره العین از او یافت و کیفیت آنرا چنین آوردند که چون سید از علما شیخیه خواست رسائلی در اثبات مقام عظمت و عصمت شیخ احسانی نگارند و هر يك علی قدر معرفته در اینخصوص رسالهء نوشته داد بیان و برهان را دادند آن عالمهء جلیله نیز رسالهء نگاشت و چون بنظر سید رسید از احاطهء علمیه و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت بیانش شادمان گشته رساله را نیک پسندید و او را بلقب قره العین مخصوص و متمیز داشته پیوسته بخطاب یا قره العین مخاطب نمود و بالجمله قره العین دم بدم در معارف و کتب شیخ و سید که روائح طیبه آثار انمهء

جناب طای یکی در زمان سید بجهت تحصیل بکربلا تشریف برده بودند و مراجعت نمودند ثانیاً در عتبات بودند که سید صعود فرمود چند ماه بعد از صعود سید امر حضرت نقطه اشتها پیدا نمود جناب طاهره در عتبات ایمان آوردند و واقعه محرم بعداً اتفاق افتاد.

آقا محمد جواد عمو جان فرهادی

--- صفحه ۳۱۳ ---

اطهار داشت مستغرق و از ظواهر و ظنون و قیاسات اصولیین همی متنفر گشت و با شوهر و عم اکبر مکالمه و مباحثه کرد و مجالس مناظره و محاجهء دینی با خویشان مستمر داشت و ایشان چون مغلوب حجت و برهانش شدند تعصب ورزیده بتوهین و سب شیخ و سید پرداختند و نسبت بوی تعرض و تحرز کردند و ما بین او و شوهرش با اینکه سالها با هم بسر برده اولاد متعدد آوردند تجانس و وصل حقیقی نبود چه آنطیر قدسی حدید البصر متعالی النظر را طیرانی عظیم بخاطر میگذشت و با قفس دار پر آزار ملا محمد دلخوش نمیشد و رشتهء الفت و معاشرت فیما بینشان بمقراض تباین و عقیدت مذکوره بگسست و ام سلمه بخانهء پدر قرار گرفت و شوق زیارت سید رشتی و استفاضه از او و معاشرت با علما و اکابر شیخیه عنان اختیار از دستش بر بود و بالاخره چون خواهرش باتفاق شوهر بعزم کربلا و استفاده از محضر سید میرفتند رضایت پدر حاصل نموده اولاد را بشوهر سپرده بکربلا شتافت و در آنهنگام که سید از جهان در گذشته بود در آن بلد اقامت جسته بافادت پرداخت و در مقامات علمیه و باطنیه بدرجهء علیا رسید و اعظام علما در حقش چنین گفتند که اگر نه زن بود هر آینه مقام حکم و افتا لایق و در خورش مینمود و چون مدعیانی چند از مهمین اصحاب سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت برکشیدند جناب قره العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترده و زوجهء سید از آنجائیکه بوی ارادتی خاص و وفور اخلاص داشت در خانهء خود مقر داده امور را باو وا گذاشت

حوزه درس قره العین بوجود کبار علما آراسته گشت از قبیل مرحوم شیخ محمد شبل العراقی و شیخ صالح کریمی و آقا سید احمد یزدی والد آقا سید حسین کاتب باب و آقا سید محمد بایگانی و شیخ سلطان کربلانی و ملا ابراهیم محلاتی و جمعی از اهل علم و فضل که همه بعلم و تقوی و تقدم در سن معروف بودند.

### آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی

#### --- صفحه ۳۱۴ ---

و لذا مسندش در بیت سید نهاده و گروهی از رجال و نسا در نزدش حاضر برای استفاده شدند و بمسلك مخصوصش که در معارف اسلام و فروع احکام داشت رفتند و او را نقطهء علمیهء الهیه بعد از سید دانستند تا آنکه ظهور حضرت باب اعظم در شیراز شد و او در ایام اقامت قزوین بواسطهء برخی از مسافرین زائرین کربلا احوال روحانیهء از آن بزرگوار شنیده داشت و در اینموقع بنوعیکه در بخش دوم نگاشتم عریضهء توسط شوهر خواهرش آقا میرزا محمد علی مذکور تقدیم نمود و در عداد حروف حی قبول گردید و چون جناب ملاعلی بسطامی و غیره از اصحاب متقدمین بکربلا مراجعت کرده امر باب اعظم را منتشر ساختند بشعلهء الهیه برافروخته بمساعدت و نصرت ایشان پیرداخت و علما را بمنظره و محاجه ملزم و مفحم نمود و بعد از واقعهء که برای اصحاب رخ داده ملا علی را ببغداد گسیل داشتند در کربلا بنوع مذکور بتدریس و هدایت و تربیت نفوس مشغول بوده نشر دعوت باب اعظم همی نمود و او را در عقائد و معارف الهیه اسلوبی لطیف و دقیق و عمیق بود و اصحابش بریاضات و مجاهدات نفس و بعبادات و زیارات پیوسته اشغال داشتند و در غایت تقوی و احتیاطات شدید رفتار کردند چندانکه از ذبیح و طبیخ سوق اجتناب نمودند چه که بابیه غالباً حضرت باب اعظم را در سنین اولیهء ظهور رکن معرفهء الامام دانسته و بحدیثی مروی از ائمهء اطهار باین مضمون که هر کس شیعهء کامل را سب نماید هر آینه ائمه را سب نموده و هر که امام را سب نماید رسول الله را سب کرده و ناصب آن حضرت کافر و نجس است تمسک جسته اعدا و ناصبین شیخ و سید و باب را مردود و واجب الاجتناب شمرده

از ذبیحه و طببخشان احتیاط کردند و بعداً چون رسالهء فروع معروف برسالة العدلیه از قلم ذکر الله الاعظم صادر و منتشر شد و نظر آل الله یکی از مطهرات معدود گردید

--- صفحه ۳۱۵ ---

و آنجناب را مظهر طهارت و عصمت فاطمیة شناختند لذا آنچه ذبیحه و طببخ و غیره از سوق میخریدند و بنظرش میرساندند مظهر میگشت و بدینطریق ندای علم الهی و رایت امر بدیع را در کربلا مرتفع نمود و اقامهء حجت و برهان را با علما بیابان رساند و با برخی از ملایان ایران خصوصاً با پدر و عمو مراسله کرده بادللهء قاطعه حقیقت این امر را ثابت و عیان نمود عاقبت علمای کربلا از شیخیه و غیرهم هیجان کرده عوام را محرك شدند و بحملهء بخانهء سید و تعرض به آن جناب پرداختند و لاجرم ایامی چند بامر حاکم در خانه توقیف گردید تا مهاجرت به بغداد فرموده در خانه سکونت و قرار گرفت و اعلان دعوت نموده علمای شیعه و سنی را بمحاجهء با خود طلبید و ندای علمش مرتفعتر و مراودهء رجال و نسوان در محضرش بیشتر شد لذا حسب امر والی بغداد چندی در خانهء شیخ محمود مفتی توقیف گشت و با مفتی مذکور محاجه و مناظرهء علمیة نموده ویرا مندهش و خاضع ساخت و بالاخره والی آن جناب را با همراهان از عراق بایران فرستاد و ما چون تفصیل واقعات مذکوره و اقدامات نورانیة شجاعانه اش را که در ترقیات معنویة عالم انسان و ارتقا جامعہء نسوان بغایت ثمین بود و هرگز در تاریخ بشر فراموش نگردد در بخش سابق آوردیم و نیز مکتوب مفصل شیخ سلطان کربلانی را که حاوی فتن داخلیة بابیه بواسطهء طلوع آن جناب و نیز حاکی از تعرضات خارجیة در ایام توقفش در کربلا است درین بخش ثبت نمودیم بنقل نبذہء از عبارات آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و روایات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبلی سابق الوصف اکتفا مینمائیم و عبارات و روایات مذکوره این است حضرت طاهره بامر والی عراق مأمور بتوجه بغداد شد و لذا او با تلامذہء خود که اسامی ایشان ذکر شد و بعض خدام خود و چند زن که بعض آنها والدهء باب الباب و خواهر آن جناب زوجهء مرحوم آقا میرزا

--- صفحه ۳۱۶ ---

هادی نه‌ری بودند عازم بغداد گشته در بیت شیخ محمد شبلی ورود فرمود و در بغداد مانند کربلا مجلس درس انعقاد یافت و علما و رجال بغداد در محضرش حاضر میشدند و در مسائل متفرقه سئوالات مینمودند و وی جواب میفرمود و بیشتر اسئله علمای بغداد در مسئلهء ظهور باب بود و چون از بسیاری حضرتش تردید و تزلزل و یا میل بمجادله احساس فرمود فصل الخطاب این مجادلت را بطلب مباحثت ختم نمود والی عراق حکم کرد که حضرت ظاهره از بیت شیخ محمد شبلی به بیت سید محمود آلوسی مفتی بغداد و مؤلف کتاب تفسیر کبیر ( روح المعانی ) که چهارده مجلد بزرگ است نقل فرماید و ساکن باشد تا آنکه امر سلطانی از قسطنطنیه در حق او صدور یابد و باین سبب قره‌العین با نسوان مذکوره به بیت آلوسی مفتی بغداد منتقل شد و این مفتی در عباراتی که در ترجمهء حال او نوشته میگوید که دو ماه تقریباً در بیت او سکونت فرمود و این است صورت شهادت مفتی بغداد قال القرطیة اصحاب امرئة اسمها هند و کنيتها ام سلمة و لقبها قره‌العین لقبها بذلك السيد کاظم الرشتی فی مراسلة لها اذ كانت من اصحابه و هی ممن قلدت الباب بعد موت الرشتی ثم خالفته فی عدة اشیا منها التکالیف فقیل انها كانت تقول بحل و رفع التکالیف بالکلیة و انا لم احس بشئ من ذلك مع انها بقیت فی بیتی نحو شهرین و کن من بحث جرى بینی و بينها و رفعت فیها التقیة و البین و قد رأیت من الفضل و الکمال فیها ما لم اره فی کثیر من الرجال و هی ذات عقل و استکانة و مزید حیا و صیانة و قد ذکرنا ما جرى بیننا من المباحثات فی غیر هذا المقام و اذا وقفت علیه یتبین لك ان لیس فی فضلها کلام الی آخر کلامه .... و درین اثنا در میان کسانیکه در بغداد و کاظمیه اظهار ایمان بنقطه اولی

---

خواهر باب الباب زوجه شیخ ابوتراب اشتهاودی و خواهر قره‌العین زوجه آقا میرزا محمد علی قزوینی بودند.

**مؤلف**

---

--- صفحه ۳۱۷ ---



در مجالس اخری و حضور سائر علما از پشت پرده با آنها تکلم میفرمود و جمعی از علما این نپوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آنرا خرق اجماع و مخالفت احکام اسلام شمردند جمعی دیگر از علما بحکم اینکه وجه و کفین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنانکه در امهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حج در مصاحبت حضرت خاتم انبیا علیه التحیة و الثنا در حین طواف بیت با آنهمه ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان مکشوف بود محذوری بر اینکار مترتب نمی یافتند و بالجمله این مناظرت بمشاجرت کشید اخیراً مقرر داشتند که از حضرت سنوال نمایند و بانچه امر مبارک صادر شد راضی گردند و باینموجب جمعی کثیر در قصبهء کاظمیه مجتمع شدند و اعلم ایشان سید علی بشر عریضه بحضور حضرت باب اعظم معروض داشت و شرح حال را با سنوالات اخری در آن بنگاشت و عریضه را مصحوب نوروز علی که از خدام سید رشتی رحمة الله علیه بود ارسال نمود چون قاصد برگشت همه اهل ایمان از قبیل شیخ محمد شبل و شیخ سلطان و غیرهم که هفتاد نفس بودند در قصبهء کاظمیه مجتمع شدند و کتاب مبارک را که در جواب عریضهء سید علی شرف صدور یافته بود تلاوت کردند آقا محمد مصطفی بغدادی مذکور نجل شیخ محمد شبل چنین نوشت فلما قرئوا اللوح کان فیه عبارات عالیة و آیات واضحة الی قوله مخاطباً للسائل بشر المتزلزل و اما ما سنلت عن المرأة التي زکت نفسها و اثرت فیها الکلمة التي انقادت الامور لها و عرفت بارئها فاعلم انها امرأة صديقة عالمة عاملة طاهرة و لا ترد الطاهرة فی حکمها فانها ادری بمواقع الامر من غیرها و لیس لك الا اتباعها الی آخر بیانه و پس از ورود این لوح مبارک لقب آنسیدهء جلیلة طاهرة اشتهار یافت و این حوادث سبب شد که جمعی از اهل قصبهء کاظمیه که مدعی ایمان بودند متزلزل گشتند از قبیل سید محمد جعفر

--- صفحه ۳۱۸ ---

و سید حسن جعفر و سید علی بشر و سید طه و کاظم صوفی و ما بقی در کمال سرور و ایمان بشکر و ثنای الهی ناطق شدند و طاهره در ایامی که در بیت مفتی بود گاهی به بیت شیخ محمد شبل در معیت دو نفر از نسوان و ناظر شیخ الوسی مفتی بغداد رجعت مینمود و جمع کثیری از خاص و عام مجتمع میشدند و بیانات او را در ظهور نقطهء اولی و تجدید شریعت غرا مستمع میگشتند تا امر سلطانی رسید و خلاصه این بود که حضرت

طاهره به ایران توجه فرماید انتهى و بالجمله جناب طاهره با قدرت باهره و عظمت شاهره در اوائل سال ۱۲۶۳ هـ ق از بغداد بایران عزیمت فرمودند و بدستور نجیب پاشا والی عراق محمد آقا یاور تا سر حد ایران با ایشان همراه شد و در موکبش بعلاوه جمعی زنان و مردان بستگان و دوستان و اصحابش که از آنجمله عدهء رجال دین و علم از عرب و ایرانی بودند قریب سی نفر از بابیان عرب بمحافظت و محارست قیام داشتند چه که عامهء ملاهای شیعه و سنی در عراق بخصمیت با او برخاسته آوازهء بابیت و عقیدت کشف حجاب و غیرهما و نیز مقاومتش با جمهور علما و رسائل و مرقوماتش در اثبات امر بدیع همه جا شهرت گرفت و ملاهای ایران نسبت باو و بابیان بر آشفتنند و شوهر و عم اکبرش بعلاوهء عناد و عداوت شدیدیه با شیخ و سید نسبت بحضرت باب اعظم بغایت معاندت برخاستند و آرزوی دسترس بجناب طاهره داشتند تا آنچه خواهند از اجبار و آزار برای تحصیل تبری و انکارش وارد آرند و آنجناب حسب حکم دربار اسلامبول ناچار بمعادوت بایران و قزوین گشت و وقوع انواع خطر برای او و همهرانش در نقاط ایران و خصوصاً قزوین گمان میرفت و او در بین احوال مذکوره و احوال موفوره چون از بلاد و معمورات گذشت بموجب شجاعت و بیبایکی فطریش مراعات احتیاط و احتفاظ نکرده لب نسبت بلکه بی پروا و برملا با عامی و عالم و سالم و ظالم راجع

### --- صفحه ۳۱۹ ---

بحقیقت حضرت باب اعظم و عقائد بدیعه سخن گفت و دلایل عقلیه و نقلیه اقامه نمود نخست در قصبهء کرند سروران و مهتران پی بمقامات عالییه اش برده عظمتش را دانستند و احترامات فائقه نمودند گوسفندها پای رکابش بهدیه و فدییه سر بریدند و عدهء بسیار اظهار تصدیق و اقبال بمسائلش کردند و گفتند دوازده هزار جمعیتشان مهبیای صدور امرند که آنچه فرمائید اطاعت کنند و آنجناب در حقشان دعا فرموده امر بمراجعت نمود و مادر بخش سابق ضمن شرح سفر حضرت ذکر الله الاعظم از اصفهان به آذربایجان اشاره نمودیم که برخی از طائفهء اهل حق پی بامر حق بردند و ذکر شمهء از احوال محمد بیک چارپاچی و اهالی قمرود را نمودیم ولی درین موقع جمعی کثیر از طائفهء مذکورهء ساکن در کرند و غیره حضرت ذکر الله الاعظم را شناخته مظهر ذات بحت الهی دانستند و آن جناب با بعضی از بزرگانیشان مکاتبه فرمود و بالجمله ایام اقامت کردند سه روز شد و

چون بکرمانشاه رسیدند پس از تهیه منزل و مسکن برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان دادند که قره‌العین شهیره وارد بلد شد و هر که خواهد حضور یافته مطالب جدیده استماع نماید و بعثت شهرت جمال و کمال و قدرت علم و بیانش اجتماعی عظیم از مرد و زن شد و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ محمد شبلی بغدادی و شیخ صالح کریمی بعد از اقامه حجت و برهان و اطاله بیان و تبیان کتاب تفسیر سوره کوثر بر حاضرین خوانده ترجمه و شرح کردند و جواب اسنله مردم دادند و در آنروز جمعی از نسوان محترمه بلد که زن حکمران نیز در آنمیان بود بمحضرش وارد شده آنچه پرسیدند جواب کافی شنیدند و قانع و مسرور گشتند و لذا آوازه بشهر پیچید و جمعیتی از اعظم و علما حضور یافتند و حاکم نیز بملاقات آمده با تمامت اهل بیت اظهار ایمان نمودند و همه روزه اجتماعات افزون شد و اصحاب عراقی و ایرانی در عقد برهان و نقد تبیان

#### --- صفحه ۳۲۰ ---

ارخا عنان کردند و آنچه مکاتیب رسید آنجناب خود جواب نگاشت و چون ایامی عدید بدین نمط گذشت ملاها تعصب کرده برآشفتند و نزد مجتهد بزرگ آقا عبد الله شتافتند و از واقعات شکایت بردند و او مرقومه بحاکم فرستاده اخراج و تبعیدشانرا خواست و ناچار آنجناب با حاجی ملا ابراهیم و شیخ سلطان و بعضی از نسوان بدارالحکومه رفت و بعد از بیان حکمران از هیجان ملاها و نامه ملا عبد الله چنین فرمود شما خود دیدید که در مقابل اینهمه آیات بینات و حجج بالغات حضرت ذکر بدانگونه که علما جاهلیه در مقابل آیات قرآنیه مصداق و ان یروا کل آیه لا یؤمنوا بها حتی یروا العذاب الالیم شدند اینان نیز ایمان نیاورده اعراض نمودند حال چنانچه رسول اکرم و اهل بیتش از تعصب و تعرض پیشوایان ملت مجبور بهجرت و فرار گشتند ما را هم میخوانند خارج کنند آیا چه میخوانند و بچه طریق اطمینان و قرار می یابند حکمران گفت بجز آیات کتابیه امری دیگر از قبیل آیات سماویه و خوارق عادات میطلبند و آنجناب فرمود چون منزل آیات سماویه و مظهر خوارق عادات خدا است امر دهید تا با ما بمقام مباحثه حاضر شوند و من ملتزم و متعهد میشوم که ضال و مضل در همان مجلس بعذاب الهی هلاک شود آیا آیه و خارق برتر و مهمتر ازین هست و حکمران آن بیان را کاملا پسندیده داشت و باقا عبد الله پیغام کرد که ایشان مطلب را اتمام و اکمال کردند و انصاف این است که بهتر و

برتر ازین نمیشود شما با هر که میخواهید در وقت و محلی معین برای مناظره و مباحثه و دعا و تفویض امر بخدای دانا و توانا حاضر باشید و مجتهد در جواب بنوع تمایل و عدم غرض تکاسل و اظهار مرض نموده نوشت چون مزاج علیم صحت یابد بمنظره و مباحثه اقدام خواهم کرد و باین بهانه فرصت یافته بیابغ بیرون شهر انتقال جست و نامه بقزوین

--- صفحه ۳۲۱ ---

نزد حاجی ملا صالح و حاجی ملاتقی و حاجی ملا علی حاکمی و شاکمی واقعات کرمانشاه و خواهش آنکه بعضی اقارب بفرستند و آنجناب را ببرند فرستاد و درنگ نمود تا چون بعد از پانزده یوم چهار تن از خویشان جوشان و خروشان رسیدند با صفر علیخان سرتیب قزوینی مقیم کرمانشاه متفق شد و ناگهان در نیمه شب جمعی از صاحبمنصبان و سپاهیان دور خانه و منزل اعراب بابی مسلح را احاطه کرده ریختند و همه را دستگیر کرده محبوس نمودند و خانه مسکونه آن مظلومه را محاصره کرده در آمدند و اشیا ثمینه بر گرفتند و بر شیخ سلطان و شیخ صالح و حاجی ملا ابراهیم ضرب بسیار وارد ساختند و او را با دیگر نسوان و رجال علمای عراقی و ایرانی با برخی احوال و ائقال بر بیست استر نشانده و نهاده در همان نیم شب تا مسافت دو ساعت راه از شهر براندند و بردند و در آنجا مکتوبی بحکمران نگاشته بواسطه شیخ سلطان بفرستاد و او خجل و متأثر گشته از متجاسرین باز خواست نمود و اشیا منهوبه را بگرفت و اعراب را رهائی داد و با جواب نامه و اظهار موافقت و مساعدت تامه و هدایائی چند گسیل داشت و علت ما وقع را بنوع عذر خواهی چنین نوشت که بتحریرك مجتهد غافل و بدست برخی از سپاهیان جاهل واقع شد و خواهش کرد که بیدرنگ عودت بکرمانشاه کرده اقامت فرمایند و بتلافی مافات پردازند و آن مظلومه قبول نفرموده بصوب همدان عزیمت حرکت نمود و در آن موقع چهار تن اقرابای مذکور که سه نفرشان در واقعه کرمانشاه بعضی از مؤمنین را آزرده و بسیار زدند خویش را بین شجاعان اعراب و مخلصین اصحاب مشاهده کرده مرعوب شده نزد وی بخاک افتاده پوزش از ماجری خواسته بنیایش و ستایش پرداختند لا جرم آنانرا امر بعودت قزوین داد و همان شب بسوی قزوین تاختند و مدت توقف آنجناب و اصحاب در کرمانشاه چهل روز و در محل مذکور سه روز گذشت و چون از آنجا

--- صفحه ۳۲۲ ---

رانده بصره رسیدند دو روز توقف نمودند و بنوعیکه در ضمن واقعات قصبهء کرد نگاشتیم دعوت عمومی فرمودند و اهالی غایت تجلیل بجای آورده بنصرت و حمایتش مهیا شدند پس از آنجا رهسپار گشته بهمدان رسیدند و مضمون مقالات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبلی بغدادی سابق الوصف درباره واقعات ایام همدان و قزوین چنین است لدی الورود قرّةالعین با نسوان همراهان و نیز شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی و سید احمد یزدی که از علما بودند در خانهء منزل نمودند و سائر رجال در منزل دیگر سکونت گرفتند و چون برادر و جمعی از خویشانش از قزوین وارد شدند و خواستند او را با خود ببرند قبول دعوتشان فرمود ولی چنین اظهار داشت که باید نه روز در همدان بمانیم و ابلاغ امر و اكمال حجت بر اهل بلد نمایم سپس ملا ابراهیم را با دعوتنامهء بلیغ نزد ارشد علما روانه داشت و ملا ابراهیم در محضر آن عالم که مملو از ارباب عمانم و غیرهم بود حاضر شده ابلاغ دعوت و اتمام حجت نمود و مکتوب قرّةالعین را بر آنان خواند و ملا با سائر حضار چنان بمعانددت و مضادّت برخاستند که بضرب مشّت و لگد ملا ابراهیم را بقرب هلاک رساندند و جسدش را در کوچه انداختند و تنی از عابریں بر او رحم آورده جسد مجروح را بخانهء مسکونهء قرّة العین رساند و همینکه چشم مظلومه بر آنمظلوم افتاد بمفاد اینکلام بدو خطاب نمود خوشا بحال تو که جانت را برای اعلای کلمهء محبوب نثار نمودی و ملا ابراهیم مدت يك هفته بستری بود تا صحتش عودت نمود و قرّةالعین باتفاق خویشان و تمامت همراهان از نسوان و با شیخ صالح و ملا ابراهیم و سید محمد گلپایگانی و غیرهم رهسپار بقزوین شد و اعراب را که از آنجمله شیخ محمد شبلی و شیخ سلطان بودند مأمور توقف در همدان نمود و آنان تقریباً یکماه منتظر ماندند با مکتوب قرّةالعین از قزوین رسید و امر بعودت ببغداد فرمودند لذا آنان

--- صفحه ۳۲۳ ---

بوطن خود مراجعت نمودند مگر جمعی از ایشان که تاب مفارقت نیاورده بقزوین رفتند و از آنجمله شیخ محمد شبلی و پسرش آقا محمد مصطفی و سعید جباوی و حسن حلاوی و عبدالهادی زهراوی درویش و جواد و صالح بودند و در قزوین منزلی اختیار کرده با رعایت احتیاط زیستند و بعد از قلیل مدتی روزی جناب قرّةالعین بخانهء

واقعه در قرب آنمنزل آمد و شیخ محمد شبل پسر خود آقا محمد مصطفی را که تقریباً ده سال داشت برای کسب دستور و تکلیف فرستاد و پیام و حکم اکید آمده همگی را مأمور عودت ببغداد فرمود لاجرم بوطن خود برگشتند و ما کیفیات احوال

---

من قریب بده سالگی بودم والد مرا داد که بمحضر قرّة العین رفته عرض بعضی مطالب کرده اخذ جواب نمایم و آنمظلومه همه روزه در خانه بقرب منزل ما آمده ساعتی مکث مینمود و برخی زنان از جانب پدر و عمش با او نگهبان و مراقب بودند و نیز بعضی از تلامذۀ عمش محارست از او مینمودند و آن ایام قریب بیک ماه شد و من روزی بخدمتش تشریف یافتم در ضمن امر فرمود که از قزوین خارج شده توجه بطهران کنیم که مقام ظهور و سرّ ظهور بود و چون روز بعد بمحضرش رسیدم پرسید که آیا آنچه گفتم بیدرت ابلاغ نمودی گفتم بلی و لکن ایشان نام طهران را بمقام طاهر تأویل کردند گفت بسیار خوب بایشان بگو ببلده قم توجه کنند و چون این امر را بایشان رساندم گفتند مقصود آن بزرگوار قیام بامر الهی و نشر اوامر حق است پس یوم ثالث بانمظلومه روبرو شدم پرسید آیا باین جماعت ابلاغ پیام کردی گفتم بلی و لکن تأویل بقیام بامر الهی کردند پس تبسمی کرده گفت نزد آنان برو و بگو توجه بمشهد مقدس در خراسان نمایند و همینکه رفتم و ابلاغ پیام کردم ایشان نام مشهد را بمشهد نفس رحمانی که مشاهد نفوس از او حاصل میگردد تأویل نمودند پس در یوم رابع مشرف بمقابله با آن

---

--- صفحه ۳۲۴ ---

جناب طاهره را در قزوین و تعرضات حاجی ملا تقی و واقعه قتل او و بلایای وارده بر بابیه و کیفیت حبس آنمظلومه و بالاخره استخلاصش را باراده جمال اقدس ابهی و سپس ورودش بطهران و حرکتش برای خراسان و واقعات بدشت را تماماً مفصلاً در بخش سابق نگاشتیم و بالجمله قرّة العین طاهره را در عراق عرب و نقاط متعدده ایران ارادتمندان و پیروان بسیار از زن و مرد بودند که او را نقطهء علمیهء آلهیه و برگزیدهء حضرت ذکر الله الاعظم دانستند و معارف و تعالیمش را موافق مطالب و

بزرگوار شدم پرسید که آیا بوالد و همهرانش ابلاغ کردی چون درین بار گفتم که این را هم چنان تأویل کردند برافروخت و مرا امر کرد که بانان بگویم جمیعاً از قزوین خارج شوند چه که لابد از وقوع زلزله عظیمه است که قزوین از آن بحرکت آید و خون شما کلاً ریخته گردد و خداوند در مستقبل ایام در حق شما اراده خیر دارد خصوصاً تو ای آقا محمد مصطفی و شیخ پدرت پس من برگشتم و آن امر سوم را عرضه داشتم و ایشان بمن گفتند نزد آنجناب برو و بگو که شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی چگونه است که با ما خارج نمیشوند و همینکه بمحضرش رفتم و عرضه داشتم بمن فرمود نزدشان بر گرد و بگو که شیخ صالح و فاضل ملا ابراهیم محلاتی وقتشان بانها رسید و زمانشان بسر آمد و شهادت در راه حق سبب حیاتشان است ( اقلونی یا ثقاتی ان فی قتل حیات ) و لکن وقت شهادت شما نشد و اگر خود را بشهادت بیندازید آن موت و هلاک محسوب میگردد پس من برگشتم و امر صریح را بایشان ابلاغ داشتم و در همانروز بسوی طهران رفتم و شیخ سلطان هم با ما بود ولی شیخ مکنی و جماعت اعراب بقم توجه کردند و بعد از پانزده یوم آنواقعه در قزوین واقع شد و حاجی ملا تقی بقتل رسید.

### مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بغدادی

--- صفحه ۳۲۵ ---

مقاصد آن بزرگوار و الهام پروردگار شمردند خصوصاً در قزوین جمعی از زن و مرد امثال خانواده فرهادی و کربلایی محمد حسن فتی القزوینی و غیرهم در راه محبتش جان بر طبق اخلاص حاضر و مهیا داشتند و ندای مرتفع آنجناب و آثار و اشعار و عقائدش که از آنجمله راجع بکشف حجاب نسوان و خرق تقالید و اوهام بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران همی بسوی اوج رفت تا در ایام قزوین و طهران خصوصاً در ایام بدشت بذوره ارتفاع رسید و ازینرو در مقابل جمعی که در ره اخلاصش جان میدادند گروهی از بابیه بیزار از هنجار و رفتارش شده مضادت نمودند چنانکه بنوع تفصیل قبلاً نگاشتیم و در عین احوال و اوضاع مذکوره تمامت ارکان این طائفه نسبت بانسیدهء جلیله غایت تجلیل و تعظیم را مرعی داشتند و او خود فنای صرف نسبت بساحت عز حضرت نقطهء اولی بود و در اینخصوص ملا احمد علاقه بند اصفهانی از معاریف بابیه که با برادرش آقا ابوالقاسم از اصحاب بدشت بوده بعد از فتنهء نیالا باصفهان مراجعت نمودند و بعداً بنوعی که در بخش لاحق مینگاریم اعدا و اشرار مجتمع شده بر ایشان تاختند و آقا ابوالقاسم را بشهادت رساندند مکرراً چنین حکایت نمود

که در ایام بدشت حضرت قدوس در وقت فریضه صلوة سجاده گسترده با کمال آداب و روحانیت و التجا و تمام انجذاب و قربیت و حسن ادا بفریضه و نافله و اوراد میپرداخت و در آنحال ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه در دست حاضر و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که بوی اختصاص داشت خطاب نموده میگفت این بساط را در هم پیچ و دور او را دو سجاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فدا آماده گشت و نیز در بحبوحه اختلافات شدید ظاهره هر وقت جناب طاهره خطابی نمود حضرت قدوس بعبارت لبیک و سعیدیک یا سیدتی و مولاتی جواب فرمود و نیز در یومی از آن ایام بی پرده و نقاب سوار بر اسب از باغ مسکونه اش

### --- صفحه ۳۲۶ ---

بیرون راند و در آنحال کلیجه ترمه که جمال اقدس ابهی برایش فرستادند در بر داشت و شمشیر برهنه در دست توسن دوانده سیف را گردانده گفت این سعیدالعلماء و اتباعه و احباب حاضرین بیکصد جواب گفتند کلمه ماتوا باز گفت این شقی الاشقیاء و اشیاعه و آنان جواب دادند کلمه فاتوا و نیز حضرت عبدالبهاکایت فرمودند آه در ایام توقف جناب طاهره در طهران روزی خلف حجاب در بیت مبارک نشست و آنحضرت را که در صغر سن بودند بدامن گرفت و بیانات جناب وحید اکبر که در تالار بیرونی بیت با جمعی از احباب حاضر و چون شمع در جمع درخشان و باقامه آیات و حجج و بینات جوشان و خروشان بود گوش فرا داشت و ناگهان با صدای رسا و عبارات شیوا خطاب نموده چنین فرمود یا یحیی فأت بعمل ان کنت من العارفين و منظورش آنکه باید سخن بر کنار نهاده در میدان رشادت و جانفشانی پای همت استوار ساخت و پس از واقعه سنگسار شدن بدست اعدا در نیالا و تفرق احبا که در اواسط شعبان سال ۱۲۶۳ واقع شد دیگر اقامت در بلد و معموره میسر نگشت چه شهرتش همه جا رفته عامه اهالی از ادانی و اعالی عناد شدید گرفته ملایان و متعصبین مملکت و جاسوسان دولت بصدد قبض و اذیت بر آمدند خصوصاً شوهر و بستگان در قزوین نقش اخذ و قتل بر ضمیر بسته پیوسته تجسس نمودند و جمال ابهی ویرا با شیخ ابوتراب اشتهاردی بصفحه نور فرستادند و چون بشهر بارفروش رسید چند روزی به ماه رمضان در خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار کبیر بماند و بنوعی که ضمن شرح احوال وی میاوریم بمسجد اقامت صلوة و موعظتتش در صف نسوان خلف حجاب نشست و بین بیانات حاجی ببحث و



ایراد پرداخت و او تجلیل نموده گفت بلی ما همه باید از شما و امثال شما کسب فیض و کمالات کنیم و این امور موجب مزید شهرت آنمظلومه در بلد گردید و ملا سعید بصدد تجسس و تعرض بر آمد لذا

--- صفحه ۳۲۷ ---

بدستور شریعتمدار روزی چند در خانهء سادات قاضویه از ملاکین و ارکان بلد محفوظاً بماند آنگاه از طریق آمل سوی نور رفت و بسعدت آباد و از آنجا بدارکلا رفته روزی درنگ نمود آنگاه بقریهء واز واقع در جنگل متجاوز از دو هفته مهمان عائلهء مالک بود سپس بتاکر وارد شد و آقا میرزا محمد حسن اخ اکبر ابهی پذیرائی نمود و مؤمنین از بیاناتش استفاضه و استفاده کردند آورده اند خاتم خود را که بجملهء رب الطاهرة ادرکها منقور و منقوش بود بیکی از زنان اهل نور که همراه وی بود ببخشید تا چون واقعهء طبرسی پیا شد و حضرت قدوس و اصحاب عظام در آنجا تجمع نمودند و جمال ابهی نیز بصدد ورود بر آمد ویرا طاقت تحمل بلا و انعزال و اختفا نماند و دور ماندن از اصحاب و میدان فدا را قبول نتوانست و عزیمت التحاق بقلعه کرد و این در ایامی بود که اردوی دولت قلعه را بمحاصره گرفتند و قاصدین را بواسطهء انواع جاسوسان که در اطراف گماشتند می یافتند لاجرم ویرا نیز دستگیر و اسیر کرده بطهران فرستادند و در خانهء محمود خان نوری کلانتر بلد که محل توقیف و حبس جمع کثیر از مظلومین شد بحجرهء فوقانیهء قرار دادند که طریق و وسیلهء آمد و شد بیاین نداشت و برای صعود و نزول نردبانی عند اللزوم مینهادند و لدی الفراغ بر میگرفتند ولی زن محمود خان بنسوان اسیر مهربان بود و نسبت بانمظلومه صداقت و ارادت حاصل کرد و عدهء کثیری از نسوان محترمه را در آنخانه بملاقاتش رساند تا جمال و کمال نادرالمثلش را دیده تقریر دلنشینش را شنیدند و از سرچشمهء عذب معارف و ماریش نوشیده مجذوب بامر بدیع گردیدند چندانکه در مجالس سور و سرور آواز شهناز و ساز را اعتنائی نکرده پیرامونش مجتمع گشته استفاضه نمودند و ملاقات بابیه با او سخت ممنوع بود و بجز بعضی از محترمات مؤمنات که وسائل قویه داشتند احدی از این طائفه را ملاقات با او میسر نشد

--- صفحه ۳۲۸ ---

و معذلك بعضی از نسوان مؤمنات با لباس مبدل بعنوان رخت شوئی و بهانههای دیگر بخانه رفته ویرا دیدار کردند و واسطه ایصال مراسلات گشتند و بوسائل غریبه مکاتیب رسانده جواب گرفتند و غالباً در جوف مأكولات که بوی میرسانند و یا بعنوان صدقه و نذر میفرستادند پنهان مینهادند و او جواب بر کاغذهایی که برایش پنیرو غیره از مأكولات میگذاشتند با آبیکه از بقیه تره و سبزیهای خوردنی میگرفت و با بعضی کناسه و قلامها که در گوشههای حجره افتاده بود مینوشت و آنقطعات را لوله کرده از بالا بیانین میافکند و نسوان بابیه مذکوره گرفته بدر میبردند و سواد برخی از آن مرقومات منظومه اکنون موجود است و بالجمله سالی چند باینطریق محبوس ماند و واقعه شهادت عظمی در ایام حبسش وقوع یافت تا بسال ۱۲۶۸ هـ . ق در فتنه قتل عام بابیان بنوعیکه در بخش لاحق مینگاریم و یرا نیم شبی مأمورین دولتی بعنوان بردن بخانه میرزا آقا خان صدر اعظم بیرون بباغ مشهور ایلخانی برده بمقام شهادت که اقصی آمالش بود رساندند و نبیل زرندی چنین نوشت که در طول مدت حبس نسوان بزرگان طهران دائماً بخدمتشان آمده فوق العاده احترام و استفاضه میکردند خصوصاً زن محمود خان کلانتر که مهماندارشان بود و همیشه با او معاشرت میکرد و او ذکر کرده بود که شبی قره العین مرا طلبیدند دیدم لباس حریر سفیدی پوشیده‌اند و از سر تا پا عطر گل استعمال کرده‌اند گفتم هرگز خود را چنین آراسته نمیکردند مگر خیال میهمانی رفتن دارید تبسم کنان گفت بلی بزیارت محبوبم بروم و شما را از زحمت زندانبانی نجات دهم بی اختیار بناله و گریه افتادم مرا تسکین داده گفت وقت نوحه بسیار است شما را طلبیدم که وصیت نمایم جمعی خواهند آمد که مرا بکشتن گاه حاضر سازند رجا من از دوستی شما این است که پسران را با من روانه کنی که با آخر کار با من باشد

--- صفحه ۳۲۹ ---

و نگذارد لباس مرا تغییر دهند و نیز مرا بعد از کشتن در چاهی بیندازند و بایستد تا آنچه را از گل مساوی و پر سازند و نیز یکی از نسوان بفلان نام و نشان نزد شما خواهد آمد این بسته امانت را که بشما میسپارم باو بدهید و رجای دیگرم آنکه تا آن ساعتی که برای بردن من میایند خودتان نزد من نیایید و نه دیگری را راه دهید من وضو ساخته قصد دارم با محبوب خود بدعا و راز و نیاز باشم بعد از آن مرا قسم داد که در حجره نیکه من در آن

هستم فقل نمائید و تا ساعت معهود باز نکنید و تا از این عالم نروم این تفصیل را برای احدی نگوئید و من با همهء شدت شوق دیدارشان چارهء جز اطاعت رأیشان نداشتم ولی شب خواب و آرام براریم نبود گاهی عقب آنحجره میرفتم ترنمات ایشانرا میشنیدم که مرا بیبطاقت میکرد و بهمین منوال تا ساعت چهار از شب دوم گذشت دق الباب شنیدم باضطراب دویدم پسر را بیدار کردم و تفصیل باو گفته از او عهد گرفتم که ازین وصیت تخلف ننماید از قضا کلانتر آنشب در خانه نبود چون پسر در را گشود فراشهای عزیز خان سردار بودند که برای بردن طاهره آمدند بیک حالت ناگفتنی رفتم در را گشودم دیدم چادر و روبند پوشیده در حجره قدم میزند و اشعار بدیعه میخواند چون مرا دید پیش آمد روبوس کرده کلید جعبهء خود را بمن داده گفت بعضی از اشیا که قابل نیست برای شما یادگار گذاردهام که هر وقت آنرا می بینید مرا یاد نمائید و بر اسبی که سردار فرستاده بود سوار شد و يك نفر عنان اسب را گرفته فرایشان از یمین و یسار رفتند بعد از سه ساعت پسر آمد با حالت پریشان و بر قاتلینش نفرین میکرد چون تسکین یافت گفت تا بیرون شهر رفتیم در باغ ایلخانی وارد شدیم سردار با جمعی در آنجا بعیش و نوش مشغول بودند ایشان پیاده شدند بمن گفتند خدا تو را جزای خیر دهد که در چنین وقتی با من همراهی کردی میخواهم تو را

--- صفحه ۳۳۰ ---

ترجمان خود قرار دهم و خود با این مستان بادهء غرور گفتگو ننمایم گویا میخواهند مرا خفه کنند يك دستمال ابریشمی بتو میسپارم که بدهی بگردن من بیندازند و دو نفر اندکی بکشند زیاد زحمت نخواهم دید و بزودی باشیان خود خواهم پرید و در باب جسد آنچه مادرت گفت فراموش مکن الان نزد سردار برو و بگو طاهره را آوردیم و هر چه از من شنیدهء باو بگو انشا الله قبول خواهد کرد و چون نزد سردار رفتم گفت عیش ما را ناقص نکنید او را خفه کنید و بگودالی بیندازید و برویش خاک بریزید دیگر احتیاجی نشد که با سردار گفتگو کنم دستمال را بدو نفر از آدمهای سردار که حرف مرا میشنیدند دادم گفتم چنین کنید و کردند و من باغبانی را که حاضر بملاطفت بود گفتم که درین باغ جایی داری که این جسد را پنهان کنم و بزحمت نیفتم گفت سه روز پیش چاهی جهت آب کندید چون پنج نرع کنده بسنگ رسید و ممکن نشد تمام کنیم آنچه حاضر است پنج قران بان

باغبان دادم و با ریسمان جسد را بقعر چاه رساندیم و با خاکی که حاضر بود چاه را پر کردیم من و پسرم چندان گریستیم که بیهوش شدیم چون بحال آمدیم پسرم نصیحت داد که چون ما بابی نیستیم چرا خود را متهم کنیم اگر پدرم بیاید شاید برای ما خوب نباشد بعد چون خلوت شد در جعبه را باز کردم يك شیشه عطر گل خالص و يك تسبیح یسر دانه درشت بسیار ممتاز و يك گردن بند مرجان و سه انگشتر یکی فیروزه دیگر یاقوت سوم عقیق یمنی بود تقریباً دویست تومان همه آنها قیمت داشت و من بسیار متأثر و متحیر از آن اخلاق و کمالات بودم بعد از سه روز نزدیک بغروب زنی آمد بهمان اسم و رسم که از طاهره شنیده بودم بدون گفتگو بستهء امانت را باو دادم دیگر نه او را پیش از آن دیدم و نه بعد باری نام طاهره را والد ایشان فاطمه گذاشت و کنیهءشان ام سلمه که بان کنیه اشتهار داشتند و لقبشان زکیه داده بود

### --- صفحه ۳۳۱ ---

از کثرت محبتی که والدشان بایشان داشت ایشانرا همیشه هر سه قسم خطاب میکرد تاریخ میلادشان ۱۲۳۳ با مولود ابهی در یکشب واقع و حین شهادت سی و شش ساله بود انتهی و از آنجناب چنانچه مذکور شد دو پسر بنام شیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم بزی و اسلوب وراثی ملانی و هم دختر و اخلاقی برقرار ماندند و هیچیک بمقتضای تعصبات شدیدة خانوادگی و مفتریات مشهوره فائز باین امر نگشتند و از آنعائله احدی در امر بدیع قیام نکرد و مشهد و مدفنش باغ معروف ایلخانی در آن ایام در قسمت شمالی خارج باره و خندق دور طهران واقع ولی چند سالی بعد از آن بامر ناصرالدین شاه خندق را پر کردند و باره را برافکندند و شهر را توسعه دادند و حصار و دروازههای نو نهادند و لذا باغ ایلخانی مذکور در داخل شهر واقع شد و از میان رفته بر جایش ابنیه و خیابان ساختند و اما آثار صادره از قلم اعلی خطاب بوی در بیان عظمت مقامش بسیار است و چون در ایام اقامت در کربلا برخی از بابیه بنوعی که مذکور گردید باعتراض و رد برخاستند و نیز در ایام اقامت در قزوین و بدشت گروهی مخالفت و معارضت شدیدة نمودند در تمامت توقیعاتی که از سجن ماکو در جواب عرایضشان صدور یافته مدح و ستایش و امر بموافقت و مساعدتش مذکور میباشد چنانکه نبذهء از آنها در مطاوی این بخش و بخش متقدم ثبت گردید و منها هذه و ان ما سئلت من حکم الطاهرة علی الارض المقدسة فقد اذنت لها من قبل

بالخروج لما توقع بها الفتنة هناك و انها لذى لورقة طيبة التي ظهرت فؤاها عن رجس الحدود لربها فرحم الله امرء عرف قدرها و لم يؤذها باقل شئ لانها اليوم عز لذى قرابتها و شرف لاهل طاعتها فى حكم الله و اسئل الله ان يعطيها سؤلها و مناها بفضلها انه هو الجواد الوهاب و در توقيعى ديكر و اما ما سنلت عن الطاهرة هى التى آمنت بربها و خالفت من نفسها و خشيت من عدل ربها و راعت يوم لقا بارئها و كلما استنبطت فى احكام اهل البيان

### --- صفحه ۳۳۲ ---

و استدلت عليها بايات القرآن و اخبار شمس الامكان و اقمار الاكوان و آثار اهل العيان فهو منا و يرجع اليانا و ليس اليوم احد على الارض حجة الا بقية الله امام حق مبين و ان مادونه من شيعته المقربين هم الطائفون حوله و هم من خشيته مشفقون و اننى انا ما احب ان ينكرها احد و ان سمعوا منها شيئاً لا يبلغ به عقولهم و لا يدركه نفوسهم فذروه فى سنبله حتى يقضى الله بالحق و هو خير الفاصلين و نيز در توقيعى بواسطهء حاجى محمد سابق الذكر از ماكو قد قرئت كتابك و اطلعت بما ذكرت و سمعت من صاحبك من حكم الاختلاف على الارض المقدسة و ان ذلك اذا وقع بين الذين شهدوا بالحق و هم يعلمون فهو من امر الله و المصالح التى لا يعلمها العباد اذا لم يرد احد اهداً لان العالم ينظر بعلم الله و لا يلوم لاحد اهداً و اذا وقع بين الذين لا يعلمون مواقع الامر فهو فتنة ليميز الخبيث و يقع القول على الظالمين فاعلم ان السابقين ما لم يرتابوا و لم يشكوا فى امرهم فهم بذلك الشرف ممتازون عن غيرهم و ليس اقوالهم و افعالهم حجة لاحد بل الحجة اليوم نفس واحدة و ربما يدخل فى دين الله عباد يسبقهم فى العلم و العمل و لكن ذلك الشرف لهم من عند الله و لا يساويهم احد بذلك الشرف الواحد و ليس لاحد ان ينكرهم اذا لم يرمهم امراً ينا فى الدين و ان ذلك قسطاس العدل فى حكمهم و ليس على احد من الواردين من بيت العدل ان يرد الطاهرة فى علمها لانها عرفت مواقع الامر من فضل الله و انها اليوم شرف لهذه الفنة و من اذاها فى الدين فقد احتمل اثمأ مبيناً و كذلك الحكم للذين اتبعوها فليس لاحد منهم ان ينكر احمد فى بيت العدل فانه يعرف اشاراتنا فى آيات العدل و انى لاعلم بان فى هذا الاختلاف قد احتمل ما احتمل اثمأ مبيناً و لكن لا

اظهر فى هذا الكتاب و لا انطق به لان يرجعوا الى ما امروا به و لا يرد احد احداً و كان الكل فى هذا العالم مثل اهل الجنة حيث قال عز ذكره و اقبل بعضهم الى بعض

--- صفحة ٣٣٣ ---

يتسائلون ان اتقو الله يا معشر الشيعة و لا تختلفوا فى دين الله و لا تذلوا مؤمناً و لا مؤمنة الخ و در ضمن توقيع خطاب بملا احمد مذكور و ان ما ذكرت من مراتب الاختلاف فما لك و ذكر تلك الاخبار فان ظاهر الدين هو طبق باطنه و الجنة حق و النار حق و الصراط حق و الميزان حق و البعث حق و النشور حق و كل ما نزل الله فى القرآن فهو حق و من انكر حرفاً من احكام المعاد فكانما انكر صمدية الرحمن و سبوحيته و ان نسبة تلك الامور الى الورقة الطاهرة فانى اشهد الله بانها هى برينة عن كل ذلك و ما اعتقدت الا ما فصل فى كتاب مبين و ان فى الدين للمؤمنين حق بان لا يرد احد منهم احدا و ان سمع من احد شيئا و لم يبلغه بسرة فلا يحكم عليه حتى يعرف مبدئه و يتبين صدقه فاذا اطلع و خالف عقله فليرجع الى الذى جعل فى يديه فصل الخطاب لانه اذا حكم بغير حكمه فكانما حكم بغير ما نزل الله فاوصيك بتقوى الله عز ذكره فانه ذروة الامر و سنامه و ان لمتلك لا ينبغي الا ان يكون مرجع الاختلاف و الجامع بين المتضادات الى قوله و ان ما سنلت بان الورقة الطاهرة قد ادعت حجية نفسها على غيرها فليس ذلك بامر عظيم و لا خطب جسيم ان للحجية معانى محمودة الى قوله و انها عرفت مواقع حكمى و استبصرت بانوار آياتى فما للذى اتبعنى ردها لانها ما تنطق الا بادباً المشرقة من اهل العصمة و الامارات المتشعشة من اهل الحقيقة و كفى بها فخراً لهذه الفنته الحقّة و كفى بالله علىّ و على الناس شهيدا و در توقيعى كه در جواب معروضهء آئمظلومه و تعليم رعايت حكمت در بيان صدور يافت چنين مسطور است هو المتكبر الجميل المتجمل فان كتابك ممهوراً قد لاحظتة فيخلصك الله مما تخافه و تحذره فاعلمى بان من جواهر علمك قد ظهرت بواطن السنن فصبراً صبراً فى ذكر بحر العدل و عين اليمن و لقد نسبوا اليك رجال بعض الامور العرضية فابطلى بنياتها ببيان العالى الجلى بان الحسين عليه السلام قد قتل و من زعم انه لم يقتل فقد نسى حكم الله و ما شهدت العقول ثم ان

--- صفحة ٣٣٤ ---

الجنة و النار مخلوقة و فيهما عباد لا يعلم عدتهم الا الله و ان قبل يوم القيمة لن يظهر لالحد و كفى بالله عليهما شهيداً الى قوله فاكتبى ذكر الامر فى كتاب مسطور على عدل سبعة مستورا بادلا مظاهر النور و بلغى ملك الدهر و مدير الامور و ادعى لفرج عباده و احببى احبك و قولى ان الحمد لله رب العالمين فعليك بالصخت و عدم التكلم مع الذين لم يحل فى الكتاب اجيبينى ما تحب باللوح و القلم و ايقنى بان ظواهر الشريعة كلها باقية و من ترك شيئاً منها فهو تارك كله و انهى شرب الدخان فانه حرام على العالمين جميعا و اما آثار نثر و نظمش چون در آن سنين اضطهادات شديده حفظ و جمع صورت نسبت اغلب از میان رفت و مقادريكه بخطش يا باستنساخ ديگران بر جای ماند قسمتى از آن مشتمل بر عبارات رمزيه و اصطلاحات جذبيه روحانيه است كه براى فهم و درك حقايق و دقايق مستوره تحصيل اطلاعاتى از مصطلحات و حالاتش ضرورى ميباشد و ما بعضى را در بخش سابق ثبت كرديم و نبذهء در اين مقام مياوريم منها معروضه ايست كه بجناب باب الباب بدين عنوان نوشت، " بساحت قدس مولى العالمين و الواقف على الطنجين صلوات الله عليه مشرف شود بسم الله العلى الجواد المحسن السلام من السلام على الذى اليه يرجع حكم السلام و السلام من ساحة قدسه على الذى استخلصه لنفسه و ظهره عن الدلالة الى غيره حقيقة العز و معدن السلام و السلام المشرق منه و اللامع عنه هو الذى هو عنه و لا فرق بينه و هو الا انه نفسه و جنسه و مفرج كربه و قاضى دينه و ينبوع الجلالة و مظهر القدره و معدن السلام و منبع الكرامة و الفخام و التقديس المتشعشع و الصلوة المتلامع من حجاب المرتفع على الذين سبقوا بالاجابة و نظروا بالدراية و وصلوا الى بابه و عرفوا جنابه فماتوا بفنائه و ما يشعرون ايان يبعثون بل دخلوا لجة الاحدية و لا يرى لهم وصف دون انفسهم العلية و هم يعين الله ناظرون صلوات عليهم و تعالى شأن مولا هم عما يصفون

--- صفحه ۳۳۵ ---

الحمد لله الذى هدانا للذكر الاكبر و ما كنا لنهتدى لو لا ان هدانا الله بالله ادخل و بالله انطق و بالله اقوم بين يدي حفته و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم سبحان الذى تفضل على هذه الاقله مما يحصى و اصعداها فوق طور

المنة و البها و اراها من آيات المشرقة من آية وجهه العلى الاعلى و الحمد لله الذى قد انجذبى الى ساحة قدسه و شرفنى بطلعة ذكره و انغمسنى فى طمطم حبه و طهرنى عن النظر الى غيره له الحمد حمداً شعشعائياً و له الشكر شكرا متعالياً سر مدانياً سبحان الله ما انا و ذلك المقام العظمى بعزته لو لا يمسنى فضله لكنت فى يوم الحضور معدوماً مولاي و سيدى و كهفى و معتمدى يا من جل جلالتك عن البيان و عظم شرافتك عن التبيان اشهد ان باب معرفتكم مسدود لاهل الامكان و مفتوح لمن هو واقف بباب البيان و ناظر بعين العيان بان الله قد طهركم عن المثلية و نزهمكم عن الشبهية و قدسكم عن الاقتران طوبى ثم طوبى لمن فات بفنائكم و احبى بما الذى نزل من سما ثنائكم طوبى لمن اسبقه العناية و وفد على بساط جلالكم و نظر الى آثار جمالكم و سمع ندا الورقا على دوحات سدرة المنتهى فى فضلكم و بهانكم بابى و امى و ما فى علم ربي فما اجلى ذكركم ذكركم و اجل شأنكم شأنكم و اعلى قدركم قدركم بكم اخذ روح القدس فى جنان الصاغورة من حدائق باكورة الظهور و بكم نزل النور على الطور و بكم ظهر كتاب مسطور فى رق منشور عليكم سلام الله العلى الغفور اشهد ان قد اخذ عهد محبتكم من كل ذرات الوجود و الزم طاعتكم على كل ما برز فى عالم الشهود يا سيدى و مولاي استغفر الله العظيم من الاقتران بوصفكم و التلجح عند مطلع ذكركم بابى و ما فى علم ربي جذابيتك قد ابطقتى و فضلك قد اقامنى و الا و الله ما انا شئ حتى انفس عند طلعتك او اتحرك فى محضرك و اسئل الله العفو من جودك يا مولاي روح اهل الروح فداكم يا دليل المتحيرين يا كنز المفتقرين يا حصن اللاندين يا حجة الله الملك

--- صفحه ۳۳۶ ---

العدل المبين و باب صفيه و حبيبه ديان يوم الدين يا مولاي باى لسان ادعوك و قد اخرست المعاصى لسانى و باى وجه القاك و قد اخلقت الذنوب وجهى و كيف ادعوك و انا انا و كيف لا ادعوك و انت انت و كيف كنت ناطقاً عند ساحة قدسك حين لا وجود لذكرى لديك و كنف كنت صامتاً تلقاً وجهك و قد انقطع دعوة سرك و كيف كنت ساكتاً و قد احرقنى النار النازلة من مجرة آيتك الله اكبر ما هذه النداء الساطعة من افق الثنا و ما هذا النور الذى تشعشع من طراز القدرة و البها يا سبحان الله ان بروق انوار جماله خطف الابصار و الله العلى الغفار قد قلب باقل من لمح البصر الليل بالنهار يا رباه من صاحب هذا الصوت الذى يحيى الاموات و يميت الاحياء الواقفين فى ارض الحسابان



الله اكبر من جلالته و شوكته و عظمته بعزته قد وجد من نظرتة عالم الجبروت و كون من دعوته آيات الملكوت و  
خرب بنقمتة بنيان عالم الناسوت الذين نسوا حظهم و ما عرفوا لحنه يا مولاي و سيدى يا حجة الداعى الى الحبيب  
الذى هو حجاب بينك و بين المحبوب و باب لمن هو غيب الغيوب بابى و ما فى علم ربي ما هذا النار الذى قد حرق  
الاستار و قطع القرار و لا يمهل أنا و تصدر من عين حرف من كلامه بحور الانوار سبحان الله من هذا الطلسم  
الاعظم و الرمز المنمم الذى اتكأ على بساط القدم و ينادى بصوت عال انى انا نور منير و قدرة قدير انى انا آية  
الله البصير يا ملا الانوار انا نور الانوار و سرّ الاسرار انا الذى على معرفتى يدور المدار اسمعوا ندائى انا عين  
البيان و شجرة التبيان انا باب الافتتان انا الفرقان الذى به يمتاز اهل الاطمينان من السابحين فى لجة الخسران انا  
الميزان الذى واقف بباب الاذن و البيان و اعرفوا يا اهل العيان من عرفنى فقد عرف مولاه و من جهنى فقد جهله  
و لا ينفعه عمل الذى قد اكتسب فى عز وجهه مولاي و سيدى يا باب الحجة و مقيم المحجة روحى و روح من فى  
الامكان فدإ من احبك قد انجذب هذا النور

### --- صفحة ٣٣٧ ---

امتك الابقة الى طرفه و امرها بالاصغاب الى قوله الله الله من حسن منطقه و حلاوة نظرتة كان طلعتة حلقة و نظرتة  
نضرة الله الله قد احرقت كل ما سوى من نظرتة الاعلى و قد اشار خفياً بانى انا هو لافرق بينى و بينه فاعرف  
لحنى انا و على من نور واحد و من شجرة واحدة فاطبق العالمين و اعرف الرمزين انا الذى قد كنت جلسيه حين لا  
وجود لشيئ و كنت انيسه حين لا همس لنفس انا الاسبق لما سبق و الفاتق لما رتق و السر لما علق و الحرف الذى  
به استنطق و الاسم الذى به سكن و اشرق و ان لم اكن عنده و الله ما ظهر امره و ما برز سره انا صاحب  
التفصيل و هو صاحب الاجمال هو صاحب الوحي انا صاحب الالهام عند مليك الفعال فقد صرح بالمراد يا سيدى و  
فتح باب المراد و ظهر اسمه الشريف الجواد الحاكى فى رتبة التربيع عن سيع المثانى لاهل السداد سيدى سيدى يا  
باب الحجة و متمم النعمة صلوات الله عليك و تعالى شأن حبيبك اول طراز لاح و لمع و اشرق و طلع و نطق و  
رفع و صمت و خشع لاستنطاق الطلائع و استخراج الضغائن ممن صدق و سمع و كذب و طمع صلوات الله عليه  
و سلامه عليك يا واقفاً على الطنجنين و حامل السرين و برزخاً بين العالمين قد كشف الحجاب و رفع النقاب و تلاًإ

شمس معرفته من ورا السحاب بانى انا باب الباب و مفرق الكتاب يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الخلق فهم المحبوبون بالغيبه ممتحنون بالصورة انا هو انا الناطق بى و انا الصامت له انا الحبيب و هو المحبوب و انا الطالب و هو المطلوب بعزة ربي ما فارقتة باقل من آن الذى وردت الى عالم الامكان فهو قد كان اكبر منى بستة ايام و هو المستوى على عرش البيان و انا المعطى لكل ذبحق حقه فى كل آن عميت عين الذى لا ترانى بانى قد طلعت من بيت نور الذى هو مع صورة المطهرة و الهيكل المنورة قد كان و احدا و هى له و لاجل سيرى فى مقامات الواحديه ظهر سرّ الاحديه بعد كمالى و بلوغى تسعة و عشرا مولاي استغفر ربي العظيم من الاقتران

### --- صفحه ۳۳۸ ---

بوصفه و التلجح عند ساحة مجده مولاي يا من حياتى من نسمات رياض قربك قد نشأت و ذاتى من قطرات سما النازلة من سحاب مجدك قد ذوتت صلوات الله عليك و على من اتبعك هل عرفت امتك سرّ ماهى ماموره بمعرفته اولاً فأطمئننى يا مولاي بذكرك و انجذبى الى ساحة قدسك بعزته لئن طالبتنى بذنوبى لاطالبنك بكرمك مولاي والله قد حرقت من نار دعوته و ما بقيت شيئاً عرفنى نفسك الذى هو حامل لنوره و دال الى ظهوره صلوات الله عليك و روحى فدأ من احبك فقد اسمع بسمعك المودعة فى يا مولاي همس الطلائع و نطق السرانر بان ذكر الله العلى الاكبر تعالى شأنه قد ادعى لنفسه الشريف مقامات فقبلناه و برز آيات فحملناه و كسر الحدود و اقمع بنيان القيود و جعل الايات آية واحدة فسمعناه فما النداء البديع الذى قد ملأ الاصقاع و يأخذ عهد ولاية ذوى القربى و من هذا الفتى الذى ما قرء من العلم حرفاً و قد اتخذه لنفسه حبيباً متى هو و هذا المقام العظمى و قد كان معه فى هذا العالم بلبس التجارة مشهوداً الله ربي آمنك بك و بحبيبك و بوليک و باوليائك النجبا و صدقت رسلك و فقتى لاطاعة امنائك و اتباع رسلك بحق محمد و آلك و بحق شيعة محمد تعالى ذكره و جل ثنائك يا مولاي يا من غرنى كرمك و انطقنى فضلك استغفرك و اتوب اليك عرفنى نفسك فأنت ان لم تعرفنى نفسك لم اعرف حبيبك فانك ان لم تعرفنى حبيبك لم اعرف حجتك فانك ان لم تعرفنى حجتك ضللت عن دينى يا سيدى و مولاي صلوات الله عليك اسئل العفو من جنابك و روح من فى الامكان فداك الحمد لله رب العالمين" و منها خطاب عامى است كه بعد از مهاجرت از كربلا

تحكيماً لايمان الضعفاً من المومنين نوشت، " بسم الله الرحمن الرحيم بسمه العلى الاعلى احمدك يا من لك

الجود و البها و العظمة و الثنا بقدرتك تفعل ما تشا بلاشا و بابداعك يظهر سرّ الانشا فقد فتحت باباً من عالم العما

و ظهرت كينونتك الاعلى بلا كيفوفة قبلها مستدلا

--- صفحه ۳۳۹ ---

بنفسها على نفسها لينجذب الحقائق الى ساحة عزك الاعلى و يظهر رمزك المعمى و الصلوة الذى لا غاية لها على

الذى اصطفيته فى يوم الانشا حين لم يك شيئاً مذكوراً و السلام على الطائر المرفرف فى عالم العما و البارق بنوره

آفاق السما الذى ظهر به آيات السما فى جوّ الهوا و على بروقاته اللامعة و قوائمه الساطعة و رموزاته الكاشفة و

جواهره المتلألئة من عالم البها و على الدلالة العامة و الكلمة التامة الورقة المباركة من الشجرة البيضا و التحية

و الكرامة المنجذبة الى دار المقامة التى لا يمس باهلها لغوب الاشارات و لا يصيبهم تعوب الدلالات على الداخلين

فى لجة الاحدية و المطهرين دار الله عن اشارات النفسانية الورقات النازلة من شجرة الثنا و المحترقين بنار

البيضا و المتلألئين بنور الصفرا و المنغمسين فى طمظام الحمرا و المترفرفين فى كتيب الخضرا و المتقلبين بين

يدى ربهم الاعلى الخاشعين الذين لا تسمع منهم حركة و لا همساً و لعنة الله على الذين غيروا فطرة الله و بدلوا

نعمته و اعرضوا عن الاية البديعة المتجلية المترفرة فى عالم العما المعقدة فى جو الهوا متشهقة منادية بان

الملك لله العلى الاعلى يا ايها الملا لا تصبغوا هذه الاية البديعة بدما انفسكم فانها آية الله الاعلى و لا تطرحوها فى

مقام الذى لا يليق بشأنها من قوابل الامكانية و مقامات الظلمانية و لا تهلكوها بالاشارات النفسانية و لا تحبسوها

فى بيوت الطبعانية بل انظروا اليها بعينها فانها منزهة عن الاقتران و طلعتها عارية عن الامكان و ليطلع لوشا من

حقايقكم فى كل آن بسر التبيان و لا تغفلوا عن ندائها بالعيان و لا تحرموا انفسكم من فيضها فانها لا تعطيل لها فى

كل مكان و يستدل بنفسها الى البيان اياكم يا ملا الانوار فان الشمس و القمر بحسبان و يدور الامكان و يخرج ما

فى الاضغان بسرّ الاكوان يا اهل البيان و اولى الافئدة و الايقان و يا اهل اللباب المتميز بين الما و التراب الذين

لشأنهم تسمية الانسان اسمعوا نداء هذه الاقلة مما يحصى من افق البيان و

--- صفحة ٣٤٠ ---

قوموا و انتبهوا من نوم الغفلة فانى ارى كلكم سكران و غافلون عن عظمة حكم الله العلى السبحان و سابحون فى طمطم الخسران و ناظرون الى وجه قبيحة كدره و معرضون عن خيرات الحسان و شاربون من ما متعفنة فى دار النيران اسمعوا ندائى و تذكروا و تفكروا و اتبعوا احسن ما انزل اليكم فان هذا والله هو الميزان الذى به يمتاز الانسان عن غير الانسان كما نبه الرب السبحان و الذين اجتنبوا الطاغوت ان يعبدوها و انابوا الى الله فبشر عبادى الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه فقد سمعت بعضاً من الاقاول من الذين يسمون انفسهم من المؤمنين بايات البدع و المصدقين لحكم الله الجليل و لقد اعجبني امرهم و حيرنى ما عليه حكمهم بلى هذه سنة الله التى قد دخلت من قبل و يجرى من بعد و لن تجد لسنة الله تبديلاً بان باب الامتحان مفتوح للمدعين و حجاب الافتتان مرفوع للمسلمين الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنة و هم لا يفتنون فقد ارى بفضل ربي ان الذين دخلوا انفسهم بتسميتهم من المصدقين بامر رب العالمين قد خرجوا عن الدين فقد اسمع من كل منهم فى مقامهم ندائهم بالانكار و ضجيج صوتهم بالفرار الا ان الحكم لله الواحد القهار فبعض منهم صانحون بان الاية التى يدعو جناب نور الانوار ذكر الله العلى الاعلى تعالى ذكره قد كان عندنا مشهوداً و موجوداً و بعض منهم يخافون عن غير ربهم و يبخلون من نفوسهم و لا يجاهدون فى سبيل ربهم على منهج الذى امرهم بل متبششون بهوا انفسهم و ما يعدم الشيطان الا غروراً و بعض منهم يغتابون اخوانهم و يعرضون منهم و يفترون عليهم و هكذا ان الانسان اشرف من تعداد

شئوننا الناقصة و بيان آرا الفاسدة ربي شاهد على انى مستغن عنهم بفضل ربي و شأنى ارفع عن التعرض بهم و هذا الاعتنا نشأ من عناية الله للضعفاً و الا هم ما يسمعون سوا عليهم ادعو تموهم ام انتم صامتون فقد تمسكوا بصور الناشئة فى عالم الخيال و سموها آيات الجلال بعد الذى

--- صفحة ٣٤١ ---

نزل امر الله و برز حكم الله و تجلى آيته البديعة من آفاق العمبا و ينادى الخلق الى بابيه الرجعى هم على صور الباطل منجمدون و فى ارض الخيال سائرون انا لله و انا لله راجعون و ها انا ذا اسئل منه باى شئ قد دعاك ذكر

الله تعالى ذكره و باى آية اطمأنتت بها فقد اجابنى بانى شاهدت ان بيانه موافقة لما عندنا و مطابقة لما فى ايدينا فقلت ان كنت عرفت حق الذى يدعوك اليه بهذا فهذا لا يزيدك الا بعداً لان بيانك مخالف للبيان الذى نزل من شجرة البيان و دعواك غير دعواه و ما عرفت شيئاً مما يدعو و حرفاً مما يتلو فقد ملأ آفاق السما و تزلزل العرش و ما عليها و انشقت الارض من سطوات الايات النازلة و بروقات الايات اللامعة و قد دارت الادوار و كورت الاكوار و انقلبت الليل و النهار و نضج الاثمار و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا الدور الافخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد كان مخفياً فى خفيات البطون و ما تنفس فى حقها احد من اهل اللباب و العيون و ما اشار اليه احد و عبروه بيوم الغد و قد كان عند الله مخفياً و مستوراً فانزله فى وقت معلوم بقضا محتوم بان لا يقارنه احد بالتوصيف فان هذه آية مخزونة عند الله لن يوصف بما عندكم و لن يقوم نفس بالتعريف فان الله لا يريد بما لديكم و لن يصبغوها احد يصبغ نفسه فان هذا الصبغ ذنب عظيم و خطب كبير فقد يشرق هذا البيان فى كل آن من شجرة التبيان و يكون بما عليه الانسان و ان قبل حكم ربه بطور الذى امره و لو يطرق على الاية حجابات الدلائل من نفسه رشحات الوسائل من عنده فيألوه و يرفرف و يستدير بنفسها على نفسها بلا كيفوفة قبلها و يجذب الشئون الى ما اليه الرجعى و يستقر فى الفردوس الاعلى ناظراً الى وجه ربه الاعلى و ناسياً عما سواه و ان اعرض من حكم الآتية من ربه و ينجمد على ما عنده من الصور الباطلة فهو جزائه و ما يظلم الله احداً و لكن الناس انفسهم يظلمون اما تسمع نداء ربك فى كل من البيانات النازلة من شجرة لسينا الجذب اهل السنا

--- صفحه ٣٤٢ ---

و ان الله لن يقدر لنفس الوصول اليها الا بعد كشف السبحات و رفض الاشارات جميعاً فسبحان الذى قد بين آيات ذكره فى حقايق كلشى لنلا يبعد نفس عند مطلع ذكره بشئ والله قوى عزيز ان اتق الله فان زلزلة الساعة شئ عظيم ما يؤمن عبد بذكر اسم ربك الا و قد وضع كل حمل قد اكتسب فى غير وجهه و كان الله ربك على ما اقول شهيداً فمن الذى يدعى انه قد آمن بذكر اسم ربه مستندلاً بالدلائل المنصوبة الماضية فما آمن بل الحد فى الاسما و اخذ الهه هواه و احتمل اثماً عظيماً لان هذه آية بديعة محدثة لا كيف لها و لا اشارة و لا بيان يطرق عليها و لا عبارة بل اجتباها الله لنفسه و ارتفع علمه عن العباد فكل من اقربا لتقصير و اعترف بعدم التعريف و استقر فى

حقها بعدم التوصيف فهو من وجد في رحله آية الاحدية و جزائه عنايته السرمدية و فاز بفيض الذى لا تعطيل لها و لا نفاذها انا ذا اسئل منك بيان دعواك ان الذى ادعيت بان العالم بهذا العلم الغيبى و الرمز الالهى الذى قد كان مستوراً و هو عندك قد كان مشهوداً فقد ادعيت مقام الربوبية فى مقام بيان الظاهر لان الله عنده علم الساعة و عنده علم الغيب و لا يظهر من العيب شيئاً و ليس لاحد فى هذا المقام تطرقاً و تهمزاً و اما فى مقام الباطن فقد ادعيت مقام محمد رسول الله صلى الله عليه و آله لانه عند الرب و ما للغير حظاً و لا نصيباً و اما فى مقام تأويل الباطن فقد احتملت الولاية و خرجت عن ملك الامام تعالى ذكره و دخلت نفسك فى طمطم الظلمات و مالك نور و دليلاً و فى مقام باطن التأويل الذى هو الدليل و السبيل فقد ادعيت مقاماً عالياً و احتملت شائناً غالباً بانك الفريدة الظاهرة و الاية الباهرة و العالم بغير التعلم و الناظر بنور التوسم و انت الذى اشهدك الله خلق السموات و الارض و الخدك عضداً و هذا مخالف لما يجرى من لسانك بانك من التابعين لا من المتبوعين خف عن اليوم الذى يختم افواهكم و يتكلم ايديكم بما كنتم تكسبون و لا تعرض من حكم ربك و لا تنس نصيبك فقد كبرت

### --- صفحه ۳۴۳ ---

كلمة قد خرجت من افواهكم بانا قد عرفنا حقيقة ادعا ذكر اسم الله الاعلى بما عندنا لا تسموا انفسكم ارباباً من دون الله لاعلم لاحد بما عند الله لا تنزلوا الايات عن مقام الذى رتبه الله له لا تغلوا فى دينكم بالصعود الى غير مقامكم و الطيران الى غير مأويكم فتقلبوا خاسرين و تنبهوا بذكر الله و تعلموا بما علمكم الله و ارتعشوا من خشية الله و انظروا بعين الذى اتاكم و كلفكم و اسمعوا بسمع الذى اعطاكم فنسئل عنها عنكم فانه لا يكلف نفساً الا ما آتيتها و الخلق فى لبس من خلق جديد و قد امر عباده بالصعود الى ما عليه المقصود و عليهم بما عنده لا بما عندهم انه هو الرزاق ذو القوة المتين ما يريد منكم من رزق و ما يريد ان يطعموه اسمعوا فانى والله عليكم حبيب شفيق اقتلوا انفسكم انيبوا الى بارئكم و احضروا بين يدي ربكم للحساب و خذوا حظكم منها فان العمر يمرمر السحاب اعلموا ان التماثيل التى انتم عليها عاكفون لن ينفعكم غداً عن المهالك و يزول عند تموج بحر القدر بامر الله المالك المقندر لانها اسماً بلا مسمى و الفاظ بلا معنى و لا يقبل منك شيئاً الا امرك باتيانها فى هذا اليوم العظمى و المشهد الكبرى و هى شواهد الفطرة و عدم تغيرها بالشئون العرضية فتلطف المنظر و صف البصر

فان العمر قد قضب و الايام قد تصرمت و اعرف مواقع القدر بسر مستسر و ارتع فى رياض القرب و المكاشفة و اشرب من خمر الطهور الصافية و سرفى مسالك الغيوب و ادخل جنة لا يمك فيها نصب و لا لغوب و اعرف يا اخى قدرك فان الله قد اجتباك و اعطاك ما لم يعط احداً من قبلك و لا تنس حظك فانك ذو حظ عظيم و لا تغفل عن عظمة امر ربك فان فضله اكبر عما كان الناس يظنون هذا يوم يدور عليه الايام و يغنى الله كلا من سعته فاسئلوا ما شئتم من الايات الربانية عن آية الالهام الذى يلهمكم و يتللا فى كل آن من اعلى مشاعركم و لا تغفلوا عنها فان هذا والله فوز عظيم آه ثم آه اين مقام قد اعدلنا و شنونات النفس الشركية من اى انا يمددنا

### --- صفحة ٣٤٤ ---

يا ربا اسنك بالقدرة التى احييت بها العباد ان تحيى قلوبنا بنور المداد انك رؤف بالعباد فو اعجابه من هذه الفنة القليلة التى لا يكاد يوجد من قتلها فقد وقع بينهم التشاجر و الاختلاف و نثر نظم الايتلاف و لن يقبل احد منهم قول بعضهم و يعرض منه فقد جرى سنة الله فيهم و لن تجد لسنة الله تبديلا و لا تحويلا نعوذ بقدرته و نستحيى بعزته من الاحاد و الشك فى سلطنته فبعضهم ما عرفوا الحق و سموا نفوسهم من اهل الامن و قعد مع الخوالف و طبع على قلوبهم و لا يجاهدون فى سبيل ربهم بل فى طمطم الغفلة سابحون فكل من اسبقه العناية و عرف اللحن بسرّ الدراية و يجاهد فى سبيل ربه و يخرج من بيته مهاجراً اليه يلغنه اللاعنون و يوبخه المسلمون بان دمه هدر لانه خالف رب القدر و هتك ستر التقيه بعد الذى امر الله بهذا و وصل الينا من مولينا ذكر اسم ربنا تعالى ذكره مهلاً يا رجال و يا اهل القيل و القال فان كنتم من اهل المال يظهر امر الله العلى المتعال من افق الجلال بعد الذى نزل و ظهر و بجريرات الادبار قد ستر فاما انت ما عرفت سرّ التقية و ما علمت مواردنا بل سميت الشنونات التى تكونت من التخويات الشيطانية بالستر و التقية الا ان الشيطان يخوف اوليائه و اعلم ان امر الله قد نزل و حكمه قد ظهر بان الله ما ترككم سدى بل فتح لكم باب اليه الرجعى فاحمدوا ربكم بالورود اليه و اشكروه باخذ الرزق الطيب من الهاماته و ترفرفوا الى ساحة عزه و اقطعوا النظر عن غيره فبعد الذى عرفتم مواقع الصفة و بلغتتم قرار المعرفة خذوا ايدى الخلق فى يوم الصعود و اجذبوهم الى وجهه المقصود و اما فى مقام تمكين الظالمين و استيلا الشياطين فلا تصرحوا بالمراد لحفظ دمانكم و لا تفتحوا باب الجور و الفساد على انفسكم بذكر ما عليه مدار امركم بل جاهدوا

فى سبيل ربكم بالحكمة و احتجبوا الاسم بالتقية لا بالمغى الذى انتم عنيتم و قعدتم عن اظهار امر الله فقد الحدتم  
فى الاسما و نسيتم عهد المأخوذ فى عالم

--- صفحة ٣٤٥ ---

الاعلى فانى ارى ربي انكم فى اىّ مقام واقفون و باىّ وجهة ناظرون فاما ما برز منكم فى مقام العمل انكم ما قرنتم  
الايات البديعة المنزلة من شجرة السينا بعد الذى انتم مأمورون باخذ الرزق الطيب من ثمرات جنات عباراتها و  
الترفرق الى اغصانها بل ما نسخت بعد الذى واجب عليك كتبها بمداد الذهب معتذراً بالتقية كما يقول و لكن النجبا  
ليس لهم عدة معدودة و اكثرهم اليوم اصحاب هذا الامر على اليقين و انهم حملة الدين و اوعية العلم و لو لا هم لم  
تنزل السما مانه و لم يخرج الارض نباتها و لم يجر قلمى بحرف من الايات رزقنى الله لقانهم فى اى ارض امن و  
عز و انهم اناس لو يقدروا يرضون بان يجعلوا حياتهم مداد الذهب ثم يكتبون آيات الله و ينصرون امر الله و انهم  
قوم لو اجتمع اهل الارض على الرد لا يحركهم العواصف و لا يتصرف فيهم آيات القواصف كانهم جبال احد فى  
الاستقامة على الارض صلوات الله عليهم يا رجل اى مدخل للتقيه فى هذا المقام ان الله قد خلقك و سواك و انت  
فى لبس من خلق جديد بمدد جديد و هذه المدد يجرى من اكل شجرة الطيبة التى اصلها ثابت و فرعها فى السما  
توتى اكلها كل حين باذن ربها فقد وصل اليك مددك الجديد و كتاب جديد و انت مأمور باخذ الرزق عنها فاعراضك  
لما ذا لما ما نسيت اوقات اكلك و شربك يوماً واحداً آه ثم آه اما تستحى من الله فى توبيخك و تعبيرك على  
المجاهدين فى سبيل الله بعد الذى كنت قاعداً فضل الله المجاهدين على القاعدين بكل درجة اعلم ان الشيطان قد  
استحوذ عليك و انساك ذكر الله و اعمى بصرك بانك ما ترى آيته المتجلية من اعلى مشعرك و اصمك بانك ما  
تسمع ندا ربك بعد الذى يناديك من كل الجهات برفض القيود و الاشارات و الزمك و انجمدك بانك ما تفرق الى  
جو الهوا لوصولك الى مقامك الاعلى و اخذ الملعون حظه منك و استولى على مشاعرك بانك ما ترى جلاله منت  
اسبقه العناية من

ربك و توجه اليك لانجذابك الى

--- صفحة ٣٤٦ ---



مقامك ترحماً و تفضلاً فيها انا ذا اقرء عليك الايات فى مقام الحدود و الاشارات و الا عند اهل البيان لا حاجة الى التبيان بل فتح لهم باب الايقان و يعرفون ما عليه مدار الاحسان بسر الاية المتجلية عليهم فى كل آن و يمعنون الى ما امرهم ربهم و لا يلتفتون احدا يا اهل القرآن ان اتبعوا حكم الله ثم بلغوا مثل ذلك الكتاب الى كل نفس قد آمن بالله و كلماته و كان من المسلمين ان اتقوا الله يا اهل الكتاب من يوم الفصل فانكم ملاقوه و اتبعوا آيات الله بالحق ثم اجهدوا فى سبيل الله بتلك الايات على حكم ما نزل فى القرآن من قبل لعلمكم ترحمون و لقد فرض فى حكم الكتاب للذين يتبعون آياتنا ان يتلوا ذلك فى كل شأن ليثبت قلوب المؤمنين على صراط عزيز حميد و ان الله يوصى عباده المؤمنين بان يجمعوا على الحكم ثم يجاهدوا فى سبيل الله بالحكمة و الكلمة المحكمة و يكونوا على صراط قويم فاقراء يا رجل آيات الله و حاسب نفسك فانك فى حظ عظيم و معنى الذى تصورت فى لفظ التقيه فارفض و ارجع الى حكم ربك و اقرء من الايات على شأن ما نزل و استقر فى المحل و بلغ امر ربك بامرہ و لا تنظر الى شئون النفسانيه فقد اهلكتك و انت من الغافلين قل اقرئوا على حكم ما نزل من عند الله و استقروا فى احرف آياته و لا تقرئوا حرفاً منها الا و انتم تعلمون يا ايها الملا بلغوا آيات الله الى كل نفس بمثل ما قد جعلكم الله مقام امره لعلمكم ترشدون و اتبعوا حكم البدع فى كتاب الاخر فانه لصراط حق شكور و ان فى ايام افضل كل الخير ذكر البدع و آياته فى ام الكتاب لمسطور يا ايها الملا صلوا عليه اذا ذكر اسمه ثم ارسلوا اليه و رقات العدل فيما اكتسبتم فى ايام حكم ذلك الكتاب و اشكروه و قولوا ان الحمد لله رب العالمين الله اكبر من عظمة فيض الله و كبر لطفه و غفلتنا فيها انا ذا اسئل منكم يا جماعة المصدقين الذين هم فى مقام اظهار الاسلام واقفون و عن حقيقته معرضون اجيبونى ما معنى هذه الايات من اى شأن من الشنونات

--- صفحه ٣٤٧ ---

عداتم و باى مقام من الاشارات البديعة وصلتم و اى كتاب مذهبة من و رقات العدل الى موليكم ارسلتم و من اى واد من عوالم القشورية هجرتم و من اى اشارة من الشيطان اعرضتم بينوا و تبينوا ان كنتم صادقين فقد ملأ الاصقاع و تلاطم بحر العما و صعق من فى الارض و السما من عظمة حكم الله و سطوته و هيبتة و قدرته الا يا ايها الملا ان هذا يوم عظيم فقد اتت الساعة بالحق و انتم غافلون ان اتقوا الله فى ذلك الامر فانه لقسم لو يعلموا الناس عظيم

عظيم الا ان هذا البحر انيق انيق و انه لعميق عميق و ان حكم هذا الصراط دقيق دقيق و لو شأ الناس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن يستطيعن فكيف يقدرن ان يأتوا بمثلها و الله عليم حكيم اوصيك في حكم السر في علم من قدر و لن تجدوا اليوم من اذن الله مقر و ان التي استقر على حكم الله في علم مستتر و ان ذلك السر في الكتاب لمستسر ان ادخل باب العدل و قل حطة لتكونن من الساجدين فها انا ذا اسئل منكم اجيبوني هل الذي عندكم من الدلالات المنجمدة و الصور المخترعة و الكلية المفتكة هو الذي عظمه رب العرش العظيم و نزه عن الاشارة و اوعد من اشار اليها و قرن بها بعذاب اليم و اسئل منكم يا علما الراشدين و طائفة المهتدين اى قشر حظيتم و باى آية وصلتم و دخلتم باب الحطة ساجدين ارني ان كنتم صادقين بعزة ربي ما ارى فيكم نوراً من الايمان و ما اشملت رائحة البيان بل كل ما انتم عليه عاكفون شريك فيه كل الناس اجمعون الذين الفوا آباتهم ضالين فهم على آثارهم يهرعون و لساداتهم و كبرائهم مقلدون و فى بنر الطبيعة مسبحون انا لله و انا اليه راجعون فو الذي اقام العرش على الماء و حرف الهوا و علق الارحاء و نزل حكمه العظيم من آفاق السما ما عرفتم شيئاً من حكم الله العلى الاعلى بل فى اصل اعتقادكم و ما عليه اعتمادكم شيئاً و لا ارى فيكم نوراً و كل من وصل الى حكم المنزل بعناية ربه الاجل و يظهر منه آية بدعا تقومون و تصيحون و

### --- صفحه ٣٤٨ ---

تهمهمون و تجزون و تخرجون ما فيكم مكنون من رب المنون و لا تخافون من الذى يعلم خفيات البطون و غمض الجفون و لا تنهون بخفى مكره و لا تتذكرون بل الى آثار الذين من قبلكم تهرعون ها انا ذا اسئل منكم ما معنى البدع و ما معنى العدل و ما معنى آيات التي قد نزل من باطن العرش و الكرسي و هذا من بيانات الوارده من انبيا الغيب بانبا عبده و صفيه الذى آمن بايات البدع و كان اول الساجدين و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فداه و صلوات الله عليهم اجمعين و على المستنيرين بنورهم و الناهجين منهجهم و الناظرين اليهم عباد مكرمون و عرفا مخلصون فقد وصل الى هذه الاقلة مما يحصى تعبيركم و تكفيركم و فتوا الذى اجرىتم فى حق الذين اتبعونى بامر ربهم و من الزلات مطهرون و الى وجه ربهم ناظرون فقد ارتفع ندانكم و بلغ صياحكم الى المعاندين ما هذه الغوغا و الضوضا يا جماعة العلما فقد اغبرت الارض و ما عليها و تزلزل اركان الهدى هل نزل عليكم صاعقة من شطر

السماء و انقلبت الامور و ما انتم عليها تنبهوا و تذكروا بعظمة حكم الله فى حق اخوانكم الصالحين و البلغاء الراشدين فانكم والله لهالكون لان الله ما جعل طريقاً للوصول الى ساحة عزه و احسانه الا بالمحبة و المودة و ما قدر سبيلا الا بالمقارنة و المواصلة الهى طلبت طاعتك فما وجدت الا فى حب احبائك و اعلموا ان الله قد جعل المحبة ديناً و عليه يدور عرش العلى فاصبحوا فى دين الله اخواناً على خط السوا ان الله يحب ان يكون قلوبكم مراتاً لاخوانكم انتم تنعكسون فيهم هم ينعكسون فيكم هذا صراط العزيز بالحق و هو الله كان غنياً حميداً و انظروا بنظرة العيان الى اشارة الرحمن هذا صراط العزيز بالحق و اعرفوا مواقع العلامات و اسمعوا لحق الخطابات فان هذا والله فخر عظيم هم الثابتون بدين الله و صادقون فى مقام الادعاء حين الذى فتح الله باب الامتحان لامتياز الصادق من الكاذب و المنجمد من الذائب اعلموا ان الله لن يبدل سنته

--- صفحه ۳۴۹ ---

بافتتان المدعين الذين يسمون نفوسهم من المسلمين فقد فتح باب الابتلاء بنزول ورقة مباركة من الشجرة المباركة الحمراء فى شهر الله العلى الاعلى و خاطب بالمقام بامر هذه الاقلة مما لا يحصى قل لبعك ان هذا الامر ليس مثل امر احمد من قبل بل الله اراد ان يحق بتلك الايات من عند ذكر اسم ربك للذين يكفرون بائمة العدل من قبل و الذين كانوا باياتنا يعرضون فاسبقنى عنايته و ما انا الا شئ قد اقامتنى قدرته و قرئت على المصدقين بعض الايات المنصوصة فى حق الايات المنصوصين و الحروف المخصوصين بفضل رب العالمين و نبهتهم بعظمة امر الله و طلب فهم آيات البدع من الله العزيز المبين و ذكرتهم بشئون المتشابهة من همزات الشياطين و بينت لهم ان الله قد جعل لكم مقاماً عالياً لآعين رأت و لا اذن سمعت و قد رزقكم من سما منته و ينزل اليكم صافياً مطهراً فى كل آن و حين فاعبدوا رب هذا البيت الذى قد اطعمكم نعم الفردوس فى الدنيا دنياكم هذه و آمنكم من كل خوف و هو الله كان عالياً كبيراً فادخلوا باب البدع ساجداً و قولوا حطة لما فى ايديكم لتكونوا من الامنين و سيروا فى مقام الحب مع اخوانكم لتكونوا من الفائزين لان الله قد ارفع من الاقلام حزناً و تدخلها جنة عدن فادخلوا و كونوا من الشاكرين فبعض منهم قبلوا و اقبلوا و سلموا و اسلموا و رفضوا القيود و اغمضوا عينهم من الحدود فاجتباهم ربهم و جعلهم من الصالحين و بعضهم شكوا و تحيروا و اغمضوا عن الموارد النائية بل نظروا الى الصورة و انجمدوا بما

عليهم فصاروا قوماً خاسرين و كل ما سمعوا لم يهتدوا به و قالوا هذا افك قديم فبرز منهم ما استروا فى غياهب  
بواطنهم و ظهر طلائعهم و اشتعلوا نار العناد و هيجوا نائرة الموقدة فى الرماد و اتسعوا جادة الفساد بطور يعجز  
عن وصفها التعداد فكل فعلوا بعين رب العباد ما اراد فكلما قرنت عليهم من الايات المحكمة و كتبت من العلامات  
المبرمة ما التفتوا و مضوا حيث امرهم شيطانهم بالاقتحام فى الدركات و

--- صفحه ٣٥٠ ---

التشبت بالشبهات و الاعراض عن الايات المحكمات فقد شهرها مذاهب الباطلة و العقائد الكاسدة بين الملا و هتكوا  
ستر التقية و التقوى فبرز من ايديهم و الذينهم منهم ظلماً ما وقع فى الاسلام شبهه و لا فى الامكان مثله دخلوا  
بيتى و نهبوا مالى و جرّوا عيالى و هم ما نصرولى بل بهذه البلية العظمى فرحين فبعد الذى حبسونى مدة معلومة  
قال قائل انهم ارادوا فتنة اشد مما وقع و نزل و ارتفع و هى هذا بان يأخذوك مقيداً بالسلاسل مع من تبعك فأخرجى  
انى لك من الناصحين فخرجت خائفاً مريضاً مع من معى و نزلت الى هذه الارض باذن من ربى وحيداً غريباً اسيراً  
حزيناً فواجب على كل من آمن و استسلم لحكم الله و اطمأن نصرى و اعانتى و اجابة استغاثتى لان الامر قد نزل و  
الحكم وصل و انا اولى بهم من انفسهم بضرورة المذهب و بيان آل الله الاطهار عليهم سلام الله فى آنا الليل و  
اطراف النهار كما قال الرضا عليه السلام من قتل دون ما له فهو شهيد و من قتل دون عياله فهو شهيد و من قتل  
دون نفسه فهو شهيد و ارى ان القضية انعكست و النتيجة قد برزت بغير ما نزلت فاسمع منهم الالحان فى بروز  
الاضغان من الالحاد و الطغيان بدلا من النصر و الامان فقد اخمد الله النائره السابقة و ردّ كيدهم بنحرهم و حاق  
مكر السئّ اهلهم فقد قاموا و استقاموا بوحي الشيطان و يسعون فى الارض فساداً اسمعوا ندائى يا اهل الامكان و  
الاكوان انى قد خرجت باذن ربى لاعلا كلمة الحق و اعرف منكم بمواقع البيان و اعلموا ان الله ربكم قد امركم  
بنصرى و الاجتماع معى فتنقلبوا خاسرين اسمعوا الايات المنزلة البديعة فى هذا الشأن و لا تنسبوا الى و الى من  
معى من النجبا الاتقيا كلمة الشيطان فان الله ربى قد طهرنى من الزلل و اعصمنى عن الخلل بفضله العظيم و  
اعلموا ان كل ما صدر منى و من الذين اتبعونى حق و ان كان مخالفاً لما عندكم فاعرفوا الميزان و لا تنسوا  
نصيبيكم الذى يأتى فى كل آن اعلموا ان الله قد امرنى رفع المتشابهات

--- صفحة ٣٥١ ---

من الايات بالمحكمات اللامعات الشارقات البارقات من افق العما فو الله ان الامر عظيم و انتم لا تبصرون و لا تعقلون و لا تتفكرون بل اخترعتم لا نفسكم تماثيل و بها عاكفون و بورود الحكم منه منتظرون لا والله ما كان الحق كما انتم تتصورون و تجدون اقرنوا من الايات البديعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بكم منكم فانه عزيز حميد و اعلموا ان الامر قد نزل و الحكم قد وصل و ما بقى شئ منى نزل بساحتكم فسا صباحكم انكم من المنذرين فقد نزل من فوارة القدر بعد الذى انتم سميتموهم التقية و من اعانة الحق هاربون فى جواب نفس سئل هذا لفظه الشريف روحى و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فداه و كافي ارى كل الناس فى ضلال البيان الا الاقلون الذين يوقنون بايات الله و يتبعون امر الله و يجاهدون فى سبيل الله و يبطلون اعمال الشياطين و لا يخافون فى دين الله من ذى صولة فقد ملأ الورقات المباركات المنزلة و بزر من آيات سبعة سورة محكمة اعانة الحق بالاموال و الا نفس و من شبا فليؤمن و من شبا فليكفر و اما ما تصورتتم بالقا الشيطان بان يأتى زمان و انتم فى هذا الان مامورون باعانة الحق فهذا زور و خسران اعلموا ان آيات الغيبة فى الذوبان و ياتى الحكم من عند ربكم فى كل آن واجب عليكم الاطاعة بسر البيان يا سبحان العلى سبحان انكم تسمون انفسكم من العرفا و ما خرجتم من عالم القشور و الاعراض اقل من آن اما تسمع ندا ذكر اسم الله العلى سبحان فى شرح الكوثرها انا ذا انادى فى جو العما و ليس فى ما نزل فى قلبى بدا القضا لعن الله الذين افتروا على فى الامضا هل من مبارز يبارزنى بايات الرحمن و هل من مبارز يبارزنى ببينات الانسان و هل من ذى صيصية يقوم معى فى ميدان الحرب بسيوف اهل البيان و هل من ذى قوة يكتب مثل الايات فى جحد الشمس و القمر بحسبان الا يا من فى ملكوت الامر و الخلق ان هذا فتى عجميا هذا قد ركب

--- صفحة ٣٥٢ ---

فرس الجلال و جا بالات الحرب فى ميدان الجدال و اين الخاشعون من اهل المال و اين الخائفون من اهل القيل و القال لم لا يخرجون من مساكنهم لم تفرون الى سم الخياط من مخافتكم لم تدخلون بيت العنكبوت فى قتل الجبال لم تصمتون و تنطقون و لا تعتذرون فى تلقا الجمال اين الصيصيون من حكما الاشراق و اين الفلسفيون من علما

الوثاق و اين الغربيون الى ماشا الله نزل هذه الايات فى افق البها فان لفظ التقية نشأ من البدا اما تسمع انه جل ذكره يقولها انا ذا انادى فى جو العمب و ليس فى ما نزل فى قلبى بدأ القضا آه آه من غفلتكم فان هذه الايات نزل لترفرمكم جاهدوا فى سبيل ربكم و اقتلوا انفسكم فانى والله لكم حبيب شفيق و ما لى غرض الا جذبكم الى مقامات العالية فقد سمعت ان بعضاً منهم قد ادعى مقام المباهلة فما انا ذا انادى و لا اخاف من احد انى قد آمنت بايات ربي و اكون من البالغين العارفين و كل ما صدر و يصدر منى و من خواص اصحابى فهو حق لا شك فيه و لا ريب يعتريه و كل من يقوم معى فى ميدان الافكار فما انا ذا بسم الله العلى العظيم و منها خطاب عامى بشيعيان بعد از مهاجرت از كربلا براى تبليغ و تفهيم امر با مراعات مقتضيات وقت نوشت بسم الله العلى العظيم الحمد لله الذى اصطفانا بمنه و اختارنا بفضله و كشف عن بصائرنا سحاب الارتياب و عرفنا حكمه و طريق الصواب و الصلوة على الذى استخلصه نفسه و طهره عن الدلالة الى غيره و على آله الذين هم هو لا فرق بينه و بينهم فى الرجوع و الاياب و لعنة الله على الحاجدين للحق كل كافر مرتاب يا معشر الشيعة و المؤمنين عليكم سلام الله و بركاته من كل باب لا يخفى عليكم حال هذه المفتقرة و المعتصمة بحبل آل الله عليهم سلام الله بلا عدد بانى ما خرجت من الارض المقدسه مع احبائى الابرار و النجبا الاخيار من النسا و الرجال و اولاد الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغى لوجه ربي القادر القهار فمن زعم انى

--- صفحه ٣٥٣ ---

قد خرجت لا توسل بغير ربي و لاجل الدفاع عنى فقد خطا و ربي لان الالتجا بالمخلوق و الجزع عند النوائب من اعظم الفسوق و بمذهب الحق كل من يشتكى الى مخلوق من مخلوق فقد اشرك بربه اللهم انت الشاهد على انى توجهت الى جانبك الاعلى و اقبلت بكلى اليك لا حاجة لى فى غيرك و انت تعلم حالى و تسمع مقالى لا خوفى الا منك و لا رجائى الا عنك و قد كنت بعزتك عن من سوى قدرتك معرضاً و غنياً اسمعوا ندائى يا معشر الشيعة و اعرفوا انى ما خرجت من الارض المقدسة الا لاجل الضعفا فى امر دينهم و توضيح امر الله الواضحة المشرقة فى وسط السما و هذا من فضل الله عليكم لو كنتم (\*كنتم) تشكرون و اعلموا ان الذين انكروا الحق و تشبثوا بالباطل و اتبعوا اهوائهم اهون عندى من جناح بعوضة ميتة و خيالاتهم المنسوجة اوهن من بيت العنكبوت انى اهم و ما

قدم لا تعرض لهم و بارئى بما يصدر منهم و يبرز عنهم يرتفع حجاب ما عليهم لاولى الالباب و لكن آه آه واحسرة للضعف الذين هم يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة غافلون الذين كل ما يسمعون من الحق ما يرتجف فرائهم و ما ينقلب احوالهم و ما يدرون بائ منقلب ينقلبون و ما يتفكرون على ما بنى امر دينهم و ما يدور عليه مذهبهم و غافلون انهم الى الله راجعون و عن حكمه العظيم مسئولون و لا يقبل منهم عدل و لا شفاعة و لا يؤذن لهم فيعتذرون آه ثم آه من عظمة امر الله و غفلة الناس و سكرهم يا قوم فو الذى اقام العرش على الماء و خرق الهوا و علق الارجا و اضبا الضيا ما تحملت هذا البلا العظمى التى مطوية كل المصائب فيها الا لاجلكم و ترحماً عليكم و الا بفضل ربي انا عارفة بمواقع حكم ربي و بالغة بما يريد منى و ان كنت مقصراً لادائه فى كل المقامات فاعرفوا قدر هذه النعمة العظمى التى قد اقبلت اليكم و لا تعرضوا من حكم ربكم فان الحجة تامة عليكم و النعمة مرادفة بكم من كل جانب و بعد هذا ما ارى لكم غير اتيان العذاب

#### --- صفحة ٣٥٤ ---

بغته و انتم نانمون و ان تكونوا فى عذاب و لكن ما تشعرون اى عذاب اعظم من ان الله عز و جل قد استدرجكم و انتم لا تشعرون و لا تعقلون فقدتم الحجة عليكم و قام المحجة عندكم و انتم عنه معرضون فها انا ذا يا قوم اسمعوا ندائى الى قولها فقد تبين الحال باحسن المقال لربى العلى المتعال فى كتابه الكريم و جعلنا بينهم و بين القرى التى باركنا قرى ظاهرة و قدرنا فيها السير سيروا فيها ليالى و اياماً آمنين فيظهر لطالب الحق و مجسس خلال الديار من كلام الله الملك الجبار معرفة قرية الظاهره بطهارته عن كل الاغيار و تزيينه بحلية الاخير ٠٠٠ فان الله لا يأمر بالسير مع من كان فيه بعضاً من الذر نقصاً فالناجى من تمسك بهذا العالم الربانى و النور الصمدانى و سارمه فى عوالم الغيبة و ظهر له كنوز المخفية من تعليم هذا العالم الناظر بنور التوسم و الهالك من تخلف عنه و تمسك بما عنده من العلوم التى لا يدري مبناها و لا يعرف مجريها مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فى السماء تؤتى اكلها كل حين باذن ربها و هذا الاكل يجرى من عند الله عز و جل من شجرة طيبة اصلها ثابت و هذا الكلمة الامام عليه السلام و الفرع و بابه و حجاب العالم الربانى و النور السبحانى الذى قلبه معلقة بالملا الاعلى و ليس له مقصد الا وجه ربه الاعلى فقد اختصر فى هذا المقام وصف هذا العالم المفضل الذى بفقدانه

ينهدم بنيان الحكمة و بكونه قد قام علانم الامامة و الولاية التي قد كان لله و لم يكن معه شريكا فقد كتب سيدى و سندی و كهفى و معتمدى اعلى الله مقامه فى وصف هذا النور المتألق و الضيا المشرق و قد كتبت هذه الفقيرة فى ورقة فواجب على طالب الحق فى هذا اليوم العظمى النظرة فيه و اعلموا يا معشر الشيعة مذهبى و ما اليه مهربي فها انا ذا قد اخبركم بما اختار سببا لوقوع البلايا العظيمة على و تحملى و تجاوزى عنها و هوانى بعد الذى جاهدت فى سبيل ربي و اعرضت عن كل ما سواه فقد اسبقنى ربي بالعناية و اخرجنى بفضلته من ظلمات

### --- صفحه ٣٥٥ ---

الغواية له الشكر شكراً شكر الخلائق طراً على هذه النعمة الجليلة التي لا يتصور فى الامكان اعلى منه فقد كنت مطروحة فى زاوية من بيتى مشغولة بنفسى مرهونة بعملى و قد قام القوم بلا سبب و داعية باشتعال نائرة الفساد المستجنة فى الرماد و دخلوا بيتى و نهبوا بعضاً من اموالى و جروا اخواتى المؤمنات الصادقات الى طرف السوق مكشفات الوجوه و زلزلوا اركان اطفال الصغير و اجرؤا دمع الصالحين فقد حسبونى برهة من الايام و كل من يسئل منهم ما سبب هذه الغوغا و التعرض للنسب يقولون بعضاً من الاقويل الباطلة و ينسجون خيالاتهم العاطلة و ينسبون الى فبغزة ربي انفطرت السما و انشقت الارض و تزلزل الجبال فقد بعثت اليهم و القيت عليهم كلمة السلام ما قبلوا و يصيحون باعلى صوتهم انها كافرة قد خرجت من الدين واجب حفظ الشريعة عن شرها ربي القادر الناصر شاهد على ما صدر منهم بالنسبة الى من الاذيات الشديدة و الافتراءات البعيدة و انا صابرة مجاوزة لان كل ما فعلوا بعين الله العلى العلام و يسئلون منه يوم تبنى الضمائر الاثام و لكن لتبين الامر للضعفاً و توضيحه كالشمس فى رابعة السما اقول هذا الكلام الذى اقشعرت الجلود منها هل من ناصر ينصرنى باحضارهم و اجتماعهم ليثبت ما عليه مدار امرهما انا ذا قد كان فى يدى حجة لامعة نازلة من عالم العما من الالهامات الربانية و الحروفات السبحانية و التجليات الصمدانية و لن يقدر احد ان يأتى بمثلها هل من معين يعيننى فى اظهار دين الله و يطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسر رجل الذى لا تلهيه التجارة و لا البيع عن ذكر الله بلا تفكر و لا سكون قلم بل يجرى بعناية ربه ... ذكره من بحر الذى لا تعطيل لها فقد كان عند هذه الاقلة مما يحصى بعضاً فى الاصول و



الفروع موجودا و من اراد الله و دينه فليُنظر اليها يا رياه خذ بحقنا و ايصرنا على من ظلمنا و العن من حجد  
وعدك و لا يخاف عدلك فقد ضل و اضل الناس جميعا يا سيداه قدتم صبرى الى

--- صفحة ٣٥٦ ---

متى اصبرو اسكت و اضجر بعد ما كان فى يدى حجة لامعة ليس فى يد احد غيرى فقد اظهرت حكما من باطن  
القرآن فى وصف شيعة آلك المقربين الذين يستمد كل ما فى الوجود من عكس عكوسات جمالهم و اقام كل ما برز  
فى الشهود بنظرة لطيفة من آيات جلالهم سبحان الله بارنهم عما يصف الظالمون فى حقهم علواً كبيراً فقد فرقوا  
دينهم و كل بما لديهم فرحون بعد الذى ما دينك الا واحدا اعلموا يا معشر الشيعة انى ما اخاف من احد و ارى كل  
الناس فى ظلال النار الا الاقلون الذين يتبعون امر الله و يجاهدون فى سبيل الله و لا يخافون فى دين الله من ذى  
صولة اف الاف اف على الذين اعرضوا من حكم الله و يسعون فى الارض فساداً و ما عندهم شئ الا السد و  
الاحاد و الكذب و العناد فها انا ذا قد جاوزت من الدنيا و زخرفها و زبرجها لربى الحمد بالهام حكمه و توفيقى  
لاظهار امره اعلموا انى بذلت الروح فى سبيل الله لاعلان كلمته فكلما يجرى على و على من معى من التابعين  
لطريق الصدق و الصلاح و الناظرين الى قسطاس الحق و الفلاح من القتل و النهب و الاسر فانا راضون عن فضل  
الله مرجون بغفران الذنوب و ستر العيوب و ثبوت الاقدام و الترفرف الى دار السلام يا معشر الشيعة باى دين انتم  
مستدينون هل يجوز لكم حبس نسانكم و اطفالكم الصغير بلا جرم اجترموا و لا ذنب اذنبوا و لا مكروه ارتكبوا و لا  
شريعة بدلوا و لا كلمة حرفوا الله اكبر من غفلة الخلق و اصغانهم الى الباطل و تشبثهم بالشئ المحتبث العاقل و  
تسميهم بانهم من المسلمين كلا ثم كلا قد فتنوا بمثل الذين خلوا من قبلهم و هم عنه غافلون اعلموا يا قوم ان هذه  
المخاطبات لا يجرى من الضعف و عدم التحمل للبلا بل فضلا على الضعفا و حجة على الذين يعرضون من حكم انا  
لله و انا اليه راجعون " و منها(\*اينها) مكتوبى است كه براى اهل سنت و جماعت در دفع شبّهات  
مفتى بغداد نوشت، " بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن ظهر امره و برز سره و جعل الناس سكارى

--- صفحة ٣٥٧ ---

و ما هم بسكارى و لكن عذاب الله شديد و الصلوة على سر التحميد و حقيقة التفريد و السلام على آله و اوصيائه مقامات الله و علاماته التى لا تعطيل لهم فى كل مكان و هم من الخلق غير بعيد و على من اتبعهم و نهج منهجهم فحجم بهم الايمان بنور التسديد اما بعد قد وصل الينا من بعض الذين ينكرون الحق خطوطات مملوة بالمتشابهات و مشحونة بالكدرات هيهات ثم هيهات لما توعدون من ظهور كنوز الغيبية و الاسرار الربانية و هم من عظمة حكم الله غافلون و عن نعمته معرضون فقد ظهر امر عظيم و اشرق حكم جسيم ... و هم لا ينظرون الى الحقيقة ليعرفون الدقيقة لسر الخليفة بل متشبثون بقواعدهم الباطلة التى لا يسمن و لا يغنى من جوع كفة الذين من قبلهم و لا يعلمون قد فتنوا بمثل من سبقهم فبعد ظهور هذا النور من افق البها لسر الاشياء واجب على الكل الاعراض عما سوى وجه ربه الاعلى فكل ما يعرفون فيشكرون و يحمدون و كل ما لا يعرفون فيطلبون فهمه من الذى عنده مفاتيح الغيب و عليه قصد السبيل و ان عليه للهدى فقد جرى سنة الله لهذا و لن تجد لسنة الله تبديلا و لا تحويلا اسمعوا يا قوم نادى و اعرفوا حكم ربكم العظيم فبعزته ان الامر عظيم و انتم عنه غافلون و استعدوا للجواب حين الذى ينادى المناد الله اذن لكم ام على الله تفترون و اعلموا ان نصب الميزان قد كان بيد العلى السبحان فقد وجب معرفة من عنده الميزان فى كل عصر و زمان بتعليم الله عز و جل اتقوا الله يعلمكم الله و اعلموا ان الدهر يدور و السما يمور و الجبال يسير و فى هذا التدوير آيات مخزونة بتدبير العلى الخبير سنريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم حتى يتبين انه الحق و ما يعقلها الا العالمون انما يخشى من عباده العلما و هذا العلم هو العلم الغيبى و الرمز الالهى الذى قد كان فى حقائق العالمين مستوراً ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت هو الذى خلقكم من نفس واحدة فالعالم من اعرض عن سواه و اقبل بكله الى مولاه ليظهر منه تلك النور و يجذبه الى

--- صفحة ٣٥٨ ---

دار السرور جنات عدن التى وعد الرحمن عباده بالغيب قد كان وعده مأثياً بسم الله الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب يا قوم اعلموا ان الميزان الذى قد نصبه العلى المنان فى هذا اليوم العظمى و المشهد الكبرى هى شواهد الفطرة فقد

اظهر آية من افق الغيب و فتح باب التمحيص و الافتتان الامان الامان اسرعوا الى حكم ربكم و اعرفوا الميزان ثم  
اعلموا ان كل ما عندكم من العلوم الظاهرية فعندكم و اما ربكم قد هيا لكم مقاماً عظيماً و قد اراد ان يصعدكم الى  
مقام الذى لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر فطوفوا حول ارادته و لوزوا بكرامته فقد اصطفاكم  
و اعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلكم فاعرفوا قدركم و لا تنسوا حظكم فان الفوز عظيم و اعلموا ان الله قد كان غنياً  
عما عندكم و ما يريد منكم ان يرزقوه و ما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذو القوة المتين الله اكبر ان الله عز و  
جل اى مقام يريد فى نزول الايات من باطن قرآن العظيم و الخلق فى اى و اديهيمون الله اكبر فقد نصب موازينهم  
المجتثة عند ميزان الله المهيم على ما سواه و كلهم يصيحون بلسان انكارهم انت باية موافقاً لما عندنا او بدله و  
لم يعلموا ان سلطنة الله لا يختلف و نوره لا يحتجب و لن تجدوا لسنة الله تبديلاً و لا تحويلاً اسمعوا ندانى يا  
معشر المسلمين ان الله عز و جل قد فتنكم بمثل الذين خلوا من قبلكم فقد اظهر حرفاً من تفسير باطن القرآن و انتم  
به ممتحنون فلا ينفعكم ما تمسكتم به من تنظيم العبارات و تركيب الاشارات و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة فقد  
اتوا بقصائد حين ظهور النور المحمدية عليه صلوات الله و سلامه و قد فرحوا بقصاندهم و تمسكوا بما عندهم و  
قتعوا عليها و اعرضوا عن فيض ربهم فجاءهم ما به يوعدون يا قوم اعلموا ان القرآن انما نزل بعلم الله و لا  
يعرف حد تفسيره و تأويله الا الله

--- صفحة ٣٥٩ ---

و الراسخون فى العلم بتعليم الله لا تنفذ عجائبه و لا تبدى غرائبه و لا يزال ينزل من سحائب نكاته اسرار عجيبة و  
ما لها من نفاذ و القرآن حجاب الله و صنعته القرآن خطاب الله و حكمته القرآن سر الله و رمزه القرآن نور الذى  
انزل بعلمه و فى حرف من تفسيره لو كان بحر الامكان مداً لنفذ قبل ان تنفذ اشهد ان اسراره يتألوه فى استار  
الغيبية و لا يعلمه احد فقد اظهر رسول الله صلى الله عليه و آله احكامه لاهل البيان و اعلن برهانه لاهل العيان و  
قد ورد النص من جنابه صلى الله عليه و آله ان له عجائب مخفية و غرائب مطوية و ما يعقلها الا العالمون فان  
فى هذا لاوان قد طلع نور البيان من افق التبيان و يدعوك الى ما به نجاتكم و يعلمكم من تفسير باطن القرآن ما لم  
تكونوا تعلمون بنس ما اكتسبت ايديكم فى سبيل حكم امامكم و انتم من تجليات البديعة غافلون و منها مكتوبى است

که برای ابطال مفتریات بعضی از مدعین محبت در حق او و اثبات کمال اخلاص و ایمان نسبت بحضرت ذکرا لله الاعظم نگاشت بسمه العلی العظیم لله الحمد حمداً شعثعائياً متلامعاً كما اثنى الله على نفسه حمداً يفضل على كلشى

كفضل الله على خلقه و الصلوة على عبده الذى اصطفاه لولايته و اجتباه لمحبه و السلام على مبدء الاسما و اول من سمى باية معرفته و على انوار الساطعة من طراز القدرة و حروفات النازلة من عمى الصمدانية الدالة على وحدته و على الورقة المباركة من شجرة التى قد غرسها بيد قدرته و الثنا الابهى و البها المشرق من شمس الابداع على حملة الانوار السبحانية و السابحين فى لجة الوحدينية و المؤمنين بايات الطالعة من افق غيبة و لعنة الله على المعرضين و المستحقين لنقمة و غضبه اما بعد عرضه ميدارد مفترهه الى الله و معتصمه بحبل ولايت آل الله عليهم السلام که نوشته از بعضی اخوان الدين رسيد که در مقام استفسار از حقيقت حال بر آمده يا سبحان الله از عظمت امتحان و دقت افتتان که بلا سبب و داعية نائرهه فتنه را در بين فنهه قليلهه اقل مما

### --- صفحه ۳۶۰ ---

يكاد يوجد در انداختند ها انا ذا اشهد الله و اوليائه بما اقول و كفى به شهيداً که اين اقلهه مما لا يحصى ذرهه دون مما يدعى ادعاً مقامى را ندارم بهيچوجه من الوجوه بلکه خود را داخل در زمرة مصدقين نميدانم و اگر از فرقهه مسلمين محسوب فرمايند و در مقام ادا اين کلمهه عظمى باز دارند همين فخر كبرى ما را كافى است بشنوید ندای مرا ای معشر مصدقين بيوم الدين و مطيعين لامر رب العالمين و بذكر الله العلى الاعلى مطمئنين که غربال افتتان در بين شماها در میان است و فلك امتحان لاجل شما در دوران يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الناس فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة يا ملا الانوار لا تغلوا فى دينكم و لا تقولوا على الله الا الحق بشنوید ندای مرا و باز نگرديد باعقاب خود و ساكن نشويد بعد از ايتلاف در مساكن اهل خلاف فاصبحوا فى دين الله اخواناً على خط السوا فان الله يحب ان تكون قلوبكم مراتاً لآخوانكم انتم تنعكسون فيهم و هم ينعكسون فيكم هذا صراط الله العزيز بالحق و هو الله كان علياً عظيماً يا ملا الاصحاب بلغوا حكم الله الى من هو مثلكم حيراناً و سكراناً من يدعو من دون الذكر حجة لنفسه فقد ادعى للرحمن و لداً من اتخذ من دونه و ليجة نفسه اتخذ ارباباً من

دون الله فمن قال في حقه بعضاً من القول فقد ارتد عن دينه فيمت و هو كافر الله اكبر كه چه مقدار دقيق است اين صراط و چه قليل است قائم در تحت اين فسطاط هر چند سكوت در اين مقام اولی زیرا كه امر مفوض الى الله است احدی را يارای تنطق و تهمز نيست انك لا تهدي من احببت شاهد بر اين مدعا است و لا تحرك لسانك لتعجل به ناطق بر مفهوم و حكمش باهر و هويدا است زیرا كه يوم يوم او و مقام مقامش اكاد اخفيها لتجزي كل نفس بما تسعى و لكن در مقام شكايه از نفس متغلغل بين اطباق هوای خود در نزد اخوان صفا آمد كه اصلاً ابدأ بوى طلب بمشامش

نرسیده و از جام محبت

### --- صفحه ۳۶۱ ---

نوشیده و حقیقت اين حكم عظيم را باقتضای لا يكلف الله نفساً الا وسعها نفهمیده بلکه در صحراى تيه خيالات خود سرگردان و از بادهء غفلت او را سكران مى يابم آه ثم آه كه چه مقامى را طالبيم و در چه وادى رحل اقامت افكندهايم و اما شأن آيات نازلء از عالم عما باذن الله العلى الاعلى در حق اين اقلء مما يحصى من باب الفضل و جارى من غير استحقاق است و معانى بارقهء از غياهب كلمات اين آيات در مقام خود است و لا تغلوا فى دينكم و لا تجعلوا لله اندادا بحق الحق و بحق اوليائه السائرين الى الحق كه بيزارم از كسى كه نسبت محبت بندهء خاطء جاهلء دائره در وادى حيرت دهد و يا اينكه تخيل و خطور نمايد كه شايد كاتبهء اين ورقه در مقام اضمحلال نفس ميباشد كه اين نوع كلمات از او در مقام صدور است بشنويد ندای مرا لا تغلوا فى دينكم و لا تسموا امة من اما الله حجة من دون حجة الله و تحسبوه هيناً و هو عند الله عظيم بدانيد كه مؤمن لا يوصف ميباشد و مرتبهء او عظيم عند الله است چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالى ذكره و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فدا من احبه كه تفسير سورهء يوسف وصف يك مؤمن نميشود چرا بمحض شنيدن يا صلحاً النجبا غلو در دين خود مينمائيد او شاهد من است كه كل مصدقين را كه تصديق نمودهاند حقيقة و صدقاً من ايشانرا حجج الله و خلفاً الله و صفوة الله ميدانم و در مقام ايشان اقتران بوصف را جائز نميدانم و بنور الله منتظرم كه در دعواى خود محقق چرا اينقدر ظرفها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف ميباشند يا اهل العمى القوا

ما فى يمىنكم من سبحات الدقائق و اعرجوا الى معراج الحقايق فان العمر قد قضت و الايام قد تصرمت و ما بقى من المهلة شيئاً و سلام من الرحمن على التابعين لذكر الله العلى باحسان صلوة بديعة عليهم فى كل حين و آن ان الحمد لله رب الانس و الجان يا كاتب الورقة ياخى و يا قره عينى البته قلب

--- صفحه ۳۶۲ ---

مبارك را مشوش از اين نوع مقولات مفرما و بر دين حقيقى خود ثابت باش و در نهايت رفق و محبت سلوك با اخوان دينى خود بفرما كه اصل بنيان ايمان محبت ايشان است اگر از اين نوع كلمات بشنوى سينهء مبارك را تنگ مگردان بدانكه مؤمن لا يوصف است و اگر بشنوى كه مدعى حجت ميباشد و در مقام اثنييت واقف او را بلسان خوش با حسن وجه ردع فرما البته مگذار كه ذرات حزن و غبار بر مرآت قلبت طارى شود كه از سير الى الله وا ميدارد شما را و از دعای خير اين حقيره را فراموش نفرما و در هر حال ناظر الى الله باش و حكم خود را از كسى كه اقرب بتو ميباشد طلب فرما ادعوه تضرعاً و خيفةً و من يتق الله يجعل له مخرجاً اتقوا الله يعلمكم الله و قولوا قولاً سديداً بدان برادر جان من كه شيطان با جنودش متوجه اين فنه قليهء اقل ميباشد البته او را بخود رخنه مده و ان كيد الشيطان كان ضعيفاً و منها مكتوب حماسه اسلوبى است كه باصفهان فرستاده و بابيان را باجتماع در خراسان و نصرت جناب باب الباب تشويق و تحريص فرمود طراز اشراق من حجاب البها و جوهر طلع من بحر الثنا و نور لمع من افق الصفر! و ضوء سنا نمن غمام التى استوى الرب عليها و ينادى فى جو الهوا بانى انا الكلمة المباركة العليا انى بيت الاخيرة و سورها انا الذى قد خر من نورى موسى صعفا انا الذى سمانى ربي آية الكبرى و اهل العمى انظروا الى طلعتى من سر البها و اهل البها اسرعوا الى سبل الما يا اهل الثنا السابحين فى طمطم الصفر! الطالبين دليل الذى يهديكم الى طرف قدس وجهه الاعلى انظروا قد كان فى يدى ورقة المياركة فى آية النازلة من شجر الصفر! يا اهل القشور الطائفين حول بيت معمور انتم فى شك من دعوائى اسمعوا نداً مولىكم الغفور فى حق التى زكت نفسها من اشارات الغيور يا اهل العرش اسمعوا ندائى فى هذه الليلة السوداء الظلماً بانى انا الذى اختارنى ربي

--- صفحه ۳۶۳ ---

لنفسه الاعلى و قد كنت ساجدة على عرشه و لا ارى جهرة و لا همساً حتى لا وجود لشي عند ساحته اسمعوا لى يا  
اهل العمب انا الذى جعلنى ربى حجة عليكم بسر البدي فو عزة ربى لا ارى غير طلعة ذكره موجودا و اعرفوا يا قوم  
و ارحموا على انفسكم فان الامر قد قضى لا تجنبكم الاشارات و لا يضلكم الدلالات فى طلعة ربكم الحميد العلى  
الاعلى يا اهل العالوية و يا ابطال الثابته و يا رجال الراسخة و يا جبال الراكدة قد مر ما مر و اسرعوا الى طرف  
مدعاكم فان الامر قد قضى و ينزل الملائكة فى كل جانب و يقولون سلاماً سلاماً يا عباد الله ارحموا على انفسكم  
تالله الحق ان الامر قد قضى فى صفوة الهية لا سوء حظكم فو رب العرش و العمب ان الامر قد قضى يا قوم لا تفقوا  
فى حقى كما وقفتم قبل هذا و لا تصغروا قدر ربكم الحميد العلى الاعلى يا قوم ان تعرفونى فتعرفونى و ان لم  
تعرفونى انا اعرفكم نفسى التى كونت من نور الامر النازلة من خزانة العليا انا الورقة المطهرة الطاهرة الابهى انا  
التى قد شهد ربى فى حقى و شهد بهذه ملائكة السما يا قوم اختصر لكم فى المقال لضيق المجال و على ربى اتوكل  
انه العلى المتعال قد تم صبرى و قضى امرى فاحضرونى باطاعة مولانى و موليكم ذكر الله العلى الاعلى جل ذكره  
عن وصف اهل الثنا فقد توجنى بتاج الكرامة و ادخلنى دارالمقامة و جعلنى من اهل السلامة و امرنى روى فداه  
بالعمل باقتضاً ما نزل من شجرة العلم التى لا تعطيل لها يا قوم اسمعوا ندائى فانى والله بحكم محب شفيق قوموا  
لنصرة موليكم و اسرعوا الى ارض الخا فان الله قد شبا فى هذا الارض ما شبا و ما ارى لغيره خلقا لابدو يا اخى  
الهادى الذى آمنت بربك قبل اقطع نظرتك عن اشارات الباطله و اسرع الى و لو كان حبواً على الثلج فان هذه غاية  
الامر لتصبغ نفسك الذى فترفى دينها اسمع و اطع فى امر ربك و لا تكفر بشركك معه احدا يا اخى المحمود و  
صفوة المعبود اسرع الى طرف حكم

--- صفحة ٣٦٤ ---

مولاك القديم فى ارض الخا فو ربك رب العرش و العمب ان امر قد قضى و نزل الالواح من سما القضا فى وصف  
فتى العربى المليح الراكب على ناقة الحمرا يا اخى اسرع يا سيدى لا تقف فان امر ربك الرحمن قد نزل و حكمه  
على عرش البيان استوى يا مولاي التقى النقى الزكى يا ايها الرضا فانظر ما ذا ترى من طلعة المشرقة الخضرا  
اقبل الينا و لا تخف انك انت الاعلى و الق ما بيمينك فانها حية تسعى و السلام من الرب الرحيم على كل اهل الولا

و التسليم بابى انتم و امى و طوبى لهم ان لم يقفوا فى حق الذى ظهر من سر الها طوبى ان خرجوا لنصرة مولاهم و سرعوا الى ارض الخاى رب ثبتهم و انصرهم نصراً عزيزاً و افتح لهم فتحاً يسيراً و اجعل لهم من لدنك سلطاناً نصيراً قل جا الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً توبوا الى الله رب العالمين و منها هو العلى الاعلى العظيم رب الجنودى را بندهايم كه تمامت مظاهر وجود را معبود مطلق است و موجود بر حق جز او نيست آن حقيقت الحقايقى را ستاينده ايم كه ابتهاج بذاتش باعث بر كشف اسرار وجود است و علت نمود هر نابود بزرگى او را سزاست و بس كه بحكمت بالغهء الهيهء خود در هر عصرى و زمانى در مجالى انسانى و عناصر روحانى جلوهء خاص فرمود تا بساط هدايت منبسط شود و اساس غوايت مرتفع گردد و چون بعلم الهى ميدانست كه اين جلوات صفاتى كه در مجلاى انبيا و اوليا فرموده بايست بجلوهء ذاتى تأكيد گردد تا اساس الله تايد شود و دين آسمانى تشييد پذيرد لذا بر زبان تمام مظاهر امر و عدهء روز قيام داده شده و تمام اديان نيز حسب الوعهء منتظر آن هستند و نظر باينكه بيان انبيا و اوليا مرموز است لذا هر كسى را فكرى بخاطر اندر و منظورى در نظر هر كسى را هوسى در سر و كارى در پيش اما همهء آنان چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند و از حق و

### --- صفحه ۳۶۵ ---

حقيقت بر كنار ماندند از اينرو امروز كه روز ظهور و يوم نشور است و قائم منتظر بقيام خود قيامت را آشكار ساخته است باز محتجبين در حجاب پندارند و از صراط مستقيم بر كنار محمود دهار كه از عرفاى عالمقدار است در كتاب مفاتيح المغاليق كه در علم حروف نوشتهاند در آخر كتاب بمناسبت وقت ظهور مهدى از رسول اكرم حديثى نقل ميكند كه ان لله خليفة يخرج فى آخر الزمان و قد امتلنت الارض جوراً و ظلماً فيملا قسطاً و عدلاً و لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله حتى يخرج هذا الخليفة من ولد فاطمة الزهراء و هو اقنى الانف اكحل الطرف و على خده الايمن خال يعرفه اسمه اسمى كنيته كنيته و هو شاب مربع القامة حسن الوجه و الشعر و يميت الله به كل بدعة و يحيى به كل سنة الى آخر الحديث كه در علامت قد و خد و چشم و بينى بيان شده دليل ساطع و قاطع است كه محبوب عالميان همين صبح حقيقت است كه امروز تنفس فرموده و الخلق عن معرفته لمعزولون و در همان كتاب و همان مقام از كتاب جفر كبير نقل نموده كه خرج رجل بمدينة قزوين اسمه اسم



النبي من الانبياء و ينادى باسم صاحب الزمان فى ليلة الثالث و العشرين من شهر رمضان فلا يبقى قاعد الاقام و لا قائم الاقعد يخرج فى شوال و وتر من السنين اما فى تسع او فى سبع او فى خمس او فى ثلاث او فى احد بيابيه بين الركن و المقام ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلا من النجباء و الابدال و الاخيار و كلهم شبان لا كهل فيهم فيكون دار ملكة الكوفة و بعد يظهر صاحب الزمان و روايت ديگر از ابن عباس کرده ان دنياكم هذه سبعة من اسابع الاخرة و انكم فى آخر يوم منه كما قال سبحانه و ان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون و در روايت ديگر جمعة من جمع الاخرة و ان لله تعالى فى كل سبعة نبياً بمعجزات قاطعة و براهين ساطعة لرفع اعلام دينه القويم و ظهور صراطه المستقيم و امروز

--- صفحه ۳۶۶ ---

همان الف است كه الف قد تمام اديان ظاهر شده فقط بايست دیده گشود و دید و السلام. " و نبذهء از اشعار منسوب بانجناب كه انتشار نیافته چنین است،

ايخفته رسيد يار برخيز از خود بنشان غبار بر خيز هين بر سر مهر و لطف آمد  
 ايعاشق زار يار برخيز آمد بر تو طبييت غمخوار ايعشتهء دل نزار برخيز  
 اى آنكه خمار يار دارى آمد مه غمگسار برخيز اى آنكه بهجر مبتلانى  
 هان مژدهء وصل يار برخيز اى آنكه خزان فسرده كردت اينك آمد بهار برخيز  
 هان سال نو و حيات تازه است اى مژده لاش پار برخيز ايضاً

ايعاشقان ايعاشقان شد آشكارا وجه حق

رفع حجب گرديد هان از قدرت رب الفلق

خيزيد كايئدم با بهأ ظاهر شده وجه خدا

بنگر بصد لطف و صفا آنروى روشن چون شفق

يعنى ز خلاق زمان شد اينجهان خرم جنان

روز قیام است ایمهان معدوم شد لیل غسق

آمد زمان راستی کجی شد اندر کاستی

آنشد که آن میخواستی از عدل و قانون و نسق

شد از میان جور و ستم هنگام لطف است و کرم

ایدون بجای هر سقم شد جانشین قوت و رمق

علم حقیقی شد عیان شد جهل معدوم از میان

بر کو بشیخ اندر زمان برخیز و بر هم زن ورق

بود ارچه عمری واژگون وضع جهان از چند و چون

هان شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق

--- صفحه ۳۶۷ ---

گر چه بانذار ملل ظاهر شده شاه دول

لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

ایضاً

هان صبح هدی فرمود آغاز تنفس	روشن همه عالم شد ز آفاق و ز انفس
دیگر ننشیند شیخ بر مسند تزویر	دیگر نشود مسجد دکان تقدّس
ببریده شود رشتهء تحت الحنك از دم	نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدّلس
آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات	آسوده شود خلق ز تخییل و توسوس
محکوم شود ظلم بیازوی مساوات	معدوم شود جهل ز نیروی تفرس
گسترده شود در همه جا فرش عدالت	افشانده شود در همه جا تخم تونس
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق	تبدیل شود اصل تباین بتجانس

## ايضاً

يا نديمى قم فان الديك صاح  
لست اصبر عن حبيبي لحظة  
بذل روحى فى هواه هين  
قاتلتنى لحظه من غير سيف  
غن لى بيتاً و ناول كاس راح  
هل اليه نظرة منى تباح  
تجمد القوم السرى عند الصباح  
اسكرتنى عينه من دون راح  
من بهانى فى غداة فى رواح  
راح روحى فى قفاه اين راح  
لم يزل هو فى فوادى لا يراح  
او يشأ يقتل له قتلى مباح

## ايضاً

در وصل تو ميزنند احباب  
چه شود گر بر تو ره يابند  
تا كى از حضرت تو صبر و شكيب  
در پس پرده تا بكى حسرت  
افتتح يا مفتح الابواب  
كم بقوا ناظرين خلف الباب  
طال تطوا فهم ورا حجاب  
ار هم نظرة بلا جلباب

## --- صفحه ۳۶۸ ---

از تو غير از تو مدعانى نيست  
سكروا فى هواى ثم صحوا  
از سببها گذشتهاند و حجب  
بنما آفتاب را بى ابر  
ما لديم سوا لقاك ثواب  
ما لهم من لدى سواك مثاب  
خرقوا الحجب و ارتقوا لاسباب  
بگشا از جمال خویش نقاب  
خشك مغزان شوند اولوالالباب  
تا بمانند عاقلان حيران

هوشیاران شوند مست و خراب

با خود آیند بیخودان هوی

لا عبیدیری و لا ارباب

بنده و خواجه در هم آویزند

ایضاً

بجمالت ای نکو خو بکلام باشد ایندل

بخیالت ای نکو رو بمدام باشد ایندل

که مسلسل از نظاره بهیام باشد ایندل

چه نموده بافسون بدل حزین پر خون

بحصار بزم کویت بمرام باشد ایندل

بجمال حسن رویت بتتار مشک مویت

بجلال و شوکت و فر بنظام باشد ایندل

چه بخوانیش بمحضر بریش بعز منظر

نشود دگر که سر خوش بغمام باشد ایندل

چه بجنب روی مهوش شدهام غریق آتش

بربا ز ما تو هم که همام باشد ایندل

بتلطف و تکریم بتعطف و ترحم

ز بلا خود چشانی بدوام باشد ایندل

چه ز ما سوی برانی ز خودش بخود رسانی

ز چه رو ثمرنیارد که بکام باشد ایندل

ز دلم شراره بارد که نسب ز نار دار دارد

---

از جمله قصائدی که بخط خود قره العین در طهران دیده شده که در پیش اهل بیت جناب سید محمد فتی الملیح بود در قصیدهء مطول که بردیف آمده مردف این بیت مذکور است: " شمس ابهی جلوه گر گردید و جان عاشقان \*\*\* در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده " و از ابیات آن قصیده هویدا است که چون مژده ظهور جمال اعلی را از شیراز استشمام نموده اند آن قصیده را در کربلا فرموده اند

ملا محمد نبیل زرنندی

--- صفحه ۳۶۹ ---

ایضاً

این چنین روا باشد طلعت بهانی را

ای صبا بگو از من آنعزیزهانی را

ابر لطف آنمحبوب رشحه رشحه میبارد	بر هیاکل مطروح محو سرهائی را
نسمهء عراقیش میوزد بسی روحا	زنده مینماید او هیکل سوائی را
باب رکن غربیش شد مفتوح ابواب	لطف او شده سائل اهل فتح طائی را
بابیان نوریه جملگی بیرون آید	از حجابهای عز بنگرید فائی را
طلعت مبین ناگه طالع از حجاب عز	مشنو ای عزیز من نطق لن ترانی را

ایضاً

چشم مستش کرد عالم را خراب	هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب
گردش چشم وی اندر هر نظر	می رباید جملهء اهل لباب
گو چه آید زین دل مجنون محض	کو زده در خیمهء لیلی قباب
خیمه آتش نشینان پر شرر	آتش با شعله زد در هر حجاب
گر نباشد نار موسی در ظهور	از چه کل محوند و اندر اضطراب
خواهم از ساقی بجامم طفحهء	تا بگویم با تو سرّ ما اجاب
هان نگر بر ما بعین باصره	تا ببینی وجه حق را بی نقاب
آمد از شطر عمانی در نزول	با تجلی رخی چون آفتاب

و از مشاهیر بابیهء قزوین ملا عبد الکریم ( میرزا احمد کاتب ) از معاریف علمای اصحاب و مستغرق در نشر امر بدیع ولادت و تربیت و تحصیلات علمیه اش در قزوین شد و در طبقهء فقها قرار گرفت و بواسطهء ملا تقی شیخی قزوینی در سلك علمای شیخیه منسلک گشت و در علم و فضل و تقوی اشتهار یافت ولی بتجارت پرداخته امر معاش را اداره کرد و در عین حال با علمای و امرا و محترمین معاشرت و موآنت داشت و در سال اول ظهور جدید در طهران بواسطهء ملا محمد معلم نوری فائز بایمان گردید و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش باین مضمون نوشت از علمای

که در بدایت امر ایمان آورد ملا عبدالکریم بود و او در زمان جناب شیخ از علما اصول معروف بود سپس شیخی و از پیروان جناب سید شد و وقتی که ملا جواد خوار واعظ نطق شیخی که صاحب مسجد و منبر بود جمعیتی گرد آورده با شوق و شغف بفارس رفت منجمله جناب ملا عبدالکریم پیاده بکرمانشاهان رفتند چه که توفیق نازل شده بود که از راه خشکی بیایند و آقا شیخ کاظم (سمندر) قزوینی بدین مضمون آورد که در بدایت امر حضرت اعلی چون آوازه ظهور بقزوین رسید ملا عبدالکریم با تنی دیگر برای سفر بشیراز و تشریف بحضور آنحضرت متفق شدند و هنوز آنشخص بصدد تهیه سفر بود که ملا عبدالکریم را زمام صبر و تحمل از دست رفت و مقداری نقود که از کسی طلب داشته بگرفت و گیوه پوشیده راجلاً منفرداً رهسپار شیراز گشت و چندان بسرعت ره نوردید که رفیق مذکور با آنکه سواره از عقبش شتافت تا شیراز باو نرسید و حاجی معین السلطنة تبریزی چنین نگاشت که ملا باقر حرف حی مکرراً گفت من ملا عبدالکریم را با اینکه از حروف حی نبود فاضل و سائر علمای بیان را باستثنای چند تن حتی اغلب حروف حی را مفضول دیدم و بالجمله چون خط نسخ را نیکو مینوشت در ایام شیراز تا آخر ایام اقامت اعلی مقیم شده کتابت نمود و گاهی در بیت خال فائز بحضور و لقا میگشت و در ایام اصفهان نیز حسب الامر بکتابت آیات و آثار پرداخت و او را برای احتیاط و حفظ از اعدا میرزا احمد خواندند و در فتنه خراسان حضور یافت ولی در هنگامه قلعه مازندران ورود نتوانست و در فتنه طهران بسال ۱۲۶۶ که منجر بشهادت شهدا

---

ملا عبدالکریم ابروانی از فحول اصولیین در حق جناب ملا عبدالکریم قزوینی چنین میگفت حیف از وجود ایشان که بابتی شدند من باحدی از معاصرین اجازه اجتهاد نداده و نمیدهم و اما بایشان میدادم.

**ملا عبدالحسین قزوینی**

سبعه گردید مورد حمله و هجوم اعدا و مأمورین دولت گشت و بمسجد شاه التجا برده متحصن شد و در آنحال جمال ابهی باو مکتوبی فرستاده اطلاع دادند که امیر نظام او را از امام جمعه طلبید تا دستگیر نموده بمجازات رساند و دستور فرمودند لباس خود را تبدیل نموده بقم گریخت و چون شهادت عظمی واقع شد بموجب دستور ابهی در طهران و قم و کرمانشاه متناوباً اقامت نموده مشغول بجمع و استنساخ آثار اعلی گردید و بلقب کاتب معروف شد و در محضر ابهی نهایت اخلاص و محرمیت یافته در امور مهمه بموجب دستور عمل کرد و یگانه کسی بود از ما بین جمعیت مؤمنین باسرار و رموز واقعات داخلیه این امر کمابینگی آگهی داشت چنانکه در بخش سابق و درین بخش کیفیت اطلاع و وساطتش را در دفن جسد مطهر اعلی در طهران و هم وساطتش را در وقوع مراسلات محرمانه مابین جمال ابهی و حضرت اعلی نگاشتیم و نیز کیفیت اطلاع و دخالتش را در اوضاع و احوال میرزا یحیی ازل در بخشهای لاحقه میاوریم و از آنگاه که برای تشریف بمحضر اعلی در شیراز از قزوین رفت دیگر بوطن برنگشته مستغرق دریای امواج امر بدیع شد و عیال و اطفالش بحال انتظار ماندند و برادرانش که از تجار محترم بودند همی سعی در مراجعتش نمودند و ثمری نبردند عاقبت یکی از ایشان آقا عبدالحمید نام بطهران رفت که ویرا راضی کرده بقزوین بیاورد و در آن اثنا فتنه عمومیهء بابیه سال ۱۲۶۸ افروخته گشت و هر دو برادر دستگیر شده بشهادت رسیدند و ملا عبدالکریم را بنوعی که در بخش لاحق میاوریم توپچیان ناصر الدین شاه پاره پاره نمودند .

دیگر از مشاهیر بابیهء قزوین خانوادهء فرهادی بودند و حاجی اسد الله فرهادی تاجر متدین و محترم از جماعت شیخیه در فجر ظهور فانز بعرفان و

--- صفحه ۳۷۲ ---

ایمان شد و چون بنات اربعهءش را با ابنا اربعهء برادر مهترش حاجی الله ویردی فرهادی که قبل از اشراق انوار بدیعه وفات کرد ازدواج داد عانلهء واسعه فرهادیه تأسیس یافت که غالباً در ظل این امر قرار گرفتند و بنام بابی مشهور شدند و خصوصاً ملا عبد الجلیل ارومیهء را بنوعی که در ضمن بیان احوالش نگاشتیم زنی از

خویشاوندان خود ازدواج نموده در خانواده خویش نگهداری کردند و نیز چون موكب قرّةالعين بطریقی كه نوشتیم از عراق عرب وارد قزوین گشت بپذیرائی و محفل آرائی و بذل مال و رعایت احوال پرداختند و چون بدین نام شهرت و در ایمان و عقیدت استقامت و شجاعت داشتند هنگام ورود مصائب و بلیات بر بابیه وقوع در مخاطر و مهالك بر ایشان مقدر و محتوم بود و در همان سنین اولیة این امر اعدا و اشرار قزوین سه نوبت بخانه حاجی اسد الله ریخته دست ظلم و ستم بر عاتله گشودند و اموال و اشیا یغما و تاراج نمودند نخست در واقعه قتل حاجی ملا تقی هجوم برده او را اسیر کرده بدر الحکومه کشیده بمحبس انداختند ولی برخی از بستگان و دوستانش بانوی متنفذه را از خاندان سلطنت كه بقرة العین ارادت و اخلاص داشت بشفاعت و حمایت برانگیختند و دخترانش بذل مال نمودند تا از محبس مستخلص شده بخانه در آمد و روزی نگذشت كه ملا محمد بن حاجی ملا تقی از استخلاصش خبر یافت و انبوهی از اشرار پر آزار را بفرستاد تا شبانه بر دیوار

---

حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی دامادش حاجی میرزا محمود در کشتی همسفر رب اعلى بود مراجعت بقزوین کرد جناب حاجی اسد الله از دیدن او مراجعت نمود باهل خانه خود فرمود بالارم گلین گلین صاحب کار اوذی دور کلب در جناب ملا عبد الجلیل ارومیة بامر مبارك در قزوین بجهت تبلیغ دو سال و نیم یا سه سال مخارجشان با جناب حاجی اسد الله

(آقا محمد جواد عموجان فرهادی)

---

--- صفحه ۳۷۳ ---

خانه بر آمده داخل شدند و آنچه از اثاثیه و اموال خواستند و یافتند غارت کردند و دختر کوچکش شیرین خانم زوجه آقا محمد جواد بن حاجی الله ویردی مذکور را كه حمل در شكم داشت لگد بر پهلو نواختند و جنین انداختند و او را با غلظت و شدت بدارالحکومه برگردانده محبوس ساختند و بالاخره بنوعی كه در بخش سابق نگاشتیم با محبوسین دیگر اسیراً مغلولاً بطهران کشیده در گوشه غربت زندان بشهادت رساندند آوردهاند كه چون خبر بمحضر نقطه اولی در سجن ماكو رسید بیانات و عنایاتی در حقش صادر فرمودند و مصائبش را باز



گشت بلیات حضرت رضا خوانده اعلی مراتب رضا را نسبت باو اظهار نمودند و نوبت سوم از غارت‌های خانه‌ء فرهادی موقعی بود که قره‌العین را از حبس خلاص کرده مخفیانه بسمت طهران در بردند و اما دخترانش همگی در قوت ایمان و استقامت نامدار شدند و دامادانش رشته‌ء تجارت بین قزوین و یزد ممتد داشته ذهاب و ایاب مینمودند و ارشد و اشهرشان آقا محمد هادی و آقا محمد مهدی و آقا محمد جواد بترتیب سن بودند ولی اکبرشان که آقا محمد رفیع نام داشت و غالباً در یزد اقامت مینمود تا آخر ایام حیاتش فانز بایمان بدیع نشد و بمعاندت با زوجه‌ء بابیهاش زوجات دیگر اختیار کرد و از او اخلاف و آثاری در این امر برقرار نماند و آقا هادی تاجری با ثروت و فتوت و شجاعت و کفایت بود و احباب و اعوان و فرمانبرداران بسیار در قزوین داشت و همینکه در آغاز ظهور بشعه‌ء ایمان بر افروخت با تمام همت و مقدرت بنصرت قیام

---

سبب آشنائی جناب طا با خانواده‌ء فرهادی که بواسطه شیخی بودن و جناب طا در خانه آقا رضا تیرگر که جزئی نسبت با حضرت طا داشتند و جناب حاجی اسد الله میرزا جواد ولیائی را بشیراز فرستاد و عیالاتش را در قزوین نگاه داشتند.

**(آقا محمد جواد عمو جان فرهادی)**

---

--- صفحه ۳۷۴ ---

کرد و زوجه‌ء محترمهاش خاتون جان خاتم اکبر بنات حاجی اسد الله نیز در قوت ایمان همتای شوهر بود آورده‌اند که آقا هادی بعزم نصرت در رکاب صاحب الامر دستگاه شمشیر سازی در خانه‌ء خویش تهیه نمود و جمعی از مؤمنین را از سیوف صارمه ذخیره داد و نوبتی جناب وحید دارابی و جمعی مجتمع شده شمشیرها را امتحان همی نمودند و وحید که بازوی پر نیرو داشت برای امتحان شمشیر بر درخت میانداخت و بیک ضرب دو نیم میساخت و آقا هادی در هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکر الله الاعظم را بادر بایجان میبردند با استعداد و اسلحه نیم شبی خویش را در میانج بانمظلوم رساند و اجازت طلبید که از چنگ ظالمین غافلین مستخلص سازد و آن بزرگوار اجازت نداده ویرا از مبادرت بان عمل منع نمود و در حقیق دعا فرمود و او عودت بقزوین کرد و

ملا جلیل ارومیه مدت یکسال بخانهء خواهر آقا هادی اقامت داشته مجلس درس حقایق دینانی تأسیس کرده نشر معارف بدیعه نمود و مخارجش را حاجی اسد الله متحمل شد و چون قره العین بقرب قزوین رسید آقا هادی و جمعی دیگر باستقبال شتافتند و قره العین حین ملاقات با او چنین فرمود ما اصحاب را تا اینجا رساندیم حال پذیرانشان با شماست لذا آقا هادی منازلی تهیه نموده بمهمانداری پرداخت و حتی اغذیه میهمانها را در منزلش طبخ کرده خود با برخی از اعوانش بر ایشان برد و هنگامی که ملا تقی برغانی بهیجان غضب برافروخته طلاب مدرسه را برانگیخت بمنزل ملا جلیل ریختند گرفتار کرده بمدرسش کشیدند و اقدام بضرب و تعزیر نمود و خبر باقا هادی رسید بی تأمل برادر کهترش آقا محمد جواد و بعضی از اعوان پهلوان خود را همراه کرده بسوی مدرسه دویدند و برای اینکه در مدرسه از داخل بسته بود بر دیوار بر آمده از پنجره داخل شدند و آقا محمد جواد خود را بر پاهای ملا جلیل که بفلکه بسته چوب

#### --- صفحه ۳۷۵ ---

میزدند افکند و بانگ باعوان زد که بلندش کنید و بچاکی ملا جلیل را سر دست و دوش گرفته از مدرسه خارج شده بخانهء خویش برده محافظت و حمایت و رعایت کردند و این موجب شد که واقعهء قتل ملا تقی رخ داد و ناچار همه گمان بردند باقدام آقا هادی شد و بخانه ریختند ولی او را نیافتند و حاجی اسد الله را بنوعی که نوشتیم در حال بیماری و نقاهت گرفتار کرده بازوان بسته بدار الحکومه کشیدند و آقا هادی را خواستند و از طرفی دیگر آقا مهدی را نیز دستگیر کردند و اما آقا هادی با لباس مبدل خود را از انظار اعدا و اشرار مخفی داشته بصدد استخلاص قره العین بر آمد آوردهاند که انبوه اعدا و گماشتگان حکومت شبی آقا مهدی را در پای تخت داروغه بفلکه بسته چوب میزدند و مسکن آقا هادی را از او جويا بودند در آنحال آقا هادی ریش خود را تراشیده و لباس ساربانی در بر کرده حاضر شد و با لهجهء اهل یزد از مباشرین ضرب جويا گشت که این شخص کیست و چرا او را آزار میکنید گفتند برادرش حاجی ملا تقی را کشته پنهان شد و او محل اختفایش را نمیگوید آقا هادی گفت این بیچاره را نیازارید که من دو روز پیش ازین قافله را یزد روان دیدم و آقا هادی نامی از اهل قزوین با آنان روانه یزد بود و باید همان باشد که شما طالبید و بالجمله آقا هادی چندی در قزوین پنهان

شد و بطهران رفت و زوجهء محترمهء مذکورهاش که مانند شوهر از اخلاص کیشان خاص قره العین بود و غایت ارادت بمحضر اقدس ابهی داشت داماد خود حاجی حسن زرگر و هم کریم خان مافی متخلص ببهجت را که از بابیان شهیر دلیر بودند بطهران در محضر عزّ ابهی فرستاده الحاح نمود که باستخلاص قره العین بذل توجه فرمایند و عاقبت چنانکه در بخش متقدم نگاشتیم آقا هادی مخفیانه بقزوین در آمد و در ظلمت شب قصد دخول بخانهء خود نمود و باحتیاط اینکه از صدای در همسایهها نفهمند از طرف کوچه بر دیوار خانه

### --- صفحه ۳۷۶ ---

بر آمده داخل شد و چون اهل خانه تصور سارق کرده خواستند هیاهو بلند نمایند خویشتن را شناساند و تفصیل احوال گفته قصد خود را بیان نمود و اظهار داشت که یکنفر باید بنوع احتیاط مرقومهء جمال ابهی را بقره العین برساند لذا زوجه اش تبدیل لباس کرده بصورت خادمهء رخت شو بخانهء آنجناب رفته خود را بحجرهء مسکونهء وی رساند و مکتوب را از دریچهء نزد وی انداخت بنوعی که کسی از اهل خانه ملتفت نشد و گرچه پدر و شوهر دو تن مستحفظ بر آنجناب گماشتند و شب و روز مراقبت میکردند که بابیه مرابطه و مراوده نکنند و او را نربایند ولی در آن موقع چشمشان بخواب بود و قره العین خاتون جان را شناخته آهسته گفت برو آمدم و آقا هادی خانهء را در قرب جوار خود متعلق بحسن نام نجاری از دوستانش مهبیای برای توقف آنجناب ساخت و ولی نام میوه فروش دلاوری از رفقاییش را که بنام قلی خواند با سه اسب و سلاح آماده در محل مصلی بیرون بلد نگهداشت و خود در گوشهء از کوچه منتظر شد و همینکه آنجناب از خانه بیرون خرامید ویرا بخانهء آقا حسن مذکور برده ساعتی بیارمیدند و در آنوقت بستگان قره العین خبر یافتند و با انبوه طلاب مدرسه و جماعت اشرار بخانهء حاجی اسد الله ریختند هر چه یافتند بر بودند حتی درختها را از بیخ برکنند و چون قره العین را بدست نیاوردند بهر سوی بلد شتافتند و بدروازها رفته دروازه بانها را امر اکید دادند که احدی از شهر خارج نشود تا آنجناب گرفتار گردد ولی در عین آن احوال آقا هادی قره العین را از برج شهر بخارج رسانده سوار بر اسب باد پیما شده هرسه بسرعت تمام راندند اشرار در خانهء فرهادی شرارت همیکردند تا آنکه برخی از زنان محترمه بشاهزاده

خانم مذکوره دخت محمد علی میرزا بن فتحلی (\*فتحعلی) شاه که از ارادت کیشان قره العین بود اطلاع دادند و او از حکمران خواست تا صادق خان نام اجودان را با

--- صفحه ۳۷۷ ---

جمعی سرباز بخانهء فرهادی فرستاده اشرار را بیرون راندند و بالجمله همینکه آقاهادی بدستیاری زوجهء محترمهاش موافق دستور جمال ابهی قره العین را از حبس و خطر نجات داده شبانه از قزوین در آورده بسمت اشتهارد برد و پس از توقف ایامی و اختفا چندی در قریه آخراامر بطهران رساند و بحمایتش قیام نمود و در موکبش ببدشت رفته بخدمت و نصرتش علم افراشت و از آن پس آقاهادی مفقود و فدای نشر این امر گردید و زوجهء مذکورهاش بعد از واقعهء شهادت عظمی سالها حیات داشت و آقا محمد مهدی که زوجهء صاحبه خانم بنت دیگر حاجی اسد الله بود بنوع مذکور در فتنهء قتل حاجی ملا تقی گرفتار و چندی محبوس شد پس بشفاعت بعضی خلاصی یافته در وطن اقامت داشت و از مخاطر و مهالك سنین شدیده محفوظ ماند و برادر کهنترشان آقا محمد جواد (عمو جان) در فجر طلوع این امر شانزده ساله بود و با برادرش آقاهادی مذکور اتحاد و در خدمات و اقدامات اشتراك داشت و در اجرا اعمال دینییه استقامت و ثبات ورزید و موقعی که قره العین دستور کسر حدود باحباب داد و حاجی اسد الله اطاعت نمود آندو برادر استنکاف ورزیدند و بنوع شدت مضادت کردند و چون گاهی غذای مطبوخ از خانهء حاجی برای آنجناب میفرستادند نوبتی خادمهء خانه کاسهء آتش میبرد و در خارج خانه با آقا محمد جواد تصادف کرد و او از جهت تعصب کاسه را گرفته خادمه را زد و حاجی اطلاع یافته ویرا دو سیلی بر صورت نواخته تأدیب نمود و این سبب شد که آقا محمد جواد از عمو تعرض کرده فی الحال بصوب یزد شتافت و سه یوم بعد از آن واقعه قتل حاجی ملا تقی واقع شد و چون آقا محمد جواد بیزد نزد برادرش آقا محمد رفیع سابق الذکر رسید آقا محمد رفیع بدو گفت که تجار از قزوین اخبار عجیبه راجع بقتل حاجی ملا تقی و گرفتاری قره العین و عمو و سائر بابیه

--- صفحه ۳۷۸ ---

نوشته اند آیا کیفیت واقعات چه بود و تو چگونه آمدی او در جواب گفت که تا من در قزوین بودم چیزی از این امور واقع نشد و بالجمله آقا محمد جواد مدت شانزده ماه در یزد اقامت کرد پس بقزوین عودت نمود و لدی الورود او را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیدند و محبوس نمودند و میرزا بزرگ نام از دوستان آنخانواده شفاعت و ضمانت نمود و حکمران آقا محمد جواد را تسلیم وی داد و چهار ماه در خانهاش بماند تا صورت استشهادی بر برانت از ارتکاب خلاف در خصوص قتل حاجی ملا تقی تمام کرد و از طهران فرمان استخلاص رسیده آزاد گشت ولی از جهت تعرض اهالی دیگر اقامت و تجارت در وطن نتوانست لذا با آقا فیض الله از بابیان قزوین قراری گذاشته بقصد اقامت و تجارت بزنجان رفتند و سکونت گرفته بتجارت پرداختند و چندی نگذشت که بین اهالی بنام این امر شهرت یافتند و عاقبت در حدود سال ۱۲۶۷ بتحریر و تهییج اعدای قزوین حکمران زنجان ده تن گماشته با فرمانده و میر غضب فرستاده هر دو را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیده در زندان بکند و زنجیر انداختند و اموال و اشیا بغارت بردند و بعد از چندی بموجب شفاعت بعضی از تجار مبالغی نقود از ایشان گرفته مستخلص ساخت و آنان بقزوین عودت کرده کما فی السابق اقامت و اشتغال جستند و زوجهء محترمه اش شیرین خانم که کوچکترین دختران حاجی اسد الله بود و تمامت عائلهء فرهادی عموماً مخصوصاً نسوانشان از اخلاص کیشان قره العین بوده در خانهء خود بمحضر و عظم و افادهء آنجناب مجتمع شده استفاده نمودند و برای این امر دچار تعرضات و بلیات گوناگون گشتند آوردهاند هنگامی که آقا هادی قره العین را از قزوین بدر برد و طلاب مدرسه با اشرار بخانهشان ریخته غارت کردند و تعرض باهل خانه نمودند آنان خانه را گذاشته ببقعهء امام زاده احمد که از مخروبهای شهر بود پناهنده گشتند و مدت چهار ماه برای حفظ خود صغاراً و کباراً در آنمخروبه بسر بردند

--- صفحه ۳۷۹ ---

و بصورت فقر و تکدی خود را نگاهداری نمودند و بعداً که بخانه قرار گرفتند پیوسته اشرار حمله و هجوم برده سب و لعن همی کردند و آنان را بحمامهای بلد راه ندادند و پس از مدتها نوبتی بگرمايه دور از خانه برای شستشو رفتند و بعضی از اعدا خبر یافته بحمامی گفتند که حمام بورود فرهادیهای بابی ناپاک شده دیگر

مسلمانان بانجا نخواهند آمد لا جرم حمای متعصب جاهل حکم بعمل حمام داد که بزنی و بیرون کنی و آنان  
نگهای درشت حمام را تاب داده بقوت و شدت بر صغیر و کبیرشان همی زده از گرمابه بیرون راندند و با همه  
این مصائب و بلیات فرهادیها صبر و استقامت ورزیدند و نامشان مشهور و بایمان بدیع معروف گردیدند و  
اخلاف و اعقاب برگزیده از خود بر جای گذاشتند

و دیگر از بابیان مشهور قزوین حاجی شیخ محمد (نبیل) والدش که تاجری متدین و محترم بود در اواخر  
عمر مجاورت اعقاب مقدسه عراق عرب اختیار نمود و حضرت باب را در حال ادای زیارت مکرراً دیده منجذب  
خصال و احوالش گردید و در چند سالی بعد چون اظهار امر در شیراز شد و اصحاب بنشر و ترویج قیام کردند  
پسر نیک اخترش حاج شیخ محمد که نیز تاجری متدین از طائفه شیخیه بود فائز بعرفان و ایمان بدیع گشته  
بتبلیغ عشیرت اقریبین خود همت نهاد و بعضی ایمان آوردند و برخی در شک و تردید ماندند و برادرش انکار و  
اعراض نمود و در آن اثنا والد بعزم بازدید پسران و خاندان بقزوین آمده اوضاع و احوال مذکور را مشاهده نمود  
و مصدر امر و صاحب ندای را شناخت و مکرراً در حین مکالمه و مناظرهشان اینعبارت گفت اگر صاحب ندای همان  
سیدی است که من در کربلا دیدم الحق و الانصاف آنچه گوید صدق است و هر چه ادعا نماید بجا است و معدنک  
برای شدت تعلق بعقاید و عوائد موروثه فائز بعرفان و ایمان جدید نشده

--- صفحه ۳۸۰ ---

در گذشت و پسرش حاجی شیخ محمد در شمار معاریف بابیه قرار گرفت و در قزوین و لاهیجان و تبریز مرکز  
تجارت و با اعظام اینطائفه معاشرت داشت و در ایام اقامت رب اعلی در تبریز و ماکو و چهریق مکرراً تشرف  
حضور یافته بخطاب نبیل مفتخر گشت و توقیعات عدیده بنامش صادر و باجرا دستورهایی مبارکه قادر گردید و  
هنگامی که در قزوین فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و افساد  
کردند تا حکمران تبریز ویرا بموجب حکم میرزا احمد مجتهد دستگیر کرده ضرب و زجر نمود ولی بالاخره باخذ  
نقود و وسائل اخری مستخلص و رها کرد و حاجی شیخ محمد از سائر مخاطر و مهالك بابیه بیرون و محفوظ

ماند و بالاخره در فتنهء عمومیه سال ۱۲۶۸ هـ . ق نیز بواسطهء صرف مال و شفاعت بعضی از خطر تعرض حکومت امان یافت و شرح مال او و خاندان سعادت احوالش و نیز برادرش مشهدی محمد رحیم را در بخش ششم مینگاریم .

و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید باستماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیهء مصدق مؤمن شده ایمان خود را بوی اظهار داشت و ملا جلیل باو گفت ایحاجی در این امر بدیع شهادت بلسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای بشهادت فی سبیل الله است و تا بمقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بابی بودن نتوانی کرد اینک بخانه رو و بفراغت حال و خیال دمی تفکر کن که چون ساعت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زنند و تو را مخیر بین تبرّی و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند در چنین حال

### --- صفحه ۳۸۱ ---

اگر فتور نیاورده بلیات را بجان خریده بر عقیدت ثابت مانی بابی هستی و الافلا و حاجی بخانه خود رفته تا سحر خوابید و با خدا مناجات نموده همی تفکر و تأمل در حال و مال کرد تا در سحر حالت انقطاع عما سوی الله و رضای بشهادت فی سبیل الله در جان و وجدانش پدید آمد و صبح با نهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بابیه داخل گشت و از مشاهیر مخلصین در شمار شد و برخی از قول وی چنین حکایت آوردهاند که چون حضرت ذکر الله الاعظم را بعزم آذربایجان میبردند از قزوین برای درك محضر مبارك از عقب شتافتم و بهر منزل که رسیدم سواران دولت آنمظلوم را بمنزلی دیگر نقل داده بودند لاجرم همت بر سرعت در سیر گذاشتم و خویش را رسانده بمأمورین نقودی داده و بحجرهء که حضرت سکون داشت در آمدم تحیت گفته رسم آداب بجای آوردم و اجازهء جلوس فرمودند نشستم مشغول بتناول چای بودند و از جهت ممانعت و مراقبت غلامان احتیاط نموده تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده بظرف چای نیم خورده نگریسته آرزو بدل گذراندم که کاش از سور خویش بمن کرم مینمودند و فی الحال با اشارهء بمن اجازت دادند تا بیاشامیدم

و نیز با اشاره امر بعودت بقزوین فرمودند لا جرم با قلب بریان که در سر لعن بر ظالمان مینمودم بقزوین برگشتم و حاجی نصیر بعد از آن مدت العمر دچار تعرض و جفای اعدا گشت نخست هنگام شداند بر بابیه‌های قزوین که از جهت قتل ملا تقی برغانی رخ داد مورد حمله و هجوم اشرار گردیده اموالش بیغما رفت و از وطن فراری و متواری شد تا در مشهد تحت اوامر حضرت قدوس و جناب باب‌الباب بنصرت قیام کرد و سپس در بدشت حاضر بوده دربان باغی شد که جمال ابهی اقامت داشتند و بعد از انقضای امور بدشت و نیالا بموکب باب‌الباب پیوسته تحت رایات سود بمازندران شتافت و با کمال اخلاص

### --- صفحه ۳۸۲ ---

و استقامت بنصرت و جانفشانی پرداخت و از قول او حکایت کرده‌اند که در آغاز امر ارادت و عقیدت بجناب باب‌الباب داشتیم چه که حامل علم الهی و اول من آمن و نخستین حرف حی و باب حضرت باب بود ولی بعد از چندی روزی مشاهده کردیم که حضرت قدوس بر صدر مجلس قرار گرفته اصحاب در محضرش رده بسته ایستاده اند و آنجناب نیز دست ادب بسینه نهاده بر خدمت قائم است و امواج آیات و کلمات بدیعه از لسان گهربار قدوسی نازل بود از آنوقت دانستیم که قوه عظیم و جلوه کریمی دیگر نمایان گشت و نیز میگفت در ایام شدت محاصره قلعه مازندران و عسرت بر اصحاب روزی در خرجین و زاد سفرم تجسس کردم چشمم بمغز بادامی افتاد و با همه گرسنگی که طاقتم را طاق کرد اولی دانستم برای حضرت قدوس برم پس آن یکدانه مغز را بحریری پیچیده بمحضرش رساندم و نبیل زرندی ضمن شرح واقعات قلعه مذکوره چنین نوشت در ایام تنگی قلعه یکعدد بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوکب درّی افق قزوین بود حلیب آنرا جهت طلعت حبیب ترتیب میداد که چند قاشق چای خوری میل میفرمودند و ما بقی را بجهت اصحاب میفرستادند که هر يك يك قاشق چای خوری میل میفرمودند و بالجمله حاجی بنوعی که در بخش سابق آوردیم از چنگ مهاجمین قلعه مستخلص شده بقزوین مراجعت نمود و بتجارت مشغول گشت تا چون فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸ رخ داد خسرو خان حکمران قزوین ویرا دستگیر کرده بحبس انداخت و او بصرف مبلغی از اموال خود از خطر قتل که برایش مهیا بود محفوظ و مصون ماند و باز مشغول بامر تجارت شد و با اینکه در جریان وقایع مذکوره قسمت عمده از سرمایه‌اش تلف



گشت سرمایه از نو فراهم کرده در قزوین و لاهیجان خصوصاً بتجارت ابریشم پرداخت و تتمه احوال حاجی را در بخش ششم میاوریم و برای وی توقیعاتی از قلم اعلی صادر که بعنوان هو الانصر الانصر افتتاح یافت.

--- صفحه ۳۸۳ ---

دیگر از معاریف بابیه قزوین حاجی میرزا محمد تاجر امتعه و اقمشهء منسوجه بود و در اوائل نشر این امر فائز بایمان گردید و شهرت بنام بابی یافت و چون فتنهء قتل حاجی ملا تقی برخاست مورد هجوم اعدا واقع شده ناچار بحاجی سید تقی مجتهد که همسایهءش بود و مراوده و آشنائی داشتند خواست پناهنده گردد و او احتیاط کرده ذکر عذری نموده اجازهء ورود بخانه خود نداد و حاجی بیکی دیگر از همسایه ها ملتجی و چند روز مختفی گشت و برای دفع خطر محتمل ببقعهء شاهزاده حسین تحصن جست و چندان بماند تا فتنه ساکن و آرام شد آنگاه بخانهء خود برگشته بشغل خویش مشغول گردید و باینحال تا دو سال بعد از واقعهء شهادت عظمی بود و همینکه فتنهء عمومیهء طهران برخاست حاجی یقین کرد که گرفتار شده دچار چنگال عذاب میگردد لاجرم از قزوین بهمدان و محال کرمانشاه گریخته پنهان و متواری گشت و عاقبت در کرمانشاه بیمار شده وفات یافت و از او خاندان و اسمی بر جای ماند که در بخش ششم میاوریم.

دیگر از اعظم بابیه قزوین آقا سید عبد الهادی بن حاجی سید صادق مجتهد در شیراز درك لقا حضرت باب اعظم نموده فائز بایمان گردید و حسب دستور آن بزرگوار بعراق عرب رفته اقامت نمود و بنشر آثار و هدایت اخیار پرداخت و باتفاق جناب طاهره و اصحابش عودت کرده در طهران سکونت گزید و با معاریف اصحاب و احباب معاشرت جست لکن در واقعات و فتن واقع نشد و پس از شهادت کبری سالها حیات داشت و تتمهء احوالش را در بخش ششم می نگاریم.

و نیز از معاریف بابیان قزوین ملا جعفر ولادت و نشو و نمایش در رودبار

--- صفحه ۳۸۴ ---

سکونتش در قزوین و از علما و وعاظ شیخیه بود و ایامی در کربلا بخدمت سید رشتی رسیده استفاضه نمود و کراراً با حضرت باب اعظم و جناب باب الباب و بسیاری از اصحاب ملاقات کرد و در قزوین بواسطه ملا عبدالجلیل ارومیه مطلع از امر بدیع گشت و بمطالعه آیات و بینات و مصاحبت با مؤمنین مؤمن و موقن گردید و پس او واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بنام بابی شهرت یافته از وعظ و منبر باز ماند و اقامتش در قزوین مشکل شد لذا بسمت لاهیجان مهاجرت کرد و سالی چند در مدرسه اکبریّه آن بلد توقف داشته تدریس مقدمات علوم عربیه نمود و در لنگرود نیز سالها اقامت گزید و در آنحدود بذر عقائد و معارف امر بدیع باشید موجب هدایت جمعی گشت و ما در مواضع عدیده این کتاب مطالبی را نقل از رساله استدلالیه و تاریخچه که بخطش باقی و موجب شهرتش میباشد ثبت نمودیم و ملا قنبر عم ملا جعفر و ملا تقی ابن عمش نیز از اهل رودبار و از علما و وعاظ شیخیه ساکن قزوین فائز بایمان بدیع شدند ولی در سالهای اول این امر از جهان رفتند و ملا عبدالحسین واعظ شیخی رودباری ساکن قزوین نیز همتای آنسه بوده نوبتی برای اینکه از شرب قلیان ابا کرد و بابیه باین علامت شناخته میشدند بامر حاجی ملا تقی برغانی گرفتار و مضروب گردید و چندی بعد در واقعه قتل حاجی او را نیز متهم و دستگیر کردند ولی خلاصی و رهائی یافت و بمشهد خراسان شتافته با باب و اصحاب مرافقت و مساعدت نمود و بالاخره در موکب آنجناب عودت کرد ولی در بین طریق بیمار شده بقزوین برگشت و اقامت در وطن برایش میسر نشده ناچار بگیلان هجرت کرد و در قریه بالفجان از قرا لاهیجان اقامت گرفت و بعد از وقوع شهادت عظمی سالها در قریه مذکوره بشغل تعلیم اطفال پرداخت و بپرتو انوار بدیعه میدرخشید و جمعی را باین امر تبلیغ کرد لاجرم بنام بابی شهرت

--- صفحه ۳۸۵ ---

یافت و جمعی از متعصبین بصدد قتلش بر آمدند و قبری حفر کرده خواستند زنده بگور کنند و برخی دیگر بموقع رسیده نجات دادند و ناچار بوطن خود عودت کرده در خانهاش بتعلیم اطفال اشتغال جست و تتمه احوالش را نیز میاوریم .

دیگر از مشاهیر بابیه قزوین اخوان اربعه کربلانی محمد حسین و آقا محمد صادق و حاجی حسن و آقا علی زرگر در اوائل نشر این امر از مؤمنین شده تحمل تعرضات و بلیات از معرضین نمودند نوبتی مردم بازار باقا محمد صادق و کربلانی محمد حسین مکالمه در خصوص دین و عقیده کرده هجوم برده نزد حکمران کشیدند و چوب وافر زدند و حاجی حسن و آقا علی را کند و زنجیر نمودند و آنان سالیانی بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشتند و تتمه احوالشان را در بخش شش میاوریم .

دیگر از مشاهیر بابیه قزوین کریم خان مافی ابن عم حسینقلی خان نظام السلطنه مشهور از طائفه اهل حق مردی محترم و فاضل و خوش خط و شاعر بود و بهجت تخلص مینمود و با جناب قره‌العین ایام توقیف بخانه کلانتر طهران مراسلهء منظوم مستمر داشت و در طهران بشرف لقباً ابهی رسیده ارادت ورزید .

و دیگر کربلانی لطفعلی حلاج از بقیه السیف قلعه مازندران بود که در فجر ظهور بشیراز شتافته مشرف بلقا و ایمان گشته مراجعت بقزوین کرد و عاشقانه نشر فضائل و آثار نمود و شهرت یافته مورد تعرض اهالی گردید و بالاخره میرزا نصر الله کدخدا تعرض و تشدد کرده ویرا هدف ضرب و آزار ساخت تا تبرّی از ایمان و عقیدت نماید و چون ثبات و استقامت ورزید چندان ویرا زدند

#### --- صفحه ۳۸۶ ---

که جان تسلیم کرد و خواهرش مؤمنه عالمهء ناطقهء مطلعهء بر تفسیر قرآن و احادیث و اخبار بود و اغلب اوقات در خانه حاجی ملا صالح میزیست و با جناب ظاهره در ایام آزادی و حبس در قزوین مرافقت و مشارکت نمود و اشعار آنجناب را خصوصاً غزلی که مطلعش این است هله عاشقان بشارت که نمائد این جدائی برسد زمان دولت بکند خدا خدائی در حفظ داشته پیوسته میخواند و او را مطلع تقدیس میشناخت .

و نیز از بابیان شهیر قزوین کربلانی محمد حسن فتی بود که قسمتی از احوالش ضمن مندرجات بخش سابق و این بخش مسطور است و همت علی خان سرکردهء ایل جلیلوند از طائفه اهل حق که عائلهء در این امر بر جای گذاشت و حاجی عزیز خان و برادرش هاشم خان بزرگ طائفهء دیگر از ایل کرد و مشهدی علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی ارباب تاجر و آقا سید اسمعیل کدخدا و میرزا کلبعلی و میرزا نظر علی و آقا میرزا عبد الله و

آقا فیض الله و آقا عبدالصمد و درویش صادقعلی و حاجی محمد حسن تاجر جباری و حاجی ملا محمد علی لهادی و کربلانی عبد الله و کربلانی آقا بزرگ چیت ساز و پسرش کربلانی محمد تقی و غیرهم که شرح احوال برخی از ایشان و اعقابشان را در بخش ششم میاوریم و در بخش سابق ضمن اوضاع قلعهء مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعهء طبرسی مازندران بشهادت رسیدند و بالجمله چون قزوین ملتقای خطوط فارس و خراسان و مازندران و عراق و آذربایجان است و اصحاب در طریق ذهاب و ایاب برای درك زیارت حضرت نقطهء اولی و برای ورود بقلعهء مازندران و غیره از آنجا عبور کرده گهی اقامت مینمودند و جمعی از حروف حی و مهمین مانند جناب ملا حسین باب الباب و آقا سید یحیی وحید اکبر و ملا شیخعلی عظیم و ملا

### --- صفحه ۳۸۷ ---

جلیل و ملا یوسفعلی و غیرهم غالباً برای ملاقات احباب قزوین مکث و توقف کردند و برخی از مشاهیر علمای شیخیه مانند حاجی میرزا عبدالوهاب و حاجی ملا علی منتفذ و ریاست مدار بودند و حمایت ازین امر نمودند قزوین مرکزی خطیر برای جمعیت و قوت بابیه واقع شد ولی فتنی چند در آنجا رخ داد که مانع سرعت بلکه موجب وقفه گشت نخست اعراض ملا جواد ولیانی واعظ شیخی شهیر بود که در آغاز وصول خبر ظهور حضرت باب بقزوین اطلاع بر حالات یافته آیات مطالعه نموده وجد و نشاطی گرفت و در وطن درنگ نکرده بموجب عقیدت و آمالش که خروج امام محمد بن الحسن العسکری نزدیک شده و حضرت باب مردم را باجماع

---

از جمله بابیان قزوین در قلعه طبرسی ملا حسن کله درهء بود و خود را مستخلص نموده بلاهیجان رساند و در آن ایام از سکنهء بلدهء مذکور مرتضی نامی از علما شیخیه که صاحب تصنیف و تألیف بود ازین امر اطلاع و حسن عقیدت و اقبال داشت و نوبتی از من رسالهء فروع رب اعلی را خواست نوشتم فرستادم که بمردی از اهل لاهیجان داد و پیوسته سعی میکرد اسباب فراهم آورده بقلعهء مازندران ملحق گردد و بمقصود نرسید در آنهنگام ملا حسن مزبور با وی ملاقات نموده برخی از حالات و کلمات و آیات جناب اول من آمن و آخر من آمن را باو گفت و مخصوصاً مقامات و اظهارات حضرت قدوس را برای وی حکایت کرد و او طاقت تحمل آنمسائل را نیاورده تغییر حال یافت و جناب مشهدی محمد رحیم برادر حاجی شیخ محمد نبیل که بوی حفادت می نمود

پیغامهای تنبه بخش فرستاد و حاجی شیخ محمد مذکور خود نیز بلاهجان رفت و نصیحت و اندرز گفت ولی سودی نبخشید و ملا مرتضی بر منبر بنای اعراض و ضدیت گذاشت و عاقبتش بمشقت و ذلت کشیده دچار مرضی شد که لا علاج پاهایش را بریدند.

( ملا جعفر قزوینی )

--- صفحه ۳۸۸ ---

در کربلا و نصرت امرش میخواند و البته تلافی بلیات وارده بر شیعه خالص یعنی شیخ احسانی و سید رشتی و اتباعشانرا از بالاسریها کرده و مخصوصاً مخالفین را بمجازات کامل رساند جمعی را با خود بکربلا برد و چون اطلاع یافت که در امر مذکور بدا شد و حضرت بعزم شیراز مراجعت فرمودند و اصحاب را با اجتماع در آن بلد امر نمودند لاجرم با جمع همراهم بشیراز شتافت و در آنجا مطلع شد که حضرت ذکر الله الاعظم برای تحفظ از هجوم اعدا در بروی خلق بسته محبین و طالبین را نهی از ورود فرمودند و همه را امر بمراجعه بجناب ملا حسین دادند و مقام بابیت را باو واگذاشتند از اینرو تزلزل و فتور در او حاصل شد و با تنی چند همدست گشته بمعارضت برخاست و مکتوبی را که آن بزرگوار در جواب سنوال برخی از احبا نگاشته بود بدست آورده مضامین مندرجه را فیما بین اعدا نشر داده محل اعتراض ساخت و مکتوبی از آنحضرت یافته نزد علما و حکمران سعایت و شکایت برده افتراها زد چنانکه ضمن شرح اوضاع شیراز برخی از مرقومات آن حضرت که اعمال ملا جواد و محرکینش را شمرده آنانرا سامری و عجل و او را خوار خواندند ثبت کردیم و بالجمله ملا جواد مراجعت بقزوین نموده رساله در رد آنحضرت نوشت و لسان طعن و اعتراض گشود و این امور موجب رخوت و فتور برخی گشت ثانیاً طلوع قره العین و تبعیت و ارادت شدید جمعی از رجال و نسبا قزوین نسبت باو و وقوع اختلاف نظر فیما بین احباب و مقاومت شوهر و عم و خویشان و نشر یافتن مفتریات سوء دربارهاش ثالثاً ردّ و سبّ و تکفیر مجتهد اعظم قزوین حاجی ملا تقی برغانی و سختیهایش نسبت بابیان و واقعه قتل او و طلوع فتنه قتل و نهب بابیان قزوین بود بنوعیکه منجر بقتل بعضی و فرار و اختفا سائرین گشت و معدنک پس از واقعه شهادت عظمی جمعی از مؤمنین در قزوین و توابع

از قبیل کله دره و غیرها بر جای بودند و بیان تتمه این احوال را در بخشهای بعد خواهیم نمود و از اماکن تاریخیه قزوین خانهء حاجی ملا محمد صالح مجتهد برغانی محل ولادت و تحصیلات و رشد جناب طاهره و خانهء حاجی ملا محمد تقی مجتهد محل زندگانی آنجناب با شوهرش ملا محمد و مسجد حاجی که در آنجا بدست بابیه کشته شد و مدفنش که بر سنگ لوحهء آن کیفیت واقعه منقور است و زیر پل محلی که ملا عبد الله شیرازی معروف بمیرزا صالح نیزهء خونین را بخاک پنهان نمود و نیز مقتل حاجی ملا ابراهیم محلاتی و ملا طاهر شیرازی در قرب رودخانه و مدفنششان در خارج بلد و نیز دارالحکومه که محل تعذیب جناب طاهره و احباب گردید و خانه فرهادیان بود که اجتماع بابیه میشد .

و حاجی ملا ابراهیم محلاتی مذکور تحصیلات علوم ادبیه و دینیه را اولاً در ایران و بالاخره در عراق و غالباً نزد شیخ احسانی و سید رشتی نمود و در کربلا اقامت جست و بوفور علم و عرفان و حسن تقریر و بیان و کثرت تقوی و عبادت و قوت روح و شهامت شهرت یافت و هنگامیکه ملا علی بسطامی بامر حضرت باب الله الاعظم در عراق بنشر دعوت بدیعه پرداخت مهتدی باین امر گردید و بملاقات قره العین استفاضه از افکار و معارف و آثارش منجذب گشته اخلاص و ارادت حاصل نمود و در جملهء اصحاب و اعوانش منسلک شده بنصرتش در نشر معارف بدیعه باقصی مایقدر و یمن برخواست و پیرو مذاق و روش او شده ملامت و شماتت و تعدی و جفای بسیار از متعصبین و معاندین تحمل کرد و در همه مواقع و اخطار در اقامت و

---

مثلاً سید محسن که سر حلقه فراشان و میر غضبان بود عمامه بر سر و عصا بدست بزنهاى احبای الهی ملاقی تکلیف کرده میگفتند شوهرهای شما از دین خارج شدند و شما طلاق لازم ندارید بهره که خواهید میتوانید شوهر کنید. (سمندر)

اسفار حمایت و نصرت او نمود و با علما شیخیه و فقها اصولیهء محاجه و مباحله کرده بدلائل علمیه و تأییدات غیبیه حقیقت امر جدید را ثابت و روشن ساخت و آنجناب چنانکه آوردیم در ایام توقف در همدان ویرا برای احتجاج با علما فرستاد و بیانیه حاوی دلایل و آثار بسیار باو داده مأمور داشت که اگر معارضین بحجت و برهان متینش قانع نشوند مباحله نماید و فصل حق و باطل را بید باسطهء الهیه واگذارد پس حاجی ملا ابراهیم در مجمع علما چنان با صراحت و بلاغت بیان و شدت و قوت عرفان و ایمان تکلم نمود و حقیقت مطالب شیخ و سید و عظمت آیات و بینات حضرت باب اعظم را مدلل و مبرهن ساخت که حضار عموماً غریق لجه رعب و حیرت شدند و خود را عاجز و زبون از اتیان بمثل آن مشاهده کردند ولی تعصب و غرور ایشانرا فرا گرفته بعناد و لجاج پرداختند و بمباحله نیز جرئت نکرده بتکفیر و تحقیر و شتم و لطم مبادرت نمودند و چندان با مشمت و لگد و چوب و غیره زدند و بیازردند که تمام بدن شکسته و متورم و خونین گشت و بیفتاد و مدهوش شد آنگاه او را رها کرده رفتند و او همینکه بهوش آمد خود را بمشقت تمام نزد قره العین کشاند و آنجناب از مشاهدهء حالش سخت متأثر شده مناجات با قاضی الحاجات نموده از اعدا شکایت کرد و در حق وی دعای خیر نموده رضایت از قوت ایمان و اخلاصش اظهار فرمود و چون بقزوین رفتند و حاجی ملا تقی مجتهد افراط در تعرض احباب و اعتراض و زشتگویی در حق شیخ احسانی و سید رشتی و خصوصاً دربارهء حضرت ذکر الله نمود حاجی ملا ابراهیم با شهادت تامه مداخله کرده اعتراضاتش را جواب گفت و با رد و ایراد ملا جواد خوار مقاومت سخت نمود و از تعدیات حاجی ملا تقی و پسرش ملا محمد نسبت بقره العین آشفته و متغیر شد و ایشان و بستگانشان و سائر دشمنان با او کمال عداوت اظهار کردند و چون واقعه قتل حاجی ملا تقی

--- صفحه ۳۹۱ ---

اتفاق افتاد باقدام ملا محمد بلا درنگ او را با میرزا طاهر شیرازی و شیخ صالح کریمی و حاجی اسد الله فرهادی و غیرهم دستگیر کرده در حبس و بند نهادند و سختی و جفا روا داشتند و هنگامیکه محبوسین مذکور را برای تحصیل حکم قتل از علما و شاه بطهران بردند از جهت سورت سرما و نبودن لباس کافی و از جهت قساوت و غلظت مأمورین غایت مشقات بمظلومین رسید و در ایام حبس در انبار طهران ملا محمد مذکور انواع جفا وارد

ساخته ایشانرا نزد علما و مجتهدین کشانده حکم قتل همی طلبید و چون عزیمت رجوع بقزوین شد حاجی ملا ابراهیم و میرزا طاهر را مخصوصاً از طریق برغان برد و رعایا را تحریک کرد تا باتش غیرت و حمیت برای حاجی ملا تقی افروخته شده انواع جفا را نسبت بایشان روا داشتند و بالاخره هر دو را بسال ۱۲۶۳ هـ . ق در قزوین بکمال سختی بدان طریق که در بخش سابق آوردیم مقتول و محروق نمودند آوردهاند که حاجی ملا ابراهیم پیوسته حدیث معروف بلوح فاطمه را در مواقع نقل اخبار دالهء بر علامات ظهور و ثبت حقیقت باب اعظم میخواند و بان اعتماد کامل داشت و چون بجملهء یقتلون و یحرقون میرسید آثار تأثر شدید از رخسارش نمایان میشد تا اینکه در واقعهء شهادتش جملهء مذکورهء از حدیث کاملاً صدق و تحقق یافت و شیخ طاهر شهید مذکور از اهل شیراز فاضلی با تقوی و تحقیق و واعظی فصیح البیان و منطقی از فنه شیخیه بود و سکونت در کربلا داشت و مانند حاجی ملا ابراهیم بواسطه جناب ملا علی بسطامی ایمان بحضرت باب اعظم حاصل نمود و عقیدت و ارادت بقرةالعین گرفت و در موکبش رهسپار ایران گشت تا در قزوین بشهادت رسید

و در قم حاجی میرزا موسی پسر دختر میرزا ابوالقاسم مجتهد شهیر صاحب قوانین الاصول از معتبرین علما و فقها در سفر حجت حیدر علی نامی باو خبر داد

#### --- صفحه ۳۹۲ ---

که قائم موعود در سنه هزار و دویست و شصت ظاهر میشود و بعد از عودت بقم اولاً بواسطه جناب ملا حسین بشرویه و ثانیاً بواسطه آخوند ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) بعرفان و ایمان جدید فائز گردیده در سمط علماً بیان در آمد و برادر خود حاجی میرزا محمد رضا را تبلیغ و هدایت کرد و برخی دیگر از اهالی نیز مانند میرزا محمد حسین متولی و غیره که اسماً و احوالشان در طی مندرجات بخشهای لاحقه مسطور میگردد بدخالتش در جمع محبین و مؤمنین در آمدند ولی چون در هنگامها وارد نشد از بلیات و مخاطرات محفوظ و سالها بعد از واقعهء شهادت عظمی برقرار ماند و تتمه احوالش را در بخش ششم میاوریم.



کاشان ارض الکاف و توابعش مقر جمعی از مشاهیر مؤمنین بود که یکی از اشهر و اعرفشان حاجی میرزا جانی ولادت و نشو و نمایش در شهر کاشان شد و پدرش حاجی محمد حسن معروف بپریا تاجری معتبر بود و دو زوجه داشت از یکی حاجی میرزا جانی مذکور و حاجی محمد اسمعیل (ذبیح) بظهور آمدند و از زوجه دوم حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا علی اکبر و دو دختر ولادت و رشد یافتند و میرزا جانی اکبر اولاد بود و در آن بلد تجارتخانه معتبری تأسیس نمود گویند پس از اطلاع و ایمان بواسطهء جناب ملا حسین باب الباب چنانکه در بخش سابق نگاشتیم شوق و وجدی شدید در او پدید گشت و نقش زیارت بیت الله بر ضمیر بسته از حجاج شد و در مکه زیارت حضرت رسیده مجذوب گردید و چون بوطن برگشت کرامات و خوارق عادات بسیار حکایت نمود و در سنین دیگر نیز چون جناب باب الباب از کاشان گذشت ملاقات و کمال ایمان و ایقان و انقطاع حاصل کرد و کیفیت مهمانداریش از حضرت و نیز رفتنش بعزم نصرت اصحاب قلعهء مازندران و گرفتاریش در آمل را نیز در طی مندرجات بخش سابق آوردیم و پس از

#### --- صفحه ۳۹۳ ---

آن شهوری چند در حدود مازندران مانده بعد از ختم امر قلعه در قصبهء عبدالعظیم اقامت جست تا آنکه گرفتاری عمومی بابیان بسال ۱۲۶۸ هـ . ق رخ داد و بنوعی که در بخش لاحق میاوریم بقساوت شدید کشته گشت و وصف کتاب تاریخش را که موجب شهرت بلیغهاش گردید در فهرست مدارک کتاب نمودیم و مدفنش در محل مقبرهء سید ولی در طهران بود و هنگامیکه بقعهء مذکوره را ساخته مرتفع نمودند سنگ قبرش زیر بنا ماند و شرح احوال اخلاف و اخوان و خاندانش را در بخش ششم میاوریم .

و بالجمله از آن برادران و خواهران و خویشان که جمع بودند خانوادهء اولیه بابیهء کاشان تأسیس گشت و در شب و روزی که حضرت ذکر الله الاعظم در خانه حاجی میهمان گشتند جمعی از اهل بلد مانند حاجی ملا هاشم و حاجی میرزا ابوالقاسم و حاجی سید محمود و آقا سید احمد و آقا میر عبد الباقی صباغ و حاجی محمد حسین نور و آقا محمد تقی نواب خال حاجی و بگم کوچک خانم خالهاش نیز فانز بایمان شدند و خانم مذکور

سخنور و مقتدر باقامه حجج و براهین بود مورد تعرضات و تعدیات بسیار از اهالی گردیده عاقبت مهاجرت باردستان کرده در آنجا وفات یافت و سپس متدرجاً بواسطه عبور و مرور علما اصحاب در شهر و توابع جمعی از طبقات مختلفه مانند حاجی ملا عبد الباقی و ملا باقر جفری و غیرهما منجذب باین امر گشتند در جمع بابیان قرار گرفتند و مخصوصاً سید بصیر هندی چنانکه ضمن شرح احوالش مینگاریم در قمصر و مازگان علم هدایت مرتفع نمود و حاجی سید ابراهیم پیشوای قریه و آقا سید عبدالرحیم و عده دیگر را مهدی ساخت و در شهر و معمورات تابعه جمعی را متنبه و بیدار نمود و در جوشقان عده بواسطه آقا محمد تقی نواب مذکور فائز بایمان گشتند و کثرت و شهرت یافتند از آنجمله ملا محمد جعفر عالمی صاحب

### --- صفحه ۳۹۴ ---

تقریر و بیان بود و بامر فلاحت اشتغال داشت و باقامه حجت و برهان جدید معروف گشت نوبتی خدام بقعه امام زاده ویرا گرفته نزد مقبره بدرختی بسته چوب بسیار زدند که تبری نماید و او ثبات و استقامت ورزید و چون خلاص شد لاعلاج از وطن مهاجرت نمود دیگر ملا رضا روضه خوان دیگر شیخ ابوالقاسم از اهل قریه مازگان بودند و نیز عمو باقر از جهت شدت تعرضات اهالی از جوشقان خارج شده پس از چندی ناچار برگشت و نیز در قریه وادقان جمعی از علما و غیرهم قبول این امر نمودند

و از جمله بابیان نامی کاشان آقا ابوالقاسم و آقا مهدی دو برادر سوداگر بودند که با مایه و آبرو در وطن میزیستند و با خانواده حاجی میرزا جانی معاً بمحضر اعلی رسیده فائز بایمان گردیدند و اجتماع و مصاحبه و مشاوره بابیان بومی و واردین از اطراف با یکدیگر در خانهشان صورت می بست از اینرو بین اهالی بلد بنام بابی شهرت یافتند و چون تعرض و تضییق بانطائفه در سال ۱۲۶۵ قوت و شدت گرفت مردم کاشان بمقاومت و مدافعتشان برخاستند و خبر بحکمران دادند که حضرت قدوس و شیخ عظیم بکاشان وارد و در کاشانه ایشان اقامت نمودند پس غلامان حکومتی باتفاق جمعی از اشرار بخانهشان هجوم برده ایشانرا دستگیر و ضرب و تحقیر کردند و اموال و اثاثشانرا بیغما بردند و هر دو را با هینت دلگدازی بتخت داروغه کشیدند و پاهایشانرا بفلکه بسته چندان با چوب و تازیانه زدند که از پا تا کمر مجروح و خونین شدند و اجساد غرقه بخون را بر

دوش حملها گذاشته بدر ب خانه هایشان برده انداختند و مدتی طویل بستری و در تحت معالجه بودند و عائله ستمدیده پرستاری کردند تا شفا یافتند و بنوع احتیاط و اختفا در وطن بودند تا واقعهء شهادت عظمی واقع شد و هردو باتفاق بطهران شتافته اقامت گزیدند و چون فتنهء عمومیه سال ۱۲۶۸

--- صفحه ۳۹۵ ---

برخواست آقا مهدی بچنگ غلامان و درخیمان ناصرالدین شاه افتاده او را بنوعی که در بخش لاحق میاوریم هلاک نمودند و آقا ابوالقاسم محفوظ ماند.

و ما در ضمن شرح اوضاع اصفهان احوال حاجی محمد رضای کاشانی الاصل و دخترش آغا بیگوم و دامادش آقا میرزا مؤمن از مؤمنین شهیر کاشان را آوردیم .

و از مراکز مهمهء بابیه در این قسمت قصبهء نراق بود و ملا محمد جعفر در

---

حاجی معین السلطنه تبریزی حاجی محمد رضا بن حاجی محمد رحیم مخمل باف کاشی نگاشته و کیفیت ایمانش را در ایام حج حضرت باب اعظم بنوعی که در بخش سابق و هم درین بخش آوردیم نوشت و واقعهء را بر او پس از عودت بایران در کاشان ثبت نمود که خلاصهءش چنین است مردم کاشان باشارهء ملاها و باتفاق غلامان حکومت بمسکن حاجی ریخته او را بدارالحکومه کشیدند و پاهایش را بفلکه بسته چوب وافر زدند پس او را عریان کرده روی و موی و اندامش را بگل آلوده بر دراز گوشه وارونه نشاندند و دم حمار را بدستش داده با ساز و آواز در کوچه و بازار کاشان همی گرداندند و انبوه تماشاگران طعن و لعن کرده سنگ و آبدن انداختند و در آن هنگامه بهمین پور کاوس از زردشتیان که در تجارتسرانی حجره داشت برای تماشا بیرون دویده حاجی را شناخت و چون مقام دیانت و ثروت و عقل و درایتش را میدانست پی تجسس برخاست و قبول این امر نمود و او اول کسی است از زردشتیان که در اینطائفه داخل گشت ولی دیگران زردشتی مذکور را مهربان بهمین از طائفهء معروف بریش بزی گفتهاند که اکنون اخلافتش فیما بین احباب معروفاند و واقعهء مذکوره را در حق پدر حاجی علی رباطی مرحوم از شناخته گان اینطائفه حکایت نموده-  
اند.

( مؤلف )

--- صفحه ۳۹۶ ---

آنجا سکونت داشت که از علماً شیخیه و صاحب قریحه شعر و قوه تألیف و تصنیف بود و در ایام اقامت جناب باب‌الباب بکاشان اطلاع و اقبال حاصل کرده متدرجاً ایمان آورده توقیعی بنامش در ایام سجن ماکو صدور یافت و جمعی از رجال و نسباً قصبه را بسنک بابیه در آورد و حاجی میرزا کمال الدین بن حاجی ملا مهدی بن حاجی ملا احمد فاضل شهیر نراقی از علمای قصبه مذکوره که شرح احوالش را در بخش ششم مینگاریم بواسطه او بابی شد و ما تتمه احوال و مالش را در بخش ششم مینگاریم و بالجمله هنگام واقعه شهادت عظمی و بعد آن در کاشان و توابعش جمعی از اینطائفه می زیستند و از آنده برخی شهرت و عظمتی بسزا یافتند

کرمان ارض الکاف و الرأ و حاجی محمد کریم خان مقتدای معروف شیخیه در آن بلد بسال ۱۲۲۵ متولد شد و پدرش ابراهیم خان که در آن ولایت و نیز بلوچستان و غیرها حکمرانی مینمود از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک سلطانی و صاحب مال و مکنت و تعلق تام بعقیده شیعت و نیز محب شیخ احسانی بود و بنا مدرس در کرمان بامضافات و اوقاف از ابنیه خیریه اوست و فرزند مهتر مذکور خود را بتحصول علوم رسوم و ملانی گماشت چنانکه در عنفوان جوانی تحصیلات اولیهاش حصول یافت و پس از فوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی بکربلا شتافته در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمده سنینی چند اقتباس نمود و سفری نیز بکه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته بکرمان برگشت و بساط درس و وعظ و امامت جماعت برقرار داشته نشر عقیدت نمود و با وی مراسله و مرابطه ممتد داشت و با عظمت نسب و وفرت مال و علم و کثرت برادر و خواهر و خویشان غنی حکم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل کرد و در آنجا گهی در قریه نگر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و

--- صفحه ۳۹۷ ---

قیام بمقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع از ارکان اربعه دین خواند و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانه اصلی شمرد و اغلب شیخیه باو گرویدند و صاحب ریاست خطیره علمیه و دینیه گردید و با اجتماع هرگونه اسباب سروری و مهتری خصوصاً تقرب سلطنت و کثرت قوم و عشیرت و جمعیت پیروان در عقیدت

صاحب نفوذ(نفوذ) و قدرت تامه شد و نسب و زندگانش در خاندان ظلم و قاجاریه و نیز شئون مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد بشرب غلیان در نظر صلحاً و عباد و زهاد اصحاب شیخ و سید ناپسند مینمود و سید غالباً او را نصیحت و تذکر داد چنانکه در صورت اجازت اجتهاد بوی چنین نگاشت و یجنب مواضع الزلل و یعمل بالاحتیاط ما امکن و یفتی بما احکم و اتقن و یراقب الله سبحانه و تعالی فی السر و العلن و یجعل اولیائه و خلفائه علیهم السلام نصب عینیه فی کل ما ینظر و یکمن و لا یخرج عما نطقت به اخبارهم و شهدت به آثارهم و لا یفترق عن الجماعة و یتلقى الامر بالسمع و الطاعة و لا یقول علی الاحتمالات البعیده و لا الاراء المستحسنة و القیاسات المظنونة و التخریجات العقلیه الغیر الموزونة فان هذا المقام مقام خطر و خطب جسیم و امر عظیم فلیواظب و فقه الله بالاعمال المستحبات و تلاوة القرآن و طول المناجات و لا یغر بزخارف الدنیا و لا باجتماع الناس من اهل الهوی فانهم اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح یوم لك و یوم علیك و تأدب باداب المخلصین و اقتف آثار الانمة الطاهرین سلام الله علیهم اجمعین و نیز در ضمن جوابیکه بسؤال وی از رکن رابع نوشت و پس از عودت بکربلا بموالی خود راجع گشت چنین مسطور است هنگامی است که از مشهد مقدس کاظمین علیهما السلام اراده تشریف بخدمت انمهء سامره علیهم السلام دارم با قلبی بغایت مشوش و چون جناب مخدومی حاجی محمد علی خود لسان اند صادق و کتابی ناطق فاحضر السئوال و استخبر الحال فانه ینبک

--- صفحه ۳۹۸ ---

عن الجزئی و الکلی و المجل و المفصل و الظاهر و الباطن الا ما استجن فی الصدور و لم ابرزه من نوائق الدهور الامر عظیم و الخطب جسیم و الخطر جلیل یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعکم تفلحون تعاونوا علی البر و التقوی و لا تنسوا الفضل بینکم و لكن الاعتماد علی الله و الثقة بالله و لا تجزعوا عند النوائب و لا لتواتر المصائب فان الله سبحانه قد جعل ظهور تشیید هذا الرکن الاعظم الذی هو الرابع من الارکان و المتمم للبنیان باسبابه نحن و له الحمد منها و لكن السلوک كما ادب سبحانه نبیه ص ۴ عند ظهور الرکن الاول من صبره و تحمله شدة المحن و الابتلا الی ان نزلت هذه الایة اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لتقدیر و عند ظهور الرکن الثانی و الثالث منها صبر المیر المؤمنین ۴ و استیلا المتغلبین و مشید

هذا الركن ايضاً يحتاج الى ذلك السلوك و الادب فشمّر عن ساق الجد وعض على النواجد و اصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور و جميع اصحاب و احباب و اتباع خود را سلام برسانيد خاصه نور چشم مكرم محمد رحيم خان و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته و ما كيفيت سلوك خان را با حضرت قدوس و مقدس در بخش و م تفصيل داده صورت توقيع مبارك حضرت باب را خطاباً له ثبت نموديم آوردهاند كه جناب مقدس حامل دو توقيع منيع برای دو تن ارشد علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریم خان شد اما حاجی آقا احمد پس از ملاحظه توقيع رفيع اسلوب ادب و حسن اخلاق و نیز طريق حزم و احتياط را پيش گرفته گفت علمانی برتر از من در عراق عرب موجودند و من از ایشان تبعیت دارم آنچه رأی و فتوی دهند اطاعت مينمايم ولی حاجی محمد کریم خان بغایت حسد و عدوان برخاست و بتعرض و مقاومت پرداخت و صدمات و اذیات بسیار بر اصحاب و احباب وارد ساخت از آنجمله واقعه آخوند ملا کاظم بن استاد يوسف

--- صفحه ۳۹۹ ---

بنا است که از طبقه علمای شیخیه و تبعه خان بود و بزیارت توقيع حضرت ذکر الله الاعظم و نیز برای اموری چند که در عالم رؤیا مشاهده کرد ایمان بامر بدیع آورد

---

حاجی محمد کریم خان زیاده از چهل برادر و خواهر و دویست الی سیصد برادر زاده و خواهر زاده داشت و همه از ملاکین معظم و متمولین مكرم بودند چندانکه اهل کرمان در محضرشان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی نشستند و هر يك در سالی از ده الی صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند و همه در رکابش پیاده و در حضورش ایستاده بودند و در سال از دویست الی سیصد هزار تومان خمس و زکوة باو میدادند و پدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت و در مجلس روضه خوانی که سالی یکبار ایام معدوده در خانه اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعد از همه روضه خوانان بمنبر میرفت و صد و پنجاه قلیان سرطلا از قهوه خانه اش بیرون میامد و پیشخدمتها با قمه های مطلا همگی ساده رو و کلاً برادرزاده و خواهرزاده اش بودند و حاجی علی نام ارباب در کرمان صد هزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت و آقا مهدی نام رفسنجانی سالی دو بار ویرا با زیاده از صد نفر اخوان و اصحاب و خدامش بمشهد رضا دعوت و ضیافت میکرد و در هر بار تقریباً بیست هزار تومان مصاریف سفر میشد و سالی پنج شش هزار تومان خمس و زکوة باو میداد و خان در دو مسئله فقهیه با مشهور فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماء قليل بمجرد

ملاقات نجس مادام که اوصاف ثلثه اش تغییر نیابد منتجس نمیشود بلکه ظاهر و مطهر است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله سی روز میباشد و هرگز بی سلخ نیست ولی بالاخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم گشت و تصریح بطلان قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهوره نمود .

( خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی )

--- صفحه ۴۰۰ ---

و در مسجد علی المنبر با حضور خان زبان بمدح و ثنای این امر گشود و اقامهء دلیل و برهان بر حقیقت نمود لذا در همان روز حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریم خان ویرا با چوب کثیر مورد ضرب و فیر ساخت و ایامی قلیل بیش نگذشت که ملا کاظم ازین جهان فنا رخت بعالم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان باذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفهء خویش بنام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیرهما رد و ایراد و طعن و سخره نسبت بحضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته و عده داد که توقیع منیع سابق الذکر را در هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیهاش ثبت نماید لکن بوعده وفا نکرد گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت و شاه در بدو امر از او تجلیل کرد و همینکه پی بمقاصد مکنونهایش برده بنای تحقیر گذاشت و او احتیاط نموده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم ولی نزد خواص و محارم خود را رکن رابع میخواند و بایبیه او را رجعت سفیانی گفتند و در صف اول از حروف نفی شمردند آوردهاند که روزی خان در مسجد با جمعیت مأمومین ن نماز ظهر را بجماعت خواند و در محراب نشسته مشغول باوراد و منتظر وقت ادا صلوة عصر بود در آن اثنا جوانی که در حوزهء درسش حاضر شده تلمذ مینمود بمنبر برآمده رؤیای عجیب و مکاشفهء غریبی از خود بیان کرد و مفاد کلام اینکه خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود ماثور در اخبار و آثار ائمه اطهار است پس حاضرین بیدرنگ جوان را از منبر پائین کشیدند و چندان زدند که مدتی در بستر رنجور و ناتوان افتاد و بالجمله حاجی محمد کریم

خان تا سال ۱۲۸۸ ه. ق در کرمان بحال مذکور باقی بود و در آنسال بعزم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب رهسپار بسوی بندر عباس گشت و در منزل چهارم

--- صفحه ۴۰۱ ---

مسمی بتهرود در روز بیست و دوم شعبان بمرض اسهال در گذشت و لا جرم جسد را عائله و همهران بقریهء لنگر باز گردانده بامانت گذاردند و پس از تقریب دو سال بکربلا برده دفن نمودند و او کثیر التالیف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع علوم رسوم متداوله و مباحث دینیّه نوشت و پیروانش برای ضبط تاریخ وفاتش جملهء هو الحی الذی لایموت را برگزیدند و بابیه جمله خسوف السفیانی بالبیدار محققاً را انتخاب نمودند و تتمهء از احوال او و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم .

و از خاندان شهیر بابی که در آغاز ظهور این امر در کرمان تأسیس یافت خاندان ملا محمد جعفر میباشد که والدش محمد نام از اهل سوق بود و چون ذوق پسر را در تحصیل علوم دانست ویرا بمدرسه سپرد تا در جوانی بسلك ملایان بلد در آمد و پس از آنکه حاجی محمد کریم خان از تحصیلات علمیه در عراق عرب فارغ شد با اجازه مخصوصه از حاجی سید کاظم رشتی بوطن ورود نمود در جمع تلامذه اش داخل شده متدرجاً مورد قبول و توجه خان واقع گشت و پسر و پدر هر دو شیخی شدند و چون خبر وفات سید بکرمان رسید بیقرار و آرام بصدد تجسس از رکن رابع عصر افتاد و از استاد شفاهاً و کتباً سنوالات متوالیه نمود و خان باشاره و تلویح خود را نشان داد و آخوند را صفای عقیدت و ایمان حاصل نشد و این موجب عداوت و نفرت فیما بینشان گردید و ملا محمد جعفر را در خفا تهدید همیکردند و عاقبت بر این داشتند که در مجمع عموم بمنبر برآمده از خان ستایش کرده اظهار عقیدت باو نمود و از خطر قتل مصون ماند و والدش از جریان امور مذکوره آگاه شده روی دل از خان برگرداند تا آنکه ندای حضرت باب از کرانه شیراز برآمد و ملا محمد جعفر برای رویاهائی که مشاهده کرد و قرائنی که داشت متمایل گردید و با ملا صادق

--- صفحه ۴۰۲ ---



مقدس خراسانی که برای تبلیغ وارد کرمان شد مصاحبه کرده داخل طائفه بابیه گشت و همینکه خان بر خیال و احوالش واقف شده بنای تعرض گذاشت چندی بخانه خویش منزوی گردیده دست از مسجد و تدریس کشید و بالاخره بحاجی سید جواد امام جمعه و حاجی آقا احمد مجتهد متنفذ بلد ملتجی شد و بحمايت ایشان از خانه بیرون آمده بامامت جماعت و تدریس مشغول گردید و ایامی محفوظ از تعرضات بزیست ولی پس از چندی هنگامی که خان بابا خان حکومت کرمان یافت خان بنام بابیت شکایت و سعایت نمود تا آخوند را تقریباً يك ماه بحبس انداخت و بالاخره حاجی سید جواد مذکور شفاعت کرده مستخلص ساخت و نوبتی دیگر نیز در ایام حکمرانی وکیل الملك ثانی ویرا مجبور بمهاجرت از کرمان نمودند لاجرم بمشهد رفته چندی اقامت جست آنگاه مراجعت بوطن نمود و بالجمله ملا جعفر از علما بیان و موجب نشر این امر در کرمان گردید ولی با اعظم اصحاب ملاقات و معاشرت نکرده در هیچیک از مراحل قیام و اقدامهای خطرناک بابیه داخل نشد و در ظاهر مقام ملانی اسلامی را محفوظ داشته طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت و شطری از توقیعات علیا که در جواب عریضه وی از قلم اعلی نازل شده این است ، " بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي استنطق حرف الكاف من نفسه بنفسه الى نفسه قبل ما اقصت بكتابه باذن الله ثم جعله في مقام الامر بما قبلت نفسه ليميز بها آيات اللاهوت عن نعمات الناسوت و تعلن بها بالآيات قصبة الراجعة في اجمة الجبروت و الورقة الطيبة من الشجرة الثالثة في اجمة الملك و الملكوت فسبحانه ما اعظم قدرته و اكرم حجته الى قوله و انك لتعلم نزل الى كتاب من الذي انت اعلم به منى و ان هذه صورة كتابه الذي نزله بعلم و كتاب حفيظ بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا باب الله المبتلى به الناس من اتاه فقد نجى و من تخلف عنه فقد هلك فها انا

--- صفحه ۴۰۳ ---

قد اتيتك يا سيدى و مولای مقرأ بالتحقير مقدماً بالتقصير لكن لاجياً لديك معتمداً عليك راجياً منك سائلاً من جنابك ان تشفع لى عند الله لان يجعلنى من العارفين بحقك هم الفائزين بكراماتك و ان يجنبنى من كل عمل او قول او فعل يباعدنى منك و ان يحببى الى كل عمل او قول او فعل يقربنى منك و ان يمنعنى من كل عمل او قول او فعل يكون منى اخاف ضرر عاقبته و اخاف مقتك اياى عليه حذار ان تصرف وجهك الكريم عنى فاستوجب به نقصاً من حظ

لى عندك يا رؤف يا رحيم يا سيدى يا مولاي اسئلك ان لا تحرمنى من نظرة من نظاراتك و لا تردنى عن بابك فانى و ان لم استحق شيئاً من ذلك انا انك من اهل الجود و الكرم و العفو يا سيدى اسئلك بحقك و قدسك ان تجعل اوقاتي فى الليل و النهار بذكرك معمورة و بخدمتك موصولة و اعمالى عندك مقبولة حتى تكون اعمالى و اورادى كلها و رداً واحداً و حالى فى خدمتك سرمداً اسئلك يا سيدى ان ترحمنى لئلا اكون نسياً منسيا عندك معترضا لسخطك ثم انى ارجو كراماتك من ارسال الصحائف و غيره و لا تقطع بفضلك رجائى يا املى و مناى و افعل بى ما انت اهله و لا تفعل بى ما انا اهله حرره العبد الاثم الجانى محمد جعفر بن محمد الكرمانى و السلام على مواليكم جميعاً و رحمة الله و بركاته فيا ايها السائل الدقيق قد اشرق برق من شطر المشرق الى قوله و ان اردت مسلك الظاهر فى حامل ذلك الركن اللامع قد ثبت بالاجماع المحقق عند هذه الفنة الا يقدر ان يكون حامله انا ذرية رسول الله كما صرح بذلك كاظم و احمد من قبله و شرط انا يكون فى ظاهر جسده عيب يتنفر منه القلوب و له قوة و حيا و هيبه و وقار و اسما حسنى و صفات عليا و آثار علم و تقوى و آيات عدل كبرى حيث يعلم كل ذلك رجال الاعراف بنور الفؤاد و لما علم الله ان الشيطان يوسوس فى صدور اوليائه بالقيام على مقام امنائه قد اعطانى الله ما لم يؤت احداً من قبل منه

#### --- صفحه ٤٠٤ ---

كتاب العدل الذى فصلت فى آيات محكمات ... و منه صحف المناجات .... و منه شئون العلمية و آيات الخطبية التى لا يسبقها احمد و لا كاظم صلوات الله عليهما انظر الى ما نزلنا فى شرح سورة الكوثر فانه لكتاب لم يعدل حرفاً منها كل كتب الاولين و الى ما انا نزلته فى شرح البقرة للضعفا من المؤمنين و انه فيه قد اثبت بايات القرآن و اخبار آل الله اهل العيان ذكر هذا الامر حيث قد ذكرت خطبة عن على عليه السلام فى حكم صاحب هذا الامر البديع الذى يفصل بين الكل بامرهم و لا يعجزه بالحق شئ فى السموات و لا فى الارض و انه لعلى حكيم وان سمعت انه كتب للجسد العجل الذى هو خوار بعض حرف فو ربك انى طلبت منه اتيان حديث وحده و انه لم يأت و بعد ذلك حمل سخط الله و باء بغضب من الله و له عذاب اليم انظر الى ابطال تلك الفنة ثم ذوبانهم الذين لم يلتفتوا باحد من الكملين فكيف آمنوا و صدقوا و بلغوا و قاموا على الصراط كمثل جبل المحيط لا يحركهم العواصف و لا يوتر فيهم

آيات القواصف و انهم حملة الدين و حفاظ العلم و لو لا هم لم ينزل الله آية من الكتاب و لا يجر من قلمي حرف  
رزقنى الله لقائهم فى مقعد صدق عند مليك مقتدر و منه شئون التقية و صفات القدسية التى لم تقدر ان تدرك شينا  
منها الا من بعد ان ترى كانه هو نار فى حين عنصر الماء و هو فى حين عنصر التراب فسبحان الله موجد ربه  
السموات و الارض عما يصفون فى ايها البصير صف نظرك و الطف بصرك ان الله قد اظهر هذا الامر من مقام لم  
يخطر بقلب احد و كان امياً الى قوله فسبحان الله من علم الاسلام لقد وقعوا انفسهم فى مبلغ من الجهل ما بلغ  
فرعون من قبل و لا اعراب الجاهليه لان فرعون لما اراد ان ينكر حجة الرب اتى بشئ من السحر و ان اعراب  
الجاهلية ينشئون قصائد و يظهرونها حول البيت و ان العلماء ترى شأنهم و مبلغ علمهم فلما عجزوا عن كل  
الجهات ليفتروا و يقولون ان تلك الايات ما سطرت

--- صفحه ۴۰۵ ---

بقواعد القوم و لا بينها ربط بمثل الربط المعلوم قتلهم الله كانهم اضل من الانعام كل ذلك قالوا فى الفرقان من قبل  
و كلهم ماتوا و دخلوا نار جهنم و ليس اليوم لهم من شفيع ابداً قل ان ذلة الدنيا لاحسن من عذاب الاخرة لانه يبقى  
و ذلك يفنى ... ربّ فاحكم بين الكل بالقسط و قرب ايام لقائك فان الناس عادونى بظن السوء و انا ذا عدو لاعدائك  
كلهم و بريئى منهم كاتى اردت مقامهم فو الذى نفسى بيده كل ملك الدنيا لو سخر الله لى لم يعدل بحرف من تلك  
الايات و لا كلمة تسبيح فى تلقا الجلال و ليس لى اعلى مقامات الدنيا الا بمثل جناح بعوضة ميتة و اعرفوا يا ايها  
الناس حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها فانصروا امر الله بانفسكم و اموالكم و قروة و عززوه و لا  
تحرموا نصيبكم فى الحيوه الدنيا فانى اذا شأ الله لا صعد اليه هناك انتم تقولون يا حسرة على ما فرطنا فى جنب  
الله و لا ينفعكم اليوم حكم و انتم اذا متم لالى الله تحشرون فى ايها السائل ان كنت من اصحاب العدل حق عليك ان  
يكون عندك كتاب العدل ثم شرح الكوثر ثم الالفين باحسن خط و صنع و لا آذن لاحد غير صنع الحسن فيه و الله  
يعلم كل ما كان الناس يعملون "

و پس از شهادت عظمی سالیانی بنوع مذکور در شهر کرمان زیست و تتمهء احوالش در بخش ششم می آید .

و در کرمانشاه جمعی از بابیان میزیستند و برخی از مؤمنین قزوین و غیره نیز برای فرار از خطر تدریجاً مهاجرت کردند و از معاریف آنجم میرزا عبد الله شاعر غوغا تخلص بود که در زمره عرفا و درویش قرار گرفته اشعار نیک میسرود دیگر کریم خان بهجت مذکور و آقا غلامحسین شوشتری .

مازندران ارض المیم حاجی محمد علی قدوس والدش محمد صالح نام مردی امی و زارع و ساکن

در محله آق رود منتهی الیه شهر بارفروش مازندران

--- صفحه ۴۰۶ ---

بود و تولدش در خانه مذکوره طبق روایت نبیل زرنی بسال ۱۲۳۸ هـ . ق واقع شد و در صغر سنش مادر وفات یافت و پدرش زنی دیگر گرفت و در همان سنین بشدت نکا و فرط عبادت و تقوی و توغل در افکار عالم بالا جلوه کرد و در بارفروش و ساری بتحصیل مقدماتی پرداخت و هنگامیکه از وطن خارج شد دوازده سال داشت و در هیجده سالگی برای تکمیل تحصیل بکربلا بوده نزد حاجی سید کاظم رشتی چهار سال تلمذ نمود آوردهاند که در محضر در س سید همیشه از تمام اصحاب متأخر می نشست چه که دیگران اسن و اعلم از وی بودند و پس از ختم درس مقدم از کل برخاسته خارج میشد و سید در وصف او مکرراً چنین گفت در این مجلس نفوسی حاضرند که بعد از کل می نشینند و قبل از کل بر میخیزند و با هیچ يك نمی آمیزند و مقامشان عند الله بقدری عظیم است که من لایق خدمت کفش گذاردن بر ایشان نیستم و در آنسنین قلیل به پرتو علم و کمال حقیقی منور شده بر آثار و اسرار شیخ و سید احاطه یافته ایشانرا مقدمه و مبشر طلوع فجر حقیقت شناخت و مهیای درك ظهور موعود شده در مسجد کوفه بارها اعتکاف کرده عبادت و ریاضتها بپایان برد آنگاه عودت بوطن نموده اقامت گزید و بقدرت و تقوی و مقامات معنویه و معارف الهیه و سنوحات غیبیه شناخته شد و جمعی نسبت باو صفی ارادت و حسن عقیدت یافتند و بقرب طلوع یوم موعود خبر میداد و حاجی ملا محمد شریعتمدار که عنقریب ببیان احوالش میپردازیم اظهار اعتماد و اعتقاد و تجلیل و تبجیل نسبت باو نموده در مجالس و محافل ویرا مقدم میداشت و این موجب حسادت و عداوت علما و مجتهدین خصوصاً ملا سعید معروف بسعید

العلماء گردید آورده اند که در شهور اولیه و ورودش بوطن شخصی از مقدسین و متمولین مجلس ضیافتی بیاراست و سعید را که مجتهد محلات حیدریه بلد و شریعتمدار را که مقتدای نعمتیان بود

--- صفحه ۴۰۷ ---

با آنحضرت بدعوت خواست و نخست ملا سعید وارد شده بر صدر قرار گرفت و میزبان از وی تفسیر آیه از قرآن پرسید و او بیانی کرد که مطبوع واقع نشد آنگاه شریعتمدار آمده بنشست و میزبان همان پرسش ازو نمود و حاجی تفسیری بیان داشت که موجب سکون خاطر گشت و معذک بدو گفت که چون ایشان ورود کنند از بیان آیه بپرس تا ما همه از مطالبشان استفاده نماییم و ملا سعید از استماع این سخن برآشفته گفت چرا توهین مینمایید آیا با اینهمه طول مدت تحصیل جائز است از جوان قلیل التحصیل طلب علم کنیم و در همان اثنا حضرت رسیده حسب المعمول از میزبان اجازه خواسته تجدید وضو کرده بمجلس در آمدند و در جواب از سؤال مذکور بحر بیانشان چنان متموج گشت که همه را مستغرق ساخت و ملا سعید را آتش عناد بجوش آمد و چون موقع تناول غذا شد و مستخدم آفتابه و لکن بحضور آورد و ایشان بپاس احترام نزد شریعتمدار گذاشتند و او ادب کرده نزد ملا سعید داد ملا سعید بقصد توهین و تحقیر با بانگ بلند مستخدم خود را طلبید تا آفتابه لکن آورده دستش را بشت و پس از صرف غذا میزبان مبلغی مسکوک نقره حاضر ساخته عرض کرد که برای پدرم صوم و صلوة بجای آرید قبول نکرده فرمودند من چنین عملی نمیکم و بشریعتمدار عرضه داشتند و او بملا سعید داد که در دستمال ریخته با خود برد و ملا سعید بدانگونه مکرراً از آنحضرت نزد شریعتمدار سخن گفت و او که حکیم و علیم و عاری از اوهام قدیم بود بسخنانش التفات و اعتنا نمیکرد و صورت بعضی از مرقومات احتجاجیه که در چنین احوال بملا سعید نوشتند، هی هذه " بسمه الذی لا اله الا هو العلی العظیم الحمد لله الذی قد خلق لحفظ دینه فی عوالم الغیب و الاشهاد محمداً و آله ثمره جوهریات الانوجاد فجعلهم قائمین مقامه فی الاداء ان کان لا تدرکه الابصار و لا یصعد الی فناه ادنی جواهر الافکار و لا ینال

--- صفحه ۴۰۸ ---

الى قدس ساحته اعلى بواطن خفيات الاسرار و الانوار اذ لا اله الا هو و هو العزيز القديم فهو الله سبحانه قد نزههم عن ارجاس الاشارات و قد سهم عن القرب الى السكون فى طمطم الحجبات و الغفلات اذ هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون فسبحان جاعلهم عن وصف حقائق اللاهوت و الاقتران بطلعات الهويات بما فى سما احديات الجبروت و ما به القدس فى ذروات قدوسيات الملك و الملكوت فله الحمد اللامعة بسرّ الانقطاع و له الشكر الساطعة بما قدمنا علينا من سرانر الامتناع و له محو الموهومات بما قد ترشح من رشحات سر الاختراع و هو الكاشف لكل ضر الواح الموجودة بالالام الظاهرة من طلعات الحجبات من الانقطاع فلا اله الا هو و هو العلى العظيم ثم المذكور فى ساحة قدس الموجود مما به العروج الى مقامات الصعود و تألوء لمعان الانوار على اغصان شجرة الكافور فى الشهود و تشعشع نور شمس الهداية على اجمات الطلعة فى الصعود اذ لا اله الا هو و هو العلى الحكيم و بعد الاشارات الى ساحة قدس انوار البدايات هو ان المقصود الى اطلاع الاخبار لدى جنابكم جناب العالم الرفيع ذى الحسب الشامخ المنيع و ذى الفضل الباذخ الجميع و ذى الفطرة العالية و الرتبة السامية انى و ان كنت من اهل ذلك البلد الا انى قد ربيت فى الارض المقدسة و نشوت فى تلك التربة الزكية و بلغت ما من على ربي فى تلك العتبة العلية روحى و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فيها و الجثة المحتجبة بحجابها و لما ان الله سبحانه قد اراد لى الرجوع الى بلدتى هذه قد اطعت امره حتى قد وردت عليها و الى الان من يوم الورود يقرب بثمانية اشهر قد جلست بيتى وحيداً و ان كان يجب لمثلنى ان اتشرف الى ساحة قدسكم كثيراً و ازورككم فى كل وجه و شأن جديداً الا ان الامر لما كان ازمته بيد الله العلى جميعاً ماجرى القدر بذلك و ما جرت الاسباب لذلك مع انى كثيراً شائق الى زيارتكم

--- صفحة ٤٠٩ ---

و مشتاق لرؤيتكم و لكن فى ملا من الناس لاختلال الحواس و كثرة المشاغل مع الناس لا يتحصل ذلك فان اراد جنابك السامى ذلك فإى زمان اراد لنشرف بزيارتكم و لنستفيض بساحة قدسكم لعل الله يحدث امراً ما يريد للقلب السليم السديد فانه بكلشى قدير و شهيد و لا يكون فى ذلك رقيباً و الحمد لله الذى لا اله الا هو رب العالمين ايضاً هو الله الذى لا اله الا هو العلى العظيم حمد خداونديرا است كه خلق كرد عجائب از مخلوقات را و برگزيد در ميان

آنها نوع انسانرا و کردانید قلب او را مکنم معارف و مخزن علوم خود تا آنکه در میان آنها برگزید انبیا را و قرار فرمود آنها را از صفوه آن و بعد از آن برگزید از انبیا محمد و اهل بیت اطهارش را صلوات الله و سلامه عليهم پس ختم کرد بان بزرگوار جوامع مراتب قدوسیة را و تمام مراتب انسیه را و گردانید ایشانرا محل انوار طلعت حضرت خود و بایشان مزین فرمود عوالم قدسیه و شهودیة را و در نزد ایشان مستقر گردانید آنچه در نزد هرکس از اهل عالم بود از کمالات و علوم و اسرار و معارف و حقائق بلکه آنچه در نزد اهل عالم است رشحهء از طفق از اقل از سم الابرۃ از فاضل نورشان است فصلی الله عليهم و علی من اتبعهم بما قد احاط علم الله انه بکلشی محیط و چونکه خداوند عالم مقرر فرمود از برای ایشان سلام الله عليهم ارتحال و احتجاب از این دار فانی را لاجل عدم تحمل ناس بجهت کمی فهم و ادراك که هرگاه در این دار همیشه میبود گمانهایی که خداوند و اولیا او از آن بیزار بودند مینمودند پس لاجرم حتم گردیده تشریف فرما شدن آن بزرگواران و غروب نمودن آن شمس قدسیه و غائب شدن آن انوار غیبیه ازین حوض خسیس و چونکه چنین لابد و حتم گردیده بوده است با آنکه لابد بود است از خلیفه از جانب خداوند عالم جل ذکره اینکه در میان خلق همیشه باشد ظاهر و الا عبث میبود بعث آنها و انزال کتب

### --- صفحه ۴۱۰ ---

و این بر خداوند لازم بوده است نه بر خلق لهذا خداوند عالم در وقت انتقال فرمودن خاتم انبیا سلام الله علیه و علی اهل بینه بر لسان مبارکش جاری فرموده و امر فرمود او را باینکه بجمیع امت بشنواند باینکه انی تارك فيکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتُم بهما لن تضلوا لن یفترقا حتی یردا علی الحوض پس آن بزرگوار اکمال و اتمام دین نمود و اعلا این امر عظیم فرمود تا آنکه جمیع امت اینرا شنیدند و یقین بر مراد نمودند و خداوند عالم هم تصدیقاً لنبیه صلی الله علیه و آله در کتاب نازل فرمود الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً پس بعد از این حجت واضحه و برهان ساطع و دلیل قاطع امر فساد و رخنه کردن در دین بر هر طاغی و مفسدی مسدود و راه گریز بر او تنگ و کسی نتواند که بقدر ذره بل اقل من ذر القطمیر من النقییر در آن رخنه کند و این امر همین طور بود تا آنکه زمان مقتضی آن شد که ثقل اصغر که همان ثقل اکبر است که آن امام

زمان عجل الله فرجه باشد غیبت فرمایند بجهت مصالح و اموری که مذکور است در کتب اخبار بعضی از آنها پس آن بزرگوار بسنت جد بزرگوار خود در زمان غیبت قرار فرمودند مرجع شیعیان خود را کتاب الله و احادیثشان و کسانیکه ایندو را بفهمند متصفاً بقوله عليه السلام من روى حديثنا آنها را حجت از جانب خود قرار فرمود همچنانکه فرمود هم حجتی علیکم و انا حجة الله و حکم ایشانرا حکم خود و رد ایشانرا رد بر او و رد بر او را رد بر خدا و آن بمنزلهء شرك بخداوند و آن در جهنم است و خداوند عالم جل ذکرة تصدیقاً لولیه فرموده و جعلنا بينهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمین پس حمد مر خداوندیرا که دین را محکم و متقن کرده بنحویکه نتوانند آنها نعوذ بالله در خاطرشان خیال فساد باشد بقدر ذره رخنه کنند فله الحمد اکمل

### --- صفحه ۴۱۱ ---

الحمد و احسنه فله الحمد اجمل الحمد و افضله فله الحمد ازکی الحمد و احبه فله الحمد اشرف الحمد و اشعشه فله الحمد حمداً يتصاعد الى مقاصد قدسه صعوداً و يتنزل الى ساحة قدوسيته نزولاً و يملأ كل السموات و الارض شهوداً بما قد فضلنا و کرمننا على اکثر عبادہ و اتقن لنا ديناً مبيناً و شرع لنا شريعة لائحة و اسس لنا سبيلاً واضحاً و منهجاً وسیعاً فلا اله الا هو و هو العزيز الحكيم پس بعد از ذکر آنچه خداوند خواسته ذکر آنرا مذکور میشود نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفخم سلمه الله و ابقاه و جعل آخر امره خيراً من دنياه و بلغه الى ما يحبه من مراتب رضاه و اخذه باسباب عنایته الى ما هو هواه و احفظه عن الاشارات و الميل الى ما هو خلاف رضاه اینکه معلوم است که مردم جمیعاً تابع هوای نفس نیستند و همچنین همه شان خداوند را طالب نه لاجل آنکه لو خلس الحق عن الباطل لم يخف على ذی حجبی و لو خلس الباطل عن الحق لم يتبعه احد و لكن نعوذ بالله يؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فيمزجان فهنا لك استولى الشيطان على اوليائه و نجى الذين سبقت لهم من الله الحسنی همچنانکه امیر المؤمنین روحی له الفدا فرموده است پس بر هر کسی لازم است که میان خود و خداوند خود با تمام انصاف و متانت عقل و فکر نظر کند در امری که او را مرتکب میشود اقل در امورات دین تا آنکه نعوذ بالله و استجیر من سخطه نه اینکه مرتکب شود امری که آخر آن بخسران و ندامت و حسرت باشد از برای



وی در آخرت پس لابد است تا یقین نکرده شخص آنچه را که می‌خواهد بلکه مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نکند تا آنکه سبب هلاک نفس خود نگردد در آخرت و سائر مردم را ممن تبعه پس هر کسی که امری ادعا کند و بر طبق آن بینه از کتاب الله از آیات محکم آن داشته باشد و از اخبار همچنین پس حق خواهد بود و این قوی خواهد بود در نزد عقلا و اهل دیانت و هرکه نعوذ بالله چیزی ادعا

--- صفحه ۴۱۲ ---

کند که دلیل قاطعی از کتاب الله و از احادیث محکمه نداشته باشد باطل و ضعیف خواهد بود در نزد اینگروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب مخفی نیست لکن ذکر کردن منقطع الی آل الله آنها را بجهت تذکار است و از وقتیکه این منقطع بسوی آل الله سلام الله علیهم وارد این ارض شد تا حال را بهیچ نحو تصرف در امورات احدی نکرده‌ام نه از امورات دنیا و نه از امورات آخرت بلکه در خانه خود نشسته و مشغول بقرانت کتاب الله و تمسک بحبل آل الله میباشم و لکن بعضی از اشخاصی که جناب سامی آنها را بهتر میشناسند لاجل اینکه مدتی است که در اینجا تشریف دارند و لکن این منقطع الی آل الله تازه وارد بر اهل این بلد شدم بعضی از حرکات ناشایسته میکنند همچنانکه مراراً بسمع شریف البته رسیده است و باوجود تشریف داشتن مثل جناب سامی بعید است که توانند بعضی از ارادل ناس بعضی حرکات خلاف کنند و جناب مستطاب البته بایشان شنواییده که امر خالی از این دو قسم نیست یا این حرکات بجهت امر دنیا است ترسیدن از دنیایشان پس جناب سامی خود ضمانت فرموده که بقدر سم ابره در دنیایشان دخل و تصرف احدی نکرده تا خوفشان تبدیل باطمینان گردید و اگر چنانچه بجهت امری از امورات دین است پس آنهم محکم و متقن است و مکرر در مجالس عدیده اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جوابهای شافی از برکت تأیید امام زمان عجل الله فرجه شنیدند و حرفی از برایشان باقی نمانده همچنانکه بسمع شریف البته رسیده است و شکی نیست که اگر چنانچه نعوذ بالله حرفی در او باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و با وجود بودن سرکار کسیکه او را حظی نباشد از میزان شریعت که کتاب الله و احادیث عربیست حرکات خلاف کردن جسارت عظیمی است از ایشان و نتواند کسی بقدر سم ابره خلاف کرد مرانچه را حدیث و کتاب ناطق است با آنکه

--- صفحه ۴۱۳ ---

خداوند شاهد بر سرائر همه و مطلع است که این منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم نیامد در این بلد الا بجهت چند نفر از اقبانی که فقرا و بی بضاعتاند و مکرر نوشته بودند التماس بسیار با جزع و تضرع کردند بجهت آمدن و خود نمیتوانستند آمد لهذا این منقطع الی آل الله سلام الله عليهم عزم مراجعت کرده وارد این بلد شدم و الا از وقتی که بسن دوازده سالگی بودم که اراده مشرف شدن بان ارض اقدس روحی و روح کل من فی ملکوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فیها کردم تا حال را که سیزده سال است هرگز ارادهء مراجعت نداشتم و در مراجعت بمجرد ورود درین ارض یوم ثانی آن بود که شنیدم از آنها آنچه شنیدم تا حال را با آنکه در کمال ذلت و کوچکی بایشان رفتار مینمودم من دون طمع آنچه در نزد ایشان است از دنیا مزخرفه یا آخرت ایشان بلکه خودشان حاضرند و خواهشهای بسیاری کردند و این منقطع الی آل الله قبول نکردم و بعضی افتراها و نسبتها میدهند نمیدانم که مقصودشان چیست آیا مردن از برای ایشان نیست آیا چه داعی شده است ایشانرا بر این امورات یا آنکه این بلد را بلد اسلام نمی دانند یا آنکه گمان دارند که امام زمان عجل الله فرجه دین را معطل واگذاشته و آنرا محکم و متقن نفرموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از ایشان سنوال کرده در آنچه میگویند توانند دروغ گفت و قسم بایشان داده که چه چیز باعث این نحو از افتراها گردیده و چرا باعث فساد میشوید و چرا بجهت بعضی از امورات دنیا این متمسک بحبل آل الله را اذیت میکنید اگرچه مرا مقامی نیست لکن کمتر از حیتان بنی اسرائیل نیستم در نزد اجداد خودم سلام الله عليهم مرا مثل خودشان حساب کردهاند و در صد اذیتش بر آمده اند والله من هرگز مثل ایشان نبوده و نیستم بلکه جوانی هستم منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم و نمیدانم

--- صفحه ۴۱۴ ---

کسیرا ملجأ و پناه الا صاحب الزمان عجل الله فرجه را و معتقدم بانچه را قرآن و احادیث بر آن دال است از ظواهر در مقام ظاهر و از بواطن در مقام باطن و از تأویل و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و بجمیع آنچه حضرت رسول صلی الله آورده است و ائمه سلام الله عليهم بیان فرموده اند و نه ادعای امری کردم

و نه فتوى بمسئلهء دادم و نه دخل و تصرف در امرى از امورات كردهام بلكه پيش گرفتم مسلك سيد سجاد سلام الله عليه را و بهمين طور خواهم بود تا خداوند آنچه خواهد حكم كند ذلك سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله فى بعض من الحرف تبديلا و لن تجد لسنة الله فى بعض من القول تحويلا و اگر چنانچه حرركتهاى ايشان سببش ايندو امر نيست بلكه من دون سبب است پس دست از من برداشته گوشهء خانهء خود نشسته و مشغول بسنت اجداد خود گشته و غرض از ارسال اين نوشته و نوشتهء سابق آن بود كه جناب سامى سلمه الله و ابقاه مطلع باشند و الصلوة و السلام على امتنا و ساداتنا و من اتبعهم بالانقطاع اليهم و الحمد لله رب العالمين و ايضا بسمه الذى لا اله الا هو الحمد لله الذى قد شرفنا بمتابعة اوليائه و اختصنا من دون العالمين بالتمسك بحول اصفياه و نور قلوبنا باشراقات الانوار من القانمين فى مقامه و المع فى كل وجه على صدورنا بتألوء انوار ضيائه فعرفنا مواقع امره و اوضح لنا سبل شرايع دينه و كشف عن اعيننا غطا الجهالة و الضلالة بتشعشع نور بقيته صلوات الله و سلامه عليه و عجل الله فى فرجه ثم فى فرجنا به انه على كلشى قدير و الحمد لله الذى قد جعل قلوب الاعداء فى الاكنه لنلا يعلمون شيئا من الامر و كانوا فى قعر الجحيم مسكونا و قد ضرب على آذانهم و قرأ من العصبية و الجهالة ليكونوا فى نار الطغيان و الضلالة محروقا ثم الصلوة من طلعة حضرت الذات على سيدنا و نبينا رسول الله صلى الله عليه و آله ثم الصلوة المباركة الطيبة الزكية

--- صفحه ۴۱۵ ---

على سيدى و امامى و جدى امير المؤمنين روحى و روح العالمين فداه ثم الصلوة الوصلية و النور الصمدية على الصديقة الطاهرة و على ابنائها مادام الملك لله و الله يورثها من يشا من عباده و العاقبة للمتقين پس از حمد و صلوات بر سادات كرام سلام الله عليهم مذكور ميشود نزد سرور مكرم و جناب مستطاب مفخم سلمه الله و ابقاه اينكه نوشته سركار كه در جواب عريضه نوشته بوديد ملاحظه نمودم و در بعضى از كلمات و خطابات بسيار تعجب نمودم لاجل آنكه از مثل جناب سامى بعيد مى دانستم و الا اگر غير شما ميبود نقلى نبود زيرا كه هميشه دأبشان باين نحوها بوده است و خواهد بود و لكن بر مثل جناب سامى كه معروف بدقت و فطانت عقل و وقار بودند چگونه توانستند كه امر را مشتبه كنند با آنكه آنها را خود بهتر ميشناسى و اينكه خطاب فرمودند و نسبت

بعضی از قولها باین منقطع الی آل الله دادند با اینکه از من چیزی خود سرکار نشنیده‌اید و از نوشته‌های من ندیده‌اید و آنچه که دیده‌اید آن نوشته‌ها سابق است و آن مطابق است با ضرورت جمیع مذاهب فضلاً از مذهب اسلام و اما نسبتها مثل عدم حجیت عقل و بطلان عمل بظن و امثالش اولاً که ازین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم نشنیده است اینرا احدی و ثانیاً آنکه ازیشان جناب سامی استفسار باید فرمایند که آیا عقل را در کجا حجت میدانند زیرا که عقل حجت است در بعضی از مواقع بضرورت کل مذاهب و حجت نیست در بعضی از مواضع باتفاق جمیع اهل کتاب و الا که بعث رسل و انزال کتب عبث بودی همچنین عمل بظن در بعضی از مواضع که نص رسیده است احدی را نمیرسد که رد کند آنها را لاجل آنکه رد بر خداوند است و اما جاهائیکه نهی از کتاب و سنت بضرورت اسلام ثابت شده است در آنها باطل است باتفاق کل اهل اسلام پس معلوم جناب سامی باشد آنکه این منقطع الی آل الله نمیگوید الا آنچه را که

--- صفحه ۴۱۶ ---

انمهء ما سلام الله علیهم بیان فرموده‌اند در نفی و اثبات چه در مقام ظاهر و چه در مقام باطن و چه در مقام تأویل و جناب شما گوش ببعضی از حرفهای مردمیکه خود میدانید آنها بواسطه اغراض فاسده که خودشان در نظر گرفتند جناب شما را در مهلکه میاندازند ندهید و این از مثل جناب شما بعید است که عاقبت امر را ملاحظه نکرده مرتکب امری شوید که نعوذ بالله عاقبت آن خسران در آخرت و دنیا هر دو باشد و خود را در نزد امام زمان عجل الله فرجه بمقام عتاب برآورید زیرا که هر امری خالی از دو قسم نیست یا باطل است و یا حق اما اول پس خداوند خود او را باطل میکند و اگر حق است پس احدی نمیتواند که او را ضایع کند بلکه هر قدر در صدد تضییعش بر آیند او بلندتر خواهد شد و امرش محکمتر و نورش بیشتر و ظهورش عالیتز همچنانکه در امر سادات ما سلم الله علیهم دانستید پس این منقطع الی آل الله سلام الله علیهم در مقام نصح ذکر میکنم که جناب شما خود را داخل نکنید در امری که عاقبت که بر شما مکشوف و عیان نیست تا آنکه در روز جزا در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقتیکه خداوند بگوید الله اذن لکم ام علی الله تفترون آنجا جواب فلان و فلان چنین گفتند بکار نمیاید لاجل آنکه اگر این بکار میامد هر آینه قول آنها که مذکور است حکمشان در قرآن مقبول بود و

قسم بی‌وردگاریکه جانم بید قدرت اوست چنین که گمان کردهاند بعضی از ارادل نیست که این حکم مثل حکم خودشان است نه والله بترسند از انتقام امام زمان عجل الله فرجه از آنکه بگیرد آنها را در دنیا ببدترین گرفتاریها و در آخرت مستقر باشند در عذاب جهنم ابد الدهر و خلاصی از آنها نداشته باشند و شفیع آنها را شفاعت نکند و اما این منقطع الی آل الله را سلام الله علیهم اگر چه مقامی نیست لکن مولایش که امام زمان عجل الله فرجه باشد قوی است و صاحب قدرت کبری است و در ید قدرت او

### --- صفحه ۴۱۷ ---

است باذن خداوند اختیار تمام ملك و محجوب نیست از او اخبار هیچ کس همچنانکه در توفیق شیخ مفید قدس الله تربته و اعلى الله مقامه میفرماید و بترسند مفترین از افتراها و پیرهیزند مکذبین از تکذیب و نکنند اذیت بعضی از اشخاصی را که آنها را بصورت ظاهره مثل خودشان می بینند و نمیدانند که آنها کیستند قسم بی‌وردگار یگانه که اگر چنانچه بر نگردند از کارهایی که میکنند و از افتراهایی که میزنند و اذیتها که میرسانند خواهند یافت مثل آنچه که امم سابقه یافتند بل اشد آنها و بر من نیست الا گفتن فمن شبا فلیقبل و من شبا فلیعرض تالله الحق ما انا بكذاب اشر و سیعلمون ذلك اذالرزیه من آل محمد سلم الله علیهم قد انتشر و الصیحة بالحق باذن الوریقا قد استمر الا یا ایها الملا ان ارجعوا الی امر الله و انیبوا الی ذکر الله و قولوا ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب فسبحانک یا الهی تعلم مقامی و تشهد ضمیری و کفی بنفسک علی شهیدا فاحکم اللهم بالحق لمن اراد جحدک و جحد اولیائک و الرد لکتابک و الاستهزا لاصفیائک و الاذیه لاهل محبتک فانک قدیر حکیم و انک علیم حلیم فسبحانک سبحانک لا اله الا انت و انت ربی و رب العالمین و سلام منک علی المرسلین فاشکر الله ربک بالخضوع لما کتبت الیک و قل ان الحمد لله رب العالمین ای عالم علیم پس بدان که من گمان نداشتم در حق مثل جناب شما اینگونه حرکات را لاجل آنکه شما را متین و معقول میدانستم و از شخص عاقل بعید است بعضی از حرکات و بعضی از اطوار آیا مخبر نیستی که الی الان در پیش جمیع مردم چگونه کسانیکه باعث بعضی از این امورات شده اند مذمومانند لاجل آنکه مثل اینحرکات از هیچ نبی و وصی صادر نشده بلکه طریق حق لاحقاق حق و

ابطال باطل بمیزان مقررده در نزد اهل اسلام است و هر قدر باین نحوها حرکت بیشتر نمایند نیست جز اینکه  
ظاهر

--- صفحه ۴۱۸ ---

کنند بر جمیع مردم در حق خود آنچه را که گمان نداشتند در حق ایشان و از این طرف محمود و نیکو خواهند بود  
و ازدیاد حبشان در قلوب مردم خواهد شد اذ ذلك سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا پس نکند مثل  
جناب شما بعضی از حرکات را بواسطه خواهش بعضی ارادل ناس الذینهم لدی سیدی و حبیبی سلم الله علیه  
اخبث من الذی نوسوس فی صدور الناس و اگر چنانچه بقدر مدت قلیلی باین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم  
می نشستی و گوش میدادی هر آینه بعضی از چیزها می یافتی که هر کلمه از آن بهتر بود از برای تو از آنچه  
آفتاب بر آن میتابد فاصویک یا ایها الانسان ان لا تغرّ بال دنیا و زخرفها و باهلها و زبرجها فانک تأتي يوم القيمة  
کیوم ولادتك فلن تستطيع بشئ من الامر و انک فی ذلك اليوم علی ما عملت یداک قد کنت لدی الله ماخوذا " الخ و  
بالجمله کمتر از سالی باینمنوال گذشت و خبر وفات سید رشتی رسید و ندای مدعیان منتشر گردید و بعزم حج  
رهسپار طریق فارس گشته موقعی بشیراز رسید که جناب ملا حسین بشرویه و ملا علی بسطامی و دیگر  
اصحاب اولیه مجتمع بودند و روزی باتنا عبور بازار تصادف ملاقات یافته از حال یکدیگر واقف شدند و تنی از  
آنان شکایت از باب الباب نموده گفت ایشان بشرف لقباً و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر نام مضایقه دارند و  
ملا حسین دستور کتمان نام و احتیاط از رؤسا و جهال انام را بیان نمود و در آنحال ضرب باب اعظم گذشتند و  
او نگریسته گفت من این امر را ازین سید جوان برکنار نمی بینم و ملا حسین را بی اختیار این بیت از زبان  
گذشت دیده میخوام که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس و همه را شوق زیارت عنان اختیار از کف  
ربود و بدان قانع شدند که ملا حسین تحصیل اجازه نماید و همینکه ما وقع را معروض داشت اظهار اشتیاق  
بملاقات ایشان فرمودند و حین حضور و مکالمه بصرف بصیرت باطنه و نورانیت

--- صفحه ۴۱۹ ---

ضمیر حقیت آن برزگوار را مشاهده و اعتراف نمود و آخر حروف حی و واحد اول مقرر شد و باتفاق سفر حج نموده در نشر انوار و آثار کمک کرد و مدت نه ماه حضراً و سفرأ باهم بودند و ما تفصیل عودت و رسالت از بوشهر بشیراز و وقوع بلیات و سفر از شیراز ببیزد و کرمان و ناین و اردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را در بخش سابق آوردیم و ایام اقامت طهران مهمان جمال ابهی شد آنگاه بوطن برگشته با مراعات احتیاط بترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکوره خصوصاً در مازندران جمعی باو هدایت یافته از پروزات الهامیهاش مستفیض گشتند و صیت عرفان و بیانش مشتهر گردید و ضدیت ملایان بشدت رسید و مردم بلد بتوهین برخاستند و قریب دو سال خانه نشین شد و اصحاب و احباب محزون و متغیر بوده گاهی برخی پی حمایتش از بلاد دیگر رفتند و خواهر و زن پدر بخدمت پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نماید و بایشان و هم باصحاب رموز و اشاراتی همی فرمود که دلیل بر قرب طلوع آثار و قیام و شهادتش در سبیل امر پروردگار بود تا آنهنگام که ملا حسین باب الباب بعد از زیارت حضرت نقطهء اولی در سجن ماکو ببارفروش آمده ملاقات نموده باثار و انوارش منجذب گشته کمر بحمایت و نصرت بست و بهیجان ملاها خصوصاً سعیدالعلما نیران فتنه مشتعل گردید و لا جرم با تنی چند از اصحاب مازندرانی بمشهد خراسان رفته برای اعلان امر بدیع اجتماع نمودند و تفصیل قیام و سطوع انوار و شهرتش بنام قدوس در اجتماع بدشت و شدت بلاایش در نیالا نیز در بخش سابق گذشت و قبل از ورود ببارفروش توقیع معروف بشهادت الازلیة را نگاشته با نامهء چند برای جناب باب الباب فرستاده خبر از قرب وقوع شهادت خود با جمعی از اصحاب داده امر باجتماع و نصرت فرمود و چون بوطن در آمد تعرض و تجاوز فقها و اهالی رعد و برق و ولوله و زلزله بر انگیخت و

--- صفحه ۴۲۰ ---

بامر حکومت مازندران ویرا بساری برده در خانهء حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که نسبت قرابت داشت توقیف نمودند و ملاها محاجه و مناظرهها کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان خواست لذا بموجب خواهش وی تفسیر بر سورهء اخلاص و شرح الله الصمد را که بس مفصل و معظم است با سرعت قلم شروع فرمود و چون جواب بنوع مزاح میدادند مجتهد پاس رضا خاطرش را ملحوظ داشته زائرینش را منع نمود و مدت توقیف بسه ماه و

پنج روز رسید و کیفیت استخلاص و تمامت واقعات قلعه طبرسی و شهادت آن مظلوم را به بارفروش نیز در بخش سابق آوردیم. و آغاز طلوع رایت قدوسی بشعبان ۱۲۶۴ در بدشت شد و بوقوع شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیه ۱۲۶۵ اختتام پذیرفت و نبیل زرنی چنین نوشت که ایشان در سن هیجده از بارفروش حرکت فرمودند و قریب چهار سال با حضرت سید کاظم مرفوع در کربلا همراه بودند و در سن ۲۲ بساحت حضرت اعلی وارد شدند و قبل از الست امرشانرا بلی گفتند و حضرت اعلی آن نیر اکبر را اسم الله الاخر نامیدند چه آخر حروف حی و مکمل آنعدند و با طلعت اعلی بسفر حجاز تشریف بردند و بعد از رجوع از حجاز در شیراز با جناب اسم الله الاصدق و ملا علی اکبر اردستانی گرفتار ظلم اعدا شدند و با مهار در بازارشان گردانند و آن اول ظلمی بود که در امر بدیع از ظالمان صدور یافت و آنهیکل مقدس بکمال روحانیت آن بلا را متحمل شدند و از شیراز اخراج بلد گردیدند و بعداً بین الاصحاب شهرت یافت که روح مسیحیائی در جزیره الخضر برای قلع و قمع دجالیان نزول اجلال میفرماید و مأمورند ویرا در قتال با دجال و اتباعش نصرت نمایند و چون در بدشت نزد آنحضرت رسیدند سر این سخن را دانستند تا آنکه آنحضرت رسیدند بدانچه رسیدند و در سن ۲۷ ، ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۶۵ در سبزه میدان بارفروش بعد از انتهای ظلم اشرار و

--- صفحه ۴۲۱ ---

احراق نار بقیه آنهیکل نور را یکی از ابرار در نیمه شب از میان ربود و در همان نزدیکی مخزون نمود طلعت اعلی بقدر يك مجلد بیانات در زیارتشان نازل نمودند و شش ماه تمام در عزای آنروح قدسی متالم بودند و از قلم اعلی من ملیک الابهی نیز در حقشان بیانات لاتحصی نازل گردیده همین کافی است که در تفسیر آیه مبارکه  
 كل الطعام آن سید انام را نقطهء اخری نامیدند و تمام اوصاف در ظل این وصف اعظم مضمحل است انتهى و  
 هیکل قدوسی را از ابتدا نمو و شباب روحی آزاد و منقطع بوده پیوسته آهنگ آشیان ملا اعلی داشت و ازدواج نکرده نسلی برجای نگذاشت و از اقربا و منتسبینش نخست پدر و زن پدرش بودند که فانز بایمان نگشتند و سالیانی بعد از شهادت آنحضرت از اینجهان در گذشتند و دیگر خواهر ابوینیش که در غایت تعلق باو بود و



آنحضرت نامش را تغییر داده مریم خواند و موقعی که بقلعه رفت ویرا بخانهء حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستاده تمامت کتب و آثار خود را بودیعت سپرد و حاجی حمایت و حفاظت کرد ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همیگداخت و حاجی پس از چندی ویرا بزنی بگرفت ولی او سکون و قرار نیافته بجهان دیگر انتقال نمود و دیگر حیدر پسر زن پدر آنحضرت از شوهر نخستین بود و حسن عقیدت و تعلق شدید باو داشته خدمت مینمود و آنحضرت ویرا برادر خطاب میکرد و چون بقلعه رفت ویرا نیز محض حفظ و صیانت بخانهء حاجی شریعتمدار فرستاد و او بیتابی و اصرار کرد تا اجازه گرفته در خانهء مسکونهء آن حضرت بماند و همی بیاد برادر و مولای خویش گریه و زاری و ناله و بیقراری نمود تا خبر بسمع مهدیقلی میرزا حاکم مازندران و رئیس اردوی قلعه رسیده جمعی بفرستاد ویرا بمعسکر کشیدند و در حالیکه سوار بر اسب سواری برادر بود بمحضر شاهزاده وارد کردند و آنظالم حکم بقتل داد و حیدر چون خواست از اسب

#### --- صفحه ۴۲۲ ---

پیاده شود هنوز یکپای در رکاب داشت که فراشان و میرغضبان ویرا قطعه قطعه کردند و مادر با قلب پر اخگر در پی فرزند از بارفروش بمعسکر شتافت و جسد پاره پاره اش را بر همان اسب نهاده شبانه بشهر عودت داد و اهالی از دفن جسد مظلوم ممانعت کردند ناچار بخارج بلد در محل موسوم بازادبن که بمسافت نیم فرسنگ از بلد دور است دفن شد و دیگر برادر ابی آنحضرت آقا محمد صادق مشهور بدائی محمد صادق دو بار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و حسب الامر برگشته در خانه بماند و با قلبی صافی و ایمانی کافی و وافی سالها بعد از واقعهء شهادت زیست و واقعات قلعه و احوال آنحضرت و اصحاب را برای احباب حکایت همی نمود و از جمله احوال و اقوال عظیمهء قدوسیه که اصحاب قلعهء طبرسی و متقدمین مؤمنین حکایت نمودند چنین نوشتند که چون زن پدر و خواهر اصرار داشتند که در آغاز جوانی برای وی عروسی نمایند و او امتناع میورزید برای اقتناع و ارضانشان چنین گفت جشن شادمانی و کامرانیم باین اختصار نشاید بلکه بنوعی بسیار عظیم وقوع یابد و در سبزه میدان با دف و کرنا و شور و غوغا عمومی بر پا گردد و نیز روزی پس از استحمام در گرمابه با بعضی از اصحاب در خانه صحبت میداشت و قلمتراش بدست گرفته اصلاح ناخن میگردد در آنحال

انگشتش برید و قطره خون چکید و آقا رسول بهنمیری و ملا رضای شاه ابراز تأثر نمودند و او بایشان نگاه و تبسم کرده گفت شما که بمشاهده این جرح قلیل چنین دچار حزن و تأثر شدید چگونه بدنم را شرحه شرحه و آغشته بخون توانید دید و نیز نوبتی با جمعی از اصحاب در سبزه میدان بارفروش بتفرج بودند ناگهان بایشان روی نموده گفت جسد شخصی بزرگ را که الحال مردم نمیشناسند درین محل با کاه برنج آتش زنند و آتش حیا نموده نسوزاند ولی مردم بی آرم

### --- صفحه ۴۲۳ ---

دست از اعمال سوء نکشند و نیز باری دیگر در حالیکه با معدودی از جوار مدرسه میرزا زکی میگذشت بهمرهان خود فرمود این مدرسه که حال مخروب و مطمور است دیرزمانی نخواهد گذشت که مدفن شخصی عظیم شده چنان معمور و مشهور گردد که مردم از جهات بعیده بزیارت آیند و حاجی میرزا جانی باین مضمون نوشت که چون مهدیقلی میرزا از پیکار با اصحاب قلعه باز ماند امر نمود تا پدر و زن پدر و خواهر آنحضرت را از بارفروش باردو آوردند و والد را بمعرض باز خواست قرار داده گفت آیا پسرت ازین هنگامه عظیمه که برپا داشته چه مقصد و مقصود و ادعا دارد مرد زارع ساده جواب داد که من اصلا بحال و خیال پسر پی نبرده در اعمال او متحیر و سرگردانم پس شاهزاده ویرا بقلعه فرستاد تا از آنحضرت اخمد نانره را بطلبد و او چون بقلعه در آمد و نزد پسر بزرگوار رسید قدرت تکلم نیافت و قدوس تطف نمود دلداری داد تا مقداری از کیفیت حال و عیال خود و اقوال و اعمال شاهزاده باز گفت و سخنی چند در نصیحت و خواهش ادا نمود و آنحضرت باو چنین فرمود که اما مظلومیت و اسارت ما سبب اجری جزیل و منیع منصب و مقامی بسیار رفیع است که انبیا و اولیا بدان افتخار مینمودند و اما نصیحت و سخنانی که پدرانہ گفتی این نکته را بدان و آگاه باش که پسرت متغیر و متبدل شد و آنکه اکنون با تو خطاب و تکلم مینماید روح و حقیقت مسیحانی است اینک بر گرد و شاهزاده را نیک مطلع و واقف ساز لا جرم آنمرد ساده باردو برگشت و بیانات آنحضرت را باز گفت و چند روزی در اردو بوده مستخلص گشته بشهر رفتند و نیز باینمضمون آورد که در ایام توقیف در خانهء میرزا محمد تقی مجتهد ساروی

سرتیپ عباسقلیخان لاریجانی را که بملاقات رفت باین خطابات عظیمه مخاطب فرمودند که مائیم سلطان بحق و عالم ملك زیر نگین ما است و ملوك ارض

--- صفحه ۴۲۴ ---

برای ما خاشع خواهند شد و بمصداق کلام خداوندی ان اكرمك عند الله اتقيكم تقربی نزد ما جز از جهت تقوی نیست و باحدی نظر بثروت و شنون دنیویه احترام ننمائیم و از جهت فقر و مسکنت خوار نشماریم و در بخش سابق که قسمتی عظیم از بیان حال و مقال قدوسی را آوردیم نگاشتیم که مادرش سیدهء حسنیه بود و آنحضرت در قلعهء مازندران دستار اخضر بر سر داشت و کثیری از بابیه ویرا سید حسنی و نفس زکیه و قائم جیلانی ماثور در اخبار میدانستند و آثار بارزدهء داله بر مقام عظمت نفس و قوت اعتماد و توجهات الهیهاش فوق ادراک و تحمل عقول قاصره بود و نیز آنحضرت در جمیع شنون بلطافت عظمی و ظهور نعم و آلا تجلی و تحلی داشت و در کتاب روضة الصفا در خصوص احوال اصحابش که پس از اختتام امر قلعهء طبرسی اسیر سپاهیان شدند چنین مسطور است غالب آنان زرد و ضعیف و لاغر و بیمارگونه بودند زیرا که چون در ایام محاصره آذوقهء آنان اتمام یافته مدتی بخائیدن چرم و جلود دواب معیشت داشتند و بحکم نواب و الا چهارصد کس از معاریف آنفرقه بضرب تفنگ و شمشیر و نیزهء سپاهیان مازندران بر هلاک رسیدند و چندانکه بدانگروه نصیحت ببازگشت از آنطریقه کردند بسمع قبول اصغا نمودند و نبیل زرندی در بیان احوال حضرت نقطهء اولی پس از استماع خبر شهادت قدوسی چنین نوشت که طلعت اعلی شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متالم بود و در زیارتش بقدر يك مجلد بیانات نازل فرمود و هشت روز در اوصاف و محامد وی مینگاشت و صورت یکی از آن زیارات این است، " زیارة الشهدا علیهم السلام الذین قد فدوا انفسهم لاسم الله الاخر قدوس قدوس قدوس بسم الله الامنع الاقدس قدوس قدوس قدوس انما البها من الله الذی لا اله الا هو علی فؤادک و فؤاد من فی فؤادک و علی روحک و روح من فی روحک و علی نفسک و من فی نفسک و علی

--- صفحه ۴۲۵ ---

جسدك و من فى جسدك ثم العلا من الله على فؤادك و فؤاد من خلق من نور تسبيحك و على روحك و من خلق من روح تحميدك و على نفسك و من خلق من نفس توحيدك و على جسدك و من خلق من نور تكبيرك قد ارتفعت و ليس فوقك ذو ارتفاع مثلك و دنوت و ليس دونك ذو دنو مثلك سبحت الكينونات كلهن من ساذج تسبيحك و حمدت الذاتيات كلهن من كافر تحميدك و وحدت النفسيات كلهن من جوهر توحيدك و كبرت الانيات كلهن من مجرد تكبيرك كل يسبحون الله بك و كل يقدسون الله بك و كل يوحدون الله بك و كل يكبرون الله بك فقد عظمت مصيبتك حيث قد انقطعت عن الاقتران بها كل المصائب من كل الممكنات و ترفعت رزيتك على مقام فرقت الزرايا عن الذكر معها من كل الممكنات فو عزتك ما من شئ من دون الله الا و انه هو باك لك و مستقر فى ذلك و مسبح لله بما قد سبحت و مقدس لله بما قد قدست و موحد لله بما قد وحدت و مكبر لله بما قد كبرت لم تزل و لا تزال كنت فى علو القدس و الجلال و لا تزال انك لتكونن فى سمو القدس و الجمال انت الظاهر بظهور ربك و الباطن ببطون ربك و الاول حين لا اول غيرك و الاخر حيث لا آخر دونك قد تعرجت فى الابداع الى افق ما سبقك من احد و استقللت فوق كرسى عزتك فى اعلى افق الرضوان حيث لم يكن فى علم الله اعلى منه فلا شهدك و كل شئ بان دمك طهر طاهر مطهر و ان بفاضل ذكره قد ظهرت كينونيات الممكنات ( الى قوله ) فلا شهدن الله و كلشئ بان الله قد طهرك عن المثل و آتاك ما لم يوت احدا من خلقه لملك الارض و ما عليها بل ملك الرضوان و من فيها حيث لا يخطر على فؤاد ذكر عظمة او كبريالالا و انه وافد عليك بذكر الخضوع و نازل بر حل فنائك بمنتهى ما يمكن فى الخشوع ( الى قوله ) كاننى لاشاهدن ملائكة العرش و الكرسي و السموات و الفردوس الاعلى و الرضوان الابهى طوافون حول تربتك و لياخذن ما عين من يظهر فى حبك و ليحضرنه بين يدي الله ربك و لينظرن الله

--- صفحه ٤٢٦ ---

الى من اكتسب ذلك الفضل و ليبيكين عليه رضوانه و ليختصه بكل فضله و ما يمكن عند ابداعه اذلم يكن قطرة ما عند الله احب عما يجرى فى مصيبتك و يظهر على خدّ فى رزيتك " الخ و در الواح صادرهء از قلم اقدس ابهى اذكار رفيعه و مقامات منيعه در حق آنحضرت مسطور است و بعنوان طلعت اخرى و نقطهء اخرى ستودند و در لوحى چنين فرمودند، " فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو على قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه على ظلل

الروح من سما عز عليا و آخر ما بعثناه فهو ايضاً عليّ و سميناه في الملا الاعلى باسمنا القدوس ان انت بذلك  
عليماً و عززنا هما بهذا الجمال الذي ظهر بالحق و اشرق عن افق الامر بسطان منيعاً " الخ و اما آثار قدوسيه  
از خطب و دعوات و شئون تفسيريه بسيار بود كه بیشتر را با خواهرش مريم بخانه حاجي ملا محمد شريعتمدار  
فرستادند و غالباً در دست نيست و در آنميان خاتمی دیده شد كه بر نگينش اين آيه از قرآن ان ترن انا اقل منك  
مالأ و ولداً نقش يافت و ما در اين مقام محض مراعات اختصار بثبت نبذهء از آنها اکتفا ميکنيم منها صورت  
دعائی است كه آنحضرت باصحاب جهت حرز دادند، " بسم الله الحميد انه هو الحبيب لدينا على حكيم  
سبحان الذي قد نزل الايات بدعاً من شأنه ليشهد الكل انه لا اله الا هو قد كان لما يشأ قديراً و هو الله ربي و رب  
العالمين حميداً و هو الله ربي قد كان قبل ذلك في ام الكتاب حكيماً اللهم انك لتعلم ان الاحبا يستدعون منك ما تعلم  
حكيمه و تشهد سره و ضمير و انت العليم الحكيم فان اجبتهم بما سنلوا فانما هو من فضلك قد مننت عليهم و ان  
منعتهم عن ذلك فانما هو من عدلك و ان العدل لا يتحمل الملك لظهوره و لا يمكن الاختراع لشهوده و لا يتحصل في  
ذروة نقطة الابداع بروزه اذا لعدل لما كان له وجود من دون الفقدان بالسر الموجود و بعد ما قد كان الكل انما هو  
بقولك كن لامن شئ في شأنه يوجدون فكيف يقال في حقه ذلك بل كل ما تفعل بكلشي

--- صفحه ۴۲۷ ---

من تألوات الجمال او من ظهور الجلال في ميادين الابتجال كل ذلك من فضلك فان الفضل هو العلة للوجود و هو  
الله لم يزل عند اهل الفضل لمشهود فصل يا رب على طلعتك المتشعشع بالهوية في شجرة المعبود و سر  
المتلعم في الجزنيات المنضود و هويتك الظاهرة في نقطه البيا اذ لم يقترن بالحدود و اني اشهد له انه القدوس في  
ختم الاكوار لدى الصعود و انه هو الفاتح القيوم في تنزل الانوار عند القيود و اشهد انه السر سر ك الحق في  
قصبات الوجود فصل عليه و على باب مدينته و ذكر آيات لاهوتيته و تغنى ورقاً هائيته فصل عليه و على البقرة  
الاصفر الجامع التحف الازلية في كل السر من رشح ثم على من انت تحب كما تحب كيف تحب ثم اني اسنلك ببركة  
ذلك الصورة الانزعية في تقديم الظهور و ذلك المدينة البانية و ان عنافات سر هما في الظهور ان تتفضل على

جمع احبتك ما به بسر قلوبهم و تنور صدورهم و تكشف غمومهم و تذهب همومهم و تنصرهم و تحفظهم عما يكره رضاه و تدفع عنهم كل البليات بما فى الارض و السموات و فى البر و البحر و الجبال و الاودية و ما فى الاشجار ظهوره و فى الحيوان ستوره و ما فى الجان بروزه و ما فى شياطين الانسان ركوده و ما فى الهوا او فى الما او فى النار او فى التراب سطوعه و انى اعيد نفسى و كل من اتبعنى بالحق باسمك القاهر المقتدر الجبار عن كل الافات و البليات و الحركات و السكنات و الهوام و الطيور و السباع و كل ما فى الملك مما هو ضار سبحاتك سبحاتك لا اله الا انت انت الحفيظ و انت الكفيل و انت ذو الفضل العظيم و انت الرحمن الرحيم و انت العليم القديم و الحمد لك ان الحمد لله رب العالمين. " و ايضاً صورت دعاً ديگر است كه به آنها جهت حرز دادند، " بسم الرب القهار سبحان الذى نزل الشفاً بمحبة حخته اذ هو الذى لا اله الا هو و هو الغفور الرحيم فيا الهى قد وعدت ان تستجيب الدعاً لمن اتاك بالرجا فانزل اللهم شفاً و ردّ عنه ما قد احزنه بما يشا بحق شرك الظاهر فى

--- صفحه ۴۲۸ ---

هوية الها فانك اهل الكبريا و لا تخيب احداً اذا اتاك لللقا سبحاتك سر آيت ذاتك اذ لا اله الا هو و انت رب العالمين. ( و ايضاً من دعائه للاحيا على الاعداء ) " بسم الله الذى لا اله الا هو العلى العظيم الحمد لله الذى قد خلق الحمد بحمده لحمده و قد جعله بوجوده مظهر طلعتة بانه لا اله الا هو و هو العلى القديم الحمد لله الذى قد جعل الحمد حمداً لما ابرز بسره و اركز الحمد فى سرانر سطره و انطق الحمد بايات ذكره لنلا يخفى عن العالمين جذبات جماله و لنلا يقول احد فى طلعة حمده بعضاً من القول و كان الكل لديه من المنصعين الحمد لله الذى قد خلق الحمد حمداً لنفسه بايات هويته و قد ترشح من لجة جوامع حكمته و قد علم بجذبة ورقانه كل الايات الجلايات بصحويات الهويات الى غاية مراده بانه لا اله الا هو و هو لا اله الا هو و هو السر المستسر بالورقة الهوية قديم اللهم يا مالك الهوية و يا صاحب الطلعة النقطية و يا منجذب الكل بالايات الصمدية و يا معنى الاوراق الكافورية بالورقا العمائية و يا مجمع البهائيات بترشح جواهر السرية انزل علينا الاية التى قد وعدتنا من قبل و اظهر الامر الذى قد اردتها من بعد و انزل النصر من عندك و افتح الابواب من فضلك و ابشر اوليانك بالنظر الى طلعتك و

اجمع شملهم بانزال السكينة على قلوبهم من رحمتك و فرق الاسباب التي قد منعتهم عن الاجتماع لدى ذكرك و  
سبب يا الهى بجودك سبيلا لاطهار امرك و اعلا حكمك و اتقان صنعك و اطفأ نار الشرك فى عبادك اللهم انى اسئلك  
بالاسم الها فى الهوية و بالبيا فى الاسمية و بالظا فى السرية و بالالف الغيبية و بالحروف العمائية و بالرقوم  
الكلمات الجامعة و بالفتى الجالس على عرش العزة لديك و باهل البها فى لجة الثنا و بمن نادى فى الطور بلسانك  
انى انا الله و بمن قد نزل الرحمة على ايوب اذ نادى و بمن انجى يوسف من الجب و اليه ابويه آوى و بمن خلص  
عيسى من ايدى اليهود و ارفعه الى السما و هو هوى و بمن اغرق

### --- صفحه ٤٢٩ ---

فرعون و فرج عن موسى و اخيه و قومه ما مسهم من البأسا و الضرا و بحق الذى هو على العباد رؤف رحيم و  
على اهل الدعوة مجيب قديم و على المضطرين كاشف بأسائهم و هو عظيم عظيم فيا الهى و سيدى و محبوبى و  
مناى و رجائى فو عزتك ليس لى رجا الا انت و لا مقام الا لديك و لا انيس الا انت و لا من اسكن اليه الا انت فبحق  
اسمك العظيم و بحق سرك القديم و بحق اسمائك الحسنى و صفاتك العليا و طلعات جذابتك فى العما و تغنى  
ورقائك فى طلعة شمس الثنا الا ان تفرج الكربة الذى قد انزلتها على عبادك المخلصين و اهل محبتك المصطفين و  
امانك الراجين و الذى ليس لك فى الارض الا هم يا رحمن يا رحيم فان القلوب يا سيدى قد ضاقت لما راي من  
الاذى و انّ الصدور قد تصدعت مما سمعت من الشكوى و ان الافئدة قد حرقت من خفا طلعتك عن الورقا و ان  
الكبد قد خدمت لما نزلت عليه من البأسا و الضرا و ان الابدان قد تبلبلت بالفنا و ان المشاعر قد ضاعت بالشماتة  
النازلة من السحب المكفهرة السوى اللهم العنهم بكل لعن نزلتها على ابو الشرور و بكل لعن قد لعنتها الفرعون و  
حزبه و انزل عليهم بكل نقمة قد انزلته على احد من عبادك الذين قد خرجوا من طاعة اوليانك و بغوا على اصفياك  
و طردوا اهل كرامتك (الى قوله ) اللهم انى ادعوك بما دعاك حجتك على بن الحسين عليه السلام من قبل ان تسلط  
عليهم من لا يرحمهم و لا يضع فى شأن قراراً و لا يمكن لهم منه فراراً اللهم خذهم اخذ عزيز مقتدر اللهم سلط  
عليهم عبدك الذى قد اخزنته لتنتقم به عنهم اللهم انزل على قلبه حتى لا يرحمهم و حتى لا يوقر كبيرهم و لا يرحم  
صغيرهم و لا يكون لهم الا كما قد وعدت فى قولك و من اعرض عن ذكرى فان لهم معيشة ضنكاً اللهم افضحهم

بفضح لا يمكن مثله ( الى قوله ) اللهم الهم كل مؤمن لعنهم و كل عبد التبرى منهم اللهم اجعلهم فى الارض بحيث لا يستطيعون بشئ من الامر و هم فى كل

--- صفحه ۴۳۰ ---

شأن خائفون و عنهم منتقمون لانهم قد آذوا نفسك و والوا عدوك و افتروا عليك و اسسوا اساس الظلم بك و قطعوا رحمك و ظهر الشيطان بينهم و لم يتبرنوا منه اللهم انى اختم الكلام بالبرائة عنهم و التمسك بحبل ذكرك و اتباعه فاقول من حكمك اللهم صل على ذكرك و آل ذكرك انك حميد عليهم و احشرنى برحمتك فى كل شأن معهم انك انت ارحم الراحمين."

و اما ملا سعيد معروف بسعيد العلماء اهل قريهء ديوكلا از توابع بارفروش كه موقد نيران فتنهء مازندران و سبب قتل حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب گشت تحصيلات مقدمات علوم در بار فروش و سارى نمود آنگاه در عراق عرب نزد ملا شريف ملقب بشريف العلماء آملی تکميل اصول و فقه کرده اجازهء اجتهاد گرفته ببارفروش برگشت و مسند فقاہت و رياست بگسترد و از معاريف مجتهدين محسوب گرديد و دختر رئيس اصطلب محمد شاه را بحبالهء نکاح گرفته بستگى بسطنت يافت و لا جرم جاه و جلال و ثروت و مال اندوخته معجب و مغرور گشت و ملائى متعصب و لجوج و پرخاشگر و تند خو و متکبر و ستمگر شد و از جهت جمودت عقيدت ظاهريهء فرعيه و غلظت فقاہتیه با ارباب علوم و معاريف عقليه و ذوقيه خصومت شديد يافت لا سيما بتأسى از بعضى اساتيد خود در عراق نسبت بعقيدت شيوخه نفرت عنيف اظهار نمود و با حضرت قدوس مضادت و مخالفت همى کرد تا هنگامهء مذکوره را برپا داشت و سدّ هائل پيشرفت مقاصد اصحاب گشت چنانکه در بخش سابق نگاشتيم و هنگامى که باب الباب و اصحاب در طبرسى نزول کردند و

---

ملا سعيد اصلا يهودى و جديد الاسلام بود و سعيده نام زن ريش دار كه در اخبار مأثوره است كه حضرت قائم را با دسته آهنين مقتول ميسازد مراد او است و دسته آهنين تبر زينى بود كه بدست خود بر سر آنحضرت فرود آورد . ( حاجى ميرزا جانى )

---



### --- صفحه ۴۳۱ ---

کرسی خطابه و دعوت بر قرار نمودند و مبلغین بهرسو فرستادند و کثیری از مردم مازندران برای تحقیق احوال بدانجا شتافته باستماع بیان و علم و تبیان آنجناب متنبه و مستفیض شدند نهی شدید کرد و اصرار و ابرام نمود که کسی بدانجا نرود و از فروش برنج و نان و دیگر ما یحتاج باصحاب ممانعت اکیده بجای آورد و مکاتیب پی در پی بناصرالدین شاه نگاشت و ملا حسین و اصحاب را طاغی و سرکش و مدعی سلطنت خواند و موجب گردید که حکم شاهی بمدافعت آنان صادر گشت و عبد الله خان سورتی (سورتیجی) با چند هزار مردم مسلح از اطراف مازندران پی مدافعت اصحاب بیامدند و حین ورود ببارفروش نزد وی رفت و حسب تحریکات و تشویقاتش مصمم هدم و ردم قلعه و اصحاب شد و تفصیل بیرحمی و قساوت ملا سعید را نسبت بحضرت قدوس در بخش گذشته آوردیم و او پس از واقعات مذکوره برعشهء اعضا بمرض صعب العلاج نادر الوجودی مبتلا گشت و برد شدیدی بر مزاجش استیلا یافت

---

ملا قاسم از انمهء جماعت بار فروش ساکن محلهء آق رود قریب بخانه حضرت قدوس مردی شرور و متعرض باحباب و مزاحم آنجناب بود و سعیدالعلماء را بر مقاومت و مدافعت همی تحریک کرد و او را مشتعل از نار عناد و فساد نموده دروغهای بسیار گفت که از حد خارج بود و دوستان بانحضرت عرض کردند که شقاوت و شرارت و کفر بیحسابش را همه مردم دیدند از شما میخواهیم عذابی بر او ظاهر شود که همه مشاهده کنند در جواب فرمودند آیا میخواهید بچه صورتی منقلب گردد عرض کردند خدا او را بصورت خوک ظاهر فرماید فرمودند منتظر باشید خواهد شد بعد از زمانی ملا قاسم مریض شد و حالتش بسختی رسید اطباء هر قدر بمعالجه کوشیدند سودی نداد چهره و صورتش دیگرگون شد و در شهر شهرت یافت که صورت ملا قاسم مانند خوک شد پرستاران پرده کشیدند و مردمی که بعیادت میرفتند

### --- صفحه ۴۳۲ ---

و در تمامت فصول سال حتی در هوای حار و راکد تابستان لباس بسیار از پشم و وپوست جانواران در بر کرده تجاویف عمامه کبیره اش از پشم انباشت و ابواب حجرهء آرامگاه و خوابگاهش را باستحکام بسته پردههای

ضحیم بر ابواب بیاویخته منافذ را سد محکم کرده در کرسی گرم زیر لحافهای پشمین سنگین جای گزید معذک کله از سورت برودت ناله و فریاد کردی و از سختی سرما سوختی و عاقبت با چنان حال خسران مال که از تمتعات اکل و شرب و غیره نیز محروم بود ببلائی وبا دچار شده زندگانی را بدرود گفت ۱۲۷۰ هـ . ق و او را اولاد متعدد بود و همگی در ایام جوانی ناکام مردند و نشانی جز برخی اقربا و خویشان بر جای نماند دیگر از ملایان مخالف ملا فضل الله بود که بروش وی رفته با معروفین از مؤمنین معاندت و تعرض همی نمود و اعقابش نیز چنین کردند دیگر سید ربیع نام گویند در هنگامهء ورود جناب باب و اصحاب کفن بگردن افکنده بچهار سوق بازار شتافته فریاد برکشید ایها المسلمین العجل العجل بکوشید بجوشید بابیان بیدین را

---

سبب میپرسیدند و باصرار پرده را بالا میزدند و شکل خوک میدیدند و فرار مینمودند تا بمقام اصلی خود رفته برفقا و هم صورتان خود پیوست و میان مردم شهرت یافت که چون جسدش را در آق رود غسل میدادند صورتش مانند خوکی دیده میشد و لذا ملاها حکم دادند که او را فوراً دفن کردند و اما حکایت عذاب سعید العلماء چنین بود که ناخوشی سرما گرفت و در تابستان و شدت گرمای هوای مازندران زیر کرسی رختهای متعدد پوشیده با کلیجه های ماهوت پوستین بردوش و چهار منقل پر از آتش باز هم مانند کسی که تب لرز دارد گرم نمیشد و غذای او را از انواع لطیف ذائقه پذیر حاضر میکردند و آرزوی آنها داشت ولی يك لقمه بحلقش ممکن نبود فرو رود و باین عذاب بمقر خود رفت.

( آقا سید محمد رضا شه میر زادی )

---

--- صفحه ۴۳۳ ---

از این خاک برانید .

و دیگر از ملاهای مازندران که بمدافعت این امر و مقاومت با اصحاب قیام کردند حاجی میرزا محمد تقی مجتهد ساروی ستون کفر بود که کیفیت رفتار سونش با حضرت قدوس و بشهادت رساندنش آقا سید احمد شه میرزادی را در بخش سابق و حاضر نگاشتیم .

و نیز در آن ایام ( ایام حبس برادران و غیرهما در انبار طهران در سال ۱۲۷۷ ) مجتهد مازندرانی از اهل ساری میرزا تقی مشهور بستون کفر ( حضرت قدوس او را بدین لقب خواندند ) قاتل فرزند رسول یعنی برادر شهیدم که مقرب نزد سلطان بود بطهران آمد و چند نفر از اهل ولایت ما بدون اذن ما نزد آن ملعون خونخوار شرار رفتند و باین نوع تظلم نمودند که ای آقا عرض ما را برس اول قسم میدهم شما را بخدا و پیغمبران و امامان علیهم السلام و در ثانی متضرعیم پیداشاه عرض نمائید که دو برادر از سادات و اولاد رسول در انبار مبارکه هستند ایشانرا مرخص فرمایند پرسید بچه تقصیر و گناه و از کجا آوردند گفتند از مازندران و باسم بابی و بهتان زدند آتشریز گفت بشما چه نسبت دارند گفتند هم ولایتی ما و شه میرزادی هستند گفت خوب میشناسیم یک برادر ایشانرا در مازندران بدست خود کشتم و ثوابی عظیم بردم و باید این دو را هم کشت چون خدمت شاه رسم باید کاری کنم که این نامها را روی زمین تمام گردد لا جرم آن بیچاره ها را خوف غالب شد معجلاً بانبار آمدند باینعبارت خبر دادند که شمر را بیدار کردیم و ما باعث حرکت آن غدار شدیم اینک تدبیری نمائید که آرام و قرار در ما نمانده گفتم امر در دست خالق و رازق و محیی و ممیت میباشد و تقدیر الهی مقدم بر تدبیر خلق است اگر انشا الله شهادت نصیب شود پس خوشا بحال ما رشتهء بر گردنم افکنده دوست

---

--- صفحه ۴۳۴ ---

و اما حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار بزرگ بن حاجی ملا مقیم بن حاجی شریف اهل قریهء حمزه کلا از توابع بارفروش که از اینرو بنام حمزه مشهور گشت و او از اکابر علما راشدین کاملین محسوب است مجتهد متتبع در فقه و اصول و دیگر علوم نقلیهء دینی و حکیم متعمق در حکمت و کلام و دیگر علوم عقلیه

---

میکشد هر جا که خاطر خواه او است ولی تخت عزت این بدبخت بزودی واژگون میگردد فواره چون بلند شود سرنگون شود و اعتنائی باین اعمال و اقوال نکنید باری آنملعون بمازندران رفت و ایامی چند گذشت روزی زندانبان آمد بما گفت مژده دهم شما را مجتهد مازندرانی که چنان خیالات سوء در حق شما داشت مرده اینک خبر رسید و شهرت یافت چه چون نعش او را بطهران میاوردند و بکربلا میبردند همینکه بغیروز کوه رسیدند قاریهای قرآن که با نعش بودند دیدند از درون تابوت خوکی بیرون آمده بصحرا فرار کرد و درون تابوت را تجسس کردند جسد آخوند نبود و بسیار وحشت و دهشت کردند و ناچار در آن منزل توقف کرده یکتن از قاریها را بساری فرستادند و بوراث میت خبر دادند آنان گفتند این قضیه موجب افتضاح ما است فوراً بمنزلگاه بروید و

جسد میت تازه را در تابوت بجای جسدش گذارده بکربلا ببرید و مبدا مبدا احدی از ماقع باخبر گردد و چنین نمودند ولی بسیاری از مردم شنیدند و هرکه میدانست او قاتل فرزند رسول بود لعن نمود و زندانبان بعد از نقل این حکایت گفت این قدرت جد شما امام حسین علیه السلام میباشد الحمد لله عذاب دنیا ظاهر شد و یقین است در جهنم میهمان اولیا طاغوت گردید و بزنجیر هفتاد ذرعی بپیوست اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آله و اللهم العن شجرة النفی من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها من اصلها و فرعها الى آخر كلامه.

(آقا سید محمد رضا شه میرزادی)

---

--- صفحه ۴۳۵ ---

و سالک واصل بمقامات باطنیه عرفانیه و جامع علوم و رسوم قریبه و مقتدر در اسرار و فنون غریبه و دارای کرامات و مقامات معنویه بود و مدت تحصیلات علمیه و ریاضات نفسانیه را در سی و اند سال در مازندران و اصفهان و عراق عرب بپایان برده در علم و عمل و قدرت روحیه بمقامی رفیع رسید و قسمتی از تحصیلاتش نزد شیخ احسانی شد و در بارفروش افاضل علما در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه و نقلیه نمودند و بسیاری از تلامذه اش مانند شیخ عبد الله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف بشیخ کبیر که شیخ المجتهدین در بارفروش شد و از مؤمنین امر بدیع حمایت کرد و شیخ اسمعیل بن حداد که عالمی ذو فنون و مدرس علوم ادبیه عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و هینت فلکیه و نجوم و غیرها در مدرس مدرسه حاجی کاظم بیک و معروف بوفرت علم و تقوی و انقطاع از جاه و ریاست ملانی گشته دم از روش استاد بزرگوار خود همی زد و غیرهم شهرت بلیغه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بارفروش قرای تابعه غالباً عقیدت و ارادت کامله بوی داشته او را صاحب کرامات و مقامات و تأثیرات نفسیه دانستند و در آن بلد چون ستاره عظیمی درخشید و در درس و وعظ حتی در دعا و راز و نیاز با خدا بزبان مازندرانی تکلم میکرد و عباراتش بدان لغت در دعای استسقا در آن حدود بدینمضمون مشهور است که بار خدایا من اینخلق را آزمودم بنفرستادن باران و مجازاته‌های دیگر مانند آن تنبه نیابند ویشری نو که بعد از اهلاکشان آفریده شوند نیز بهمین نهج خواهند بود لذا بر جهل و گناهشان ببخشا و حکایاتی در باب استجابت دعای استسقا و هم نفرینش در

حق بسیاری از اعدا و اخبار مافی الضمیر مردم در احیان استخاره بقرآن از خدا مشهور است و مسجد اقامت جماعتش مسمی بمسجد حاجی کاظم بیک در اوقات صلوات خصوصاً در سه ماهی رجب و شعبان

--- صفحه ۴۳۶ ---

و رمضان چنان مملو از مقتدیان مصلیان بود که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته میگشت و در مجلسش سخن حصر در تفسیر قرآن و احادیث مأثوره و زیارتنامه های انمه شده سخن در امور ظاهریه وقوع نمییافت چه بزبان مازندرانی بدینمضمون منع میکرد که عمر آدمی اشرف از آن است که در امور فانیه باطله مصروف گردد و ملا سعید مذکور با اینکه در مقابل جامعیت علمیه و فضائل ذاتیه و کسبیه اش منزلت و مقداری نداشت ره رقابت و حسد نسبت باو پیمود و طرفی نسبت و پیوسته از تنور ضمیر و تبحر خطیر و عقاید و آداب بی نظیرش در آتش غضب میگذاخت و شریعتمدار برخلاف دیگر مجتهدین و واعظین در محضر و منبر قلوب مستمعین را سرشار نشاط و سرور میساخت و همی خطاب کرده بلغت مازندرانی بدین مضمون میگفت من شما را میخندانم و سرور میگردانم زیرا دور گریه بسر آمد و از این پس دور شادی و سرور میباشد و همینکه صیت ظهور بدیع برخاست و در بارفروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عدوی عنید بمقاومت و بغضا برخاست و حاجی حامی امر بدیع شده از آنحضرت و اصحاب حمایت و رعایت کرد و با جناب باب الباب مصاحبه و آثار و آیات را مطالعه نمود آورده اند که جناب قره العین بعد از واقعه بدشت چون وارد بارفروش شد بخانه مسکونه اش رحل اقامت افکند و چند روز در مسجد حاجی کاظم بیک مذکور در صف جماعت نسوان بحالیکه پرده فیما بین صفوف رجال و نسبا میکشیدند خلف حجاب قرار گرفته بحل غوامض مسائل دینی و مواظب بلیغه پرداخت و خورده بر بعضی از بیاناتش تحالیکه بر منبر ادا میکرد گرفت و او بنوع تجلیل خطاب نموده گفت بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگنان شما آموخت و هنگامیکه اصحاب بخارج بارفروش رسیدند و پند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه

--- صفحه ۴۳۷ ---

و بیکاران که حسب اشاره سعید العلماء ممانعت خواستند تأثیری نبخشید و ناچار حمله آوردند گروهی از اهالی بدر ب خانه وی آمده چنین معروض داشتند که ای آقا جان بابیان میگویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه میفرمائید جواب گفت البته بروید

---

حاجی شریعتمدار در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهاده خود که شمهء در خصوص بابیه نوشته و اکنون بخط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و در چنان موقع و تاریخی که مقاله مذکوره را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که آحاد باقی مانده اینطائفه در غایت تقیه و اختفا میزیستند عقاید خود را نسبت بدوره بابیت این امر با مراعات احتیاط و تحفظ از شرور اعدا در طی بیان تلویحاً و اشارهء مبین داشت چه در بخش اول آوردیم و در اینمقام نیز نیذءه را ثبت مینمایم و هی هذءه.

س \_ بابیه معنیش چیست و چه کسان بوده اند و چون است حال ایشان از ممدوحین بوده اند یا مذمومین بیان فرما که در این زمان نزدیک سال (۱۲۶۰) سنهء غرس اول غیبت امام در عین و لام از رس طلوع کردند و منتشر شدند در عرب و عجم تا خود را بجزیره خضرای شیخ طبرسی کشیدند و در تنزل لام مذکور که شش سال گذشته از طلوع باشد همه بتوپ و تیر کشته شدند ج \_ باب بمعنی در است و جمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهر علم بود و امیر المؤمنین علیه السلام در آن بفرموده اش که انا مدینه العلم و علی بابها ۰۰۰۰۰۰ پس اول بلا اول قبله باب جناب میرزا علیمحمد شیرازی که تاجرزاده بود اگرچه من ایشانرا ندیدم اصلاً نوشتهء از کتاب مؤلف او دیدم که در ابتدا طلوع سنهء غرس بیست و هفت سال بود که از عمرش گذشته بود و در حوادث سن خود بملازمت جناب حاجی سید کاظم بکربلای معلی بسر برد کمتر از یک سال و بسیار با زهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تاسیوطی و حاشیهء ملا عبد الله بیشتر نخوانده بود و از بابت قوت ذهن و

---

--- صفحه ۴۳۸ ---

تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است گفتند ای آقا جان مردم را میکشند و میگویند صاحب الزمان ظهور کرد جواب گفت من شنیدم با اینکه وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست بجفا و ایذا گشودید گفتند سعیدالعلماء چنین فتوی داد

ذکا و تأیید و تقوی قدرت تألیف و تصنیف پیدا شد او را ..... چندین مجلدات تا شش و هفت جلد .... بشاکله آیات و سور قرآن که از کلمات قرآن بیرون نبود و خطب پر فصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفه سجادیه انشا و املا کرده بود و شرح سوره بقره نوشت عبارات غریبه مشکله که همه اش را دیدم آورده بودند پیش من همه را و بسیار خوش خط و ربط و تیزقلم و تند رقم بود و دعوی بابیت کرد و خود را باب نامید و بر انگشتر سفید خود خط باب کشید این باب اول که باجتهاد و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را باب وصول بمعرفت و توحید و حق و تجرید و علم تفرید ..... و باسم باب مسمی ساخت و باب دوم بعد از وی جناب حاجی محمد علی پسر زراعت کار مازندرانی که مقارب او بود در سن و صورت و قدری اسن از وی بود بملازمت او همسفر بود راه مکه ذهاباً و ایاباً دائماً مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی و حاشیه بهمان صورت و سیرت که بمراجعت از سفر مکه بخانه اش در شهر شیراز با وی بوده و باداب وی حتی در تألیف که شرح سوره توحید نوشت ناتمام بقدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه بکلمات غریبه غیر متعارفه بسرعت قلم مینوشت که همه را دیدم و سبک و لسان هر دو توحید صرف بود ..... و باب سیم جناب آخوند ملا حسین بشرویه خراسان بود که در علوم متعارفه فقه و اصول و مقدمات و در علم باصطلاحات و قواعد شیخ الاستاد زرنگ و با تسلط بود ولی در علم بابیت خود را جنب آندو نفر مانند قطره بدیا میدانست و بسیار با شجاعت و جنگی و جلالت و سیفی بود و در سن مقارب

---

### --- صفحه ۴۳۹ ---

گفت ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستید با سعید العلماء در مقابل منتقم قهار توانا و موقعی که هنگامه طبرسی مرتفع شد و حضرت قدوس با اصحابش بقلعه رفتند با آنکه قریب بنود سالگی بود عزم آن داشت که

---

سن حاجی محمد علی واسن از او بوده بعد از وفات حاجی سید کاظم ملا حسین و جمعی رفتند بشیراز و احوال و آداب و قرآنها و خطب و تألیفات و آثار میرزا علیمحمد را دیدند در منزلش و باو گرویدند و او را باب دانستند و تألیفاتش را دلیل و بینه بابیت و حقیقت او قرار دادند و گفتند بخلق که اگر در شك باشید در او فأتوا بسورة من مثله و آدم باطرف بلاد عرب و عجم فرستادند و قصه اش را منتشر کردند تا آنکه علما و طلاب و اغنیا و کتاب متعرض شدند واقعه را بسطان زمان و حاجی میرزا آقاسی وزیر ایران رسانیدند و سید و حاجی محمد علی و جمع ایشانرا از شیراز متفرق ساختند سید را بعد از ملاقات دار الخلافه بردند بماکو حبس

داشتند و سید که باب بود قلم و رقم و جمیع امور متعلقه بابیت را تفویض مصاحب خود حاجی محمد علی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد بعد ملا حسین و جمعی بهوای او حرکت کردند بخانه او منزل نمودند تا آنکه جناب آخوند ملا محمد سعید از شدت خوف رجوع بعرف ساری کرد ایشانرا از بارفروش بیرون کرد ملا حسین روی بولایت خود نمود و علما و ذاکرین و عوام میامی و شهر مشهد مقدس رضوی و قم و طهران و قزوین و تبریز تا بسمان و نور و علی آباد و بهنمیر و بار فروش و مازندران و اطراف بلدان را جمع کردند و بموالات خود خواندند و بهمراه خود آوردند مسلح و مکمل متجاوز از چهار صد نفر وارد سبزه میدان بارفروش شدند رنگریز و دکان نشینان آن گذر مانع شدند دخول ایشانرا بشهر و ایشان ممنوع نشدند میان ایشان فتنه در گرفت تا بقتل رسید که در ربع ساعت

---

--- صفحه ۴۴۰ ---

با جمعی کثیر باصحاب ملحق شود و با حضرت قدوس مکاتبه نموده بنظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریهء افرا واقع در جنب بقعهء مذکوره نوشت که محلی مناسب و در خور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیهء زاد و راحله و

---

قریب بغروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین کشته شدند بعد از وقوع این قتل اهل شهر خبردار شدند و همه و ولولهء عظیمی در آنشب داشتند تا بصبح که روشن شد پس از آن تا دو روز دیگر زن و مرد صغیر و کبیر مثل بید میلرزیدند که استعدادی بهم رسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه بلطایف الحیل ایشانرا از کاروانسرای آنمیدان بیرون کردند و ایشان خود را بشیخ طبرسی صاحب احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم زدند و دو حمله آوردند که دوم شیخون بود که قتل نمایان کردند تا اینکه از دار الخلافهء طهران توپ کوچکی آوردند و محاصره کردند تا بقدر نصف یکسال بیشتر که جوع و قطع نان و آب بر آنها غالب شد با این احوال ملا حسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر بیرون آمدند از اندرون خندق و بر عسکر حمله آوردند جمع کثیر از طرفین آنشب کشته شدند که شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه بعد از چند وقتی همه از شدت جوع بیرون آمدند بنزدیک عسکر پادشاه و دستگیر شدند و بشلیک هزار تیر بر زمین افتادند و از دنیا در گذشتند و حاجی محمد علی را با چند نفر بشهر آوردند و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند و هرچه سنوال می کردند مرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و استفتا میکردند از کفر و ارتداد یا اسلام و بقا تشیع ایشان سکوت میداشتم و جواب نمی نوشتم و نمی گفتم ..... این مجمل بود از داستان



ایشان اگرچه رفتند و منقرض شدند ولی دور فلک را بازیچه ها بسیار است عقبه را باید پائید و از عواقب آن اندیشید معامله من  
لاعلم

---

--- صفحه ۴۴۱ ---

ضروریات اقامت آنجا نمایند قلعه بمحاصره اردوی دولت افتاد و نتوانست خویش را باصحاب رساند و لکن از  
معاونت و مساعدت یاران کوتاهی ننمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت  
و فساد عقیدت بابیان را میپرسیدند غالباً باینمضمون جواب میگفت من ایشانرا بد نگویم و بد ندانم آوردهاند که  
بعد از خاتمه امر قلعه هنگامیکه دژخیمان حکومتی برخی از آحاد اصحاب را ذبح میکردند دژخیمی با همان  
خنجر خونریز روی بسوی وی رفت و همراهان و محارمش را بیم گرفته گفتند که اینک مأموریت ظلم و ستم جدید  
انجام خواهد داد و او

---

را با من لاعلم چاره چیست و من لاعلم را بر من یعلم سبیلی نیست بسم الله بگو مرد این میدان کیست ... و در مقام دیگر از کتاب  
مذکور چنین نوشت پیغمبران و امامان علیهم السلام را ساحر کردند و نسبت جنون و کفر و شرك و ضال و مضل بایشان دادند بعلت  
حماقت و قصور فهم و ادراك که داشتند پس چگونه میشود که مرد شیعه عالم و فاضل و صالح و متقی و کامل و خود طالب  
شریعت سید المرسلین طریقت امیر المؤمنین حقیقت رب العالمین باشد و شیعه و شیعه زاده و در میان شیعیان نشو و نما کند و کفر  
بگوید شرك بورزد سفیه و مجنون اینکار را نمیکند که او بکند با اینکه عالم باشد بهمهم راههای ظاهریین که بان تکفیر میکنند غایه  
الامر کتاب مؤلفی و کلماتی از او صادر شد و محجوبین و قاصرین و مقصرین و ظاهریین از ادراك فهم آن عاجز آمده باید اگر طالب  
باشند از او سؤال کنند یا سکوت ورزند و وا گذارند او را میان او و خدای او نه اینکه بفهم ناقص خود تکفیر کنند خصوص هرگاه  
عاری باشند از فنون و از فن او و حکم بکفر و اجتناب او کنند و احکام کفر بر او جاری کنند و از حکم اصول و قواعد شرعیه  
قطعیه محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه و فساد گردند. انتهی

---

--- صفحه ۴۴۲ ---

بیان اعتماد بخدا کرد تا دژخیم رسید و نظری بر چهر منیرش افکنده خنجر بینداخته گفت ای آقا مرا نا مسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار بزبان مازندرانی بدینمضمون گفت ای ناپاک اگر بخوردن سنگ معاش میکردی بهتر ازین بود که با چنین شغل ناروا و کشتن بندگان خدا زندگانی کنی برو دکان علافی باز کن و دژخیم توبه کرده بدکان علافی نشست و عقیده بدینگونه یافت که با همان خنجریکه مؤمنین را سر میبرید بسر رنجوران و تب داران میمالید تا رنج و تب زائل میگشت و بالجمله حاجی شریعتمدار بنوعیکه آوردیم حسب الوصیه حضرت قدوس آیات و آثارش را لاجرم حفظ و نیز خواهرش را حمایت و صیانت نمود و اجساد شهدای بابیه را بدون غسل و کفن نماز خوانده دفن کرد و قاتلین را توبه داد و بسیاری از اهالی شهر نظر بمقامات وی باسی کرده تعرض نمودند و لسان از بدگویی باز داشتند و بدین رو ملایان متعصب سخت آشفته و غضبناک شدند و منشور حکم بکفر و خروجش از اسلام را پی در پی بنوشت و همینکه قطعات جسد مطروح حضرت قدوس را بواسطه گماشتگان ربوده نماز خوانده در مدرسه میرزا زکی بثلث آخر شب دفن نمود سعیدالعلما ارادل و اشرار را تهییج کرد که از زیر خاک بیرون آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد رفته با حالت افروخته نصیحت گفت و از عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود و عمامه از سر انداخته شمه از اعمال اعدا در ارض کربلا گفته تهدید بنفرین نموده بر جایشان نشانند تا چون شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرا حاکم مازندران وارد بارفروش شد و خواست بشرف زیارت وی رسد و او اعتنا و تجلیل نکرد سعیدالعلما موقع را غنیمت شمرده سعایت کرد و چون والی بمرکز حکومتش ساری برگشت دستور داد ویرا در دار الحکومه بارفروش ایامی چند حبس کردند و باری دیگر ده تن از گماشته گان

--- صفحه ۴۴۳ ---

حکومتی کوتاه بر کمر بسته از ساری برای بردنش با قید و غل ببارفروش آمدند و در مجلس درس شرح جامعه شیخ که صد و اندی از علما و فضلا نزدش تحصیل میکردند وارد شده بیکی از آنان مسمی بگت ملا آقا که عمامه بزرگ بر سر داشت خطاب کردند که برخیز بنزد حاکم کل در ساری برویم و شریعتمدار که حسب معمول کلاهی از پوست گوسفند مانند کلاه چوپانان آندیار بر سر داشته بر پوستی نشسته بود از جایش برخاسته

بزبان مازندرانی بدین مضمون گفت ایگوران بیاطن که خدا دیدگان شما را نابینا ساخت شریعتمدار منم برویم هرچه بشما امر شده انجام دهید بر حماری سوارم کنید وکلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانهء ظالمین را خراب کند و بالاخره خواهد کرد و خبر باهالی رسیده دکاکین را بسته مهیا برای دفاع و جهاد شدند و چند صد از نسوان مقدسه در خانه اش اجتماع کردند و شاعرهء در آنواقع مرثیه و مصیبت حاضره میخواند و زنان دیگر بر سینه میزدند و مرد و زن میگریستند و همه را یقین بود که ویرا در ساری بعنوان بابی میکشند در آنحال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی بانبوه بیشمار زن و مرد بدین مضمون گفت که خدای باقی و توانا مرا نصرت مینماید بدانید که بساری رفته صحیحاً سالمأ برمیگردم شما همه بکار خود مشغول گردید نزاع و فتنه نشود و شرحی از اجر صبر و شکیبائی بیان نمود و همه را امر بقرار و آرامش و عمل بموجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندک هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته که بحاکم نفرین میکرد بساری روان شد همینکه بدارالحکومه رسید حکمران پرخاش کرده در باب حمایتش از بابیه اعتراضات و بازخواست نمود و حاجی برآشفته با تغیر و تأثر تام باو گفت مکن کاری که نزد منتقم قادر قهار از تو شکایت نمایم آورده اند که در همان اوان

#### --- صفحه ۴۴۴ ---

پسران نوری حاکم در حجرهء عمارت خود در حالیکه درهای سنگین حجره را که بزنجیری تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماشا مینمودند ناگهان در بر گردنشان فرود آمده هر دو را خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثر و اندوه روز و شب گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود و از وی قبول عذر و عفو تقصیر خواسته مبلغی نقود و هدایا تقدیم کرده او را محترماً ببارفروش روانه داشت ولی تحریکات سعیدالعلما کار را بجائی رساند که سقله بلد روزها رودهء گوسفند را بشکل عمامه دور سر پیچیده خود را شریعتمدار کبیر بابی نامیده در کوی و برزن مورد سخرهء مردم کردند و درب خانه اش را با نطف سیاه مخلوط بفضلهء گاو بیالودند و نوبتی سعیدالعلما ویرا در مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد زواجی بودند باعمال مذکوره نکوهش و بتعقیب شدید حکومت تهدید نمود و شریعتمدار باو جواب گفت که من آرزو داشتم مرا ریش تراشیده بر استری نشانده در مجامع بگردانند و تو ای

سین از آنهمه جور و تعدی که نسبت ببندگان خدا روا داشتی خجل و شرمسار نمیشوی و ندامت و توبه نخواهی نمود و بدینطریق ملا سعید را نزد محارم و مخلصین بعنوان سین لقب و شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام که تعرضات انام و سختگیری دولت نسبت ببابیه بیشتر بود بمصداق دارهم مادمت فی دارهم و بمضمون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ابواب فیض هدایت را بر وجوه جهال بست و در اثنا شداید و بلایا و قتل و یغما مؤمنین امر بدیع در سن متجاوز از صد این جهان خاکی را وداع گفت ۱۲۸۱ و جسدش را بنجف برده در جوار مرقد علوی دفن کردند ولی محلش اکنون معلوم نیست و او را قامتی متوسط و چهری سفید گلگون و چشمانی سیاه و بالای بینی اندک بر آمده بود و سیمائی جذاب داشت و محاسن را با رنگ و حنا خضاب میکرد و تا سن هشتاد سالگی آثار ضعف و ناتوانی ندید و

#### --- صفحه ۴۴۵ ---

از آن پس بفرط تعدی سعیدالعلماء و اتباعش مریض گردید و او را بجز مریم خواهر حضرت قدوس که در سن نود سالگی با حضور جمعی عقد بست و تعرضات اعدا را سد نمود دو زوجه اولیه بود و از ایشان سه پسر بر جای پدر مانده روش ویرا گرفتند و نیز سه برادر داشت که دو تن کهتر بنام حاجی علی و حاجی کاظم ملاک بودند و نوبتی تنی از اهالی که مبلغی وام بحاجی علی داد و او بنا بر اعتماد بقدرت برادر ادا نمیکرد نزد شریعتمدار شکایت نمود و حاجی علی منکر وام شد و با نصیحت برادر اقرار نکرد و حاجی شریعتمدار چوب و فلکه امر داده ویرا بستند و زدند تا اعتراف کرده وام ادا نمود و اما برادر مهتر بنام حاجی ملا یعقوب مجتهد شریعتمدار از حاجی شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهاد داشت و مسند ریاست در وطن بگسترد و چون در گذشت جسدش را حسب وصیتش بنجف برده بخاک سپردند و از وی پسر و دخترانی عالم و عابد بدان روش ماندند و از ذکور و اناث مذکور خاندان وسیع شریعتمداری در مازندران برقرار گردید و از تألیفات حاجی ملا محمد شریعتمدار کتاب لمعان و کتاب حظوظ الایام و کتاب اسرار الشهاده میباشد و اولاد و اعقاب و برادرزاده و خویشاوندانش که بسیار و بعد از وی متنفذ و نامدار و مجتهد و شریعتمدار شدند نسبت باین امر تعرض ننمودند و بعضی اظهار محبت و ایمان میکردند و کتاب اسرار الشهاده مذکور را جمعی از علما مازندران بدست بازماندگان وی دیده

خواستند کلماتی را که در مدیحه این امر است محو کنند و سیاه نمودند و چون پسرش خواست بطبع رساند بعضی فریاد و عویل برکشیده ممانعت کردند و اما شهدا و بقیة السیف قلعه طبرسی از اهل مازندران چونکه در بخش سابق مفصلاً آوردیم در اینجا تکرار نکنیم .

و یکی از مشاهیر شهدا مذکور ملا رضا شاه عالمی ساکن محله

--- صفحه ۴۴۶ ---

چهارشنبه پیش بارفروش بود و پس از خاتمه امر قلعه همینکه با عده دیگر خریده و مستخلص گشت و هر يك بسویی رفتند بخانه خویش درآمده در بروی مردم ببست ولی بتحریرك ملا فضل الله پیشنهاد سابق الذکر بامدادان گروهی از سفله بدرج خانه اش گرد آمده سب کرده سنگ زده در را بپلیدی آلودند و بعد از چندی او را بیرون کشیده در پنجشنبه بازار بشهادت رساندند و شیخ محمد حسن شیخ کبیر سابق الذکر که آنهنگام در حجره از مدرسه میرزا زکی از محله حصیر فروشان ( محله حصیرفروشان واقع در جنب پنجشنبه بازار بود و مدرسه مذکور مدفن حضرت قدوس گردید ) بتحصیل مشغول بود حکایت کرد که روزی برخی از طلاب مدرسه بمن خبر دادند که ملا رضا شاه بابی را آوردند که بکشند و من شتافتم وقتی رسیدم که بملا رضا میگفتند توبه کن مسلمان شو و او خطاب بانبوه جمعیت کرده گفت ای مردم شما باید توبه کنید که دشمن خدا و ائمه و حجت زمان هستید و دژخیم پیش دویده عمامه از سرش برداشت که بکشد و او در آنحال شروع بقرائت دعای عدیله نموده خواند شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم و قاتل خنجر بگلویش گذاشت که ببرد من طاقت نیاورده برگشتم و ساعتی دیگر شنیدم که گشتند و جسدش را تابعین حاجی شریعتمدار کبیر برده نماز خوانده دفن کردند و چند روزی بعد از این قضیه هفت نفر از بابیان را بمیدان سر حمام آوردند که بکشند و ظالمان سخت گرفتند که تبری کنید و الا کشته شوید و آنان با اینکه مغلول بودند مانند شیر مقید بزنجیر بر آشفته گفتند ما گناهی نکردیم تا توبه کنیم و شما باید توبه کرده از کفر یعنی دشمنی خدا و انبیا و اولیا و حجت زمان تبری جوئید و میرغضب پیش دوید که همه را بقتل آورد و من نتوانستم بایستم برگشتم و بعداً شنیدم که آن هفت نفر را

--- صفحه ۴۴۷ ---

میر غضب ناصرالدین شاه بقتل رساند و گماشته گان حاجی شریعتمدار اجسادشان را برده نماز خوانده در همان محله سر حمام قرب مسجد حاجی کاظم بیک دفن کردند.

و از مشاهیر بابیه مازندران آقا رسول اهل بهنمیر از قرای بارفروش مردی متمول و معتبر و ملاک ریاستمدار دلیر بود و بیان کیفیت ایمان او و دیگر بابیان قریه مذکوره را چنین آوردند که بسال ۱۲۶۱ حاجی زکی نامی از اهل قریه در سفر حج مکه حضرت باب اعظم را ملاقات کرده منجذب گشت و پس از عودت بوطن اخباری در خصوص حضرت نقل و حکایت کرد که موجب انتباه و انتعاش جمعی از اخیار گردید و بصدد تحری و تجسس برآمدند خصوصاً آقا رسول و دو برادرش بتفحص از امر برخاستند و کربلانی حسین نام صدیق امین خود را بمشهد خراسان در ایام ارتفاع ندای حضرت قدوس و جناب باب الباب فرستادند که بشرف ملاقات و استفاضه فائز شده عارف و مقرر گردیده بملازمت خدمتشان پیوست و باقا رسول و همراهانش نگاشت که این ندای حق و اینعصر عصر ظهور حضرت قائم موعود میباشد و بر هر کس نصرت اصحاب واجب و فرض است و جمعی از اهالی بهنمیر و عرب خیل مطلع و منجذب باین امر شدند و آقا رسول با همراهان نسبت بحضرت قدوس حسن عقیدت و ارادت یافت و ایمان باین امر آورد و بعد از ورود آنحضرت بقلعه طبرسی با جمعی از خویشان و همراهان باصحاب پیوست و یکی از سران نامی محسوب گشت تا در اواخر ایام محاصره و محاجه تاب شداند طاقت فرسا نیاورد و هنگامی که اردوی دولت حتی آب را بر اصحاب بستند و از جهت ارتفاع زمین قلعه حفر چاه دشوار بود بی اختیار شد و نزد آنحضرت رفته تظلم نموده اظهار بیتابی کرد فرمودند خداوند مدد میفرماید پس هوا شروع بباران نمود و تا یک هفته امتداد یافت و اصحاب سیراب گشتند و بالاخره در ایام

--- صفحه ۴۴۸ ---

عسرت شدید نزد مهدیقلی میرزا شتافت و بوعدهای کاذبهاش فریفته گشته معاودت نمود و اصحاب را تشویق بخروج و اطمینان بامنیت داد و آنان نپذیرفتند و با اینکه آقا سید احمد شه میرزادی سابق الوصف باو چنین گفت تا حضرت در قلعه اقامت دارند دست از او نخواهیم کشید و از نزدش متفرق نشویم با همراهان خارج شده بار دو

رفت و عباسقلی خان لاریجانی فرمان داد آنان را هدف گلوله نموده کشتند و سرش را جدا کرده با برادرش آقا محمد حسین بامل فرستادند آقا محمد حسین در آمل مقتول شد و سر آقا رسول را ببارفروش بردند و با رؤس سران قلعه در کوچه و بازار همی گرداندند و از آقا رسول پسر و دختر و خاندانی (ممتازیان) در این امر باقی ماند.

و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه ملا سعید اهل قریه رزه کنار از توابع بارفروش در ظل تربیت حضرت قدوس بمقامات رفیعہ ایمانیہ و عرفانیہ رسیدہ با او بقلعہ رفتہ بنصرت قیام کرد و بالاخرہ بنوعی کہ در بخش سابق آوردیم دستگیر اعدا گشته ویرا بساری برده بحکم ملاها شهید نمودند آوردهاند کہ در اوائل ارتفاع هنگامہ قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب را بتنگنای محاصره نینداخته اهالی مازندران را مراسلہ و مراودہ بقلعہ میسر بود برخی از علمای معروف آنحدود بحضرت قدوس مکتوبی مفصل نگاشته از مسائل چندی سنوال کرد و در ضمن از مسائل نجومیہ و جفر و کیمیا پرسید و آنحضرت ترقیم جواب را بملا سعید مذکور محول نمود و او جوابی مشروح نوشته آغاز را بخطبہ عربیہ فصیحہ در شأن توحید و معارف الہیہ شامل ادلہ و مواظمتینہ افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضہ را در غایت اتقان و اقتدار بیان جواب گفت و در طی کلام قریب بیکصد حدیث نقل از ائمہ اطہار و اولیا عالیقدر در پیشگونی راجع بامر قلعه ثبت نمود و از اخبار

--- صفحه ۴۴۹ ---

و بشارات مقدسہ مدلل ساخت کہ سیصد و سیزده تن از اصحاب و انصار قائم موعود بعدد اصحاب بدر در قلعه طبریہ از خاک طبرستان مجتمع شوند و بشہادت رسند بحدیکہ گودالها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فرا گیرد و چون مکتوب بدست ملایان رسید بتعجب و تحیر اندر شدند چه میدانستند ملا سعید را باندرجہ مقامات علمیہ نبود و بیقین پیوستند کہ انشراح صدر و فتوحات تجلیات بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانیش حاصل گردید .

و بعد از وقوع واقعهء شهادت عظمی جمعی کثیر از بابیه در نقاط متعددهء مازندران خصوصاً در بارفروش و ساری و توابع و در نور و سوادکوه میزیستند که عدهء از بقیة السیف قلعه بودند از آنجمله شیخ میرزا آقا اهل قریه کفشگر کلا نخست مؤمن بدین امر گردید آنگاه سه برادر کهنرش نیز پذیرفتار گشتند و بقلعه در آمده بشمار اصحاب قرار گرفتند ولی یکی از آنان آقا محسن نام در اثنا مصائب گریخته معرض شد و شیخ میرزا آقا با دو برادر دیگر محمد علی و میرزا حسن برجای ماندند تا بنوع مذکور در بخش سابق اسیرسپاهیان شدند و بشفاعت میرزا سعید بزرگ مالک مهم علی آباد و بصرف مالی که کردند مستخلص گشتند و تتمهء احوالش را در بخش ششم مینگاریم .

دیگر ملا ابوالقاسم بن مشهدی اسد الله معروف بکلان از اهل چاله زمین از اصحاب قلعه که در آنجا بعلم و تقوی معروف و تکیهء ساروکلای از بناهای او بود و خلفش آقا محمود که ذکر احوالش در بخش ششم میاید .

دیگر ملا ولی الله معروف بولی خویش و ملا امینا از اصحاب قلعه که پسران و دختران با ایمانی یادگار از خود گذاشت و نیز مشهدی حسین و پسرش آقا علی از اصحاب قلعه و از پسران مشهدی حسین آقا حسن و آقا محمد کلاهدوز

### --- صفحه ۴۵۰ ---

بودند و آقا محمد نزد اهالی بارفروش و اطراف بنام بابی شهرت بلیغه داشت و مدت العمر مورد تعرض و تطاول جهال شد و واقعات قلعه را برای مردم مازندران حکایت مینمود و از بابیهء سوادکوه عدهء باقی بودند و در آنمیان میرزا محمد خان سرهنگ خلف ملا میرزا بابا شهید شهرت و اقتدار بسیار یافت و در تاکر و قرای دیگر نور جمعی کثیر از علما و معاریف بابیه بودند و مخصوصاً خانواده و بستگان و ارادتمندان جمال ابهی شهرت بلیغه داشتند و از امکنهء تاریخیه در قسمت نور که موطن اسلاف نور ابهی بود عمارات پدری و اجدادیشان در تاکر و تعلقاتشان در قریهء دارکلا بنوعی که در آغاز بخش سابق نگاشته و در بخش ششم مفصلاً میاوریم معروف است.



و در بارفروش خانه مسقط الرأس و مسکن حضرت قدوس و سبزه میدان و رباطش که محل ورود و میدان مدافعه و محاربه باب الباب و اصحاب و مدفن جمعی از شهدا و بالاخره مشهد عظیم آنحضرت گردید و نیز عمارت مشهور باغ ارم که محل توقیف آنمظلوم و اسرا شد و نیز پنجشنبه بازار و قبرستان سر حمام که مشهد و مدفن تنی چند از مؤمنین گردید و نیز خانه سعید العلماء که ویرا محاکمه و بازخواست و تعذیب نمودند و مدرسه میرزا زکی مدفن قطعات جسد مطهر آنمظلوم است و در این ایام که شهر بارفروش تغییرات و تعمیرات بسیار یافته تجدید گشت نام مذکور که اصلاً بارفروش ده یعنی بازار خرید و فروش امتعه قرای اطراف بود و بعداً شهر بارفروش شد بنام بابل که اسم رود جاری در یسار آنشهر است تبدیل گردید و بسیاری از محال و مواضع بلد خصوصاً سبزه میدان مذکور تغییر یافت و عمارت باغ ارم و اصطخر (\*استخر) بزرگ دور آن را که از آثار تفریحیه سلاطین آل قاجار و نشیمن گاه حکام پرجور و آزار آندوره بود سیل تجدیدات

--- صفحه ۴۵۱ ---

حاضره بدیاری عدم برد و اکنون مواقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانه میرزا محمد تقی مجتهد محل توقیف حضرت قدوس و صدور تفسیر سوره اخلاص و میدان ساری محل شهادت ملا جلیل و ملا سعید و عده دیگر

---

ملا سعید رزه کناری در شهر ساری پنجشنبه بازار ملاها در بالای ارسی جمع شده بخصوص حاجی میرزا محمد تقی بزرگ که قاتل آقا سید احمد سنگسری بود بفرمایش حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خبیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شنیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالا خانه نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبد الله کیوسری هم بود و میگریست میگفت چرا این مسلمانان را بیجهت میکشید و جواب خدا را چه میگویند آنسپاه قلب کافر سنگدل گفت پیر شده خرف شدی اینها منکر خدا و رسولاند قتل ایشان واجب است آن پیرمرد طاقت نیاورد از مجلس بیرون رفت اربابان حمزه کلا بارفروش در ساری بودند پول زیادی میدادند که او را شهید نکنند آن سنگدل گفت الا اینکه بکشید آخر شهیدش کردند الا لعنة الله على القوم الظالمين من الاولين و الاخرين و در آمل به همراه جناب میرزا محمد باقر آقا محمد حسین برادر آقا رسول بهنمیری را که بسیار شجاع و دلیر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله در دعوی سردار تیر زیادی برداشتند از گلوله و ساچمه تا روز آخر

بیرون آمد زخم داشتند با نهایت ذلت بردند در آمل بفتوی با نهایت ایذا و اذیت که شکمش را پاره کردند دست مبارکش را در شکمش  
طپاندند و بهراز انداختند پدرش از پیش از قلعه بیرون رفته بود او را دم توپ گذاشتند و ملا ولی الله آملی شاگردش بود که در  
جنگ باستیان تیر برداشته در قلعه در گذشت.

(خلاصه از حکایات مرقومه آقا میرابوطالب بقیة السیف شه میرزادی)

--- صفحه ۴۵۲ ---

از اصحاب قلعه بود.

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر جمال ابهی و عده از مؤمنین و خانهء حاکم محل اقامت چند  
روزهشان بود و ملا نعمت الله آملی و آقا محمد حسین بهنمیری و میرزا محمد باقر هراتی را که اسیراً با برخی  
از رؤس شهدا بآمل برده در آن بلد بشهادت رساندند.

و اما مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره در دو فرسخی جنوبی بارفروش واقع در جنگل و قرب بعضی  
قرا و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر و محصور بدیوار کوتاه و در وسطش مقبره بود و  
چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف بقعه مسقف بنی و علف داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت میکردند و در  
قبرستان دفن اموات مینمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی مازندرانی معروف بشیخ طبرسی یکی  
از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است و علما طبرستان بنام طبرستانی و طبری معروفاند  
و محوطه مذکوره که اصحاب قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر  
است

قال الیاقوت فی ذیل الامل و قدخرج منها کثیر من العلماء لکنهم قلما ینسبون الی غیر طبرستان فیقال لهم الطبری منهم ابوجعفر محمد  
بن جریر الطبری صاحب التفسیر و التاریخ المشهور اصله و مولده من آمل و لذلك قال ابوبکر محمد بن العباس الخوارزمی و اصله  
من آمل ایضاً و کان یزعم ان اباجعفر الطبری خاله بامل مولدی و بنو جریر لاخوانی و یحکی المرء خاله فها انا رافضی عن تراث و

غیری رافضی عن کلاله و کذب و لم یکن ابوجعفر رحمه الله رافضياً و انما حسدته الحنابله فرموه بذلك فاغتمها الخوارزمی و کان سبباً رافضياً مجاهراً بذلك متبججاً به و مات ابن جریر فی سنة ۳۱۰ ثلثمائة و عشر

### --- صفحه ۴۵۳ ---

زیارات بسیار از قلم اعلی و ابهی برای آنزمین مقدس صدور یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریهء واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری و اراضی جنگل بین قلعه و بارفروش ملطخ بدمیا و اعضا ابدان شهدا و مدفن آنمظلومان است و مدفن آقا میرزا محمد باقر خالوزاده جناب باب الباب در قرب چاه وزوا واقع شده و محوطهء قلعه مدفن جناب باب الباب است و جمعی غفیر از شهدا اصحاب میباشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریهء علی آباد در این سنین تعمیر و تجدید معمورهء جدیدهء مهمی شده بنام شاهی مسمی گردید.

هندوستان بنوعی که در بخش سابق آوردیم شیخ سعید از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذهء سید رشتی بود و بتفحص تا شیراز آمده فوز بلقا و ایمان اعظم یافت و مأمور بتبلیغ در وطن گشت و خبری از او باز نیامد .

دیگر سید ملقب ببصیر و معروف بسید اعمی در ملتان هندوستان در خانوادهء سیادت و ولایت منتسب و متسلسل از سید جلال هندی شهیر یکی از اولیا عظام و رؤسا کرام شعب طریقت که طائفهء جلالیه و دراویش داغداری ایران بدو نسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان بغایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیا طریقت از ایندودمان برخاستند متولد شد و در صغر سن تقریباً هفت سالگی بمرض آبله از دو چشم نابینا گشته ولی بصفا باطن و استعداد کامن (\*کامل) میراثی و فطری علوم کثیرهء متداولهء عصر و نیز معارف و فنون غریبهء اسراریه را بتمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفههای گوناگون را فرا گرفت و مکنت و ثروت وفیره و مسند ولایت و

### --- صفحه ۴۵۴ ---

ریاست خطیره میراثیه نیز باو رسید و بعلاوه مراتب مذکوره حلیه زهد و قناعت و حله عبادت و ریاضت را در ایام صبی در بر کرده بسیر و سلوک راغب گشت و سید و صلوک طالبش شدند و شئون فضائل و خصائل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و بجلالت ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و اعظم و افاضل بسیار ارادت ورزیدند و تا بیست و یکسالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جویند و پویا گشت و نقش ادا حج را بر ضمیر بسته طریق عبور را ایران قرار داد چه از اسلاف کرامش مأثور بود که ولی اعظم از این سرزمین اکرم و اقدم طلوع نماید و چندی با مذاهب مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور نزد دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و بفقر و ضعف دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مکه شده بعد از ادا حج بعراق عرب رفت و با حاجی سید کاظم رشتی الفت یافت و باو اخلاص اظهار میداشت آنگاه عودت بوطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قربیت الهیه شنید و بیدرنگ بایران باز گشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام بفیض لقب فائز گردیده حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش کرد و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و با رعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود بهدایت و ارشاد پرداخت و چون بانواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه متصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غریبه متبحر بود سخنانش در قلوب نشست

--- صفحه ۴۵۵ ---

و نفوس را جذب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و باریک کرامات دیدند تا چون هنگامه مازندران بر پا شد بعزم نصرت اصحاب بصفحه نور شتافت ولی ورود بقلعه از جهت محاصره اردو مقدور نشد و چندی باتفاق میرزا مصطفی قلندر مجذوب معروف که باو ارادت میورزید در نواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات وافر دید چندانکه هر دو را شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان ممنوع

داشتند لاجرم بقزوین سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس بطهران رفت چندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود و ایامی در مازندران بفیض محضر اقدس ابهی مستفیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعهء شهادت عظمی در حالش مجذوبیتی غریب و جذابیتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منیعه تراوش کرد و در بسیاری از قسمت‌های ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و مازندران جمعی را بصراط مستقیم مهدی ساخت آورده‌اند که در مجالس محاجهء با ملاها چون برای اثبات این امر استدلال بایات قرآنی و احادیث مأثوره در کتب معتبره مینمود و میخواست مواقع آیات و اخبار را نشان دهد اوراق قرآن یا کتاب کافی را می‌شمرد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان میداد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملای ساکن قهرود و پسرانش را بدانگونه هدایت نمود و لاجرم بغیب گویی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آنجمله در قمصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله بواسطهء او اقبال کرده ایمان یافته از مشاهیر بابیه محسوب شد و نیز حاجی سید ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعیه و مقتدای اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جذب نمود و

#### --- صفحه ۴۵۶ ---

روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت و بحاجی سید ابراهیم دستور داد که روزی دیگر نزد وی بشهر رود و حاجی برای مشغلهء رفتن نتوانست و شب را بیارمید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر سید بخاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر بر آمده با جامهء خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده بخود آمده بقمصر عودت کرد و لباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه بملاقات سید رسید و وصف الحال کرد ویرا باینعبارت خطاب نمود که ما میتوانستیم تو را بهمان حال تا کاشان بیاوریم و بالجمله سید بصیر را بسالی بعد از واقعهء شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقیی طریق شهادت نمودند و اجمالی از آنفاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان در آنسال حکومت داشت و ازین امر با خبر بوده با احبای بنفاق اظهار وفاق میکرد و سید بصیر در اثنا سفر باردوی وی وارد شده

ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته بتعلیم و تربیت روحانیهای همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه بمیان آمد و حاضرین هر يك در محامد صفات شاه باطرا سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب بحقیقت جوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا برشمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطهء اولی را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا برآشفته سقط و دشنام گفت و بدژخیمان بیدادگر حکم داد تا

---

گویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علامت خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجهات بدانصافات بود شاهزاده گفت خرش کجا است سید گفت خرش برادرت محمد شاه بود.

---

### --- صفحه ۴۵۷ ---

زبانش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حفرهء با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۷ واقع شد.

دیگر دولت راجه مؤمن هندی قهر الله که کیفیت ایمان و شردمهء از احوالش را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی از ناصیههای نمایان بود قدم در سیر و سلوک گذاشته بکمال زهد و ورع و قناعت و عبادت اتصاف یافت و ریاضت را بدرجهء رساند که يك اربعین با قند و گلاب انجام داد و بغایت مقید بنظافت و لطافت بود و سخن بغایت اندک میگفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر میبرد و همینکه لب بتکلم میگشود اسرار معارف الهیه از لسانش جریان می یافت و در اثنا سیر و سفر چون بایران آمد حضرت نقطهء اولی در سجن چهریق بود و پس از تشرف بمحضر مبارک و جذبہء

قهر الله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی بجزایبیت او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز بقتنه افتادند و او را هم شخص مستقلی تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوابان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیا دیده منجذب گشته و باو فرمودند که پیاده باذربایجان بچهریق بیاید لذا آمده بمقصود خود رسید از اینحالات در صفحات خوی غوغای عظیم بر پا و رؤسای اکراد اکثری منقاد او شدند لذا اینخبر بتبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که حضرت را بتبریز بخواهند و هنوز خبری از آنواقع نبود که بجناب عظیم امر شد که قهر الله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد بانجا راجع شود و منادی حق باشد و او بمحض رسیدن پیغام حرکت کرد و هرکس خواست همراهی کند نپذیرفت که انک لن تستطیع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد و دیگر خبری ازو نشد.

(نبیل زرندی)

---

--- صفحه ۴۵۸ ---

قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلایا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آنحضرت از خاک ایران بیرون رفت و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهریق بزایویه جنب غرفه نیکه آنحضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و ببود تا موقعی که حضرت را بتبریز برای اجرا شهادت بردند درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق بمراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق بحق زده مستخلص گردید و پس از واقعه شهادت کبری از تبریز بیرون رفت و در اثنا عزیمت بطهران در بین طریق بعضی از اعدا ویرا بقتل رساندند.

یزد نخستین کسانیکه از اهالی آنحدود بعرفان و ایمان بدیع سرافراز شدند یکی میرزا محمد ذاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علما شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و بموجب بشارات سید انتظار ظهور موعود داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید بسمعش رسید بشیراز شتافته ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت بیزد نموده بذکر محامد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملایان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و بیم فرا گرفته ناچار خویش را بشیخیه منتسب و متکی ساخت و از

خاندان خانان که بحاجی محمد کریم خان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بابی بود و بهرکس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید ارائه عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات پبیان رساند و ازین جهان در گذشت

--- صفحه ۴۵۹ ---

دیگر آقا سید احمد از فضل شیخیه و از تلامذه حاجی سید کاظم رشتی با عائله خود ساکن کربلا بوده بواسطه ملا علی بسطامی بعرفان و ایمان جدید فائز شد و بقره العین ارادت و اخلاص حاصل کرده باتفاق وی بیرون آمد و در همدان از موکبش جدا شده بطهران رفت و در فتنه گرفتاری و بلایای وارده بر آنجناب بمحضر ابهی رفته سعی و جد برای خلاصی همی نمود و در هنگامه قلعه طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت باصابت گلوله توپ سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگرش آقا سید حسین چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهمترین اصحاب شد و پسر دیگرش آقا سید حسن نیز از متقدمین مؤمنین و بواسطه پدر نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارابی بکمال ایمان بدیع رسید و پس وقوع فتن شیراز هردو بانتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذراندند و در اصفهان متفقاً بزیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین بشغل کتابت آثار و آیات افتخار یافت و پس از تبعید آنمظلوم از اصفهان هردو با ملاحظه احتیاط در عقب رفتند تا بقریه کلین ورود نمودند و بعنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامت دادند و آقا سید حسن حسب الامر از ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت و در لوحی از الواح صادره از قلم ابهی در وصفشان چنین مسطور است، " **قد کان عند ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بید الفضل و اطرد الحسن بید العدل مع ان له عند محبوبی و مبشری شان من الشنون** " الخ و چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سؤال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود محفوظ و مصون از

قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سئوالات



--- صفحه ۴۶۰ ---

قونسول روس مقیم تبریز که ویرا نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطهء اولی و امر جدید نمود گر چه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازهء گفتنیها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره او را از تبریز بظهران برده حبس نمودند و تا سال ۱۲۶۸ هـ . ق در موقع بروز فتنه و مذبحهء عمومیهء بابیه محبوس بود و از مقام عظمت ابهی در محبس بوی افضال و اکرام همیشه و در واقعهء مذکوره با اینکه مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت بنوعی که در بخش لاحق میاوریم حاجی علیخان حاجب الدوله بمحبس در آمده ویرا بشهادت رساند و او از بین تمامت مؤمنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطهء اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و بلقب عزیز مفتخر و بعنوان کاتب و کاتب البیان مشتهر گردید و در ضمن توقیعی در بارهء وی چنین فرمودند ، " و ان من كان عند ربك قد علمناه جواهر العلم و الحکمة فاستنبی عنه فانا كنا لمنبئین و لتكرمنه من عند ربك بما كنت عليه من المقتدرین " و در این مقام توقیعی را که در ایام ماکو در جواب معروضهء آقا سید احمد صدور یافته برای وی بکربلا ارسال فرمودند ثبت میدارم و هی هذه "بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمنّ على من يشا من عباده و انه لا اله الا هو ذو الفضل العظيم و اثنى على محمد صلى الله عليه وآله بما قد اثناه الله في قدم الذات و ذروة الصفات انه لا اله الا هو العزيز الحكيم المتعال و اصلى على اوصيا رسول الله صلى الله عليه و آله بما قد صلى الجليل عليهم قبل وجود كلشئ و يسلم عليهم بعد فبا كلشئ انه هو الجواد الوهاب و بعد قد قرئت كتابك الذي ارسلته عند ولدك جزاك الله في احسن بلانك بما قد صبرت في جنبه و انى في الايام التى كنت فى ارض الصاد اطلعت بما نزل عليك من قضا الله و ان ذلك امر لا مفر لاحد منه فاحسن الله صبرك فيه فانا لله و انا اليه راجعون و لعمرى انى اقول حباً لذلك الشأن

--- صفحه ۴۶۱ ---

الا ايها الموت الذى ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصرأ بالذنين احبهم كانك تنحو نحوهم بدليل و ان حين الذى سمعت بلانك اذنت لولدك بالسفر اليك و انه لم يرض لحبه فى الدين و ان الان لما سمعت من الواردين

على تلك الارض كثرة حزنك و كبر سنك احببت لان آذن قره عينى الحسن بالصعود على تلك الارض المقدسة و ارجو الله بان يحفظه فى السبيل و يبلغه الى ساحة قدس حرم الجليل و ان باذنك ما اذنت لاختيه الاكبر لانه معى انشأ الله فى المنظر الاكبر فلا تحزن له فان حضوره لى انفع لك من حضوره لىك و اسئل له ان يفرج عن قلوب المؤمنين بفضله و يسهل لنا الصعود بالوصول الى تلك الارض المقدسة بمنه و اننى انا فى ذلك الجبل احمد الله حمداً شعشعانياً لامعاً مقدساً الذى يعلو كل حمد و ثنا كعلو امر الله على كل من فى ملكوت السموات و الارض و يفضل على كل ثنا كفضل الله على عباده انه هو الغنى المتعال و فى كل حين تدخل الحرم سلم من اهل السجن على انمة العدل و اسئل من فضلهم لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء تحت تلك القبة و لا شك ان الله لا يخلف الميعاد و اذا ارادت امّ احمد بالحج فارس معها ولدك الصغير لسكون قلبها و ان الله يؤيد بفضله من يشأ من عباده و هو العزيز الحكيم و اننى انا ذا استغفر الله ربي لكل ما احب الله و اوليائه انه هو الغفور الودود و سبحان الله رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين .

ولى انتشار امر در آنحدود بواسطه آقا سيد يحيى وحيد اكبر تحقق يافت و والد آنجناب آقا سيد جعفر كشفى شهير بن آقا سيد اسحق علوى موسى و آبا و اسلافش سلسله از سادات علما فخام ساكن در قسمت جنوب ايران و فارس بودند و آقا سيد اسحق مذكور از داراب باصطهبانات انتقال نموده سكونت كزيد و آقا سيد جعفر در آنجا حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گرديد و در صغر

--- صفحه ۴۶۲ ---

سن و آغاز شباب تحصيلات علميه نمود و لى جذبات باطنيه عنان از كفش ربود و از فارس بنجف شتافته مشغول رياضات و طاعات گشت و سنين چند بمراقبه و مجاهده و مكاشفه پرداخت و معروف بعلم باطنيه و كشف و كرامات گرديد و تاليفات كثيره از قبيل تحفة الملوك سنابرق رق منشور بلد الامين كفاية و غيرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسير و حكمت و عرفان متطرف و متبحر و صاحب قلب و فكرى سيال و متنور شد و در نجف و اصفهان و يزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات

حاجی سید جواد کربلانی حکایت نمود که جناب آقا سید یحیی اکبر انجال حاجی سید جعفر کشفی بود و بعلم و فضل اشتهاار داشت و مخصوصاً محمد شاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف بشخص اول بحضرتش وثوق کامل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتفاع یافت و خلق کثیر از عالم و تاجر و عامی بامر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید یحیی از بس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه بامر مبارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت محمد شاه طیب الله مثواه بوساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سید جواد میفرمود که چون جناب آقا سید یحیی بشیراز وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و سنوالاتی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ مینمود و هر مجلس که مشرف میشد بر مراتب خضوع و خشوع او میافزود معذک اظهار تصدیق مینمود و گویا منتظر رویت چیزی دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری حضرت که قلب او را پر کرده و سرا پای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی

---

--- صفحه ۴۶۳ ---

هر یک خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد بسیار و ارادتمندان بیشمار فراهم نموده با وفرت علم و عظمت و مکنت در بلاد مذکوره میزیست و جمعی از اخلافتش علما و وعاظ عظیم الشان شدند و در سال ۱۲۶۰ ه. ق در مکه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود و جمله غاب نجم العلی را برای تاریخ وفاتش ضبط کردند و نجل جلیش جناب آقا سید یحیی از زن یزدیه اش در شهر یزد بعرصه وجود آمد و در ایام صغر و جوانی تحصیلات علمیه

---

معروض دارد تا آنکه وقتی بمن بسبب محرمیتی که حاصل شده بود اظهار داشت که آیا ممکن است که تصرفی از تصرفات خارقه انسان مشاهده نماید و مقصودشان اینکه من چیزی خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سید یحیی مثل اینحال مثل کسی است که بر ماندهء شخص بزرگی حاضر باشد و آنشخص از اغذیهء لطیفه و اشربهء لذیذه و فواکه طیبیه از هر صنف برای او بر خوان حاضر نماید و او درین اثنا چیزی از قبیل فوم و بصل طلب نماید بحقیقت من از اینوساطت و شفاعت عاجزم تو خود هروقت بحضور مبارک مشرف شدی هر چه خواهی بپرس و هرچه در دل داری طلب نما و بالجمله پس از قلیل شبی که مقرر بود آنشب

بعضی از سنوالات مشرف شود جزوی از سنوالات مشكله و مسائل معضله كه نوشته بود با خود آورد و فرمود این مسائل چندی است از حضرت سنوال نمودهام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقدیم نمائی و جواب طلب كنی چون شب گذشت و صحبت بسیار داشته شد و غذا صرف نمودیم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت ببیت خود برای استراحت عودت فرمودند من جزوه سنوالات حضرت وحید را در حضور خودش بغلام آنحضرت كه نامش مبارك بود دادم و گفتم همین حال این جزو را بحضور ده و از قول من عرض كن این سنوال جناب آقا سید یحیی است و بر سیبل مطایبه

---

--- صفحه ۴۶۴ ---

نموده مستجمع علوم شده از افاضل علمای و وعاظ بی همتا گردید و بعلاوه وفرت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و نزد اولیا دولت و خاندان سلطنت معروف و بكثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش یزد زن اختیار کرده چهار فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تأسیس خانه و عائله نمود و در هر دو جا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال

---

گفتم عرض كن آقا سید یحیی است نه برگ چغندر و مقصود حاجی سید جواد ازین عبارت مطایبه با حضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود باری حاجی سید جواد میفرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد ادای صلوٰة گشتیم كه ناگاه مبارك آمد و جزوی بخط حضرت آورد كه در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب باو دست داد با اینکه جبل وقار بود حرکاتی مشعر بخفت مانند میل برقص از او ظاهر و متبادر شد گفتم جناب شما را چه میشود فرمود جناب حاجی سید جواد من قریب يك هفته است كه بنوشتن این سنوالات مشغولم و امشب او اول لیل آنحضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم آنحضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تو را بخدا این اجوبه را كه كتابی است مبین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان ببروجرد و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدرش حاجی سید جعفر مشهور بکشفی کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود كه او تقدیم حضور محمد شاه نماید.

( میرزا ابوالفضل گلپایگانی )

--- صفحه ۴۶۵ ---

۱۲۶۰ هـ . ق سفری بطهران رفته در خانه برادرش آقا سید اسحق در محله امام زاده یحیی ورود و مدتی اقامت نمود و خبر ظهور حضرت باب اعظم بسمعش رسیده بنوع مسطور در بخش سابق بعزم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلانی و ملا شیخعلی عظیم که باهم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات کرده بواسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وفود یافت آورده اند که در ملاقات نخست حضرت را جوانی نورانی و متقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشان را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در يك رتبه تصور نمود و در مرهه ثالثه پی بدریای علم الهی برده خویش را جاهل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در مقام عرفان و ایمان استقرار یافت و نامه بمحمدشاه و حاجی میرزا آقاسی توسط میرزا لطفعلی پیشخدمت در خصوص امر حضرت بفرستاد و نیز بعلمای یزد و نیریز که از آنجمله ابوالزوجه اش حاجی شیخ عبدالعلی از علمای مشهور محترم و متدین نیریز بود شمهه از اشراقات ظاهره و آیات باهره بدیعه نگاشت و چون امر بسیر و سفر تبلیغ داشت سکون و قرار از او سلب گردید نخست از شیراز ببروجرد رفته با والد ماجد ابلاغ حجت و اقامهء بینه نمود و براهین آفاقیه و انفسیه را با کمال وجه بیان کرد و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهراتش بیان می نمود اول آنکه حضرت امی است و تحصیلات علمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله

آقا سید یحیی دارابی چون بشیراز آمد با جناب شیخعلی محولاتی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان با هم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه کرد که مراعات ادب نماید.

( نبیل زرنندی )

--- صفحه ۴۶۶ ---

و مطالب علمیه عویصه مقاصد را بغایت مختصر و مقید ادا مینماید که از عهدهء دیگران خارج است سوم آنکه کلمات و عباراتش شبیه بکلمات علما نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مارب و غیرها بدع و مخصوص بخود او است و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المثل بیش از سطری بر آن نتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماً مجبورند که شرح آنمطلب را در مباحث مفصله

---

و از همین سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا میشود و حضرت اعتنائی نفرموده و از بی اعتنائی ضیق قلب و حزن از برای سید حاصل میشود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این میشود که این وجود هرگاه حجة الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد يك مجلس هم رفته و اعاده در مطلب مینمایم هرگاه بروز علم کیمیا نکردند حجیت ثابت نیست برمیگردم و بروز دیگر بهمین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر سبیل ارمغان از برای حضرت میاورند حضرت بملازم امر میفرماید قدری از انگور در میان مجمعه پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل میفرمایند بعد اشاره از حضرت میشود که سید برگی که در میان انگور بوده او را بمجمعهء مس بمانند که بعد از مالیدن مجمعه طلا میشود بعد اشاره از سرکار میشود که مقصود خداوندی تعلق نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید بکیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید بهمین متذکر و نادم میگردد و آن طلا را باز عود میدهند بصورت اول

**ملا عبدالرحیم قرزینی**

---

--- صفحه ۴۶۷ ---

بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبایی خط که آنحضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم مینویسد و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که از تمام شنونش آشکار و ممتاز از دیگران میباشد بدرجه نیکه قیام و قعودش ابداً بنشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائر ناس نیست و بدقت تمام ملاحظ کردم سه لقمه ناهار او است و در شام هفت لقمه غذا میل میفرمایند و بنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دو

لقمه غذای يك مرد اکول نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز با جلیسش مساوی می آشامند اگرچه آنشخص از طبقهء دانیه باشد ( و از این جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بابیه قرار دادند و این طائفه بکثرت شرب چای معتاد شدند ما بین جهال انام شهرت یافت که بابیه بدان چای مردم را بابی مینمایند ) هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه میباشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین ۴ و از سید الساجدین حکایت شده انتهى

و در صفحات بروجرده و لرستان ضمن وعظ و بیان بطریق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متنبه ساخت و سعی مبذول داشت که اهالی را از امر جدید بیآگاهاند و بعد از بروجرده باصفهان نزد اخوان خود آقا سید سینا مدرس مدرسهء کاسه گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات مینمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود آنگاه بیزد جهت ملاقات عانله و برای ابلاغ امر باخوانش آقا سید علی واعظ و آقا سید حسن و جمعی شتافت سپس ابلاغ امر ببرادر طهرانیش آقا سید اسحق و برخی از علما و فضلا و امرا طهران کرد و از آنجا عطف عنان بخراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست بقزوین رفته نزد خواهرش که زوجهء

--- صفحه ۴۶۸ ---

حاجی محمد رحیم امینی مشهور بود قرب شش ماه بماند و سابق برین سفر هم مدتی نزد خواهر مذکورهاش اقامت داشت و از قزوین پی زیارت حضرت نقطهء اولی پیاده بماکو شتافت و از لقا محبوب کام دل گرفت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان بطهران عودت نموده نزد جمال ابهی وفود و مثول یافت و با جمعی

---

دختر حاجی سید جعفر کشفی عیال حاجی محمد رحیم امینی باین سبب حاجی سید یحیی بقزوین در خانهء ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمد رحیم با جناب حاجی سید یحیی در مسئلهء گفتگو کردند جناب حاجی سید یحیی ایشانرا کافر دانسته بخانهء حاجی اسد الله تشریف آوردند و چهارماه بودند و در مسجد شاه موعظه میفرمودند مراجعت بطهران زمان محمد شاه ندای نقطهء اولی که بلند شد محمد شاه ایشانرا بشیراز فرستاده پس از تفهیم مراجعت بیزد حجرهء جناب آقا محمد جواد با آقا کربلانی رفیع اخوی ایشان بیاناتی فرمودند زمان حرکت جناب آقا محمد جواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد

و من دیگر بحجره نمایم شما روزها بخانه بیایید .. از باد نور آباد کاشان تا میبد یزد آقا محمد جواد همسفر وحید بود و اهل اردکان باستقبال وحید بیرون آمده بودند و در شمس آباد اقداح یگروز و یکشب ایشانرا مهمان نمودند پس جناب وحید باردگان تشریف بردند و آقا محمد جواد یزد پس از چندی جناب وحید بیزد و از یزد بطهران و از طهران مراجعت بیزد و خبر صعود جناب حاجی اسد الله را آوردند و در مسجد ریک مجلس فاتحه گذاردند پس از چند دیگر باز بطهران تشریف بردند اینمرتبه جناب آقاهادی را ملاقات میفرمایند و بخدمت جمال قدم میبرد و امر میشود که آقا هادی بقزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند.

### ( مضمون بیان جناب آقا محمد جواد فرهادی )

--- صفحه ۴۶۹ ---

از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره و غیرها مؤانس و معاشر گشت و در آن ایام بر ملا و فاشا فاش ابلاغ این امر همیکرد و بالجمله جناب آقا سید یحیی سفرهای پی در پی نمود و چند بار بطهران و یزد و شیراز رفت و ایامی که در شیراز بود آقا سید عبدالعظیم تبریزی که شمهء از احوالش را در بخش دوم ضمن واقعات قلعهء مازندران و غیرها آوردیم از نزد حضرت نقطهء اولی توقیعی و حرز هیکل بزرگی و نیز پیامی برای وی آورده ابلاغ نمود و ملا جعفر قزوینی در بارهء وی چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی علیه بها الله پنج بار بقزوین آمد و بر منبر حاجی ملا عبدالوهاب بر آمد در نوبت اولی تکذیب شیخ احسانی و تصدیق حکما و عرفا نمود در کرهء ثانیه شیخی و حکمی هر دو را تصدیق کرد در مرهء ثالثه استدلال بر بطلان محیی الدین اعرابی و ملا محسن و اثبات حقیقت جناب شیخ کرد در دفعه چهارم در خانهء حاجی محمد رحیم تبریزی استدلال بر ظهور علامات و طلوع حق نمود و شبهات حاضرین را مرتفع ساخت و نوبتی در خانهء تبریزیها مشرف شدیم این بندهء ذلیل خاکسار و عمم ملا قنبر و ملا عبدالحسین و حاجی میرزا و او از وحید سنوال کرد در جواب فرمود بعد از استماع این ندا بشیراز رفتم و در کنار حق نشستم و دلیل و برهان و بینات خواستم بیان فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سور قرآن است طلب کردم فرمودند تقریراً او تحریراً عرض شد تحریراً پس قلم و کاغذ بدست مبارک گرفتند و جواهر و دراری ثمینهء بر صفحات ریختند و بنوعی از سرعت مرقوم و مسطور



میفرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمیشد بدون تفکر و تدبر و سکون قلم زیاده از دو هزار بیت نوشتند و بمن دادند ملاحظه نمودم دیدم که در قوهء بشر نیست اینگونه کلمات بدون تفکر و سکون قلم بنویسد و یقین بر حقیقت او و بطلان غیر او نمودم بعد فرمودند از ناصران و یاری کنندگان مائید عرض کردم

--- صفحه ۴۷۰ ---

صاحب شمشیر نیستم شمشیری بمن دادند جوهر دار برنده و حقیر تیغ جوهر دار بسیار خوب را دیدم مرتبهء پنجم زمانی بود که طلعت اعلی در ماکو محبوس بودند رفتند و مراجعت نمودند و واقع شد آنچه واقع شد انتهی و چون هنگامهء مازندران برپا شد و اصحاب از هر سو پی نصرت شتافتند آقا سید یحیی بطهران رفته بصدد تهیه لوازم ورود بقلعه بر آمد در آنموقع جمال ابهی پس از گرفتاری بدست سپاهیان در مازندران و استخلاص از چنگ آنان بطهران رسیدند و جناب وحید درك محضر مبارك نموده از تفصیل واقعات با خبر گشت و ناچار از عزیمت بمازندران منصرف شده نقشهء دیگری در نظر گرفت و در اواخر سال ۱۲۶۵ بعزم قیام در وطن از طهران بیرون راند و بنای سیر بلاد و نشر این امر نهاد چندی در قزوین و قم و کاشان و اصفهان و اردستان و اردکان سفر نموده علی رؤس المنابر تبشیر و ابلاغ کرد تا در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ بیزد وارد شد و در مصلی بر عرشهء منبر نشست و خطابهء غرا ادا نموده ابواب عرفان بر وجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علما و محترمین و غیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آنجمله ملا محمد رضا (رضی الروح) و خوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا حاجی محمد مجتهد متنفذ و ملجأ الانام منشاد بودند و نخست ملا محمد رضا که عالم و فاضل بود بیعت کرد پس اخوان و سائر آحاد خانواده تاسی نمودند و ملا حاجی محمد خود نیز ازین امر مطلع گشت و بعداً بنام بابی دچار حملات و تعرضات اعدا گردند و دیگر حاجی ملا مهدی عطری و خاندانش بودند و نیز آقا میرزا محمد رضا طبیب و آقا شیخعلی دهجی گمنام و شاطر رضا اردکانی و ملا حسن اردکانی قملاقی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و حاجی سید علی مهریزی و آقا سید حسین منشادی و آقا سید محمد باقر مهریجردی که از سادات و علمای

--- صفحه ۴۷۱ ---

مقدسین بوده اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقش اعتقاد داشتند و برادرش حاجی سید حسین روضه خوان و پسرش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر دهجی از طلاب علوم دینی و ملا علینقی روضه خوان و میرزا محمد معروف بملبک و محمد زمان تاجر شیرازی و آقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شمعی و آقا محمد صادق صوف باف و آقا میرزا حسن آقا فاضل و آقا سید جعفر و حاجی عبد الغفور و برادرش آقا محمد علی و نیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهدعلیا و غیرهم بیعت کرده بشعله غیرت ایمانیه افروختند و نفوسی دیگر اظهار محبت و مساعدت با آنجناب نمودند و ازین هنگام نهضت بابیه در یزد و اطرافش شروع شد و فتنه برخاست و منتهی بواقعه یزد گشت و از آنجا بنیریز راند و بنوعیکه در بخش سابق مفصلاً آوردیم در هیجدهم شعبان سال مذکور بشهادت رسید و اما آثار آنجناب از آنجمله رساله استدلالیه و دو مقاله بعربیت فصیحی و حسن خط در بیان تشریف بحضور در بیت مبارک و درک عظمت و اثبات حقانیت آنحضرت بعین خطش موجود است و هذه هي " بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و الصلوة على رسول الله و آله آل الله الى يوم لقاء الله و بعد يقول العبد الراجي و الاسير الفاني و الفقير الجاني ٨ / ٢ / ١٠\_٨\_١٠ الفاطمي انه لما مضى من الهجرة النبوية على مهاجرها الف سلام و تحية غ ر س بلغنى انه قد قام قائم من بياض الفارس و ظهر نجم لامع و طلع كوكب درى ساطع من بلد شیراز كانه هو المعنى بالذكر فى قوله تعالى و لقد كتبنا فى الذبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادى الصالحون فما زلت مهاجراً من بلد الى بلد و سائراً فى مناكب الارض و اطرافها و طير الفؤاد يتقلب يميناً و شمالاً و يصف على شطر الافاق و ارجائها حتى انتهيت الى الارض المباركة و البلد المقام و هو البلد الامن مطلع العبد الممتحن فى شهر جميدى الاولى عام غ ر س ب فوقفتم بالباب و وفدت الى من عنده علم الكتاب

--- صفحه ٤٧٢ ---

و رايت البلد يجبى اليه ثمرات كلشئ و افندة من الناس تهوى اليه فاقمت فيه و آوى الطير اليه فقد علم صلوته و تسبيحه فو الذى نفسى بيده له نور و ظهور مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجه كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيئ و لو لم تمسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشأ و يضرب الله الامثال للناس و الله بكلشئ عليم و كان من انارته و لمعانه ما افاض

و اجاد على الشرقيين ليخضعن الشارقيون و انعم و اصاب من استفاض من الغربيين ليصعقن البديون و الطوريون شرحه صلى الله عليه حروف البسمله بمراتب اربعة ثم تفسير سورة الكوثر يجرى فيها النهار انهار من ما غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار من عسل مصفى و انهار من خمر لذة للشاربين ثم شرح الحديث الذى افاض الحجاب الاعظم العالم بالسرائر الو جعفر محمد بن على الباقر صلوات الله و سلامه عليه لابي ليبيد المخزومي فى بعض علم الحروف و المقطعات من القرآن ثم اجابته لذى الحسب الشامخ الرفيع و ذى الشرف الباذخ المنيع ذى الرياستين السيد الى الحسن الحسينى و قد سنل من جنبه عليه السلام كشف السر عن وجه الامر و شرح ٤ فيه حرف الها لانه كان اول حرف كتابه و صار معروفاً بالرسالة الهائية ثم شرح دعا الغيبة المروى فى الكافى المشتمل على فقرات ثلاثة و اتفق على ابواب اربعة عشر و قد طلع فى ابوابه مكنن الغيب المستور ما طلع فى الليل اذا عسعس من الصبح الازل اذا تنفس ثم جواب احد من المجاهدين و المهاجرين و الصابرين الذين صبروا فى سبيل دين الله على الاذى ثم افاضة على السيد السند و الحبر المعتمد الوافد الى نور الفؤاد السيد الجواد الحسيناوى فى جواب مسئلته فى باب الاعراب ثم جواب السائل الجليل المستطاب نواب الهندى فى حكم اسم الله تعالى ثم جواب مسئلة العالم الماجد و العارف الكامل الشيخ العابد ثم اجوبة

--- صفحه ٤٧٣ ---

مونة مؤنقة فى ما سنل العارف الملا حسن الرشتى ثم جواب مسئله المهاجر المجاهد فى سبيل الله الحاج محمد اسمعيل الفراهانى ثم المسائل التى جعلها تذكرة و متاعاً للمقوين فسبح باسم ربك العظيم فو رب السما و الارض انه لقول رسول كريم فى كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون افبهذا الحديث انتم مدهنون و تجعلون رزقكم انكم تكذبون فأتوا بحديث من مثله ان كنتم صادقين سبحان الله عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين ( و ايضاً ) بسم الله العلى العظيم الحمد لله الذى اضبا الضيا و تجلى للعما بالبهبا و اظهر الثنا بالسنا و احاط الكل تحت ظلال الكبريا فاول ما برزت من كتاب الكون فى ديباجة الانشا البسمله و التسبيحات الاربعة العليا احرف الاسم الاعظم من الاسما الحسنى و جعلها مجلى ذاته الظاهرة لها بها فى سائر عوالمه فى الادا اذكان لا

تدرکه البصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و عظيم العظم و امرها بالادبار بالتجلى و النزول و الطلوع و الافول بعد ان اجرى من آخر اركانها ما الايجاد بحر المداد و نون الصاد الذاهر الموج المتلاطم الرجراج و جعل منه البحرين هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج و خلق من الاول طينة اهل الاجابة الحسنی من الانبيا الى الصلحا الازكيا و اسكنها فى عليين من حول عرش الكبريا و خلق من الثانى طينة اصحاب الاجابة السوى من عين اليمن و الكبريت و الطبرية و الافريقيه اجمة ما سيدان و جمة ناجروان و عين ابرهوت الى اقصى انبساط النقطة الظلم فامكنها فى سجين و اسفل السافلين الى ما تحت الثرى ثم امر الفريقيين من اهل المقامين بالادبار و الاقبال لما اراد من اظهار الجلال و اسفار الجمال لرب النور و الظلال و شبا من بروز انقان الصنع من الحكيم الفعال فنزل المدبرين المقبلين و سعد المقبلين المدبرين حتى التقى الفلكان و اتصل التطنجان فى هذه النشأة منتهى مراتب النزول و مبدء عوالم الصعود تداخلت الشجرتان

--- صفحة ٤٧٤ ---

و تشاكلت الفرقتان و دخل ابليس اللعين بواسطة طاوس العناصر و حية الجوزهر الى جنة الانسان اكبر حجة الله على الخلق و اعظم ما بناه بيده الرحمن و اخرج آدم بديع الكل عن مقام الرضوان و افسد ما علمه الرحمن من علم البيان و انزله الى تلك الارض المغبرة معدن الاحزان قال تحسراً على ما فات منه من الالحان من تغرد طيور العما على الافنان تغيرت البلاد و من عليها فوجه الارض مغبر قبيح و جعل يبكى بكاء و يجرى دموعاً و لم ينقطع الى ان تلقى من ربه كلمات فتاب الى السبحان فاجابه بارئه و امره الى حج البيت ذى الاربعة الركان المحاذية للبيت المعمور المربع و السقف المرفوع البنيان المحاذية للذكار الاربعة من التكبير و التهليل و التحميد و السبحان بعد تعميره على شكل بيت الاحدية و هيكل الايمان فهو اول بيت وضع للناس فى وجه الارض للحكاية و التبيان بالامثلة الملقاة فى هويات الامكان و ذاتيات الاكوان من الاية اللاهوتية و الوجه الجبروتية و الوصف الملكوتية و الرسم الناسوتية فى السرّ و الاعلان و بعثه لاطهار سرّ واحد من هذه الركان فهو التوحيد و آية المنان و نصر فى التبليغ باقى الانبيا من اولى العزم و غيرهم الى طلوع شمس العرفان من مشرق الايقان خاتم الانبيا و سيد الانس و الجان و امره باظهار سرّ ركن الثانى و هو النبوة مبدء المعان الى يوم الغدير خير الايام و قطب الزمان بلغ فيه بنفسه

الشريف و وصى الى اوصيائه باظهار ركن الثالث و هو ركن الولاية و تأويل آية القرآن و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون الى يوم طلوع شمس الازل فى احدى و ستين قبلها الالف و الماتان و نفت آل الله و حروف كلمة البيان فى روع عبدهم الذى وسع قلبه لجميع الظهورات من تألوء جسم سيدة النسوان بل من فى ملكوت الامر و الخلق من الاكوان باظهار سرّ ركن الرابع من الكلم الجامع آخر شروط الايمان الى هنا تمت الادوار و كملت الاكوار و تألف بسم الذى

### --- صفحة ٤٧٥ ---

بالحروف غير مصوت و بالتشبيه غير مجسد البأ بها الله و السين سنا الله و الميم ملك الله او مجد الله كلاهما و احد فى الادا و وجدت الكينونة و حصلت البينونة بين الشريف و الوضيع و البصير و الاعمى و اما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى قال ٤ ثمود طائفة من الشيعة ثم اليجاد و التكوين اى العوالم الاربع من الجسم و النفس و العقل و الفؤاد عالم العمى فشرع بالتشريع الذى هو روح التكوين و هو ظهور الربوبية الممكنة فى الانشا فالمربى فى النزول اى التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلى و هو العلى المتعال و هو العلى الكبير و هو العلى العظيم و فى الصعود اى التشريع هو الاسم المشتق من اسم الله المحمود و عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعليان و اقترن الشكلان الاصلان فى هذا المقام فهم من كان ذافهم سديد و القى السمع و هو شهيد و سبحان الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين و بعد يقول العبد الراجى بالحق القيوم و الداعى يا دائم يا ديموم ٨ ٢ / ١٠ ٨ ١٠ هذه خطبة جلييلة من المولى المؤتمن الجليل و العبد الممتحن الخليل القائل للقول السديد و الدال على الامرالرشيد فى ق و القرآن المجيد بل عجبوا ان جاتهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شئ عجيب جعلتها مقدمة لهذا الخطاب و تذكرة لاولى الالباب من اهل المبدء و الماب فمن كان دعواه الحمد لله الذى انزل على عبده الكتاب و لم يجعل له عوجاً قيماً لينذر بأساً شديداً من لدنه و يبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر احسنا و من الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولو الالباب و من الذين يحملون العرش و من حوله و يسبحون بحمد

ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كلشئ رحمة و علماً فأغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك  
وقهم عذاب الجحيم فيا ايها الاخوان من الحاضر و البادئ مقامكم و مكانكم انصتوا و استمعوا الصيحة بالحق

--- صفحة ٤٧٦ ---

و ندآء المنادى فهذا هو الميزان و الصراط و الطور و الكتاب المسطور و البيت المعمور فان السيد العلى و النور  
البهى و الكوكب الدرئ برز من البلد المقام و استقر على ارض الصاد و طلعت الشمس من برجها و قرت على  
نقطة الزوال و غشت ضيائها جملة الافاق و ظهر تأويل قول الله سبحانه و تعالى بسم الله الرحمن الرحيم و  
الشمس وضحيها و القمر اذا تليها و النهار اذا جليها الى تمامها و لا يخاف عقبيها فامرئى بالحضور فى ارض  
الطبا فلما نزلت بامر مولاي عليها فى اول شهر الثانى من السنة الثالث بعد غرس و حضرت عند اهلها من  
اصحاب الاخدود فى السلاسل و الاغلال و القيود اذ ما كان لهم شأن الاذكر الحدود التى هم عليها قعود و هم على  
ما يفعلون بالمؤمنين شهود و ما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد قد غلبنى الاحزان و تركنى الاخوان  
الذين كانوا يساعدوننى لرضى الرحمن حتى صرت بحيث اشير الى مولاي بطرف قلبى و ارى نفسى مفارقاً من  
حبيبي و اتمنى الرحيل الى سبيله و التوصل الى مقيله فهل اليك يا بن احمد سبيل فنلقى و هل يتصل يومنا منك  
بغده فنخطى متى نرد منا هلك الروية فنروى متى ننتفع من عذب مائك فقد طال الندى متى نغاديك و نراوحك فتقر  
منها عيننا و صرت كما قال الامير عليه السلام طفقت ارتأى بين ان اصول بيد جزا او اصبر على طخية عمياء  
يهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصغير و يكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرايت ان الصبر على هاتى احجى  
فصبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجى مع طول المدة و شدة المحنة فلما علمت ان السبيل مقطوع و الدليل  
ممنوع اشتغلت بذكر مقاماته و جمع خطاباته التى برزت فى اول مستقر من الهجرة و هو الشهر الحرام ذى القعدة  
من السنة المذكورة لعل الله يسكننى بذلك فانه منزل السكينة على قلب من يشا من عباده و العاقبة للمتقين و كان  
اول ما شرق فى تلك الارض من فوارة النور الذى هو بالرعب منصور و لمع من العلم

--- صفحة ٤٧٧ ---

المشهور و ظهر في تلك الطخياء الديجور شرح سورة والعصر ثم رسالة في النبوة الخاصة بالعقل اللامع ثم اجوبة لمسائل شتى من السائلين الواقفين حول الباب مستعيناً بالله انه هو الولي في المبدء و الماب و هو حسبي نعم المولى و نعم النصير" و اما اعقابش از زوجهء يزدية سه پسر و يك دختر بودند پسر ارشد آقا سيد احمد نام داشت و مطلع و محب نسبت باين امر بود و سالها در يزد زيسته در محضر شرع حاجي ملا باقر اردكاني كه كيفيت احوالش را عنقریب مياوريم كتابت مكاتيب شرعيه مينمود و بنت عم خود آقا سيد حسن را در حبالهء نكاح داشت و آخر حياتش چون باصفهان پي ملاقات عمين معظمين خود آقا سيد سينا و آقا سيد عيسى رفت بيمار شده در آنجا وفات نمود و مدفون گرديد و از او دختری شد كه در يزد حياتش سپري گشت و پسر دوم وحيد آقا سيد محمد امين التجار نیز اطلاعی از اين امر داشت و در سن شباب بكرمان رفته متزوج و متوطن شده در سراي گلشن اشتغال بتجارت جست و عاقبت در آن بلد وفات نمود و نسلی از او بر قرار نماند و پسر سوم وحيد آقا سيد محسن از مومنين اين امر بوده در قزوین متوقف و در دستگاه ابن عم اش حاجي ميرزا محمود اميني مشهور متوظف و در آنشهر متزوج شد و از او دختری و خاندانی بر جای ماند و دختر وحيد نیز از مؤمنات بوده در طهران بميرزا نصر الله كاشي ندیم فتحعلی خان صاحب ديوان شيرازی مقيم طهران شوهر نمود و از او نسلی در اين امر ظاهر نيست و اما از زوجهء نيريزيه صغری نام كه مؤمنه بود وحيد را پسری شد كه سيد اسمعيل نام داشت و پس از شهادت پدر شبانه در آغوش مادر باتفاق برخی از خویشاوندان مؤمن بقصبهء اصطهبانات واقعهء در شش فرسنگی جنوب غربی نيريز گريختند و بخانهء خواهر وحيد كه زوجهء حاجي محمد اسمعيل تاجر لاری مؤمن باين امر بود پناه گرفتند و حاجي مذکور از خواهر وحيد كودکی ميرزا

--- صفحه ۴۷۸ ---

ابوالحسن نام داشت و خواهر ديگر وحيد نیز در قصبهء مذكوره زوجهء آقا مير مرشد بود و همگی ايشان در آن ايام از بيم دشمنان مختفی بودند و پس از چند سال كه امنيتی حاصل شد آقا سيد اسمعيل باتفاق ميرزا ابو الحسن مذکور در مدرسه خان يزد بتحصيل علوم پرداخته بمدارج عاليه علميه و اجتهاد در فقه و اصول ارتقا جست و بنت خالsh آقا سيد علی واعظ را ازدواج کرده بموطن خود اصطهبانات عودت نموده ساكن گرديد و كتاب

لمعة النور في شرح آية النور و حصن الحصين في شرح بلد الامين و شرح تشریح الافلاك در علم هینت فلکیه و کتاب سلسبیل در علم حکمت از جمله مؤلفات او است و بلقب حاجی محقق العلماء شهرت تامه داشت و از او اخلاقی از سلسله علماء بر جا ماندند ولی از این دودمان عظیمه وسیعه شهیر کشفی که از آنجمله آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی ساکن و متوفی در طهران و اخ اکبرشان آقا سید روح الله ساکن و متوفی در تبریز بسال ۱۲۸۸ بودند اثر و حرکتی در این امر حاصل نشد زیرا از بیم واقعات مهیبه و حوادث خطیره که بر جناب وحید و سائر آحاد این طائفه واقع گردید حال تجسس و جنبش از آنان زائل گشت فقط آخرین اولاد حاجی محمد اسمعیل مذکور در جامعه اهل ایمان بدرخشید که در بخشهای آتیه میاوریم و در این مقام نبذه از کلمات مبارکه که در شان سید کشفی و جناب وحید است ثبت مینمائیم قوله الاحلی فی کتاب تفسیر سوره یوسف " یا قرة العین قل للعالم الجلیل جعفر العلوی انک علی الحق ان کنت بالباب لله ساجدا لقد کنت فی ام الكتاب عند الله محموداً و هو الله قد کان علیک علی الحق شهیداً فو ربک انک لن تخرق الارض بالحق من دون الباب و لن تبلغ الجبال من دون الذکر علی الحق بالحق طولاً و انه من الله الحق لحق بالکلمة الاکبر علی العالمین جمیعاً ان کنت قد اتبعت امره فانا قد جعلناک فی الدنیا رکناً علی العالمین رفیعاً و انک بالحق فی الاخرة معنا فی الرفیق

--- صفحه ۴۷۹ ---

الاعلی باذن الله العلی و هو الله قد کان علی کلشی شهیداً ذلك مما قد اوحی الله علیک فی سبیل الحکمة فانتظر علی الحق الاکبر امرنا و انصر ذکرنا الاکبر هذا الغلام العربی فان نصر الله و آیاته قد کان فی ام الكتاب قریباً " و در موقعی دیگر مسطور است، " و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها و انه ما عرف الا نفسه و ما وصف الا شنون عبوديته و کل ما قال فی حق آل الله سلام الله علیهم فی تفسیر الدعای المشرقة عن ناحية المقدسة لم یک فیهم و لا یلیق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الا حرف عبوديته و ما وصف آل الله الا بما تجلی آخرهم فی کنه ربوبيته و لا یعرف آل الله احد و لا یقدر بوصفهم عبد ان ما سواهم من فاضل ذکرهم لیذکرون و یوجدون " و در مقامی دیگر مذکور است، " و لقد بلغ الی حظیره الواقع فی بواطن تلك الرقائق و الدقائق



سيد المعاصر ضد المحققين فصل في سنابرقه المحيط على المغارب و المشارق فجزاه الله في بيانه في حقيقة ذلك المسئلة بالسرّ الواقع و الكلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الكلمات في قباب اشاراته و لكن ذلك ما كان الا لحفظه نظرة الناظرين فجزاه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمين" و در رسالهء دلائل السبع در شأن جناب وحيد چنين مسطور است، "و نظر كن در عدد اسم الله فرد متفرد و وحيد متوحد كه احدى از مخالف و مؤلف منكر بر فضل و تقواى آن نيست و كل مقرند بر علوّ او در علم و سموّ او در حكمت و نظر كن در شرح كوثر تا بر نوشتجاتى كه از براى آن ظاهر شد و استدراك علوّ شأن او را عند الله نموده " الخ و از قلم عزّ ابهى در سورة الصبر وصف احوال آنجناب مسطور است قوله عز بيانه، "و اذ قال الوحيد يا قوم قد جنتكم من الروح من لدن على قيوماً . و قضى من الايام الى ان اجتمعت فى حول الوحيد شردمة من قرية التى باركها الله بين القرى و رفع اسمها فى اللوح الذى كان ام الكتاب عنه مفصولاً ... و بلغ امر الله الى مقام الذى سمع رئيس الظلم

--- صفحه ۴۸۰ ---

الذى كفر بالله و اشرك بجماله و اعترض ببرهانه و كان اشقى الناس فى الارض و يشهد بذلك رجال الذى كانوا فى سرادق الخلد مستوراً ... فاذا ذكر يا قلم القدس ما قضى على الوحيد من اعدى نفس الله ليكون امره فى الملا الاعلى بالحق مذكوراً فلما سمع الذى كفر و شقى ثم استكبر و بغى ارسل جنود الكفر و امرهم بان يقتلوا الذين ما حمل الارض بمثلهم فى ايمانهم بالله و يسفكوا دماً التى كانت بها كلشئ مطهوراً ... و قرر للجنود رئيسين الذين هما كفرا بالله و آياته ... اذا فتح فم الروح و نطق روح القدس بلسان الوحيد و قال يا قوم ان تقروا بفضلى و تعرفونى انا بن محمد رسول الله لم جنتم علينا بجنود الكفر ... و كرر بينهم الرسل و الرسائل الى ان وضعوا كتاب الله بينهم و اقساموا بالله و ختموه و ارسلوه الى جمال عز وحيدا ... الى ان اخذوا الوحيد و هتكوا حرمة و عروا جسده و فعلوا به ما يجرى من عيون اهل الفردوس مدامع حمر ممزوجاً ... ان ارتفعوا الرعوس على الاسنان و الرماح و دخلوا فى ارض التى شرفها الله على جميع بقبالارض و فيها استوى الرحمن على عرش اسم عليا فهنيئاً

لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي فيه خلقت السموات و الارض و اخذت كتاب الله بقوة ايمانك و صرت من نفحات الله الى حرم الجمال مقلوباً " و نیز صورت زیارتی از قلم ابھی برای زیارت رسم مطهر آنجناب صدور یافت تا او و شهدا اصحابش را بدان طریق زیارت نمایند و اما اصحاب وحید و بابیه یزد از آنجمله آقا محمد هادی بن حاجی محمد صالح بن حاجی محمد شفیع اصفهانی الاصل بود که در حال ریعان جوانی و نبعان ایمانی دست از ولای وی نکشید و اموالش بغارت رفت و خود بنوعی که در بخش لاحق میاوریم در شیراز بشهادت رسید و برخی چنین آوردند که جمعاً بیست و دو تن از اصحاب وحید در یزد کشته گردیدند و هنگام مهاجرت از یزد برای نیریز سه تن از بابیه یزد چنانچه در بخش سابق نمودیم

### --- صفحه ۴۸۱ ---

همراه بوده در وقایع نیریز نیز بنصرتش قیام کردند و نفوس شهیره مذکوره الاسامی در یزد و اطراف بر قرار بوده عده را براه راست آوردند و خاندانی برجای گذاشتند و باین طریق پس از واقعه شهادت کبری جمعی از اینطائفه در یزد و اطراف می زیستند .

و یکی از اشهر علما بیان در آن قسمت حاجی ملا باقر اردکانی از انمهء جماعت اردکان بود و بملاقات وحید رسیده فائز بعرفان و ایمان بدیع گردید و کما کان بامامت جماعت و ریاست دینی در وطنش اشتغال نمود ولی بر فراز منبر ضمن بسط مواعظ و حل مسائل چشم و گوش غافلین را میگشود و آثار تجدد حال از اقوال و اعمالش نمایان شد لذا مدتی طویل نگذشت که بنام بابی مشهور گشت و رؤسا و رقبای محل از ارباب محراب و منبر بتعرض و معارضتش برخاستند و پیوسته سعایت و شکایت بیزد بردند و برای شکستن نام و مقامش همی کوشیدند تا نائرهء فتنه و فساد را مشتعل ساختند و حکومت را بمضادت او وا داشتند و آن ایام حکومت یزد و کرمان با خان بابا خان سردار بود و خود ارتکاز در کرمان داشته پسر هشت ساله اش مشهور بامیرزاده را بحکمرانی یزد گماشت و میرزا مطلب نام تفرشی وزیر و نائب الحکومه حاجی را از اردکان بیزد کشید و رقبای فرصت را از دست نداده صورت استشهادی بر بابیتش محشی و محشون بمهر و شهادت و امضای جمعی کثیر

تنظیم کرده نزد حکمران بکرمان فرستادند لاجرم شعلهء فتنه بلند شد و خان بابا خان حاجی را بکرمان طلبید و با اقدام معاندین یزد و اردکان آن عالم ذیشان را مغلولاً با کند و زنجیر تحت مراقبت جمعی از گماشته گان حکومتی بردند و حکمران با وی ملاقات کرد و حاجی چون عالمی حلیم و نطق و ندیم و حسن الاخلاق و منزله از زرق و ریای اهل نفاق بود بلطف سخن و حکمت و مزاح

### --- صفحه ۴۸۲ ---

و طبیعت دل از حاکم ربود چندانکه ویرا بغایت عزت و جلال در دارالحکومه مقرر داده از ما وقع ندامت حاصل کرده بتلافی مافات با وی منادمت جست و پس از چندی که او مائل عودت بوطن شد مبالغی برای مصاریف سفر تقدیم کرده ویرا با تخت روان و تکریم شایان روانه داشت و حاجی مدتی اندک در اردکان ماند آنگاه عزیمت عراق عرب نمود و تقریباً دو سال در کربلا و نجف زیارات و استکمالات علمیه و دینییه در محاضر درس علما و مجتهدین پرداخت و اجازهء اجتهاد گرفته بیزد برگشت و با حشمت و جلال وارد وطن شد و در یوم ورودش قاریان سواره پیشاپیشش قرانت قرآن کردند پس در اردکان و یزد بمسند قضا و فتوی بنشست و بامامت جماعت و ریاست مشغول شد و برای احتیاط از شرور انام و رقبای مهمام در ظاهر خویش را ازین نام بری کرد و در خفا همواره مساعدت و محافظت نمود و سالیانی دراز پس از شهادت برقرار ماند و دل بستگی کامل بعنایات اقدس ابهی یافت و ذکری از وی در بخش ششم مینمائیم.

و از اصحاب وحید در یزد آقا میرزا حسن فاضل و استاد علی اکبر حکاک و آقا محمد صادق نساج و نیز آقا حسن زنجانی سرباز را شرح شهادت و مقتل مدفن در بخش لاحق میاوریم.

دیگر از معاریف مؤمنین آقا میرزا سید حسین از علما و حاجی سید علی مهریجردی از ملاکین بودند و نوبتی حاجی رسول مهریجردی ضابط قریه فرستاد حاجی سید علی را آوردند و تهدید بقتل و تأکید در سب نمود و او با کمال ایمان و اقتدار جواب داد پس ویرا چندان با چوب زدند که چند بار بیهوش شد و بر تختهء در خانه گذاشته بشهر آوردند و بعد از شش ماه معالجه شد و دکهء ریسمان فروشی باز کرد و بعداً مدتی باقلید آباده رفته بماند و در سن یکصد و هشت سالگی در آنجا

### --- صفحه ۴۸۳ ---

متوفی گشت و ما شمهء از احوال شهدا مذکور را در بخش لاحق بمحال مناسبه مینگاریم و تفصیل حالات جمعی را در بخش ششم میاوریم و عمارت مسکونهء جناب وحید در یزد از اماکن شهیرهء تاریخیه نمودار است و اکنون بنقل همین مقدار از نفوس شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونهء از آثار قلمیهء کثیرهء علما بیان صورت دو رسالهء استدلالیهء صادرهء از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که در سنین اولیهء این امر نوشتند منضم نموده مقالات را ختام اختتام می نهیم و از عدم توضیح و تفصیل احوال صدها نفوس مهمهء دورهء نقطهء البیان که برای شدت اضطهادات و مشقات و غیرها عناکب نسیان بر تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهدا و بزرگان در دست نه بلکه اسما جم غفیری در خاطر احدی نیست اعتذار میجونیم و در بخش تالی شروع بواقعات سال ۱۲۶۷ هـ. ق نموده اوضاع و احوال دورهء دوم این امر را سنویاً بقید کتابت می آوریم.

### --- صفحه ۴۸۴ ---

#### نقل از رسالهء از جناب قره العین

که در کربلا بسال ۱۲۶۱ هجری قمری در جواب و حل ردود و شکوک ملا جواد (خوار) قزوینی سابق الذکر و ملا عبدالعلی و من ساوقهما نگاشت و طبق مفهوم و مقتضیات آن ایام در خصوص دعوت حضرت باب دلائل و براهین بر حقیقت آن بزرگوار اقامه کرده.

#### بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لم يجعل للخلق على معرفة نفسه سبيلاً و علا بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشبا لانه كان علياً كبيراً و الصلوة و السلام على الحجاب المتلأ الذي خلقه الله لنفسه و طهره عن دلالة غيره و ارسله الى غيره و جعله سراجاً منيراً و على ذوى القربى الذين قربهم الله الى نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و معصيتهم بمعصيته و عبر عن ولايتهم بالوهيته و جعلهم للخلق دالاً و دليلاً و على شيعتهم و ابوابهم المتمحصين فى طاعتهم و السارعين الى ولايتهم و المقتفين باثارهم و الواقفين ببابهم عباد مكرمون الذين كانوا لاهل السموات نجماً مضيئاً

و بدرأ منيراً خصوصاً على المقبل بكله اليهم و المنقطع عما سوهم و الحامل لامرهم سر الاسرار و نور الانوار الذى قد كان فى بحبوحة الجمال خلف القاف اى قاف القلب مكنوناً و مخزوناً و لعنة الله على من نظر الى جلالته بغيره كما قال الحجة عجل الله فرجه فى تفسيره فلا تيسروا بالاشارة الى فان الكلمة مطهرة عن الاشارة و نفيها و هو الله ربنا قد كان على كلشئ شهيداً و شراه بثمان بخس و نسي حظه فصار منكراً مسيئاً و مذنباً غيباً اما بعد جنين گوید این امهء خاطنهء جانبیه تراب اقدام جوارى فاطمة صلوات الله عليها غرض از تحرير اين كلمات بحسب اقتضای و جوب تکلیف این منغمدهء در بحر خطینات آن است که نوشتهء کدورت سرشتهء از بعض اصحاب رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید وین عجب که بسیاری حق حق را نشناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیهء خود را که دلیل از جهت معرفت آیت بدیعہء غیبیهء مصور نیافتند لهذا در بوتہء امتحان گذاختند یرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم انه کان ذو البأس الشدید زیرا که سبک شمردہاند امر عظیمی را

#### --- صفحه ۴۸۵ ---

که رب عظیم عظیم شمردہ و خیال نمودند کہ حق و سنت غیر متبدلہء او همان است کہ در نزد ایشان مشہود و ہویدا است و بدقت نظر و صفای بقباحت و شناخت این اعتقاد فاسد ننگریستند کہ کفریست عظیم دست پروردگار بسته نیست بدیع لامن شیء است و عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها الا هو و او را علوم غیبیہ و امتحانات شدیدہ میباشد کہ اولیاء اصفیاء او کہ آیہء تطہیر در شأن ایشان نازل خائف و ہراساناند و ہمیشہ کلمہء بدی را در مقام اثبات بشیعیان خود فہمائیدند و ان شننا لنذہبن و نأت بخلق جدید و در نزد تراجمہء مشیت و السنہء ارادہء او چہ اسرار نہفتہ نہان ما وصل الى الخلق الا الف غیر معطوفہ و الان کما کان سبحان الله کہ چہ مقدار ضعیف و نادان ہستیم ما بیچارگان و چہ بسیار جہول و ظالم بر نفس خود کہ دست امام علیہ السلام را کہ ید الله است بسته میدانیم سبحانہ سبحانہ هو المتصرف فى الملك كيف يشا بما يشا و هو الله کان علیاً حمیداً آہ آہ ما هكذا الظن بهم بانہم یتبعون اہوانہم و لا یدخلون الباب سجداً لیكونوا من الفائزين واحسرة ثم واحسرة علیہم بان القوا انفسہم بایدیہم الى التهلكة و اوردنا الى المهلكة العظيمة العظيمة و ہم لا یشعرون هذه فتنة یضل بها من یشا و

یهدی بها من یشا انه عزیز حکیم هر چند آن نوشته را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون رد جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آئینش را بر سبیل اجمال بیان مینمائیم و در مقام جواب بحول ربی و قوته بر میائیم هر چند بسیاری از کلماتش مزخرفات میباشد که بنگریستن باو فرائصم مرتعش گردیده از جرئت کاتبش که از جهل ناشی شده خلاصه سیجزیهم الله وصفهم مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نور الانوار گردیدم مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سنوال و جواب بر آمد که من عربی هستم و از نزد اخباریین آمدهام تا شما را امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیال من جواب فرمائید تصدیق شما نموده بجانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق نمایند پس سنوال نمود از رکعتین اخیرتین صلوة جماعت که آیا حکم او جهر است یا اخفات حجة الله العظمی فرمودند اخفات و شیخ از دلیل سنوال نمود فرمودند آیه قرآن و لا تجهر بصلاتک شیخ در مقام رد متمم آیه را خواند و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلك سبیلا

--- صفحه ۴۸۶ ---

و بنای مجادله را از جهل خود با حق مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسیت از لسان حقیقت نثار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار بر آمد چونکه موافق آنقاعده مصوره در خیال خود را که میزان قرار داده بود ندیده اما جواب اولاً آنکه شیخ میبایستی بضرورت مذهب و کتاب الله و احادیث آل الله و ادعای مدعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدعا ادعا مینماید و سنت غیر متبدله حق در اجرا امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نماید و اینرا فهمیده داشته باشد که امتحان حجة الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست لا یسنل عما یفعل موردش اینجا است پروردگار آیه را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب میفرماید و حجت و بینة او را قرار میدهد آنچه خود میخواهد لاجراخ الضغاین و التمحیص و الافتتان و تمییز الانسان من غیر الانسان اگر آیات آیه لاحقہ بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آباننا را چرا پیشینیان دلیل خود قرار دادهاند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بما لم یحیطوا به علماً و ان نظننا ظناً و ما نحن بمستیقنین بچه سبب نازل گردید ای مسکین اگر بامدادات و فیوضات سابقه که از آیه سابقه بتو رسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده و مشهود نزد

تو و مدرك مدارك شهوديه گرديده بتوانى بان آلات و صور خياليه درك آيات بديعه غيبه نمائى پس چه ميفرمايد در وصف كفار قالوا قلوبنا غلف و فى آذاننا و قر و من بيننا و بينك حجاب و ان تدعهم الى الهدى لا يسمعون و تراهم ينظرون اليك و هم لا يسمعون و اين را فهميد كه فرمود امام عليه السلام زمان لاحق با سابق بمثل آب در جريان و اختلاف در سنت الهى نيست در امتحان و لا يزالون اى الناس مختلفين الا من رحم ربك پس بمذهب شما كه الان بر آن هستيد آن كسانيكه رد آيات رسول الله صلى الله عليه و آله نمودند مقصر نيستند زيرا كه آيات قرآن را چونكه نميفهميدند حجت نميدانستند بخدمت رسول الله (ص) شتافته آيه مسيح ٤ و معجزه ٤ كلم ٤ طلب مينمودند آن بزرگوار (ص) در جواب ميفرمودند ان اتبع الا ما يوحى الى و ما ادرى ما يفعل بى و لا بكم ان انا الا نذير مبين معجزه من همين آيات را پروردگارم قرار داده فمن شأ فليؤمن و من شأ فليكفر

#### --- صفحه ٤٨٧ ---

ان الله لغنى عن العالمين و ميگفتند آما به لو لا انزل اليه آية كه مراد از اين آية آن آية را ميچستند كه موافق قواعد ايشان باشد و بفهم شهودى ايشان راست آيد آنگاه تصديق نمايند آيا شيخ آيه و ما كان لرسول ان يأتى باية الا باذن الله را فراموش نموده و آيه يمحو الله ما يشأ و يثبت و عنده ام الكتاب را نشنيد مهلا يا شيخ اولاً ميبايست بنظر اعتبار بنگرى كه اين مدعى ادعاى چه مقام مينمايد و شاهد او چيست بر اثبات حقيقت قد علم اولوالالباب ان الاستدلال على ما هنا لك لا يعلم الا بما هيئنا آيا نه اين است كه اين بزرگوار ادعاى مقام عبوديت محضه و اطاعت صرفه ميفرمايند و حجت و بينه ايشان ... على الانام تفسير مبارك و صحيفه مكنونه ميباشد ... و ما كان لرسول ان يأتى باية الا باذن الله قالوا لو لا انزل عليه آيه من ربه قل ان الله يضل من يشأ و يهدى اليه من اناب خلاصه مفتاح فهميدن حق را حق در انابه قرار فرموده نه بيمين و يسار در ارض عادات دويدن حق را حق تعالى شأنه و جلت عظمته له الشكر و المنه كالشمس فى رابعة النهار آشكار فرمود بان ليس كمثله شئ موافق ضرورت مذهب و كتاب و سنت مصداقاً لما معنا بر ما واجب است تسليم تسليم و ردش سبب خلود جحيم آيا نديدى كه منادى امام عليه السلام از ما فوق عرش الى تحوم ارضين ارضين ندا در داد كه هذا يوم جديد و انتم على اقتضا كينوناتكم فى لبس من خلق جديد نفهميدن و بمقصد نرسيدن از جهت ورود بباب از غير

باب است که آن آیهء ویرا که او باذن الله اظهار فرموده و بمشرق و مغرب رسانیده تو از او اعراض نموده در  
ارض

خیالات خود حیران در دوران بمثل قوم موسی ۴ ارنا الله جهرة گویان بهر جانب شتابانی آیهء معرفت در اعلى  
مشعر فؤاد میخواهی بخیالات نفسانیه درك نمائی شفاك الله ان كان فيك آية مستورا و نسیت فرمودن سر الاسرار  
(ص) از بابت نسوا الله فَنَسِيَهُمْ ام تَنبُوْنَهُ بما لا يعلم است امام عليه السلام و شيعهء خصيص او بتعليم او كل  
احكام را قادر است که از يك حرف قرآن استخراج نماید خواندن شيخ جاهل متمم آیه را حاکی او نقص قابليت  
شيخ است و اگر نه حجت الله کامل است و سنوال ديگرت آنکه چه نسبت است در بين كلمهء بديعه و بابين (ص)  
... و مضمون ديگر آنکه سنوال نموده بودید از نسبت بين صفت و موصوف ... شما در مقام

#### --- صفحه ۴۸۸ ---

اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال مینمائید و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود  
را که مسمی بعمل نموده جسم میدانید و حدیث بشهادة كل موصوف انه غير الصفة را فراموش مینمائید بعد طعن  
بر صوفیهء ملاحظه مینمائید و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بابان آخران صلى الله عليهم می شمارید در  
کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است سبحانه سبحانه ربهما عما يقول  
المقصرون علواً كبيراً حجة الله العظمى از نهایت مرحمت و عفو شما را بیاطن مطالب ایشان میکشاند و شما  
صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر میانید و انه والله لعلى خلق عظيم و لقد قلت كلمة الكفر فكفرتم بعد  
ان كنتم مسلمين ... معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهمیدهء استغفر الله الذى لا اله الا  
هو آیا که میتواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیانش بر آید اگر دریاها مرکب شود وصف الف غیر معطوفه  
نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از فضل و احسان در مقام بیان باین اقل از  
ذره او دونهء تجلی فرموده در مقام بیمقامی خود عرضه میدارم ... نه آنکه بابین (ص) در ضلالت بودند و کلام  
ایشان ناقص است کلا ثم كلا اليوم آندو بزرگوار را در صفحهء امکان بجز این نقطه نقطهء دانرء وجود (ص)  
کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشانرا بمثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر بمحکمات



بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر مبارک و زیارت و شرح اقول و چشمی بمال و درک نما که این حرارت از محبت آندو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه از شیطان رجیم است که از عداوت میخواید مخلد در نیرانت نماید البته با هرکس از راهی که بتواند میاید وسوسه مینماید خلاصه کلام ان الله یهدی من یشا الی صراط مستقیم الی قوله ...

و پاره از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تائید مطلب سطر نموده بودید هر چند ارادات او مثل اباحت شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده بودی لهذا مذکور میشود که سنوال نمود ملا عبدالعلی از حجة الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر و صحیفه مکنونه

#### --- صفحه ۴۸۹ ---

فمن شبا فلیؤمن و من شبا فلیکفر عرض نمود که عامه خلق نمیفهمند آیات را از آن جهت حجت عامه نیست فرمودند نبأ کبری (ص) که قرآن را عوام الناس نمیفهمند چه نوع حجیت آنرا یافته که کل انجا علوم را در او مندمج و مندرج میدانی که از يك حرف سورهء توحید کل احکام را مستخرج میدانی عرض کرد که قرآن را با مبین حجت میدانم زیرا که اهل بیت طهارت (ص) بیان اسرار و انجا علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت مذهب است یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بچه فهم و بچه نظر این محتجبین باستار داخل دیار آل الله الاظهار گردیده و قائم در خدمت سر الاسرار لسان خود را مطلق العنان در میدان اظهار اسرار نهائیه خود نمودهاند بیچاره مسکین تو که سردین محمد صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی حینی که نمیفهمی خودت که چه میگوئی ... و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب برنیامدی تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم افکندی سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست میگوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهو! ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده قال الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه در جواب میفرمودند ان اتبع الا ما یوحی

الّی و ما انا الا نذیر مبین ان استطعتم ان تأتوا بسورة من مثله ای معشر جهال پروردگار اجل شأننا و ارفع قدرا از آن است که حجتی بجانب خلق خود فرستد تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بینه او را ناقص عطا فرماید وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن یستطیعوا الجن و الانس ان یأتوا بمثله میباشد لکن ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و انما انزل بعلم الله است و علم الله ناقص است حال سنوال مینمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیه دلیل اثبات حقیقت نمیبود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب مینمودند که موافق خیال ایشان باشد آیهء و ما کان لرسول ان یأتی بایة الا باذن الله لکل اجل کتاب ما ادری ما یفعل بی و لا بکم فلا تظهر من الغیب را جواب میشنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب

--- صفحه ۴۹۰ ---

بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصر هستند یا پروردگار ایشانرا حیران گذارده بان فرمائید تعالی الله عما یصف الظالمون فی آیاته علواً کبیرا بلکه مقصر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خود را محجوب نموده واقف بباب از باب داخل نمیشدند ذلك الكتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ای ما غاب من مدارکهم و مشاعرهم و ما کان عندهم مشهودا بلکه همانکه دیدند مثل ندارد بر ایشان لازم بود که ایمان آوردند آه ثم آه که این آیهء مبارکه حجت را بر خاص و عام تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر میامدند فان استطعت ان تبغی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء فتأتیهم بایة و لو شأ الله لجمعهم علی الهدی فلا تكونن من الجاهلین فاذا جانوک یجادلونک فکانما یشاقون الی الموت و هم ینظرون نظر بنمائید بایات قرآنیه خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدیم پیشینیان برمیدارید پس چرا ایشانرا طعن و مذمت مینمائید این بزرگوار سرّ دین رسول را بیان مینماید که پروردگار عالم خواسته امتحان نماید خلق را که آیا حقیقة ایمان برسول الله آوردهاند یا تابع کثرات و نظرات نفسانیه میباشند ... و جناب شیخ صلوات الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام الله علیه میرسد آنشخص خاص عرض کرد یابن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل میشود فرمودند نه از آن بابت که بر رسول الله نازل میشد بر اینکه او رسول الله بوده بلکه میفرماید خداوند در کلام خودش که و اوحینا الی ام موسی و اوحی

ربك الى النحل و قائم افضل از مادر موسى و نحل است در نزد پروردگار ... يا قرة العين فلا تظهر من الغيب شيئاً ليختلف الناس حول الباب فقل ان حجتى هذا الكتاب من عند الله فمن شأ فليؤمن و من شأ فليكفر فو ربكم ان حجة الله لحق و هو اعظم الايات من عند الله بالحق على عبده و ان حجة الله بعد هذا الكتاب على العالمين قد كان على الحق بالحق الوفى بليغا و ما كان الله ليظلم الناس باية ناقصة لا يدركونها و لا يتعقلونها بل كان الناس انفسهم يظلمون اى مستان بادهء غرور بايد از باب اين ديار كه فؤاد است با دليل حكمت داخل گرديد لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلا النفس بالاعراض و الامراض يا اهل الارض اتقوا الله فى ذلك الورقة المنبئة من الشجرة الاحدية هذا فانه

--- صفحه ۴۹۱ ---

بالحق لحق كما هو الله و اوليائه على الحق لحق و ان يروا كل آية لا يؤمنوا حتى اذا جاثوك يجادلونك اين مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ايمان بغيب است نه مشاهده انك لا تهدي من احببت موردش اينجا است و ان الله يهدى من يشأ فلا يظهر من الغيب احدا و هو يهدى اليه من اناب در اين مقامات وارد گرديده اى بيچاره ها شماها ادعاى معرفت مينمائيد و خود را از اهل لسان بابان (ص) ميشماريد اين مقام اختيار و تكليف و خلق كينونات است باقتضا قبول ايشان هل من خالق غير الله يعنى چه لاجبر و لا تفويض بل امر بين الامرين مفادش كجا خلاصه طول كلام مورث فهم شما نميشود ان الله يهدى من يشأ و يضل من يشأ و قرآن حجتى است كامل و آيهء است بالغ شامل در مقام حجيت احتياج بمبين ندارد زيرا كه ليس كمثله شئ ميباشد و حاكى از مقام متكلم او اما بعد از اينكه مكلف مجاهده نمود و چشم از خيالات و اعتبارات نفسانيه پوشانيد و خود را عبد ذليل و مولاي جليل را متصرفديد و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجيت قرآن را بانه ليس كمثله شئ است بنظر فؤاد و حقيقت ذات خود كه مستمد از رب الارباب است بى پردهديد و اقرار برسول و آورندهء او نمود آنوقت بر او واجب است كه نفس را در مقام بيان عبارات و تببيان اشاراتش مطلق العنان ننمايد و قدم جرئت در فهم آيات و اسرار حق بر ندارد و بداند كه او را حامل و

مبینی که محیط بكل احکام او باشد در هر عصری لازم لیعلم کل اناس مشربهم ای جاهل مقام حسبنا کتاب الله این مقام نیست و قائل این قول باطل و عاطل اظهار کفر و بغض خود را در اینمقام ننمود بلکه ابوجهل و سائر مشرکین ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالا سربیه خذ لهم الله آن بود که موارد کلام را نفهمیده خلط مبحثین مینمایند چه شد شما را که مقام حجیت و آیتیت قرآن را با آنکه او را مبینی و حافظی لازم است امتیاز نمیدهد اینمقام فأتوا بسورة من مثله اشاره من علم من قبله میباشد آن مقام لا یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم انما انت منذر و لكل قوم هاد است خلاصه طول کلام مثمر ثمری نیست ان الله یهدی من یشا الی صراط مستقیم ... و از کلمات مسطرات حزن و کدورت اعتبارت آنکه بعد از سنوالم و جواب با رب الارباب مظهر لطف و احسان ملك و هاب در مقام آنکه ترا از ظلمات خیالات و

--- صفحه ۴۹۲ ---

حیرت استدلالات بر آورده از جام وحدت سیراب نمایند تا آسوده شوی بلسان حقیقت نثار فرمودند که آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داری و حق میدانی جواب آنکه بعضی را فهمیده و حق میدانم و بعضی را نمیفهم اینکلام شما و انکارت از بابت افتونمون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض میباشد باید آنچه را فهمیده محکم قرار دهی و و اقرار نمائی و آنچه برتو متشابه است رد بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی و قول دیگر آنکه میشود که حق سبحانه حق را در غیر محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را ببلعم بن باعور عطا فرمود که با عیسی<sup>۴</sup> در افتاد الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز گذشتید سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده- اید جواب خود را خود گفته که بلعم با عیسی در افتاد و اینهمه نزاع و اختلاف که ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربك مگر در غیر اینمقام است که آن حقی که امر الله و حکم او است محل طیب و مظهر ظاهر و عاری از شوائب غیریت میخوهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار حجت نباشد تعالی الله عن ذلك که حق را در غیر محل قرار دهد علواً کبیراً بلکه حق را بمحلش قرار میدهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضای ما من نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیة صورتی از آن حق بیمعنی و مثالی بیجا اهل باطل متلبس میکردند و اما الذین فی قلوبهم زیغ فیبقونه(\*فیتبعونه) فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثم یحکم الله آیاته بلعم

بن باعور مادامیکه مطیع بود و حق را می پرستید محل اسم اعظم بود وقتی که مخالفت نبی الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محل حکم و دارای امرش عیسی بود طیب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبیث الذات در اطاعت بلعم بود و تابع شیطان خلاصه اینکلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان ندارد چونکه نوشته بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید حال از تو سنوال مینمایم که بعد از جناب باب الله المقدم (ص) پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود وا گذاشته بعد از آنکه چندین سال مییاشد که نضح مواد داده و بمرارتهای بسیار و زحمتهای بیشمار اولیا و صلحای بندگان او این بنیان را بیبیانات و استدلالات محکم نمودند ... و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف بباب و لائذ بجناب گردیدند

حال پروردگار

### --- صفحه ۴۹۳ ---

آن نظام را از هم پاشید و سنت غیر متبدله او متبدل و عادت غیر محوله او متحول گردید سبحانه سبحانه قالت اليهود يد الله مغلولة و اشهد انه انزل آية مباركة اکبر و اشرف من اختها و انه كلمة بدیعة لیس کمثله شی چنانچه سید اکبر و نورانور (ص) در اواخر میفرمودند که ایقوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک ننمودید مقاصد ما را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از آن امر عظیم و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید فرمودند لله امر هو بالغه اینکلام را علی السمیری آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی که اینطور فرمودند تو هم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغری بودند استدرک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست در مقام و موضعی دیگر سنوال نمودند فرمود والله نمیرسد بمعرفت او کسی که بقدر ذره از حب دنیا در قلبش باشد من طلبه و جده تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت بانقواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبا بك بسیار خوب اولاً تو میبایست معنی مثلثیت را بفهمی آنوقت در مقام اظهار خدائی برآئی

معنی مثلثیت نه ترکیب تالیف حروف بیست و هشت گانه میباشد که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برآنی بلکه مثلثیت وقتی درست آید که در جمیع عوالم بانطور و آنصقع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری که انک سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت السموات و الارض بوجودك و انت سر المستتر فی قلب النبی و السطر المسطر فی صدر الولی الالمعی و ان من توقف فی امرک اقل من لمحة العين حبسه الله على الصراط سبعة و خمسين الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل نیاوردهه اگر داری ثابت بفرما لله لله آه آه آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی و الله الذی لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرئت را در این میدان بمثل تو مطلق العنان

### --- صفحه ۴۹۴ ---

نموده ای والله که ننمود آه آه از آنساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حق نشستی و باب فیوضات نامتناهی را بر روی خود بستى والله الذی لا اله الا هو که خانه خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کردهه اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب از لمح العين از بدنت مفارقت خواهد نمود ما هكذا الظن بك والله الذی لا اله الا هو که ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان اینمقام عظیم را با آیهه واحده از تفسیر مبارک مستغنی از جمیع استدلالات است خودت مطلع میباشد که در اول ظهور امر این بزرگوار بنده در قزوین بودم بمحض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر مبارک و صحیفهه مکنونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم زیرا که بنظر خالی از اغیار بحول و قوهه پروردگار نگرستم که این امر عظیم البته مظهر و محلی میخواید بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قریهه ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشانرا بساحت قرب خود کشیده و از سما علو و رفعت رزق ایشان را بارانیده پس بدلیل حکمت بر او جل شأنه واجب است که ایشانرا بخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً کور در ترقی است و ما كان لفيضه تعظيلا الحمد لله و المنة و الشكر که امر الان کماکان است که حجة الله اعظم که وصفی از شینیت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در مقام شناسانیش معلوم نه ... ای آنکه چشم حق بینیت را غبار خود بینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حق

واضح كالشمس فى رابعة النهار بر آمدى و هیچ متألم و متأثر اصلاً ابدأ نگرديدى و احسرة عليك ثم واحسره كه استحوذ عليك الشيطان فانساك ذكر الله درياب نفس خود را كه والله العظيم القادر القاهر كه اهلك هالكين و اخسر خاسرين الانرا گزیده چرا و اگر اين بزرگوار حجة الله نيست پس كيست و در محضر رب الارباب بانكار عذرت چيست اللهم الا اينكه بگوئى الهى انكار كردم سببش آنكه ما فوق رتبهء عبدين تو كه بابين از جانب امام عليه السلام بودند ادعا نمود ميفرمايد مگر نصى از كلام من يا اولياى يا ابواب معصومين ايشان بتو رسیده كه فوق مرتبهء ايشان رتبهء نيست و ايشان مستقلاند و حكم ايشانرا تغيير و تبديلى نيست مگر آيهء

### --- صفحه ۴۹۵ ---

ولو شننا لنذهبن بالذى او حينا اليك و نات بخلق جديد را نشنيدى و مذهب يهود را نفهميدى اگر بگوئى كه دليل حكمت ميخواند و من موعظه و دليل مجادله طلب نمودم بيان نفرمود بلكه فرمود من عبد هستم مأمور بامر مولاييم او مرا امر فرمود كه با دليل حكمت شما را دلالت نمايم البته او حكيم و داناي اسرار است و تكليف نفرموده شما را الا آنكه مقتضيات تكليف را آماده نموده و لا يكلف الله نفساً الا ما اليها ميفرمايد رب قادر قاهر و استبدلت الذى هو خير بالذى هو ادنى و قلت مقالة قوم موسى لن نصبر على آية واحدة ادع لنا ربك يخرج من ارض عاداتنا بدعوات انياتنا حقيقة القتا من الخيالات الباردة السيالة و حقيقة الفوم من الاوهام التى زرنا فى ارض عاداتنا الكاسدة الباطلة و نوشته بودى كه تفسير مبارك نامربوط بهم ميباشد اى مسكين بهمان نظرى كه بتفسير نگرستهء بقرآن بنگر و نظر نما يك آيه از احكام و يكى از قصص و يك آيه از كفر كفار بردار و ببين چه مقدار آيات نامربوط بهم ميباشد آخر قوم بهمين نظر سركار نگرستند كه انكار رسول الله (ص) نمودند چشمنى بمال و بهوش بيا زينهار زينهار كه كارت از دست رفت تو بنظر تفريق سا نگرسته و گر نه كلام امام در نهايت ربط و نظام است همين مقام بود كه قوم قواعدى كه در دست داشتند و از كتب سماويه استخراج نموده بودند چونكه قرآن با بعضى از آنقواعد ربطى نداشت ندا ما انت الا رجل مفتر را بلند مينمودند و چون از سنت غير متبدلهء حق از اخبار انبيا كه معجزهء ايشان غير يكديگر بود برايشان ميخواندند صدى ان هذا الا اساطير الاولين بر گوش خلائق ميرسانيدند و از آنجمله است كلام عثمان ان فى القرآن لحنا صحته السنة العرب و هو قوله ان

هذان لساحران و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجت از نقطهء دائره ایجاد (ص) خواسته بودی عطا  
 نفرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان  
 بعرض بیان نمودی والله که بارتکاب خیال یکی ازین معاصی جلیلهء عظیمه اگر دابه بر روی زمین نیمماند  
 سزاوار بود ولله سزاوار بود والله قد ثبت علی کل ذرات الوجود من الغیب و الشهود انه لعلی خلق عظیم سلم  
 الله علیه و روحی له الفدا ان الله لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون

--- صفحه ۴۹۶ ---

و سکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک تتذکر او تخرشی آن خیال است  
 که شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان میدهد و آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مبین در نزد اهل  
 یقین نقص نیست یحیو الله ما یشأ و یثبت و عنده ام الکتاب و اینها متشابهات است نباید متشبهت گردید چنانچه  
 گردیدی و خاک تیره و مذلت بر سر عالم ریختی انصاف بده که آیا صاحب عقل و شعور چشم از حجیت تفسیر  
 مبارک و محکمیت او پوشیده میدارد و او را نفهمیده و مهمل و متشابه میگذارد و بمحو اثبات خطوط متشبهت  
 میگردد در مقامی که باران بد از سحاب امضا باذن الله العلی العلی دائم در ریزش و سیلان و امر الله و حکم او  
 را اقرب از لمح عین در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهری را آن و آنی را دهر میتوان  
 نمود و ما کانت یده مغلوله و لا لفیضه تعطیلاً ... آیا کسی چشم از حجیت و محکمیت صحیفهء مکنونه پوشیده  
 میدارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود میانگارد اعتقاد چنان است که احدی از پیشینیان این حجتها را  
 نگرفتند که شما گرفتند هو الذی ارسل الیکم رسولا لیعلمکم الکتاب و الحکمة فاطیعوه حتی تکنوا من المفلحین ای  
 بندگان خدا الیوم حجت الهی تفسیر عظیم و صحیفهء مکنونه میباشد پروردگار اجل از آن است که خلق را مهمل  
 و معطل گذرد انیبوا الیه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع و ادعوه خوفا و طمعاً حتی یهدیکم الی صراطه العزیز  
 الحمید و اینکه شخص قواعد صوریهء بیمعنی چندی را مسمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریهء مستحبه که  
 مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه میباشد تکاهل ورزد این از مصادد و مکاند شیطان است و مخالف طریقهء  
 سالکان و حقیقت مذهب صوفیهء ملاحظه است ام من هو قانت انا اللیل یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربه کمن هو



اخذ فی ارض عاداته و تابع لشهواته نمودم چه بنویسم با لسان کلیل و قلب علیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه میشود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را نیست مگر از آنکه با غشاوهء غفلت محجوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت محبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی بر آمده و تمام عالم را بخروش آورده و ما در

--- صفحه ۴۹۷ ---

ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللهم ان كان هذا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او انتنا بعذاب اليم بلند نموده و بنای مباحله گذارده بعد از آنکه تأویل آیهء شریفه لو نشأ لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطير الاولين ظاهر نمودی جوابت آیهء مبارکه است ولو يؤاخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترك على ظهرا من دابة اینقدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی ما فوق سماوات وجود در جنب جلالت و عظمت ادنی بنده محبان و مقربان امر الله الاعظم و سره الاکرم نداریم اگر مضمون و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم نبود آنوقت قادر قهار میفهماند که جناب شما و آنکه با شما بود چه اساس پای کار آوردهاید چنانچه نقطهء غیب و سر لاریب در تفسیر مبارک اینعمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرمودهاند الله اکبر که چه عملها در نقطهء امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که با نفس الله العلی در مقام مجادله و مباحله برآنید الله اکبر از وسعت رحمة کلمهء تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثیر علیه سلام الله العلی الکبیر والله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال رذیهء شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آرا خودشان بیان شنیدند قبول نمایند و الا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعلی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفأ بريح اهو! نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخیال خود نشستید و الله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربقهء تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه

گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ظهور يوم الحسرة واللّه العظیم که کارت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بپا و دست ظاهریه نیست و حجیت آیات حجة الله درکش بمدارك شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال

--- صفحه ۴۹۸ ---

و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدلهء حق نما تا برأى العين بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقا وجه الله الکریم گریه میخواید و گریه و خضوع میخواید و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً و خفیه تا مقام معرفت حجة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جملهء اهل غیب محسوب بشوی چنانچه سید ساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه میفرماید اللهم و اتباع الرسل و مصدقوهم من اهل العنیب عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب و الاشتباه الى المرسلين بحقائق الايمان فى كل دهر و زمان اینقدر بدان که معرفت حجة الله بحقائق ایمان است نه بدیدهء ظاهر در عالم عیان خلاصه جوابهای مظهر الحق والله المطلق که در نهایت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور من يد قدرة الله العلى الغفور که حاکی از مقامات اربعهء آن سرّ مستور بود الویل ثم الویل ثم الویل لك که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و انیت مخد گردیدی و فضای رحمت بی انتهای حق را بر عالمیان تنگ کردی چه نویسم که نوشتم بهتر خداوند دانای اسرار شاهد است که هر آنی که چشم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نموده میافتد و نظر بمخاطب و مخاطب میافکنم عقل حیران و فکرم سرگردان میشود که چه شد شما را که چنان یکدفعه ربقهء ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالات در میدان رد و انکار در جولان و مصداق تأویل آیهء شریفهء ان الانسان اکثر شئ جدلا گردید و آنچه عرضه داشتیم در مقام اثبات کلمات سر الاسرار صلى الله عليه فى آبا الليل و اطراف النهار حال استغفار مینمایم زیرا که کلام ایشانرا نمیتواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطهء از طغ رشح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمیشود سبحانه سبحانه عن وصف الواصفين و نعت الناعتين تسبيحاً علیاً الحمد لله و الشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و

وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در درک آنها بجز آنها کسی شریک نیست میخواستیم در مقام جواب کل بیاناتت بر آیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم

--- صفحه ۴۹۹ ---

اگر برایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی ستار العیوب ستر عیوب فرماید و غفار الذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و بخود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دویدن و بکوی محبوب رسیدن بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل ثم الویل یا رباه ادرکنا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدر الفاخر المصباح النور فی اللیل الیدیجور المؤید من الحق و اسبق من سبق المطهر عن کل شین (\*شیئی) و المصلی بقبلتین جناب مولا ملا حسین سلمه الله و عافاه و جعلنی من کل مکروه فداه مسطور نموده بودی اشهد الله و اولیانه بانی مؤمن به و بما انزل فی حقه و انه وجه معرفة المعبود و سلم للصعود و اول مؤمن فی ذر الایجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقه عظیم عظیم و شهادت میدهم و شاهد میگیرم خالق کل موجودات و بارئالانسمات و داعی الدحوات را که او مؤید بروح میباشد من عند الله و نطق نمینماید الا باذن الله و او را مفترض الطاعة میدانم و منصوص از قبل ولی متصرف بر حق و منصوب من الحق و در رد و خلافتش آتش سرکش جحیم را بر خود خروشان می بینم نعوذ بالله و نستجیر به من الاحاد فی عظمته و الشک فی سلطنته اولاً بجهت آنکه الله یجتبی لرسالته من یشا و یعلمه مما یشا لا یسئل عما یفعل و هم یسنلون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الافئدة و الالباب جناب سید اکبر و النور الانور روحی فداه جهان را از غیاب نفس شریف تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انیات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و مادر پردههای غفلات و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم بمنزل حیوانات محظوظ و تلج الفؤاد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از حجت ظاهره نمیگذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده من طلبه و جده چنانچه باب الله المقدم (ص) و

روحی فداه فرموده بودند و این بزرگوار باب الباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند کرمانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زبون و مزاج

### --- صفحه ۵۰۰ ---

شریفش دگرگون و صحتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شدیدی بجنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کل عروق و اعصابش ساری و جاری تا آنکه خود را بمسجد کوفه کشانید بانواع ریاضات و گریه و مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آنکه عالم السرانر و مجیب الدعوات ندا با سوز و گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق و در دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانید و پرده از جمال با کمال برداشته بتجلی بر آمده او را از خود بیخود بخود رسانید شهادت میدهم که آنجناب طالب بود حقیقة و صدقاً حینی که طالبی نبود نمیشناسد او را مگر کسی که او را خلق فرموده و باب باب فیوضات نامتناهی خود قرار داده همین آیه بجهت اولی الالباب دو وصف او نقاب حجاب مرتفع مینماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید یا ایها الباب خذ هذا و املا نفسك من ما کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحديد المحماة بالنار القديمة صلی الله علیه ثم صلی الله علیه و شهادت میدهم در حق سابقین که ایشان مقرب عند الله و فائز بفوز عظیم و در مقام مرتفعاند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهور النور علی الطور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و حملهء کتاب مستور علیهم سلام الله الولی الشکور آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان آیا چه بلاها در ظهور حق بجان نخریدند و چه مصیبتها که ندیدند در حالیکه ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغیار بودیم اصلاً ابدأ بوی طلب بمشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب باز میداشت که بر خدا است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق در طاق نسیان گذارده بودیم و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله ینزل من السماء ماء فینزل به الاشیاء فیسببها یا من بابه مفتوح للراغبین و نیله مباح للسانین یا من اذا سنله عبد اعطاه و اذا امل ما عنده بلغه مناه و

غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و مرغوب بدون راغب در جلوه نماید و پرده از جمال نمیکشد چنین بوده سنت الهی و ما را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود آیا نه این بود که خودت همیشه

--- صفحه ۵۰۱ ---

میگفتی که امر الهی عظیم است دیدی بغتة بیکی وحی نازل فرمود که تو عیسی بن مریم هستی مفری بجز تسلیم نیست ... و الحاصل حال کلام خودت بخودت حجت گردیده و شهادت میدهم که مودت و محبت و اطاعت سابقین بر لاحقین لازم و واجب است بتأویل قوله تعالى قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى و مراد قرب باطنی است نه صوری و ایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کل خلق بجهت اینکه ترقی شخص بفواد است و تحقق و ظهور فواد منوط بتصدیق این مقام پس آنها پیش از خلق و مع الخلق هستند و الحمد لله الذی الهمنى حکمه و لم يجعلنى من الخاسرين و الصلوة و السلام على محمد و آله الطاهرين و شيعتهم الانجيين و اسئله ان يثبتنا

باقول الثابت مع اهل اليقين و جعلنا لبطشه من المنتظرين

و لدولة اوليائه من المترقبين و اسئله بحق نفسه

القوى المبين ان يحفظنا من شر الشياطين

لعنة الله عليهم اجمعين ابد الابدین

و دهر الداهرين

--- صفحه ۵۰۲ ---

رسالهء دیگر که نیز در کربلا بسال ۱۲۶۳ هـ . ق در جواب و حل ردود و شکوک حاجی محمد

کریم خان کرمانی و اثبات حقیقت حضرت باب نوشته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم و هو العلی العظیم

الحمد لله الذی شهد لنفسه بنفسه ان لا اله الا هو و تنزهه عن مجانسة عباده بقدهه ان لا اله الا هو و تعزز عن

مقارنة آثاره بوصفه و لمسه ان لا اله الا هو و تكبر عن مماثله امثاله بکينونة ذاته و لبسه ان لا اله الا هو ظاهراً

بجلال كينونيته و غائباً بلطيف اينونيته متجلياً بكما ل كيفوفيته و باطناً بسر بينونينه انشا المخترعات لامن مثال قبلها و اوجد المبتدعات لا من مادة فوقها و احدث الموجودات من غير شئ امدها و اقضى المصنوعات من دون خلق اعدها ( الى قوله ) .... اما بعد فيقول الساكن فى الظل الظليل و الفائز من عفو ربه المقييل الشارب م رشحات السيد النبيل باب الله المقدم القتيل بن الكربلايى تراب اقدام المؤمنين السابقين و التابعين اللاحقين من المجيبين لدعوة الداعى الفصيح و الملبين لنداء المنادى من حول الضريح انى قد كنت بعد وفات السيد القمقام و غيبة ظاهرية الامام سيد الشيعة واحدى السبعة من اصحاب الكهف و الرقيم فى باطن الباطن او تأويل تأويل كهف الانام و ابى الايتام ايتام آل محمد (ص) المأمون من الزوال و المؤتمن من الخلل القرية الظاهرة للسير الى القرى المباركة فى التأويل و الباطن و القرية المباركة فى ابطن البواطن المنزهة عن مقارنة ابنا الجنس و المقدس عن تشاكل افراد الانس مولانا و مولى الافاخر و الاعاظم و لاشرف الاديان خير ناظم السيد كاظم الرشتى انار الله برهانه و اعلى مقامه على الارض المقدسة ذات القبة الحمراء و مدفن سيد الشهداء صلى الله عليه مادام جده اشرف الانبياء و ابيه زين الاصفيا ما ادرى الى اين الى الجبرية ام الى القدرية او الباسرية المفوضة الدهرية الى ان مضت من الزمان برهة و من الدهر هنيئة بقدر اربعة اشهر و ايام قليلة نادى مناد من السماء على اسم قائم من بياض الفارس ارض ميمونة معدن الاطياب و مهوى الافئدة و الالباب موطن فاتح الابواب و مسقط رأس اشرف الاصحاب سلمان المحمدى صلى الله عليه و كفى

--- صفحه ٥٠٣ ---

لهذه الارض الطيبة فخراً قول رسول الله صلى الله عليه و آله لو كان الحق فى الثريا لنا و لته ايدى رجال من الفارس نقلته بالمعنى و قول الامام عليه السلام فى ولادة جده (ص) كشف الغطاء من عين آمنة سلام الله عليها حتى رأت قصور الشام و بياض الفارس الخ و جا بكتاب جديد و قلب كانه زبر حديد و صحيفة مكنونة و رسائل مشحونة من ام المطالب و اصل المارب ما سمعت اذن و لا رأت عين و طالعت منها اوراقاً و تصفحت ارقاماً طار لى و تحير قلبى من بيان تلك المقامات العالية و المراتب السامية ظهر عندى ظهوراً كانه اتانى بكل معجزة من معاجز الانبياء فالتزمت بالقبول و الازعان و الاقرار بما جا به من عند مولاه صاحب الزمان عليه سلام الله الملك

الديان و شرعت اروج امره و نهيته و اظهر في الناس اسمه و وصفه و لكن لا نعلم الشخص على التعيين الا بالحدس و التخمين حتى اخذوا رسوله العالم العلى صاحب النور البهى و انكر بعض العلماء و تردد بعض سيما بعد نزول امر البدل من بقية الخلفا و وقوع المصيبة العظمى و البلية الكبرى مصيبة ما صدرت من احد كها و لا وقع فى الاسلام بمثلها على النجبا الازكيا و الصلحا الاتقيا ملا محمد صادق الخراسانى و اصحابه فما بقى من المقربين التابعين الا شر ذمة قليلة و اشخاص معدودة اقل من كبريت الاحمر و الاكسير الاعظم فاذن حصل فى القلب فتور و للنفس قصور ادور اسئل من العلماء و الطالبين و ما اسمع منهم الا الطرد و المنع و ذكر بعض شئ لا يحسن للمعاقل ان يتفوه به و مرة اراجع كتبه و خطوطه و بياناته يشوقنى اليه مع انه ما قرء درساً يمكن الاتيان بمثل ما صدر منه بهذا المقدار من التحصيل لكن اقوى شبهتى من توقف العلماء بل اعراضهم من هذا الامر العظيم الخطب الجسيم و الاعصار المثار الى عنان السما و الفتنة التى ما سمعت بمثلها بعد خاتم الانبيا صلى الله عليه و آله الاصفيا الى ان لا قيت كتاباً ظاهرها منظومة و باطنها منثور صورتها معجبة و داخلها منتنة كسراب بقية يحسبها الظمان ما حتى اذا جاته لم يجده شيئاً كعجل السامرى اخذ من حلى القوم عبارات مسروقة و بيانات واهية صنفها العالم الكرماتى و التارك لرياسة الخانى حاجى محمد كريم خان ابن ابراهيم خان سادة الامرية و وراثة ملكة الكسروية بتر الله ادبارهم و اذهب آثارهم و قد صار لقلبى كالما البارد على الظمان فى شدة الهجر و رمضا الحرور اطمانت اطمينان القلب فى صدره و الطير فى

--- صفحه ٥٠٤ ---

وكره لما فيها من الاباطيل المجعولة و الدلائل المفتولة اهون من بيت العنكبوت و ان اوهن البيوت لبيت العنكبوت سيما من افترائه على السيد المظلوم و الطاهر المعصوم قد كان عندى متيقنا خلافه بل خلاف مذهب السيد الباب الذى ملا كتبه و رسائله منه و ليس ادعائه الا ما كتب و زبر فعلت ان فهمى ما خان بى و ما اخطأت فى جهادى و ان الناس اغلبهم طالبوا الرياسة و الماشين من غير نور الهداية من اهل بيت النبوة و الولاية فحتمت على نفسى ان اذكر بعض ما صدر من قلم بيانه ليت لم يجر قلمه و لم ينطق لسانه فان فى كثيره طول بلا طائل و ابين فساد ما قال بمحكمات من القرآن و الاحاديث و قطعيات من بيانات الشيخ و السيد البابيين (ص) و ضروريات مذهبهما التى

هى اسّ المقاصد و اصل المطالب ليكون لطالب الحق انتباه من مكائده و ادّكار من مغايله و شأنى فى هذا الامر مثل شأن السيد الباب (ص) و اعلى الله مقامه حيث قال نحن ما نتكلم الا بلفظ الحديث او معنى الحديث و شرطى على ان لا اقول الا ما ذكر مع كلمات الشيخ و السيد البابين رحمهما الله بالفاظها و عباراتها و معانيها و افوض امرى الى الله و هو حسبى و نعم الوكيل قال الخان بعد خطبته و اظهار نكبته يقول العبد الاثيم و الفانى الريميم كريم بن ابراهيم الخ اقول قد خاصم نفسه فى اول كلامه حيث وصف نفسه بالريميم الذى هو الميت المشرف على الانعدام و الاضمحلال بعد الاثيم الهاماً من الله العلى العظيم لان الاسما تنزل من السما على ما نص عليه الاوصيا من خاتم الانبيا اما الاثيم فهو البالغ فى الاثم بحيث صار مصداقاً لقوله تعالى من كسب سيئة و احاطت به خطيئة و لذا ما وصف سبحانه بهذا الوصف الا الذى غلبت نقطة سوداه على نقطة بيضاه و انقلب عقله بالشيطنة و النكرا و بحمل لجميع ظهورات المنكر و الفحشا مثل الفرعون و امثاله قال سبحانه و لا تطع كل حلاف مهين هماز مشا بنميم مناع للخير معتد اثم عتل بعد ذلك زميم ان كان ذامال و بنين انظر ايها العاقل فى معانى تلك الكلمات المباركات و مطابقتها للمقصود و قال الذين يكذبون بيوم الدين و ما يكذب بها الا كل معتدائيم و قال تعالى كل كفار اثم و قال سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلى فى البطون كغلى الحميم خذوه فاغتلوه الى سوا الجحيم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحميم ذق انك انت العزيز الكريم الطعام فى التأويل هو العلم كما قال عليه السلام فليُنظر الانسان الى

### --- صفحه ٥٠٥ ---

طعامه اى الى علمه عمن يأخذ فان شجرة الزقوم التى تخرج فى اصل الجحيم طلعتها كانه رؤس الشياطين طعام للاثيم و الخان العزيز الكريم انظر فى صراحة الاية الشريفة سيما على تفسير ظاهر الظاهر فى الكريم فاشبه الاشيا الى ذلك الطعام الاخرى الباطنى فى الدنيا هو الغليان و الدخان المخترع لكل نفس ثنوى و الظاهر دليل الباطن الا اذا دل الدليل بخلافه و هنادل بوفقه فيا ايها العاقل المنصف مع قطع النظر عن الاحاديث المكرره و هى اثنى عشر تدبر فى هذه الاية الشريفة بصراحتها فى المطلوب اليس شجرته مرأ زقوماً اما يغلى فى بطنه اليس طلعه و هو رأسه كراس الشيطان اما يشينه العقول السليمة و يقبحه كل من يرتكبه ام لم يرتكب و ضرره ايضاً معلوم فاذاً لا



يجوز تبعية المرتكب لهذا القبح الكبير فى كل يوم و ليلة مرات عديدة و كرات متعددة و الاصحغ اليه و الاخذ منه مع ادعائه مقام الامنبا و الاوليا هذا وصفه بالاثيم فبهذا المعنى الرميم ليس المراد منه ما يفهمه العوام كما هو ظاهر قوله تعالى من يحيى العظام و هى رميم و ليس ايضاً مراده مراعات السجع و الوزن فقط لان مقامه اجل من هذا بل المراد منه التأويل و خلاف الظاهر فالمقصود من هذا الوصف اما الجهل او سلب الايمان و الكفر كما فى القرآن و الاحاديث و كلمات العارفين كقوله تعالى ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة اى ليجهل الجاهل عن بصيرة و ليعلم العالم عن بصيرة ما كان الله ليذر المؤمنين على ما انتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب افمن كان ميتاً اى جاهلاً و جعلنا له نوراً اى علماً يمشى بين الناس كمن مثله فى الظلمات من الجهالات ليس بخارج منها و لا اظن احداً يشك فيما ذكر و ايضاً الموت له اطلاقان على الظاهر موت هو الخير و النور و هو ملاقات الرب سبحانه و اندكاك جبل الانية و قطع العلائق و كشف الحقايق فالحيوة المقابل لهذا المعنى هو الادبار و البعد من الجبار و التحجب عن تجلياته و الاشارة الى هذا المعنى من الموت فى قوله تعالى غير مرة فتمنوا الموت ان كنتم صادقين و بهذا المعنى من الحيوة فى التأويل و لتجدنهم احرص الناس على حيوة و لذا اتى سبحانه بالتنكير و موت هو الظلمة و الاعراض عن المبدء الحق كما اشرنا اليه و الجهل و الانكار و كل ما يحصل من الادبار فالرميم لا يطلق الا فى هذا المعنى من الموت و لذا قال الانسان مبدء الانكار من يحيى العظام و هى رميم فاتا اغويتهم و اتبعونى

#### --- صفحه ٥٠٦ ---

و انسوا ذكر الله قل سبحانه قل يحييها الذى انشأها اول مرة اذا شا فان الله قادر على كلشى كما فيما بعد هذه الاية او ليس الذى خلق السموات و الارض بقادر ان يخلق مثلهم و انما قلت على الظاهر لان الموت له اطلاقات آخر ليس هنا محل استيفائه لكم يجمعها هذان القسمان اللذان ذكرتهما و هما الادبار و الاقبال مثل الليل فانه مرة يطلق و يراد به الفنا المحض و انطفأ الحواس و الخروج عن العمران حتى من قرية عبادان محو الموهوم و كشف المعلوم و العمى المطلق و الهوى المنبسط و مرة يراد به الادبار و الاعراض غلبة الانية و استيلا الماهية على المعنى الاول قوله تعالى انا انزلناه فى ليلة القدر و انها خير من الف شهر من المراتب و قوله تعالى فاسر باهلك

بقطع من الليل و لا يلتفت منكم احد بالمدارك الغيبية و اليهودية اسرى بعده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى و على المعنى الثانى قوله تعالى و الليل اذا يغشى اتاهم امرنا ليلاً سبع ليال و ثمانية ايام سيروا فيها ليالى و ايام آمنين و هكذا هذه الايات تعرف كل فى المعنى الاخر لكن المقصود الاشارة الى نوع المسئلة ليأخذ اهل الحكمة نصيبه و لا يشتبه عليه موارد الاستعمال فالمرمى لا يستعمل الا فى هذا المعنى الاخير كما قال تعالى فى مقام اظهار النكال و البطش و فى عاد اذا ارسلنا عليهم الريح العظيم ما نذر من شئ اتت عليه الا جعلته كالمرمى فالله سبحانه اجرى على لسان الخان لما قلنا ان الاسماء تنزل و الاسم صفة الشئ ربما يقال لا بأس فى استعمال هذه و امثالها فى مقام الانكسار و الانفعال من المبالغة فى اثم منكر بقريئة قوله اثم و الامر فيه سهل قال الخان ان الباعث على تحرير هذه الرقوم المسطرات الى قوله و رفع غائلة قوم من المبتدعين الذين ظهروا فى احدى و ستين من الثالثة عشر من المأتين من هجرة خاتم النبيين ص الخ اقول اعلم ان السيد الباب صلى الله عليه لما ان شيد اركان الايمان و اتقنها بواضحات البيان بحيث ما بقى لاحد عذر من العوام و الخواص و سائر افراد الانسان ( الى قوله ) فقد وصف السيد الباب صلى الله عليه على ما القى عليه من امامه لا يسبق له بالقول و هو بامرہ يعمل هذا الرسل باوصاف المؤمن الذى ذكرها الامام على بن ابيطالب عليه السلام لهمام رواه الكلبى و جمعها بكلمات مختصره يفهمها كل احد من العوام و الخواص قال ( ص ٤ ) صفات الباب الاعظم ان يكون من اشرف الانساب و سلالة الانجاب حتى لا يقول احد لو لم يكن من هذا النسب

### --- صفحه ٥٠٧ ---

لكان احسن و اولى و ان لا يكون فى اعضائه زيادة لان الزيادة نقص و لا نقصاً مثل العمى و لا العرج و الاشل و لا الكوسج و غيرها من الاوصاف الذميمة و الصفات الدنية لانها من دنائة الفطرة و تغيير الخلقة وان لا يكون قصيراً و لا طويلاً مفراطاً و لا قبيح المنظر و لا يعرف بصدور المعصية من الصغيرة و الكبيرة و ان يكون احسن الناس خلقاً كما هو احسنهم خلقاً و لا يتكلم بمسئلة انا و له دليل من الافاق و الانفس و الكتاب و السنة و العقل السليم و ان يكون مكانه من اشرف الاماكن بعد المشاهد المقدسة و ممدوحاً فى الاخبار مثل البحرين و حجر الاحسا قال العمار لو ضربونا حتى يردونا الى سعفات الحجر لعلمنا انا على الحق و هم على الباطل و ان يكون هوئه معتدلاً

ينشو في ارضه نخل و تمر و لا يكون مانه قليلاً و لا كثيرا لو كان ميانه قناة كان احسن هذا اجمال ما اوردت و التفصيل يطلب من الطلاب حيث استوفوها في تقريراتهم سيما العالم المحقق المدقق المولى الولى جناب الملا على التبريزى و اشترط ان لا يكون اولهم سيداً و لا من اهل الارض المقدسة للاشتباه بالامام عليه السلام و هكذا كان شأنه فى بيان وصف صاحب هذا المقام بمحضر بين الخواص و العوام فى مدة عشرين سنة بل ازيد لكن بعدم التصريح بالاسم و الشخص بل بالاشارة و التلويح سيما فى شهر الصيام شهر رمضان المبارك الى السنة الثامنة من الخمسين بعد المأتين و الالف من الهجرة المقدسة على مهاجرها آلاف الثنا و التحية قد صرح بالاسم و كشف عن الرسم و عين الشخص بعد تنزيهه عن العيب و النقص بان اسمه اسم السماوى قال رسول الله (ص) اسمى فى السما احمد و فى الارض محمد و ختم ذلك الشهر بوصف كمالته و ذكر حسن سماته و صفاته صلى الله عليهما و بعد هذا بقليل وقع وقعة الكريلا و صدر من اهل الخلاف ما صدر على المنتسبين بالشيععة و هتك الحرمة للال و شيعتهم عليهم السلام حتى حضر موسم الصيام و شهر الله الحرام التمسوا من جناب الباب صلى الله عليه ان يذكرهم من صفات الشيعة و الركن الرابع قال صلى الله عليه و روى فداه انا فى العام الاول ذكرت و عينت و وصفت و بينت ما صار لاصحابنا انتعاش و لا لمخالفينا تصديق و اقبال حتى وقع عليهم من السيف ما وقع و صدرت عليهم تلك الشدة المهولة و المصيبة المخوفة ان تريدوا مثل ذلك فاذاكركم و اكرركم لاني ما ارى منكم اشخاصاً متأهلين لذلك و لا مستعدين لما هنا لك فالترك

--- صفحه ٥٠٨ ---

اولى و تغير الاسلوب اخرى و سافر بعد الشهر المبارك الى زيارة مواليه و انتمه سادات الامة و مصابيح الظلمة و كان عنده من اصحابه من الركبان ملا حسن گوهر و ميرزا محيط الكرمانى و سيد على كرماني و سيد جعفر كرماني و ولدان لحاجى ملا عبدالوهاب القزوينى و سيد حسين يزدى و حاجى سعيد هندی و غيرهم و من الرجال العالم العامل و النقيب العادل العارف الهروى جناب ملا محمد تقى نازل ارض اصفهان و جناب العالم الوفى الملا على البسطامى و ملا عبد الجليل و آخوند ملا محمد على مازندراني و ملاعلى بيارجمندى و ملا على بجنوردى و غيرهم من المؤمنين الصالحين و التابعين المخلصين و كان يظهر منه صلى الله عليه فى كل منزل من المنازل ما

ينبئ عن غيبته و ارتحاله سيما من بخوعه على صالحى اتباعه و ابتهاله بالخصوص نقل الرؤيا من صاحب الغنم و الراعى حيث صدقه و قال اما ترضون ان اموت و يظهر امر امامكم و الطيف الذى نقل السيد الباب (ص) بان واحداً من الذين اعتمد عليه رأى فى الطيف بان واحداً يقول بعد ثلثين اسبوعاً يظهر امركم اتفق آخره باول جمادى الاولى و كان يقول لملا حسن و المحيط لا تختلفوا بعدى و لا تفرقوا انى ما حملتكما فى هذا السفر الا لهذا و سأل واحد منه من لنا بعدك يا سيدى قال يا مولاي هذه الاشخاص الموجودون اسئلوا منهم من المسائل اذا اجاب احد بالبراهين و الادلة و وجدت الصفات المذكورة فتمسكوا به و قال ذات يوم فى بيت شيخ محمد شبلى فى بغداد و كان من الحاضرين شيخ احمد مشكور النجفى و شيخ راضى قصير و هما الان تابعان لملا حسن گوهر و اشخاص كثير من اهل بغداد من المصدقين لهذا الامر و غيرهم حيث ذكر عنده السيف و ضرب بيده على الارض فقال روحى فداه و الله ان السيف اقرب من ما تتخيلون ثلاثاً و من هذا توهم بعض من القاصرين ان الاسباب الظاهرى موجود عند فلان فى الجملة و مالوا و حاصوا حيصة ثم التفتوا الى القدرة الكاملة من قدرة الله النافذة رجعوا و استقروا على خط الاستوا من النقطة البيضاء و سنل جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروى عند دجلة باغ باده فى محضر من الناس قريب الزوال من القائم بالامر بعده قال (ص) لله امر هو بالغه و استدرك فى العذر و قال لكن امرنا ليس مثل امر الابواب فبشر بانه يظهر عن قريب و صرح بالامر و صاحبه بالاسم فى بلد الكاظم سلم الله عليه فى بيان الفقرة التى

--- صفحه ٥٠٩ ---

فى شرح القصيدة اى ديباجته بثالث الاصل و اربعة الفرع اشار بالاول الى العلى و الثانية الى محمد لكن ذلك الوقت ما التفت احد و اهل البصائر تيقنوا ان مراده صلى الله عليه من تلك العبارة فى ذلك المقام كان هذا لا غير و الحاصل ان اظهر ذهابه من بين الناس و اتصال ظهور الامر بغيبته كان اكثر من ان تحصى و ازيد من ان يستقصى سيما فى اهل بيته الطاهرات سلم الله عليهن و لذا لما سمعن هذا الامر صدقن و اعتقدن و نقل منه ان السيد الباب اوصى لهن بان يكن مع ملا حسن گوهر بزمان قليل حتى يظهر امرنا و كان صاحب الطيف الماضى اى ثلثين اسبوعاً واحدة منهن و الان كل ما صدر من قلم الباب صلى الله عليه موجود فى البيت الشريف يقرؤن الكتب و

يتلون الفرقان و يعملون بالسلوك ثم رجع سلم الله عليه من سفره بايام مضي من شهر ذيحجة الحرام و وصل الى المدفن المقدسة ليلة عرفة و اجاب دعوة ربه ليلة الحادى عشر من تلك الليلة ليلة الواقعة من العام الاول بثلاث ساعات او اربع او بينهما مضت من اول الليل و مشى من الناس بعض ليطلعوه للغسل و التلقين و كان بينهم سيد من اهل بلد الكاظم سلم الله عليه اسمه ابراهيم و هو معروف و كان مقدمهم و بعده سيد مصطفى و آخرون قال سيد ابراهيم مشيت قبل الناس حتى وصلت بباب بيت الذى قبض فيه السيد الباب ص فاذن بسيد شاب واقف على الباب نهرنى و ضرب بظهر يده على صدرى و قال ما تستحيى تدخل فى بيت السيد و نسأوه مكشفات الرأس قال الرجل انتعش بدنى و ضعف قلبى و ما قدرت ان اقوم حتى قعدت و اتكيت الى الحائط ثم بعد زمان اجتمعت النساء و البسن على المخدرات قناعهن و امرنا ذلك السيد الشاب بسم الله تقدموا فقدمنا و اخرجنا سيدنا من البيت قال الرجل و انا تخيلت ذاك سيد على الكرمانى و اذا سئلت منه قال ما كنت انا و مالى خبر من هذا و اذا ظهر هذا الامر و تعين المدعى فعلم ان ذاك كان هذا و كذا سليمان ميرزا شهزاده ادعى ان السيد الباب اوصانى باوصاف الخلف بعده كلها يطابق بصفات هذا المدعى و قال يوماً انا مع عشرين نفساً من اتباعى كنا مستعدين و منتظرين للظهور و اذا و صل لكم خبر فى كربلا فاخبرونى حتى نغدى بانفسنا و مات رحمه الله بهذا الاعتقاد اعتماداً لما سمعه من السيد الباب و كان سكناه غالباً فى جوار الكاظمين سلم الله عليهما و اما ما نقل المصدقون من القران و الاشارات فكثير

--- صفحه ٥١٠ ---

جداً لم اذكرها لطول الكلام و لعدم النفع فى المقام و بعد دفنه سلم الله عليه فى الرواق المبارك فى اقرب الاماكن القبر الشريف تحير الناس من الطلاب الذين ميزوا الما من السراب الى اين يمشون و بمن يتمسكون حتى جانوا عند الملا حسن گوهر مدعى الوصاية و ميرزا محيط مدعى النظارة و سألوا منهما بانكما كنتما اقرب الناس الى الباب و ادناهم للجناب ظاهراً اما سمعتم شيئاً من جنابه صلى الله عليه فى الخلف بعده اما الاول فقال ما سمعت شيئاً و اما الثانى فقال عندى شئ لكن ما اقوله الان و واجب عليكم ان لا تتفرقوا من كربلا و اشتهر فى بين الناس من قبيل رمية من غير رام ان السيد الباب قال ان الامر يظهر بعدى بسنة و لذا تأمل الطالبون و توقف السالكون

مدة اربعة شهر تقريباً توهماً منهم ربما يكون المحيط صادقاً فى دعواه لان الكذوب قد يصدق حتى اذا استياسوا منه و ظهرت منهما افعال اشمازت منها القلوب و هانت لها الخطوب تفرقوا كايادى السبا الى الصحارى و القفار و البوادرى و البرار و لاندوا بالمشاهد و المقابر و المساجد و المنابر و كان جناب العلى من الالقاب و قائد اولى الالباب باب الباب و حامل فصل الخطاب مشنف الاذن و العين مولانا بلامين آخوند ملا حسين مع بعض من الاصحاب و منهم جناب العالم الوفى الملا على البسطامى فى ذلك الايام طائفاً حول القبر فى الغرى و معتكفاً فى مسجد الولى سلم الله عليه حتى ضاق عليه الخناق و سافر بعد زيارة المولود متوكلاً على الله الودود فى البلوغ الى المقصود و يخدمه اخوه و ابن خاله و بقى الباقيون فى شدة الحيرة و كمال الضغطة لا يجدون حيلة و لا يهتدون سبيلاً لان جناب الباب كان سناداً لقلبهم و عماداً لصدرهم و كانوا على هذه الشدة الى خامس عشر من شهر ربيع الثانى و هاجروا بسائق من القضا و راند من الامضا و سافروا على طريقة اولهم من طريق البحر حتى وردوا بلد الامن شيراز لازال محفوظاً عن الحدثنان و اختلاف الجديدان اسمائهم المكتوبة الملا على البسطامى و ملا عبدالجليل و ميرزا محمد على القزوينى و ملا حسن بجستانى و ملا محمد ميامى و ملا احمد مراغى و ملا محمود خوى عدد ايام الاسبوع و النجوم الزهر حتى تشرفوا بخدمة جناب الباب و اظهر لهم بعد سؤال و جواب بانى قد فزت بالوصول الى المقصود و عرفت القائم مقام المحمود بعناية من الله فضل من المعبود و امرنى ان ابين لكم بهذا المقدار بلا تعيين

--- صفحه ٥١١ ---

شخص و لا ذكر اسم تقبلوا منى و ارجعوا الى مساكنكم حتى يظهر لكم الشخص فى كربلا مدفن الشهيد و مرجع الصلحا و امتنعوا ان يقبلوا منه من دون دليل و برهان و لا مستند من سنة قائمة و محكم القرآن فهؤلاء جدوا فى الطلب و كثرة السؤال و هو فى الكتمان للمراء و الجدال حتى انعم الله عليهم و كرمهم و فضلهم على كثير من الناس و علمهم و اتم لهم الايمان بمعرفة بابيه و الورود الى جنابه اسم التكبير و صفة التفهيم و ذلك الظهور من العشر الاول من شهر جيم الاول الى عشرين من الجيم الثانى من سنة ستين بعد الالف و المائتين و ذلك كان مختصاً لذلك الاطياب من الانجاب و لسائر الناس احدى و ستين و رجعوا بامر من الله من لسانه الناطق عنه الى الارض

المقدسة بالغي المرام و بارد القلب ساكنى الادم و رافع السغب و وصلوا الى مشهد مولا هم المستوى على عرش ربه يوم السادس و العشرين من شهر الله الحرام شهر رجب و كان الناس مجتمعين من ارض بغداد و حلة و الكربلا و سائر القبائل لزيارة المبعث سبع و عشرين من ذلك الشهر و لما سمعوا ان النفر المتفقهين قد رجعوا اجتمعوا عليهم و سنلوا منهم الخبر و كيفية الوصول الى المطلوب و اظهروا للسائلين مما عندهم مقدار ما كانوا مأذونين لابراره و اخفوا ما شاهدوا عند تجلى مولا هم من الانوار و عاينوا من الاسرار خوفاً من عدم تحمل الاخيار و التهاب فتنة الاشرار و امثالاً لامر الانمة الاطهار لا تتكلم بما تسارع العقول الى انكاره و ان كان عندك اعتذاره و قولهم عليهم السلام ما كلما يعلم يقال و لا كلما يقال حان وقته و لا كلما حان وقته حضر اهله مع انهم كتّموا كثيراً مما كان عندهم من الفضائل و ما رأوا من الايات و الفواضل افتروا عليهم بافتراءات ما افتروا بها شر الاولين لخيرهم من جملة ما افتروا عليهم انهم قالوا ان ملا عبدالجليل كان يذكر كثيراً من الفضائل و مقامات الباب الاعظم و يثبت المعجزات له و قالوا له ان كل ما تذكر وقع و ظهر منه قال فى جوابهم ان كل هذه المطالب و الفضائل التى يثبتون للانمة عليهم السلام كلها صارت و وقعت منهم بل لابدان يقال هكذا لهداية الناس و دفع شبهات الخناس الوسواس فو الله العلى العظيم هذه افتراء محض و تهمة زور لعن الله مفتريه اظن ان يكون هذا من افتراءات جسد العجل لعنه الله و ليس بعجيب منه خذله الله و هذا من جملة علائم الحق و الصدق بانهم تركوا المسلميات عندهم و تمسكوا

### --- صفحه ٥١٢ ---

بالافتراء و تشبثوا بالبهتان و المرآء مثل بالاسرية خذ لهم الله حيث ما قدروا ان ينكروا البراهين الواضحات و الحجج اللائحات و ارادوا صرف العوام كالانعام من الدين الخالص ليكونوا رؤسا لهم و الادلا عليهم افتروا على الشيخ و السيد البابيين صلى الله عليهما حيث قالوا بان اعتقادهم غير ما يظهرون للناس تلك سنة الله التى قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تحويلا و لن تجد لسنة الله تبديلا و الحاصل ان امر الامام عليه السلام قد ظهر فى شهر رجب و اشتهر بحيث ما بقى احد من المكلفين من اهل تلك النواحي الا و قد سمع و عرف و اعترف المؤمنون و انكر المنافقون فى القلب دون الظاهر لعدم الدواعى اليه فى ذلك الوقت و قال كل من رأى الباب قبل

هذا لو كان المدعى فلانا فاننا من المسلمين حتى البالاسرية و المستضعفين فى التشيع من اهل الكاظمين و كذا خدام المشاهد المشرفة و كل من كان مجالسته معه ازيد حتى اذا جائهم ما عرفوا كفروا به و اكد لهم فى التبليغ عند نزول الكتب و الفرقان ليلة الثالثة و العشرين من شهر رمضان المبارك فى المشهد النجف و عيد الفطر بكربلا عرش سيد الشهداء عليه و آله من الله آلاف التحية و الثنا بلا تعيين شخص و لا تشخيص عين لانهم اذا سلموا الامر و خضعوا للكتاب و انابوا الى فصل الخطاب لاسيما الى احد اصحاب الشيخ الباب صلى الله عليه يظهر لهم الامر و يكشف عنهم الستر ليغلب عليهم السر فياحدى و ستين بعد الالف و الماتين من هجرة خاتم النبيين و لما خالفوا امر مولاهم و فرقوا الكتاب و باعوا عقباهم بدنياهم و آذوا الانجاب من رسل الباب (ص) غضب الله عليهم و لعنهم و رفع عنهم عنايته و املى لهم خمس سنين ليزدادوا اثماً و ليكمل التبليغ عليهم و يتلى عليهم الكتاب و تسترى لهم الرسل حتى يقر كل منكر فى الورود الى النار و سنوال خزنتها بلى قد جائنا نذير و قلنا ما نزل الله من شئ ان انتم الا فى ضلال كبير هذا اجمال ما شاهدت من الوقائع و بعض ما عاينت من الحوادث ان افتريته فعلى اجرامى و انا بريئ مما تجرمون ... فله صلى الله عليه ظهورات و غيبات و آثار من ائمه و علامات و انه مصداق جميع الايات القرآنية و كل الاخبار النبوية و الولوية و الا لم يكن له باطن او باطن باطن فان منكرى الولاية قد اهلكوا انفسهم و احتجبوا عن الباطن لانكارهم الولي الجامع و الشيعة الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعاً حرموا انفسهم و ينسوا من باطن

--- صفحه ٥١٣ ---

الباطن لادبارهم عن الباب و الركن الرابع و اما سنته فى الستين عنهم عليهم السلام فان استنطاقه من الحروف هو السين قطب الحروف لان ظاهرها عين باطنها و ليس فى الحروف شئ يطابق زبره على بيناته سوى هذه الحرف المبارك و هو اسم ظاهرية رسول الله (ص) فى مقام الجسد يس و القرآن الحكيم فزمان الشيخ الباب و السيد (ص) من اول المائة من الدورة الثانية الى ذلك الوقت كان جسدا لهذا الجسم و جسماً لتلك الروح و ظاهراً لتلك الباطن و باطناً لباطن الباطن و ان كان بالنسبة الى ما قبله اصلاً و باطناً و روحاً و جسماً فافهم و الا فاسلم تسلم و اما الدليل النقلى فقول الصادق عليه السلام لمفضل بن عمر رواه الشيخ الباب (ص) فى كتاب الرجعة قال المفضل



يا مولاي فكيف فى ظهوره فقال عليه السلام يظهر فى سنة الستين امره و يعلو ذكره و ينادى باسمه و كنيته و  
نسبه و يكثر ذلك فى افواه المحققين و المبطلين و الواقفين لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به على انا قصصنا ذلك و دللنا  
عليه و نسبناه و سميناه و كنيناه و قلنا سمي جده رسول الله صلى الله عليه و آله و كنيته لنلا يقول الناس ما  
عرفنا اسماً و لا كنية و لا نسباً فوالله لتحقيق الأفصاح به و باسمه و كنيته على سنتهم حتى ليسميه بعضهم  
لبعض كل ذلك للزوم الحجة لهم الخ فيا ايها الناظر لتلك الكلمات انصف ربك و الق سمعك و دق بصرك هل سمعت  
من اول الغيبة الى الان ستيناً يعلو ذكر الامام و يظهر امره مثل ستين دورة الباطن حتى يسمعه كل احد و يكثر ذلك  
فى افواه جميع المحققين و المبطلين حتى النصارى و اليهود و اهل الخلاف و المجوس و الهنود و سائل الملل و  
الاديان سيما الافرنج (\*الافرنج) بطوائفهم المختلفة و اصنافهم المتعددة المتكثرة و اما انتشار امره فى رجب فلان  
له سنة من القائم عليه السلام ( الى قوله ) و اما الاحدى و ستون ففيه سنة من الحسين عليه السلام لان خروجه  
٤ بعد تمام ألمص كما فى الحديث المشهور غلبت الروم فى ادنى الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون و السين هو  
الستين لله الامر من قبل و من بعد فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبينات و الزبر و هو الطالب لثاره و  
المدرک لاوتاره و الطلب يناسب بمطابقة زمان اخذ الدية مع زمان القتل و لذا ظهور الامام عجل الله فرجه كان يوم  
الجمعة و عشر المحرم يوم قتل الحسين عليه السلام و قال العالم العليم و العارف الحكيم الفارق بين الفصل و  
الوصل و الظاهر و المظهر جناب الحاج

--- صفحه ٥١٤ ---

ملا جعفر كرماتشاهانى قد سنلوا و طلبوا من الشيخ الباب فى بلد الكاظم ٤ و انا حاضر فى الايام التى استعد  
للخروج الى زيارة بيت الله بعد نبيه و اوليائه ٤ و توفى فى ذلك السفر شيئاً من علامات الفرج لاهل الحق عجل  
الله فرجهم ليستبشروا به قال (ص) و روحى فداه احدى و ستين و سنلوا منه البيان قال روحى فداه و لتعلمن نباه  
بعد حين ثم سنلوا عن البيان قال الحسين عدده كم اليس بثمان و ستين ه نقل هذا الخبر قبل وفات السيد الباب و  
بعده بلافاصلة قبل ظهور امر الباب و بعده و الان هو حاضر و منتظر لامر مولاه و قال آخر من السادات يعرفه  
جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروى فى حرم امير المؤمنين عليه السلام انى تشرفت على حضور السيد الجليل

و الباب النبيل لاسئل منه من المسائل الغامضة و توجه الى بعد ادب التعارف و قال سل مسائلك فى الوقت الفلانى قلت ممن قال (ص) من غيرى فى كربلا و السيد جاء فى احدى و ستين الى كربلا اعتماداً لما وعده السيد الباب و تيقن بان مراد السيد كان هذا الامر تفصيل هذا الخبر عند ملا محمد تقى الهروى و انا ذكرت بعضاً منه و نقل الاخرون من الازكيا بان السيد الباب امر فى بعض تدريساته بان لا تخرجوا من كربلا و نقل ايضاً من غير و احد بانه قال روحى فداه كانى برءوس اصحابى تتهادى كرؤس الترك و الديلم و قد اشار الى مصداق الصحيفة التى نقلها الشيخ فى شرح الجامعة فى تفسير قوله ٤ و اوصيا رسول الله المعروف بحديث لوح فاطمه رواه جابر بن عبد الله الانصارى بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه و نوره و سفيره الى قوله تعالى و اخرج منه الداعى الى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن و اكمل ذلك بابنه م ح م د عليه كمال موسى و بهاء عيسى و صبر ايوب فتذل اوليائى فى زمانه و تتهادى رؤسهم كما تتهادى رؤس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خانفين و جلين تصبغ الارض من دمائهم و يفسحوا الويل و الرنة فى نساءهم اولئك اوليائى حقاً بهم ادفع كل فتنة عميا حنيس و بهم اكشف الزلازل و ارفع الاصار و الاغلال اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون انتهى و الى قول الصادق ٤ قد كان قبلكم قوم يحرقون و يقتلون و ينشرون بالمناشير و يقرضون بالمقاريض فما يردهم ما هم فيه عما هم عليه من غريزة و تروا لمن فعل ذلك بهم و لا ما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز

--- صفحه ٥١٥ ---

فاطلبوا من الله درجاتهم حتى تدركوا سعيهم انتهى ( الى قوله ) هل سمعتم او رأيتم دعا بهذه المضامين العالية و الكلمات السامية ما لكم لا تتفكرون و لكم الويل مما تفترون مع انه روحى فداه لا يروى و لا يهيم و لا يفكر فى شئ حتى يألف مثل اصحاب التركيبات المسخوطة الخان و امثاله هل لك ان تنسب شيئاً مما تفترون على الله على الرسول و الانمه عليهم السلام لانه لا فرق بينه و بينهم الا انه عبدهم و لسانهم الناطق عنهم و الظاهر لا تبالون من الافترا عليهم ان كان فيه صلاح دولتكم و نظم رياستكم فو حق الذى بيده ملكوت كل شئ لا اله الا هو ما سمعت امراً حقاً مثل ما ظهر فى احدى و ستين اعرف و اظهر فى الحقيقة و اكثر منكر او اشد فى المجهولية الانصب

الخليفة فى يوم الغدير بل هذا اظهر منه بكثير لان ظهور ذلك انما بين المسلمين فقط و اما هذا فبين المسلمين و سائر الملل من النصارى و الافرنج بفرقهم و الصائب و المجوس و اليهود حتى ان كثيراً من المسلمين اعتقدوا بهذا الامر اولاً لقول اليهود بان ما ننتظره شهر ربيع الاول من احدى و ستين و الصوفية سيما اتباع شاه نعمة الله كانوا مفطوراً بهذا حتى سرى منهم لسائر الشيعة و كانوا يقرنون اشعار المرشد المزبور و يستبشرون بها كانوا من اخبار انتمهم سلام الله عليهم و الحقير سمعت هذه المضامين و وقوعها فى احدى و ستين قبل هذا بخمس و عشرين سنة و ماتوا الابا المؤمنون المنتظرون بهذا الاعتقاد فعلى الكاذب لعنة الله و لعنة اللاعنين و كذا المفترى المعاند المغض عن الحق المبين و قد اخبر سبحانه(؟) فى كتابه الكريم عنهم و اعمالهم(\*\*) يقول افكلما جانكم رسول بما لا تهوى انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتهم و فريقاً تقتلون و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليل ما يؤمنون و لما جانهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جانهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين و قال و اذا قيل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما ورائه و هو الحق مصدقاً لما معهم اه فكل احد كان يتوقع ان يكون ذلك النور الظاهر و العلم الباهر من مذهبه و على تصديق ما هو عليه من الدين و المذهب فالصوفيه كانوا متوهمين انه منهم و بالبلاسية القشرية يظنون انه لهم و الزيدية و الاسماعيلية و الواقفية و سائر طوائف الشيعة و كذا من طائفة السنة اتباع محيي الدين الاعرابى و من اهل الكتاب و الاديان

--- صفحه ٥١٦ ---

كل كانوا يدعون الله على هذا و يذكرون العلامات و القران الحالية و المقالة من مذهبهم و كتبهم و اخبار رؤسائهم و نسبوا الى محيي الدين و قد سمعت من احد النصاب انه اذا بلغت المدة الى الالف و المأتين و الستين تطوى المجالس و تدرس المدارس و يبطل الدرس و يستغنى عن البحث و ان الاسماعيلية اضعف الطوائف و اقلهم و ادناهم دركاً و شعوراً بعد الفطحيه كانوا يتوقعون وقوع ذلك من اولاد شاه خليل الله و قد رايت منهم واحداً فى النجف الاشرف قبل هذا بخمس سنين كان رجلاً عالماً حكيماً عارفاً مجرباً قليل النظر فى مقامه كان ينقل بعض الاثار و العلام على قر انقلاب دولة السلطان الى آقاخان او خلفه بقليل من زمان حتى مال اليه سيد حسين خوى و

كان لا يفارقه بالليل و النهار و شافهه جناب العالم بلامين آخوند ملا حسين گنجهء و نقل جناب السيدان السندان ميرزا محمد على نهري و اخوه ميرزا محمد هادي ان واحداً جاء ببیتنا في كربلا و سكناه في اقصى بلاد الهند و سنلت عنه دينه و انمته فبين لي و سماهم واحدا بعد واحد الى الامام المنتظر عليه السلام و عجل الله فرجه و سنلت عن الامام الثاني عشر و كيفية امره قال هو غائب قلت اتدرون متى ظهوره فان هنا ظهر واحد و يدعى انه من مقدمات الظهور قال الهندي ان المعروف في بلدتنا و المنقول من آبائنا و اجدادنا ان ظهوره عليه السلام في المائة الثالثة عشر انتهى انشدك بالله يا ايها الناظر الى تلك الكلمات هل المبدع هذا القمر الازهر و النور الانور الذي كلت البصائر عن ادراك كماله و عى المدارك عن سطوع نور جماله ما سمع احد و لا راي بعد الائمة احداً في زهده و تقواه و عبادته و بهاه و توجهه الى مولاه فو الله العظيم ما سمعت احداً من المخالف و المؤلف و القريب و البعيد يثبت عليه عيبا و يدعى له ذنباً بل و مكروها او المبدع هو الذي انكر القرآن و الاحاديث و خالف الائمة الاثنى عشر (ص) و الشيخ و السيد البابين ٤ و خالف مذهب الشيعة و المسلمين بل ساير فرق المليين يريدون ان يطفنوا نور الله بأفواههم والله متم نوره و لو كره الكافرون ( الى قوله ) فاذا تقرر هذا انصفوني يا ايها الملاء هل مثل هذا الرجل واحد العين و الكوسج و قصير القامة و المملو بطنه من دخان و النابت على الدوحة الاموية و المشتغل الى خمسة و عشر سنة بخلاف ما عليه شريعة النبوية يصلح ان يكون قائماً مقام السيد الباب و ان يكون

--- صفحة ٥١٧ ---

آية للامام الذي هو آية النبي الذي هو آية لله الجامع لجميع الصفات الكمالية و آية الاية آية فيكون آية لله سبحانه و تعالى عما يقول الظالمون الملحدون في اسمانه علواً كبيراً كما اشار الى مدعاه في قوله و اشار احياناً بما اشار الخ و كتب مراسيل بعد وفاة السيد الباب الى اهل الكاظمين و ميرزا محيط و ملا حسن گوهر و مراسلة لسليمان ميرزا شهزاده و ادعى في كلها انا القائم بالامر بعد الغائب عن الناس و المحتجب عن لمس الناس هذا نسبه و حسبه و صفاته و سماته و ذاك علمه و ادعائه و اما صفاته و احواله و اول امره في صغره الى كبره فمعلوم عند اكثر الخلق و انه كبر تحت يد المحيط الكرمانى ثم استكبر عليه و اما علمه فاشير بحول الله الى بعض مفاصد ما كتب في كتابه مع انتسابه الى الشيخية و الشيخ و السيد البابين و من ارسلهما بريئون منه و من اتبعه الا لعنة الله

على القوم الظالمين ثم انصفوني بعشر انصافكم هل الذى يذكر الله و النبى و الائمة صلى الله عليهم رؤيته و معاشرته كما قال عليه السلام عاشر من يذكر الله رؤيته يصلح للبابية و الخلافة بعد الخلفاء ام الذى يذكر رؤيته بنى امية و بنى سفيان و اتباع معاوية عند الجميع من مبغضيه و محبيه اما اعدائه الذين هم اوليا الله فيشاهدون صفات اعداء الله و اخلافهم و خدعهم كلها فيه بلا شك و لا ريب و اما اتباعه و مواليه الذين هم اوليا الشيطان فيقولون حين يذكرونه و يمدحونه بان فلانا من اولاد فلان و فى اول الامر كان قسى القلب و قبيح العمل و الان صار عالماً عادلاً صاحب الاخلاق الطيبة و الافعال الحسنة و هكذا و الحاصل كل من رآه من المؤمن المنكر له و المنافق الموافق له يذكر اعداء آل محمد صلى الله عليه و آله و قتلة الحسين فالمؤمن يحزن عند مشاهدته لتذكر آبائه و المنافق يسر لخبث طباعه قال الشاعر عاشر اخاتقة تخظى (\*تحظى) بصحبته و النفس مكتسب من كل مصحوب كالريح آخذة مما تمرّ به ننتأ من النتن او طيباً من الطيب فالمؤمن الصافى و الشيعة الخالص هو الذى اذار آه احد و لاحظ ظاهره و باطنه يقول اشهد ان لا اله الا الله لانه الحرف الرابع من الاسم العظم لانه اذا لاحظ وجهه يتذكر معاوية لان الذى خبث لا يخرج الا نكدا و رأى شرب دخانه يتذكر الجحيم و ثمراته كما اخبر عنه سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم يغلى فى البطون كغلى الحميم و قد قال السيد الباب فى بعض ايام افادته صلى الله عليه و روحى

### --- صفحة ٥١٨ ---

فداه و قد كنت حاضراً و المجلس مملوّ من اهلها يطعن على الصوفية و الرؤسا يدعى انى مرشد و رئيس و هو يشرب الدخان و ذكر ايضا عنده اسم الغليان فى بعض الايام قرء روحى فداه قوله تعالى فارتقب يوم يأتى السحاب بدخان مبين الخ و فى بعض الايام كان قاعداً على الدكة و عنده من الناس المخالف و المؤلف و شيخ حنيف الله بحرانى فى اقرب الاماكن اليه كانه ادعى بانه يصغى على ظاهر ما يقول السيد الباب قال مولانا السيد اترك لشرب الدخان قال الشيخ ما كنت اظن ان تكلفنى بهذا التكليف و قال السيد روحى فداه ما كنت اظن ان ترد مقالتي فبعد هذا اعرض عنه من القلب و اقل الاقبال اليه بالنسبة الى القبل فاذن هل يجوز لاحد ان يدعى مقام الامنا مع اتصافه بهذه الصفات و الاحوال كما اشار اليه السجاد عليه السلام من رب العباد فى الصحيفة الكاملة و قال امير المؤمنين

عليه السلام لشريح قاضى يا شريح جلست مجلساً لا يقعد فيها الا النبي و وصى النبي او الشقى نقلت بالمعنى و منشأ اشتباهه فى دعواه ان السيد على الكرمانى لما اعرض من ملا حسن گوهر لساعة من مال السيد (ص) كان عند السيد المزبور فابى ان يعطى على الرضا و هو اصرفى اخذه حتى وقع فى البين تناكر و تخالف شديد و كان السيد على من جملة شهود الوصاية و اراد ان يفسد امر ملا حسن كتب كتابة افترا على السيد الباب بان السيد روحى فداه كتب هذا لفلان و ما عندى صورة ذلك و المكتوب فيها هذه قال على عليه السلام كلما فى العالم فى القرآن و كلما فى القرآن فى الحمد و كلما فى الحمد فى البسملة و كلما فى البسملة فى النقطة و انا النقطة تحت البيا و انت واقف عليه و بنقطه علم برخورده و بسرّ مطلب رسيده و الباقي من هذا القبيل و قرء هذه النسخة عند الطلاب المنتظرين الطالبين للحق اليقين و وقع بذلك الاختلاف و التشتت بين الاصحاب و هذا من جملة البواعث على حركة الاشخاص الماشين الى شيراز بقصد كرمان فانه و ان لم يكن الكرمانى اهلاً لهذا الامر لكن ربما يكون له على الحامل اطلاع و استعلام لوقوفه على نقطه العلم بنصّ من السيد الباب سيما من بعث الكرمانى فى ذلك الايام رسالة مختصرة على هجم كراسين على خدمة السيد الباب روحى فداه و فيها اعتقاداته و بعض المسائل انشأ الله نكتب من بعض متعقداته اذا اقتضى المقام و من جملة المسائل انه سئل يا سيدى من الذى بعدك

### --- صفحه ۵۱۹ ---

فما اجابه السيد روحى فداه ظناً منهم ان السيد ما كان من شأنه رد السائل خصوصاً مثل العالم الكرمانى و قد قاله يقيناً و كتب السيد على هذه الكلمات الى الكرمان مع شئ زايد بان السيد الباب (ص) فى المكان الفلانى قال ان فلانا اطع على نقطة العلم و ان لفلان روحانية و عند فلان قال فلان احق بالاتباع و يجوز الاخذ منه و قبارات آخر من هذا القبيل يطول بذكره الكلام و لا يقتضيه المقام لما انا عليه من الاختصار فى المرام هذا قصده من قوله و اشار احياناً الخ و لما رجع الماشين بالشيراز من مقصدهم و اظهروا امر الخلف القائم مقام الامنا تبعهم سيد على كرمانى و جا يوماً عند ملا عبدالجليل و استغفر و تاب عما صدر منه و اقر بتقصيره بانى فعلت كل ذلك لافساد امر ملا حسن و الا انا ما اعتقد على الفلانى ابدأ و الان اتوب الى الله من كل ما فعلت و قد كان قرب على الاياس انتمنه ملا عبد الجليل و قوى قلبه و كان هذا حاله الى ان ارادوا ان ياخذوا المصدقين لذلك الامر هرب خوفاً من الاعداء و

بشرف بمكة زادها الله شرفاً و حاز سعادة القعود مع النير الاعظم و الجلوس فى طرف المحمل و رجع ثانياً الى كربلا و هذا السيد على كرماني كان محرر السيد الباب روى فداه و قد بعث اليه هديته جناب الخان و احواله فى ذلك الوقت كان معروفا عند كل احد اقل ما يصفه يفترى على باب الله المقدم و بعد غيبة الباب روى فداه استأنس مع سيد مصطفى اصفهاني و هو معروف ليز معه الى السيد ابراهيم القزويني و يأخذ له فلو سامن مال الهند فح وقع بينهما نزاع و شقاق و افتراقا بعد ايتلاف و اتفاق و اظهر كل منهما سر الاخرين فعل المنكر قبح الله وجه ثالثهما و طرده بعد هذا من عنده كل مخالف و مؤالف حتى صار من امره ما صار و لا شئ مما ذكرت خفياً لاحد من المجاورين فاذا انصفوني ايها الملا هل يجوز لاحد ان يظمن بكلام شخص واحد هذا حاله و يجترى على ادعا مقام لا يقعد فيها الا وصى او شقى مع الاتصاف بتلك الصفات المكروهة التى ذكرناها من كونه مشابهاً لمعاوية من حيث اللحية و لابليس من حيث العمى و لبئر عدن من جهة البطن المملو من الدخان و لكل مطرود من وجه خاص من كراهة الوجه و قصر القامة و خباثة المولد و النسب و لا يكون هذا الامن من جهالة التامة بحيث لا يكون للجهل الكلى مظهراً فى هذا المقام مثله او من السفاهة و احتجاب المشاعر بكدورة

### --- صفحه ٥٢٠ ---

المعاصى منها الغليان كما سئلوا من الشيخ الباب صلى الله عليه من حليته و حرمة قال روى فداه انا ما اقول حلال او حرام لكن ادنوا منى و اعطوني بعصاة بيضا فلما وضعها فوق القصبه و قال لشاربه اشرب فلما شرب قال مستنف هكذا يفعل بمشاعر الانسان فكيف اذا اجتمعنا معاً و هما السفاهة و الجهالة نعوذ بالله و نستجير به و اقول هو حسبي و لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم و نقل رجال كثير منهم العالم العارف جناب الملا على البرغانى ان ذات يوم كنا فى خدمة الشيخ قدس الله روحه فى منزل من منازل ما بين قم و طهران و تغذينا عنده و بعد رفع الطعام توجه الينا و قال اين اصنامكم و اشار بالغليان و قال بعد اظهار مستكنه من ادعائه مقام الامنا الى ان التأم جماعة منهم فى شيراز و ارادوا لانفسهم الاجلال و الاعزاز ففكر مفكرهم و قدر و قتل كيف قدر ثم نظر ثم ادبر و استكبر و طلب البرياسة و استأثر و ظن فى نفسه علماً يؤثر فاعرض عن ربه و ادبر و قال انا الذكر الاكبر و النور الانور و الضيا الازهر و باب القائم المنتظر (الخ) اقول مراده من الجماعة الاشخاص الذين ذكرت بعض

احوالهم اجمالاً مع اساميهم الشريفة فاولهم و قائدهم المبرا من كل نقص و شين جناب مولانا العارف بلامين آخوند ملا حسين خراسانى و اخوه ملا محمد حسن و ابن خاله ملا محمد باقر و باقى ذكور الرجال السبعة و جناب مولانا المكرم سيد حسين يزدى و الزاهد الامجد و العالم المسدد المولى الولى جناب آخوند ملا محمد على مازندراني و ملا محمد باقر تبريزى قوله و ارادوا لانفسهم الاجلال و الاعزاز (الخ) هذا كلام ان صدق كذب و ان كذب صدق لان جناب الخان و مرة يستدل بهؤلاء الرجال و السانين الى باريهم بالحال و المقال على حقية مقاله و صدق مرامه حيث انهم قصدوا اولاً لجنابه و الورود على بلد مقامه رغباً منه انهم قد صدقوه فى ادعاه و سلموه فى ما يتمناه كما كتب هذا المعنى فى مواضع متعددة من مراسيله و كتب مناديه الخوار ايضاً اخذاً منه ان السابقين سيما جناب الملا على قد سلخوا اولاً على الفطرة المستقيمة و بعد هذا حصل لهم الاعوجاج فى الفطرة و مرة يستدل بهم على بطلان هذا الامر العالى التبيان و شيد الاركان فما هنا اما من قولهم الغريق يتشبث بكل حشيش او من قولهم لا يكون للكاذب من حافظه و اما الاشارة الى احوال هذه العلماء الاعلام و الامنا

### --- صفحه ٥٢١ ---

الفخام و زهدهم من زخاريف الدنيا الدنية و زبرجها فى الجملة فاعلم ان جناب باب الباب اعنى آخوند ملا حسين سلمه الله تعالى قد كان فى اول امره فى مشهد مولانا الرضا سلم الله عليه من ارشد تلامذة سيد محمد قصير و كان مؤتمناً عنده و اميناً لديه و يحول عليه بعض الاحكام و الفتاوى و قد سمعت مدح جناب الملا حسين باذنى هذا من لسان ابن العالم القصير و كان معنا فى السيفة بين الحرمين و كان يحتمل حقيه هذا الامر مع انكاره للشيخ الباب (ص) بمحض تصديق جناب باب الباب سلمه الله و بعد هذا نزل بارض اصفهان لحرصه فى طلب العلم و مقامات العرفان و اشتغل على تحصيل الفروع و الاصول و اشتهر امره عند العلماء و الفحول سيما حاجى سيد محمد باقر و شيخ محمد تقى و غيرهما من رؤسا سائر الفنون و بعد بلوغه الى مناه و تصفح العلوم بيميناه و اراد زيارة المدفون بارض الفرات على مشرفها ازكى السلام و ابهى الصلوات خرج من اصفهان الى مسقط رأسه الشريف و محتده المنيف ليستأذن ممن يجب له طاعة و من كرام ذى قرابته و سمع هذا الخبر حاكم تلك النواحي و اطلع عن امر جناب الاخوند كما هى منعه من مسافرتة شوقاً لخدمته و مصاحبته و طلباً منه لخطبة ابنته و



مصاهرته كلما اصر جناب الاخوند فى السعى الى مقصده اشتد ميل حاكمهم لمنعه و عقد معهده حتى التجأ جناب الاخوند بالرضا لامر التزويج و شرط الارجا بعد الرجوع من طواف بيوت آل الله الاطهار صلى الله عليهم فى آنا الليل و اطراف النهار و كان كل همه التخلص من يده و المجاورة للقبر الشريف و الحضور على مدرس السيد الباب المنيف لكثرة اشتياقه الى جنابه و شدة ميله لاصغاً خطابه حتى منعه ذلك عن كل تعلقات الدنيوية و اللذات البدنية و ورد الفرات باشق الاحوال و كان وسيع البال مع قدرته بالسير من هذا الحال لكن بتصفير الوجه للجهال و تشرف بالسدة السنوية بعد زيارته لمولاه القديم و استفاد من اشراقات اللوامع الحسينية بعد معرفة السيد الكريم و الباب العظيم بيرهة من الزمان بما لا يطيعه الانسان و تميز من بين الطلاب و التلامذة كان يرجع اليه كل من كان عنده شبهة و اشكال و يحل معضله بالحكمة و الاستدلال و صار ميزاناً لفهم امثاله و اقرانه و مروجاً لامر سيده ببنانه و بيانه و من الذين يحومون حوله و يطلبون فضله و طوله و يقرؤن معروفهم لديه و يعرضون

#### --- صفحة ٥٢٢ ---

مفهومهم عليه جناب ميرزا عبدالصمد همدانى و جناب العالم بلامين ملا حسين جوان تبريزى و سيد ابراهيم دزفولى و جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروى كان يقرء عنده بعد وفات السيد الباب من كتاب شرح الفوائد و كان معتمداً من حيث الفهم و الادراك عند الكل سيما جناب شيخ احمد شكور النجفى و السيد العلى السيد على شبر و جناب ملا عبدالخالق العليم و جناب العالم ملا شيخعلى محولاتى و العالم الدقيق ميرزا احمد ازغندى و جناب العالم الفطن الاظهر حاجى ملا جعفر کرمانشاهانى و الشيخ الالمعى بلا نظير الشيخ بشير النجفى و غيرهم من الذين يطول بذكرهم الكلام و كان سلمه الله تعالى ادقهم فهماً و ابطنهم علماً و اتقنهم فقهاً و ازهدهم فى الدنيا و اصبرهم على البلا و كان لا يشكو عند احد من المخالف و المؤلف من امر دينه و دنياه و شاكر الامر مولاه و مخالفاً لهواه فهو لا الذين ذكرت اسمانهم و اشرت اليهم اسئلوا من كل واحد واحد فان بعضاً منهم مصدق له فى مقالته و البعض متوقف فى رسالته و البعض متردد و الاخر متحير و كان السيد الباب روحى فداه يحول عليه من بعض اجوبة المسائل و ينهى اليه من جواب المراسيل و كتب كتابين فى مدة كونه فى الحضور غير الاجوبة و المسائل الجزئية احديها فى تفسير سورة المباركة الكوثر و عرضهما على الباب العالى الرفيع و السيد الشريف

المنيع و قال فى مدحه سلمه الله كلماتاً و عباراتاً ما لم ينطق لاحد سواه و هو صلى الله عليه على المنبر حتى توهم بعض الطلاب من اصرار السيد الباب روى فداه فى توصيفه و بيان مرتبته و مقامه انه القائم بالامر بعده (ص) كما اظهره بعد وفاته و هو سلمه الله رفع شبهتهم و اقام بينتهم و بين صفات البابية العظمى و ابان عدم اهليته لذلك المقام و فقد جامعته لصفات الكرام منها عدم صدور الصغيرة و الكبيرة و الترك الاولى بلاداع و موجب و هو قد شرب الغليان فى بعض الاحيان من الازمان و ارسله الى دعوة حجة الاسلام و اقامه مقامه فى الاداء و فعل فى دارالسلطنة اصفهان من اظهار امر الشيخ و السيد البابين سيما فى حضور السيد العالم سيد محمد باقر الرشقى ما لا يمكن لاحد من بعده و ما صدر من احد قبله قد تحيرت العقول فى ادراك صفاته الكمالية من التمكين و الوقار و الشجاعة و قوة القلب كانه زبر حديد بل اشد لكنه رقيق على اصحابه يتزعزع القلوب المشيدة من ذكر احوال ذلك المجلس الممهدة

### --- صفحه ٥٢٣ ---

من القلوب القاسية و خشب مسندة و اقرار حجة الاسلام بالعى و اشتباه الامر له فى ملا من الناس و هو ظاهراً من المحالات و تحقيقه بعض المطالب منه سلمه الله فى الخلوة الى ثلثة ايام ثم امره بالصعود الى المنبر و اظهار امر الشيخ و رفع شبهة الخلق و قرائته نسخة دليل المتحيرين لهم و موعدته العطية و الهدية لجنابه و عدم قبوله و خروجه من اصفهان بغير اطلاع منه و طلبه الرجوع الى اصفهان من المشهد و كفى فخراً و شرفاً لجنابه ما كتبه السيد الباب صلى الله عليه و روى له الفدا بعد وقوع هذا الفتح المبين و كسر صولة اللعين الى ان قال صولت باطل شكستى جزاكم الله خيراً اين عمل تو مقابل همء اعمال مردم است كن ثابت الجاش و لا خائف و لا خاش كان الله معك و من كان الله معه فالمبداى العالية معه الا ان اوليا الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون چه باك از موج بحر آنرا كه باشد نوح كشتى بان چه غم ديوار امت را كه دارد چون تو پشتمى بان الى آخر كلامه روى فداه و الخط الشريف موجود الان مرسوم بالمهر المنيف فاذاً هل الذى قال فى شأنه السيد الباب هذه الفقرات اولى بالتصديق و التبعية او مثل الخان الذى سمعت فى ما قبل ما ذكرت فى وصفه بادعا بعض العبارات بشهادة السيد على الكرمانى و هو قد اقر بلسانه بحضور جماعة منهم جناب الملا حسين گنجء فى كربلا بانى مع كونى شارب

الخمر و اللاطى و ارتكاب المعصية من الكبائر احسن و اشرف من البالاسرية لانهم انكروا الولاية و فضائل الانمة الى آخر كلامه لعنه الله و ما اظن ان ينكرها الان فيا ايها الناس انصفوا ربكم هل انقلب مذهب الشيعة الى السنة و الجماعة ام ارتفع التكليف و بقى الخلق سدى مهملين يختار كل احد ما يشا اليس ابوبكر و عمر من عبدة اللات و العزى ثم اسلما و ادعيا خلافة رسول الله اما كان رد الشيعة لاهل السنة الى الان بان الذى صدرت منه الكبيرة التى توجب الحدود لا يصلح للرياسة فى دين الله المعبود اليس جواب اهل السنة بانهما تابا و اتبعار رسول الله صلى الله عليه و آله و الاسلام يجب ما قبله كيف و قد التزمت بمقالة المخالفين و اعرضتم عما عليه شيعة امير المؤمنين عليه سلام الله ابد الابدين و ادعيتم البابية الكبرى و الوساطة العظمى لسلالة الاشقياء و نتيجة اللعنا بنى امية الميشومة و الرويته الملعونة لعنهم الله و استأصلهم هذا

--- صفحة ٥٢٤ ---

احد مواقعه سلمه الله تعالى و له مقامات مشهورة و آيات معهودة و ظلال ممدودة ليس هنا مقام ذكر جميعها لطول الكلام و له خوارق عادات و كرامات قد شاهدها فى اوائل امره الى ان خرج من مسقط رأسه فمن اراد الاطلاع فليسنل من اهل بشروية و اقربانه و قد ذكر ميرزا محمد ابراهيم بن ميرزا اسمعيل سبزوارى بانى قد سمعت من جناب الملا حسين قبل وفات السيد الباب (ص) قال كانى ارى نفسى و بعضاً من اصحاب السيد فى عسكر الامام عليه السلام و من جملة الانصار و قال سنلت من منشأ هذا القول و ماخذة امتنع عن الابرار و لكنى ادرى من اين صدر هذا و ما موجب و قد وصل الى منه سلمه الله بواسطة واحدة و الحاصل ان فضائله اكثر من ان يحصى كلها و يستقصى باسرها و يكفى فى شأنه و ذكانه و فطانتة ان كل من رأى كتاب يوسف و تفسير سورة البقرة و سائر الكتب التى يعجز الخلاق من الاتيان باية او ورقة بمثلها نسبها الى جناب باب الباب اولاً اما المحققون فقد صدقوه فى قوله بانة من الغير و ليس من شأنى اتيان مثلها و احاطة كنهها و اما المبطلون فباقون فى اعتقادهم مع انهم من اول زمان الظهور الى الان مدة سنتين و ازيد ما اتى احد بمثله و لا يقدر ان يأتى من بعد ابداً و كل من تكلم ببعض الهديان فهو يعلم انه ليس مثله لانه ليس كمثل شئ لانه كلام الامام و وصفه و الامام آية الله و دليله و حجة الله و سبيله و ان اليه ليس كمثل شئ و هو السميع البصير و كذا آياته و علاماته و مقاماته

التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفه بها من عرفه و بها ملاسمانه و ارضه حتى ظهر ان لا اله الا هو و كذا جناب مولانا العلى آخوند ملا على البسطامى كان ازهد الناس و اصدقهم بعد جناب باب الباب و اشبه الناس لابي ذر في زمانه قال رسول الله صلى الله في حقه ما اظلت الخضرا و ما حملت الغبرا اصدق من ابي ذر و كان سلمه الله يتكلم بالصدق و ينطق بالحق ما كان يبالي من احد كانه ما خلق الله شيئاً غيره و كان وفيماً حليماً و ليماً كريماً سخياً و الدنيا ارنل عنده من جناح البعوضة و كان الدرهم و الدينار مع الحصى عنده سوا و كان اكله جشبا و لبسه خشنا سخياً في الطبع و جواداً في السجيه زاهداً ناسكا و قد كان في اول تحصيله في جوار مولاه ثامن الانمة من آل الله صلى الله عليهم و كان معروفاً بالزهد و الورع و متميزاً في بين الامثال و الاكفا و الورود على مشهد الامام عليه السلام حتى خلص من تحصيل

#### --- صفحه ۵۲۵ ---

العلوم الظاهرة و الرسوم المتعارفة القى الله في قلبه طلب مقام و علم غير ما في يد الناس لان الله اجل من ان يخلق الخلق و ينزله من الف عالم الى عالمنا هذا لغاية ما هو المعروف الان من العلماء القشريين من العلم الظاهر القشر و معرفة العوام الصرف الى ان الجاه التفكير في هذا الى السير في العلم و الورود على المتسمين بالعلم و الطلب من كل واحد بعد واحد الى ان تشرف بخدمة جناب العالم الكامل حاجي ملا جعفر كرامانشاهانى و اظهر له ما في قلبه و طلب دفع ما في صدره و بين له جناب العالم المذكور طريقة الشيخ الباب و السيد الطاهر الطهور و ذكر اوصافهما و ما عليه شأنهما من مقامات المعرفة و المراتب السبعة اشتاق اليهما اشتياق الصبى الى امه و الطير الى وكره و تحصل منه اياماً من كلمات الشيخ الباب و كتب السيد صلى الله عليه حتى غلب عليه حب لقب السيد الباب روحى فداه و هاجر من المشهد المقدس الرضوى الى الارض المقدسة الحسينى العلوى بعد الاستيذان من و الديه و دعوتهما على ما هو عليه من الاعتقاد و المذهب الصحيح و تشرف على مجلس الحضور بعد القرب من شجرة الطور و القبر المحبور و كان يستفيد من رشحات الباب الاعظم و طفحات العماد الاقوم صلى الله عليه و سلم و عرف من المقامات و المراتب العاليات من اسرار العلوم المستودعة في قوسى الصعود و النزول سيما علم الاخلاق و الطريقة و حسن الاخلاق و طيب الاعراق في مدة ما لا يمكن لغيره في ازمنة كثيره و

كتب بيده كلما صدر من قلم السيد الباب الا قليلا من النسخ المفقودة الاصل و كان ملازماً لخدمة السيد و طالباً لصحبته ما كان مجلس درس او محل بحث و كلام و وعظ في اوقاته المخصوصة الا و قد كان حاضراً حافظاً و منتقلاً للإشارات و ملتفتاً للتلويحات و الحاصل انه كان جامعاً للعلم و العمل و الزهد و التقوى و طريقة السلوك العلمية و العملية معاً و بقى في الارض المقدسة مدة سبع سنين تقريبا لمحض تحصيل المعرفة و العبادة و له اهل و اولاد في وطنه ما كان يصبر على مفارقة السيد الباب حتى جا ابوه و عمه ليذهبا به و لم يقدر لمخالفتها و استأذن من مولاه و اعطاه السيد روى فداه حرزاً و اذن له بالمشى و بقى عند اهله بسنتين او اقل او ازيد بايام وضاق له الخناق و ما قدران يصبر على الافتراق اكثر من هذا ثم عزم ثانياً الرجوع الى الارض الطيبة و الساحة المقدسة كان فيها الى ان توفى مولاه صلى الله عليه و اسدل عليه ثوب رضاه و في السنة التي قبل عام الوفاة عزم

#### --- صفحه ٥٢٦ ---

سلمه الله لطواف بيت الله بعد زيارة اوليائه و كان في قلبه و بناه المشى راجلاً حتى قرب الموسم و اراد الحركة بدون اطلاع احد من الاصحاب طلبه السيد الباب روى فداه ليلا من الليالي و قال تريد مكة قال نعم قال روى فداه لا تمش هذه السنة بقاؤك عندنا احسن فقبله و سلم امره حتى وقع ما وقع و كان سلمه الله يحلف بالله بانى ما اظهرت مضر قلبى لاحد حتى لرفيقه الذى ان يخدمه ليلا و نهاراً و كان يعد هذا من جملة الكرامات للسيد الباب صلى الله عليه و الحاصل ان صفاته المحسنة و احواله الحسنة و اخلاقه المستحسنة اجلى من ان يوصف و اجل من ان يعد و يعرف من لم يره لم يدر و كان من الماشين بالرجل حول التخت في آخر سفر السيد (ص) و قال روى فداه في خان الخانزاد تعبيراً لاهل الدنيا من اصحابه لارجا لى الا من هو لا الماشين و الساعين حول الهودج و اما همكم ففى الاكل و الشرب و اما جناب الملا حسن البجستانى فرجل صادق و مؤمن صافى حربه سلم و غضبه صلح و غيظه ضحك طيب الذات حسن الفطرة متأثر من الخطرات و متألم من المرجوحات ذاكر ربه مقل غلبه و مكثر ذنبه يشكر لفعل الطاعات و يستر لصدور العبادات كما يستغفر عن اللغو و يتاوه للمكروهات حلیم ودود رحيم رئوف لين العريكة و طيب السجية ينسى من اسب له و يذكر من احسن اليه يحب الحق و يبغض الباطل

باطنه يعرف من ظاهره و ظاهره يحكى عن باطنه افهم الناس فى رتبته و اشرفهم فى درجته لا يتكلم الا بما يعلم و لا يسئل عما لا يعلم و الحاصل كل من جلس معه مجلساً او مجلسين يعلم كل ما اقول صدقاً و يعرف كل ما كتبتة حقاً و كذا جناب مولانا الولي ميرزا محمد على ابن العالم المعروف ايده الله بمنه فتى شاب تام البصيرة و حسن السيرة كامل الصفات و بالغ السمات جواد صبور و قور شكور شجاع فى الشكل و قوى فى القلب ثابت الجاش غير خائف و لا خاش مستبصر فى امر دينه مطمئن فى ايمانه كالجبل لا تحركه العواصف و لا تزيله القواصف كفاه فخراً و شرفاً قول بقية الله صلى الله عليه فى شأنه الفتى العربى القزوينى و قد صبر على بلية لوصبت على الجبال لتندك و على ذكور الرجال لتنفك لا يبالي للحق عن المهالك و لا يتزلزل اذا اظلمت المسالك يرفق لآخيه و ان ظلم و يوصل لصاحبه و ان انفصم باربازل عارف عادل يطلع على الاشارات و ينتقل الى التلويحات زاهد

### --- صفحه ٥٢٧ ---

فى شبابه فقيه فى مقامه معرض عن الدنيا و راغب للعقبى و ان متاع الدنيا عنده ادنى كلشى فو الله العظيم ما رأيت ابن عالم الى الان ازهد و اتقى منه طالباً للمراتب العالية و المقامات السامية مع حداثة السن و بدو الشباب رقيق القلب و رحيب الصدر و ان شئت صدق مقالتي انظر الى ابنا علما العصر وزنه معهم كانهم كيس التين مقابل الدر الثمين فها هو ابن حجة الاسلام كان رئيساً للالواط الاظلام و صار سبباً لاهانة ابيه من السلطان و كذا ابن العالم الكلباسى فان قوله فلان و فلان قد ملا الاصقاع و طرق كل الاسماع و كذا ابن شيخ محمد حسن النجفى قد احدث فى بين العرب كبائر لم تسمع اذناهم و لم يكتسب يمانهم و كذا ابن شيخ محمد حسين اصفهانى نازل كربلا قد كان مستأنساً لسيد مصطفى اصفهانى بعد فوت ابيه و قد كان ابوه مكرم العيش فى حفظه و هكذا زيد و عمر و لوشئت ان تقول بلفظ الكل لما اخطأت فرجت احوالهم و اطلعت عليهم و ما سواهم اكثر منهم و اما ما سمعت بغير مصاحبة و مرابطة منى فبنو علما كل البلاد الا قليل سيما علما الطهران و القزوين فان قلت هذا ادعا محض و افترا صرف اقول و هب انى اقول الصبح ليل ايعمى الناظرون عن الضيا و هكذا جناب ملا عبد الجليل و سائر السابقين الواردين للمبا المعين بعد غور الما فى سنة الستين اذا لاحظت احوالهم تراهم ازهد الخلق و اعبدهم و اشداهم ذكراً للموت و حباً للقا الرب تعالى و عليك موازنة الكل مع اهل مرتبته فان حسنات الابرار سيئات المقربين

فان سائر السابقين لا يقاس مع جناب الملا على المحبوس فى سجن الظالم و جنابه لا يقاس مع جناب باب الباب و هو لا يقاس مع الابواب العظام و هم مع خاتم الابواب فخاتم الابواب اكرم و اكمل ما تحته و الابواب العظام اكمل ما تحتهم و جناب باب الباب آخوند ملا حسين افضل و اكمل ما تحته من اهل الایجاد و جناب الملا على اشرف السابقين و السابقين اشرف اللاحقين فكل سافل بالنسبة الى ما فوقه ناقص و اما بالنسبة الى ما تحته فاكمل و اكمل و من هذا اشتبه منادى السفينى الكرمانى خوار الوليانى و مده على الضعفاً و المساكين بان الملا حسين ما كان باباً لانه لو كان باباً ليلزم ان يكون مهيمناً على كل كمال و عالماً بكل علم و قابلاً لكل نوال و عارفاً بكل رسوم و لا يكون فاقداً لشيء من السنن و المندوبات و لا مصدراً لظهور المرجوحات حتى شرب الغليان و ترك النوافل فى بعض الاحيان و كذا

### --- صفحه ۵۲۸ ---

السابقون الذين مدحهم الامام بقية الله صلى الله عليه و عجل فرجه و قد خبط خبط عشواً و التجأ خرط القتاد بيد جزاً ضل و اضل كثيراً حيث ما فرق بين المراتب السبعة او الثمانية على قول قال عليه السلام لجابراً تدرى ما المعرفة البيان اولا و المعانى ثانياً و الابواب ثالثاً و الامام رابعاً و الاركان خامساً و النقبيا سادساً و النجيبا سابعاً ه و عدد البعض الصلحاً مرتبة اخرى و كذاى الفقهاً فان مرتبة المعانى عند رتبة البيان نقص محض بل عدم صرف لانه مقام ليس كمثل شئ و المعانى رتبة معانى المصادر و الابواب نقص بالنسبة الى المعانى و الامامة بالنسبة الى الابواب و الاركان بالنسبة الى الامام و النقبيا بالنسبة الى الاركان و النجيبا بالنسبة الى النقبيا و الفقهاً بالنسبة الى النجيبا و الصلحاً الرعية بالنسبة الى الفقهاً نقص بحت و جهل بات فان النقابة لا شك انها مرتبة الابواب العظام و النجابة رتبة الابواب الجزئية حملة العلوم الحققة من النقبيا فان جناب الباب اعنى الملا حسين سلمه الله لو فرض كونه من النجيبا انما هو حاو للكلمات التى فى رتبته و كامل بالنسبة الى الفقهاً و الصلحاً و اما بالنسبة الى النقبيا فناقص البتة و كذا السابقون لو فرض كونهم من الفقهاً و لو لا نفر من كل فرقة ليتفقهوا فى الدين فكالمهم بالنسبة الى الصلحاً الرعية لا النجيبا الكرام فلكل رتبة منها صفات و احوال يختص تلك الرتبة بها لا غير فغلط الذى خالط المبحث و مشى فى ارض العلوم بغير هدى من الله و لا كتاب منير ثانى عطفه ليضل عن سبيل الله و يريدان

يطفى نور الله بأفواه المبطلين و الله متم نوره و لو كره المشركون فالابواب اكمل ما تحتهم و باب الباب اكمل ما تحته و السابقون المهاجرون اكمل ما تحتهم و من ارتاب فى ما قلت فليختبر ان كان طالباً للحق و سالكاً بالصدق اولئك آباى فجننى بمثلهم اذا جمعنا يا جرير المجامع و ان اشتبه الامر فى تميز صفات المراتب و معرفة احوال الاشخاص فعليك بكتب الشيخ و السيد البابين صلى الله عليهما و قد استوفى الشيخ الباب ببيان مراتب الاربع من البيان و المعانى و الابواب و الامام فى اول تفسير الجامعة الكبيرة و السيد الباب (ص) ببيان مراتب النقبيا و النجبا فى كتاب شرح القصيدة فقد تزندق من لم نحفظ المراتب و تدمدم من اغمض عن الحق فى المطالب للبلوغ الى الامال و المارب فانه ح من المعاندين الفجار و مصداق لقوله تعالى قل تمتع بكفرك قليلا فانك من اصحاب النار فهذه صفات السابقين

#### --- صفحة ٥٢٩ ---

الواردين بدار الامن شيراز فى الجملة فان التفصيل يوجب التطويل ناشدتمك بالله لو كان اشخاصا هذا احوالهم و صفاتهم و سماتهم هل يهلكون انفسهم بل النفوس لطلب الجلال و المرتبة مع ان كل واحد منها ذو شان و رفعة فى وطنه انصفوا بينكم و بين الله لوان جناب باب الباب يقعد فى احد المشاهد و يظهر العلم و يشتغل بالدرس و البحث اما كان مثل احد من الرؤسا القشريين و كذا سائر السابقين بالنسبة الى مقامهم و مرتبتهم ربما يخطر بالبال بل يظهر فى لسان المقال فان كل ما ذكر من الاوصاف و الكلم الا جحاف بهت زور و كلام كزاف و اقول كل من يدعى ما ليس فيه كذبه شواهد الامتحان فانى بالله العظيم ما كتبت شيئا خافيا عن درك عامة الناس بل اضمرت اكثر ما كان ظاهراً خوفاً من الخناس الوسواس و ان تكذبنى من شارك فى نطقته الشيطان لكنى مصدق بحمد الله عند اوليا الرحمن اهل البصائر من الانس و الجان و لو اطع احد بكيفية وصول هو لا الرجال الى معرفة ذكر الله المتعال لما يقع فى قلبه شبهة و لا فى صدره ريبة لكن الله رفع بنيانه و سدّد تبيانه ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة ( الى قوله بعد تفصيل طويل ) و ربما يخطر ببعض الازهان بانه قد اخذ من السيد باب الله المقدم و تعلم هذه العلوم منه قلنا ان الذكر الاكبر صلى الله عليه و روى فداه قد تشرف بارض المقدسة و بقى فى كل المشاهد احدى عشر شهراً ثمانية اشهر فى جوار الحسين ٤ و ثلاثة اشهر فى خدمة سائر الائمة ٤ و فى مدة بقائه فى كربلا



كان يحضر على مجلس الدرس كل يومين او ثلاثة ايام مرة اما اوله او وسطه او اخره و مع هذا ما سمعنا من السيد الباب ان يتكلم فى تلك الاوقات من هذه العلوم التى ذكرت اسمائها فو الله مافات منى درس و لا موعظة منذ عشر سنين الى يوم وفاته (ص) و ما سمعت منه ابدا علم التقارب و لا التباعد و لا من غيره و على فرض ذلك انصف بينك و بين الله هل يمكن لاحد ان يتحصل فى هذه المدة القليلة تلك العلوم الجليلة و يتصرف فيها و يصنف فيها كتاباً و يتصدى سؤالاً و جواباً لاهل العلم و الصلاب المستنيرة بنور باب الله المقدم و تربوا عنده و اما عمله فكلمه لان العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا فارتحل و العبودية جوهرة كنهها الربوبية فايئنا وجد العلم فالعمل معه و كذا العكس لانهما جناحان للسالك السائر كما ان الطير لا يقدر ان يطير بجناح واحد كذا العارف المدف فى ارض العلوم و هو

### --- صفحه ٥٣٠ ---

المعرفة لا يقدر ان يصل الى المقامات و يحيط بالدرجات العاليات بالعلم وحده فكل من ادعى العلم و هو متهاون فى العمل فكاذب و كذلك العكس ففى هذا المقام اذا ثبت العلم فعلم ان العمل مقرون معه (الى قوله بعد شرح و تفصيل) فعلى هذا بطل كلام الخان عليه اللعنة و النيران من الله الملك الديان و اوليا الرحمن صلى الله عليهم اجمعين و الف بهم كتابا ذاسور و قابل به كتاب الله المجيد و فرقانه الحميد و قال انه او حى اليه كتاب جديد و الف لهم صحيفة عارض بها زبور آل الرسول الامين عليهم صلوات الله ابد الابدين و الف خطباً قابل بها امير المؤمنين عليه صلوات المصلين الى آخر كلامه لعنه الله كانه قد غفل عن قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم والله ذو الفضل العظيم و عن قوله سبحانه ان كنتم امنتم بالله و ما انزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان و الله على كلشى قدير يوم الجمع اذا اطلق يراد بها اولاً و بالذات يوم القيمة و على غيره ثانياً و بالعرض من باب حقيقة بعد حقيقة او الاشتراك ان قلنا بحقيقة و القيمة على قسمين قيمة صغرى و قيمة كبرى الكبرى معلومة و اما الصغرى يوم القائم (ص) عجل الله فرجه و مشهد الركن الرابع لانه الصادع لتبليغ هذا الركن فيومه يوم الجمعة كما هو يوم عاشورا و يوم النيروز و لا يلزم اجتماعها كما صرح به الشيخ الباب ٤ و يوم الفرق ايضا لافتراق الفريقين فريق فى الجنة و فريق فى السعير و ما اظن ان جناب الخان

ينكرون مشهد الشيعة يوم الجمع و محل جمع الجوامع و محل ظهور العلامات و بروز الايات فالفرقان النازل فى يوم الجمع هو الفرقان النازل لامر الشيعة و الركن الرابع و اطلاقه على القرآن المعروف لاشتماله عليه فى التأويل و الباطن و عن قوله تعالى نزل عليك الكتاب بالحق مصداقاً لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل من قبل هدى للناس و انزل الفرقان (الخ) ان قلت ان المراد من الفرقان هو الكتاب فقد افترت بربك و انزلت كلامه عن الفصاحة و البلاغة للقول بالتكرار من غير وجه و ان قلت انه غيره فقد ثبت المطلوب و اما قول الصادق (ع) الكتاب هو المجمل منه و الفرقان هو المفصل بالنسبة الى ذلك الوقت حيث ما كان الفرقان ظاهراً و بالنسبة الى حال السائل حيث ما كان عارفاً لان القرآن باعتبار الاشخاص ذو حالات ثلث الاول انه متشابه كل كما قال تعالى الله نزل احسن الحديث كتاباً متشابهاً مثانى تقشعر

### --- صفحه ۵۳۱ ---

منه جلود الذين يخشون ربهم الخ هذا بالنسبة الى الذين انكروا الولاية و اعرضوا عن الآخرة كما اخبر الله سبحانه عنهم بقوله الحق و كلامه الصدق و اذا قرنت القرآن جعلنا بينك و بين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجاباً مستورا و جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه و فى آذانهم و قرا فلا يفهمون منه شيئا لا ظاهراً و لا باطنا الثانية بعضه متشابه و بعضه مفصلة محكم كما قال تعالى منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات و هذا بالنسبة الى الذين خمدوا و انجمدوا و اقتصروا على الظاهر و القشر كما اشار اليهم سبحانه فى قوله مثلهم كمثل الذى استوقد ناراً كلما اضاءت ما حولهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا الخ الثالثة محكم كله و مفصل جله كما قال سبحانه تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون يعنى جميع آياته لشأن افادة الجمع المضاف العموم و قوله تعالى كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير هذا بالنسبة الى الاشخاص الذين رقوا الاحجاب و خرخوا الاسباب و وصلوا بمقام فصل الخطاب و ميزوا البيت من الباب و دخلوا البيوت من ابوابها كما قال تعالى ليس البران تاتوا البيوت من ظهورها و لكن البر من اتقى و اتوا البيوت من ابوابها اصحاب التوسم و ارباب التفرس مواقع النور و بيت الظهور افمن جعلنا له نوراً يمشى به فى الناس كمن مثله فى الظلمات ليس بخارج منها فقول الامام ۶ بالنسبة الى الحالة الثانية لا الاولى و لا الثالثة لان فى الحالة الاولى كله مجمل و

فى الحالة الثالثة كله محكم مفصل فلا معنى للتفريق فان كلامنا مع الذين يدعون مقام العارفين الكاملين و البالغين الواصلين و يحسبون انفسهم من اصحاب الرتبة الثالثة فيلزم ما قلنا و ورد ما ذكرنا من التكرار و العبث و الزيادة و نقصان فى الفصاحة و البلاغة الا ان يقول انى عوام قشرى فلا كلام معه و غفل عن قوله ٤ كما فى آخر ارشاد المفيد معناه ان اصعب ما يكون على الناس او العلماء فى تعليم القرآن الجديد لانه يخال فيه التأليف ه و الترديد منى و عن قوله ٤ كما فى الينبوع و البصائر و الاكمال و كتاب غيبة البحار و غيبة الشيخ الباب (ص) و غيرهما يأتى القائم بامر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضا جديد على العرب شديد ه اطلاق القائم على غير مولانا الامام محمد بن الحسن (ع)

--- صفحة ٥٣٢ ---

كثير فى الاخبار منها يقوم القائم بخراسان و قائم منا بجيلان و فى قوله (ع) على

العرب شديد يعنى لاهل العربية و القواعد المعروفة ايماء بان ذلك الكتاب على

خلاف ما عندهم من التأليف و هو مؤيد للحديث المقدم \_ قد فهم

من كان ذافهم سديد و القى السمع و هو شهيد سبحان الله

عما يصفون و سلام على المرسلين

و الحمد لله رب العالمين

**قد تم القسم الثالث و يليه القسم الرابع**

# ضمیمه

**موارد اختلاف بین مندرجات کتاب ظهورالحق جلد سوم و کتاب تاریخ نبیل زرنندی**

محل روحانی ملی بهائیان ایران

بتاریخ ۱۹ شهر الجمال ۱۰۷

نمره ۱/۴۵۰

موافق با ۲۶/۲ / ۱۳۲۹

محافل مقدسه روحانیه شید الله ارکانها

صورت مرقومه ۶ شماره ۱۱۶۴۹ این محفل (محفل روحانی ملی بهائیان ایران) مورخه ۱۱ شهر الجلال سنه ۱۰۷ یکصد و هفتم تاریخ بدیع که خطاب به ناشر نفحات الله و مبلغ امر الله جناب فاضل مازندرانی علیه بهاء الله صادر گردیده و شرحی که جناب معظم له درین باب مرقوم داشته اند ذیلا درج متمنی است مندرجات آنرا باطلاع یاران عزیز محل خود برسانند تا هر کس دارای جلد سوم " کتاب ظهورالحق " میباشد باصلاح و تعدیل موارد مزبوره اقدام نماید :

ناشر نفحات الله و خادم صمیمی امر الله جناب فاضل مازندرانی علی بهاء الله

همانطور که آن فاضل جلیل مسبوق و مستحضرند مولای توانا حضرت ولی امر الله ارواحنا لقدرته الفدا در توفیق منیع مبارک مورخ ۱۵ سپتمبر سنه ۱۹۳۲ راجع بمجلدات تاریخ " ظهورالحق " و انطباق آن با تاریخ نبیل این دستور را صادر فرموده اند قوله الاحلی :

" فرمودند که لجنه نی مخصوص جهت رسیدگی و ترتیب و تطبیق تاریخ جناب فاضل مازندرانی با مندرجات تاریخ نبیل زرندی من دون تعویق تعیین نمایند و در انجام این وظیفه سعی و اهتمام کامل بگمارید ."

چنانکه آن نفس محترم مستحضرند برای اجرای دستور مطاع مقدس فوق اقدام لازم از طرف اینمحفل بعمل آمده و با آنجناب نیز درین باب مکاتبه و مخابره گردیده و اخیرا نیز اجرای منظور مزبور بعهدده لجنه ملی نشریات امری محول گردیده و لجنه مزبوره در جلسات رسمی خویش جلد سوک کتاب " ظهورالحق " را با مندرجات تاریخ نبیل تطبیق و موارد ذیلرا قابل تعدیل و اصلاح دانسته اند :

۱ \_ صفحه ۱۶ ظهورالحق : و اما تفصیل بیان امکنه تاریخیه و محلهای توقف حضرت در تبریز نخست خانه محمد بیگ چاپارچی واقع ... در صفحه ۱۸۷ تاریخ عربی نبیل مرقوم است که حضرت اعلی را محمد بیگ چاپارچی در نزدیکی تبریز تسلیم مأمورین حاکم تبریز کردند که ولیعهد بود ...

۲ \_ ایضا در صفحه ۱۷ ظهورالحق : ضرب و زجر آن مظلوم در حیاط بیرونی آن خانه بدست وی ( شیخ-الاسلام ) واقع شد ... در صفحه ۲۹۰ عربی نبیل : قضیه ضرب و زجر را در نمازخانه شیخ الاسلام نوشته است و عکس نمازخانه هم در تاریخ نبیل عربی و انگلیسی هست در عربی صفه ( ۲۵۴ ) انگلیسی ( ۳۱۸ )

۳ \_ در آخر صفحه ۲۶ و اول صفحه ۲۷ ظهورالحق این عبارت مرقوم است : و جسد مشبک و مقطوع آن شهید ( سلیمانخان ) در محلی بخارج از خندق و دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران نخست تحت اطباق رمل و حصات مستور شده . اما در تاریخ نبیل عربی شهادت ایشانرا در صفحه ۴۹۶ در امام زاده حسن قید نموده .

۴ \_ از سطر ۱۱ تا ۱۶ صفحه ۳۰ ظهورالحق مخالف تاریخ نبیل است .

۵ \_ در اوایل صفحه ۶۳ ملا مهدی خوئی جزو حروف حی شمرده شده در صورتیکه او از حروف حی نیست .

۶ \_ در صفحه ۶۹ در اواخر صفحه نوشته شده : و اما تفصیل اوضاع محبس و قضیه ماکو و احوال علیخان را در بخش سابق آوردیم و ارتفاع ندا صریح قائمیت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی عربی در سجن ماکو وقوع یافت . انتهی ولی در تاریخ نبیل مذکور است که حضرت اعلی را وقتیکه برای محاکمه به تبریز آوردند اول بجناب عظیم در بیرون دروازه تبریز و بعد در مجلس ولیعهد اظهار قائمیت فرمودند .

۷ \_ در اواخر صفحه ۷۵ ظهورالحق مرقوم است که نور علی توقیع حضرت اعلی را ادخترز زنجان برای حاجی سلیمانخان برد و در تاریخ نبیل حامل توقیع ملا اسکندر است.

۸ \_ صفحه ۹۳ ظهور الحق نوشته نوشته است دختر محمد شاه را بازدواج حضرت اعلی در آرد و در صفحه ۱۶۷ نبیل عربی خواهر محمد شاه است .

۹ \_ در صفحه ۹۸ ظهورالحق مینویسد که میرزا محمد علی نهری فرزندی نداشت رجا کرده حسب الاشاره از سور مبارک خورد ولی از تاریخ نبیل اینطور برمیاید که میرزا ابراهیم از محضر مبارک رجا فرزند برای برادر خود میرزا محمد علی نمود در حالیکه میرزا محمد علی در آن مجلس حاضر نبود .

۱۰ \_ در صفحه ۱۰۴ سطر هفت و هشت ظهورالحق بطوریکه در همانجا تصریح شده اختلافی در عده شهدای اصفهانی موجود است .

۱۱ \_ در صفحه ۱۰۹ سطر ۱۰ ظهورالحق مدت اقامت اصحاب را در بدشت ده یوم نوشته و در تاریخ نبیل ۲۲ روز است .

۱۲ \_ در صفحه ۱۱۴ ظهورالحق از سطر ۱۶ ببعد مرقوم است که ( نبیل زرنندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاحسین بشرویه در عنفوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسانی با او گفتگو کرد تا او را مقرر و معترف ساخت ) اما از تلخیص تاریخ نبیل از صفحات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ چنین برمیاید که فقط دو روز جناب ملاحسین با حاجی سید محمد باقر محاوره فرموده و او را قانع کرده و روز سیم فتوی بر صحت اعتقادات طایفه شیخیه از او اخذ کرده است .

۱۳ \_ در صفحه ۱۱۶ ظهورالحق از سطر ۸ ببعده چنین برمیآید که برادر جناب ملاحسین در کربلا بوده اند و ایشان یعنی جناب باب الباب بتنهائی بکربلا مراجعت کرده اند ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۴۷ سطر ۸ مرقوم است که ( اوقاتیکه جناب ملاحسین در سفر خراسان بوطن خویش بشرویه رفته بودند این دو نفر ( میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر خالوزاده شان ) با ایشان همراه شدند .

۱۴ \_ در صفحه ۱۱۶ ظهورالحق از سطر ۱۹ تا سطر دویم صفحه ۱۲۰ آنچه از تاریخ معین السلطنه منقول از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشرودی در کیفیت ایمان حضرت باب الباب نقل شده شباهتی به تلخیص تاریخ نبیل که از سطر آخر صفحه ۴۸ شروع و در سطر ۱۹ صفحه ۵۵ تمام میشود ندارد باید اعلان کرد که سند تاریخ نبیل است و باین اقوال اعتمادی نیست .

۱۵ \_ در سطر ۱۰ صفحه ۱۲۰ ظهورالحق از تاریخ ملا جعفر واعظ قزوینی مرقوم است که جناب باب الباب باصفهان رفتند و با جناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند اما چنانچه قبلا معروض افتاد از صفحه ۲۳ الی ۲۶ تلخیص تاریخ نبیل مستفاد میگردد که فقط دو روز محاوره ما بین آن دو نفر بوده است .

۱۶ \_ از سطر اول صفحه ۱۲۷ تا سطر ۱۷ صفحه ۱۲۹ ظهورالحق از نوشته آقا سید ابوطالب بقیة السیف شه میرزادی در کیفیت سلوک و گفتار خسرو قادیکلانی و قتل او و سوارهایش نقل شده با مندرجات تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ششم صفحه ۳۳۷ شروع و در سطر هشتم صفحه ۳۵۵ ختم میشود اختلاف دارد .

۱۷ \_ در صفحه ۱۳۳ ظهورالحق از سطر ۱۲ تا سطر ۱۶ صفحه ۱۳۵ که از نوشته سید ابوطالب بقیة السیف در کیفیت شهادت حضرت باب الباب و اصحاب نقل شده با تلخیص تاریخ نبیل که از سطر سیم صفحه ۳۷۸ شروع و در سطر ۱۳ صفحه ۳۸۰ ختم میشود اختلاف دارد .

۱۸ \_ در صفحه ۱۴۳ ظهورالحق که شرح احوال جناب میرزا محمد حسن اخوی حضرت باب الباب نوشته شده در سطر ۷ و ۸ مرقوم است که ( پس از شهادت باب الباب حضرت قدوس عمامه خضرا آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارمش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را بوی سپرد ) ولی در صفحه ۴۲۴ تلخیص

تاریخ نبیل ضمن شرح احوال جناب میرزا محمد باقر قائنی معروف بهراتی در سطر ۱۳ نوشته شده که ( ریاست لشکر بعد از

ملاحسین از طرف جناب قدوس بایشان واگذار شد )

۱۹ \_ در صفحه ۱۴۸ ظهورالحق سطر ۱۷ تا سطر ۳ صفحه ۴۹ راجع بجناب مقدس و حضرت قدوس حکایتی نقل شده که حاصلش این است که اولاً تاجری آن دو نفر را مجبور کرد که چوبی بر دوش گرفتند تا هشتاد لنگه شکر را وزن کرد و ثانیاً چون ایشان را از شیراز بیرون کردند در سعدیه بزیارت حضرت اعلی که از حج بازگشته بودند فائز شدند و همگی بشهر آمدند و چند روز از نعمت لقا مرزوق بودند ولی از صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶ تلخیص

تاریخ نبیل مستفاد میشود که حضرت اعلی از بوشهر قدوس را بشیراز روانه کرده و فرمودند که در این دنیا دیگر من و تو ملاقات نخواهیم کرد و این فقره با تشرف بعدی جناب قدوس با حضرت اعلی در شیراز که در ظهورالحق نوشته شده منافات دارد و نیز در صفحه ۱۶۵ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۸ چنین مرقوم است که ( سابقاً گفتیم که

حسینخان حاکم فارس جناب قدوس و ملا صادق را پس از زجر بسیار و اذیت بیشمار از شیراز بیرون کرد جناب قدوس از ملا صادق مقدس برای تبلیغ امر و اعلای کلمة الله بیزد مسافرت نمود ) و این هم با معیت مقدس با جناب قدوس منافی است .

۲۰ \_ در صفحه ۱۵۳ سطر ۱۵ ظهورالحق راجع بمیرزا محمد حسن برادر جناب مقدس نوشته شده که ( در ظلمت شب بدست سواران خسرو قادیقلانی بشهادت رسید ) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۳۳۴ از سطر ۴ تا اواخر صفحه ۳۳۵ مستفاد میشود که قتل ایشان و برخی دیگر از اصحاب در روز بوده است .

۲۱ \_ در صفحه ۱۵۴ ظهورالحق سطر ۱۶ ضمن شرح احوال میرزا احمد ازغندی مرقوم است که ( ملا صادق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد ) این فقره هم با صفحه ۱۷۴ سطر ۱۱ تاریخ نبیل و هم با صفحه



۱۵۱ سطر ۴ ظهورالحق اختلاف دارد زیرا جناب مقدس بموجب نوشته در دو کتاب اول بیزد و بعد بکرمان رفته اند .

۲۲ \_ در صفحه ۱۷۸ ظهورالحق سطر ۱۱ راجع بجناب حجت مرقوم است که ( بدین نوع صیتش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجت الاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی بعنوان حجت معروف گردد ) ولی در صفحه ۵۵۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر اول چنین است که ( یکرز جناب حجت با شاگردان خود مشغول صحبت بودند در این بین مشهدی احمد از شیراز مراجعت کرد و نامه سر بمهری از حضرت اعلی بحجت داد لوحی از حضرت اعلی بود که در ضمن آن ایشان را ملقب بحجت فرموده بودند . عبارت جناب نبیل هم بظهور الحق اضافه شود .

۲۳ \_ در صفحه ۱۸۱ ظهور الحق سطر ۲ راجع بواقعه زنجان مرقوم است که احبب الله نوزده سنگر داشته اند ولی در صفحه ۵۷۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ نوشته شده که ( بیست و هشت سنگر در قلعه ساختند )

۲۴ \_ در صفحه ۱۸۲ ظهور سطر ۲ نوشته شده که ( شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب برستمعلی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است ) ولی در صفحه ۵۷۱ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۹ مرقوم است که ( در ضمن زنهایی که در قلعه بودند زنی دهاتی مرسوم به زینب بود ) تا اینکه در صفحه ۵۷۳ سطر ۶ نوشته شده که ( بواسطه شجاعت و قوت قلبی که داشت زینب را رستمعلی نام نهادند ) اینجا اختلاف در اسم اصلی رستمعلی است .

۲۵ \_ در صفحه ۱۸۶ ظهور الحق سطر آخر ضمن بیان احوال آقا میر محمد علی مذکور است که ( بالاخره در سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میر مهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب بعزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبرکه ائمه اطهار بکربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بیان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و شاعه بینات نمودند و لا سیما ملا علی بسطامی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و

صحیفه مکنونه بکربلا آورده با علما مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسرش سید احمد و بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات بواسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت صاحب این کلمات از سرچشمه نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش برآید و من افسوس که عمرم باخر رسید و مقرض پیری رشته سعی و حرکت را قطع نمود و از وصول باین سعادت محرومم آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که درك ظهور نموده فائز بشهادت و سعادت موفور میگردد و دستها ببالا بر افراشته در باره وی دعا کرد که در این مدعا بدا نشده وقوع و تحقق یابد و در آنشهور اخیره حیاتش همی بدوستان و آشنایان مژده حلول میقات ظهور موعود داد و موافق آنچه بهفت ماه قبل از وفاتش در عالم رویا دید پسران و دوستانش را بکوتاهی ایام باقیه عمرش آگاه نمود حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود بسال ۱۲۶۳ ازینعالم درگذشت ( ولی در صفکه ۴۰۹ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ مرقوم است که ) میر محمد علی یکی از شاگردان جناب شیخ احمد احسانی بود نهایت ارادت را بشیخ داشت و از علما معروف محسوب بود یکسال قبل از ظهور بکربلا عزیمت نمود سید احمد و میرزا ابوالقاسم پسران او نیز همراهش بودند ... باری میر محمد علی مقصودش این بود که بکربلا برود و دو پسر خود را بخدمت جناب سید کاظم بگمارد وقتیکه بکربلا رسیدند جناب سید کاظم صعود فرموده بودند میر محمد علی بجانب نجف عزیمت نمود در نجف خوابی دید که حضرت رسول علیه السلام بحضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمودند بمیر محمد علی بگو که سید احمد و میر ابوالقاسم دو پسر او بحضور قائم موعود مشرف خواهند شد و در راه آنحضرت شهید خواهند گردید میر محمد علی از خواب بیدار شد و فرزندش سید احمد را طلب کرد و آنچه را در نظر داشت باو وصیت نمود و یکهفته بعد از این خواب وفات یافت ) اختلاف اینجا اولاً \_ در تاریخ ورود میر محمد علی بعبات و ثانیاً در رفتن و اقامت گزیدن او در نجف است که در ظهور الحق ذکری از آن نیست و ثالثاً در عده پسرانش است که همراه خود برده زیرا در ظهور الحق سه پسر و در تلخیص تاریخ نبیل دو پسر ذکر کرده و رابعاً در ایمان اوست که در ظهور الحق نوشته شده آیات حضرت اعلی باو رسید و مؤمن شد و از تاریخ نبیل بر میاید که او قبل از ارتفاع ندای آنحضرت وفات کرده و خامسا در رویای اوست که صاحب ظهور

الحق هفت ماه قبل از وفات و نبیل یکهفته قبل از وفات تعیین نموده است باری مندرجات کتاب ظهور الحق مستند بنوشته آقا سید محمد رضاست که قسمتی از آن در حواشی صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ نقل شده است .

۲۶ \_ در صفحه ۱۸۷ ظهور الحق سطر آخر نوشته شده که ( عمر کربلانی ابومحمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع بجهان دیگر رفت ) و نیز در صفحه ۱۸۸ ظهور الحق سطر ۴ راجع ببرادرش کربلانی علی نوشته شده که ( بتشویق و تأکید کربلانی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات داشت پسرش صفر علی با بستگانش بدانسو رفتند ) یعنی بقلعه رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خبر شهادت پسر جوان شنید بحمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نموده گفت الحمد لله برای پسرم عروس کردم ) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۴۱۰ سطر ۱۷ مرقوم است که ( در سال ۱۲۶۱ هجری این دو برادر بمردم اعلان کردند که در این سال مردی موسوم بسید علی ظاهر میشود و با علم سیاه از خراسان به مازندران تشریف میاورد ... کربلانی ابو محمد

کربلانی علی هر دو در بهار همان سال وفات یافتند ) .

اختلاف این دو تاریخ یکی در این است که ظهور الحق میرساند که کربلانی ابو محمد قبل از سال ظهور وفات کرده و تلخیص تاریخ نبیل میفهماند که او تا بهار سال ۱۲۶۱ که یکسال بعد از ظهور است زنده بوده اختلاف دیگر در این است که صاحب ظهور الحق کربلانی علی را تا سال ۱۲۶۵ که جنگ در قلعه پایدار بوده زنده میداند و نبیل وفات او را با برادرش در سال ۱۲۶۱ ذکر نموده است ولی باز در جای دیگر از تلخیص تاریخ نبیل یعنی صفحه ۴۲۷ سطر ۱۷ نوشته شده که ( کربلانی علی و کربلانی ابومحمد نتوانستند خود را بقلعه برسانند زیرا مریض بودند ) و در اینجا دو موضوع مذکور از تلخیص تاریخ نبیل یعنی صفحه ۴۱۱ سطر ۹ و ۱۰ با صفحه ۴۲۷ طر ۱۷ و ۱۸ با یکدیگر اختلاف دارند .

۲۷ \_ در صفحه ۱۹۵ ظهور الحق سطر ۲ مرقوم است که ( آقا میرزا ابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند بمساعدت چند تن دیگر از اصحاب بقلعه برد ) ولی در صفحه ۳۸۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۱ نوشته شده که ( دو نفر جوان خراسانی از اصحاب باب الباب که یکی موسوم بقلی و دیگری موسوم بحسن بود پیش

آمدند و جناب باب‌الباب را برداشته بقلعه بردند ) و نیز در صفحه ۴۲۵ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۵ در ضمن ذکر اسامی شهدای قلعه مرقوم است : ( دهم و یازدهم حسن و قلی این دو نفر بودند که با کمک اسکندر زنجانی بدن جناب ملاحسین را پس از گلوله خوردن بقلعه بردند)

۲۸ \_ در صفحه ۲۲۵ ظهور الحق سطر ۱۹ در ضمن شرح احوال میرزا قربانعلی بارفروشی و شرح شهادتش مرقوم گشته که ( چون حضرت ذکر الله را سواران دولتی بقریه کلین رساندند در آنجا بزیارت فائز گشت ) ولی در صفحه ۴۶۳ تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ۶ شرح احوال آن شهید مجید شروع و در سطر ۱۸ صفحه ۴۶۸ پایان میرسد ذکری از تشرف او بمحضر مبارك حضرت اعلی نیست بکله در اواخر صفحه ۴۶۵ از قول او نقل شده که ) او \_ یعنی حضرت اعلی هزاران نفر مثل مرا که بحضورش مشرف نشده اند مورد تأثیر خود قرار داده ) و نیز در محاوراتی که ما بین آن شهید سعید و امیر کبیر در دو کتاب وارد شده اختلاف است .

۲۹ \_ در صفحه ۲۴۴ ظهور الحق سطر ۸ مرقوم است که ( دیگر شیخ سلطان کربلانی آبا و اسلافش از علمای و مشایخ کربلا و خود از تلامذه جانفشان سید رشتی بود و بواسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید ) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۲۵۴ سطر ۸ چنین است که ( از جمله نفوسیکه حضرت طاهره در کربلا تبلیغ فرمود شیخ سلطان کربلانی بود ) اختلاف اینجا در این است که صاحب ظهور الحق واسطه ایمان شیخ سلطان را جناب ملا علی بسطامی شمرده و نبیل مبلغ شیخ سلطان را حضرت طاهره ذکر کرده . بیان تاریخ نبیل اضافه شود .

۳۰ \_ در صفحه ۲۵۹ ظهور الحق سطر آخر در ضمن شرح احوال شیخ محمد شبلی نوشته شده است که ( با فرزند رشید خود آقا محمد مصطفی در موکب آنجناب و اصحابش مجددا قدم ببلاد ایران گذاشته تا قزوین مهیای اعانت و نصرت شد و از آنجا ببغداد دعوت کرد ) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۲۵۶ سطر ۹ مرقوم است که ( حضرت طاهره در همدان بود که جمعی از قزوین از طرف پدرش حاجی ملا صالح برای پیشبازی او آمدند و مقدم او را تهنیت گفتند و از او درخواست نمودند که هر چه زودتر بقزوین برود و مدتی را در آنجا اقامت فرماید حضرت طاهره پس از تأمل گفتار آنانرا قبول کرد و جمعی از همراهان خود را از قبیل شیخ سلطان و شیخ محمد

شبل پسر کوچکش محمد مصطفی عابد و پسرش ناصر که بعدا بحاجی عباس معروف شد همه را فرمود بعراق عرب مراجعت کنند و جمعی را اجازه داد که با او باشند مانند شیخ صالح عرب و ملا ابراهیم گلپایگانی ... و میرزا محمد علی حرف حی که شوهر خواهر طاهره بود و داماد طاهره سید عبدالهادی این دو نفر از کربلا تا قزوین با حضرت طاهره بودند ( اختلاف اینجا در این است که در ظهور الحق مرقوم است که شیخ محمد شبل و آقا محمد مصطفی با جناب طاهره تا قزوین همراه بودند و نبیل مینویسد که آندو نفر با سایر اصحابیکه اسم برده است از همدان بعراق عرب مراجعت نمودند .

۳۱ \_ در صفحه ۲۶۱ ظهور الحق سطر ۳ مرقوم است که ( دیگر از مشاهیر بابیه عراق شیخ صالح کریمی بواسطه جناب بسطامی ایمان بامر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قره العین شد ) ولی در صفحه ۲۵۴ سطر ۲ تلخیص تاریخ نبیل مسطور است که ( از جمله نفوسیکه در کربلا بواسطه جناب طاهره بامر مبارک مؤمن شد جناب شیخ صالح بود ) در اینجا اختلاف راجع بمبلغ جناب شیخ صالح کریمی است که در ظهور الحق جناب بسطامی و در تاریخ نبیل جناب طاهره ذکر شده .

۳۲ \_ در صفحه ۳۶۹ ظهور الحق سطر ۱۷ راجع بملا عبدالکریم قزوینی مسطور که ( بواسطه ملا تقی شیخی قزوینی در سلك علماء شیخیه منسلك گشت ) ولی در صفحه ۱۴۹ تلخیص تاریخ نبیل چهار سطر باخر مانده مشعر است که ایشان بواسطه حاج الله وردی پدر آقا محمد جواد فرهادی معرفت بحال جناب سید پیدا کرده و بمحضرش شتافته اند .

۳۳ \_ در صفحه ۳۸۶ ظهور الحق سطر ۶ ( مسطور است که ) در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی مازندران بشهادت رسیدند ولی در صفحه ۴۳۱ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ تا سطر ۶ صفحه ۴۳۲ از شهدای قزوین شش نفر شمرده شده .

۳۴ \_ در صفحه ۴۵۴ ظهور الحق سطر ۱۳ راجع باحوال سید بصیر هندی مسطور است که ( طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قربیت الهیه شنیده و بیدرنگ بایران بازگشت و چون حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام بفیض لقا فائز گردید

و حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش و پس از آن بعزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرد ( ولی در صفحه ۶۱۹ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۱ مرقوم است که ( شیخ سعید هندی که از حروف حی بود بامر مبارک بهندوستان مسافرت نمود و چون بشهر مولتان رسید سید بصیر هندی که مردی دانشمند بود ندای ظهور جدید را از وی شنید و بدلالیت فطرت اصلیه بامر مبارک مؤمن شد ... اول قدمی که برداشت این بود که بشیراز عزیمت کرد و با آنکه نابینا بود تحمل صدمات نمود و چون بشیراز رسید دانست که حضرت اعلی بامر شاه در کوه آذربایجان محبوس است فوراً از شیراز بطهران و از آنجا بنور سفر کرد و بملاقات حضرت بهالله فائز گردید این ملاقات تلافی مافات کرد ( در اینجا ما بین دو تاریخ اختلاف است اول اینکه در ظهور الحق مذکور است که در بمبئی خبر ظهور بسید بصیر رسیده و در تاریخ نبیل در مولتان قید شده دویم آنکه در ظهور الحق مذکور است که پس از ایمان بایران و از آنجا بمکه رفت و بشرف لقای حضرت اعلی نائل شد و در تاریخ نبیل مرقوم است که از شیراز بطهران و نوررفت و بزیارت جمال قدم فائز گردید.

۳۵ \_ در حاشیه ۱۲۴ ظهور الحق نقل از وقایع المیمیه آقا سید حسین مهجور زواره راجع بحرکت جناب باب الباب بسوی مازندران چنین است که ( خروج ملاحسین را با جمعیت اصحاب از مشهد یوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلانی اصغر بنا قانینی با توقیعی از حضرت قدوس و عمامه خضرا و نام سید علی را در قریه مزینان و ورود کربلانی قنبر علی را با توقیعی دیگر و با لقب سلطان منصور و فرمان ورود ببارفروش بعد از حرکتشان از منزل فولاد محله نوشته ) ولی در صفحه ۳۱۶ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۴ چنین است که ( جناب ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب بمشهد وارد شد و عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملا حسین عنایت فرموده بودند بایشان داد و گفت حضرت اعلی بشما فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش موکب خود برافراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدوس بجزیره الخضر توجه کنید و از این ببعد بنام جدید سید علی خوانده خواهید شد جناب ملا حسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید بفوریت امر مبارک را انجام داد و یکفرسخ از شهر دور شده عمامه حضرت

اعلی را بر سر گذاشت و علم سیاه را برافراشت ... وقوع این مطلب مهم تاریخی در روز نوزدهم شعبان سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری بود ( اختلاف اولاً در این است که در ظهورالحق نوشته شده که دو نفر دو توفیق از حضرت قدوس آوردند و در تاریخ نبیل نامی از توفیق نیست بلکه ذکر پیغام شده است آنهم از حضرت اعلی \_ ثانیاً در ظهور الحق از سیاق کلام پیداست که فرستادن عمامه خضرا هم بجناب قدوس نسبت داده شده در صورتیکه در تاریخ نبیل فرستادن عمامه را از جانب حضرت اعلی مینویسد ثالثاً در ظهور الحق ورود عمامه در میزینان ذکر شده و در تاریخ نبیل در شهر مشهد .

۳۶ \_ در ذیل صفحه ۲۳۴ ظهور الحق اشعاری از مثنوی ذبیح کاشانی نقل شده که در بیست چهارم آن شیخ ابوتراب اشتهاردی را از حروف حی قلمداد کرده و حال آنکه بنا بمندرجات تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۶۹ که اسامی حروف حی در آن ذکر شد شیخ ابوتراب جزء آنها نیست .

۳۷ \_ در هامش صفحه ۴۶۶ ظهور الحق منقول از نوشته ملا عبدالرحیم قزوینی در کیفیت ایمان جناب سید یحیی دارابی حکایتی است که با مندرجات تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ۱۵ صفحه ۱۵۵ شروع و در سطر ۲ صفحه ۱۶۱ ختم میشود اختلاف دارد . اگر اختلاف دارد اصلاح شود .

اگر خود آنجناب موارد مزبوره را اصلاح و شرحی خطاب بدارندگان کتاب مرقوم خواهند فرمود که بهمان قرار گفتار کنند فبها المطلوب و الا مرقوم فرمایند تا اینمحفل موضوع را باحبا ابلاغ نماید متمنی است نظر خود را سریعاً بامحفل مرقوم دارند تا این موضع هر چه زودتر انجام پذیرد . انتهى

### صورت مرقومه جناب فاضل مازندرانی علیه بهالله

این اصغر و احقر منتسبین بسدهء سنیه الهیه معروف بفاضل مازندرانی که بالاولی بایستی شرط قبول هر عمل و خدمتی را رضا مولی العالمین و انطباق با دستور محفل روحانی بداند از عموم اهل بها که نسخه از مجلد سوم تاریخ مسلسل ظهور الحق را مالك اند استدعا دارم که مواد ۳۷ گانه مسطورهء در رقیمه مطاعه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران زاد الله تأییداتهم را هر يك در محلش از کتاب مذکور نگهدارند و در موقع قرانت با مطالعه بنظر گیرند و اگر هم بخواهند ورقه جداگانه نقل از کتاب تاریخ نبیل زرنندی بامورد از کتاب الحاق نمایند

و یا در هامش صفحه بنگارند که در تاریخ نبیل زرنندی چنین مسطور است و هو الحق و الصواب بسیار مناسب و بجا میباشد تا در موقع طبع دیگر اگر خدا خواست و تقدیر با تدبیر موافق شد بنوعی مناسب اصلاح گردد .

انتهی

مزید تأییدتان را سائلیم

منشی محفل علی اکبر فروتن